فهرست شده

میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

مجموعه :

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب ۱) جامع احکام نجوم ۲ – حل مسائل ... فارسی

مصنف ابوالحسن بن ابوالقاسم

مؤلف

خطی نسخ ۲۷ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۷۷ ق. عدد اوراق ۱۶۸

جزء کتب نجوم شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۲۲۴۰ شماره قبض

واقف سید جلال الدین تهرانی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۲

طول ۲۲/۴۰ عرض ۱۴/۳ شماره صفحات

این کتاب را آقای میرزا محمود خان احتشام السلطنه

به مدرسه و دار الکتب مرحوم [illegible] عمو [illegible] الدوله

امیر نظام در طهران [illegible] ۲۴ شهر ذی الحجه ۱۳۲۳

در طهران به مهر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین **اما بعد** چنین گوید
امام الاجل ابو الحسن بن امام ابو القاسم بیهقی که بسیاری از دوستان ما التماس کردند که اگر چه معرفت
احکام نجوم در میان خلق مشهور است و ملوک و سلاطین را بدان تقربی هست و فکرها و رایهای
خویش بر عمل آن می نهند ما از روی برهان معقول نیست و معرفت آن طریقی نیست و هر که در این
باب سخنی گفته و شرع این را منکر که من اتی کاهنا او منجما فصدقه بما قال فقد کفر بما انزل علی محمد
همگی متابعت کرده اند در این باب و کتاب شفا و نجات بر ترتیب احکام نجوم براهین تقریر کرده اند
و ابو نصر فارابی رساله خاص کرده در تهجین مدعیان این نوع و در کتاب ذخایر الحکم و عرایس
النفایس در ابطال احکام نجوم سخنهای درشت و براهین آورده است با اینهمه مذاکره آنچه معتمد
تر است از اقاویل احکامیان در مجلدی جمع باشد تا کسی تامل در آن مضطر نگردد یا کس از آنجا
کسب دنیا سازد و جاری مجری صنایع و حرفه دیگر بلکه صنایع و حرف بر این رجحان دارد بوجوه اولی
ترمود التماس کردند گفتم ابن التماس از ین مقدمات باز نمی خواند و شمار اضعف براهین در کاکت
کلام احکامیان معطل بودن ایشان از براهین معلوم است در این تصنیف خویش از کسی که در
تهجین این تصنیفها کرده باشد خطا بود گفتند ما مضطریم بخدمت ملوک و سلاطین که چون
از ما از این جنس پرسند و خواهند و ما را روزگاری که کتب بسیار تامل کنیم مساعدت نکند بر طریق
دفع بر دلی از بهر ما این تصنیف بباید کرد پس التماس ایشان را اجابت کردم و چیز این کتابت را
برای ملوک خواست مقدار سی جمع کردم تا از اینجا فصلی که در آن نزاعی رود میان احکامیان و سلاطین
و ملوک بترجمان و مفسری حاجت نیفتد و این کتاب را جامع احکام النجوم نام کردم انشاء الله
که کتابت مطابق و ملایم مضمون کتاب بود و این کتاب را از دویست و هفت و پنجاه مجلد کتب
احکام جمع کردم از تحریر متقدمان و متاخران این صناعت و هر چه لب لباب این دویست و
پنجاه و هفت کتاب بود در اینجا یاد کردیم بی تکرار و بقصد از چیزی که در این کتاب بکار آید
در نگذشتم الا که آدمی از سهو و نسیان و قصور و نقصان خالی نیست و اعتماد بیشتر در او دست
و ماشاء الله و ابو معشر و احمد و عبد الحمید ابن الخصیب و غلام زحل و نوفل رومی و حفه هندی کردم

وانا استغفر الله

وانا استغفر الله واتوب الیه ممن جمیع ما تقع اسم الکذب علیه و صیت مرد این باب آنکه مستعمل
بر طریق امکان گوید هر چه از ین احکام گویند و دلیل دعوی دانستن اسباب تفصیل نکند چون در
ممکنات مستقبل صدق و کذب معین نشود مثلا گویند که ممکن است که فلان وقت چنین شود
ممکن است که از فلان فلان طالع را نکبتی رسد و امثال این و بدین امکان ان وقت حکم کند که
زیاده از یک دلیل و امارت بیند و حزم آن بود که تا سه امارت او را حاصل شود و هم بر این گونه
ممکن که در مستقبل حکم بناید کرد و با امکان ترتیب و کارها باشد که از آنها استعداد حاجت افتد
مثلا حکم فرزند آنوقت ممکن بود که مرد و زن جوان شده است و متاهل حکم ربح تجارت
و معاملت آن وقت ممکن بود مرد بضاعت و تجارت و استعداد آن دارد پس در امثال این
از استعداد غافل و اوقات بناید بود در وقتیکه احکام کند نگاه دارد منجم تا در آن وقت عطارد
منحوس نبود و مریخ در طالع او تاد آن وقت نبود و قمر در بیوت مریخ نبود که اگر چنین بود خطاهای
فاحش افتد و چند دقیقه دیگر است که در این باب نگاه باید داشت بموضع خویش هر یک یاد
کرده آید انشاء الله تعالی و بنای این کتاب بر ده فصل نهاده آمد تا از ین فصول آنچه مطلوب است
زودتر بدست آید **فصل اول** در دانستن آنچه مولود از کدام نوعست از حیوانات
انسانست یا غیر او و انواع آخر در بحث اواست **فصل دوم** در سقط نطفه و احکام آن
فصل سیم در آنکه مولود تمام خلقت است یا ناقص و در دلایل تربیت کودک **فصل
چهارم** در احکام هیلاج و کدخداه و قانون عمر **فصل پنجم** در احکام دوازده خانه
از طالع آن **فصل ششم** در بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه و مثلثات **فصل هفتم**
در احکام سهام طالع ولادت **فصل هشتم** در احکام اثنی عشریات و اثنا در بروج و احکام انظار
کواکب در وقت ولادت و احکام راس و ذنب **فصل نهم** در احکام تحویل و انتها و صاحب
طالع و باقی دلایل تحویل **فصل دهم** در احکام سالهای عالم بر طریق جمل و اختیارات
جزوی و کلی و در احکام سالهای عالم و مسایل و این فصل بعضی مبنی باشد بر ارکان و بر کیفها
پیدا شود و ممیز آنچه مندرجست در بحث هر یک چنانچه بر آن اطلاع افتد انشاء الله تعالی
و در این کتاب آنچه تعلق باعمال دارد تعرض نرفته است زیرا که در کتاب خلاصة النجات
و کتاب امثلة الاعمال النجومیة آنچه شرط توانش مر بود در آن باب بتقدیم رسانیده ام
و غرض از تصنیف این کتاب محض احکام بود و مرا اعتماد و تجربه بود اعتماد در این فن ایراد کردم
حسبنا الله و نعم الوکیل **فصل یازدهم** در دانستن آنکه مولود از کدام نوع حیوانات است و این
فصل ارکان نداده واند عجایبی که مرد بدیدم اسباب امری که آورد و ارتفاع این وقت کرفند و

منجمی صورتی دادند و گفتند که ارتفاع بسیار است آن منجم بیچاره کم بضاعت سالها دوران صرف
کرده اوقات داده و اعمال و نوشتن احکام بران و ان مضحکه گشت پس از این غافل نباید بودن و از
طالع آن وقت که چنین چیزی از تو پرسند و بر تو عرض کنند و سهم المکروه والخداع از طالع وقت
سؤال باز شناختن و سهم الحزام حق هوام باطل دلالت بر نوع مولود بشهادات کواکب بران شناختن
و بودن اکثر ایشان در بروج که بران نوع دلالت کند علی الخصوص که اوتاد بود خاصه ارباب
مثلثات طالع و نیرین و سهم السعادة و جزء القدم اگر این دلایل یا بیشتر این ساقط بودند
و در بروج سباع و دواب بودند در بروج انس دلیل بود که این مولود از آدمی نبود دلیل دیگر
چون خداوند خانه قمر بقمر ننگرد و خداوند بیت الحیوة نیز ننگرد مولود نه از نوع آدمی باشد
اگر بصورت آدمی بود بمعنی … بود و اگر سعود نظر دارد از سباعی بود که با آدمی الفت گیرد
و چون سگ شکاری و یوز و گربه و اگر نحوس از طالع با وتاد ناظر و سعود ساقط از سباع
گزنده کننده بود دلیل دیگر چون کودک مذکور در قسمت طالع شمس و زحل و مریخ از سنبله نیز ناظر
بود و عطارد منحوس بود از مریخ و قمر در احتراق بود نه از بروج انسی و صاحب ساعت منحوس
یا ساقط و غریب و جنوبی بود این مولود از انواع بقایین و تماسیح و امثال این بود و اگر بدایت
شکل بود که یاد کرده شد و مریخ بمشتری نظر دارد از انواع سباع بود دلیل دیگر اثنا عشریه
طالع و اثنی عشریه هفت کوکب بگیرد و اعتماد بیشتر با ثنی عشریه بگیرد و نیرین و بنگر تا کجا باشد
از طالع و کدام کوکب بدیشان نظر دارد اگر اثنی عشریات نیز در بروج انسی بود مولود سگان
و یا یوز بینه دار یا امثال این آدمی باشد و بحکم دلایل این بروج دلیل دیگر قمر روز دو نیم از ولادت
مثلا از ساعت ولادت هفتاد و دو ساعت حساب کند و این ساعت سه شبانروز و نیم چنانچه
چهل و هشتم ساعت گیرد که دو شبانروز و نیم تمام بنگر تا گر قمر اگر زحل پیوندد و نیز در بروج انثی
و نحوس دیگر چون مریخ و آفتاب بقمر نظر دارد مولود نه از نوع آدمی بود دلیل دیگر چون خداوند
خانه قمر راجع بود و در وی با خانه قمر دارد در رجوع و خداوند خانه اصل راجع بود و در رجوع
در وی طالع دارد نه از بروج انثی و نه از این خانها دلیل بود که مولود نه از آدمی بود مثلا این طالع
حوت و مشتری در حمل و راجع از … حوت می آید و قمر در حمل و مریخ از ثور در رجوع
با حمل می آید و طالع نه از بروج انثیست و بر جمله الامر احکامی را باید که سهم الغیب در طالع قوی
افتاده باشد چنانکه در مقدمه صغری و کبری نکرد او را بفیض الهی حاصل آید وی دو را بچها
نکرد و در دلایل و شواهد اینچه مطلوب بود او را بفعل آید و بقوت حدس حاصل شود چنان
و در طبیعت گفتند که ان منجم بیچاره افتاد که اسب کره را بعقل و دینداری و وفا و سخاوت و املاک و بنده

ویرستا

و پرستار و میراث حکم کردارند ما را از این چیزها انکه دارد و مضرت ارزانی دارد که مردان
مردم عیب و نقص خویش بیند تا همیشه یار خویش دارد و پناه بایزد تعالی برند دلیل دیگر
اگر روز و نیم از ولادت خداوند خانه قمر بقمر ننگرد و خداوند طالع بطالع ننگرد و خداوند
طالع در دو ذوات اربع قوایم باشند اگر چنین باشند و سعود نظر دارد بقمر و خداوند طالع ایشان
هر دو از طالع و خانه خویش ساقط باشند از این خداوند طالع ذوظفر و شعر باشد مانند سگ
و گربه و سگ که با آدمی الفت گیرد اگر بدل سعود نحوس نظر دارد و خداوند طالع از سباع ضاری
و گزنده مردم خورنده باشد چون شیر و پلنگ و امثال این علی الخصوص که طالع از بروج سباع
بود دلیل دیگر اگر دو روز و نیم از ولادت قمر در برج ذوات اربع قوایم باشد چون حمل و ثور و اسد
و جدی مولود با سباع بود مانند دواب و بهایم و اگر صاحب اجتماع و استقبال یعنی مستولی بر درجه
اجتماع و استقبال نظر دارد و نیرین در دو وارد هم طالع بود نحوس در اوتاد بود سعود نظر
دارد مولود مانند بهایم و انعام بود یا از انواع ایشان دلیل دیگر اگر نیرین در برج ذوات اربع قوایم
بود و منحوس در اوتاد مولود بهیمه بود و اگر نحوس و نیرین بیکدیگر منحوس باشند از سباع
ضاری بود اگر سعود در اوتاد نیز بود سگ بود و اگر عطارد با سعود امتزاجی دارد مولود مرغی
بود یا گوسفند اگر دلایل در برج دلو یا میزان یا جوزا بود در اواخر بروج مرغی بود و اگر در حمل
بود جدی بود گوسفندی بود شناختن صفت مولود و شناختن اینکه مولود مذکر است یا
یا مؤنث آفتاب و ماه بنگرد طالع و خداوندش نیرین در برج مذکر باشد و همچنین خداوندان
خانهای نیرین در بروج مذکر باشد مولود مذکر باشد و اگر برخلاف این بود مؤنث بود دلیل دیگر
اگر کواکب علی الخصوص نیرین مستولی بر طالع مشرقی باشد و خداوند طالع مذکر بود و اگر مغربی
باشد مؤنث بود و همچنین اگر کوکب در نصف شرقی باشد مذکر بود و اگر در نیمه غربی بود مولود
مؤنث بود دلیل دیگر اگر قمر در اثنی عشریه ذکور بود و ساعات مذکر و در طالع کوکبی مذکر بود
مولود مذکر بود و اگر برخلاف این بود مولود مؤنث بود دلیل دیگر اگر طالع و سابع مذکر بوند
و کوکبی مذکر در اینجا باشد مولود مذکر بود شناختن اینچه حاصل آمده است در وقت ولادت اگر
نیرین در اوتاد باشند در بروج ذو جسدین و طالع حوت بود یا حوت یکی از اوتاد بود طفل
دو عدد باشد بیک شکم دلیل دیگر اگر نیرین ناظر باشند بثلثه علوی و ایشان در بروج ذو جسدین
باشند عدد فرزندان سه بود دلیل دیگر اگر سفلیین و قمر در بروج مؤنث و ذو جسدین باشند
و بیکدیگر نظر دارند و آفتاب هم در برج ذو جسدین باشد مؤنث بود و نحوس نظر ندارند و این
کمتر اتفاق افتد زیرا که تواند بود که زحل و مشتری و مریخ در جوزا یا قوس باشند و نیرین از برج ذو جسدین

(حوت)
بایشان ناظر تواند بود اما دیر اتفاق افتد که نیرین و سفلین در برج سنبله یا حوت بود و در
ولادت بر نظر نحوس و اگر مشتری و زحل و زهره چنان باشند که یاد کرده اند و پسر و دختری باشد
و اگر قمر و زهره و مریخ چنان باشند که یاد کرده آمد دو دختر و پسر همی باشند دلیل دیگر اگر توامان
دو پسر باشند اکثر آن باشد که پدر از پس ولادت ایشان هلاک شود از شادی با فراط و اگر دو
دختر باشند بیشتر آن بود که مادر هلاک شود از غایت اندوه و اگر یک پسر و یک دختر اگر دختر
پیش آید مادر پیش از پدر بمیرد و اگر پسر پیش زاید پدر پیش از زن بمیرد و اگر هر دو پسر یا هر دو دختر
باشند هر که مادر بیند و آن پیش زاید همان حکم دارد و اگر دو فرزند حاصل آید اتصال اول قمر
در آن شبانه روز دلیل فرزند اول و اتصال قمر ثانی دلیل فرزند دیگر بود اگر در یک برج و درجه
باشند و بر حکیمان سؤال نکنند که توامان باشند که معا متولد شوند در اکثر بلاد چرا باید میان احوال
ایشان معایره باشد مثلاً فرزند یکی غیر فرزند دیگر و زن غیر زن دیگر و مکان و منزل یکی غیر آن
دیگر و احکامیان گویند جسم و مادهٔ هر یکی از ایشان غیر جسم و مادهٔ دیگر است و روح و نفس هر
یک همچنان پس دلیل هر یکی بدون از نخبهٔ طالع و کواکب دیگر باشد و هر چه نصیب منی و کم و
کیف از آن پدر در آن شخص دیگر باشد یا کمتر دلیل او از طریق احوال دیگر و میان آنکه دلیل هر
دو یکی نیست که توامان انجا که معا باشند روا باشد که یکی پسر و یکی دختر دلیل نری و مادگی و آن
غیر ماده دلیل انوثیت است و اگر کسی گوید که در سقط نطفه تفاوتی باشد هر چه وقت ولادت
باشد این سخن هم ممکن بود و امکان خاص در احکام این نیک گوش باید داشت که این تعداد
در معرفت نوع و صفت و عدد مولود یاد کرده اند بعد ازین یاد کرده آید احکام نه ماهه
و دلایل کواکب و آنچه هر ماهی از اتصالات کواکب حادث شود بقوت مفصل چنانچه در معرفت
این با اصل دیگر رجوع بباید کرد والله **فصل دوم** در احکام مدت مکث جنین در قرار مکین
زحل دلیل ماه اول بود و اگر وقت گرفتن نطفه در قرار مکین در خانه و حد خویش بود مادر
از امراض و اوجاع سلامت ماند و بار او میل اعلی و زبر دارد و از شکم و خوابهای نیکو
بیند و اگر زحل در حد و در مشتری بود مادر شاد بود بدان حمل و امید نیکو هر دارد بجدا یتعب
بسبب آن فرزند و شدت بود و اگر در حد مریخ بود رنج و بیماری بیند مادر و شاید که در مدت
حمل خون بیند و باد در جانب راست از شکم و اگر در خانه زهره بود مادر شاد شود و خوشدل
بود و نطفه در آفت ماند و مادر را در این ماه قوت و نشاط بود و اگر در حد عطارد بود این حمل ضعیف
بود و مادر اوقات و زمان گوش بفرزند میدارد و کودک بسیار جهد و در خانها همین حکم
دارد که در حد وی گفتم و اگر زحل راجع و هابط و محترق و در خانه و حد خویش بود مادر را انجا

رسد

رسد و در سینه و پشت بود و غمگین بود بدان حمل و از خود بترسد و خوابهای بد بیند
و اگر در خانه و حد مشتری از بادها و حرارت رنج رسد اما عاقبت بصحت و سلامت بود
و اگر در خانه و حد مریخ بود اوجاع بیند مادر را اما نشاط بود و انبساط و حرکت و اگر در
حدود بیوت زهره بود بدان حمل مادر شاد نشود اما عاقبت محمود بود و اگر در حد و بیوت
عطارد با زحل مقارن بود بدان حمل مادر شاد بود اما هراس بسیار دارد و باشد که نطفه تباه
شود و اگر در حد کوکبی و در خانه دیگر مثلاً در خانه مشتری و در حد مریخ بر این قیاس حکم ترکیب
کند آن هر دو ماه دوم منسوبست بمشتری چون آفتاب بان درجه و دقیقه رسد در وقتی که زحل
بوده باشد در برج دیگر ماه دوم در آید مثلاً اگر در وقت حمل آفتاب در دلو بود چون بحوت آید
ط لط ماه دوم در آید و این ماه بمشتری منسوبست و اگر مشتری مستقیم و صاعد بود دلیل کند که مولود
با فهم و عقل و زیرک تمام و اگر در خانه و حد و در خود یا شرف دلیل بود مولود عالم و دانا بود و مردم را
با دین حق خواند و فاضلتر این بود که در قوس بود مولود صاحب کرامت و اهل بصیرت بود
قوس و اگر در خانه و حد زحل بود دعویهای باطل کند و صاحب مکر و خدیعه و بوالعجبی بود و بعید
الغور و اگر در خانه و حد مریخ بود میان خلق بتباهی افتد و ایشان را بر قتال و محاربه و خصومت
دارد و اگر در بیوت و حدود زهره بود لوابند های نیکو بود و خوش آواز و خلق را بلطف
و صلاح دعوت کند و اگر در بیوت و حدود عطارد بود غلبه کند خلق را بخصومت و قتال و قوت
نطق و بدیهه و اگر مشتری راجع بود و بدحال برکرانی مولود در آید که فهم آن توان دانست
چیزی الا بعد از رنج بسیار و اگر در هر دو فلک رواج و تدویرها هیچ اعتبار بود صاحب طالع
تیز خشم و دلیر و بعید الرضا و سبک روح و شتاب زده و از مراد خویش بهیچ جبار نگردد
و اگر در هر دو فلک صاعد بود خاص در عقرب بود و طالع مسقط سنی صاحب حروب بود و کسرا
گردن نهند و اگر طالع روزی بود غضوب و متکبر و بارحم و اگر در بیوت و حدود زحل بود
غضوب و حسود اما بشر و فتنه مردم را از خود دور دارد و دشمنی در نهان کند و اگر در خانه
و حد مشتری بود دلیری و شجاعت خویش بعقل کار فرماید و از قتل و ظلم خویشتن را صیانت
کند و اگر در حظوظ زهره بود غیور و با حمیت در کار زنان و بدین سبب خویشتن را در بلاها
افکند و اگر در حظوظ عطارد بود دلیری و با ادب بود و سلاح دوست دارد و تیر انداختن و زد
و ظفر بر اعدا با اعتراض یابد و اگر مریخ هابط بود و در فلک اوج بد دل و ضعیف دلی و بی حمیت
بود و اگر در فلک تدویر همچنین بود مخنث طبع بود و بد دلی او را بران دارد که پیوسته ذل و
استخفاف کند و اگر در حظوظ خود بود و با ذنب بهم بود معنوی بود و ابله و در باز ادمردم (او را)

نیک بهند و رنجه دارند و او سنگ انداز بود و دشنام دهد شمس دلیل ماه چهارم است اگر در این ماه
صاعد بود و از فلک اوج و قوی و کارهای بزرگ کند و کسان را بقهر و قوت خویش غلبه کند
و معروف باشد بقوت و اگر در حظوظ مریخ بود قوی رای و شجاع و مقدام باشد و کبر یجوی
دار بود و دشمنان را بقهر کند و اگر در حظوظ عطارد بود جلد و با نشاط و کارها بحکمت و باتاد
کند علی الخصوص که آفتاب در جوزا بود نیکوکار و خوش منطق و تمام خلقت و قامت و اگر
در بیوت و حدود زهره بود خاصه در ثور جسیم و لاف زننده بود و قوت او بیشتر در گردن
و دوش او بود بارهای گران تواند بر گرفتن و در طبع او بلادتی بود و اگر در بیوت و حظوظ
زحل خاصه در دلو بود بی صبر و بد دل باشد و فراخ و سلامتی دوست دارد اما خواهد که
بحرمت و هیبت بود و اگر در حظوظ مشتری باشد و هابط باشد در فلک اوج دلیل حیوة بدن
و سستی اعصاب بود علی الخصوص در حوت و در سرطان بدتر بود که عاجز و ضعیف رای بود
زهره دلیل ماه پنجم است چون صاعد بود در فلک اوج و در حد خود خاصه در حمل و ثور و جوزا
و سقط نطفه در ساعات اول یا سیم روز بوده باشد خوب صورت و نیک روی و تمام خلق
و نشاط کننده و بسیار شهوت و مشفق بود و اگر در حظوظ مریخ باشد اشقر و اشهل و شجاع
و تیز و غضوب و سفیه بود و اگر در حظوظ زحل بود سیاه و مشک موی بود و لاغر و زرد
و نک و حقود و ظلم کننده بود و مراقبت اجابت ایزد تعالی کمتر کند و اگر در حظوظ قمر بود نیکو روی
و فربه و بزرگ تن و مرطوب و بلغمی بود اما جاهل و بلید و گران و بی اندیشه و اندک علم بود
و اگر در حظوظ مشتری بود علی الخصوص در قوس یا میزان یا جوزا دیندار و پارسا و عفیف
و با ورع و ستوده و اگر در حظوظ عطارد بود علی الخصوص در طالع شبی کوژروی و دراز
قد مدور چشم و مراض و اندک گوشت و کذاب و سوگند خورنده و خندان و با ذکی و اگر
زهره هابط بود و در حظوظ زحل علی الخصوص در درجات مظلم زشت روی و عبوس و اگر
با ذنب بود شوم و ناقص الخلقة عطارد دلیل ماه ششم باشد اگر صاعد بود در فلک اوج
تیز زبان و نیکو سخن و حاضر جواب علی الخصوص در بروج و حدود خویش و مشتری ناظر
بود بلیغ و فصیح و منشی و شاعر و مصنف بود و اگر در مریخ بود متکلم و شتاب زده و
فصیح زده اما خطا در لغت بسیار شود و سخن با اندیشه بسیار گوید و اگر در حظوظ مشتری
بود حکیم و متکلم و زیرک بود و اگر در حظوظ زحل باشد گران زبان بود و سخن او را دشوار
توان دانستن اما نیکو اندیشه و صاحب فکر باشد و درست رای و تعلیم از احوال عبادت
از آن تواند دادن بنطق و اگر در حظوظ زهره باشد نیکو سخن و پاکیزه و نیکو محاورت و

ظریف باشد و اگر عطارد هابط باشد تباه زبان و گران سخن علی الخصوص که در بروج آبی
بود قمر دلیل ماه هفتم است اگر در این ماه زاید مولود تمام خلقت بود و اگر نوبت بماه هشتم
رسد دلیل زحل بود بمشاورت ذنب نیز بود زیرا که دلیل زحل و ذنبند و ایشان فنا
باشند و کودک در ماه هفتم حرکت بسیار کرده است از این ماه ضعیف و بی قوت باشد
و معلول المزاج و اگر از قرار مکین انتقال کند بر این عالم مراح و احتمال بقا نکند و ماه نهم
دلیل مشتری بود در این ماه زاید چون از این ماه بصحرای وجود آید تقدیر قدرة الله تعالی
اکنون باید که طالع هر ماهی چنانکه گفتیم بیرون آرد و مواضع کواکب مقدم کرد اند که دلیل
آن ماه بود بتقویم سافلی برکند و نظافات در فلک اوج دری و حال او در رجعت استقامت
بداند تا بنای احکام تواند کردن دلیل دیگر التربیة من السنین سقوط نطفه در رحم
و صید اکنون از زحل آغاز کند تا بقمر و بعد از ولادت از قمر تا زحل چون مولود در
این عالم آید چهار سال تدبیر قمر را بود این را سنین اول و از طبایع با آب نسبت دارد
پس ده سال عطارد را بود و هشت سال زهره را و این همه سالهای صغر او بود و وسط
عمر تدبیر آفتاب را بود بعد از آن چهل و یکسال پس پانزده سال مریخ را بود و این
غایت و نهایت جوانی بود و از اینجا مبدا جوانی بود و از اینجا مبدا کهولت بود و بعد
از پنجاه و شش یا هفت تدبیر مشتری را بود و از اینجا پس شیخوخیه رسد پس سی سال
تدبیر زحل بماند قوت زایل شود و نفس ضعیف گردد و اگر از این سن در گذرد باز
تدبیر زحل بماند قوت زایل شود و نفس ضعیف گردد و اگر از این برگردد باز کودک
شود در شناختن اینکه مولود از پدر هست یا نه سهم الاب نگرد اگر سهم السعادة
یا در طالع بود یا خداوند طالع سهم السعادة او را قبول کند نسبتش درست بود
و اگر بر خلاف این بود ولد الزنا بود دلیل دیگر اگر ماه یا آفتاب بهم باشند نزدیک
بکسوف که بجرم ذنب بود نطفه او پاک نبود علی الخصوص که در آخر بروج افتد
دلیل آنکه اگر خداوند چهارم از بروج چهارم و خداوند خانه آفتاب و خداوند سهم
الاب ساقط باشند پدر مولود ندانند که کیست دلیل دیگر اگر آفتاب بر تثلیث
طالع بود یا خداوند طالع بر تثلیث آفتاب اگر کوکبی نقل النور کند میان آفتاب و
خداوند طالع مولود حلال زاده بود و اگر خلاف این بود ولد الزنا بود دلیل دیگر
اگر قمر بخداوند خانه پنجم پیوندد یا هر دو بخداوند طالع پیوندند مولود حلال
زاده باشد و اگر منصرف باشد حلال زاده نباشد و اگر سهم الولد از صاحب سهم الشرف ساقط

ساقط بود و در دوازدهم و سیم بود حرامزاده باشد و اگر برخلاف این بود حلال زاده بود
دلیل دیگر آنکه مولود تمام خلقت است یا ناقص و در دلایل ترتیب و اینمدت چهار
ساله باشد و در صفت و صورت مولود بعضی دلایل نقصان خلقت و امراض در احکام
در خانه ششم گفته اند اما از اینجا باید که اشارتی در دو دلیل چون قمر از نحوس منصرف بود
مولود بیمار دروی بود دلیل دیگر چون طالع از وجه ثانی حمل بود دلیل مرض بود وجه اول
از ثور دلیل قروح و یرقان و حصبات بود و همچنین وجه دویم و سیم از ثور و همچنین وجه دوم
از جوزا بر سر پنجاه او را بیماری بود پس چون یکسال و نیم بگذرد در رشد اید افتد در هفتم
سال چون طالع در وجه سیم افتد از جوزا از ششماهگی تا یکسال و نیم بیماری بود و بر سر چهار سالگی
بیماری کشد سخت و چون دو سال و نیم شود از حرارت رنجور شود تا شش سالگی بیماری کشد
وجه دوم از سرطان و اسد در هفت سالگی بیماری کشد وجه اول از اسد و سنبله بیماری کشد
بعد از ششماهگی تا هفت سال وجه دوم از میزان او را از دو کس شیر دهند در نهماهگی
رعاف و بیمار شود و چون یکسال و نیم بگذرد بیمار شود و چون دو سال و ششماه و بیست روز
بگذرد بیمار و رعاف شود وجه اول از عقرب پیر از پنجسالگی بیمار شود وجه اول از قوس هر که
زاید بعد از بیست و پنج روز بیمار شود دیگر بعد از دوازده سال اگر از آن بگذرد عمر
یابد وجه سیم از جدی بیمار شود و او را زنی غریب پرورد و پدر و مادر را هلاک شود
و هر که در وجه اول از دلو زاید بعد از دو ماه بیمار شود و در وجه دوم از دلو بر پدر و شوم
بود و بیمار شود در وجه سیم تا هفت سال بیمار شود دلیل دیگر در لون و هیئت و مزاج
ولادت مولود باید دانست که در کتاب حبشه یا زنگبار زاید اوصاف مشابه بزنج نکند و نه
رومی و از حل تشبیه کند دلیل دیگر در برج طالع نگرد اگر درو خداوند خانه یا خداوند
شرف یا خداوند مثلثه را بیند مولود را در هیات بدان کوکب نسبت دهد اگر در طالع
کوکب بسیار بود حکم از آن کند که صاحب وجه بود یا بطالع نزدیکتر بود از شرکت صاحب حظ
کند در احکام اگر در طالع کواکب غریب بود همچنان کند که یاد کردیم جمال مشتری را بود و یا آفتاب را
جود قمر را ای درشتی زحل و مریخ را ظرافت زهره را شیرینی عطارد را شهادت هر یک
از آنکه یاد کرده شده اگر چه درجه طالع نیره مضیئه باشد مولود سفید باشد در غایت سفیدی
و اگر زهره و مشتری و قمر نظر دارند بدین درجه اگر درجه طالع مظلمه یا قتمه بود مولود
گندم گون یا سیاه و اگر آفتاب و مریخ بدرجه مضی نگرد سرخ و سفید بود و اگر زحل بدرجه
مظلمه نگرد بغایت سیاه بود و اگر قمر و مشتری و زهره نگرند گندم گون باشد شهادات دیگر
بدرجات مظلم

متولی

متولی بحقیقة طلب کند مستولی بر طالع و بر موضع صاحب طالع و بر جزو مقدم بر ولادت و بر موضع سهم
السعادة و بر نیرین بنگرد و این هر پنج مواضع بنگرد تا کدام قویتر است و سؤال بدین جمله کدام
کوکبند و شرکت آن کوکب کیست اگر مستولی زحل بود و شرقی بود مولود سیاه چرده و سیاه
موی و بر سینه او موی بسیار بود و گرد روی و سیاه چشم که باز رردی زند و اگر غربی بود
مولود کوتاه قد بود و گندم گون که با سرخی زند و طبع او سرد و خشک بود و بر این جمله دلیل
زحل بود موی سیاه بود ادور بهر دو روی خود مشتری اگر مستولی بود و شرقی مولود سفید
رنگ بود و زیرك و طبع او بحرارت و رطوبت مایل بود و اگر غربی سفید رنگ نه خالص اندک
موی چشمها میانه طبیعه او برطوبت مایلتر باشد و مشتری دلیل گرد روی و بزرگ چشمی
و دراز موی مریخ اگر مستولی بود و شرقی مولود سرخ و سفید و دراز و بزرگ ریش و مزاج
او بگرمی و خشکی مایل بود و اگر غربی بود سرخ چشم و بیش چشم و مزاج او پیوسته مایل بود و بر
این جمله مریخ دلیل سرخی رنگ و موی بتباهی چشم از کثرت چربی شمس اگر مستولی بود بزرگ
چشم و گشاده روی و سرخ رنگ و پیشانی بزرگ و اصلع و سبک موی و اگر زهره مستولی بود
و شرقی حکم او حکم مشتری بود جوانمرد و پاکیزه لباس و خوش خوی و اگر غربی بود زیاده
از این دلالت کند که در شرقی یاد کرده اند عطارد اگر دلیل بود و شرقی اسمر بود و خورد چشم
و نیکو خلق و مزاج او مایل بحرارت اگر غربی بود لاغر بود و رنگ او لونی باشد مایل بحمره و مزاج
او مایل بود بگرمی و خشکی غالب بود و اندکی موی او کم باشد و اگر قمر مستولی باشد و رنگش سفید
باشد و چشمش بزرگ و زرد و سمین بود و اگر در قامت و استقامت بود مولود ضعیف و بسیار
علیل بود و اگر در میانه رجوع بود میانه حال بود و اگر قمر تحت الشعاع بود دلیل علت بود شهادت
دیگر شبانروزی بیست و چهار ساعت است از ساعات معوجه بگرو روز دوازده ساعت
و شب دوازده ساعت هر ساعت سه یك روز باشد و سه یك شب اگر دلالت از اول روز
باشد تا چهار ساعت گذشته از ساعات معوجه دلالت کند بر آنکه مولود مستحقی باشد که روزگار
سهوانی کذا ادند علی الخصوص که زهره در این طالع حظی دارد یا خداوند روز یا خداوند زهره نیکو
روی و با هیبت و جمال بود و اگر ولادت در سه یکی دویم هست و ساعت پنجم و ششم و هفتم و هشتم
دلیل مریخ زبون و هیبت او غالب بود علی الخصوص که مریخ در این اوقات و ساعات حظی دارد
و اگر ولادت در ساعت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم نسبت او بزحل بود لون و شکل او زحل را
دلیل بود و گروهی از حکما چهار قسمت کنند و هر قسمی سه ساعت بود قسم اول زهره را بود و دویم
مریخ را بود سیم زحل را چهارم قمر را اگر ولادت در قسم قمر بود مولود بزرگ شخص بود و قوی

و مسقط نطفه را درین باب حکم قوی‌تر باشد بدان اعتماد باید کردن شهادت دیگر چون ولادت
وقتی شود که آفتاب در حمل و ثور و جوزا باشد مولود تمام قد و نیکوروی و لون بود مزاج او
حار و رطب باشد و تیزخشم و اگر آفتاب در سرطان و اسد و سنبله باشد میانه بالا و رنگ او
آمیخته و مزاج او گرم و خشک و اگر آفتاب در میزان و عقرب و قوس بود مولود اسمر و لاغر بود
و شیردل و فراخ موی و نیکوچشم و بدمزاج و مزاج او بسردی و خشکی غالب بود و اگر آفتاب
در جدی و دلو و حوت باشد مولود میانه بالا و فراخ موی و گران زبان و نرم پوست و مزاج او سرد
و تر باشد شهادت دیگر صورت مولود از مواضع زهره بگردد در ماه پنجم از مسقط نطفه چنانچه
یاد کردیم که او شش صورت در این ماه باشد شهادت دیگر و اگر قمر پس از ولادت بکوکبی پیوندد
در مذکر در برج مولود باید در ماند یعنی بصورت و هیئت بپدر ماند علی الخصوص که بر خداوند طالع
پیوندد علی الخصوص ببرج دهم و خداوند دهم مولود با مادر ماند دلایل وجوه و اشکال الوان
مولود بروج اثنی عشریه وجه اول حمل زود رفتار باشد و فراخ پیشانی و اصهب و اندک
گوشت و نیکوساق اما بساق او گوشت اندک بود و بر دست چپ یا زیر بغل چپ علامتی بود و بسیار
دوستان و مزاح و بسیار سخن بود وجه دوم سیاهی چشم بیش از سفیدی بود نیکوروی و موی
و طعام بسیار خورد و فراخ چشم بود و زود خشم گیرد و خواهد که با خلق نیکویی کند و حقود
بود و زود خشم گیرد و بسیار دشمن بود وجه سیم سرخ رنگ بود و پهن روی و بزرگ سینه و
اصهب و شکل خوب و بسیار سفر و بدخوی بود و اگر در آخر درجه حمل بود درجه طالع مولود
اصم بود و درشت صورت ثور وجه اول میانه بالا بود و بعید الغور و اندک سخن و بزرگ
چشم و مضطرب در بر کردن زود کوه و پهلوی چپ نشانی داشته باشد و سخی و بسیار دوست
بود و خداوند نعمت بود و زود خشم گیرد و زود خوش شود وجه دوم دراز روی و پهن
سینه و کوش و شیرین چشم و بر دوش موی دارد و نشانی بود او را بر میان آنجا که بند ازار بود
و وزیر گردد و نیکبخت و گران زبان و اندامهای او مختلف و فراخ و زود سخن بود وجه سیم میش
چشم و نرم سخن و اندک موی و دراز گردن و نیکوروی و بر چشم چپ او نشانی بود و بر قدم
و ذبح زندانی کند و بزنان رغبت کمتر کند آخر درجه دلیل خصا و مجانبت بود جوزا وجه اول
نیکوچشم و نیکوموی و او را بر سر و دست نشانی و تیزنظر و زود خشم گیرد و بزرگ سینه
بود و باریک ساق و خورد قدم وجه دوم گندم گون و زیر بغل او علامتی بود سیاه و شیرین سخن
و اندک سخن و با ملوک مخالطت نماید ازرق بود و کم موی وجه سیم دراز ریش و موی ریش فرغانی
و باریک روی و خورد چشم و فاحش کلام و آخر درجه جوزا سفیدی بر چشم او افتد که بدان

چشم او تباه

تباه کرد سرطان وجه اول نیکوشخص و نیکوروی و پیوسته ابرو و دراز بینی و پهن دوش بود
و او را در زیر بغل و زیر ساعد راست نشانی بود پاکیزه نفس و زیرک و کافی و بسیار حیلت
و دقت کردن و در چشم او زردی بود وجه دوم نیکورنگ بود و بر روی او نشانی سرخ بود و
موی روی بسیار ندارد و چشم او گرد نبود و نشانی سیاه در چشم او بود و محبوب القلوب
بود وجه سیم بزرگ ابرو و پهن سینه و بعضی اوقات از درد دل رنجور شود که در روی و بر
سر موی بسیار دارد و بزرگ سینه و خندان روی باشد اسد وجه اول اندک سخن و زرد رنگ
سخن و بزرگ شکم و چون پیر شود سر او ریش افکنده دارد و اندک شرم بود و بسیار موی و
رنگ روی او بزردی زند اما نیکوروی بود و اشهل و نیکوبینی و پهن سینه و باریک ساق
و بر قدم او جراحتی بود و بر خصمان ظفر یابد و تیزنظر بود وجه دوم نیکوشخص و پهن سینه
و باریک ساق و بزرگوار و فربهنده و بزرگ قدم وجه سیم میانه بالا و شدید البطش و سفید
روی که اندک مایل بسرخی زند و بزنان مایل باشد و ادیب و شجاع و عالم و دوستان بسیار
دارد سنبله وجه اول دراز بالا و شجاع و نیکوروی بود و خوب چشم و گرد بینی و بر ساق او
علامتی بود و مزاح کننده بود و بسیار دوست و بزبان غیبت کند و ازرق چشم یا اشهل و
سرخ رنگ بود وجه دوم میانه بالا و شیرین سخن و ضعیف و خورد چشم و نیکوچشم و بسیار
گوشت و زیبا صورت و صاحب جمال و ذاکر بود و ادیب و تیزنظر و پاکیزه نفس باشد و چیزها را
تغافل نکند وجه سیم نیکوشکل و چشمان خورد دارد و نیکو و گندم گون و فربه و سرخ موی
و شیرین سخن و جوانمرد میزان وجه اول بر روی او گوشت باشد و سرخ رنگ بود و پاکیزه
نفس و بر پیچ نشانی بود سرخ و بر سر او زخمی و از میان خویشان بیرون شود و حکیم بود
و اقادیر از مال و علم او منفعت بود وجه دوم نیکوروی سیاه موی و گندم گون و اشهل
و فراخ دهن و سطبر بینی و بر پشت او اندک نشانی بود وجه سیم دراز گردن و خورد چشم
و سطبر قدم و نیکوشکل و او را از چشم خلل بود و سخی و مسموع خانه عقرب وجه اول نیکوشخص و ملیح
روی و بر سر او نشانی بود و اشهل یا ازرق بود و سینه و دوش او پهن بود و بر قدم چپ
یا دست راست نشانی بود و عاقل و ادیب و نیکوتدبیر و قاهر بر اعدا میانه بالا و زود سخن
وجه دوم سرخ رنگ بود و بزرگ شکم و ران و ساق خورد و میانه بالا و زود سخن وجه سیم
و بزرگ سر و نیکوروی و بر پشت او نشانها باشد و ادیب و شیرین سخن وجه سیم کوتاه بالا
و سیاه چرده و اکول و در رفتار سنگین بود قوس وجه اول گران زبان و پهن سینه و شیرین
سخن و بر پشت نشانها بود و ادیب و شیرین چشم و دوستان از وی منفعت رسد وجه دوم زرد

روی و بر سینه او نشانی بود و بزرگ بینی و پهن روی بود و جسیم اسمر باریک موی و درموی
او صهوبت بود و دراز بالا و نیکو روی و پهن سینه و شجاع و حکیم و ادیب بود و بر ساق چپ نشانی
بود جدی و جبا و ل نیکو شخص و پهن سینه و نیکو رفتار و عاقل و حکیم بود و در زیر بغل نشانی و
زرد رنگ بود و فربه و سرخ موی و خورد چشم و بر ابروی او موی اندک بود و باریک ساق و جبه
دوم هیئة و بینی او زشت بود و دهن خورد و گران آواز و بد خوی و حقود و بسیار سفر و کندم
گون و جسیم نیکو شخص و زرد رنگ و بر ران چپ او نشانی بود و بسیار دوست و زرد چشم
و خورد روی و چشمش کلکونه بود دلو و جبا و ل فراخ دهن و خورد پیشانی و موی سر بسیار
و بر سینه و قدم چپ نشانی و عدل را دوست دارد و جود را دشمن دارد و جبه دوم دراز بالا
بود و سیاه چرده و بر سینه و زیر و بر پشت علامتی بود و تیز نظر و قدم فراخ نهد در وقت رفتن
و جسیم کوتاه بالا و شیرین سخن و پاکیزه نفس باشد و باریک بینی و روی زرد بود حوت
و جبا و ل نیکو سخن و پهن سینه و در زیر بغل و در زیر قدم نشانی بود و متبوع قوم بود اما الجوج و کندم
گون بود و چشم او بازردی زند و بسیار موی بود و خورد قدم و جبه دوم بر خورد و پیش چشم
و پهن روی و دراز دندان و جسیم تیز نظر و فراخ سینه و کوتاه گردن و اندک سخن و دانا
و با وقار بود چون ازین باب فارغ شدیم دلایل بروج و اختلاف را نسبت با شکال بیان کنیم
بتوفیق الله تعالی کواکب سبعه قمر سیاه چرده و سطبر لب و بزرگ چشم و یکی بزرگتر و بزرگ
چشم او عیبی باشد و پیوسته در زمین نگرد و ترش روی و دندانهای او مختلف و پاشنه شکافته
بود زحل اسمر بود مایل بسفیدی و بزرگی و بزرگ چشم و تنک موی و نیکو هیات و سطبر بینی معتدل
اللحم پاکیزه لباس بود مشتری سرخ و کرد روی و بزرگ سر و بینی و دراز انگشت لاغر و دراج قدم
و باهیبت آفتاب کرد روی و بزرگ سر سفیدی چشم اندک بود و گران آواز و معتدل القامه
و در روی نشاط و گشاده روی بود زهره سفید پوست بود و نیکو نظر و سهلا چشم و رعنا و شک
موی و سیاهی چشم مایل بسبزی که از آنیش چشم گویند بیشتر از سفیدی باشد و ابرو اندک و
کرد سر و باریک لب و روی پر گوشت و گردن کشیده و تنک سینه و ساق کوتاه انگشت بود
عطارد کندم گون که با سبزی زند و میانه بالا و تنک پیشانی و بزرگ گوش و خورد پیشانی
و فراخ دهن و اندک موی و ملیح و آهسته رفتار و عاقل و فاضل باشد حمل سفید پوست
و صافی لون کرد روی و نیکو نظر و جعد موی و معتدل المزاج و کامل خلق بود و بسیار موی و
جعد موی بود و دراز روی و بزرگ چشم و خورد گوش و دراز گردن ثور فراخ پیشانی و
بینی دراز و فراخ و بزرگ چشم و مختلف الخلق و سطبر گردن سیاه موی و نیکو رفتار و ضعیف و اندک

عقل معتدل القامة

عقل معتدل القامة و فراخ سینه و نیکو هیئة و شمایل و کاتب و محاسب و ادیب و حکیم بود جوزا
سیاه چرده غلیظ الاعضاء اسفل او از اعلی عظیم تر بود و دندانهای کژ و خورد چشم و دراز
المنکبین باشد سرطان اصهب و ازرق بود و اعلی او از اسفل اغلظ تر بود و فراخ سینه
و دقیق الساقین و کبیر اللقاء و غضوب بود اسد نیکو قامت و معتدل القامة الخلق و کامل
الهیئة و عاقل و فاضل بود سنبله نیکو صورت و معتدل القامة و البنیه و اللحم باشد
میزان ازرق و اسمر و سیاه موی چشم و روی خورد و دراز و بزرگ قدم و تمام مژه عقرب
اشهب اللون و صیق ساق دراز و سطبر بود چون در قفای او نگرند نیکوتر از آن نماید
که در مواجه و تنک روی و سوادیر دوست دارد و صاحب دستور باشد قوس روی و بالا
دراز و طرف ریش او باریک بود و بسیار موی و دقیق الساقین و روی او با زردی سرجدی
میانه بالا و حقود و حسود و یکسا قا و سطبرتر بود از ساق دیگر و مسخر و ظاهر اللون والدم
باشد حوت سر و سینه فراخ و عظیم الجذب و خواب بسیار کند و سببی و دمت بود و سفید پوست
و کود چشم و ناقص الخلقة بود این است اوصاف و اشکال بطریق موجز والله اعلم فصل
چهارم فی دلایل التربیة وجود نها و روایتهای این فصل مبنی بر چهار قسم است اول
مولودی بود از مادر مرده زاید در دنیا بقایش نبود بر این مولود حکم مادر و پدر نتوان
کرد دوم مولودی بود که بزید اما سبی نزید اما تربیت نیابد سیم مولودی بود که بزید و تربیت
یابد اما دراز عمر نبود چهارم مولودی بود که تربیت هم یابد و بزید و عمرش دراز بود قسم چهارم
را هشت دلیل بود اول طالع دوم خداوند طالع سیم سهم السعادة چهارم مستولی بر سهم
السعادة پنجم آفتاب ششم ماه هفتم جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت هشتم مستولی بر
جزو اجتماع یا استقبال و چاره نبود از اعتبار مثلثات هریک از ایشان قسم اول در کودک
که در دنیا بقا نیابد اگر این از اعتبار هشت دلیل وارباب مثلثات اول ساقط و زایل بود
و نحوس بر طالع مستولی کودک بقا نیابد قسم دوم اگر قمر در وتد معزب بود و هیچ سعدی
بوی نظر ندارد و دو او تاد نحس بود مولود ساعتی بقا نیابد قسم سیم اگر قمر در وتد الارض بود
یا زحل یا مریخ و در سابع نحس بود مثلا قمر با مریخ در رابع و زحل در سابع بوی نظر دارد مولود
را از حیات هیچ نصیبی نیست چهارم اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت سبعا
نحس منحوس بود و خداوند حد هر نوبت و همچنین بود مرده بزمین آید دلیل پنجم اگر ارباب
مثلثات نیز نوبت و موضع سهم السعادة و سهم الغیب تحت الشعاع باشد و نحوس بدیشان
علی الخصوص که نیرین بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحوس باشد مولود لمعهٔ حیات نیابد دلیل ششم

اگر کوکب در ششم یا دوازدهم طالع باشند و صاحب طالع ساقط از کواکب مولود نزید دلیل
هفتم اگر قمر با مریخ در وسط السماء بود مولود مرده از شکم مادر بیرون آید دلیل هشتم اگر
مولود مرده از شکم بیرون آید دلیل نهم اگر قمر و مریخ در مغرب
بود و زحل در طالع و مسعود از ایشان ساقط مولود سیاز و زنی مبش نزید دلیل دهم
اگر قمر و نحسی که قمر را منحوس کرده و سهم السعادة در بروج حیوانات باشند چون حمل و ثور
و جدی و اسد و هیلاج ضعیف بود در روز بمیرد و اگر هیلاج و کدخدا قوی باشند شیر
گوسفند یا گاو یا امثال این خورد دلیل یازدهم و نحس هفتم بموضع قمر و مثلثه سیم طالع و بجا
حد نکرد و در سیم اگر سعدی بوی نکرد علی الخصوص که موضع او قوی بود و اگر نحس بود و موضع
نامقبول هلاک شود و تربیت زیاده نیابد دلیل دوازدهم اگر قمر ناقص الضوء بود و محصور
بین الراس و از سعدین ساقط تربیت نیابد دلیل سیزدهم اگر نیرین نحسین در اوتاد باشند
مولود مرده بر زمین آید و اگر سعدین بدین متصل بود بمقدار دهر سوی که نحس رسد عمر یابد
قسم اول در دلایل کودک که بر زمین آید و بزید اما تربیت نیابد اول چون نیرین بطالع ناظر نباشد
مولود اندک زندگانی یابد دویم اگر قمر در نطاق تدویر بالا و مریخ گذرد و در فلک تدویر
بالا آفتاب در فلک اوج زیرا که قمر را فلک تدویر نباشد مولود زندگانی کند سیم اگر قمر در سیم
درجه عقرب بود و طالع سه درجه با ربع اول ثور بود و مولود تربیت نیابد چهارم اگر قمر مخصوص
بین النحسین بود و هیچ سعدی بنود بوی ناظر نباشد مولود اندک زندگانی بود پنجم اگر نحسین
در طالع بود و سعود از ایشان و از برج و از درجه جزو مقدم ساقط و نحوس بجزو مقدم ناظر
مولود اندک زندگانی بود ششم اگر قمر در حمل و مقابل مریخ و سعدین از هر دو ساقط مولود
ضعیف ترکیب و اندک عمر بود هفتم اگر خداوند طالع و موضع آفتاب و قمر و سهم الشعاع تحت
الشعاع باشند مولود اندک حیوة یابد هشتم اگر راس و زحل و مریخ در برج رابع بود از طالع
مولود اندک حیوة بود نهم اگر زحل و مریخ در مقابله یکدیگر باشند علی الخصوص که یکی در هفتم
و قمر در وسط السماء یا در مغرب یا در تحت الارض مولود تربیت نیابد دهم اگر قمر در حد یکی
از دو نحسین بود و نحس در وتدی بود و هیچ سعدی ناظر نبود مولود تربیت نیابد یازدهم
اگر نحسین یا ذنب در طالع بود و نیرین بوی ناظر نباشد مولود تربیت در حیات نیابد دوازدهم
اگر زحل در طالع و مریخ در هفتم بود مولود اندک زندگانی بود و همچنین اگر زحل در مشرق بود
و قمر با زهره در مغرب سیزدهم اگر در درجه طالع در شعاع نحس بود مولود تربیت نیابد مگر که
سعود ناظر باشد چهاردهم اگر قمر منحوس بود و کواکب در طالع ساقط تا دوازده سال که یکدور

مشتری

مشتری بگذرد و حکم نتوان کرد والله اعلم قسم دویم در احوال مولودی که بزید و تربیت یابد
اما دراز عمر نبود دلیل اول اگر مشتری در طالع بود یا ناظر بتثلیث و تسدیس مولود تربیت نیکو
یابد و اگر مشتری در اوتاد یا مایل الاوتاد بود همچنین حکم دارد علی الخصوص که زهره ناظر بود
و هر دو از رجوع و احتراق مصون باشند دلیل دویم اگر زحل در وتد بود یا در مثلثه طالع مولود
عمر یابد اما دراز نبود دلیل سیم اگر عطارد در طالع بود و مشتری در چهارم مولود عمر یابد نه دراز
دلیل چهارم اگر قمر سلیم بود از اتصال منحوس و غریب نبود و اصحاب مثلثات طالع در اماکن خویش قوی
حال و راجع و محترق نباشد علی الخصوص که در خانه و شرف خود باشد که قمر متصل بود بسعود و زاید
النور و مشتری و مریخ منحوس نباشد که مریخ تربیت تباه کند خانه در مولید رونق علی الخصوص که
فوق الارض بود دلیل پنجم اگر نحسین در طالع باشند قوی حال و از شعاع آفتاب دور باشند مولود
عمر یابد نه دراز دلیل ششم اگر کوکب نهاری بروز در بروج لیل این علامت نیکو بود در تربیت
دلیل هفتم اگر زهره از نیم برج و گذشته باشد و آن برج طالع بود یا وسط السماء یا یازدهم که بیت
السعادت است یا در پنجم باشد قسم سیم در آنکه بزید و تربیت یابد و عمر دراز حق تعالی او را ارزانی
دارد دلیل اول اگر کدخدا قوی حال بود و کواکب رهبر بوی دهند و اگر راجع و هابط و محترق نبود
مولود عمر دراز یابد دلیل دویم اگر آفتاب و ماه در دوم و هشتم و پنجم و یازدهم باشند مولود
باید دراز عمر باشد و مهتر اهل بیت خویش گردد دلیل سیم اگر قمر در وسط السماء بود ناظر بسعود
و ساقط از نحوس مولود عمر دراز یابد دلیل چهارم اگر سعود در وتد رابع بود مولود به پیری رسد
و عمر دراز یابد دلیل چهارم اگر سعود در وتد رابع بود مولود به پیری رسد و عمر دراز یابد
دلیل پنجم اگر مشتری در حد و حظ خویش بود مولود چندان بزید که نبیرگان خویش را
ببیند دلیل ششم اگر آفتاب در حد و زحل بود دلیل هفتم اگر آفتاب در وسط السماء بود و نحوس
از مقارنه و تربیع و مقابله ناظر نباشد مولود عمر دراز باشد دلیل نهم اگر زهره در طالع بود و ساقط
از نحوس و ناظر بمشتری مولود دراز عمر بود و نیکو معیشت دلیل دهم اگر قمر در طالع بود و نحوس
ساقط از وی مولود عمر دراز یابد دلیل یازدهم اگر عطارد بقمر ناظر بود مولود عمر دراز یابد
و معتدل المزاج باشد دلیل دوازدهم اگر عطارد و قمر در وتد مغرب یا در تحت الارض باشد
مولود دراز عمر بود دلیل سیزدهم اگر سهم السعادة در طالع بود یا خداوند او و مشرق بوند
و دور از تحت الشعاع و نحوس ساقط از وی مولود دراز عمر نیکو زندگانی بود دلیل چهاردهم
قمر را در روز سیم و هفتم و چهاردهم از ولادت بنگرد بدان اعتبار کند دلیل پانزدهم اگر قمر از روز
سیم ساقط بود از وتد یا سعدی بوی ناظر نبود یا دلیل تربیت و زحل خاصه زحل در خانه و شرف

و حد خویش نباشد مولود زنده کاملی برنج گذراند **فصل چهارم** در احکام هیلاج از پنج موضع
طلب کنند از آفتاب و ماه و سهم السعادة و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت و درجهٔ طالع
اگر طالع روزی بود ابتدا از آفتاب کنند و اگر شبی بود بماه ابتدا کنند اگر طالع اجتماعی بود جزو مقدم
بود در برج وتد و ابومعشر آفتاب در طالع و عاشر و یازدهم هیلاج بود اگر جزو مذکر یا مؤنث باشد
اما در بروج مذکر و ربع مذکر از درجهٔ وسط السماء بود تا درجهٔ طالع و از درجهٔ رابع یا سابع و ابو
معشر گوید تر در وتد چهارم و یازدهم و سیم و پنجم در برج مؤنث هیلاج بود و در برج سیم برای
انشکه فرح قمر است و آفتاب در نهم هم هیلاج را شاید علی الخصوص که طالع قوس بود و آفتاب
در اسد یا طالع اسد بود و آفتاب در حمل و چون مواضع هیلاج معلوم شد و هیلاج بزنان مایل
ماده را گویند و کدخداه مذکور امستولی بر مکان هیلاج طلب کنند از خداوند خانه و شرف و حد
و ارباب مثلثات و وجه هر کدام از اینها که قوی حال تر باشد علی الخصوص زحل و مشتری و مریخ
اولیتر بود و بکدخدائی نیز اگر کدخدای در طالع یا عاشر یا سابع بود و قوی حال و سلیم از نحوس
و در خانه یا شرف یا حد یا در مثلثه بود ایزد تعالی عمر دراز بدهد یعنی عطیهٔ کبری با صحت و عافیت
و اگر راجع بود خمس در عطیه او نقصان کند و در میانهٔ رجوع و استقامت دو دانگ خمس و اگر در هبوط
و وبال و تحت الشعاع بود سالهای کوچک عطیه دهد و گروهی گفته اند اندر خامس و حادی عشر
و ثامن و ثانی اگر در خانه یا در شرف بود سالهای بزرگ دهد و اگر غریب بود سالهای میانه
و اگر در سیم یا نهم بود سالهای کوچک دهد چنانکه هیلاج را از پنج موضع طلب کنند کدخداه را
نیز از پنج موضع طلب کنند خداوند خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه و باید که ناظر بود کدخداه
بهیلاج از تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه یا منظر محل که از ناظر گویند و از آن دو کون
بود که بعد شان از نقطهٔ اعتدالین یا نقطهٔ انقلابین برابر بود مثلا کوکبی در درجهٔ حوت یا سنبله
بود و کوکبی دیگر در بیست درجهٔ حمل یا میزان بود و از ناظر گویند و اگر کوکبی در دوازده درجه
جوزا یا قوس بود و کوکبی دیگر در هیجده درجه سرطان یا جدی بود از ناظر می خوانند قومی گفته اند
در طالع بیدر سنگوند اگر بدلیل فرزندان راجع بود و در دوازدهم که هشتم بیت الولد است منحوس
او را فرزند نباید اگر چه فرزند شود هر چند هیلاج و کدخداه قوی افتد باید سال و دلایل تحویل
عمر را ملاحظه کند گفته اند اگر هیلاج و کدخداه باشد و اگر نه او خطر بود و از تیرا و بقواطع و نحوس
غافل نباید بود و هر مولود که آفتاب و ماه و درجهٔ طالع کدخداه و هیلاج بود این مولود کوتاه
عمر بود و اگر کدخدا تحت الشعاع بود همین حکم دارد سهل بن بشر چنین گوید که اگر خطوط هیچ مقدم
تر از خداوند حد نیست و دیگران خانه شرف بوی مقدم دارند و اینجا اتفاق جمهور برابرست بودن

کدخداه در وتد

کدخداه در وتد عطیه کبری دهد و در مایل الوتد عطیهٔ وسطی و در زایل عطیهٔ صغری و قومی
گفته اند که در زواید در عطیه کبری دهد برسالها که کدخداه زیاده کند که در وتد باشد عطیهٔ
صغری دهند و اگر در زایل الوتد باشد ثلث عطیهٔ صغری و وزیلی گفته اند که در وتد سیز
صغری در مایل مشهور و در زایل ایام اگر قوی حال بود و اگر ضعیف حال بود در وتد ماهها
و در مایل ایام و در زایلها ساعات سالهای بزرگ زحل پنجاه و هفت و میانه چهل و نه سال و شش ماه
کوچک بیست سال و ثلث کوچک ده سال و سالهای بزرگ مشتری هفتاد و نه سال و میانه
چهل و پنجسال و نیم و کوچک دوازده سال و ثلثی کوچک هشت سال و ثلث کوچک چهار سال
سالهای بزرگ مریخ شصت و شش سال میانه چهل سال و نیم کوچک پانزده سال و ثلث و کوچک
ده سال و ثلث کوچک پنجسال سالهای بزرگ آفتاب صد و بیست سال و میانه شصت و نه و نیم و کوچک
نوزده سال و ثلثی صغرا دوازده سال و هشت ماه ثلث آن شش سال و چهار ماه سالهای بزرگ
زهره هشتاد و دو سال میانه چهل و پنجسال کوچک هشت سال و ثلثی کوچک پنجسال و چهار ماه
سالهای بزرگ عطارد هفتاد و شش سال میانه چهل و هشت سال کوچک بیست سال و ثلثی
سیزده سال و چهار ماه و ثلث آن شش سال و هشت ماه سالهای بزرگ قمر صد و بیست سال
میانه شصت سال و نیم کوچک بیست و پنجسال ثلثان شانزده سال هشت ماه ثلث او هشت سال و
چهار ماه کواکب زیاده از مشتری و زهره بود و عطارد چون مسعود بود و راس اگر میان کدخدا
کمتر از دوازده درجه بود و بنزدیک قومی آفتاب از تثلیث و مقابله و تربیع زیاده کند و در جامع
شاهی همین آورده است و اکثر حکما میان از تربیع و مقابلهٔ سعدین هیچ حکم نکنند زیادتی و اما
ایجه نقصان کند از عطیه کدخداه بمقارنه و مقابله و تربیع زحل و مریخ و عطارد و آفتاب
چون منحوس بود و ذنب چون میان او و کدخداه کمتر از دوازده درجه بود و عطارد اگر چه
مسعود بود از تربیع و مقابله هیچ زیاده نکند و راس بنزدیک گروهی سه سال افزاید و بنزدیک
قومی ربع عطیه کدخداه و اگر زیاده کننده در اوتاد و بنزدیک قومی ثلثان و ثلث عظیم
صغری افزاید چون مسعود بود و اگر کدخداه از نحس گذشته باشد مقدار نور جرم خویش
خواه از مقابله و خواه از تربیع آن نحس از عطیه او شهور یا ایام کم کند و همچنین اگر قبول کند
کدخداه و چون کدخداه عطیه دهد در زواید زیاده کند اول عمر در تدبیر کدخداه بود و دیگر
هر چه یکی کدخداه متصل بود نزدیکتر او را بود و در زیاده زواید زیاده کند اول عمر در تدبیر
کدخداه و هر چه بدرجه کدخداه متصل نزدیکتر بود او را بود و در زیاده و دایره مولود ضعیف
بود و مزاج او زیاده قوی ندارد و در هیلاج و کدخداه اقوال بسیار است اینجا متداول و مشهور بود

میان ارباب صناعت بیان کرده اند اما ملک الحکما ابو الریحان الرومی میگوید که کدخداه دو وتد عطیه
کبری دهد و در مایل وسطی و از زایل صغری ابخه میان این مواضع باشد بعد میان که خداه
و مواضع اقرب بکیرند بمطالع حمل و عدد اصغر از عدد اکبر بفکند انچه باند فصل و درجه
زایل از درجه وتدی که این خانه زایل ان بود بکاهند بمطالع و این ما کلا البیت خوانند پس بعد
را در فصل ضرب کنند و بر کل البیت قسمت کنند با اربعه اعداد تلثی سبب تعدیل و عطیه حاصل آید
اگر کواکب از زایل گذشته بود از عطیه کبری نقصان کند و اگر از وتد دور باشد بر عطیه صغری
افزاید پس چنانچه مطالع در پیش نگاه دارد اعداد سالهای کواکب بحسب مواضع نگاه دارد و
عطایای کواکب علوی در وسط رجوع تمام باشد نزدیک متقدمان در شرف کواکب خلاف است
میان عجم و هند شرف افتاب دوازده درجه حمل گویند شرف قمر متفق اند شرف زحل بیست درجه
میزان شرف مشتری در پنجده درجه سرطان شرف مریخ و زهره و عطارد متفق است هند گویند
کوکب بر درجه شرف عطیه کبری بدهد خواه در وتد یا در مایل یا در زایل طریقه اصطخر
الاسکندرانی موضع سهم الغیب بنگرد و در هر برج سه اگر در وتد بود مطالع وی سال گیرد
و اگر در مایل الوتد ماهی گیرد و اگر در زایل بود ثلث ایام و در خداوند مطالع بر وی افزاید و اگر
در وتد بود صغرا و اگر در زایل بود ثلث صغرا با ایام و با خداوند سهم السعادة همین و انچه جمع آید
قانون عمر هند طریقه ماسان سهم السعادة بگیرند و بموضع او اعتبار کنند و از هر چه باشد
مستولی را بگیرد و بموضع وی اعتبار کنند و سالهای اثبات کنند و مستولی بر طالع بگیرد و بموضع
وی اعتبار کنند و سالهای او بان ضم کنند با کبرا و وسطی و بگیرد از سال گیرد و جمله بر هم افزاید و
بواقص و زواید اعتبار نکند انچه حاصل اید عمر مولود بود طریقه دیگر بنگرد تا میان هیلاج
و اول نحس که بود وی یا بعد و دوی چند است از درجات بعدد درجا از دو ضرب کند انچه
حاصل شود مدت عمر مولود بود و در بقای مدت ولادت درجه وسط السماء معلوم مقام هیلاج
بود و مستولی بر درجه عاشر قائم مقام کدخداه و سعود ناظر بکدخداه منظر مقبول زواید و نحوس
منظر عداوت نواقص و این مجربست و در بقای تربیع درجه سابع جادی مجری هیلاج بود مستولی
جادی مجرای کدخداه و در بناها و ضیاع خریدن درجه هیلاج بود و مستولی کدخدا و الا
بنای شهرها و حصارها دران سالهای عظمی اعتبار کنند والله اعلم خواجه احمد عبد الجلیل
در احکام هیلاج و کدخداه کتابی نوشته و من بخط وی دیدم ان کتاب را که زهره و مشتری از مقارنه
و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله بر سالهای کدخداه زیاده کنند و قمر افتاب از تسدیس و تثلیث
زیاده کنند و زحل و مریخ و عطارد منحوس و افتاب از مقارنه و تربیع و مقابله و ذنبا زعجا سد

دول

نقصان کنند و زواید چون از اوتاد بودند سالهای صغرا افزایند و در مایل شهور و در زایل
بعدد سالهای صغرا ایام استخراج هیلاج بمذهب هرمس و بطلمیوس چون مولود اجتماعی بود و
نهاری افتاب قمر جزو اجتماع و سهم السعادة و درجه طالع و تذکیر و تانیث برج اعتبار نیست
و در دوم جزو اجتماع و سهم السعادة و در پنجم قمر و جزو اجتماع و سهم السعادة در هفتم چون
طالع در هشتم چون افتاب در دوم و نهم و ماه یازدهم چون طالع اگر ولادت استقبالی بود و
نهاری افتاب انگاه قمر و سهم السعادة و جزو استقبال و درجه طالع در ثانی سهم السعادة
و جزو استقبال در سیم قمر در چهارم قمر و سهم السعادة و جزو استقبال در پنجم همچنان در هفتم
چون هشتم همچنان افتاب در دوم و نهم و قمر در دهم و یازدهم همچون طالع و سابع در جمع البدل
اجتماع قمر بود افتاب مقدم بود دیگر بر اقرار و استقبال همچنان چون ولادت اجتماعی بود و نهاری
بمذهب دوروتیوس افتاب بود و قمر و درجه طالع و جزو اجتماع و سهم السعادة در دوم قمر
و جزو اجتماع و سهم السعادة و هفتم و افتاب در برج مذکر باید و قمر و جزو اجتماع و سهم
السعادة و چون ولادت استقبال و نهاری بود در طالع افتاب بود و قمر در جزو و طالع
و سهم السعادة و جزو استقبال در ثانی قمر انگاه جزو استقبال انگاه سهم السعادة در چهارم
و قمر در برج مونث و سهم السعادة و جزو استقبال در پنجم افتاب در برج مذکر قمر و سهم
و جزو استقبال اعتبار در دوم افتاب و سهم السعادة و جزو و بی اعتبار و قمر در برج مونث
انگاه جزو استقبال و سهم السعادة و چون ولادت اجتماعی لیلی بود بمذهب دوروتیوس
در طالع قمر بی اعتبار افتاب در برج مذکر در درجه طالع و جزو اجتماع و سهم السعادة در دوم
سهم السعادة جزو اجتماع در چهارم قمر در برج مونث انگاه افتاب و جزو اجتماع و سهم
در پنجم حکم رابع دارد و هفتم قمر بی اعتبار افتاب در برج مذکر جزو اجتماع و سهم السعادة
یازدهم حکم دهم دارد و چون ولادت استقبال لیلی بود و مذهب دوروتیوس قمر در طالع بی
اعتبار افتاب در مذکر جزو و طالع و سهم السعادة جزو استقبال در دوم قمر بی اعتبار
انگاه افتاب در برج مذکر جزو استقبال سهم السعادة در چهارم قمر در برج مونث افتاب
بی اعتبار انگاه سهم استقبال در پنجم حکم چهارم دارد هفتم قمر بی اعتبار افتاب در برج مذکر پس
سهم السعادة جزو استقبال در هشتم قمر و سهم السعادة و جزو استقبال در دهم قمر در برج
مونث و سهم السعادة و جزو استقبال در یازدهم حکم دهم دارد پس هیلاج بمذهب جمهور
چون طالع اجتماع نهاری بود در طالع افتاب و قمر جزو و سهم و درجه طالع بی اعتبار در دوم
قمر و جزو و سهم در چهارم قمر در برج مونث و جزو و سهم در پنجم قمر در برج و جزو و سهم در دهم هفتم

افتاب در برج مذکر و قمر با اعتبار وجزو و سهم در هشتم چنین هفتم و نهم افتاب بی اعتبار قمر در درجه
در برج مؤنث وجزو و سهم در یازدهم چون استقبال نهاری بود افتاب و قمر و سهم وجزو در
طالع و در ثانی قمر و سهم وجزو در رابع قمر در برج مؤنث وجزو و سهم السعادة در پنجم چون
در هفتم افتاب در برج مذکر و قمر و سهم در هشتم چنین هفتم و نهم افتاب با اعتبار قمر در برج
مؤنث سهم وجزو یازدهم و دهم چنین اجتماع لیلی بود افتاب و قمر و سهم وجزو در دوم چهارم
قمر در برج مؤنث وجزو استقبال و سهم در پنجم مثل چهارم در هفتم و افتاب در برج مذکر قمر
سهم السعادة جزو استقبال هشتم چنین هفتم در دهم قمر در برج مؤنث سهم جزو استقبال یازدهم
چنین دهم چنین ولادت استقبال لیلی بود و قمر و افتاب در برج مذکر سهم جزو استقبال لیلی
بود و قمر و افتاب در برج مذکر سهم جزو استقبال درجه طالع در دوم و همچنین در چهارم قمر
در برج مؤنث و سهم السعادة وجزو پنجم همچنین هفتم چنین طالع هشتم قمر و سهم وجزو دهم قمر
در برج مؤنث و سهم وجزو یازدهم چنین دهم والله اعلم استخراج قانون عمر از قول ابن فرخان
الطبری طالع روزی بود بگیرد افتاب را اگر شبی بود بگیرد قمر را و بنگرد تا کدام کوکب می
پیوندد و درجات بعد سوی میان هر دو براستی بگیرد و در دوازده ضرب کند اگر
صد و بیست زیاده باشد صد و بیست طرح کند انچه کمتر از آن بوده باشد یا بماند قانون عمر
بود استخراج قانون عمر از قول دورثیوس مصری و می گویند هرمس ادریس پیغمبر بوده است
و دورثیوس یوسف پیغمبر صلوات الله علیهما از اول حمل تا درجه طالع بگیرد و تحقیق کند
یا دقایق شود این دقایق را در هفت قسمت کند انچه کمتر از هفت بماند اگر یکی شمس و قمر
دو سه مریخ و چهارم عطارد و پنج زهره شش مشتری هفت زحل یکی بماند دلیل او افتاب
بود و اگر دو بماند دلیل او قمر بود و اگر سه بماند دلیل او مریخ بود و اگر چهار بماند دلیل او عطارد
و اگر پنج بود دلیل او قمر بود دیگر یکعدد بان کند در تا این هفت صحیح بیرون اید و اگر نه هفت
صحیح بیرون نیاید و قسمت تمام نشود بلکه طریقش این بود که اگر هیچ نماند زحل بود پس میان زاین
دو کوکب و درجه طالع بگیرد و تجنیس کند تا دقایق شود و از ان دقایق اول کم داشت نقصان
کند انچه بماند از دلیل حیات که یاد کردیم بدین هفت قسمت کند و همچنان بکواکب نسبت دهد
دلیل زاین کواکب بار دیگر تا بعد جزو طالع بگیرد و تجنیس کند تا دقایق شود و بر دلیل حیات که
یاد کردیم قسمت کند انچه صحیح بود بیفکند و کسور را در دوازده ضرب کند حاصل ضرب
براید دقایق حیات قسمت کند خارج قسمت ماهها بود و کسوری که بماند در دوازده
ضرب کند حاصل ضرب را بر دقایق حیات قسمت ایام بدین طریق قانون عمر از سالها و ماهها

و در روزها و ساعات معلوم شود طریق پنجم اگر سعدی بر درجه طالع بود اگر چه صاحب حظ
درجه طالع نبود درجه طالع هیلاج و ان سعد کدخداه تسییر درجه طالع بمطالع بلد میرانند
تا که بنحس قاطع رسد انجا که حکم قطع کند قانون استخراج عمر از طریق هندی از اقاویل هند
از قدیم الایام از اسرار نجوم است و شاگردان و مستعدان را اموخته اند و طریقش انست که
اجزاء ساعات درجه طالع بگیرد و در دوازده ضرب کند و حاصل ضرب بر شصت قسمت
کند پس قانون بنگرد که تا که چنداست و نسبت او و نسبت بمقدار این عدد که در حاصل
الضرب امده باشد عمر مولود بود مثالش این طالع بوده است ٤ ص اجزاء ساعات
درجه طالع بوده ٥ در دوازده ضرب کردیم بیامد ٩٦ ح قانون از سر بگرفتیم بیامد بیست
و چهار ٧ دو خمس قصور بگرفتیم امد ٧ ط بود باشهور و این قانون عمر است و این طریق
منسوبست بابو الطیب المنجم و جدول این است که در صفحه اینده بیاوردیم قانون عمر از قول
جنه هندی هیلاج گویند سالها که چون افتاب هیلاج بود بکار دارند دویم در بیست
بیشتر کند چون قمر را بود مرو الساح گویند چون طالع را بود بعد میان اول حمل طالع بگیرد
و دقایق سازد و بر دویست قسمت کند انچه حاصل اید سالها بود و اگر کسری بماند در دوازده
ضرب کند و بر دویست قسمت کند خارج قسمت ماهها بود و همچنین تا ایام و ساعات بیرون
بعد میان مشتری و درجه شرفش بگیرد و اگر کمتر از نصف دور بود از وقت نقصان کند و اگر
بیشتر بود از تمام دور بکاهد و باقی را در سالهای کواکب که یاد خواهم کرد ضرب کند انچه
از بروج حاصل اید شهور بود و درج تمام ایام و دقایق ساعات نگاه دارد اگر کوکب از شرف بهبوط می
این جمله
آید سالها که یاد خواهم کردن نقصان کند و اگر از هبوط بشرف می اید می افزاید و چون کوکب در
درجه شرف باشد هیچ نیفزاید و نکاهد این سالها بدهند جمله جمع کنند اگر کدخداه نحس
باشد و در ثانی عشر عمر ندهد و اگر در یازدهم باشد نصف عطیه او تا در سبع و ربع و ثامن خمس و در
سابع سدس و سعد در ثانی عشر نصف او باطل شود و در یازدهم ربع و در عاشر سدس و تاسع
ثمن او و در سابع نصف سدس او این نیز دلیل جنه هندیست چون هیلاج قوی تر از افتاب نیست
زیراکه عطیه او بیشتر است و از زحل ضعیف تر نیست که عطیه او کمتر است الشمس هیلاج

نط النوبة	زحل	المشتری	المریخ	الزهره	عطارد	دور عند الطی
٧	١٢٩ مه	ن	٩	ل كالد	س س	
	ما سا	مح مح	س	ک ه	ط نط یه	

دلیل گر شد ماند گر فته

موضع حمل دلیل اگر مریخ در وتدی بود و برج مؤنث ولادت روز بود بتربیع ناگاه در دزدی

در راه اگر در برج آبی بود در کو ما به یا دو باب دوم در برج مذکر مستقیم الطلوع باشد در مولد
اناث رود و بیرون بود سیم اگر قمر مقارن مریخ بود یا ناظر و مشتری بدیشان ناظر بود بزودی
و آسانی و عافیت و سلامت بوده چهارم اگر عطارد در طالع بود و برج خانه مریخ بود باسانی
بود پنجم اگر آفتاب در مثلثات خویش بود و در طالع و سعود از موضع نیکو بوی ناظر بزودی
و آسانی ملاحی یابد ششم اگر مقارن آفتاب بود و در طالع یا وسط السماء باشد بزودی و سعادت
فارغ شده هفتم در طالع اناث زهره و قمر در برج مونث احوال مادر و فرزند نیکویی و شادی
مادر مولادت او باشد و آفت و رنج وضع حمل دلیل اول بود و نحس در دوازدهم طالع
بد سواد زاید دویم اگر قمر منصرف شده از زحل مادر در رنج و خطر باشد سیم اگر بیرون ع
خداوند طالع در برج اناث معوج الطلوع باشد در موالید بران مادر برج مذکر در موالید
دختران مادران ولادت را آفت و خطر بود و اگر زحل در وتدی بود بیم هلاک مادر بود چهارم
بودن کوکب منحوس یا راجع بود ولادت با خوف و خطر بود پنجم اگر قمر در مقابله آفتاب بود و بعد
کمتر از دوازده درجه باشد و هیچ کوکبی اتصال نباشد مادر را دوران ولادت رنج رسد
ششم بودن نیرین و زهره در اسد یا در حوت یا در جدی یا در دلو باشد مادر را رنج رسد
بسیار بودن قمر در برج معوج و در تربیع و مقابله نحوس و دشواری و رنج بسیار کشد از درد
و امکان هلاک مادر هست **فصل پنجم** در احکام دوازده خانه خانه اول دلیل
حیات بدن و نطق و ابتدای کارها و اگر عمر بود دلیل اخلاق و عادت و بهجت و در عرب
و بهجت و در عرب چنین گویند که صاحب مثلثه نخستین از طالع دلیل حیات بطبیعت دهد
و مکروه مولود بود و آنچه از خیر و شر بوی رسد در اول عمر دلیل عمر مثلثه دوم حیات رحم
و قوت در میانه عمر بود و مثلثه سیم دلیل عاقبت و آخر عمر مولود دوم دلیل معاش و اعوان
و کسب دارد و اعطا و صناعت و اعمال و جاه اولاد مثلثه اول مال و معاش بود مثلثه دویم
دلیل اعوان و انصار مثلثه سیم دلیل خویشان و برادران و خواهران و سفر نزدیک و
دشمنان بد و ران ایام که بمرگ نزدیک بود مثلثه اول میان اقارب و خواهران و برادران
بود مثلثه دویم برمیانگی و سیم بر کهین چهارم دلیل پدران و ضیاع و اسباب و عاقبت کارها و سمات
و نحوست مولود در آن جهان دلیل آغاز پدران و دشمنان فرزندان بود و حسب و نسب بود
مثلثه نخستین دلیل پدران بود مثلثه دویم دلیل ضیاع و عقار و اسباب ثالث بر عاقبت کارها
پنجم خانه فرزندان و هدایا و رسل و لذت و طرب و فواید ضیاع و دلیل مال پدران و آنچه پس از
مرگ بر مولود گویند از خیر و مدح و ذم و عزان مثلثه اول دلیل حیات درجات فرزند بود

دوم لذت و طرب بود سیم دلیل رسل و اخبار و هدایا ششم دلیل بیماری و بنده و پرستان و ستوران
سم شکافته و آنچه ازان ندارد باشد و دلیل نبرد غم و من کهون مثلثه اول دلیل بیماری بود دویم
دلیل بنده پرستان و سیم دلیل حیوانات و منفعت خداوند طالع از ایشان هفتم دلیل زنان و
شریکان و خصوم و اجداد و اسلاف بود زیرا که چهارم است و مثلثه اول دلیل برکت و مخالفت
ششم خوف و موت و میراث و مال ازواج و فرزند بود و نکبت و هموم و ودایع و بطالت و کسل
مثلثه اول دلیل مرگ بود دویم دلیل کارهای مرتبه و خوف سیم دلیل مواریث نهم موهب العلم و الدین
والوفا والقضا والعروض فرح الشمس يدل على الزوال وما مضى من الامور والكتب والاخبار و
الرسل والاعاسب والطرق واجرة الزوجة مثلثه اول لعند الاسفار وما يصيب فيه من الخير والشر
والثانية يدل على العبادة العصون وعلى بيوت العبادات وعمادتها والثالثة يدل على العلم والرويا
وصدقها دهم دلیل مادر و جاه و عمل سلطان و رفعت و صولت و هیبت و دلیل عمر بود مثلثه اول
ولایت سلطان بود مثلثه دویم عمل شرف و منزلت و صناع و حرفه مثلثه سیم دلیل مادران و ثبات
و دلیل جاه و کارهای سلطان یازدهم دلیل امیدها بود دویم دلیل دوستان و یاران و مرگ
پدران مثلثه اول دلیل کارها بود دوم دلیل دوستان و سعادت بود دلیل سخا و کرم و انتفاع
از دوستان خانه دوازدهم دلیل دشمنان و غم و اندوه و تهمت و مکر و حیله و ستوران و بیت
وحبس و زندان بود مثلثه اول دلیل دشمنان دویم بدبختی و عنا و حبس سیم بر اسب و اشترها
و استر و خر و حواشی دلالت کند والله اعلم احکام خانه اول از مسئول باید دانست و در این
باب اختلافست اما آنچه جمهور بران معتقدند آنست که یاد می کنیم صاحب خانه و رابع شهادت و صاحب
شرف را چهار و صاحب حد را سه و مثلثه را دو و دوم و سیم را یکی صاحب سهم السعاده را یکی
شهادت صاحب جزو مقدم را یکی صاحب خانه قمر را یکی صاحب برج هیلاج و کدخداه را
یکی هیلاج را یکی صاحب حد قمر را یکی شب صاحب حد آفتاب را یکی را روز موافقت نظرها یکی
صاحب سهم الغیب را یکی صاحب روز یا شب را یکی صاحب ساعت معوجه را سه صاحب طالع را
یکی یکی اثنا عشریه را یکی صاحب شرف آن برج را که صاحب طالع در وی بود یکی کوکب در وتد طالع
چهار شهادت بود و بعد ما الارض یکی بیر موبت را یکی چون کوکب در خانه بود یا در شرف یا در فرح
هر یکی را یک شهادت کوکبی اگر او را تشریق موافق بود و انگاه را تغریب موافق بود چه شرقی بود
یا مغرب شهادتی مرکب بود بودن در نطاق چهارم که صاعد بود یا در صعود دارد سه شهادت
دارد و چون هابط بود و روی بصعود دارد یکی شهادت بود اگر بر طالع مسئول زحل بود
یا از مثلثات طالع یکی از زحل بود مولود احمق و جاهل و بد دل و بخیل و حسود و کذاب

وکذاب وکاهل باشد مشتری دیندار و عالم و حلیم و صادق و امین و سخی و گشاده روی و
پارسا بود و اگر مریخ بود شجاع و سفیه و خاین و کذاب بود و اگر آفتاب بود متکبر و گشاده
روی و قاهر بود و اگر زهره بود گشاده روی و متردد و نیکو خلق باشد و اگر عطارد بود
بلیغ و ادیب و محاسب و کاتب و صاحب فهم و ذهن و منطق بود و اگر قمر بود ضعیف و فاحش
و نمام و شتاب زده بود پس هر کدام دو یا سه کوکب که در طالع صاحب حظند دلایل ایشان را یک
دیگر امتزاج باید داد و عطارد و قمر دلالت مستولی بگیرد و بنگرد تا از باب بیوت و شرف
و حدود و وجوه و مثلثه در حیان و کدام حظ بیشتر دارند اگر زحل قوی حال بود مولود قوی
حال و صاحب رای و تدبیر و بعید الغور باشد و اگر زحل منحوس بود مولود صبور و دفی الهمة
از مردم کناره گیرد و اگر مستولی شریک او بود و زحل قوی حال بود مولود محترم و خیره و بحرقی
فال گیرد و پیر افشانی کند و فرزندان خویش را دشمن دارد و اگر مریخ شریک او بود و زحل
قوی حال بود مولود خصومت کننده و پریشان و فتان و مراد بهی حاصل کند و سخت دل و
بیرحم بود و اگر زحل منحوس بود مولود زن زاده و دزد و عیار بود و شریک او زهره باشد و زحل
مسعود بود مولود زنان را دشمن دارد و التفات بمشایخ نکند و حسود و قدر نیکویی که با وی
کنند نداند و معزور بود رای خویش و پارسی و با حمیت و عزت و اگر زحل منحوس بود حریص
بود بر مجامعت و جماع دوست دارد و با مردمان زاد در آمده و نکوهیده در بیشتر کارها و اگر
عطارد شریک بود و زحل قوی حال مولود بحث کننده و نکوهیده در کارهای پنهانی صاحب
عجایب اگر زحل منحوس بود مولود گوید و متفحص بود اقارب خویش را و دزد و جادو بود و
نعادید و رقی نویسد و در آن منجم بود و اگر مشتری بر مکان عطارد و قمر مستولی باشد و مشتری
مسعود بود مولود زود بحث و با وقار و کامل و عفیف و رحیم بود و اگر مشتری منحوس بود
بد دل و منجب و دغا و اگر مریخ شریک بود و مشتری قوی حال مولود مخاصم و حرب دست بود
و متکبر و صاحب امر و نهی و اگر مشتری منحوس بود مولود فحاش و درشت خوی و هیچ تمیز
و رای ندارد و مختلف الاخلاق و مضطرب الاحوال و اگر زهره شریک او بود و مشتری منحوس
نبود بلکه مسعود بود مولود منعم و محب بدعت و لطافت و عبادت دوست دارد و حسن اخلاق
و سلیم القلب و مجیز و ناعل و اگر مشتری منحوس باشد لذیذ العیش و طبع زنان دارد و زود
عاشق شود و اما اگر امین و حیز دارد و اگر عطارد شریک او بود و مشتری مسعود بود مولود در کتب
الهی و هندسه بسیار نگرد و عاشق و شاعر و تیز خاطر و نیکو سیرت و قوی رای و نیکو دیانت و ستا
و اگر مشتری منحوس بود و او تعطای بسیار بود و در خواستن اعتقادی دارد و بخلاف راستی

دیندارد

دیندارد که او حکیم و عاقل است و او بصیر و ذی عقل بود و اگر مستولی مریخ بود بر عطارد و قمر و مریخ
مسعود بود مولود سلاح پوش و جنگ انگیز بود و خصومت کننده بود و خویشتن را در بلاها
افکند و منقلب و ایمن بود و اگر مریخ منحوس بود دشنام دهنده و درشت خوی و خونریز
و محب شغب و هیچ رحم ندارد و ماند دلچون دیوانه بود اگر زهره شریک و مریخ قوی حال
مولود نیکو مذهب لذیذ العیش بود و زود عاشق شود و بهادم خود از کتاب بسیار کند
الا که منجم بود و صاحب تمیز و اگر مریخ منحوس بود مختلف الاحوال کثیر الجدال بود و کذاب و
استهزا کننده بود و ملول و اگر عطارد شریک بود و مریخ قوی حال مولود دزد و مختال و
مدکار و سریع الفهم و فریبنده اما منجم بود زیان کننده دشمنان را مصفعت رساننده و رستاز را
و اگر مریخ منحوس بود مولود دلیر و مضطرب الحرکة و کذاب و دزد و مشهور بدی و زود
از کارها او را پشیمانی آید و اگر بر عطارد و قمر زهره مستولی بود و زهره قوی حال بود و با
خیر و منعم و صاحب الفکر و شدید العزة دشمن دارنده سریع الصناعات یاد کننده حق را
بر و زکاد تبارک اسمه و تعالی جده و جل شانه و لا اله غیره باشد و نامور و بشهوات مایل باشد
و اگر منحوس بود و اگر شریک او عطارد بود زهره نحال صاحب هوای و حسن الاحوال و حکام را
دوست دارد و چیزها از تلقی نفس خویش نداند و با ایراد و اخبار پسندیده آید و مایل باشد
بغلامان و مفقود از زنان و اگر زهره منحوس بود مولود مکار و خبیث و کثیر الحیل و فاحش و
منافق بود و اگر عطارد مستولی بود بر مکان خویش و قمر و عطارد مسعود بود و مولود صاحب
خاطر و حافظ و علوم اسمانی و اسرار ربانی شناسد و اگر عطارد منحوس بود مکاره و سخیف و
احمق و سریع الانتقال بود و او را خطا بسیار افتد دلیل بد دلی دلیل اول اگر مریخ غریب و ساقط
و ضعیف و ناظر بزحل مولود ضعیف ذلیل و بددل بود دوم اگر زهره در برجی بود مصور مردم
و در وجسدین مولود ضعیف دل بود سیم اگر زحل بشب در وسط السما بود مولود ضعیف دل بود
چهارم اگر سهم الحرب تحت الشعاع و ساقط از وتد و خداوند سهم با زحل بود مولود ضعیف و عاجز
و سلامت طلب و در مخاصمت هیچ رای نباشد و هیچ حیله نجوید دلیل سبکباری و نیز دلیل اول مریخ
در طالع بود مولود طیاش و سفیه و غضوب باشد دوم اگر عطارد در رابع بود ظاهر از تحت
الشعاع و زحل و مریخ نوی ناظر مولود سفیه و غضوب بود سیم اگر مریخ در برج هشتم باشد
مولود غضوب و سفیه و مقاتل و مخاصم بود چهارم اگر عطارد در خانه خویش علی الخصوص جوزا
و طالع سنبله یا جوزا بود مولود غضوب و مجادل و سفیه بود پنجم اگر قمر در خانه و صورت مریخ بود
مولود سریع السیر اگر قمر بشب زاید النور و مریخ ناقص النور باشد و متصل بیکدیگر مولود بطیش

وصادب وغضوب ولجوج باشد هفتم اگر سهم السعادة با خداوند او وسهم الحیات با صاحب او
قمر در طالع باشد غضوب وسفیه وبعید الرضا باشد دلیل حلم وبردباری دلیل اول عطارد تحت
الشعاع باشد در بروج آبی ومریخ با او ناظر بود حلیم وآهسته دوم اگر زحل ومریخ وافتاب بقمر
ناظر باشند از وسط السماء مولود دقیق وحلیم بود سیم اگر سهم السعادة در وسط السماء یا از دهم یا
پنجم بود وافتاب با قمر با او ناظر مولود حلیم بود علی الخصوص که افتاب در طالع روزی وماه در
طالع شبی دوم در حد سعد بود واین خطا نکند چهارم اگر کوکبی بیابانی از عظم قدر اول بمزاج
مشتری وزحل بود در درجه طالع یا درجه وسط السماء بود مولود حلیم بود ونیکو معاشرت
دلیل حاجت دلیل اول اگر مریخ بقمر ناظر بود از سابع همین حکم دارد سیم اگر قمر ناقص النور ودر درجه
نیز وموضع بد ومقارن مریخ باشد مولود وقیح بود چهارم اگر زهره وعطارد در طالع باشند ومریخ
از سابع بدیشان ناظر مولود وقیح وبی شرم بود پنجم اگر مشتری در طالع بود مریخ با او نظر ندارد
مولود شرمگین بود ششم اگر قمر در طالع باشد وبمشتری اتصال دارد ومقارنه یا تثلیث ومریخ
تحت الارض بود خوش خوی وشرمگین بود هفتم اگر زحل در طالع بود در حد با صورت خود ومریخ
در مغرب ومشتری ناظر بقمر مولود شرمگین بود دلیل خلق نیکو اگر قمر در وسط السماء بود
وزحل در ثانی بتثلیث یکدیگر مولود نیکو خلق بود دوم اگر افتاب در صورت زحل بود
ودر حدی یا دلو مولود پاکیزه وخندان روی ونیکو خلق بود سیم اگر عطارد در اسد بود
مولود بنهادی نیکو خلق وگشاده روی بود چهارم اگر عطارد در سرطان بود جمیل اللقا
ونیکو خلق بود پنجم اگر نیرین در حدت باشند مولود نیکو خلق وگشاده روی ومحبوب
نزد بایت خلق دلایل دروغ گفتن مریخ مقارن عطارد دلیل آن بود که عطا خداوند طالع
دروغ بسیار گوید وافترای احادیث کند دوم اگر صاحب رابع در برج ششم بود مولود
کذاب بود سیم اگر مریخ در تاسع بود وطالع شبی بود یا روزی از هر درجه مولود دروغ
گوی وسوگند بدروغ خورد چهارم اگر کوکبی ثابته که بمزاج مریخ عطارد باشد در وسط
السماء یا بر درجه طالع بود کذاب بود پنجم اگر عطارد در خانهای مریخ بود مولود دروغگو
وسهو ونقصان ونقیضه گوید ششم اگر قمر از مریخ باز گردد وبعطارد پیوندد وهر دو
شریک باشند مولود کذاب بود هفتم اگر عطارد ومریخ مقارن باشند در وتدی
وساقط از سعدین مولود کذاب باشد دلایل راست گفتن اگر نیرین وزهره در
وسط السماء باشد صادق القول وهر چه گوید بجای آرد دویم هر کدام طالع قوس بود
وقمر در روی ومشتری در حمل با وی ناظر بود مولود صادق القول باشد نیز اگر

مشتری

مشتری در طالع وعطارد در مغرب وتحت الشعاع بود راست گوی باشد چهارم اگر
سفلین در طالع یا عاشر باشند راست گوی ونیکوکار بود دلایل دین حق داشتن اگر
اگر زحل بنهادی بود ومشتری در نهم موحد صاحب یقین در دین باشد دویم اگر زحل در
مثلثه خویش باشد دین دار بود علی الخصوص مشتری ناظر بود سیم اگر قمر صاحب حال باشد
ودر طالع مولود زاهد وعابد بود چهارم اگر افتاب در برج مؤنث ودر سیم طالع بود ترک
لذات کند وبعبادت وزهد مشغول شود پنجم اگر زهره خودش در ثالث باشد پنجم
اگر افتاب وسفلین در تاسع بود عابد وزاهد وخوابهای عجب بیند ششم اگر عطارد
در تاسع بود وشرقی مولود زاهد بود هفتم اگر زهره در برج مذکر ومسعود ودر نهم در
طالع بود عابد وناسک ومشتهر بزهد وعبادت بود هشتم اگر طالع شبی وقمر در نهم
در برج مؤنث باشد مولود پارسا وعفیف بود دلیل نفاق وریا اگر طالع شبی مشتری
ومشتری ومریخ در نهم باشد ودر برج مذکر مولود پارسایی نماید وفاسق باشد واگر
در برج مؤنث ضعیف حال باشد ودر نهم جامه پارسایان دارد وپوشد اما فاسق باشد
سیم اگر سهم الغیب منحوس بود ودر وتد وصاحب یا مقبول الا مسعود ناظر ومنحوس ساقط با خیر
وعبادت دلالت کند وخود عمل نکند دلایل صلاح وورع اگر سهم الغیب منحوس بود وصاحبش
نیز مولود بهتر از علما نیز باشد سیم اگر صاحبش راجع باشد مولود از مذهبی بمذهبی انتقال
کند واگر صاحبش سهم در تاسع بود پارسا بود ودر یازدهم زاهد وپارسا بود وجمله
الامر اینمعنی از سعادت ونحس سهم الغیب وصاحبش طلب دارند دلایل ارباب بدعت
وضلالت اگر مشتری در طالع وقمر در مغرب مولود یا کواکب اعتقاد از وبود که
ستاره پرست شود دویم اگر زهره در دوم وجامع از عجب القاح در برج غریب مولود ضال
باشد سیم زحل مقارن قمر در مثلثه طالع فاجر بود یا مبتدع چهارم طالع بنهادی وقمر
در نهم ودر برج مؤنث مولود فاسق بود پنجم زهره مخصوص میان زحل ومریخ دویلت برج
حال بود مریخ در طالع ومشتری در سابع بد اعتقاد وبد ملت باشد هشتم اگر زحل صاحب موضع
افتاب یا سهم السعادة یا جزء مقدم بود ودر تاسع وناظر بمشتری مولود از دهیانان بود
هفتم اگر عطارد در خانهای مریخ بود ومریخ از مقارنه یا تربیع یا مقابله بوی ناظر بود دهری
ومعطل بود هشتم اگر مریخ وعطارد در برج ذو جسدین باشد ومریخ در تربیع یا مقابله الثانی
باشد مولود زندیق بود دلایل علم اگر زحل بتثلیث مشتری بود مولود فیلسوف بود وذهن
او صحیح وحدس او قوی باشد علی الخصوص که علویین در طالع بهره دارند دوم اگر عطارد ناظر

بود بمریخ از تربیع یا تثلیث حکیم و عالم و فیلسوف و منجم مفید النظر و صاحب تصنیف باشد سیم اگر عطارد
مقارن آفتاب باشد حکیم و طبیب و شاعر و عالم بود اگر عطارد در عاشر و مستقیم السیر و قمر از مقابله
یا تربیع بوی ناظر ممکین عاقل و منجم و فاضل بود چهارم اگر عطارد در خانه خویش باشد صاحب مصنفات
بود و علم نجوم نیکو داند و علامه شود علی الخصوص اگر عطارد صاحب طالع یا ثالث یا سابع بود
پنجم اگر عطارد در طالع بود و زحل در معرب منجم صاحب کمال و جاه و رفعت یابد ششم اگر نیرین
و زحل در طالع یا عاشر باشد حکیم باشد و منجم و از ملوک جاه و مال یابد هفتم اگر قمر در حد عطارد باشد
عالم باشد هشتم اگر عطارد طالع صاحب بود یا قمر در سیم طالع بود در درجه خویش مولود فن اکبر بود
واگر در برج   بود و مریخ ناظر طبیعت بود نهم اگر زحل در نهم بود و ناظر بمریخ حکم همین دارد دهم
اگر آفتاب و عطارد در تاسع طالع باشد معبر بود یازدهم اگر سهم السعادة و سهم الغیب در نهم
یا ثالث طالع و سعود ساقط از ایشان و نحوس ناظر کاهن بود دوازدهم اگر زحل و عطارد در سیم
طالع باشند معبر بود سیزدهم اگر قمر و زهره و راس در طالع باشند منجم باشد با دولت و اقبال
و کثیر المال چهاردهم اگر عطارد در رابع بود و زو از تحت الشعاع منجم بود پانزدهم اگر زهره در سیم
طالع بود و در هبوط یا وبال و راجع و محترق مولود ساحر بود و نیرنجات و حیلت کند علی الخصوص
که زحل ناظر بود شانزدهم اگر زحل و عطارد در طالع یا در وسط السماء بود فیلسوف و عالم بود
اما بدبخت و بار و نی بود هفدهم اگر عطارد در خانه زحل عالم و مطلع بر اسرار علوم و زبان
آور و خطیب و علم نجوم و تعبیر شناسد و داند هیجدهم اگر طالع میزان بود یا جدی و زحل
و عطارد در قوس و حوت بود تواریخ و اخبار نیکو داند نوزدهم اگر سفلین در برج چهارم
باشد مولود مجادل و متکلم بود علی الخصوص که در برج غریب بود بیستم اگر آفتاب در نهم طالع
بود مخاصم و مناظر و مذکر و واعظ و ستاینده دین اسلام بیست و یکم اگر قمر از آفتاب باز
کردد و بعطارد پیوندد عالم و دبیر و محاسب و حکیم بود بیست و دویم اگر مشتری و آفتاب
و عطارد در یازدهم طالع بود و طالع میزان بود یا قوس مولود فقیه و مفتی باشد بیست و سیم
اگر طالع حوت بود و دنی مولود ادیب و متکلم بود دلایل فهم و حدت اگر عطارد در
عاشر بود مولود تیز فهم و زیرک بود دویم اگر عطارد در خانه مریخ بود با فهم بود سیم اگر
عطارد در اسد بود و طالع دو ذنی مولود زیرک و تیز خاطر باشد چهارم اگر قمر مقارن زحل
بود و زحل مشرقی مولود زیرک بود اما عاجز دست بود در علم پنجم اگر ماه مقارن زهره باز گردد
و بمقارنه عطارد پیوندد و هر دو مغرب باشد مولود زیرک بود ششم اگر مریخ ناظر بود بمشتری
از تربیع یا مقابله زیرک و با فهم بود هفتم اگر آفتاب در قوس یا حوت بود با رای و فهم و تدبیر

واگر عطارد

واگر عطارد با آفتاب و مشتری درین خانها بود عالم و قاضی و حاکم بود دلایل حفظ و کمال و قوت
حافظه اگر آفتاب در خانهای مریخ بود حافظ بود دویم اگر قمر و زهره و مریخ بهم بود حافظ بود
اما مکار و محتال بود سیم اگر با عطارد و مریخ ناظر بود آنچه داند نیکو داند چهارم اگر عطارد
در اسد بود زود چیزها را یاد کیرد و دیر فراموش کند پنجم اگر مشتری بوی ناظر بود فقیه
و عالم بود و حاکم مسلمانان کردد دلایل جهل و بلاهت چون عطارد خطر دارد و در ثانی
بود و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله و کران زبان و بد فهم بود دویم اگر عطارد صاحب سهم
الغیب بود و در ثامن طالع بود همین بود جاهل و ابله و کران زبان و تعلیم بند و سیم اگر آفتاب
در سرطان بود جاهل و ابله بود و بطی الفهم چهارم اگر عطارد در زحل در طالع و مشتری
در هفتم بود هر طبع باشد پنجم اگر قمر از مریخ متصل باشد و ناقص النور احمق بود ششم اگر
قمر در سابع بود و از مقابله آفتاب کذشته باشد و ناظر بمریخ بود احمق بود هفتم اگر سهم
السعادة و سهم الدین در تاسع یا ثالث بود و منحوس ناظر احمق بود هشتم اگر زهره با زحل
و قمر بتربیع عطارد و مریخ بود احمق بود که مردم بوی استهزا کنند نهم اگر زحل و عطارد در طالع
بود و مشتری صاحب طالع در سابع جاهل و احمق بود دلایل عقل و رای صواب اگر عطارد
در تثلیث مشتری بود مولود عاقل و قوی رای بود دویم اگر مشتری در عاشر و عطارد در طالع
یا سابع بود عاقل و قوی رای علی الخصوص که بنظر تربیع نزدیک باشد سیم اگر عطارد در حوزی
زحل بود عاقل و متدین و و حق دید بود چهارم اگر عطارد ناظر بود بمریخ عاقل بود پنجم اگر قمر
بعطارد و زهره و مریخ نظر دارد عاقل و نیکو شکل باشد ششم اگر مشتری در طالع و عطارد
در مغرب بود عاقل بود هفتم اگر زحل و عطارد در وتد مغرب عاقل و حکیم و حلیم و باوقار
و نیکو زندگانی بود دلایل مسخره و طنازی و مضحک اگر عطارد با مریخ در مثلثه برج بادی باشند
مولود مسخره و طناز بود واگر آن برج ملوک بود از مسخرگان ملوک بود دویم اگر عطارد
و مریخ در خانهای زحل باشند در برج و بیوت سواقط و قمر بهردو ناظر بود با عوام
مردم مسخرکی کند واگر عطارد و زهره بدیشان ناظر بود خوش سخن و صاحب نوادر واگر قمر
با مریخ و عطارد بهم بود این حکم دارد دلایل امانت و مصون اگر زهره در عاشر بود روز
و شب در رابع مولود امین بود دویم اگر عطارد و مشتری مقارن باشد علی الخصوص که
درین یکی در حظ دارد و مریخ بهردو ناظر ضعیف و امین بود سیم اگر زهره در طالع بود
و در حظ خویش مولود امین بود چهارم اگر مشتری در دوم باشد امین باشد بر اموال
مردم پنجم اگر عطارد در پنجم بود مشرقی اگر چه در درجه خویش بود امین اموال غربا باشد

دلیل خیانت عطارد چون در عاشر بود ناظر بمریخ و قمر در رابع مولود خاین بود دوم اگر قمر
و مریخ در سیم طالع باشند خاین بود سیم اگر عطارد و صاحب طالع بود و قمر در سیم طالع خاین
بود در امانت و ودایع مسلمانان خیانت کند دلایل راهزنان و دزدان اگر مریخ و عطارد
و قمر در اوتاد طالع باشند و از سعود ساقط مولود دزد بود دوم اگر زحل در سابع بود
و قمر و عطارد و مریخ ناظر بکار ده و دزدی کند و عاقبت او را بدار کشند سیم اگر قمر در وتد
بود از سعدان ساقط دزد بود اگر عطارد و مریخ در وتد بود و در دلیل درجه قمر و زحل
بدیشان ناظر باشد بود و دزد پنجم اگر زحل و عطارد و مریخ در برج مغرب بود و صاحب
طالع از تربیع یا از مقابله بدیشان ناظر بود دزد شود و او را بیاویزند دلایل زنای مردان
که او را ابوالحکم و مشایخ گویند عطارد و زهره چون در مغرب باشند یا در رابع مولود زانی
بود و او را از زنا فرزندان باشد دوم اگر مریخ و زهره در سابع و یا عاشر بود زانی و خاسر بود
و او را ملامت کنند و او را از زنا فرزندان باشد سیم اگر زهره و زحل و عطارد در سابع
یا در رابع باشند زانی بود چهارم اگر زهره در عاشر یا در رابع و قمر بر زحل ناظر بود زانی
باشد پنجم اگر زحل و مریخ در سادس بود ششم اگر طالع روزی بود و زهره مقارن یا تربیع
یا مقابله مریخ بود مولود زانی بود دلایل تحویز و زنای زنان اگر زهره با مریخ بود یا در
تربیع یا در مقابله او و زحل ناظر این ستر پوشیده زانیه و فاجره بود دوم اگر زهره بد حال
بود و مریخ و مشتری ناظر و صاحب مثلثه زهره در عاشر بود زانیه بود مشهوره بزنا دلایل
لواطه و میل بغلامان امرد اگر ششم برج مذکر بود و مریخ و زهره در وی لوطی بود دوم اگر
زهره در خانه عطارد بود منحوس و از طالع ساقط لوطی باشد سیم اگر عطارد صاحب سهم الاخوة
بود لوطی بود چهارم اگر عطارد در برج مذکر بود ناظر ببرج هفتم لوطی بود پنجم اگر عطارد
در سهم التزویج دارد و صاحب سهم التزویج در برج مذکر بود مولود لوطی بود ششم اگر
قمر در برج مذکر بود لوطی بود و آفتاب در زهره در برج مذکر با و ناظر باشد غلامان و جوانان
فساد کنند هشتم اگر عطارد در سابع بود و مقارن زهره لوطی بود نهم اگر عطارد در سابع
بود و زهره صاحب طالع بود و از عطارد ساقط لوطی بود دهم اگر عطارد با مریخ در سابع
بود لوطی بود دلایل زنان مفتری اگر قمر و زهره در رابع بود این زن مفتری بود سیم اگر
زهره و ستارگان مؤنث در بروج و درجه مذکر باشد آن زن مفتری بود دلایل تخنیث
و تانیث اگر عطارد و زهره و زحل در طالع باشند یا در برج عاشر مولود مخنث بود مگر مریخ
با آفتاب و بقمر ناظر باشد در این محل مولود فاسق بود سیم اگر با اجتماع آفتاب قمر در سیم

طالع سیم

طالع باشد مخنث مشکل باشد چهارم اگر زهره در برج مؤنث بود از بروج سبعه و مشتری
بوی ناظر و آفتاب بزحل منحوس مولود خنثی بود پنجم اگر قمر در خانه زحل بود و زحل در خانه
زهره بود یا در عقرب یا در وتد رابع یا در سادس یا در دوازدهم مراجر بود ششم اگر زهره
با زحل یا مریخ در بروج مؤنث باشد و هر دو در طالع حظی دارند مخنث بود هفتم اگر
بیست و پنجم درجه سنبله علی المخصوص که بیرین و عطارد در برج مؤنث باشد با جزایات
بوند پانزدهم درجه قوس و بیست و یکم درجه دلو خنثی بود هشتم اگر طالع اسد یا حمل بود
و آفتاب در آخر درجه ثور بود و طالع نهاری مولود مذکر بود نهم اگر ذنب بر درجه طالع
طالع باشد خنثی بود اگر طالع عقرب بود که عقرب دلیل دعادب بود و ذنب بر درجه
طالع و قمر بجرم ذنب نحس منحوس بود مولود بود دهم هر که نحس در طالع بود نزد در
حظوظ خویش او را در مردی نقصان بود یازدهم اگر قمر حظی دارد در طالع و در شرف میزان
مولود منکوح بود خاصه که زهره منحوس بود و قمر در تربیع او بود بیشتر هر که اگر قمر
بتربیع زهره بود مولود در کودکی و بی ریشی منکوح بود دوازدهم اگر در برج مؤنث
متصل بود بتربیع و مقابله منحوس منکوح بود سیزدهم اگر زحل در سابع بود و زهره در سادس
راجع مولود منکوح بود چهاردهم اگر عطارد مستولی بود بر فرزند مقدم و طالع در ششم یا در
دوازدهم بود منکوح بود پانزدهم اگر زهره و مریخ تربیع یکدیگر باشند و مریخ تحت الارض
و از بروج منقلب منکوح بود شانزدهم اگر عطارد در حوت بود راجع و حوت ششم طالع و ساقط
از سعود منکوح بود هفدهم اگر درجه طالع آخر بروج مؤنث بود در حد نحس معین حکم
دارد هیجدهم اگر زهره و ذنب و مریخ ناظر بعداوت فاجر بود نوزدهم اگر زهره در درجه اول
حمل یا اول اسد بود بیستم در آفتاب که در درجه سیم حمل و اول قوس و درجه هبوط قمر و در حوت
و سرطان در حد نحوس و درجه مؤنث بیست و یکم از حمل بود که در درجه اول حمل و سیم اسد
و اول و سیم عقرب و سیم سرطان و اول جدی بود بیست و دوم مشتری بود در درجه سیم حمل
و سرطان و جدی بود بیست و سیم از مریخ بود که در درجه سیم حمل و اول سرطان و دلو بود
بیست و چهارم اگر سهم السعادة با سهم الدین مستولی بود بر طالع در ثور یا اسد یا جدی یا نیمه
اول حوت بود منکوح بود و در هر باب کمتر از سه دلیل و شهادت اعتبار نباید کرد دلایل
ورع و پارسایی اگر زهره در خانه مشتری بود پارسا بود اگر زهره و مشتری در طالع یا عاشر
بود و یا زهره و مشتری اتصال مقبول دارد و مریخ از زهره ساقط باشد پارسا بود که
حرام نکرده و اگر کوکب ثابته که در عظم قدر اول بود بر مزاج سعدان در طالع یا عاشر بود عفیف

و پارسا معروف بصلاح و خیر باشد دلایل سخاوت اگر آفتاب و زهره بقمر ناظر باشند از وسط السما
مولود کریم و سخی بود اگر آفتاب در خانهای مریخ بود یا مریخ در خانه آفتاب بود متلف مال بود
اما بدره از دزد تلف کند سیم اگر صاحب طالع صاحب سهم السعاده بود و در دویم طالع بود
مبذل و سخی بود چهارم اگر زحل در ششم طالع بود از جوانمردی و سخاوت خود را عیار آورد
دلایل بخل اگر دو اسر آفتاب و سفلیین در طالع بود مولود بخیل بود دویم اگر عطارد در طالع
شرقی بود چنانچه بسبب توان دید و در ثانی طالع بود حسود و حقود بود اگر عطارد در طالع بود
پیوسته بمریخ و مشتری از عطارد و ساقط حسود و حقود بود اگر عطارد در طالع بود پیوسته بمریخ
و مشتری از عطارد و ساقط حسود و حقود بود دلایل خلق اگر زهره و زحل مقارن قمر باشد
یا ناظر بقمر متکبر و خویشتن دار بود اگر عطارد مقارن مشار الیه بود و عطارد و مریخ بقمر ناظر
باشد دعنا و متکبر باشد اگر قمر از زحل منصرف بود متصل بعطارد جبار بود چهارم اگر قمر
در سابع از استقبال منصرف بود متصل بعطارد جبار بود چهارم اگر قمر در سابع از استقبال منصرف
بود با کبر و نخوت بود دلایل خلق اگر زهره در طالع بود و ناظر بمریخ بنظر دوستی گشاده روی
و خلق خوش بود و اگر زهره در طالع یا عاشر بود و ناظر بعطارد گشاده روی و خوش زبان
بود و اگر زهره در طالع یا عاشر بود و ناظر بعطارد گشاده روی و خوش زبان بود سیم اگر زهره
در طالع بود و در درجه خود و بهرام سوی ناظر از خانه خویش گشاده روی و متملق باشد
چهارم اگر قمر در طالع بود و بر تثلیث زهره و ساقط از زحل گشاده روی بود اگر صاحب وجه
طالع مریخ بود و زحل بمریخ ناظر بود بنظر دوستی زهره بنظر عداوت ترش روی بود دلایل
بدخویی اگر زحل در طالع شهادت داد و در وجه خویش باشد مولود ترش روی بود دویم اگر مریخ
در وجه زحل بود و در طالع و زهره ساقط از مریخ ترش روی بود و اگر زهره منحوس بود در ساقط
از طالع و مریخ با زحل بقمر ناظر بود کوفته و ترش روی بود دلایل عیش و نشاط چون قمر ناقص
النور بود و ناظر بمریخ از موضع نیکو نشاط و جلد باشد دویم اگر قمر و صاحب طالع در تشریق
خویش باشد بامداد نشاط و متحرک بود سیم اگر عطارد در شرف قمر یا خانه قمر و ناظر بقمر شب
نشاطی و سبک حرکت بود چهارم اگر عطارد در اسد بود و در طالع و وسط السماء یا در یازدهم
بود و ناظر بقمر و قمر در شرف مریخ نشاطی بود دلایل قلت نشاط و کسلان اگر عطارد در عاشر
بود و ناظر بمریخ مولود عاجز و کسلان بود دوم اگر قمر در خانهای زحل باشد کاهل و عاجز
بود سیم اگر قمر خالی السیر بود آنگاه منحوس پیوند و عاجز و کاهل باشد چهارم اگر مقارن زحل
باشد در تشریق کاهل بود پنجم اگر مقارن زهره بمریخ پیوندد و در شبانگاه غایب باشد

کاهل

کاهل باشد ششم اگر قمر از مقارنه عطارد بمریخ شود بنظر عداوت و هر دو در تشریق خویش باشند
کاهل و تنبل دلایل پرخوردن اگر مریخ در رابع بود مولود بسیار خورد و بدان سبب بیمار
شود دویم اگر طالع اسد بود و قمر در وی فراخ شکم و بسیار خوار بود سیم اگر طالع عقرب بود
یا حمل و مریخ در قوس بود اکول و فراخ چشم بود چهارم اگر زهره در وجه اول اسد و در مکان
بد اکول بود دلایل نامی اگر مریخ در سهم بود و ساقط از سعدین نام بود دویم اگر قمر در رابع
بود منصرف اگر کوکبی در طالع باشد و متصل بکوکبی که در سابع نام بود سیم اگر طالع عقرب بود
نام باشد دلایل بدگمانی اگر آفتاب و مریخ در مثلث برج بوند بدگمان بود دلایل پاکی اگر زهره ناظر
بود بقمر از مثلثه مولود پاکیزه بود اگر مشتری بزهره ناظر بود از رابع مولود پاکیزه و زیبا بود سیم اگر
قمر در رابع بود و از یمین زهره و شمالی او مولود صاحب زینت و تنعم بود دلیل آهستگی اگر سهم
السعاده در جدی بود مولود آهسته و موزون بود دویم اگر قمر مقارن زحل بود و در طالع
یا در عاشر و مشتری بدیشان ناظر مولود میانی بود سیم اگر مشتری در طالع بود ناظر زحل و
مریخ از طالع ساقط میانی بود موزون چهارم اگر قمر مشتری بود و در وتد و ساقط از مریخ
میانی بود و موزون دلیل شتاب زدگی اگر مریخ در طالع بود بی نظر مشتری مولود شتاب زده
بود اگر قمر در طالع بود و در مقابله مشتری و طالع حمل یا اسد یا قوس بود شتاب زده و لجوج
باشد سیم اگر مریخ در سابع بود و در خانه یا حد و یا وجه خویش باشد شتاب زده و بعواقب
نظر نماید چهارم اگر مریخ در رابع بود و ساقط از قمر اندک نظر بود در عواقب امور پنجم اگر
قمر و صاحب طالع در سابع باشند و ناظر بمریخ و ساقط از مشتری مولود لجوج و شتاب زده
بود تمام شد سخن در آداب و اخلاق مردم دلایل کسانی که عمر ایشان از صد و بیست بگذرد
بعضی انکار کنند این انکار نباید کردن از طریق شرع و عقل حکما گفته اند دلیل است ما را بدانچه
محدثست عالم فنا و تغییر و تبدیل بروی راست و جسم دوری و جسمانی شاهی اند و بران دلیل
هست که چند مدت بود که بماند و بشرعها هزار سال و زیاده بیان کرده اند و در نجوم هست
و ساله از صد و بیست سال عمر انکار از وجه نشاید دلیل اول اگر طالع اسد بود و آفتاب صورت
زایچه بر صفحه آینده آورده شود در وی سیزده درجه و مشتری در میزان پانزده درجه و زهره
در سرطان و قمر در جوزا و عطارد در اسد و زحل در قوس و مریخ در جدی آفتاب عطیه کبری
دهد صد و بیست سال و قمر عطیه صغری بیفزاید این جمله صد و هفتاد سال باشد دلیل دیگر
چون قران علویین و مثلثه هوایی افتد کواکب هیچ عطایای وسطی و صغری ندهد همه عظمی
دهند و کبری افزایند دلیل سیم اگر طالع حمل بود و مشتری در قوس و ناظر با آفتاب از حمل و قمر

در جوزا یا طالع در سرطان بود و شبی قمر و مشتری از وی و زهره و افتاب و عطارد در ثور
و ناظر بهمه دلایل هست بزیادتی از صد و بیست والله اعلم فوایید کواکبی که بعد از درجه
طالع برایند اگر سعد بود سعادت و خرمی بر اخلاق و احوال مولود غالب بود و اگر نحس بود نحوست
و حشونت بر اخلاق و احوال مولود غالب بود و هر کوکب که بود بر درجه طالع دلیل بود بر اخلاق
مولود و سهام و کواکب در بیوت و حدود و وجوه اثنی عشریات بموضع خویش اورده شود
انشاء الله تعالی دلیل عفت اگر زحل مقارن افتاب و حظی دارند در طالع عفیف بود دویم
بودن عطارد راجع در خانه مشتری و ناظر بمریخ عفیف بود و فرج و عفت شبی نکرد از مریخ
و زهره بروز و شب از زهره بمریخ از طالع بیفکند اگر مشتری ناظر بود عفیف الفرج بود
دویم چون عطارد راد در طالع حظی بود و اثنی عشریه عطارد در خانه مشتری بود عفیف الفرج
بود سیم اثنی عشریه زهره در خانه مشتری دلیل عفت بود چهارم اثنی عشریه مشتری در خانه
زهره عفیف الفرج و صحیح النکاح بود خبیث الفرج اگر عطارد مستولی بود بر طالع و در عقرب بود
خبیث الفرج بود اگر مریخ بود بدرجه سهم العفاف الداخله خبیث الفرج باس بود اگر مریخ در میزان
بود و مستولی بر طالع خبیث الفرج بود چهارم اثنی عشریه زهره در خانه مریخ با مقارن مریخ
خبیث الفرج بن باشد ساختن صنعت انکه مولود بکدام صناعت حاذق است مستولی بر طالع
اجتماع یا استقبال و مقدم بر چه ان کواکب دلالت کند مولود بران حاذق بود مثلا اگر طالع
اجتماع مقدم سنبله بود و عطارد که مستولی است در عقرب مولود از دبیری اهل سلاح بود زیرکی
مند بود و اگر در قوس بود از ان قضاة و اگر در جدی بود از ان دهقانان و برین قیاس والله
اعلم در استخراج نام از طالع مولود اگر برج مستقیم الطلوع بود دلیل از صاحب طالع و حد طلب
کند و صاحب شرف و مثلثه و ساعت این پنج دلیل بگیرد اگر شرف پنج کوکب بود چون دلو
و اسد و عقرب صاحب مثلثه افتاب بگیرد بروز و بشب صاحب مثلثه قمر را بنگرد ما در خانه
ما در شرف ما در مثلثه ما در حد بود و بران کوکب که در طالع بود یا ناظر بطالع هیچ التفات نباید
کرد الا بضرورت پس هر بن اعتبار دلیل بدست آرد بروی حکم کند و بنگرد تا دلیل بکدام کوکب
متصل از کدام کوکب منصرف است بنگرد تا از درجات اتصال چنداست از انگاه دارد و بنگرد
با این اتصال و انصراف از تثلیث است تا تسدیس یا از تربیع اگر چنین بود چهار حرف بود
و اگر مقابله بود هفت حرف بود و اگر تثلیث بود پنج حرف و اگر تسدیس بود سه حرف اگر دلیل
در برج ثابت بود اسم مفرد بود و اگر در ذو جسدین بود مرکب و اگر منقلب ناقص بود اما
شناختن حروف که این اسم از ابجا مرکب است از برج سهم السعاده بگیرد و با برج طالع باچند

برج

برج معوج میان هردوست و آن عدد حرفهای اسم است و معوج از جدی بود تا سرطان و مستقیم
و مستولی از سرطان تا بجدی اگر طالع صاحب طالع نزدیک بنگر تا مام این منزل از منازل قمر کم کواکب
در روییت کدام است حرف نگاه دارد پس حروف این برج نگاه دارد و جمله جمع کند مثال
این طالع حمل است مریخ در وسط السما و در جدی و ناظر بطالع و بمنزل قمر که مریخ دران بود
بنگریستیم نعایم بود جمع کردیم ن ع ا ی م و حروف مریخ م ر ی خ پس مثلثه برج مریخ
را طلب کردیم ثور و سنبله بود بگرفتیم حروف جدی و ثور و سنبله را و جمله را نگاه داشتیم پس
بقمر نگاه کردیم حرف منزل او بگرفتیم و باقی مثلثه او چنانکه در مریخ یاد کردیم مجموع حروف را
بنهادیم هر حرف که نهاد بیشتر است یعنی در شمار بیشتر بود ابجد مخرج ایشان در حلق نزدیک
از حروف بدل در بیفکند هر کوکب که بر تثلیث دلیل افتد او را بگیرد اگر زحل مستولی بود
اسم پنج حرفی بود و اگر مریخ بود چهار حرفی و اگر افتاب بود سه حرفی و اگر عطارد
بود پنج حرفی و اگر دلیل در بروج ذو جسدین بود دو تا اسم مرکب بود چون
عبدالله و اگر دلیل در بروج منقلب بود نام مفرد ناقص بود یا محذوف حمل و اسد
و قوس و جدی و دلو و حوت دلیل سه حرف باشند جوزا و عقرب دلیل چهار سرطان
و میزان پنج حرف چون مشتری اخر حرف وی در این نام بود چون اسمعیل و عددی اگر
مشتری مستولی بود چنانکه یاد کردیم نام مثل از نام خلفا و انبیا و زهاد باشد اگر
مشتری در تاسع بود بکنیت معروف بود و اگر صاحب طالع مشتری بود و مریخ در
طالع بود و نام مرکب از فتح یا نصرت و اگر کنیت بود ابوالفتح یا ابوالنصر یا ابوالمظفر بود
دلیل زهره بود از نامها منبسط بود اگر دلیل بر طالع بود در شرف نام خویش نام
عیسی بود یا موسی و اگر دلیل افتاب بود در طالع در شرف خویش نام از نامهای ملوک
بود اگر سهم السعاده بطالع ناظر بود اسم حروف ناقص یا زاید چون سلیمان و فرزون
خواه الف در او در ی یا نه طریق دیگر حروف خداوند طالع را بگیرند و حروف طالع را
هر کدام که دلیل باشد و حروف ان پنج برج را که در وی باشد که هم ان دلالت کند اگر
دلیل در هبوط خویش بود در برج تاسع از اسماء انبیاء بود یا از ان خلفا و ائمه و اگر خواهی
بدانی که کدام حرف مقدم است و کدام متوسط و کدام متاخر در دلیل بنگرد اگر در درجه
اول بود از برج نام انکس اول حرف این منزل بود و اگر در درجه اخر بود حرف اخر از منزل
بود دلیل اگر در طالع بود نام چون یحیی و عمرو و امثال این و انچه بر این متعلق است چون
ابوتراب و امثال این و اگر ثالث بود چون خلیل و مسافر و امثال این و اگر در رابع بود

بود چون نعمان و تادیب و ریحان و امثال این واکر در خامس بود نام ولید یا طریق یا
هدیه یا تحفه یا امثال ان یا بن معروف باشد چون ابن الانباری و ابن الاعرابی و امثال
ان واکر در سادس بود نام عبید و عبیده و زنکی و هند و عبدالله و عبدالرحمن و هرچه
عبید و رومی بود و امثال ان واکر در سابع بود نام مردی بود که بر زن نهاده یا نام زن که
بر مردی نهاده که چنان که در عراق مردانرا عزیزی نام کنند و این در خراسان خاص نام
زنان و بعضی کنیز کانرا قتلغ میخوانند و مردانرا همین و جمله نامی بود که مردانرا و زنانرا
شاید در عرب مثل این بوده است چون هند بن ابی هاله پسر زن مصطفی علیه السلام واکر
در ثامن بود نام چون شجاع این نام بوده است چون الحرث بن ظالم یا امثال این بود
اکر دلیل در یازدهم بود اسم میباشد چون محبوب و حبیب و خلیل و صدیق و بشیر و
بشارت اکر دلیل در دوازدهم افتد نام چون غیاث و امثال این و ابن صاحب حدس را
بغایت افتد و هرکه صاحب حدس ناقص دارد و بزیاده ازین همیشه نشود والله اعلم
ازکفتار بطلمیوس طالع نکهدار پس بشمار از درجه طالع تا درجه صاحب طالع تا درجه
اول حمل و کمتر از بیشتر بیفکن انچه باقی ماند اکر از بیست و هشت کمتر بنکرد تا بکدام
حرف موافق بود از حروف معجم ان حرف اول ان نام بر حالی نویس پس درجات را ضرب
کن در چهارصد و بیست انچه حاصل شود بر چهار قسمت کند انچه حاصل اید بیست و هشت
محافکن تا کمتر از بیست و هشت ماند بنکر تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم اول
آ آخری پس بنکرد درجات صاحب طالع اکر بطالع ناظر بود ضرب کن در سیصد و شصت
انچه بیرون آید سه سه نقصان کن انچه کمتر ازان بماند ان حرف سیم باشد پس اکر صاحب
شرف بر درجه طالع ناظر بود درجات اورا در دویست و هفتاد و پنج ضرب کن و حاصل
الضرب را بر سه قسمت کند و از جامع قسمت سه سه نقصان کند تا کمتر از سه ماند بنکر
تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم با ان دیگر ضم کند پس بنکر بصاحب مثلثه اکر بطالع
ناظر باشد درجات اورا ضرب کند در سیصد و سی حاصل ضرب را بر هفت قسمت کند
و سه سه طرح کند تا کمتر از بیست و هشت بماند و بنکرد تا بکدام حرف موافق بود از حروف
معجم پس بنکر بصاحب حد اکر بطالع ناظر بود درجات او را در هزار و دویست و پنجاه
ضرب کند و حاصل ضرب را بر سی قسمت کند و از جامع قسمت سه سه طرح کند تا کمتر از
بیست و هشت بماند بنکرد تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم پس بصاحب وجه
بنکرد اکر بطالع ناظر باشد درجات اورا در دو هزار و چهارصد و شصت ضرب کند

وحاصل ضرب

وحاصل ضرب را بر هفتاد و پنج قسمت و از جامع قسمت سه سه طرح کند تا کمتر از سه بماند بنکرد تا
بکدام حرف موافق است از حروف معجم پس ضرب کن درجات را اندر درجات صاحب طالع
وحاصل ضرب سه سه طرح کند تا کمتر از سه بماند بنکرد تا بکدام حروف موافق بود ان حروف را بکیرکه
حرف اخر نام صاحب طالع بود والله اعلم طریق دیکر قصرانی کوید اکر دلیل افتاب بود نام ملوک بود
واکر ماه بود نام باسم عربی بود واکر عطارد بود نام بر وحی بود واکر زهره بود نام مطربان بود واکر
مریخ بود نام پادشاهان بود واکر زهره بود نام مطربان بود واکر مریخ بود نام پارسایان بود واکر زحل
بود نام هندوان واکر مشتری بود نام پیغمبران و خلفا واکر اتصال ستارکان بدلیل از تثلیث بود
نام از پنج حرف بود واکر از تربیع بود و مقابله از چهار بود اکر دلیل هیچ کوکب اتصال ندارد بموضع
او نکرد مطالع یا بوسط السماء ترکیب از چهار حرف بود اندر هفتم از هفت حرف اند و چهارم
از چهارم حرف اندر پنجم از پنج حرف اندر برج ذوجسدین نام مرکب بود چون عبدالله
اندر برج ذوجسدین نام مرکب بود چون عبدالله اندر برج منقلب نام بتصغیر بود چون حسیر
وعبیده و زبیده حروف برجها الحمل التور اَ الجوزا رَه السرطان اَح الاسد وَنه السنبله
اَه المیزان دَس العقرب القوس دَع الجدی سَح الدلو صَ الحوت دَع حروف کواکب الشمس
هَرَا القمر دَنه الزحل هَص المشتری طَ ح المریخ اَد الزهره هَل العطارد دَس دَش ک دلایل
اصحاب کرامات در عهدی که پیغمبران بوده اند دلایل ولادت ایشان چون ختم نبوت به پیغمبر ع
شده اولیا و اصحاب مذاهب را نیز دلایل بود افتاب و سهم السعاده و جزو مقدم و طالع دلیل
اول چون افتاب سلیم بود و سهم الغیب و صاحب او و جزو مقدم و صاحب او و سهم و طالع
از نظر مریخ و زهره و اتصال بذنب و سخابیات و تربیع و مقابله عطارد واکر این منحوس باشد
مبنی باشد او و اکر طالع قوس بود و افتاب عطارد واکر این منحوس باشد مبنی باشد اول
اکر طالع قوس بود و افتاب و مشتری مقارن در راسد و سهم الغیب در قوس و قمر و جزء
مقدم در راسد اکر مستولی بدین دلایل مریخ بود ساحر و کذاب بود در ویم افتاب در تاسع قوی
حال با جزوه و سهم الغیب قوی حال و عطارد معزلی سیم عطارد در محاق از درجه تاسع
و در هوای حال خالی السیر و اودر طالع حظی بود واکر زهره و مریخ یاد کرد در چهارم سهمی که
از افتاب واز درجه شرف او بکیرند و بشب از قمر و از درجه شرف او اکر افتاب و این سهم
قوی حال بودند و ساقط از مریخ و مضمون از تربیع و مقابله زحل بدان دلالت کند همه
دلایل کیمیاکری چون عطارد صاحب بود تا مستولی بر طالع یا در طالع مولود بود و در تاسع ناظر
بمشتری در بیت المال حظ بود یا بطالع این کیمیا سازی میسر شود مثال طالع جوزا بود و عطارد

علامات دودلو ومشتری صاحب شرف ثانی در قوس بستدبیر عطارد و امثال این هر که دا این دلایل
نکند دیع و مال ضایع نکند والله اعلم دلایل کسانیکه در حال طفولیت احوال عجایب ازین شخص
حاصل شود و ایشان شوم باشند با صحاب خویش اگر طالع میزان بود تا هشتم درجه مشتری ومریخ
و زهره و عطارد ومریخ در وی مولود ازین مولود پیش از چهل روز عجایبی بدید آید و مبارک
شود دوم اگر طالع سنبله بود و جمیع کواکب میان سابع و تاسع بود بیست و یکم درجه مریخ بدین درجه
مشتری در خانه مریخ در دو درجه زهره از بیست و چهارم درجه مرک او العجب باشد و از و عجایب
بود و از مرک و زندگانی او و ثت و چنین گویند که کسیرا که چنین طالع بود هفتاد سال او را در ین
دنیا مرک دهد پس زندگی کند و عمر یابد این اعجاز پیغمبری باشد احکام ثوابت کواکب که بر حاق
درجه طالع یا عاشر افتد هر ثابت که بر مزاج زهره و عطارد بود و در عظم اول و ثانی بود چون حاق
محترم درجه طالع عاشر باین و سهم السعادة و مولود معروف و مشهور و غنی و کریم و مکرم و محترم
مبارک وشاعر بود و بسیار خدم و ملک و او از خویش دوستدار و حاضر جواب و دخیل در کارها
و راست گوی و شیرین و پاکیزه نفس و ثابت المودة بود علی الخصوص که مریخ سرطان بود و فوق
الارض و بزهره ناظر بود و اگر زحل یا مریخ در طالع بود این حکم باطل شود و اگر زهره و مریخ در
چهارم بود یا مقارن این ثوابت باشند یا یکی ازین سه یعنی زهره و مریخ و ثابته در هفتم بود حاله
منکوس گردد و اگر مشتری مقارن یا ناظر بود این ثابته را سعادت زیاده شود و بدل مشتری
عطارد بود مولود صاحب کرامات خطیر و محترم در چشم مردم و اگر ... شی بود و عطارد بدین
حال بود و در برج هبوط و وبال خود بود یا راجع یا محترق بود مولود صاحب نیرنجات و رقیه
و عجایب بود والله اعلم اگر ان ثابته بر مزاج مشتری و عطارد مولود نیکبخت و دوستدارنده
کند غذا بود و شدید البطش و بزرگ نام و قدر و صاحب تجربه و محب اهل علم بود و مال بسیار جمع
علی الخصوص که طالع نهاری بود و از طالع لیل کمتر باشد اگر این ثابته بر مزاج مشتری و مریخ بود
و محکس فرمان ده لشکرها بود و بزرگ نام و ولایت تصرف کند و خلایق را از و فایده رسد
را طاعت نکند و مال بسیار یابد و مدح و ثنا دوستدارد و عاقبت همه کارهای او بخیر بود
و نیکو اخلاق این کواکب دلیل موالید ملوک و حصان مهابت را هوداگر ان ثابته بر مزاج
زحل و مشتری بود مولود توانگر و غنی بود و ضیاع و عقار بسیار دارد و عمارت بسیار
کند و وجیه و مکرم و میمون و پارسا بود اگر این کوکب در قوس بود مولود مرغان واسپ
دوست دارد و علم ریاضی داند و تیر و کمان و اعراب و اهل خیمه را فرمان دهنده بود و اگر
ان ثابته بر مزاج مریخ فقط بود صاحب حروب و خصومات و عضوب و منکر بود و شدید

البطش و اگر طالع نهاری بود بی رحم و سخت دل و مخالف اهل ورع و دین بود و کسب
حرام بسیار کند و سفیه و سخیف العقل بود و عاقبت کارش بخیر نبود و اگر بر درجه عاشر بود
دلیل بلاغت و ریاست و کارهای بزرگ در دین کند اما عاقبت نه بخیر بود و اگر آن ثابته
بر مزاج مشتری و عطارد بود نیکو خلق و با ادب و طاعتی بود و کثیر الجماع و بسیار تجربه
و نیکو بخت و دوستان و مال بسیار دارد و نیکو اعتقاد و سنت باشد و اگر طالع شبی بود حکیم
و شریف و معروف بود و اگر ان ثابته بر مزاج مریخ و عطارد بود و لشکرها فرمان دهد عاقل و دانا
بود در کارها و بزرگ نام و مال بسیار در شهوات خرج کند و با کنیزکان و غلامان مخالطت کند
و بلند آواز بود و اگر طالع نهاری دلیل اندک رحم و عضوب و استخفاف کند بر مردم سفاکی
بود و خلق او را بستایند و عاقبت او بخیر بود اگر ان ثابته بر مزاج زهره و مشتری بود نیکو
خلق و پاکیزه سیرت و ظرافت و جمع کننده مال بود و عامی دوست دارد و عاقل و وجیه
و صادق القول و سخی بود و از مال زنان روزی مند و اصحب و ضیف و اگر قمر مقارنه
یا ناظر بود باین کوکب اگر ان ثابته بر مزاج زهره و زحل باشد نیکو بخت و عفیف و عالم باسرار نجوم
و اقبال آن و مشهور بود و الا اگر بزرگ سخن و بر زنان مشعوف باشد و بدیشان تحرز کند
چون بدراه بزاید پارسا شود و مال بسیار جمع شود از ضیاع اگر ان ثابت بر مزاج مریخ و
زهره بود ضیاع بسیار بگیرد و بر شهرها فرمان دهد و قتال کند و معروف و مشهور بود
و بیشتر ان کواکب بمقارنه و سهم السعادة که باشد مولود بسبب اموال زنان منافع و فواید یابد
و اگر در طالع بود توانگر و نیکو صورت و کوتاه عمر بود و دوست سبب این نام بوده است
چون حرث بن ظالم و یا امثال این بود اگر دلیل عاشر بود نام او میان علو و رفعت بود چون
علی و عال و رافع و عالیه و شریفه و اگر دلیل در یازدهم سبب بخ و بلا رسد احکام درجات
طوالع از بروج این احکام بدرجات طالع و خانه اول تعلق دارد زیرا که درجه طالع صد
خانه اول بود و این از ان درجه باید گرفت که صحیح افتد از کسور مثلا اگر درجه طالع سیزده
درجه و بیست و چهار دقیقه سنبله افتد در حد طالع چهاردهم درجه تمام نباشد چون درجه
شصت دقیقه است و در چهاردهم درجه برج بیست دقیقه بیش نیست اگر حکم از درجه چهاردهم
خطا باشد زیرا که بنصف نرسیده و اگر حکم از سیزدهم مفرد کند هم خطا بود زیرا که این تمام
برآمده است و فوق الارض پس این ممتزج باید کرد از درجه سیزدهم و چهاردهم تا بتقریب افتد و
گروهی گفته اند اگر دقایق چهاردهم کمتر از سی بود حکم از سیزدهم باید کرد اگر سی راست بود حکم
از دو و اگر سی بیشتر بود حکم از چهاردهم باید کرد والله اعلم درجه اول برج حمل درجه اول پارسا

وتنك عيش بود دروا بود كه در مادر و بد و عاق بود دوم ناقص العقل بود ومستور را
دوست دارد وپاكيزه معز بود وپاكيزه لباس باشد سيم فاسق وحيزه وحقود وتنك
عيش بود چهارم نيكوا خلاق ومقبل بود اگر عالم بود طبيبي ومصالحت كند واگر جاهل
بود با لصوص وظلمه مخالطت كند پنجم دراز بالا ونيكو سخن بود ششم نيكبخت وبادهيبت
ودراز عمر بود هفتم نيكو تدبير ومزاج وخوابهاى نيكو بيند واز عجايب نيكو خبر دهد
هشتم مفضول بود وعلم دشمن دارد نهم زيرك عقل اما حظ تمام يابد از مال وچيزه دهم
عالم وزيرك وتيز خاطر بود ودر جماع حريص بود ومركش در غربت افتد يازدهم
عاشق وظريف وشادمان وبامروت تمام بود الا كه نكاح او پسنديده نبود دوازدهم
عاقل وخبيث بود الا كه از دروغ انتفاع يابد سيزدهم كاهن بود يا منجم يا فالگير واز
حيوانات بهره تمام يابد چهاردهم عاقل وباراى وتدبير واو را حظ كم افتد در تدبيرات
پانزدهم مجادل وخوار وان محب ونيكو سخن وسخى وكريم واو را چيزى كمتر باند كه جمله بخشد
شانزدهم فاسق و دد و عكوى بود و هنر بسيار از دست او برايد وچرب دست باشد
هفدهم درويش تنك عيش بود ومتاع دنيا از دلك او زياده قيمتى نبود هيجدهم
نقاش ومقصود وچرب دست وكار نيز براند وممكن كه در آب بميرد نوزدهم دوست و دعا
ونيكو منظر و زبان آور ومند بود بيستم بر ابواب اما بسيار كوى باشد وناقص العقل
ودر بيشتر چيزها سبك باشد و ثابت نبود احوال او بيست ويكم شجاع ودلير بود وكريم
ودراز بالا بود بيست ودوم بدبخت وتنك عيش وبد صناعت بود بيست وسيم
دلير بود وتنك روزى نداند كه قوت از كجا بود بيست وچهارم سخيف العقل وركيك
وصفرايى مزاج وتيز خشم از همه كارها بيست وپنجم شديد النفس وصبور وجلد بود اما
ادعا استعالى نرسد بيست وششم بزرك قدر وعظيم المحل وفراخ روزى اما تنك عيش
بود وموثر در بيشتر كارها بيست وهفتم بدبخت وضعيف بدن ودزد دروى ودراز
ساعد وساق ونيك طبع بود بيست وهشتم مرزوق بود از كوهر وهرچه بدست خويش
سازد وهراسنده بود بيست ونهم زنان بدين درجه زايند كه شوهر عيال وى بود
واو بر شوهر نفقه كند سى ام اين درجه بر ولادت انسان نيست واگر باشد ثبت روى
وكوش روى باشد بوج الثور درجه اول عفيف است وتنك روى ودوم بود پيوسته كار دى
كاروى كند كه او را زيان دارد و فايده نرسد دوم بدبخت وتنك حال واندك عقل
بود سيم كاهن بود كه او را در ميان ذكرى بود بصورت راست جلوه كند چهارم بهايم بود

اما اخر عمر او سلامت كند ودر احوال بخير بود پنجم شجاع بود ومقدام بود بر كارها وظالم وباك
ندارد كه دزدى از كس طلب كند ششم باخير وصلاح وعفيف بود وبسيار كويد وتضرع وعبادت
بسيار كند ودعاى او مستجاب بود هفتم كامل وضعيف واندك جلد وبا رحم كويد هشتم
عالم ورفيع القدر مشغول بعلم وروا بود كه مودب زنان ومعلم كودكان بود نهم رفيع
القدر وعالم وتيز خاطر وذاكر ونيكو اعمال وجميل الذكر بود دهم اندك قوت وكوتاه
عمر بود اگر صحرايى بود واگر شهرى بود دراز عمر يازدهم زشت خوى وبر سر وساق وى عيبى
بود وپاى او را قوت نبود ودراز عمر بلند نام وبزرك قدر شود دوازدهم شديد القوة
وتيز خاطر ومكار وروزى مند از هرچه طلب كند سيزدهم تمام خلق وعالم وكريم ودراز
عمر ونيك بخت وسفر وجمع بسيار كند چهاردهم طبيبي بود عالم وشناسنده ادويه
ومردم را از وى منفعت بود پانزدهم خيره وپاك نفس ومتوكل بخدا ومقبل وبهره مند
بود وشانزدهم نيك بخت وبلند قدر وتوانكر وعيش او عيش ملوك بود وقوت
او در سعادت بود هفدهم نيك بخت ودراز عمر وبهره مند از سعادت دنيا
ودراز بالا هيجدهم ميانه حال بود ودراز عمر ومعتبر كردد نوزدهم تدبيرهاى
با صواب كند در كارها واسرار نكاه دارد در كارها امابد دل وضعيف بود بيستم
فقيه وعالم وفاضل واخر عمر او در علم بهتر از اول عمر بود بيست ويكم قوى حال بود واز مذهبى
واز شهرى بشهرى انتقال كند بيست ودوم ضعيف خشم واندك حيلت ودراز عمر ودر
اخر عمر منزلتى ومنفعتى تمام يابد بيست وسيم كر بود وباكران نشود واتش كارى د
يا صناعتى كند كه باتش حاجت بود بيست وچهارم ناقص الجسم بود وتدبيرات صايب در كارها
ومحكم كند وبزرك بود بيست وپنجم بدبخت وچرب دوست وغارت كننده واز اهل سلاح
بود ودر دل او هيچ رحم نبود بيست وششم مكار وخبيث ودزد كارد در علم سحر وطلسم و
نيرنجات بكار برد بيست وهفتم مسافر بود وشهرهاى بسيار رسد وروا بود كه بسلاطين
معروف شود بيست وهشتم مصلح چيز بود ودر ابتداى عمر كارش نيكو بود ودر اخر عمر
فاسق ومفسد شود بيست ونهم از جمله محترفه بود وباشد كه نمك دوزد يا سازد واز آن
معاش كند سيم بالا ميان بود وتدبيرات نيكو كند ودانا وپارسا بود يا خادم پارسا يا عنين
والله اعلم برج جوزا درجه اول عالم وحليم بود وسخن محكم وصواب كويد اما از مال
روزى مند نبود دوم سخى وكريم بود واحوال او كاهى نيك وكاهى بد بود وبرنيك حال نبود سيم
رفيع القدر وراست كوى ومبارك بر همه كس ملوك موجب بركارها چهارم ادب بود

وعجب خیر و صالح و سخن جز بصواب گوید و عاقبت او بخیر بود پنجم دروغ زن بود و در وی هیچ
خیر نبود عمر دراز دو بیجرمی کند داند ششم بد معیشت و درویش و حرام بحلال داند و مزوّر بود
در بیشتر کارها هفتم در میان مردم مکرم بود و دوست دارند او را هشتم بنکو اخلاق و بزرگ
و محترم عصر بود و حکایات دوست دارد نهم معلم بود و مؤدب و تمام عقل نبود و دنیای او
بد و بیشی صد دل باشد و حاجتمند بود و حصول معیشت از مردمان بود دهم ملکی بود جباد
و سخت دل و خون ریز و هیچ رضای خدا تعالی نگاه ندارد و عالم بود و محترم و با غریبان و
درویشان رحیم و در امثال خویش حسود یازدهم سکروح و گشاده طبع و شیر دل و پارسا
و نیکو اخلاق دوازدهم بدبخت و اندک عمر و عاق بر مادر و پدر و عاقبت او بدین بود
سیزدهم فربه و بزرگ شخص بود اما ناقص العقل بود و کارها کند که مردم انکار او کنند چهاردهم
خوش زنده کانی بود و مردم را از او باید که فایده یابند و سود دارد و نکاح بسیار کند پانزدهم
مولود بدین درجه تربیت کمتر باید و آنچه باید ناقص بود شانزدهم اگر مرد بود در دنیا زاهد
بود و راغب آخرت و اگر زن بود پارسا و با منفعت باشد هفدهم جاهل بود و معجب بر خویش
غلط افتاده همسایگان را بر نجاند نوزدهم میان مردم صلح افکند و توسط کند و خوشباش با دوستان
با دوستان سیم برتن خویش ستم کند و روز کارش در رکاکت و تباهی و ملاهی کند دوازده بیت
یکم کوتاه عمر اما عاقل بود و بارای بود از آن بر خورداری نیابد بیت دوم دریای او سخی
بود و ناو نی او بیت و سیم در کتب دو بینه نکرد و با زنان و غلامان فساد کند و از آن جدا شوند
بیت و چهارم پارسا و تیز خاطر و سخن در علوم نیکو گوید و دریای و زانوی او سخی بود بیت
و پنجم بی عقل و مینز بود جون بیت و ششم عالم و مصنف و نیکبخت بود و تعظیم اهل فضل
و هنر کند بیت و هفتم کریم و اهل کرم را دوست دارد و محب فعل جمیل و خیرات بود بیت
و هشتم خاین بود و اعتقاد نه بحق دارد و در همه کارها سرا و ردیت و نهم بدحال و محتاج
بخلق و حصیر با مصلی باف بود سیم سفیدی افتد در چشم او تباه کند برج سرطان درجه
اول مقبل بود در کارهای دنیا اما بر اندامهای و عیبها شود دوم سرد سخن و بد حرکت مایل
بلهو و لعب و طرب سیم بیک چشم عیبی بود و بسیار دشمن و مشهور بود در شهر و مسکن خود اما
احوال مال متغیر بود و تلف شود چهارم ناقص الاعضا بود و بد عیش و اندک فلاح پنجم
دروغگوی و بخیل و معیوب و فواحش بسیار کند ششم در اول عمر کار او شوریده شود اما
در آخر عمر کار او قوی شود و محترم گردد هفتم فرزند و مال بسیار دوست دارنده علم و اخبار
و تواریخ و کامل بود هشتم اندوه گین و در آخر عمر از آهن رنجی رسد نهم درویش بود و لطایف

بخیز

الحمل نگاه دارد و خود را و در آخر عمر عیال او بسیار شود و کسب حلال کند دهم پادشاهی بود
جبار و مطاع فی عمل و دین اما روزی مند بود یازدهم مرد دراز عمر و حسود و بی دیانت و اهمل
علم را بجهة علم دوست دارد و در آخر عمر فرزندان زیاده شوند دوازدهم حکیم دوست دارنده
خیرات و ادیب و مقبل و عالم در کارها سیزدهم پارسا و خدا ترس و تایب و مردم در حق
او نیکویی گویند چهاردهم کوتاه عمر و تیر انداختن دوست دارد با ارباب سلاح مخالطت کند
پانزدهم ملکی بود حکیم نیکو سیاست الا که هیچ اعتماد ندارد شانزدهم حکم درجه پانزدهم دارد
هفدهم ملکی بود حکیم مؤمن و اهل مملکت و سلامت بوند از ادیات و دولت ملک جهان
سال و چهار ماه بود هیجدهم درویش باشد و کاهل و بی محبت خیر و عمل نیکو بود نوزدهم حکیم
و عاقل و رحم کننده بر خلق و احسان و اعمال نیکو کند بیستم صفرایی مزاج و تیز خشم و اجتناب
کند بد رستی و ناخوش و زاهد بود بیست و یکم زاهد بود و رحیم و سخی و بازرگانان در هم
بتجارت روند اما عاقبت اندیش نبود و مال نگاه ندارد و ذخیره نکند بیست و دوم متوسط
الحال در معاش و ممکن که صاحب مقالتی یا صاحب مذهبی شود و معده او بد بود بیست
و سیم صناعتی کند که بدست تعلق دارد مثل نقاشی یا زرگری یا دوی گری یا آهنگری
و از آن نام و مال یابد بیست و چهارم لجوج و مفسد و بیشتر حرام خورد بیست و پنجم
کاتب و محاسب و دیرآموز باشد و در آخر عمر کار بزرگی بدست او بر آید بیست و ششم
حدار یا خیام یا سراج بود و پارسا و عفیف باشد بیست و هفتم کلک یا گران زبان باشد
و عالم بعبادت و اسرار شرایع بود بیست و هشتم مشغول شهر و صناعت و عیش پیوسته
حزن و محب اهل خیر و صلاح بود بیست و نهم اندک عمر و نیکو مرده بر زمین آید علی الخصوص
که قمر ناقص السیر بود سیم حجام یا طبال یا مسخره باشد برج اسد دلیر و ظالم و قاطع و خاین
بکار خلایق باشد دوم زیرک و تیز خاطر و قتال و خونریز و مفسد بود سیم درویش و بد عمل
و دراز عمر بود و در آخر عمر چشم او تباه شود چهارم ملک توانگر بود اما معطل در دین و شرع
و اعتقاد ندارد و سخت دل و بارحم بود پنجم صاحب حروب بود و عیش او در رفاهیت بود
و فرمان دهنده بر اهل جهان طالع این زادین درجه بوده است ششم ملک جواد و کریم
و خیر دوست و از خدا و پیغمبران و فرشتگان بود مبارک و پارسا و تربیت و مرتبه ملوک
دارد هفتم بزرگ همت و فراخ دل و با مروت و مظفر بر دشمنان خود الا که ظالم بود
هشتم ملکی بود توانگر و دراز عمر نیکبخت بود بسیار فرمان دهد نهم کج باشد و بر پشت او
عیبی بود و بر پا در و پدر نشوم بود دهم بلند همت و با مروت و محترم بود الا منکر شریعت بود

یازدهم مبارک بود و عالم باسرار و بعلوم اسما و دین و دنیا او را مساعدت کند دوازدهم
توانکر بود و بدخلق و منکر شریعت سیزدهم مرده از شکم مادر بیرون آید و مادر درد ولادت
او بیماری صلب کشد چهاردهم معیوب ضعیف مزاج بی عقل بود و پانزدهم پادشاهی بود
فیلسوف بزرکوار و او را پسران دراز عمر و مظفر باشد شانزدهم ادیب و پارسای و دراز
عمر بود و اکر زن بود عاقله و باتدبیر و رای بود هفدهم متدین و پارسا و تنک روزی بود
و در اخر عمر او را از اول نیکوتر بود هیجدهم ناقص العقل و اهوج و شتاب زده و ناخوش
روی و کوتاه عمر و درویش بود نوزدهم عابد و زاهد بود و سخن بحکمت کوید و دراز عمر
بود و اکر زن بود نیکو اخلاق و پارسا بود بیستم ادیب و کریم و نیکبخت بود و اکر زن بود میراث
بزرک یابد که بران توانکر شود بیست و یکم شقی و مسکین و بزرک و بی بهره بود بیست و دوم
ناقص الخلق و الاعضا بود و اکر زن بود توانکر شود بیست و سیم اندک عمر بود و اکر عمر یابد
مسعود بنفس خود اما منحوس بمال و رزق بود بیست و چهارم عمر او در رنج و سختی باد بار و
خوست کذرد بیست و پنجم عاقل و حکیم و توانکر و فراخ روزی و خلق از فعل او شاد باشند و
خرسند بود بیست و هفتم پادشاهی بود برای او در اول عمر لیکن منحوس شود تا بمیرد بیست و هشتم
قبیح المنظر و بیمار بود برج سنبله درجه اول توانکر و نیکو افعال و دراز عمر و بسیار فرزند
بود و با خلق احسان کند دوم فیلسوف و مبارک و نفاع و خیر بود سیم رفیع القدر و عظیم
الشان و مشهور عالم بود چهارم عفیف و عاقل و از بقای نفس خود چیزها استخراج کند که خلق
بدان منفعت کیرند عزیز الوجود و دریار و علمی بود پنجم زاهد و زاویه نشین و مردم بوی
تبرک و تقرب نمایند ششم پارسا و مستجاب الدعوة و اجتناب کننده و از دشمنان کریخته بغربت
افتد هفتم بازرکان بود و روزی صند از دنیوی و پسران صاحب جمال مطیع پدر باشد هشتم
عالم و حکیم و فیلسوف و اختراعها نیکو کند از تلقای نفس خود که فواید بمردم رسد او را مال
کمتر بود و اینچه باشد بیشتر نماید نهم ملکی بود بزرکوار عظیم الشان و درشت خوی و دراز
عمر و اخر عمر ضایع و معطل شود دهم نیکبخت و مبارک و محب خیر و مردم را از قبایح منع کند و معری
از قبایح بود اما اندک عمر بود یازدهم امامی بود که عالم مبارک و مناهی بسیار بدست او باصلاح
اید و خلایق بسبب او در اسایش باشند و ضعیف مزاج بود دوازدهم عفیف و فاضل و
دوست دارنده اهل فضل و کم سخن بود سیزدهم ملکی بود سخی و جمله مرادات بیابد و بلند نام شود
و طعام اندک خورد و معده و شکم او دارنجی بود چهاردهم عالم و فقیه و فیلسوف و حکیم بود
و کتب بسیار تصنیف کند و مطالب و مقاصد در اخر عمر یابد مصنف این کتاب باین درجه

زاید درجه

زاید و درجه هشتم که یاد کرده آمد درجه طالع شرف زمان سید الملاقی بود پانزدهم اندک عمر و فقیر
حال و بسبب دشمنان منغص الحال بود و عاقبت بر دست ایشان هلاک شود شانزدهم حلال زاده
بود و بسیار دشمن و انتقام از ایشان بکیرد و در روز کشته در جا باشد و انکاه دفن کنند هفدهم
بر مادر و پدر عاق بود و کارهای او بیشتر بر وفق مراد باشد و در تجارت سود مند بود و مرکب
بنجاه بود هیجدهم منکر شرایع باشد و اعمال شرع کمتر کذارد وجه معاش و نفقه عیال از دهقانی
و باغ و بستان باشد نوزدهم وکیل دار باشد زینت و تجمل دوست دارد و طبع و عادت بوالعجب دارد
دعوی عال بود بیستم مکار و محیال بود و کوتاه عمر و بنجاه میرد و چشمهای او زرد رنک بود
و دردها بغایت تام بیست و یکم بیلکی بود بی سخن و مستمر پس غایب شود در جایی که او را ندانند
و زاهد شود بعد چهل سال بیست و دوم دانی و کیس شود و اخر خود بخواب بیند و خبر دهد
از کارها و دران اخبار خطا کمتر افتد بیست و سیم حسود و شتاب زده بود که تادیب و تعلیم
کند و خلق از و منفعت یابند بیست و چهارم بزاید و باشد که توامان باشند خصوصا و
کودک بدانجا باشد یا بنزدیک بدان درجه و این درجه را کثیر السعادة کفته اند بیست و پنجم
خبیث و عاجز و محتاج بود و خلق او را دشمن دارند و مال او را بدزدند و بعد که ما تولد بود
بیست و ششم کوتاه عمر و ناقص الاعضا و بر مادر شوم بود بیست و هفتم کوتاه بالا و عمر و ممکن
که تا بروزی بزید یا شش سال و این درجه شوم بود مکر که زهره یا مشتری انجا بود بیست
هشتم محب غلامان و مخنث بود و مشهور بلهو و لواطه اما اعمال خیر و مغز او انیکو دارد بیست و
نهم خبیث و ملعون و محتال و مکار و منکر کارهای شرعی و حسود و بهیچکس چیزی نخواهد
سیم معطل در مدة حیوة هیچ راحت نه بیند و بهیچ سخن چیزی را از مردم تصدیق نکند و مردم را
بدکوید و بدخواه و لئیم و مخنث و اکر زن باشد سحاقه باشد والله اعلم برج میزان درجه اول
شتاب زده و در کسب مال اختیار کند و حقوق مردم بخداع و مکر باطل کند و حرام خواره بود دوم
اندک عقل و اهوج و تنک روی و بدعیش و در تدبیرها خطا کند و کار او مستقیم بود سیم مریض
بود و اندک عمر و ممکن که بعد از شش سال هلاک شود چهارم روی و چشم زشت و بیرون کرده
و حرام خواره و بدخو کاهل و بی خیر بود پنجم اندک عمر بود الا که خیر بود در نفس خود و کارهای
بی ریا کند ششم پدر و مادر بعد از ولادت او بده سال بمیرد مرد مقبل و خیر بود هفتم بزرکوار
و توانکر و مکرم بود و اعمال بد بود کند در وجود از پس حقیر درویش شود و دراز عمر بود هشتم خطیب
و شاعر و پاکدل و نیکونسبت و اندک حیلت در طلب معاش و فاحش زبان بود نهم شریر بود و مال
بی رنج بدست او اید چون مالش برسد بمیرد اما بدعهد و زندکانی و وفا بود دهم کریم الطبع و محب

ومحب بود ودر دل مردم و پدر و مادرش در حال طفولیت بمیرند وخویشان پدر او را پرورند
پس در نعمت و راحت افتد بسبب دوستی او وخوش معاش و زندگانی بفراغت کند و اند
وخلق بسیار او را متابعت کنند یازدهم توانگر و پارسا و نیکو تدبیر و اخلاق و با دشمنان نیکو
زندگانی کند و درست مزاج و از تجارت بهره یابد و مبارک بود دوازدهم عاقل و سخی و نیکو
اخلاق بود دوازدهم عاقل و سخی و نیکو اخلاق در عمر خویش و بسیار خوار بود ودر جوانی
از علتی بمیرد که آن علت غریب بود سیزدهم وزیر پادشاه بود و بر ظلم اعانت کند نه اختیار
خویش و دراز عمر بود و روز بروز احوالش بهتر شود و عزت و جاه یابد چهاردهم نیکو
اخلاق و سیرت بود و صید و لهو دوست دارد پانزدهم میان اقارب عزیز و مکرم بود
و اعمال بسیار کند و مقبول باشد نزدیک خلق و او را شکودان باشد و خاتمه علتی باشد
که در اسافل بود شانزدهم دراز عمر و نیکبخت و در طفلی مادرش بمیرد هفدهم پارسا بود
اصطناع معروف دوست دارد هیجدهم نیکبخت چون ملوک عیش کند الا که ضعیف بود
و خوابهای شوریده بیند نوزدهم کاهن و منجم بود و در احکام خطا کمتر کند و نیکو نیت و نزدیک
طینت بود و او را خواهری شریره بود و خواهر بمفاجاه بمیرد و مولود را پس زندگانی کند
بیستم عفیف و لطیف و نیکو حال و با مردم نیکویی کند و بیماری دراز کشد و بمیرد بیست و یکم
عامل سلطان بود و از نیکو کاری مال بسیار یابد محب خیر بود بیست و دوم عشق و طرب دوست
دارد و حکایات گذشتگان و پیوسته همنشین مطربان و عیاشان بود بیست و سیم بزرگان
کریم و فاضل و طالب علم و روزی مند اما کامل بود بیست و چهارم کریم و سخی و مقبل بود و عاقبت
دین معتقدی باشد و روزگار در خیر و راحت گذراند و بیماری دراز کشد عاقبت صحت
یابد و بر کردن او علتی پدید آید و عاقبت بر آن علت بمیرد بیست و پنجم مخنث بود یا معنی
و باغ و بستان دوست دارد تماشا و با علما مصاحبت دارد اما درویش بود بیست و ششم
نیکو تدبیر و کارهای او عظیم بود و شب از جای بلندی بیفتد و بمیرد بیست و هفتم طبایع
بهایم بر اخلاق او غالب بود بیست و ششم سخی و نیکو حال و اصطناع بمعروف دوست دارد
اموال خویش بخیر نفقه کند و حق تعالی فرزندان پیشه و رو نجات باو کرامت کند و دراز
عمر باشد بیست و نهم میانه حال بود و خود را نگهدارد از روزگار و شاکر و از فرزندان انتفاع
گیرد سیم ناسک و زاهد بود و جامه صوف پوشد و پیوسته بیاد وان ده باشد و در حالت
حیات مذکور شود چون بمیرد مردم بفوت او تاسف خورند و قبر او را زیارت کنند و سعادت
خویش در این دانند و بروی ثنا و مدح گویند برج عقرب درجه اول مقبول القول بود

استشبرزده

اما شتاب زده بود در کارها و خیر و شر ایمان قوی ندارد و دین بوی زنده شود دوم
فیلسوف و مبارک و محب خیر و بسیار سلیم و معقول کاربود سیم نیکو بخت بود آمال و آمان
او محقق شود و ملک او مساعدت چنین گویند این درجه طالع سلیمان پیغمبر بوده است
چهارم ریاست و بعدی یابد در این چون بمیرد بعد از چهارصد و شصت سال افتد اکند
پنجم ملکی بود و نیکبخت و خیر بود و میراث پدری بیابد و نفقه سازد و عاقبت کار او بخیر
بود هفتم نیکبخت و علوم و صنایع نافعه بوی منسوب بود و قومی بوی عداوت کنند او و بخود
شود اما بر ایشان ظفر یابد هشتم آزاده مرد و جوانمرد و از تجارت روزی مند بود و مال
بسیار بدست آرد و ممزوج نیکو کند نهم نیکو تدبیر و غنی و بسبب دین و علم و مال بسیار نفقه
کند دهم عفیف بود و از سلاطین رفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شوند و عادل و منصف
بود یازدهم نیکو طریقت و فراخ روزی و در روی ذهاو فکر بود دوازدهم سخی و غنی و پاکیزه
نفس بود و لهو و طرب دوست دارد و نکاح بسیار کند و مال بدیشان نفقه کند سیزدهم
محب علوم و در طرب سعی بسیار کند و بدین سبب مال و دوستان بدست آرد و در آخر
مستغنی شود چهاردهم ملکی بود که شرف او رفعت یابد و بمقاصد خود برسد و افعالی
کند که ذکر آن باقی ماند پانزدهم منصف بود در معامله و او را پسران باشند نیکو و دوست
کارهای او و بیشتر شایسته بود شانزدهم متقی و مؤمن و متعبد بود و سلیم از آفات هفدهم
مطیع امر خدای تعالی بود و بر طاعت و از هیچکس باک ندارد هیجدهم در اول عمر تخلیط بسیار
و افعال بد کند و در آخر توبه کند نوزدهم شجاع و عالم و پارسا بود و دوستی یابد در دین
و دنیا و چنین گویند که این درجه طالع امیر المؤمنین علی بوده است و دوم قاطع رحم بیستم
معلول و معیوب بود بیست و یکم فاسق و فاجر باشد پس توبه کند بیست و دوم قاطع رحم
و بد اخلاق بود و با مردم کمتر الفت گیرد بیست و سیم دزد و راه زن بود و او را بگیرند
و به تیغ بکشند بیست و چهارم رئیس معظم مستخرج شرایع و با هیچکس نیکویی نکند بیست و پنجم
حیلت نیت و سخت دل و اندک وفا و همه عمر بدبخت بود و بیست و ششم معلول بود در ساق
رنجی پدید آید و بدان بمیرد بیست و هفتم در وی هیچ خیر نبود و برادران و مادران از وی
رنجور باشند و ممکن که مادر و پدر را بکشد و در غربت بمیرد بیست و ششم نمام و سخن چین و
هیچ سخن نگه نتواند داشت و غماز بود و باک ندارد و از هر چه گوید و هر چه گویند از وی
بدین سبب همه کس او را دشمن دارند و این درجه و لدالزنا باشد یا کسی که از مادر و پدر دیگر زاید
و اما عاقبتش بخیر بود برج قوس درجه اول درجه شریف و توانگر و عظیم القدر بود سیم مبارک

بود وخلق بوی تقرب کنند و مستجاب الدعوة باشد چهارم وکیل سلاطین بود وصاحب و
فراخ روزی و اصطناع معروف کند زاهد در دنیا و راغب باخرت و او معزودی طبعی
بود ششم توانگر ضیاع و املاک بسیار بود و از تجارت روزی مند هفتم وزیری بود
رفیع القدر و السلطان محب خیر و او را بستایند در همه کاری و عاقبت خانه او عمارت کنند
و غلامان او را بکشند هشتم مطیع الله تعالی و محب عبادت و بیشتر مرادها بیابد نهم عابد
و مسعود و حامل الذکر و خمول دوستدار دهم با خلق اختلاف کند و فیلسوف و حکیم بود
و صحیح القدر یازدهم محمود السیره باشد و مانند ملوک در ترتیب خویش و سفر دور کند
و در آن انتفاع یابد و بسلاطین باز آید و او را دختران مبارک باشند دوازدهم خیّر
و مصلح بود و اعمال ابرار کند و منفعة بخلق رساند و منبسط علوم بود سیزدهم عالم و حافظ
بود سیزدهم بشرایط و ادیان و امین در کار دین و نفس و اهل حرفه چهاردهم شقی بود و هرچند
بیابد شقاوت او بیشتر بود و بغربت بمیرد پانزدهم شوم بود بر پدر و مادر خویش تا چهل سال
بعد از آن توانگر شود و معاش بر طریقهٔ آباء و اجداد خود کند شانزدهم خاین بود و زندان
بانی کند یا آهنگری و ممکن که آتش بزد و او دیر و قتل و غرق شود هفدهم مخنث بود و مراد او
دور سوالی و خرابی بود هیجدهم عالم و محب خیرات و مهندس بود نوزدهم ملون بود و در هیچ
رای ثابت نبود و بود که آنکاران بود و از درد شکم بمیرد بیستم مبارک نفس خود و شوم بود و ستان
و قاید هیچکس نبود و ناگاه بمیرد بیست یکم ملک ضعیف بود و نافذ الامر و الحکم نباشد
و در عبادت کاهل و فاسق و مرکش بد بود بیست و دوم ناقص العقل و دراز عمر بود
و هیچ اندیشه در حق خود نکند که بروی وبال بود و همیشه بر خود خشمناک بود و در دل او
که زن او را از وی ببرایند بیست وسیم او را علتها بود بوتن از وضح و برص و مانند آن
بیست و چهارم مدبر و شوم و پدرش او را براند بعد از مادرش بیست و پنجم بدگوی و نمام
و غماز بود و خبیث الذم و بر عموم و سموم روزگار کند اند و از بچه او را بدان حاجت نبود
بسیار بحث کند بیست و ششم بدبخت و منحوس بود و اعمال بد کند و روزگاری ببدی
گذراند و ممکن که در آب بمیرد بیست و هفتم زشت خوی و بدطبع و ملازم حیوانات خواهد
بود بیست و هشتم خبیث و بداعتقاد و بدکار و مدبر بود همه عمر بیست و نهم رحیم و چرب
دست و در وجود عاشق شود و نیکو صورت و صحیح بود فرس دلیل ولادت فاسق یا فاسقه
بود والله اعلم جدی درجه اول بد افعال و خبیث بود یا او را بکشند یا بمیرد دوم نخاس باشد
بود بیر عمل بسیار باید از سلاطین سیم قاطع الطریق و سفاک و سخت دل و تنگ روزی بود چهارم

اندیشه

اندیشه ناک و درویش و کاهل بود و اعمال را دشمن دارد بیست و نهم بد الدین شوم بود و بد اخلاق
و بد عیش بود ششم کلک یا معیوب زبان بود هفتم از مادر و پدر یتیم بود و جدش تربیت کند
و عمر دراز یابد اما در رنج و محنت هشتم خار و حقیر بود و هیچ خیر نیابد و از کسی که هلاک شود
در حبس و بیرا از مرگ ذکر جمیل خیر دهم ناقص الخلقه باشد اما زیرک و تیز خاطر و با تحصیل
بود دهم بخیل بود حب زن یا خشت بزوج کند و معاش او از آن بود و پنجاه سال در درویشی
زید پس حال او نیکو شود یازدهم ناقص الخلقة و تیزخاطر بود دوازدهم دلیر و قوی دل باشد
و باک ندارد از هرچه کند و گوید دستور و بغم و اندوه میرد سیزدهم ساعی و غماز و فضول
در کارهایی که او را حاجت نبود چهاردهم حرامزاده و ناپاکزاده پانزدهم شل باشد یا
ناقص الاعضا و عظیم محبت و فاجر بود شانزدهم پادشاه بود و مقبل بود که با دشمنان
قتل کند و ظفر یابد هفتاد سال حکومت کند اما نافذ الامر نبود و در ورطها افتد و لشکر
بر وی مستولی نبود هفدهم هفت ساعت یا هفت روز یا هفت سال عمر یابد و اکثر اوقات
بیمار بود هیجدهم پادشاهی بود بزرگوار و با رای و تدبیر قوی بود و وکلا امور و رحیم
منصف و عادل و از خاندان ملوک بود در وجه طالع سلطان معز الدین سنجر بن
بوده پادشاهی بوده رحیم و منصف و صاحب سیرت نوزدهم مخنث بود اکول مطرب و دود کاد
براحت گذراند و سماع دوست دارد و با رای و تدبیر ما و ثق باشد اما نا اصل بود بیستم
زاید العضو و عظیم الشخص بود و بزرگ اسم و منافق بود و عمر دراز یابد در راحت و لذت
اما او را دوستان نبود بیست و یکم میانه حال بود اما حاجت مند بود و مثل او نبود بیست
و دوم منحوس و شقی و بخیر بود و در صحبت مردم نیاید گوید و کذاب و قبیح الجسم بود
و عمر دراز یابد در رنج و سختی بیست و دوم پادشاهی زیرک و مدبر بود و مسلط و نیکو
سیاست و سیرت و مال اندک بر قتال بیست و چهارم ملکی کوتاه عمر بود و هیچ منفعت
نیابد در مملکت در فتنها و خصومتها افتد بیست و پنجم سخی و اهوج و معزور با مان و نصیحت
که او را گویند بپذیرد با شرف و جلالت و اهبت باشد بیست و ششم شقی و شوم و بد اخلاق
و چرب دست و نیکو اعمال و کارهای نیکو کند بیست و هفتم حرار یا باغبان یا نالجور بود
و تنگ روزی و بدبخت بود بیست و هشتم منحوس و تنگ روزی و شوم بود بر ترک
خویش و بر بعضی مرادها برسد و وفات او بسبب خود باشد بیست و نهم و قحبه بد دل
و دلیر و ناهموار بود در اخلاق سیم هرچه در آخر جدی افتد ولد الزنا باشد و در آخر
عمر قتل یابد برج دلو درجه اول حکیم انکار بود دعوت کننده بخیر و اهل روزگار بود

تقرب کند و سخن او خلق بسیار راه یابد دویم پادشاهی بود قوی نصرت یابد
در اکثر اوقات بر اعدا و مال بسیار یابد سیم وجیه و صاحب جاه و منزلت بود و مبالغهٔ کتب
دوست دارد و طبیب بود و بجملهٔ مرادات برسد چهارم توانکر بود و مثل سلاطین عیش
کند و معاش از دهقانی بود و در اول عمر درویش بود و در آخر میمون شود و در آخر عمر
و در آخر عمر حج ناظر در کتب و مبارک صحبت و این درجه مبارک است پنجم ساحر بود و در ان
صادق و آخر عمرش بهتر از اول بود ششم صناع عجیب چرب دست بود اما ابله و اهوج بود
هفتم ملکی بود قوی در سلطنت خویش و رحیم بود بر رعایا و خیرات بسیار کند نهم از
عمل و صناعت دست خویش توانکر شود و صنعت او سراجی یا خیاطی یا ملاحی بود دهم
در اول عمر خویش درویش بود و در نحوست و بعد از ان منزلت ملوک یابد و بر خلق بسیار
مقدم یابد و اتباع او تا دامن قیامت باشند و در صحراها جوانی در غربت افتد و در صحرا
زندگانی کند چنین کویند که این درجه طالع موسی پیغمبر است ع یازدهم زاهد بود در دنیا
و راغب آخرت چون ملئکه و از لذات و زخارف دنیا چیزی نخواهد و فاضل و پارسا
بود دوازدهم سخی و کریم و راغب اصوات و جواهر و تجمل دوست دارد و نیکورای
و منتظر و بر عبادت مقبل بود و مسلط علوم اسرار علوم بود سیزدهم ملکی بود درشت سیما
سخت دل و بی رحم و بی انصاف و ظالم و از عمر و دولت و مال برخوردار یابد چهاردهم
ملکی بود فاسق و فاجر و شریر و هیچ خیر نکند تا بمیرد پانزدهم درویش و حزین بود
و عاق در مادر و پدر و سماع و بطالت و کاهلی دوست دارد شانزدهم ملکی بود
با وزیر ملک نیکبخت پس بمیرد در ساعت هفدهم ملک سخی و جوانمرد و دراز عمر بود
هیجدهم ملکی دیندار و محب علم و علما بود نوزدهم نیکبخت و نیکوسیرت بود بیستم
کردکران زبان بود و ممکن که مخنث باشد و بیست و یکم کاهن و منجم و استنباط علوم
کند بیست و دوم او را وسوسه بر مزاج غالب باشد و سخنان بی فائده و دیوانکانه
کوید بیست و سیم مبارک و محمود و نیکوسیرت و طریقت و دین او اهل بیت و قوم خویش
باشد و میان خلق قطاع بود بیست و چهارم غنی و نیکبخت و سخن او روا و دراز عمر و قوی
تمام یابد در میان مردم بیست و پنجم مطالعه کتب و اخبار امم ماضیه دوست دارد بیست و ششم
نیکورای و فکر و تدبیر بود و استنباط علوم کند و شخصی مبارک بود در دو جهان بیست
و هفتم بازرکانی قوی و غنی و بزرکوار بود و او را ضیاع و اموال بود بیست و هشتم حلیم و عفیف
و کم سخن و عاقل و مردم از وی بسلامت بود بیست و نهم کم عقل و خامل الذکر بود سی ام شقی

واحمق بود

واحمق بود و این درجهٔ بهایم است و اکر ادمی زاید مانند بهایم بود برج حوت درجه اول ملک
عظیم الشان بود و محتاج بود با آنچه در دست رعایا و لشکریان بود تا شصت و هشت سال بزرگ
مستغنی شود دوم حکیم و فقیه و مقدم بر اکثر مردم علیم و صالح و عفیف بود و کس از وی
رنجد بسیار دشمن بود و معاش او از دقه و مجلس و مکتب داشتن کودکان بود چهارم در عنا
و فقر میانه بود و عمر دراز یابد و کوفته خاطر و بی ذخیره بود و حاذق و عارف بانواع
ادویه و طب پنجم اهوج و سخن رده کوید و او مطبوع بود بر حسادت و برانکه او را زبان
دارد ششم رئیس بود بطباع و قواعد و نوامیس نهنده میان خلق و او را بدین سبب تعظیم بود
در میان خلق همچنین تعظیم ملوک هفتم کران زبان بود مانند بهایم هشتم این درجه دالست
بر ابلهان و احمقان نهم صاحب مقالات و مذاهب بود و بد بخت و کارهای ان جهان او
تباه بود دهم از داعیان خلق بود و در عقیدت او شبهتی بود یازدهم کران زبان و کند
فهم بود دوازدهم چرب دست و رحیم و کم عقل کار او برای خویش کند و چیزش را خلل
رسد و روزکار بمکر و حیل کذراند و غابد و متکبر و مضعف بود سیزدهم بازرکان
بانعمت بود مثل ملوک عیش کند چهاردهم با مکر و خبث و دهاء بود پانزدهم درویش بود تا
چهل سال پس توانکر شود شانزدهم مکار بود و مرگ او بسبب بیماری که در خلق شود هفدهم
چرب دوست و نیکبخت و پارسا بود و کارها از وی بدست او برآید که خلق تعجب کنند هیجدهم
عالم و فاضل و پارسا و حکیم و نیکو زند کانی و عاقبت او بر شهادت فقیهی زاهد بود و عفت
نماینده در اصطناع معروف و خیر یابد از جانبی و امید دارد از حق تعالی که او را نکاه
دارد نوزدهم ملکی و عفیف بود و پارسا و نیکوسیرت و او را درین مقام بود بیستم وزیری عاقل
و عاقبت او کشتن بود و این طالع وزیر بخت نصر عراقی بود بیست و یکم متوسط الحال بود و چرب
دوست و معاش از زین بود بیست و دوم اهل علم و صلاح و میانه حال باشد بیست و سیم درجه
بندکان و خادمان است و این درجه صحیح المزاج است بیست و چهارم روزی او از خدمت
کاران بود بیست و پنجم طالع و روز در انهزل کذراند بیست و ششم نیکبخت و عفیف و مبارک
بود بیست و هفتم توانکر و کسب کننده اموال و مال بسیار جمع کند و او را در هر شهری ضیاع
و مال و تجارت بود بیست و هشتم فقیه و جود و صاحب نظم دهر بود و در ابتدا مساعدت
ظالم کند پس در آخر عمر از رنج و غصه و زیان هالک شود و این درجه طالع امام مسعود
صوانی بود و حال او چنین بود بیست و نهم واضع مذهب و عقیدت بود و بعضی مردم او را قبول
کنند و ذکر تصانیف او میان خلق بماند سی ام بازی او افکار بود واعظ و مجلس دار بظاهر زاهد

نابد وناعب ترین خلق بود و در جمع کردن دنیاوی ومجموع را بورثه بگذارد و در احکام درجات
سمت واقاویل مختلف بسیار است من آنرا یاد کردم که باتفاق جمهور راست ومرد درجه طالع که
رصدی ومحققی بود اعتبار کردم **فائده** صاحب طالع دلیل حیوة مولود است وبقای او وصاحب
صورت دلیل آن بود که مولود را شناخت ومعرفت بود در میان مردم وصاحب شرف دلیل
جاه وعز دکوادی وصاحب حد دلیل آن خانه بود که مولود را در آنجا ولادت بوده اگر صاعد
بود بنام بلند ونیکو بود واگر هابط بود دلالت بر صناء محقر بود از صاحب خانه حد بتوان
دانست که مولود از ین شود واز ین شهر تحویل کند اگر صاحب حد در تاسع بود مولود از شهر خود
بغربت افتد واگر در ثامن بود در غربت هلاک شود واگر در طالع بود هرگز از شهر تحویل
خویش بیرون نرود واین اسرار علوم نجوم است وتسییر آفتاب دلیل ارتفاع قدر وشرف
ومنزلت است ودلیل امراض واسقام وهر رنج که بروی وجسد وی رسد وتسییر طالع
دلیل تزویج بود وتسییر سهم السعادة بارتفاع املاک وشرف بود وتسییر وسط السماء
دلیل اعمال وصناعت وانچه مساعدت کند از نعمت وحرمت بود وتسییر زحل دلیل غربت
بود وتعوق کارها وامراض وانتقام واحزان وامور اجداد واباء ومواریث وتسییر مشتری
دلیل صداقت ومودت بلند قدر نزدیک ملوک وانچه مساعدت کند وتسییر مریخ دلیل نکاح
وعروس وعشق ومنافع از جهة زنان وخصومات وجدال وتسییر زهره وعروس ومحبت
ونکاح وفرح وخوشدلی ومیل زنان وکنیزکان وتسییر عطارد دلیل علم ومنافع این وبر دکان
وبرادران خود وتسییر راس وذنب دلیل آنجا بود که وقت در آنجا بوده است **فصل**
این فصل اگر دراز احکام هیلاج وکدخدا بایست آورد اما مقادیر اعمار معلوم نشود احکام
دوازده خانه بیان نتوان کردن زیرا که کسی زاید وعمر ندارد چندانکه زن خواهد او وافرزند
شود احکام زن وفرزند او نتوان کرد وهمچنین خانه عمل جاه وعمل سلطان پس زاید پیش
از قواطع بیاید دانستن آنگاه احکام دوازده خانه بیان کرده بدین علت احکام قواطع
ایجاد در خود است **فصل** استدلال اقامت ونکبات موالید قطع عمر است واز اسه دلیل
توان جست اول تسییر رسد بقواطع دوم انتقالات منحوس سیم از فساد دلایل سالهای مولود
واصل دیگر است در این باب وآن است که اگر کدخدا عطیه قوی بود وزایدقوی رسیدن تسییرات
بقواطع وانتقالات وفساد اول سالها اثر عمر کند واگر ضعیف بود قطع کند واگر تسییرات
بقواطع وانتقالات نزدیک بود بانتهاء عطیه کدخداء سال یا بدو سال قطع کند واگر تسییر
بقاطع دیگر دو ده دلیل موافق بود تا نصف تا ثلث باده بهره عمر هم نیم قطع واگر دلیل قوی

صدار قطع

باصدار قطع حیات یار و نه قطع بگذارد که اثر آن باشد وآن سبب جدایی شود وقطع عمر بود
با خر عمر چون کدخدا ضعیف بود ربضعف وثلثان وثلث وعطیه نیز قطع بود وسببی دیگر **فصل**
وقواطع بعضی کواکب بود وبعضی بتام وبعضی مواضع فلک مفتم شود وبمسیره وثوابت وبواز نجوم
از کواکب بمسیره قاطع پنج بودند وبطبیعت وآن زحل ومریخند ود وبعرض وآن شمس وقمرند
ویکی مختلط وآن عطارد است از ثوابت هشت از آن نیز چون دبران وقلب الاسد ونابة الاسد
ومنکب الجوزا وراس الاسد وقلب العقرب ومنکب الفرس وراس الغول وسحابی پنج است رباوس
وراس الجبار والناری الشولة وعین الرامی وصدر اللسان وشبه سحابی ودفع التساد
ودکبة الدجاجة ونوای نجوم بنازک است وذات الحمة اما قواطع موضعی بعضی طبیعی است وبعضی
عرضی قواطع طبیعی نوزده است درجه سابع درجه رابع درجه ثامن درجه هبوط آفتاب وتربیع
ومقابله او درجه هبوط قمر وتربیع ومقابله وراس وذنب وتربیع ومقابله مریخ وتحسین وجوزن
هر یک زحل ومریخ وعطارد وبدرجه حوت رسد بروی قطع کند اما عرض شش است درجه
طالع در جهر ومعدم بر ولادت که تربیع نیرین بوده باشد وآن درجه که پیش از ولادت
باشد وتربیع ومقابله عطارد اما سهام یک سهم الموت دوم سهم الورطة والدواء وسهم السنة
المخوفة **فصل** آنجا که سیر از حد نحس بحد نحس می آید قاطع بود بر جمله هیلاجات وکدخداه
قوی باشند عمر صحیح بود نکبتی بود مانند مرگ آفتاب وآفتاب در حمل واسد قطع نکند مگر در حد
نحس با شعاع نحس بود همچنین چون درجای وحد وشعاع نحسی بود وهمچنین ماه در ثور وسرطان
وسنبله که فرح طبیعی است ماه را خانه سیم او است وشرط بودن ماه در سنبله آن بود که در حد سعد
بود ونظر نحوس قمر وعیزاو در سنبله در حد عطارد بود قاطع بود زیرا که میان عطارد وقمر خلاف
باشد واگر ملیسه بجرم قمر رسد ووینده که خداه بود وقمر بروی قاطع بود وقمر درجه طالع قطع
کند چون درجه طالع هیلاج بود عطارد قطع نکند الا وقتیکه با نحوس هیلاج قطع نکند الا
بعد از تمامی عطیه عمر دوا بود که تاثیر نحس که تسییر بوی رسد جاه وحرمت ومنزلت دهد اما
ثوانی که نجوم از ازذوابه خوانند وقاطع بوند چون ماه اول در طالع پدید آید یا دیگر سال که
انتهای ثانی رسد وسرطان بود که پس از ولادت یا سی بود زبود واگر درجایی بود که طالع درین
حد بود بتر بود ولکن این درجه چنان بود که نحس نظر دارد بتر بود **فصل** درجه طالع قاطع
بود بروی وسدس علی جبا گوید که بارها اینمعنی تجربه کرد وقطع بیفتاد الا وقتیکه درجه
طالع تربیب بود با راس یا ذنب یا در خانه وحد نحس بود وحز اجتماع واستقبال هم قطع نکند الا
بدین شرایط که یاد کرده آید یا جزء یا درجه سابع وثامن ورابع یا درجه تربیع نیرین از ولادت باشد

هم بدین شرط قطع کند و درجهٔ غارب بود بر هیلاج چنانکه گویند قمر در جملهٔ احکامیان برین متفقند
و بر صاحب و مستولی که کدخدا بود قطع کند و درجهٔ طالع بر هیلاج و کدخدا مگر زحل اگر او کد
خداه بود بروی قطع نکند احکامیان ما تقدم چنین گفته اند که چون هیلاج بدرجهٔ رابع
رسد و سعود بدین درجه ناظر باشد و قانون عمر تمام و قوی بود و قطع عمر نکند اما چاره نبود
از انکه صاحب طالع را درجای تاریک محبوس و درجهٔ هبوط افتاب را افتاب قطع کند و بر سهم
السعاده در جزو اگر سعدین نظر دارند بیماری خوفناک افتد و این مجرب است در درجهٔ
هبوط قمر و تربیع نحوس و مقابلهٔ ایشان بدان شرایط که یاد کرده اند و راس قطع نکند مگر بر تنین
و ذنب بر جملهٔ هیلاجها و کدخداه قطع کند مگر بر زحل که او را با زحل مناسبتی هست وقت
باشد که قران زحل و ذنب قوت و سعادت دهد کسی را که مستولی بر طالع او زحل بود و
جوهرات قواطع اربابا ایشان قطع نکند الا وقتیکه قانون عمر بغایت رسیده باشد **فصل**
اما انتقالات بر سه وجه بود انتقال تسییر بود مفرده دیگر انتقال تسییر بود در تدبیر بعضی از کواکب
سیم انتقال تسییر چهار گونه بود انتقال تسییر از حد نحس دیگر انتقال تسییر از اخر برج
باول و این زمان کار هیلاج بود دلایل دیگر انتقال تسییر سعد از حد نحس بحد نحس دو
تدبیر که منحوس بخلط یا بعرض اما انتقال در بعضی از کواکب دو گونه است انتقال
تدبیر است از حد نحس بحد نحس در حد نحس و این معتبر باشد دیگر انتقال تدبیر
از حد نحس در کواکب منحوس بعرض و خلف اما فساد احکام سالها بر سه گونه بود تا فساد
دلایل بود بمزاج کواکب مفرده بفساد امکن او لا دبود و یا سبوع بعضی از کواکب بود بمکان
دیگر اما انچه فساد اولی بود پنج بود فساد قاسم و سالخداه و صاحب طالع تحویل و صاحب
فردار امسال فساد او لاد و امکن هفت بود و فساد قاسم و قسمت **فصل** نزد
هیلاج در برج انتها و بودن سالخداه صاحب طالع اصل و صاحب انتها با صاحب طالع
تحویل تام فساد و قسمت در ادبار نحوست این با انتهاء برج رسد که در وقت ولادت زحل
در وی بوده باشد اما شرط فساد قاسم ان بود که قاسم چون سعد و با نحس در اصل و تحویل
ساقط از سعود و در سال منحوس یا در موضعی یا مقبول دلیل قطع بود یا سالخداه در
وقت ولادت در وقت تحویل منحوس دارد یا مقابلهٔ دلیل ان بر دلت رسد اگر نحس راجع
یا محترق بود این افت بیشتر باشد و اگر سالخداه او مشتری بود تحت الشعاع و در اصل
و تحویل و افتاب منحوس بود هم قطع کند و اگر سالخداه مریخ و قمر بادی بد حال و تربیع یکدیگر

ناظر سعدی ناظر نبود و هم قطع بود و اگر سالخداه منحوس بود بشعاع نحس و تسییر هیلاج
بجرم یا بشعاع این نحس منحوس بود در وتد بود و صاحب طالع اصل منحوس بود هم ازین نحس دلیل
قطع بود چون صاحب طالع تحویل منحوس بود انتها از تسییر هیلاج بدین نحس رسد بشعاع
سعدی دلیل قطع بود حکم صاحب دور و بحکم سالخداه باشد ایشان زاهره و با یکدیگر
شرکت باید کرد اما فردار چون فردار بزدیک مریخ بود و فردار کوچک افتاب و زهره و درین
درین سال یا در اصل و ولایت منحوس باشد قطع بود و همچنین چون بزدیک عطارد بود
و قمر همچنین حکم دارد بشرط مذکور و چون فردار بزدیک ذنب را بود و فردار کوچک
قمر را هم قطع بود اما بشرایط او لاد امکنه هم چون قاسم نحس بود و درین حد که قوی بود
سعدی نبود و درجه این نحس برج اصل یا انتها یا تحویل بود نحس در تحویل یا مکان خویش
بنظر سعود اصل و تحویل هم قطع بود و چون سالخداه و قمر را سد و باشد از نحس در تحویل
طالع بود در این سال چون صاحب تحویل بطالع اصل بود و صاحب رابع هر دو را منحوس بود
و صاحب منحوس بود و انتها رابع یا ثامن بود هم قطع بود و چون انتهای سال بمکان زحل
رسد و این برج طالع تحویل بود و زحل و مریخ بنظر عداوت بدین درجه ناظر باشد
و هیچ سعد ناظر نبود هم هلاک بود اما رسیدن کوکب بمکان یکدیگر مشتری مستولی
بود بر طالع و بموضع افتاب رسد و در وقت تحویل و مشتری سالخداه یا فردار یا صاحب
تحویل بوده و همچنین زهره و انجا که قانون عمر برسد اما با عتبار تسییرات سعود نبود
اندک عمر باید ضعیف افتد که قطع کند **فصل** و چون قواطع بر هیلاجی هر هیلاجی
باشد لکن با عتبار دیگر و جرم زحل افتاب را زیان کار تر بود چون افتاب هیلاج و طالع
روزی بود تسییر افتاب بجرم زحل یا بر تربیع او رسد ضرری و خطری عظیم بود
و همچنین درجهٔ طالع و جرم مریخ در طالع شبی ماه را بغایت زیان کار بود و همچنین سهم
السعاده تسییر سهم السعاده که هیلاج بود چون بجرم یا تربیع یا مقابلهٔ مریخ و طالع نیز بود
زیان ندهند و عاقبتی ندارد و همچنین افتاب چون هیلاج بود بجرم ذنب رسد تسییر بود
و سهامات چون هر یک بیشتر بدیشان رسد دلیل قطع بود و دلیل پادشاهی و منکب الفرس
خاصه افتاب را مضر باشد چون تسییر بوی رسد خصوصا که افتاب صاحب رابع بود و چون درجهٔ
هبوط نیرین در تربیع و مقابله و راس و ذنب و عطارد چون خلط نحوس بود در تربیع و مقابلهٔ او
بغایت زیان کار باشد و چون قمر صاحب عاشر یا مستولی بر عاشر باشد و تسییر او بمقابلهٔ اسد
رسد هم هلاک بود و سهم الموت و نیرین را بغایت مضر باشد و قطع کند درج اشاره از قواطع است

بر قمر **فصل** اما سهم السعادة سهم نیرین است هر چه نیرین را زیان دارد بحد که
درجهٔ سهم السعادة کرا هیچ قطع نکند اما جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع هیچ
قاطع بتر از درجهٔ ثامن نباشد   حد نحس نباشد انتقالات او را ضرر نباشد واین
دور دور حکما است و گفته اند که تسییر جزو چون در هیلاج باشد بقلب الاسد رسد
هیچ نظر سعد مانع نبود و جز قطع طریق نبود اما درجهٔ طالع بیشتر از درجهٔ قمر بود که
درجهٔ طالع نوبی قطع کند خاصه که قمر منحوس بود و سحابیات و ثوانی نجوم و ذوات الجمه
جز بدرجهٔ طالع قطع نکند و آفتاب چون مسعود باشد درجه باشد درجهٔ طالع او را
قطع نکند **فصل** اما اسباب قطع هر یک دانستن اگر قاطع بر هیلاج زحل بود
اما اسباب مرگ از خناق و یا حبس باشد یا امراض که از برودت باشد و از اسعاد سودا
و از جایی بیفتادن یا تباهی در وی افتادن بود اگر زحل در هر دو فلک صاعد بود
از صلب یا از جایی بیفکندن بود و اگر هابط بود از آن بود که او را در چاه و جایی
ظلمانی باز دارند علی الخصوص که صاحب رابع و او در مرگ شهادتی بود اما مریخ دلیل
کشتن و ریشهاد با تیر سوختن و از زلت و حجامت و امراض کوم بود و راس الغول
و قلب العقرب بر کردن زدن و کشتن دلالت میکند و اگر مریخ صاعد بود دلیل تیار زبانه
کشتن و نکونسار در آویختن بود و اگر هابط بود دلیل مرگ بود و او را حلق ببرند و کارد
زنند پنهان اما سحابیات دلیل غم و اندیشه و فکرت بود و نابینایی و امثال این اما
درجهٔ غارت که هیلاج تسییر اینجا رسد دلیل بود بر هلاک از درجهٔ زنان و خصومات
اگر مریخ بدینجا نظر دارد و این کس در میان جنگ کشته شود **فصل** در درجهٔ طالع چون
قاطع بود بر قمر بدان صفت که یاد کردیم هلاک او از جهة او باشد و بود که خویشتن هلاک
کند چون زحل نظر دارد و چنین گویند که قمع ساحر اقلب العقرب بر درجهٔ طالع بود چون
قمر که هیلاج بود و بدرجهٔ طالع قلب العقرب رسید خویشتن را بسوخت اما درجهٔ رابع چون
قاطع بود دلیل حبس دراز بود و اگر زحل ناظر بود زنده او را دفن کنند و اگر مریخ ناظر بود دار او را
شکسته زنند یا امثال این بیمادی و او را زنده دفن کنند پس هلاک شود و اگر برج رابع هوایی
بود و تسییر آفتاب که هیلاج بود بدرجهٔ رابع رسد این کس بر دست دغا و بندکان و فرمان
ایشان باشد و اگر ذنب باشد بر دست فرومایکان و ناکسان باشد اگر آفتاب بر درجهٔ رابع میباشد
تسییر هیلاج اینجا رسد هلاک این کس بر دست پادشاهی بود که پادشاه این کس را بدست خویش
هلاک کند اگر مریخ اینجا بود بر دست دزدان و عیاران و اصحاب سلاح و معوم نبات از فردات

نگاه باید داشت که تسییر بوی صبر رسد بنزد و وقت ولادت ایمغان که یاد کرده آمد خالص ابو الفم
و ابو المعز است اما از کتاب نوافل است کاو گوید که کوکبی که او را کبد خوانند قاطع است اما تاثیر
او در جانب جنوب و آن اقلیم که بجانب جنوب نزدیک است اما تسییرات هیلاج اگر در حد مریخ
باشد صاحب طالع را خطرها رسد بر بجی چون درد چشم و دسه و آبله و حصبه و امثال این
و قلب الاسد و تسییر بوی مخالفی بود از سباع و ستوران یا از جایی بیفتادن یا با تیر سوختن
و چون جزو بود و بیشتر قلب الاسد رسد این را سباع هلاک کند اما منکب الیمین و چون قمر بدو رسد
از اهل فساد و طبقات مریخ هم هلاک بود و علتی افتد بر دست راست او و همه در بن بود
که مفلوج بود چون منکب الفرس رسد و استقرار گفته انشاء الله وحده **فصل** در احکام
سعادت بزرگ در طالع از ثوابتی باشد که در عظم اول و دوم باشد بشرط آنکه قانون عمر
تمام بود صاحب را بمقدار استعداد و اگر نیرین یا یکی از ثوابت سعد بود در عظم اول و وطنها
و سعادتهای بزرگ دهد و همچنین چون مستولی بر طالع مقارن بود ثانیا ثانی اگر قمر مقارن
باشد دلیل کرم و سخاوت است اگر بیانانی نحس بود سعادت دهد اما عاقبت ضرری بزرگ رسد
و سماک الاعزل و نسر واقع در وقت جمله بامتزاج چون با نیرین یا بمعاقبت طالع یا بر درجه وسط
السماء آیند مولود معروف و مشهور و سعد و بهبخت بود و عالم و شاعر و رطب دوست دارد
و شادان باشد و حاضر جواب ذکا و تیز خاطر و غواص علوم بفکرت خویش استنباط کند و شیرین
سخن و کریم عهد بود و بسیار نکاح و معقید بود و مایل بزنان خصوصی که مریخ فوق الارض بود و زهره
ناظر و اگر مریخ در طالع بود این سعادت و اخلاق ناقص بود اگر این کوکب بر درجهٔ هفتم افتد و مریخ
در اینجا نه با زهره در اینجا نه بود خوشی بود شکل مخنث بود و بر جمله چون زهره با مریخ بود در او ما
باشد یا ثوابت سعادت ثوابت بجوست بدی شود و این از اسرار این صناعت است و مبارک
بود تمام اگر عطارد بود کلمات خوب و نیکو بود این کس محترم بود در چشم مردمان خاصه که ولادت
این کس در اقلیم عطارد بود اگر این دلالت شبی بود این کس مسمی باهی باشد و نیرنجات و طلسمات
مخاریق دست وی بر آید **فصل** اگر اکلیل بود یا سوی سماک رامح بود مولود شدید البطش
بعید الصوت و حیلت بود بسیار تجربه و محب علم و شهرت بود و مال فراوان بدست او ورد و
ذخیره نهد اگر قلب الاسد و قلب العقرب و کلب عیوق بود این کس سپهسالار و لشکر کش
و صاحب اقطاع و ولایت باشد و خلق را از وی منفعت بود اما جبار و جهاد بود و مدح و ثنا
دوست دارد و مرگ و عاقبتش نیکو و بر اعدا مظفر و این دلایل ملوک و امرا باشد **فصل** عین الثور
و عین الرامی و راس الغول مردم دهقان و محترم و کارهای بزرگ بر دست وی بر آید و جه

ومکرم وعفیف بود وعین الرامی دلیل ومیل کند بمرغان شکاری وعیزآن دلیل نکاه داشتن است
فصل در مثلثات طالع ونیر نوبت ودکنی بزرک در سعادت مثلثات بر نوبت است اکر ارباب
مثلثات مسعود باشند بر جمله عمر مولود سعید بود خاصه که درجهٔ اولان برج باشد اکر در اوج آخر
این برج باشد و نیر و سمت با قربان یا وتدی بود اما ازان کار سعادت یابد واکر ارباب مثلثات
در پنجم و یا یازدهم باشند حال میانه بود واکر در ثانی یا هفتم باشد نه توانکر و نه درویش و
بد روزی مایل تر بود وحال او در ثالث وتاسع بود نیکو زندکانی کند ومتواضع و تیزخاطر
وفاضل بود واکر در ششم و دوازدهم بود بدحال بود ومنحوس واکر باین نحوست دارد وعرض دارد
ودرین دو خانه بدبخت بود واکر ارباب مثلثات را ذکر بود که کوکب ذکر در برج ذکر و کوکب
اناث در بروج اناث ومستقیم ومشرقی در مشرق این علت وسعادت این دلایل بود وارباب
مثلثات هر کوکب فوق الارض دلیل اول عمر بود وهرچه تحت الارض بود دلیل آخر عمر طالع و وسط
السماء دلیل عمر است سابع کهولت رابع آخر عمر واکر صاحب طالع در شرف خویش جاه دهد چون آن
واکر در برجی بود که شرف کوکبی دیکر بود که وبال و هبوط او نبود شرف وسعادت دهد چون عطارد
در جدی ومیزان بود ومریخ وزحل در سنبله وافتاب بر درجهٔ شرف ومشتری بود بلند همت
وعزیز القدر بود واو را جاه ومنزلت بود واکر بر درجهٔ شرف مریخ بود واکر بر درجهٔ شرف
بر درجهٔ شرف زحل بود حلیم وباوقار بود اکر افتاب بر درجهٔ ... جلد و شاد زده
شرف قمر بود نیکو شمایل بود واکر نیرین بر درجهٔ شرف عطارد بود ادیب خوش خلق بود ...

وفاضل وعالم دلیل اول افتاب هرچه طالع بود ومشتری از تسدیس یا از تثلیث بوی ناظر
ومشتری قوی حال بود مولود پادشاهی مطاع مظفر عادل حلیم صدیق نیکونام نیکبخت بود دویم
اکر طالع عقرب بود یا جدی سهم السعادة در میزان یا در ثور وزهره در حوت که بیت شرف است
یا در ثور که بیت حدبیت و تحت الشعاع نبود ملک مطاع نیکوخلق متواضع بود وخلق از عدل او
همه تن آسایش و در حمایت امن مرفه و تن آسوده باشند وچون زحل در خامس طالع بود خایف وحقود

وغلظ

وغلظ وطامع وکثیر الشر بود وشوم بر اهل مملکت خویش واندک رحم بود سیم اکر مشتری در وسط
السماء باشد ومستقیم السیر بود زاید در نور ومقبول بود از افتاب مولود از اشراف ملوک
وعظما باشد ومعظم ومکرم باشد واورا پاسبانی باشد چهارم اکر نیرین در وسط السماء باشد
وسعود بدیشان ناظر بود ونحوس ساقط امیری نافذ الامر ومطاع باشد دلیل پنجم اکر
افتاب وزهره با مشتری باشد یا قمر با وی بنکرد بدیشان از وسط السماء ملک عظیم از ملوک
اقلیم باشد ودر عز وکرامت زیاد ومملکت ومال او بعد از وی بعقب وی رسد دلیل اکر قمر
با افتاب نکرد ونظر مقبول وقمر در وسط السماء بود بوی ناظر بود ونحوس ساقط بود از امرا
وملوک بود ششم اکر افتاب در طالع بود ششم اکر افتاب در طالع بود یا در مغرب ونحوس از وی
ساقط بود مولود ملک بود مسلط نافذ الامر هفتم اکر مشتری وزهره وعطارد در
وسط السماء بود افتاب از تثلیث بدیشان ناظر ونحوس ساقط بود نافذ الامر بود هشتم اکر
با زهره مشتری بود وزحل بقمر ناظر در وسط السماء ملک مبارک وعادل ومعتقد بود نهم
اکر افتاب تحت الارض بود ودر چهارم ومشتری در عاشر ملک بود از اهل بیت مملکت ونیکو
تدبیر وکار او بر قرار قانون بود دهم اکر ثوابت بر عظم اول در درجهٔ طالع یا عاشر یا با افتاب
بود یا قمر وسهم السعادة باشد در حاق در پادشاه معظم تمام مملکت محمود رای غازی با تدبیر
شدید البطش باشد ورعیت از وی آسوده یازدهم اکر درجهٔ قران علویین در سال قران در وسط
السماء مولودی افتد یا صاحب طالع وی یا صاحب وسط السماء باشد مولود اکر عمر یابد ولایت
وسلطنت یابد احکام موالید امرا وولاة چون افتاب ومشتری ناظر باشند بیکدیکر از مقابله
صاحب امر ونواهی باشد دویم چون مولود را افتاب در وسط السماء بود مقبول بود مولود
در شهر خویش صاحب فرمان بود سیم اکر قمر زاید النور والعدد ومتصل بود وسعود در برج
دویم وبتربیع مشتری بود ومریخ وزحل از وی ساقط بود معروف ومذکور بود واز ولاة
وامراء اقالیم باشد چهارم اکر صاحب مثلثه بعینه افتاب بود در درون قمر بیت ودر اول برج
بود بطالع از بلاد و در آنجا منحوس نباشد و در وتدی بود بعید الصوت وصاحب ولایت بود واز
اعوان واتباع وانصار وکتاب وخدم بود واو واجبه وشمشیر وکمر بود وخراج ستان بود پنجم اکر افتاب
در هفتم بود ونحوس از وی ساقط بود وسعود ناظر صاحب ولایت ومنصب وبزرک کرده و با حرمت
سیاست بود ششم اکر زهره با مشتری ومریخ وزحل بهم بود وقمر ناظر باشد در وسط السماء دال بود با حرمت
وکرم واورا در مملکت ان اقلیم خطر بود هفتم اکر افتاب وقمر در طالع باشد یا در عاشر وسعود بدیشان
ناظر بود ونیرین در خانهٔ مریخ باشند یا در عاشر دلالت شعور بود و ... وتش ومنیع وقاهر دست

کشاده بقتل وحبس واطلاق هشتم وافتاب ومشتری بنظر دوستی باشند والی رفیع القدر وعنی
ونیکبخت وباخدم بود نهم اکر مشتری در عاشر وقوی حال باشد از اشراف وولایت بود ودر زمان
حیات فرمان بود دهم اکر زحل مستقیم السیر بود در عاشر ودر طالع نهاری صاحب ولایت باشد
اما کار او مرنج ودل مشغول بود یازدهم اکر عطارد در عاشر بود وناظر بمشتری مولود از ولاة
وحکام بود واصحاب مظالم باشد وبرحمت وانصاف وعدل آراسته احکام موالید امرا دلیل
اول چون شمس وقمر مقارن زهره بود ومشتری ومریخ بمثلثات بدیشان ناظر بود مولود لشکر کش
ومذکور ومعظم واز ملوک بدین قدر ومنزلت وجاه یابد دویم چون زحل با مشتری وعطارد بود
ومریخ در طالع ویا عاشر رئیس معظم ومظفر باشد بر اعداء از اهل سلاح بود سیم اکر مریخ در طالع
در حظوظ خود بود مدبر حرب وصاحب سلاح بود چهارم اکر مریخ در وتد الارض بود ومشتری
در عاشر وزحل واهل سلاح بود پنجم اکر مشتری وقمر بر تثلیث یکدیکر باشند صاحب لشکر
وسپاه وساز جنک علی الخصوص که هر دو در بروج مذکر باشند وهمچنین از تثلیث افتاب و
مشتری در بروج ذکر این اقتضا کند ششم اکر مشتری صاحب طالع بود ودر پنجم بود ودر صورت
خود یا سهم الغیب در کار زار وآداب حرب وجاه باشد وبه تیغ وقهر بر خلق مسلط کرد دهفتم
اکر مریخ وزحل در تاسع بود خارج از تحت الشعاع وسهم السعادة ناظر وسهم در طالع از سپه
سالاران وشجاعان روزکار بود اما بیشتر کارهای او ظلم ومخالف شرع بود هشتم چون مریخ
در عاشر بود وقوی حال از وزرا وملکان بود پس ذکر وجاهی یابد از جهة لشکر کشی وآداب تجارت
نهم اکر ثوابت از اعظم دوم بر مزاج مشتری ومریخ در درجه عاشر افتد یا با شمس وقمر بود نهم بسیار
جنک کند بر قلاع وحصون بکشاید وهمچنین هر ثابته که از اعظم اول باشد بر مزاج مریخ وعطارد
برای ثواب نماید در قتال در موالید لیلی بیشتر کند ودر نهاری ظلوم وغشوم ومخرب بلاد ومعذب
عباد باشد دهم چون سهم السعادة میان مریخ ومشتری بود مشتهر بود بشجاعت وحرب وفیروزی
در قتال یازدهم چون مریخ در عاشر بود وصاحب طالع بود ناظر بهتر حظی تمام بود در شجاعت وآحاد را
نزد ملک وی بی خطری بود وکارهای خطرناک افتد دوازدهم قمر در عاشر وافتاب در طالع
دلیل شجاعت وقوت بطش بود والله اعلم احکام موالید کتاب دلیل اول چون عطارد ومریخ
با زهره بود در طالع یا عاشر کاتب بود از آن بهره بیابد وهرچند عمر زیاده شود جاه ومنزلت او
افزون کردد دویم اکر مشتری با عطارد بود افتاب بمشتری نظر دارد ومشتری وعطارد در عاشر
باشند از کتاب ملوک باشد وبهره تمام یابد وبود که مقدم کتاب بود ومال بسیار از آن جهة جمع
شود سیم قمر چون تربیع افتاب ومشتری بوی ناظر وعطارد بوی مسعود بود وقمر بوی ناظر

از دبیری

از دبیری واستیفاء بوزارت رسد چهارم چون مشتری در عاشر بود عطارد ناظر بوی از
تربیع هم مستوفی بود وهم دبیر پنجم چون عطارد مقارن مشتری بود هر دو قوی حال باشند
از کتابت خیر وسعادت یابد ششم اکر طالع شبی بود عطارد در طالع که فرح اوست ودر حد
یا در مثلثه دخانه وشرف خود وزهره یا مشتری با وی ناظر بود دبیر ملوک بود وصاحب تر ایشان
ومحترم ومیمون بود هفتم اکر عطارد صاحب مال بود ومشتری با وی ناظر بود وستی از کتاب
شرف ونام ومال وجاه یابد هشتم اکر عطارد در پنجم بود وصورت خویش بر عادت تحت الشعاع
واتصال نحوس عطارد دبیری محترم بود جمع کننده مال وبا امانت وصیانت وراستی معروف
واکر صاحب خانه عطارد بوی نظر مقبول دارد دلالت قوی تر بود نهم چون خانه جوزا یا سنبله
وعطارد در وی باشد مبرا از شعاع ونظر نحوس وشرقی بود ومشتری بوی ناظر کاتب ملوک
بود مطلع بر اسرار ومعروف بکتابت دهم آنکه اسرار احکام که صاحب مثلثه افتاب بود
وصاحب مثلثه نحس وقمر تیب در آخر برج بود اعنی از پانزده درجه تا سی درجه واین برج
وتد طالع بود از کتاب بود واکر در این خانه حظی دارد از وزرای بزرک کردد واکر زحل
ناظر بود در زبان آرد احکام موالید وکلا دلیل اول چون مشتری مقارن زحل بود قرآن
بود واز وکالت ملوک بهره مند علی الخصوص که یکی از علویین در طالع یا عاشر حظی بود
دوم اکر زحل در برج ثالث دارد مستوفی بود که علم حساب نیکو داند ومسلم روزکار باشد
سیم اکر زحل در طالع بود وولادت نهاری بود در طالع حظی دارد زحل قهرمان ملوک
ووزرا بود ومال وافر بدست آورد چهارم اکر زهره در قوس بود یا در حوت بود در طالع
حظی دارد وکالت زنان ملوک کند وخدمت ایشان پنجم اکر زهره در دوم بود وعطارد
صاحب دوم بود وشرقی بود وناظر بزهره وکیل بود معروف ششم اکر زهره بنشب در طالع بود
ومشتری بوی نظر دارد ومسلط کردد بر اموال زنان ودر آن تصرف کند وحکم او در آن نافذ
بود هفتم اکر قمر مقارن یا تربیع زحل باشد مولود از وکلا باشد احکام موالید در رؤسا دلیل اول
که علویین بر تثلیث باشند مهتر اهل بیت خویش بود دویم اکر افتاب وزحل ومشتری بیکدیکر
ناظر باشند وقمر بدیشان ناظر بود مولود از آباء واجداد واقارب خویش بزرکتر شود
اکر افتاب در طالع بود ونهم نحس ناظر نباشد مولود مهتر اهل بیت خویش باشد وهمچنین در عاشر
چهارم اکر عطارد در وتد طالع منحوس نبود یعنی ساقط وقمر بود ناظر مولود بعلم وفضل بر اجازت
بر اجازت خویش رجحان یابد پنجم اکر مولود نهاری اجتماع نیرین باشد در اوتاد بر آباء واجداد
بزرک بکردد ششم اکر مشتری وزهره بتربیع یکدیکر باشند مولود بهتر ومهتر اهل خویش بود

هفتم اگر عطارد بتثلیث مشتری بود مولود از اهل ریاست و سعادت بود و بیشتر اهل بیت گردد

احکام موالید ممالیک دلیل اول چون زحل و آفتاب در وتدی بود مولود را دیر و ستند

و مملوک بود دویم اگر قمر در دوم بود با نحس مقارن مولود را عبادت ببرند و اگر سعدی

نظر ها رد نجات یابد سیم اگر زحل با آفتاب بود و در وتد الارض و اگر منکسف بود مولود را

برده گیرند چهارم اگر سهم البعید در اوتاد بود و منحوس با صاحب طالع بوی ناظر نبود مولود

کارسند کان کند پنجم اگر قمر در ثالث بود و منحوس یا مقارن نحس و طالع نهادی بود

مولود کارسند کان کند و بود که سازخلاف کند و خسیس همت و ناکس بود و بود که خود را

بفروشد ششم اگر صاحب طالع در رد و از دهم بود و منحوس و زحل قوی حال در بیعتی مولود را

برده گیرند و عبادت ببرند و مدتی بعزبت افتد هفتم اگر قمر در سادس یا ثانی عشر بود

و صاحب مثلثه قمر منحوس بود مولود را بنده گیرند احکام موالید لقطا دلیل اول چون

قمر مقارن نحس بود و در وتد یا مایل الوتد و ساقط از سعود مولود را براه فکنند و مادر و پدر

او را ندیده و رد او را بیگانه پرورد و بندگی فرماید دویم اگر طالع روزی بود و مریخ در

وتدی بود پیش از برج آفتاب و قمر ناظر بود از لقطه بود سیم اگر در طالع شبی زحل همچنین

بود که مریخ یاد کردیم مولود از لقطه بود احکام موالید تدابیر دلیل اول اگر مریخ در طالع

و قمر بوی ناظر مولود از تدابیر بود و بیشتر در حبس بود دویم اگر قمر مقارن مشتری بود

و متصل بود بمریخ مولود از مدابر و مرد سان بود چهارم اگر قمر و مشتری در یک برج باشند

با نهایت بلاها کشد اما با خر عمر نجات یابد پنجم اگر قمر در خانهای مریخ بود و طالع نهادی بود

نکبات و شداید و خصومات بسیار کشد و در حبس افتد مدتی ششم اگر عطارد و مریخ در

سابع یا رابع بود و مشتری مولود را اول عمر رنج و بلا کشد آنگاه کارش بهتر شود هفتم اگر

زهره و زحل و مریخ در طالع یا در عاشر باشد مولود از جهت زنان بلا و رنج و حبس کشد و

عمر برنج و در و بیشی ببرد هشتم اگر عطارد و مریخ و زحل در چهارم بود همچنان نهم اگر مریخ

در خانه مشتری باشد همه عمر در رنج و شدت و محنت گذراند و این بغایت مجربست علی الخصوص

در حوت احکام موالید سعدا ایجهانی در معرفت آنجهان و سعادت در چیز انبیا را سخن رسد

اما چون احکامیان در این باب سخن گفته اند آن هر صناعت را یاد کرده ایم اول بهره درجه رابع سعد

بود و صاحب تاسع یا صاحب طالع بود مولود سعادت یابد کار او بر تو برود و بعلاج ختم افتد دوم

اگر بهره هشتم همین حکم دارد سیم مشتری در رابع حظی دارد و در برج رابع بود دلیل سعادت آخرت

باشد چهارم بودن ثوابت در عظم اول و ثانی بر مزاج مشتری بر درجه رابع و ثامن دلیل سعادت

ایجهانی

ایجهانی بود و اگر منحوس بود دلیل شقاوت احکام موالید اشقیا ایجهانی دلیل اول بود سهادت

رابع و ثامن بنحس خاصه زحل در طالع منحوس دلیل صاحب خامس که دلیل ما بعد الموت است منحوس و از

نحوس دویم استیلاء نحسین بر طالع و رابع و ثامن و موضع سهم السعادة سهم بودن سهم الموت در

حظوظ نحوس دلیل بودن سهم السعادة در حظوظ نحوس والله اعلم احکام خانه دوم مدانکه

دلیل مال برج دویم است و صاحبش و سهم المال و صاحبش و مشتری و موضعش و سهم السعادة

و صاحبش بیان قوت دلایل و نظر ایشان بطالع و صاحب طالع نظر مقبول دلیل بودن بر بودن

مال و شکلهای محمود دلیل بود بر ثامن مال با آسانی و عکس آن دلیل بود بدشواری یافتن مال و روزی

تنگ ترین بنظر مقبول یا ببیت المال و مستولی بودن دلیل کثرت مال بود اگر دلیل مال و مستولی بر خانه

و بر صاحبش و بر موضع سهم المال و بر موضع سهم السعادة زحل بود مال مولود از دهقانی و مستغلات

و اگر مشتری بود از حرمانی و قضا و کار لشکریان بود هر که را مریخ در ثانی بود حرام زاده بود

هر که را ذنب در ثانی بود همیشه او را وام بود اگر آفتاب بود سبب مال او از ملوک بود و اگر زهره بود

از هندیان و زنان و دوستان بود و اگر عطارد بود از بازرگانی بود و اگر قمر بود در رسالت و سفر بود

در راه رسد صاحب ثانی در طالع مقبول در جایگاهش خواسته آرد بی رنج و اگر نامقبول بود طمع

و امید و طلب بود محنت و اگر صاحب طالع در ثانی بود و مقبول بطلب مراد حاصل آید و اگر نامقبول

بود مراد حاصل نیاید نیز این چند در وتد باشد و در بروج مذکور باشند بر وزن و ترتیب فوق

الارض بود و ناظر باشد بیکدیگر مولود کثیر المال بود روز سیم و هفتم و چهلم از ولادت دیگر موضع

قمر اگر قمر در این ایام مسعود بود همه عمر صاحب طالع در سعادت گذراند روز سیم منحوس بود

در کودکی منحوس بود اگر روز هفتم منحوس بود در جوانی و اگر روز چهلم منحوس بود در پیری منحوس

بود موالید توانگران اول چون زحل بتثلیث آفتاب بود و مشتری بود ناظر مولود میمون بود

دویم چون زحل بر تثلیث زهره بود مولود فراخ روزی و دراز عمر و زن و حرب مدنشاد شود

چون صاحب سهم السعادة در خامس یا در یازدهم مولود توانگر و بسیار مال بود و اگر سهم السعادة

صاحب او در طالع بود شرقی خارج در تحت الشعاع کثیر المال بود علی الخصوص که نحوس ساقط بود از وی

مولود مال و ذخیره بسیار نهد اگر صاحب یازدهم در طالع بود مسعود و صاحب العیش در عز و منکر

بود اگر آفتاب ناظر بود بسهم السعادة از وسط یا تثلیث و مولود در دنیا بهیچکس محتاج نگردد

نشود و اسباب عیش مهیا بود علی الخصوص از زهره و ساقط باشد اگر زهره بر تثلیث مشتری بود

مولود میمون بود علی الخصوص که هر دو مقبول باشند و اگر قمر بتثلیث سعود پیوندد و نحوس از وی

ساقط بود مولود را مال بسیار بدست آید و عمر گذراند و از جهت مذکور بود پنجم اگر مشتری در خانه قمر

وان نحوس ساقط مولود اموال ذخیره کند و بیشتر مال از سفر بدست آید و همیشه توانگر بود تا آخر
عمر و اگر قمر مقارن مشتری بود در اوتاد و روزگار بعز و نعمت و آسانی گذراند و بغایت خوش عیش
باشد اگر آفتاب با زهره بود و عطارد و زحل و قمر از عاشر ناظر بود مولود توانگر بود و اگر مشتری در
طالع بود زحل در سابع مولود مرزوق و کثیر المال بود و آن مال بر خود داری بود اگر قمر بر تثلیث
آفتاب بود توانگر و رفیع القدر و دایم الیسار خانه که طالع روزی بود و آفتاب در برج مذکور اگر
آفتاب و زهره با قمر در عاشر باشد مولود غنی و خوش بود و صحیح البدن باشد و اشراف و را نیکو
دارند اگر آفتاب با مشتری بود و قمر بوی ناظر در وسط السماء توانگر بود و فراخ روزی و اگر آفتاب
با مشتری بود و قمر بوی ناظر یا مشتری در عاشر یا ناظر بود و نحوس ساقط مولود کثیر المال و مسلط وعطا ده
بر رعایا و وجیه میان شهر خویش اگر آفتاب و قمر یا ناظر باشد از طالع یا از رابع و نحوس از ایشان
ساقط مولود میمون بود اگر سهم السعادة و صاحبش بری باشد از نحوس نظر و سعود ناظر
بدیشان در موضع نیکو باشد مولود کثیر المال باشد و همه عمر بمال و نعمت گذراند اگر صاحب بیت
المال بعاشر طالع نظر کند بد و سعی مالدار بود اگر آفتاب مشرقی بود و قمر مغربی و مریخ شمالی و
مشتری جنوبی و در اوتاد یا در شرف باشد مولود از اغنیای عظما باشد و اگر راس یا سعود
بود و آفتاب بوی ناظر از برج ملوک روزگار پادشاهانه گذراند اگر زحل با ذنب بود و آفتاب
بدیشان ناظر مال حرام بدست آرد از بادیه در موالید لیل اگر قمر در عاشر بود زاید الحساب و
مسعود مالدار بود اگر صاحب طالع و صاحب بیت المال هر دو بدرجه شرف کوکبی بود که آن در برج
هبوط یا وبال ایشان باشد مثلا مریخ در بیست و هفتم درجه حوت که شرف زهره است و در
پانزدهم در سنبله که شرف عطارد در شب و یک درجه میزان که شرف زحل و زحل در بیست و هشت
درجه جدی که شرف مریخ است و امثال این دلیل مال و سعادت بود و نیکوترین آن باشد که
نیرین بر درجه شرف یکدیگر باشد چنانچه قمر بنوزده درجه حمل و آفتاب بسه درجه ثور اگر
نیرین در درجه شرف مریخ باشد مولود جلد و با کفایت بود و اگر در شرف زهره بود سخی
و نیکونام و خوش خلق بود و اگر بر درجه شرف زحل باشد حلم و کسوب و اگر در شرف مشتری
باشد بلند همت و بزرگ قدر و توانگر بود و اگر بر شرف عطارد بود ادیب و عالم و دانا
و بزرگ بود احکام موالید کسانیکه طلب مال کنند و نیابند دلیل اول چون صاحب طالع در
صاحب بیت المال منصرف بود مولود برنج و طلب مال یابد روزگار بی فایده گذراند اگر
صاحب بیت المال از صاحب طالع منصرف بود مولود جهد کند و مال نیابد و جوع یا اصراف
صاحب ثانی یا اتصال منحوس همین حکم دارد بودن سهم المال در مقابله و تربیع نحوس در روزگار

مریخ و قمر

گذراند چون صاحب دوم نحس خاصه زحل و صاحب طالع بوی پیوندد و این اتصال از صاحب ثانی
قبول نکند مولود با کلفت و مشقت بود و از تنگدستی مرارت بزند کاف اختیار کند اگر صاحب تثلیث
آفتاب منحوس بود و در موضع ضعیف یعنی در هبوط یا در وبال و نحس بوی ناظر از مال بی نصیب
بود اگر سهم المال در ثانی بود از طالع و صاحب برج دوم مرتفع و سها دنی بود در ولادت بزوال
بود و محزون بود و بدحال و تنگ عیش و اگر صاحب ثانی در موضعی بد باشد و در برج ثانی
نحس بود با شعاع نحس بود و آفتاب ناظر بود بمقارنه یا تربیع یا مقابله رنج بسیار بیند در طلب
معیشت اگر زحل در طالع بود و طالع شبی بود نان نیابد بعرق جبین و کد یمین خاصه که زحل
در خانه شرف خویش نبود چون نحوس در اوتاد باشند و سعود ساقط و در برج غریب درویش
و محتاج بود و اگر با دین قمر و سهم السعادة منحوس بود چنان بود که مردم او را صدقه دهند
و از ان زندگانی کند چون زحل و مریخ در عاشر باشند با و سعدی بدیشان ناظر نبود فقیر
و محتاج نان باشد و از مردمان سوال کند و با ستطعام زندگانی کند اگر قمر در تربیع یا مقابله
ناظر بود بمریخ بدبخت و محتاج بود اگر نیرین سهم السعادة و طالع بر شکل باشند که ارباب بیوت
ایشان بدیشان ننگرد مولود درویش بود و عمر در محنت و تنگدستی بگذراند اگر صاحب
وتد در مغرب و صاحب ثانی در طالع و صاحب وتد الارض با آفتاب ننگرد در طالع روزی و
قمر در طالع شبی و ساقط بود از اوتاد فقیر و محتاج و بدبخت قوت خویش بدست نیارد
اگر سهم السعادة در مقابله نحوس باشد و هر دو از آفتاب و شب قمر و سعود ناظر نبود از مسکین
بود آفتاب در طالع روزی در مثلثات خویش بود و ساقط از اوتاد و محتاج و مسکین بود
منحوس اگر مریخ در یازدهم بود فقیر و بدبخت و محتاج بود اگر زحل مقارن قمر بود در نیکی
و مریخ ناظر بدیشان محتاج و فقیر و بدبخت بود اگر زحل مقارن قمر بود صاحب جزو مقدم
ساقط بود علی الخصوص که سهم السعادة در ششم طالع بود و فقیر بود اگر صاحب سهم السعادة
در ششم یا در دوازدهم بود و ساقط قمر و نحوس در اوتاد یا مایل الوتد فقیر و محتاج بود و اگر
قمر محصور بین النحسین و ناظر بنحس دیگر فقیر و محتاج بود اگر صاحب هیلاج ساقط بود و نحوس
بود ناظر باشند دلیل فقیر و حاجتمند و شقاوت بود اگر صاحب اوتاد و صاحب سهم السعادة
و سهم المال و ثانی از اوتاد ساقط باشند دلیل فقیر و حاجت و شقاوت بود اگر قمر از تربیع
و مقابله آفتاب با مریخ باز گردد و بزحل پیوندد دلیل فقر و حاجت بود اگر قمر ساقط بود و از
مریخ منصرف دلیل شقاوت و بدحال بود اگر در ثانی نحس بود و صاحب ثانی منحوس بود دلیل فقر
و حاجت و خاسر بود اگر صاحب سهم المال و صاحب طالع ساقط و منحوس باشند دلیل شقاوت و بدبختی

بود والله اعلم دلیل کسانیکه مال یابند وانکه بنا یند هرکه در ابیت ثابت بود و مال بسیار جمع کنند و نماند
واکر برج ذو جسدین بود بعضی یابند و بعضی نماند واکر مریخ منقلب بود مال او هیچ نماند دلیل سهم
السعادة و صاحبش صاحب بیت المال بنکر اکر هر دو یکی از ایشان به بیت المال نظر دارد از موضعی
نیکو مال بیابد واکر ساقط باشند از مالش نماند در انکه از چه وقت یابد از سهم المال بکیرد با صاحب
بیت المال هرچه از صد و بیست بیشتر بود این مبلغ بیفکن انچه بماند ان وقت بماند از سالها
که مال حاصل شود و دلیل دیکر والی مال در طالع بود دو جوزا در شهر خویش مال یابد اکر در دوم
بود از مواریث یابد و اکر در سیم بود از سبب نجوم علم یابد اکر چهارم بود از خویشان و اکر تحت
الارض بود از پدران و کارهای دیرینه اکر در پنجم بود در اخر عمر یابد بسبب عطا و اشراف
اکر در ششم بود از عبید و ناکسان یابد که در سابع بود در اخر عمر یابد از خصومت و مواریث
و اکر از ثامن بود از مواریث یابد اکر در تاسع بود از اوقاف مساجد و امثال ان یابد جهت از
جهة علم و اکر در عاشر بود در جوانی یابد بحیله و خداع و اکر در یازدهم بود از ملوک و اشراف
یابد و اکر در دوازدهم بود زیاده حظی بنود از مال دلیل دیکر هر سال انتها از طالع باز رسد
یا برج سهم المال یابد ان برج که مستولی بر خانه دویم در انجا باشد ان سال دلیل امره و افاده
مال و اکر مستولی بر دلایل مال فوق الارض بود و شرقی اول عمر یابد و اکر تحت الارض بود
و غربی در اخر عمر یابد اکر مستولی بر جزو معتدم قوی حال بود همه عمر در مال و نعمت کذرانند
و اکر صاحب طالع با سعادت وی مسعود بود در طالع در ابتدای جوانی کار او بهتر شود
مثلثات سابع و نیز نوبت را بنکر تا در کدام موضع آید و اد وار ایشان و سالهای ایشان
بحسب مواضع بدانند تا اوقات سعادت و نحوست بتوان دانست دلیل کسانیکه مال از راه
ظلم و غضب طلب کنند اکر زحل و مریخ قوی حال باشند و در یازدهم سهم السعاده مولود حرام
خواره بود و اکر مستولی بر دلایل مال مریخ رسد بود حرام خواره بود قلب العقرب با عین الثور
بر درجه ثانی یا با سهم المال یا با مستولی بر درجه مال بود مولود حرام خواره بود دلیل کسانیکه
مال نهنها یا کنج نهنها یابند دلیل اول اکر زحل در خانهای مشتری بود و در برج رابع و زحل
در ان و زهره نوی ناظر و عزوس ساقط کنجی یابد اکر مشتری صاحب ثانی بود از طالع و کوکبی
سعدی پیوند و در رابع طالع بود و تدبیر کوکبی دهد که در طالع بود یا کوکبی که در عاشر بود
مولود را اسرار کارهای مخزون منکشف کردد و مال مدفون یابد و کنج نامه بدست وی افتد
اکر صاحب طالع در طالع بود و مشتری نور خویش بوی دهد چهارم مدفون یابد و اکر زهره صاحب
ثانی بود از طالع و در چهارم بود و قمر از برج شرقی بود ناظر بود از زیر زمین بیرون کند

اکر صاحب ثانی

اکر صاحب ثانی از طالع عطارد بود بر عقل خویش و بعد غور غوامض امور استخراج کند و کارها
و کارهای نهانی او را اشکار شود که الهام بدست آرد و تیزخاطر بود که اسرار علوم استنباط کند و
تصانیف سازد و کارهای بزرک بدست وی براید دلیل انها که میراث یابند کسانیکه از مواریث
محظوظ باشند دلیل اول چون قمر تمام النور باشد در طالع لیل در ثامن بود و زاید الحساب و مشتری
در یازدهم از طالع از مواریث فایدها یابد دویم اکر صاحب ثامن در عاشر بود یا در حادی عشر
قوی حال مولود از مواریث بهره یابد الا که در دست وی بنماید سیم اکر مشتری در ثامن بود قوی
حال و زاید الحساب سعادت یابد از مواریث علی الخصوص که زحل و مریخ ساقط باشند از وی چهارم
اکر صاحب ثامن سعد بود و بصاحب ثانی پیوندد و نظر دوستی از مال مردکان نصیب یابد اکر در
در طالع نهاری زحل در ثامن بود و نظر سعدی هر وقت که انتها بهر رسد یا بحد زحل مال یابد
از موالید اکر صاحب ثامن در عاشر بود و قوی حال مال بسیار یابد از مواریث اکر مشتری در یکی
از اوتاد قوی حال مولود خلف سلف بود مواریث اسلاف خویش بیابد و اکر از ان برخورداری
یابد اکر سهم المال در ثامن بود مسعود و قوی صاحب او قوی بود یا در ثانی بود یا مصاحب ثانی ناظر بود
بدو سعی اعمال مواریث کند و از ان فایده یابد اکر صاحب سهم السعادة در ثامن بود و صاحب او
بدین برج ناظر بود و صاحب بیت المال بدیشان ناظر بود مولود از معاش و اسباب مردکان
و کار ایشان بود اکر سعود بر درجه ثامن باشد و صاحب طالع ساقط مال یابد و از ان برخورداری
نیابد و بمیرد و ان مال بفرزندان او رسد دلیل کسانیکه از ضیاع و عقار فایده یابند
دلیل اول اکر زهره در چهارم بود و ساقط از نحوس از ضیاع و عقار روزی مند بود اکر زحل
بر تثلیث طالع بود و قوی حال عمارت و دهقانی کند و از ان برخورداری یابد علی الخصوص که
در پنجم باشد اکر زحل در عاشر بود و مستقیم السیر و قوی حال ضیاع و عقار بسیار دارد
و عمارت دوست دارد و بناهای رفیع سازد اکر ثابته در عظم ثانی بود و بر مزاج مریخ و زهره
در طالع یا در عاشر یا با نیرین بود و از ضیاع و عقار روزی مند بود و کوشکها و باغها سازد
و کاریزها ابادان و جاری کرداند اکر از ثوابتی که از عظم اول و بر مزاج مشتری و زحل بود
بر درجه طالع یا عاشر یا با نیرین بود مال بسیار از ضیاع و عقار جمع کند و بدین سبب ریاست
کلی یابد اکر قمر منصرف شود از افتاب و متصل بزحل نیکبخت بود و از دهقانی منافع و
زواید کلی بحصول رسد اکر زحل در خانه مشتری بود و در سابع و مشتری از رابع ناظر بود بزحل
مولود را ضیاع و عقار و دهقانی بدست آید و جمع سازد دلیل خرابی خان کسانیکه خان
و مان ایشان خراب شود اکر زحل در سابع بود و قمر از رابع متصل بود و ضعیف حال خان و مان

ایشان خراب شود اگر زحل در سابع بود و قمر از رابع متصل بود و ضعیف حال خان و مان و مال
مولود خراب شود و اگر مریخ در سابع بود و قمر منحوس از رابع بمریخ خان و مان مولود را بسوزاند
و ضیاع و عقار او را خراب کند اگر آفتاب و مریخ در جوهر در برج رابع باشند از خانه که
مولود در آنجا ولادت بوده باشد بدیشان نظر ندارد خان و مان مولود و ضیاع او خراب شود
بنظر که قمر بیست و چهار درجه بگذرد از مقوم ولادت اگر بجد مریخ رسد از خان و مان
و ضیاع بیفتد و مسکن و وطن آبا و اجداد خراب شود دلیل از بنده روزی مند باشد که
واز مر ایشان مال بدست آرند دلیل اول اگر عطارد در موضعی محمود بود از نیک و مسعود ناظر
و منحوس ساقط باشد او از بنده روزی مند بود و از خرید و فروخت او سود یابد اگر سهم السادس
در عاشر و صاحبش صاعد در فلک اوج تا تدویر و سعود بدیشان ناظر مولود بندگان بسیار
باشند و از ایشان منافع و فواید بسیار یابد اگر صاحب ششم سعد بود و در وتد بود و سعود دلیل
انتفاع بود از بندگان چون زحل در موضع نیکو بود و سعود و یا صاحب طالع یا صاحب ثانی ناظر
بود بر زحل بد دستی مولود را بندگان و خدم باشند و ایشان بهره مند و فواید رسد اگر
مشتری در ششم بود و صاحب ششم با عطارد در وتدی بوند از مولود عبید روزی مند بود
و فواید یابد اگر عطارد در دوازدهم باشد و سعود با و ناظر بود مال و معاش و سعادت مولود
از جهة عبید بود اگر زهره در عاشر بود و قمر از بیت العبید ناظر بود مولود بندگان بزرگ نام
خود در درجه ان نداند بلند کرداند دلیل نحوست عبد دلیل اول اگر صاحب ششم در سابع
بود یا تحت الارض بندگان او هیچ نبیند ذنب در ششم بود از بندگان زیان رسد و این
بغایت مجربست اگر مستولی بیجم در ششم بود مولود فرزند خود را بفروشد اگر عطارد در عاشر
و در برج ذو جسدین بود احرار را بندگی گیرد و بنده کمتر دارد دلیل حبس اموال انکه مال مولود
از جهة حبس بود مستولی بر سهم السعادة اگر زحل بود مال از فلاحت و ضیاع و تجارت حاصل
آید اگر مشتری بود از زراعت و امانت و قمر بریده از بیوت عبادت اگر مریخ بود از ریاست و حکومت
و کتابت بود دلیل سعادت ستور سعادت از ستوران دلیل اول اگر زحل در طالع نهاری
در مثلثه باشد مولود را ستوران بود و منافع گیرد خاصه که برج ذی اربع قوایم باشد زحل
در سابع و در برج ذو اربع قوایم دلیل خیر و سعادت بود از دواب مریخ در طالع شب در رابع
و برج ذی اربع قوایم معاش از اخر سالاری بود و کاد ستوران خاصه که مریخ شرقی بود
اگر طالع قوس بود و مشتری با مریخ بود یا ناظر بنظر دوستی از برج ذی اربع قوایم ستوران نیکو دارد
و از آن بهره یابد اگر قمر در برج بهمن بود و قابل نور مریخ مولود در دواب رغبت بود و از آن منفعت

یابد اگر تا سیزده کواکب در برج ذی اربع قوایم باشد علی الخصوص اثنی عشر آفتاب و طالع و سعود با ایشان
ناظر بود از دواب روزی مند بود و اگر نیرین و سهم السعادة و صاحب جزو مقدم در برج ذی
اربع قوایم از دواب و ارباطان روزی مند بود اگر صاحب طالع و جزو مقدم مریخ بود و موضع نیکو
از طالع و سعود از اماکن قوی ناظر با و ارباطه دواب کند و از آن روزی مند بود و برای مباهات
ستوران دارد و اگر مریخ در موضع محمود بود و در برج بهایم و ناظر بمشتری از انواع بهایم نگاه دارد خاصه
خاصه در ثور و جدی باشد او را اسب و استر و گاو و گوسفند بود دلیل تباهی ستوران اگر برج دوازدهم
از مثلثات ماهی بود و زحل در وی بود از ستوران رنج و زیان رسد دلیل سعادت از تجارت
دلیل اول اگر مشتری و مریخ در مقابله هم باشند از تجارت روزی مند بود اگر عطارد در طالع
نهاری نهاری در ششم بود و مشتری ناظر و نحوس ساقط و ان سعدی که ناظر بود شرقی بود تاجری
بود بسیار حرکت و روزی مند بود اگر عطارد در بیوت زهره بود و سعود از تجارت روزی مند بود
و معاش کند اگر عطارد در خانه مشتری بود تاجری نیک بخت بود و از آن منزلت یابد دلیل
عیش کسانیکه عیش ایشان میانه بود اگر سهم السعادة منحوس بود و سعود ناظر مولود میانه حال
بود اگر صاحب طالع میانه بود اگر کوکب نهاری و کوکب لیلی ناظر باشند در طالع شبی و بعضی منحوس
باشند و بعضی سعد متوسط الحال باشد اگر سهم السعادة در حد و سعود بود و صاحب سهم السعادة
منحوس بود و صاحب طالع راجع باشد یا غریب یا در موضع ضعیف مولود میانه حال بود دلیل
منحوسات موالید منحوس و مدبران چون قمر مقارن مریخ بود مولود را عذاب کند و شکنجه نماید
چون مریخ و زحل در وتد رابع بود در احوال و اخوان و عموم افتد اگر قمر با مشتری و مریخ در یک
برج بوند مولود بلا و رنج و حبس کشد اگر قمر در بیوت مریخ و طالع نهاری مولود را نکبات و اهوال
و شداید رسد و عیش او ناخوش و با رنج و محنت کند در مریخ در عطارد در عقرب با رابع باشد
یا مشتری مولود را عذاب و بلا رسد و محتاج و فقیر زید اگر زهره و زحل و مریخ در طالع
یا عاشر باشد مولود را عذاب و بلا و نکبت رسد در سالی که اینها بدین برج آیند و اگر زهره
زهره و عطارد و مریخ در سابع باشند و بنده و حرز اسد و ناامن برنجاند اگر قمر در تربیع
عطارد بود نحوس بدیشان ناظر بود بند و حبس و عذاب سخت بود اگر مریخ در خانه مشتری بود
منحوس حبس و وثاق و بند بود اگر آفتاب و قمر با مریخ باشند یا ناظر بمقابله و تربیع مولود از آن
جمله باشد که او را بیابند و سلسله کرد بازار برد و برای طعام و جامه خواهند در موالید که
این ابتداء حال ایشان باشد پس سعادت یابند دلیل او بحسب در وتد بود و سعود در ثانی
مولود در اول عمر شقی و در آخر عمر سعید بود و ارباب مثلثات اگر در یکخانه دیگر بود مولود از دو دنیی

و بدبختی توانگری افتد اگر سهم السعادة منحوس بود و صاحبش مسعود آخر عمر مولود در
اول بهتر بود زیرا که سهم السعادة دلیل اول عمر است و صاحبش دلیل آخر عمر اگر برج اجتماع یا
استقبال مقدم منحوس بود و صاحبش دلیل آخر عمر اگر برج اجتماع یا استقبال مقدم منحوس
بود صاحبش در موضع نیک و سعود بوی ناظر باشد در اول و سعادت در آخر عمر اگر برج قمر
نیر از سعد در وقت ولادت منحوس بود و صاحبش مسعود و قوی حال مولود را نیک رسد در اول
و توانگری در آخر عمر اگر نحس در طالع بود و سعدی در سابع در اول عمر در رنج بود و در آخر عمر در
سعادت بود اگر مشتری در رابع بود و نحس در طالع بد حال بود در جوانی و نیک حال در پیری
اگر مریخ و زحل و آفتاب نظر نکنند در میانه عمر شدتی بود و در آخر عمر فراخی و آسایش یابد
اگر آفتاب و زهره نظر باشد در اول عمر رنج و زحمت و در آخر عمر آسایش و زحمت اگر صاحب مثلثة
نحسین طالع و نیز نوبت منحوس بود و دیگر مثلثات مسعود ابتدای عمر بد بود و آخر نیکو اگر زحل
در طالع بود و منحوس شود و نعمت بدست آرد دلیل کسانیکه از نعمت و تمول با دبار و فاقه افتد
اگر ارباب مثلثات و نیز نوبت در اماکن قوی باشند یعنی در خانه و شرف و نحوس مستولی باشند
بر ایشان کار ایشان میانه بود اگر زحل و مریخ در بیت المال باشند در پیری در رنج افتد اگر
قمر مقارن زحل بود در وقتی از سعادت بسعادت رسد و اگر پادشاهی بود اهل مملکت
بوی غدر کنند و بند کنند او را اگر مریخ و زحل در اوتاد بود کار مولود با آخر عمر تباه شود و اگر
سهم السعادة و صاحبش قوی باشند الا که نحوس بر مقابله و تربیع بود و بر ایشان مستولی
مولود را انحطاط درجه بود اگر مدرجه جزو مقدم مسعود بود و صاحبش منحوس اول بهتر از
آخر بود و اگر در برج ثانی نحس بود یا از تربیع و مقابله ناظر کار او بزیان و تباه شود دیگر باصلاح
نیاید اگر آن نحس زحل بود از بندگان و خادمان بود و اگر مریخ بود از سرهنگان و ارباب صلاح
و دزدان و اگر آفتاب بود از ملوک و کارهای قدیم اگر عطارد بود از کتاب و وزرا و حکما
بود و اگر ذنب بود از ناکسان و بی اصلان اگر نحس در عاشر و نحسی در رابع بود حالش بد شود
و با آخر زیان رسد سخن دیگر در این باب مؤثر بدانکه مستولی بر طالع صاعد بود در فلک
اوج و تدویر که وی هبوط دارد مولود از بلندی قدر باز افتد دلیل قوی تر از قمر گرفته اند
اگر قمر از سیر اکثر با وسط رود مال او میانه بود اگر از سیر اوسط با سیر اصغر رود بد حال
بود اگر از سیر اصغر بسیر اکثر رود غنی و محترم و شریف باشد اگر قمر بوقت ولادت وحشی
بود و بهیچ کوکب متصل نشود مولود وحشی بود و در بیابانها و کوهها گردد حکم خانه سیم
که مولود فرزند پدر و مادر دست یا نه دلیل اول اگر صاحب مثلثه نحسین طالع در طالع بود

مولود

۱۸۵

مولود فرزند اول مادر و پدر بود و همچنین اگر در عاشر بود یا رابع و اگر در هفتم بود یا در
هشتم اگر در میان طالع و عاشر کوکبی نبود مولود فرزند نخستین بود اگر زحل در طالع بود اول
زاد مادر و پدر بود اگر آفتاب از طالع بود مولود یگانه و ابنه بود و مرگ اخوان و اخوات
بود اگر صاحب بیت الاخوة یا سهم الاخوة در طالع بود مولود را هیچ خواهر و برادر نماند
اگرچه باشند اگر برج عقیم بود او را هیچ خواهر و برادر نبود و اگر عقیم نبود خواهری و برادری
بود اما نماند دلایل قلت و کثرت برادران اگر صاحب ثالث در برج بسیار فرزند بود و سعود
ناظر مولود را خواهر و برادر بسیار بود اگر راس در سیم بود و مشتری و آفتاب و زهره ناظر
باشد مولود را خواهران و برادران بسیار باشند و بدان شاد شود اگر سهم الاخوة در اوتاد
بود و قوی حال مولود را خواهر و برادران باشند از اهل مروت اگر مستولی بر سهم الاخوة
در برج کثیر الولد بود مولود را خویشان بسیار باشد و اگر در چهار بود مولود را خواهر و برادران
باشند از وی کهتر و اگر فوق الارض باشند برادران از وی مهتر بود و اگر مشتری و زهره
و عطارد قوی باشند در برج مؤنث مولود را خواهران باشند و اگر در برج مذکر باشند برادران
باشند اگر صاحب بیت الاخوة قوی حال بود و مشرقی و ناظر مسعود مولود را خواهران و برادران
باشند اگر صاحب مثلثه نحسین مریخ در برج کثیر الولد بود مولود را خواهران و برادران بسیار
باشد اگر صاحب سهم و صاحب سهم الاخوة در طالع یا عاشر باشند مولود را خواهران و برادران
باشند اگر مستولی بر برج سیم و سهم الاخوة زهره باشد و در برج مؤنث باشد و برادران
برادر از وی کهتر و اگر زحل یا مریخ منصرف بود ولادت مولود با خواهری بود از وی مهتر
بود برادر و اگر زهره منصرف از زحل و مریخ خواهری بود از وی مهتر هر وقت که مستولی
بر ثالث و سهم الاخوة صاعد در فلک اوج و تدویر بود و قوی حال مولود را خواهر و برادر
بسیار بود معروف و مهتر بود دلایل هر آنکه برادر و خواهر هلاک شوند دلیل اول اگر صاحب
مثلثه طالع در سیم باشد و در مواضع زایل منحوس دلیل مرگ خواهران و برادران باشد اگر
زحل و مریخ و آفتاب در برج مؤنث باشند و در موضع زایل منحوس دلیل مرگ خواهران
و برادران بود اگر صاحب ثالث در ثامن بود و مسعود خواهران و برادران مولود بمیرند
اگر سهم الاخوة مقارن زحل یا تربیع خواهران و برادران مولود نماند اگر نحسی بسهم الاخوة
ناظر باشد و از ساقط و نحوس مسلط باشد مولود خواهران و برادران نماند اگر کوکب
صحیره میان طالع و رابع بود مولود را خواهری و برادری که از شکم بیفتد بمیرد و اگر صاحب
مثلثه طالع فوق الارض بود و تربیع و مقابله نحوس خواهران و برادران مولود هلاک

شوند اگر نحوس در طالع و عاشر باشند خواهران و برادران مولود هلاک شوند اگر زحل
با زهره تحت الارض مرگ برادران بود اگر صاحب سهم عطارد بود زحل و مریخ بنظر عداوت بسهم
ناظر باشند رضاعی اخوة او هلاک شوند اگر صاحب بیت الاخوة در ثالث بود مولود از برادران
و خواهران میراث یابد اگر صاحب سهم در ثانی بود قوی حال و صاحب طالع فاسد بود خواهران
از مولود میراث گیرند آفتاب و زحل دلیل برادران و خواهران بزرگ است مشتری و مریخ
دلیل واسط عطارد رضاعی بود در طالع تحویل اگر صاحب ثالث در عاشر اصل باشد یا تحویل
باشد و منحوس در آن سال بیشتر از خواهران و برادران او هلاک شوند زیرا که عاشر ثامن
ثالث است در احوال خواهران و برادران صاحب ثالث چون قوی حال بود و ظاهر بود دور
از شعاع آفتاب و این برج خانه یا شرف ماه بود دور از شعاع آفتاب و این برج خانه یا شرف
ماه بود و قمر بری بود از نحوس مولود را از خواهران و برادران نیکی رسد و رسانند با ایشان
و با یکدیگر آمیخته و ساعد باشند اگر آن کوکب مستولی دلیل ناظر بود و هیلاج و مستولی
طالع دلیل اشفاق و دوستی بود میان برادران و خواهران اگر صاحب ثالث در شرف خود
و راس با سعدی در اینخانه بود مولود را از اقارب و خویشان شادی و کرامت بسیار رسد
اگر سهم السعادة در رابع بود مولود از خواهران و برادران سعادت و خرمی بیند اگر
سهم الاخوة در ثالث یا در تاسع یا در یازدهم بود خواهران و برادران مولود مواسات کنند
و با یکدیگر نفع رسانند اگر سهم الاخوة تدبیر و صاحب طالع دهد مولود معظم برادران و خواهران
خویش بود همیشه او را معظم دارند و طاعت کنند اگر سهم الاخوة در خامس بود مولود را
خواهران و برادران باشند از وی کمتر و در طاعت و فرمان او باشند اگر سهم الاخوة در
دوم طالع بود معاش برادران و خواهران از مال و نعمت مولود بود اگر صاحب بیت المال
تدبیر بصاحب ثالث دهد و مستولی بود دلیل خواهران و برادران دهد دلیل اگر خواهران
و برادران مولود مال و معاش بسبب مولود بجهد و رزق ایشان حق تعالی در وی بسته
بود خاصه که صاحب بیت المال سعد بود شناختن شریف و وضیع از برادران و خواهران
با ارباب مثلثات و ثالث نگرد و مثلثه اول دلیل برادران و خواهران مهین بود مثلثه دوم
دلیل میانگی مثلثه سیم کهین هر کدام قویتر بود بر آن جمله حکم سعادت کند و هر کدام ضعیف تر
و منحوس تر بدان حکم نحوست کند و ارباب مثلثات مستولی بر ثالث و سهم الاخوة همین
حکم دارد در شناختن عداوت برادران تعادی و مخالفت میان برادران دلیل اول اگر زحل
با مریخ در ثالث بود یا مریخ ناظر بود بوی مولود را از خویشان رنجه بود و میان ایشان عداوت

بود اگر ذنب و سعدین در ثالث باشند مولود را رنج و نکبت و بلا رسد از خویشان اگر زحل
و آفتاب و مریخ بر ترتیب با نظر عداوت نگرند مولود را رنج بسیار رسد از خواهران و برادران
اگر صاحب ثالث در دوازدهم بود مولود را رنج و نکبت رسد و خصومت از خواهران و برادران
اگر صاحب طالع و قمر در یک برج باشند میان مولود و اقارب خصومت بود اگر صاحب ثالث
از صاحب طالع منصرف بود برادران مولود بوی استخفاف کنند و دوست ندانند او را
اگر ثالث بود یا میزان و بدین موضع مریخ ناظر بود مولود را از خویشان رنج شد پیوسته
عواند و معالج او طلب کنند و نشو و نشر کنند اگر سفلین در رابع بود مولود را خصومت و
بلا رسد از اقارب جهت صاحب ثالث در ششم بود مولود را خویشان ناکس بود و از ایشان
در رنج و بلا بود و کار بندگان کند در شناختن سعادت و شقاوت ایشان دلیل اول اگر
صاحب ثالث و صاحب سهم منحوس باشند حال خویشان بد باشد اگر سهم الاخوة در ثانی بود
و تحت الشعاع اخوة مولود بیمار شوند و ناقص اگر سهم الاخوة منحوس در ششم زحل بعضی
از برادران و خواهران مولود را ببندگی گیرند ایشان را و بدبخت باشند اگر سهم الاخوة در
دوازدهم و صاحبش را ستها دلی بود در دوازدهم و بران برج منکر و برادران مولود
کارهای بد بد و رو نزدیک کنند مثل عوالی و دزدی و اگر سهم الاخوة و صاحبش در
بیت سفر بود و منحوس برادران بغربت افتند و از یکدیگر جدا شوند اگر صاحب طالع
بصاحب بیت الاخوة نگرد و صاحب سهم الاخوة بسهم الاخوة نگرد هرگز میان مولود
و برادران و خواهران اجتماع نبود و از یکدیگر جدا افتند و اگر سهم السعادة در ثالث
بود و نحس بنظر عداوت ناظر بود کار برادران بد بود و تنگ روزی و درویش باشند
اگر مستولی بر دلایل برادران منحوس بود برادران مدبر باشند در شناختن اعداد برادران
و خواهران دلیل اول از صاحب مثلثه اول طالع و ولادت بگیرد و اگر فوق الارض باشد
از وی یا بطالع چندانکه باشد هر برجی را یک عدد بگیرد و اگر برج ذوجسدین بود
دو بگیرد و اگر کوکبی در این برج بود از هم یکی گیرد اگر صاحب مثلثه تحت الارض بود از
طالع او یکی دو حساب کند اگر برج ثالث ذوجسدین بود یا صاحبش در برج ذوجسدین
بود مولود را خواهران و برادران باشند نه از یک مادر و پدر خاصه که سهم و صاحبش در
برج ذوجسدین باشند با صاحب مثلثات بیت الاخوة نگرد و اگر در اقسام سعود باشد
و ارباب این اقسام قوی بود و در برج عقیم نباشد مولود را خواهران و برادران بسیار
باشند اگر برج و درجه سیم از برج و درجات مذکور بود و اگر مؤنث بود و درجه و کوکب

با صاحب او در برج مونث بود واکر دختران باشند سهم الاخوة را در برج و در درجه و صاحب او را
و موضع صاحب طالع و برج و درجه ان اعتبار کنند در تذکیر و تانیث و بران حکم کنند حکیم
محمد بن الخراسانی کوید اکر خواهی که بدانی که فرزند دیکر پس ازین اید فرزند بکدام روز
اید بنکرد که صاحب بیت الاخوة کدام برج است در ان روز که صاحب ان برج بر ان دلالت
کند یا صاحب شرف او روز ولادت برادران و خواهران خواهد بود مثال طالع میزان
است مستولی برج سیم مشتری و مشتری در حمل حکم کند که ان دیکر فرزند روز شنبه
زاید که روز مریخ است یا روز یکشنبه که روز افتابست واکر مشتری درین مثال فوق
الارض بود حکم کن بشبی که مریخ منسوبست با شبی که با فتاب منسوب بود والله اعلم
هر شهادت جمع کند بکثرت شهادات بر زیادتی برادر بر خواهر کند واکر متساوی
باشند بعدد برادر باشد اکر زهره و عطارد و مسعود باشند و در بروج ذکور برادران
باشند واکر در بروج اناث باشند خواهران و بموضع قمر از تذکیر و تانیث برج و
درج اعتبار کند در معرفت از مولود فرزند پسر اید یا دختر دلیل اول صاحب ثالث بکر
یعنی مستولی بر صاحب ثالث اکر کوکب مذکر بود و در برج مذکر پس از وی پسر اید
اکر کوکب مونث بود و در برج مونث دختر اید اکر مستولی مذکر بود و در برج ذو جسدین
مذکر بسیار فرزند افتد و پسر اید واکر مونث بود دختر اید توامان اکر ماه بزهره یا بزحل
بپیوندد دلیل بود که مادر او را بعد از وی فرزندی نبود واکر فرزندی بود از
صنف او نبود مثلا اکر پسر بود بعد از وی پسر نبود واکر دختر بود بعد از وی دختر نبود
واخر فرزند مادر او بود دیکر تا بعد از این ولادت بکدام کوکب می پیوندد و در
کدام برج است برین حکم کند در نواد احکام برج سیم از برج ثالث اکر صاحب ثالث
یا سهم الاخوة در طالع بود مولود را خواهر و برادر نباشد یا اندک بروج کثیرة الاخوة والولد
سرطان عقرب حوت است عوا و زسد سنبله بروج میانه جوی دلو و قوس و میزان و حمل و ثور
اکر صاحب ان برج باشد در برج کثیر الولد بود واو را خواهران و برادران بسیار بود و همچنین سهم
الاخوة اکر قمر در برج عقرب بود خاصه در درجه هبوط مادر او را هیچ فرزند بنیاید اکر طالع
برادری یا خواهری برجی بود که دران برج این مولود را سعدی بوده باشد ان خواهر و برادر
نزیند و برج فرزند همین است واکر برج نحس بود بخلاف این بود بصاحب بیت الاخوة بنکر
تا چند سعد بوی متصل است ان عدد خواهران و برادران بود اکر قمر در اسد و قوس بود طالع
این مثلثات بود مولود را فرزندان بسیار بود واکر افتاب در طالع بود مولود از خویشان بهره مند

بود احکام خانه

بود احکام خانه چهارم سخن در شرف پدر بود اکر مستولی بر چهارم در وتدی یا در مایل الوتد
در خانه یا در شرف یا در حد یا در مثلثه خویش بود پدر مولود شریف بود بر حسب موضع مستولی
واکر سهم الام چنین بود و صاحب همچنان بود اکر در رابع در خانه یا در شرف خویش پدران مولود
بزرکواران بوده باشند و بود که از ائمه و قضاة و حکام باشند اکر سهم الابا در وتدی بود
مسعود قوی حال پدر مولود بزرکوار بوده باشد اکر سهم الاب با سهم الام یا در یازدهم
یا در پنجم یا نهم یا ثالث بود والدین مولود بزرکوار بوده باشند اکر افتاب در شرف بود
صاعد در فلک اوج و در ان نحوس و طالع روزی بود پدر مولود در ولایت خویش بزرک
نام و قدر بوده باشد اکر دلایل پدر در عاشر بود و قوی حال یا در طالع که عاشر رابع است
قوی حال بود پدران مولود اشراف و بزرکان بوده باشند اکر سعود بدرجه جزو مقدم
ناظر باشند پدر مولود شریف بود جزو استقبال دلیل بود مادر مولود بزرکوار اکر بود واکر
افتاب و زحل و مشتری بدرجه رابع ناظر باشند بدوستی پدر مولود بزرکوار واکر قمر
و زحل ناظر موافق مادر او بدر شریف تر بود واکر زحل در اسد بود مولود بهادری و راجع و
محترق نبود و سعود ناظر مولود مهتر زاده بود و مال بسیار جمع سازد واکر طالع برج
مونث بود و زهره در وی مادر او کوید روی شریف تر و بزرکوار تر بود در شناختن
دو یا یک مرد مادر و پدر دلیل اول بودن مشتری در دوازدهم و در حظوط خویش مولود بی
مثل بود واکر سهم الاب و صاحبش و مستولی او در دوازدهم و نه در حظوط خویش پدر مولود
بی اصل و ناکس بود واکر سهم الاب و صاحبش بود هر این دلیل بود اکر طالع اسد بود و قمر در
عقرب مادر مولود ناکس بود واکر صاحب بیت قمر در برج زایل بود و نه مسعود مادر او بنده یا
فرومایه بود واکر طالع سرطان بود و افتاب در میزان بود و زهره در زایل بود و منحوس دلیل
آن بود که بنده یا ناکس بود واکر صاحب بیت افتاب یا صاحب سهم الابا یا اثنی عشریه یا ارباب
مثلث افتاب در برج ششم باشند و منحوس ناظر پدر مولود ناکس و حقیر بود اکر اثنی عشریه قمر
در ششم بود و نا معقول مادر مولود بنده بود یا کسیکه کار بنده کان کند اکر صاحب برج دوازدهم
مقارن افتاب بود مولود بنده بود واکر منحوس ناظر باشد بدرجه اجتماع یا استقبال یا
شعاع آید از پدر مولود لئیم و ناکس بود واکر افتاب با ذنب در برجی مونث نباشد پدر مولود
ناکس بود واکر برج اجتماع یا استقبال یا شعاع آید منحوس بود مادرش ناکس بود واکر نحس در
رابع یا در مقابله یا در تربیع رابع بود والدین ناکس بوده باشند خاصه که سعود ناظر ساقط
بوند در اختلاف مادر و پدر واکر نیرین بعد از اجتماع یا استقبال متصل باشند بسعود و منحوس

ومنحوس بدحال باشند والدین از یکصنف باشند و بجسب واکر نیرین در بروج منقلب
باشند والدین از یکشهر نباشند خاصه که طالع برج منقلب باشد چون آفتاب در چهارم آن
بود که در وقت ولادت در وبیست هم بران حکم کنند که یاد کردیم شناختن دوستی و دشمنی
میان مادر و پدر و فرزند پس دلیل اول اکر آفتاب در موالید روزی در دهم مریخ بود
و در موالید شبی قمر که زحل و نحسین هر دو ناظر باشند و سعود ساقط پدر مولود را
ازین فرزند رنج رسد و میان ایشان عداوت و خصومت بود و اکر سهم الاباء و الامهات
در دوازدهم بود میان والدین عناد و معادات بود اکر صاحب طالع بصاحب رابع بعداوت
ناظر بود یا آفتاب بر زحل بسبب میان فرزند و پدر معادات افتد اکر این نظر که یاد
کردیم بقمر و زهره بود و سهم الام عداوت میان فرزند و مادر بود اکر آفتاب در وتدی
بود خاصه وتدی رابع و بر مقابله مریخ والدین مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند
و سیکسند واکر زحل بر مقابله مشتری بود بعضی والدین و فرزند ناسازکاری میان
ایشان اکر آفتاب و مثلثات او در مکان بد بود و بر تربیع یا مقابله نحسین باشد والدین
مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند ان آفتاب در بیت الاباء و صاحب و مستولی و
طالع و محترق پدر و فرزند را بکشتن رساند یا هلاک شود اکر دلیل پدر منصرف بود پدر او
دوست ندارد و اکر دلیل پدر مستولی طالع منصرف بود پدر فرزند را دوست ندارد اثنی عشریه
زحل در خانه آفتاب پدر بد قوی بود و اکر در خانه قمر بود و مادر بد قوی بود و اکر قمر زحل
منحوس بود مادر فرزند را دشمن دارد و اکر آفتاب در طالع بمریخ منحوس بود پدر فرزند را
دشمن دارد سخن در سعادت فرزند بمادر و پدر دلیل اول اکر زهره در دوم بود و آن
برج اسد بود مولود بپدر و مال او شاد شود طالع جوزا بود و زهره در سرطان از مادر و
مال او روزی مند بود و از خویشان مادر اکر مشتری مقارن آفتاب بود مولود از والدین
شادی یابد و مال اکر زحل قوی حال بود و صاحب خانه او را مسعود دارد مولود از والدین
روزی مند بود و اکر زحل بتثلیث یا تسدیس آفتاب مسعود باشد مولود نصیب تمام یابد
از والدین و بوی نیکنام شود اکر دلیل والدین در هشتم طالع بود مولود از والدین میراث
یابد اکر صاحب بیت المال طالع تدبیر بصاحب پدر یا مادر دهد ایشان از وی میراث یابند
شناختن انکه پدر زن دیکر بکیرد که بدان سبب مضرت و رنج بمادرش رسد اکر این دلایل
در برج عبید بود چون ثور و سنبله و جدی کنیزک خود اکر در بروج برابر بود زن آزاد
کند اکر سهم الاباء و صاحبش در سابع باشد میان والدین مفرقت افتد تربیع نیرین دلیل

فراق

افتراق والدین بود تربیع زحل و زهره و اجتماع نیرین دلیل که با خوشی با یکدیکر زندکانی کنند
شناختن انکه مال والدین فرزند تلف کند یا نه دلیل اول چون اثنی عشریه آفتاب در
دوازدهم بود مولود مال والدین تلف کند اکر منحوس در چهارم بود یا ناظر بنظر عداوت
مولود مفسد مال والدین بود و اکر برج نحس بود مال والدین تلف کند و مادرش بسبب او
هلاک شود اکر آفتاب مقارن زحل بود مال والدین اکر آفتاب مقارن مریخ و بر تربیع قمر
مال پدر مولود بزیان آید و اکر آفتاب در سیم بود یا در دوازدهم و ناظر مریخ مولود مال والدین
را تلف کند دلیل علل پدر و مادر دلیل اول اکر آفتاب و مثلثات او نحس در ششم باشد و منحوس
پدر زمن بود اکر قمر و زهره بود مادرش زمن بود اول اکر برج دوم از موضع آفتاب نحس بود
پدرش ممراض بود و اکر نحس بود زحل همچنان اکر قمر و زهره بود مادرش ممراض بود و اکر
نحس بود و زحل همچنان اکر قمر و زهره بود مادرش ممراض بود جز و اجتماع دلیل پدر بود جزو
استقبال دلیل مادر و اکر مستولی ایشان در ششم طالع یا ششم ایشان بود والدین ناقص بود
دیما و اکر زحل محترق بود دلیل اعمی بود از آفتاب یا از انکه پدر مولود را رسد علی الخصوص
که طالع شبی بود بودن آفتاب در نهم در طالع روزی دلیل فضل و علم بود اما پدر نابینا بود
پدرش اکر آفتاب از صاحب سادس یا از صاحب دوازدهم یا هشتم منحوس بود پدر دمو بود
در عیبی بود و اکر قمر منصرف بود از زحل مادر را بیماری رسد مریخ چون شرقی بود و ناظر
بقمر در چشم مادر عیبی بود چون آفتاب بمقابله مریخ بود سبب مرک پدر بود از خلل کردن
در چشم اکر زحل از آفتاب مشرق بود پدرش را جذام یا برص یا امثال این عیبی پدید آید
اول عمر پدر و مادر اکر بر درجه آفتاب زحل مستولی بود مادر کوتاه عمر بود مستولی بر موضع
آفتاب را اکر کدخداه عمر پدر دهند و بزواید بیفزاید و بنواقص بکاهد صاحب خانه
خانه عمر یعنی مستولی قمر دلیل عمر مادر است و عطیه بحسب موضع مستولی بکیرد و زواید و
نواقص اعتبار کنند چهارم صاحب سهم و صاحب بیت السهم هر کدام که قوی تر باشند و بسهم ناظر
باشند کدخداه عمر والدین باشند و موضع او بزواید و نواقص او اعتبار و اظهار هیلاج و الحاله
کدخداه عمر پدر و مادر سهم الاب اکر در وتد هیلاج باشد و ناظر بوی از ارباب حظوظ
کدخداه عمر والدین باشند و مواضع او بزواید او اعتبار کنند اظهار هیلاج و کدخداه
مادر و پدر سهم الاب اکر در وتد بود هیلاج و ناظر بوی از ارباب حظوظ کدخداه عمر ایشان
وضع بهند و همچنین سهم الاب و این اسرار احکام است و هر چه رابع هیلاج عمر پدر راست و مستولی
ناظر بوی کدخداه و همچنین درجه عاشر دلیل عمر مادر است و مستولی ناظر بوی کدخداه و همچنین

زواید ونواقص اعتبار کنند وکدخذاه والدین بدین اعتبار که گفتیم در بیشتر موالید
سالهای صغری دهد چون بغایت قوی حال باشد وسطی دهد اگر در وسط الرجوع
بود سالهای صغری نقصان ثلث واگر در اول رجوع بود ثلثی سالهای کوچک نقصان
باید کرد وان سالهای کدخذاه در عمر پدر را اگر صاحب خزانه آفتاب در تاسع بود برون
وصاحب او در وتدی خاصه در طالع یا عاشر پدر مولود عالم بود ومعروف بعلم اگر
صاحب خزانه آفتاب در کواکب علوی بود از علوم عزا مصحح دهد واگر سفلی بود
از علوم ادب ومنطق واستیفا وغیران برحسب دلالت زهره وعطارد وقمر در بودن
فرزند مثل پدر و یا مخالف اگر صاحب طالع قوی حالتر بود از صاحب رابع مولود از پدر
نیکوتر وکمتر از پدر نبود اگر آفتاب وصاحبش در اوتاد باشد قوی حال وصاحب طالع
بدیشان ناظر اگر آن وتد بود مولود مثل پدر بود واگر این وتد خزانه با شرف صاحب
طالع بود از پدر را فضل واعلم بود اگر در مایل یا در زایل بود از پدر کمتر بود اثنی عشریه
بدین اگر در وسط السماء بود پدر را از فرزند فاضلتر بود دلیل جده وجده جد را از سابع
نگرند که چهارم رابع است وهمچنانکه ببرج رابع مستولی او حکم میکنند بر پدر وراه از برج
هفتم ومستولی او حکم میکند جده را از همین خانه زیرا که دهم است وهم دلیل مادر است
دهم وهم جده بود از این خانه بر جد وجده حکم کنند دلیل مرگ پدر ومادر مریخ در اسد
دلیل مرگ پدر بود بفجاه وزحل در سرطان دلیل مرگ مادر بود بفجاه مریخ در سرطان مادر
بفجاه میرد وبیشتر از مرگ حکم او تباه شود اگر مریخ بنظر عداوت بزهره نگرد مادر از تب
بمیرد واگر زحل بنظر عداوت بقمر نگرد وقمر در برج غریب بود مادرش بوجع الارحام میرد
اگر مریخ در سابع وناظر با نیرین میان فرزند ومال تفرقه افتد اگر آفتاب در مقابل زحل
بود مولود از اسهال میرد واگر قمر بود مادر سهم الام با قمر در حوت وطالع اسد وقمر بمقابله
مریخ وزهره مقارن مشتری در میزان مادر در درون ولادت سهم الاباء در ثانی وثالث
وسادس وثامن عشر وصاحبش از وی واز طالعش ساقط پدر در غربت میرد واگر ذنب
با سهم الاب بود ودر برج آبی پدر در دریا غرق شود یا در آب در دریا واگر در برج آتشی بود
بمیرد وبسوزد واگر در برج خاکی بود از تشنگی هلاک شود دلایل والدین وخواهران
وبرادران سهم الاب والام والاخوة را تسییر باید چون بجد یا تربیع یا مقابله بالجزم نحس رسد دلیل
مرگ ایشان بود برای دلیل مادر بر موضع قمر وسهم الاب را وشب زهره وسهم را برانند
هرکجا که رسد دلیل خوف ایشان بود هر وقت که بدین سخنی رسدیم هلاک مادر بود چون

زحل

زحل بیشتر خویش یا بصاحب جد سهم الاب یا بصاحب سهم الام رسد بنود یا بجرم دلیل هلاک
ایشان بود اسهال سهم الاب والام وتسییر سهم موت الاب بدانند هر برجی را سالی چون ثامن
خزانه سیم یا بجرم نحسین دلیل وفات پدر بود تسییر سهم موت الاب برانند اگر شعاع نحوس رسد
یا نحوس را تسییر بوی رسد دلیل مرگ پدر بود ودر درجه رابع وعاشر بادلاه نحوس وشعاعات ایشان
برانند او وقت که بجرم نحسین رسد دلیل مرگ ایشان بود دلیل آنکه پدر پیش میرد یا مادر دلیل اول
بنگرد با بعد از ولادت کدام سهم پیشتر بتحت الارض خواهد شد او پیشتر میرد اگر والدین مثلا اگر
سهم الاب پیشتر بتحت الارض پدر پیشتر میرد واگر زحل وشمس منحوستر از قمر وزهره بود پدر پیش
میرد واگر بر قلب بود بر قلب اگر آفتاب بر آخر درجه برج افتد پیش پدر میرد واگر قمر بود مادر اگر
زحل با مریخ در بیت الآباء بود پیش میرد حکایت مرد ایمان داری در هشتم در طالع او قمر مقارن
زحل بود وزهره تحت الشعاع وآفتاب بر تربیع مریخ مادر وپدرش در سنه ثلث واربعین بیکساعت
بمردند چنانکه هر دو جنازه را بیکباره برداشتند اگر مریخ از عاشر شرف بود زحل پدر پیش میرد
از مادر دلیل شفای مادر وپدر دلیل اول ارباب حدود نیرین تحت الشعاع یا مقارن نحوس
باشند والدین مولود درویش باشند وچون نحس در وتد مغرب بود وناظر نیرین هر نظر
که باشد والدین مولود درویش حال باشند چون آفتاب در سابع بود وناظر بنحوس وبا قمر
نیز همچنین باشد والدین درویش شوند وچون زحل بمقارن آفتاب بود پدرش را بلاها
رسد واگر قمر مقارن یا مقابل مریخ بود مادر را اگر در هفتم برج آفتاب نحس بود دلیل بدبختی
بود واگر قمر در سیم طالع بود که ششم عاشر است وبا ملک عقده بود مادر مولود بدبخت بود بودن
نحوس در اسد دلیل شفای پدر بود وبودن نحوس در سرطان ومریخ بر وزد رخانه آفتاب
شفای مادر اگر ذنب در اسد بود دلیل بدبختی ورنج بر پدر را اگر در سرطان بود رنج وبدبختی
مادر اگر قمر مقارن زحل بود دلیل ضعف وبیچارگی مادر بود اگر مثلا در استقبال بود وقمر
بعد از استقبال بمقارن مریخ پیوندد دلیل بلا وآفت مادر بود حکم خانه پنجم دلیل بودن فرزند
چون مشتری وزهره وعطارد قوی حال باشند در طالع مولود فرزند شود وچون علویین
تثلیث یکدیگر باشند مولود را فرزند شود وچون زحل در عاشر بود مستقیم وناظر مشتری دلیل
بسیاری فرزند بود اگر ارباب مثلثات اول وثانی مشتری قوی حال ومسعود دلیل بسیاری و
نیکبختی فرزند باشد اگر در پنجم سعدی بود وصاحبش مسعود مولود را اولاد بسیار بود واگر مشتری
در طالع بود ومریخ در مغرب مولود را فرزندان نیکبخت باشد واگر در وسط السماء برج بسیار
فرزند بود ودر آن برج مسعود بود وعطارد در مغرب بود مولود را فرزندان نیکبخت باشد که

چون سهم الولد در وتد می بود و قوی حال صاحبش مولود را نسل و عقب بسیار بود و اگر عطارد
در طالع و قمر در سابع و سعود ناظر بدیشان و نحوس ساقط مولود را فرزندان بود و بدیشان
خرم اگر اولاد و لد در طالع یا در عاشر یا در یازدهم باشند مولود را فرزندان بسیار بود در
جوانی و اگر در دوم و هفتم و هشتم بود فرزند شود در پیری اگر دلایل ولد در بروج ارباع
مذکر باشند پسران شوند و اگر در بروج و ارباع مؤنث بوند دختران بود و اگر مختلط باشند
از هر دو صنف بود ادله بروج بسیار فرزند بود و کواکب فرزند بود مولود را فرزندان بود
کواکب بسیار فرزند مشتری و زهره و قمر است آفتاب و زحل و مریخ اندک فرزند بود
عطارد اگر شرقی بود دلیل کثرت فرزند و اگر غربی بود قلت فرزند بروج بسیار فرزند
سرطان عقرب حوت بود بروج عقیم جوزا و اسد و جدی و سنبله و اول ثور و میانه میزان
اگر مثلثه بحسین مشرقی بود بعد از نومیدی فرزند شود و همچنین مشتری با صاحب مثلثه
او در خانه و خانه پنجم بود اگر مشتری در شرف در پنجم بود مولود فرزند زاید و همچنین اگر
عطارد در خانهای مشتری بود اگر صاحب مثلثه مشتری در بروج ذوجسدین بود دلیل
کثرت اولاد بود و اگر مشتری و زهره و عطارد از نحوس محروس باشند و قوی حال مولود را
فرزندان باشند و اگر منحوس یا در وبال باشند مولود را فرزند نبود اگر سهم الولد فوق
الارض بود و برای اسعد نحوس و ذنب مولود را فرزندان بسیار بود اگر صاحب پنجم در برج
ذوجسدین بود از زنان را کنده فرزندان دارد اگر قمر در پنجم قوی حال باشد دلیل کثرت
فرزند بود بسیاری فرزندان اگر صاحب بیت زهره در عاشر بود که ششم پنجم است با سهم الولد و مستولی
بود وی در ششم طالع بود همین حکم دارد چون سهم الاولاد در دوازدهم افتد اولاد ناقص باشند و
بیمار از آن هلاک شود که این خانه تا مرو پنجم است دلیل عقیم و اندک فرزند مشتری و آفتاب در
سابع مولود اندک فرزند عقیم بود زهره معاون زحل باشد دلیل اندک فرزند بود مشتری یا
مقابله یا تربیع زحل و ناظر مریخ دلیل نعمت فرزند بود و باشد که این کسرا فرزند نبود چون نحس
در پنجم بود و صاحب پنجم منحوس بود با احتراق یا هبوط یا وبال یا مقابله یا مقارنه یا تربیع نحس بود مولود
اندک فرزند بود اگر قمر در میزان بود اندک فرزند بود اگر نحوس بر مشتری و زهره و عطارد
مستولی باشد مولود را فرزند بمیرد اگر مستولی برج پنجم در ثالث و تدی بود مولود عقیم بود
اگر زحل در طالع بود و زهره در سابع و مشتری ساقط از ایشان مولود عقیم بود اگر سهم الولد
در دوازدهم یا ششم بود مولود عاقر بود اگر زحل مقارن سهم الولد بود یا در برج باشد
مولود عاقر بود اگر آفتاب در برج عاقر بود مولود عقیم بود اگر مستولی بر دلیل فرزند ساقط بود

و مسعود بوی ناظر نبود و نحوس ناظر بود مولود را هیچ فرزند نبود و اگر بود اندک عمر بود
بمیرد و از وی هیچ فرزند نماند اگر اسد برج پنجم بود و آفتاب منحوس عقیم بود اگر عطارد
منحوس بود جوزا برج پنجم دلو بود و زحل منحوس بود مولود مرگ فرزند بیند دلیل اعدا
و فرزند دلیل اول بنگر که صاحب مثلثه اول و دوم مشتری اگر فوق الارض باشد در یک
برج از ایشان بشمرد تا مطالع هرچه میان ایشان بود از بروج از عدد فرزندان بود
و اگر در برج باشند هرچه قویتر باشد از وی بگیرد یا از آن کوکب که مستولی بود بر مکان مشتری
اگر فوق الارض بود از وی تا بطالع بگیرد و اگر میان ایشان برج ذوجسدین بوند بگیرند
آن برج را و اگر زهره و مشتری در میزان این دو کوکب یعنی صاحب مثلثه اول و ثانی مشتری
مستولی بر موضع او و طالع باشند در عدد دیگر بگیرد و اگر زحل و مریخ بود دلیل مرگ دو
فرزند بود و از الجمله اگر منحوس باشند و اگر مسعود باشند و فرزند بی خیر و ناخلف باشند
و اگر دلیل ولد چنانکه گفتیم تحت الارض بود از وی تا بطالع بشمرد و ذوجسدین را و اگر صاحب
مثلثه مشتری راه و وسط السماء یابند او را چهار فرزند بود و اگر در هفتم بود هفت فرزند
خاصه که سابع حمل بود و در سهم الولد بنگرد و موضع مستولی بر وی از موضع صاحب سهم الولد
تا موضع ولد بگیرد چندانکه میان ایشان بود از اعداد بروج آن عدد اولاد بود بنگر تا چند کوکب
به برج پنجم ناظرند بعدد آن کوکب فرزندان شود اگر برج پنجم از طالع جوزا بود و مشتری در
مکان صالح بود و مستقیم مولود را دوازده فرزند بود اگر سرطان بیت الولد بود و قمر در موضع
صالح و زاید الحساب و النور مولود را شانزده فرزند بود اگر عقرب بیت الولد بود و مریخ
در مکان صالح و مستقیم السیر مولود را چهار فرزند بود و هرمس روا نداشته در این باب سخن
یا خیانت زنان پیدا شود و اگر حمل برج پنجم بود و مریخ منحوس بود مولود را فرزندی بعد
از سی سالگی شود و او را عدد فرزند بماند دو و سه پسر و دختری اگر میزان پنجم بود و زهره
منحوس بود مولود را دختران باشند که از آن رنج و عار بیند و اگر ثور پنجم بود و زهره در هبوط
بود از مولود یکم فرزند بیش باز نماند بنگر تا مشتری از طالع یا رابع یا سابع یا عاشر یا با بیت الرجا
سهم الولد می نگرد یا نه اگر از طالع نگرد از تربیع چهار فرزند و از تسدیس دو و از تثلیث و مقابله
سه فرزند از شرف خویش نگرد هفت و از بیت المال سه از ثابت و بیت السفر از هر یک دو
از یکدیگر خانها از تربیع و از طالع از تثلیث و تسدیس دو و از مقابله چهار و از وسط و بیت الرجا
یکی و از هفتم و چهارم یکی و از هر خانه دیگر که باشد یکی دهد و از شرف خویش تربیع چهار
و از تثلیث سه و از تسدیس دو و از مقابله پنج زحل از طالع و تربیع دو و از تثلیث و تسدیس و مقابله

دو واز وسط السماء وبیت الرجاء وبیت الازواج یکی واز شرف وتربیع وتثلیث سه واز تسدیس
ومقابله چهار دو واز بیت الفرس و وتد السفر والمال دو واز یکدیکر خانها یکی از برج شرف خویش
بتربیع چهار از تثلیث سه از تسدیس چهار از مقابله هفت واز دیکر خانها یکی وعطارد در طالع
دو از تثلیث ومقابله وسه از تثلیث دو از مقابله پنج واز دیکر مواضع یکی اما اکر مشتری در خانه
دوازدهم بود و قوی حال وناظر سهم الولد از تربیع وتثلیث سه دهد از مقابله چهار واز تسدیس
دو ومریخ در بیت الاعدا چنانکه کفتم از تربیع سه دهد بفرمان خدای تعالی واز تثلیث وتسدیس
دو واز مقابله سه وقمر از تربیع ومقابله وتثلیث در بیت الاعدا قوی حال سه از تسدیس یکی وهمچنین
زهره وافتاب از سابع دوازدهم در حظوظ خویش از تربیع وتثلیث ومقابله از تسدیس دو
وهمچنین زحل وهر دلیل که نحس بود از ان فرزند شادی نبیند وهر چه سعد بود از ان برخورداری
یابد در وقت فرزند شدن دلیل اول اکر قسمت بجد مشتری رسد ومشتری بانتها مستولی برج
مشتری رسد باید وجه بیت الولد باید وجه سهم الولد رسد دلیل فرزند بود واکر بانتهی عشریه
خود رسد هم دلیل فرزند بود اکر صاحب بیت الولد بعاشر اید و در ان برج حظی دارد وصاحب
بیت الولد از کوکب علوی بود ان سال دلیل فرزند بود برخورداری یافتن از فرزند اکر زحل وزهره
در میلاد دو ذی دو ذی بتثلیث یکدیکر باشند مولود را از فرزند برخورداری بود اکر مشتری
وزهره بتثلیث یکدیکر باشند فرزند اسایش یابد اکر مشتری قوی حال بود و در عاشر مولود
قوی حال بود وبفرزند خرم اکر زهره در طالع بود ومشتری در مغرب مولود را فرزندان
نیکبخت بود و رشید اکر سهم الولد در طالع بود وصاحبش بری از نحوس فرزندان فاضل ودانا
بود واز ایشان منافع کرد واولاد والدین یاد باشند در دیج رسیدن از فرزند اکر زحل
در مثلثات خویش بود وناظر بمریخ از تثلیث بفرزند کود واکر زحل بمقارنت بمقابله مریخ
بود از فرزندان غمکین شود اکر زحل در سابع بود وطالع سنبلی مولود از فرزند رنجور شود
اکر زحل در خانهای زهره بود از فرزند برخورداری نیابد اکر مریخ در سابع بود ناظر بقمر
از فرزند رنج ونکبت رسد اکر زحل اکر در طالع بود وقمر از مغرب بنحوس ناظر واز سعود ساقط فرزند رنج
بیند اکر سهم الولد وحشی بود یعنی هیچ کوکب ناظر نبود از سعود هیچ عیبی نیابد از فرزند وفرزند
اول او ساقط شود واکر سهم الولد در طالع بود جفا وعقوبت بیند از فرزند اکر سهم الولد در
طالع بود جفا وعقوبت بیند از فرزند اکر سهم الولد در سابع بود همین حکم دارد اکر مستولی بر
خامس در دوازدهم بود از فرزندان زحمت رسد وافت وفرزندان با وی معادات کنند
دلیل انکه فرزند دیکر او ابیر و راند صاحب دوازدهم در پنجم وسهم السعادة در دوم وصاحب

دوم

دوم در پنجم مولود فرزند عزیزی نکردد واکر عطارد در تربیع در سابع بود واین خانه مشتری
بود مولود فرزند عزیزی پرورد شناختن انکه فرزندان مولود قوی حال باشند یا نه دلیل
اول اکر مشتری در طالع قوی حال مولود را فرزندان بزرک قدر وبا حرمت ومال باشند
واکر سهم الولد در دوم ومسعود قوی حال فرزند از بزرکان دون کار شود خاصه که صاحب
سهم بوی ناظر باشد وبری از نحوس وقوی حال بود واکر سهم الولد در ثالث بود ومسعود
فرزندان مالدار باشند واز ایشان منفعت یابد اکر سهم الولد در رابع بود وناظر بود مسعود
مولود را فرزندان بزرکوار باشند وبدرجه آبا واجداد رسند واز اموال اجداد بهره مند
بهره یابند واکر سهم الولد در پنجم وسعدی بوی ناظر با مفضل فرزندان بزرکوار با نام وذکر
جمیل باشند اکر سهم الولد در هشتم باشد فرزندان او میراث یابد اکر سهم الولد در نهم باشد قوی حال
فرزندان مولود از اهل دین وورع باشند اکر دلایل قوی حال باشد در خانه وشرف ومسعود بنظر
مسعود مولود را فرزندان قوی حال وبزرکوار باشند واکر دلایل فرزندان از دلایل صاحب طالع
قوی حال تر بود فرزندان از پدر محترم ومعروف بود در بدبختی فرزندان اکر مریخ وزهره با قمر
باشند یا ناظر مولود را فرزندان باشند اکر مریخ در طالع بود وقمر در مغرب مولود را فرزندان
جاهل واحمق وناخلف بود اکر مشتری وزحل در طالع باشند وعطارد ومریخ وزهره در عاشر
فرزندان مولود ناخلف باشند اکر سهم الولد در رابع بود که بیت الاعداء بیت الولد است ونحوس
ناظر بوی مولود را فرزندان بدبخت باشند وهمچنین در عاشر که ششم پنجم است اکر سهم الولد
یا دلیل ولد در سادس طالع بود ومنحوس مولود را اولاد ناقص العقل والخلق باشند اکر مستولی
بر بیت الولد وسهم تحت الشعاع بود مولود را فرزندان نهانی بود که ایشان اکر نشناسند
واو هم او را نداند واکر مریخ وزهره بتثلیث قمر باشند مولود فرزند خویش را نداند واز وی
بیزاری کند وفرزند او را ولد الملاعنه باشد اکر دلایل ولد منحوس باشد یا در هبوط ووبال
ورجوع اکثر اولاد استقبال باشند در مرک فرزند اکر زحل ومریخ در پنجم بود با تربیع ومقابله
او باشند اولاد مولود را مرک بد بود چون صاحب پنجم در دوازدهم بود که بیت موت الولد است
وصاحب سهم السعادة در هشتم مولود را هیچ فرزند حیات نیابد اکر افتاب در پنجم بود مولود را
هیچ فرزند زنده نماند اکر افتاب وزحل وعطارد بقمر ناظر باشند از عاشر مولود را فرزندان
بمیرد واکر زحل با مریخ بود در طالع یا در رابع مولود را فرزند بمیرد اکر صاحب بیت الولد وسهم الولد
در ثامن بود فرزندان پیش از پدر بمیرند وچون مریخ وعطارد در مغرب باشند یا در عاشر
مولود فرزند خود را دفن کند اکر مشتری در رابع بود یا سابع ومقارن منحوس یا ناظر بتربیع

ومقابله با محترق یا هابط دلیل مرگ فرزند بود اگر نحسین مقارن صاحب بیت الولد باشند
مولود را نسل قطع شود چون صاحب بیت الولد مصاحب بیت الولد باشند و وازدهم متصل
بود او لا داو بمیرد و اگر ارباب مثلثات مشتری محترق وهابط بود یا مقارن نحوس دلیل
موت فرزند بود اگر سهم الولد در بیت زحل بود نحوس ناظر بیشتر فرزندانش هلاک شوند
حکم خانهٔ ششم سخن در بندگان که او را باشد یا نه برج ششم بنگرد و صاحب مثلثهٔ اول ودوم
ومریخ وعطارد وسهم العبید ومستولی بدین دلایل اگر مسعود باشند وصاحب طالع متصل
باشند بنده باشد اگر عطارد مشرقی بود ودر مغرب عیر ثابت وقوی حال بنده باشد اگر
مشتری در ششم بود وصاحب سابع یا عطارد در وتد مولود را عبید بود وازایشان منافع یابد
اگر عطارد قوی حال بود وناظر سعود مولود را عبید واگر دلیل در خانهای عطارد بود ومسعود
بود ناظر وصاحب او قوی حال مولود را عبید وخدام بسیار بود واگر صاحب ششم بود وصاحب
طالع دهد قرب بیشان ناظر عبید دارد واگر برج سهم کوکب مذکر بود غلامان واگر مؤنث بود
کنیزکان اگر قمر در سنبله بود وسهم السعادة یا ناظر بود بعطارد ونظری مقبول او را بندگان
باشد که تجارت کنند وازایشان نتاج بود اگر قمر در ثور بود وعطارد در سنبله یا جدی و
زهره وقمر در وتد بیکدیگر ناظر باشند بندگان بزرگ قدر گردند ومراتب یابند ومولود
ازایشان تمتع یابد اگر قمر در ثور بود بر تربیع یا بتثلیث ومشتری ومریخ ازایشان ساقط
مولود از عبید فایده گیرد اگر صاحب سهم العبید بطالع وسهم العبید از تثلیث یا تسدیس نگرد
بندگان او را دوست دارند وبوی مسعود باشند وبود که او را از بلاها نجات دهند
رنج کشیدن از بندگان زحل در سیم یا در دوازدهم از بندگان بیروزی بود اگر صاحب ششم
در سابع بود یا در رابع بندگان او بمیرند اگر ذنب در ششم بود بندگان خاین باشند علی
الخصوص هندوان اگر قمر از وتد افتاب ودر خانهای مشتری بود ومولود از بندگان
زیاده منفعت نبود خاصه که عطارد یا مریخ منحوس بود اگر سهم العبید وصاحبش منحوس باشند
در بروج منقلب مقارن یا بر تربیع ومقابله قمر باشد مولود را خطر جان بود از بندگان
خویش اگر سهم العبید در ششم یا در دهم یا در وازدهم بود ونحس با عطارد بود مولود همیشه
از بندگان خود ترسد وایشان را در بند دارد اصناف بندگان خانهای زحل دلیل هند
باشد خانهای مریخ دلیل ترکان باشد خانهای مشتری دلیل روم ومیان دکوچیان خانهٔ
عطارد دلیل جملهٔ اصناف بندگان باشد اگر قمر در جدی بود بتثلیث یا تربیع سهم العبید
وسهم السعادة بندگان او را از جانب دریا آورند سخن در عیوب وبیماری ودر اسباب علل

مولود اگر ششم وصاحبش رطب باشد بیماری مولود از بلغم باشد که خاصه زحل مستولی بود
یا بدیشان ناظر اگر آتشی باشد حرارت وصفرا اگر زهره مستولی بود بر ششم بیماری مولود از
بسیار خوردن وجماع کردن بود اگر قمر مستولی بود بر ششم مولود وجع الذکر والاسافل بود
در علل چشم اگر قمر در ششم بود بمریخ منحوس دلیل نابینایی بود اگر ذنب بر حاق درجهٔ
طالع بی نظر سعود دلیل نابینایی بود اگر افتاب قمر در ثالث طالع یا ثالث دیگر او تاد بود ومریخ
در وتد بود دلیل نابینایی بود اگر منحوس بر تربیع ومقابله نیرین در درجات افتد یا افتد
وازسعود ساقط مولود نابینا باشد اگر افتاب در دوازدهم بود وان برج خانهٔ زحل بود و
افتاب صاحب سهم السعادة بود مولود نابینا بود اگر افتاب عند الولادة منحوس بود بمریخ دیدهٔ مولود
از جدقه بیرون افتد دلیل نابینایی شفیقی بود وصیل کشیدن وامثال ان درجایی که چون
اینجا بود این دلیل خلل چشم بود از نجم یا دهم ثور از نهم یا پانزدهم سرطان در بیت وهشتم
وهیجدهم وبیست وهفتم وهشتم در عقرب نهم ودهم وبیست وسیم در قوس درجهٔ اول
وسیم وهفتم وهشتم وهیجدهم ونوزدهم در جدی از بیست وپنجم تا آخر برج در دلو هشتم ودهم
وسیزدهم ونوزدهم دلیل یک چشم اگر قمر زاید النور بود وبمریخ منحوس بود یا ناقص النور بود
وزحل منحوس و افتاب مسعود چشم او نابینا بود واگر افتاب در میلاد روزی منحوس بود
وقمر مسعود بود چشم راست او نابینا بود اگر در میلاد شبی قمر منحوس بود وفوق الارض چشم
چپ او خلل کند اگر افتاب در میلاد روزی منحوس بود تحت الارض چشم راست خلل کند اگر اسد
در وتدی مستولی بود بر ششم ومنحوس بود دلیل خلل چشم بود اگر قمر بود چشم چپ واگر افتاب بود چشم
راست اگر مریخ مستولی بود وبر درجهٔ طالع بود ساقط از مشتری وزهره دلیل خلل یک چشم بود
دلایل نقطهٔ چشم اگر مقارن مریخ بود ومنحوس بر چشم مولود نقطه بود اگر زهره مستولی بود بر ششم
وبر طالع بود ومنحوس ناظر بعدا وت چشم مولود رنجور بود یا نقطه وسیاهی وخلل بود دلایل احوال قمر
چون مقارن زحل بود ومشرقی دلیل احول بود اگر نیرین در برج منقلب باشند وساقط از طالع
ومتصل بنحوس مولود احول بود واگر میلاد روزی بود وافتاب منحوس بود ودر برج موجه مریخ
ناظر مولود احول وابتر باشد در صفت بصر قمر در میان ثور یا نهم سرطان یا درجهٔ اول قوس بود
مولود چشم خیره کی بود اگر طالع مولود نیرین بود وقمر در خانهٔ محترقه بود وافتاب در درجات
مظلمه مولود خیره چشم بود اگر افتاب فوق الارض بود بتربیع زحل مولود را چشم خیرگی کند اگر
قمر یا افتاب در درجات زینت بود مولود ضعیف چشم بود درجات مظلمه در برج ثور د ط ی ل
سرطان یط اسد ح مامه ما مده در سنبله دیع بطه ا د عقرب ک الک در قوس ر ۷ ک الح

در جدی یا سرطان بود یا در دلو بود دلیل نجم اگر قمر ناقص النور بود و ناظر بزحل و مشتری دلیل
نقصان بصر بود اگر نحسین در برج دوم در موضع آفتاب باشند و قمر از تربیع یا مقابله
بدیشان ناظر خلل ضعف چشم بود اگر قمر محصور بین النحسین باشد و سعود بوی ناظر ضعیف
چشم بود اگر قمر در قوس بود بتربیع یا مقابله زحل دلیل ضعف بصر بود اگر قمر بعد از اجتماع یا
استقبال بتربیع یا مقابله نحسین بود ضعف بصر بود اگر قمر زاید النور بود و ناظر بنحوس در
باصره ضعف بود اگر نیرین در درجات مظلمه باشند تحت الشعاع زحل و زحل هابط از خلل
چشم مولود آب در آید در خوشی و ناخوشی بوی تن هر کرا طالع اول حمل بود گنده بغل
بود و نکهت او اندک ناخوش بود و میانه حمل دلیل خوشبوی بود آخر دلیل بربغ البحذین ثور
گنده بود او را جوزا پاکیزه و خوشبوی سرطان اول و میانه اسد گنده خایه و هذا اکثر بود و س
خوشبوی بود تا که عرق نکرده باشد چون عرق کند گنده بوی عرقش ناخوش بود جدی
اندکی خوشبوی و پاکیزه بود دلو را خوش کننده تر بود حوت ناخوش بود دلایل عیب و امراض
پراکنده هر که کران بود طالع او آخر حمل بود و مریخ در آنجا هر که سیاه چرده بود و کج بینی
بود قمر او در حمل بود و زحل در ثور هر که کج دهان بود در قوس بود و عطارد در سرطان
مریخ در میان ایشان هر که مریخ در جدی بود و قمر در دلو دو پای او عیبی بود و هر که را
زحل در حوت بود و مریخ در دلو با زهره بزرگ پای بود و اگر زحل در میزان بود و زهره
و عقرب البتة اگر زهره و عطارد در حوت یا عقرب باشند با زحل و زهره در حوت بود
مولود حکیمی گران سایه بود هر که را طالع جوزا بود و زحل و عطارد در آنجا اشقر بود هر کرا
طالع حوت بود و زحل و مریخ در وی اشقر بود هر که را طالع عقرب بود و زحل یا مریخ در وی هر کرا طالع قوس
بود و زحل یا عطارد در وی چشم چپ وی سقیم بود اگر طالع دلو بود و زحل و زهره در وی چشم راست
بینش ندارد هر که   شود طالع او سنبله بود و قمر در وی هر که دیرتر شود طالع او میزان بود
و زحل و زهره در آنجا هر که دندانهای او مرده شمرده بود طالع او جدی بود و مشتری در آنجا بود هر کرا
طالع او آخر جدی بود و زهره در آنجا خمار میرود هر که را طالع قمر در وقت ولادت تحت الشعاع بود او
از دو روزه بمیرد هر که طالع دلو بود و زحل در وی بود در آب بمیرد هر که را طالع حمل بود یا جدی
و مریخ و زهره در آنجا او را سباع خورد هر که را طالع عقرب بود و عطارد و مریخ و زهره
در آنجا او را پیش سلطان سیاست کنند هر که را طالع حوت یا حمل بود و آفتاب و مریخ و زهره در آنجا
پایش بسوزد هر که را طالع ثور یا جدی بود و مریخ در آنجا او را باهن کشند هر که را طالع میزان بود
و زحل و زهره در آنجا خانه بر وی افتد هر که را طالع جدی بود و زهره و قمر در وی از بنای بلند

بیفتد

بیفتد هر که را طالع ثور یا دلو بود و ستبر لب بود هر کرا طالع اسد بود یا ثور بود تا در بینی او موی بود
هر که را زحل در سنبله یا جدی بود طرف گوش او منحنی بود هر که را چشم سفید دیده او روشن
بود چون او را قمر و مشتری در اسد بود و زهره و سنبله هر که را زهره در جوزا بود احول بود
و طالع جوزا بود هر که را عطارد و مریخ در ثور بود و زحل در حمل نابینا بود هر که را مریخ یا زحل
در طالع بود آهن عضوی از وی رسد دلیل کری چون عطارد صاحب ششم بود بتربیع یا مقابله
زحل مولود دیگر بود اگر قمر ممتلی بود و مقارن مریخ در ششم مولود کر بود اگر عطارد در ششم
بود و میلاد دلیلی ظاهر از تحت الشعاع مولود اصم بود خلل زبان و آواز اگر عطارد در برجی بود
که صوت ندارد چون عقرب و سرطان و حوت و تحت الشعاع بود و ناظر بقمر مولود گنگ بود
اگر عقرب بود الثغ بود اگر عطارد صاحب ششم بود و بمقابله و تربیع نحوس و در بروج بیصوت
مولود گنگ بود اگر عطارد مقارن یا در حدود زحل بود ناظر بنحوس گنگ بود و اگر عطارد
مقارن در خانهای زحل بود و نحوس مولود الثغ بود اگر زهره در عاشر بود و عطارد در مقابله
زحل در زبان مولود عیبی بود دلیل احدب اگر قمر در اول یا آخر برجی بود ناظر بنحس خاصه
زحل مولود احدب بود اگر قمر در ثالث بود و مستولی او زحل و زحل هابط و طالع خانهای
مریخ بود و مریخ در برج معوج الطلوع بود و عرضش اندکی بود احدب بود دلیل جذام اگر
قمر بعد اجتماع ناقص بود در ضوء متصل بزحل و ساقط از سعود مولود مجذوم بود اگر قمر
در حمل بود یا در ثور و زحل و مریخ با وی ربع مجذوم بود اگر زحل و مریخ و زهره در حوت
یا در سرطان یا عقرب باشند نحوس دلیل جذام بود اگر مشتری صاحب ششم بود ناظر بنحوس
دلیل جذام بود دلایل برص اگر زهره با نحوس بود در بروج آبی دلیل برص بود اگر طالع
حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی بود و سهم السعادة یا سهم الغیب یا هر دو بر درجه طالع باشد
دلیل برص بود دلایل جنون اگر قمر مقارن زحل بود در طالع و عطارد از سابع بدیشان ناظر
و سعود ساقط دلیل جنون بود اگر عطارد در طالع بود و مقارن زحل و مریخ از سابع بدیشان
ناظر مولود مجنون بود اگر قمر در طالع و زحل در عاشر و عطارد در سابع مولود دیوانه بود اگر
قمر مقارن مریخ بود در طالع و عطارد از سابع بدیشان ناظر مولود ناقص العقل بود اگر نحوس ناظر
باشند و سعود ساقط مجنون بود اگر آفتاب و قمر بشب مقابله ارباب خویش باشند مولود
ناقص العقل بود اگر زحل ناظر بود بصاحب اجتماع و استقبال و قمر ناقص الحساب بود و سعود
ساقط مولود دیوانه بود اگر زاید النور بود در قوس یا در حوت و مریخ و زحل در سابع و هیچ
سعدی بزحل ناظر نبود مولود دیوانه بود اگر زحل در سابع و عطارد با قمر در طالع ناقص العقل

بود اگر عطارد منصرف بود از صاحب طالع مولود مجنون بود اگر آفتاب که دلیل عقل است منحوس
باشد در سابع در حد ود منحوس مولود دیوانه بود اگر قمر بطالع منحوس باشد در سابع در حد و
منحوس مولود دیوانه بود اگر قمر بطالع منحوس باشد وطالع بمریخ ولو منحوس مولود دیوانه بود
وعطارد با ایشان مخالط بود اگر اجتماع نیرین در برج ششم و منحوس بدیشان ناظر و سعود
ساقط باشد مولود معتبر بود دلیل مفلوجی اگر قمر مقارن زحل بود در وتدی و زحل
تحت الشعاع بود دلیل استرخای عصب و فالج بود اگر برج ششم و صاحب منحوس باشد و در
دوم طالع و ناظر بزحل و ساقط از مشتری مولود را فالج بود و از بلغم رنجور باشد ضعف دل
و درد آن آفتاب چون صاحب ششم بود منحوس مولود را از دل رنج بود و مشتری اگر منحوس بود
زحل تحت الارض دلیل خفقان و درد بود و مشتری اگر منحوس بود اگر علو بر ثلثه در رابع باشد
و سلثه در رنت بود دلیل ضعف دل بود مشتری تحت الشعاع در ششم ضعف دل بود دلایل امراض
جگر اگر مشتری صاحب ششم بود و مریخ ناظر بود یا بتربیع و مقابله دلیل حرارت و درد جگر و حمی لازم
و یرقان بود اگر قمر صاحب ششم بوده و مریخ منحوس بود دلیل ضعف جگر بود اگر مریخ در طالع
روزی بود فاسد دلیل درد جگر بود اگر در وتد الارض باشد از قطع حدید بیم بود اگر قمر و صاحب
طالع منحوس باشد از مریخ مولود را یرقان و علل کند بود و اگر آفتاب در عقرب بود در طالع روزی
بود دلیل اوجاع مفاصل و کند بود درد اوجاع طحال چون قمر صاحب سادس بود و زحل منحوس
باشد و سقوط در طحال بود اگر صاحب طالع در سابع بود و ناظر بنحوس دلیل وجع طحال باشد اگر
صاحب طالع زحل بود و زحل فاسد و محترق باشد در موالید روزی و منحوس از مریخ در وتد
الارض بود و بواسیر و رطوبت بود اگر قمر در خانهای زحل باشد و ناقص النور و الحساب بود
و طالع تسدیس باشد دلیل مرض باشد از سوال و غلظ الطحال درد اوجاع ریه اگر قمر منحوس باشد
در چهارم مولود از سل رنج رسد اگر قمر منحوس بود تحت الارض از مقارن و تربیع و مقابله
زحل دلیل تنگی نفس و خلل الریه بود درد علت شکم سنبله دلیل شکم و حجاب و امعا اگر زحل
در حد زهره بود علل و اوجاع بطن باشد اگر صاحب ششم در طالع بود برج منقلب و صاحب طالع
نیز در برج منقلب بود و زحل بدیشان ناظر مولود از شکم رنجور بود و اگر برج ششم منحوس بود و
صاحبش تحت الشعاع بود در ششم یا رابع او را از شکم رنجی عظیم بود اگر سهم السعاده یا صاحب طالع
با قمر منحوس بود در سابع دلیل درد شکم بود اگر سهم المرض در برجی بود که دلیل درد شکم بود و نحوس
بوی ناظر باشد تو بنظر سعود دلیل رنجوری باشد از شکم درد اوجاع علت معده اگر زحل و مریخ
در ششم یا در دوازدهم بود مولود معده ضعیف بود و از معده رنجور اگر در میلاد دلیل آفتاب

منحوس

منحوس بود و تحت الارض مولود را درد معده بود اگر قمر در اسد بود منحوس مولود از معده و دل
رنجور بود دلیل اوجاع مذاکیر اگر قمر تحت الشعاع بود منصرف از زحل و زحل در وتد بود و قمر ناقص
در ضوء مولود از سیلان رنجور بود و اگر نحوس در اوتاد بود و نیرین ساقط باشند درد ذایل این
علت بود اگر زهره در طالع بود و ناظر بزحل دلیل حصاة و بواسیر بود و امثال آن اگر دلیل امراض
زحل باشد و ناظر بقمر دلیل حصاة و جرب مثانه بود و امثال آن بود اگر صاحب ششم منحوس
از دلایل رطوبت بود دلیل این علت بود درد انقطاع از جماع و عفت زهره چون مقارن زحل
باشد در وسط السماء عنین بود و چون قمر با زحل بود و در ثانی و زهره بتربیع بدیشان ناظر بود
مولود عنین بود اگر زحل در ششم یا دوازدهم بود و این برج دلیل غم و رطوبت بود مولود عنین
باشد اگر زحل در حد زهره بود و منحوس مولود را نقصان بود در این معنی خاصه که زحل در طالع
و با هفتم حظی دارد اگر قمر از زهره منصرف و بعطارد متصل و زهره عطارد هر دو مغرب با شند
دلیل نقصان بود دلیل کار دلایل خصی اگر زحل با آفتاب بود در چهارم آفتاب بود و آفتاب نکوفی
نزدیک باشد میان عاشر و طالع در میان رابع و سابع زمانت در جانب راست بود اگر در مقابل
این دو ربع در جانب چپ بود اگر آن کوکب دلیل زمانت در بروج مذکر باشد زمانت در مقدم
بود اگر در برج مؤنث بود در مؤخر بود و بروج نهاری مذکر دلیل اورام ابیض و احمر بود دلیل اسود بود
دلیل شناختن اوقات و زمانه اگر آن کوکب که دلیل زمانت بود میان طالع و عاشر بود زمانت در
اول عمر بود و اگر میان عاشر و هفتم بود در میان عمر بود اگر از بیت الفرس یا چهارم بود زمانت
در آخر عمر بود دلیل زمانت اگر شرقی بود زمانت در بدایت بود و اگر غربی بود در آخر عمر اگر صاحب ششم
در ششم بود زمانت در سفر بود اگر در عاشر بود در میانه عمر بود اگر در رابع بود در آخر سهم السعاده
در حمل منحوس زمانت در سال نهم بود و اگر در ثور بود در بیست و پنجم اگر در جوزا بود در سال ششم
و اگر در سرطان بود در سال یازدهم و اگر در اسد بود در سال دوازدهم و اگر در سنبله بود در سال
هشتم و اگر در میزان بود در سال سیم اگر در عقرب بود در سال پانزدهم اگر در قوس بود در سال چهل و
دوم اگر در جدی بود در سال پنجاهم اگر در دلو بود در سال سی ام اگر در حوت بود در سال چهاردهم
و شرط آنکه هیچ سعدی بسهم ناظر نبود دلیل کسانیکه کوتاه بالا باشند قمر در نیمه اول برجی بود و
متصل که معوجم او هنوز درجه تمام باشد و این برج چهارم بود مولود کوتاه بالا بود چون قمر در آخر
برج و متصل بزحل یا کوکبی در آخر برج مؤنث بود مولود کوتاه بود دلایل معزل زهره در اسد
دلیل آن بود که مولود زنان را دوست ندارند زهره در برج منقلب و منحوس مولود در دی اجماع و
مذموم فی النکاح مبغض فی النساء بود قمر در خانه زهره مولود بنزدیک خلق محبت اما از زنان او را

دوست دارند اگر زهره در هفتم بود وصاحب طالع در طالع مقابل یکدیگر و قمر و زحل در تربیع
طالع و زهره مولود را زنان دشمن دارند و بعتین الطفة بود دلایل سبق زهره در برج بسیار
نکاح مولود و شق بود زهره در درجه دوم حمل مولود بسیار نکاح بود ولیکن عقیم بود زهره
درجه اول اسد منحوس بود بسیار شهوت و اکول بود زهره در جدی در صورت دوم منحوس
بود مولود کم نکاح بود وبدان فضیحت شود یا وقات زهره در دلو و حوت بمولود شق و مرکش
بد نسیب بود چون صاحب ششم بود و منحوس بود از مریخ دلیل علت و حرص بود بر زنان
وامردان چون زهره در میانه زحل و مشتری و عطارد با وی ناظر بود مولود شق بود دلیل
علل مقعد زحل در دوازدهم دلیل بواسیر بود و مریخ در موضع اجتماع یا استقبال بود مولود را
بواسیر بود مولود را مصغاد بود چون صاحب طالع در سابع بود و مقارن یا تربیع مریخ مولود را
از بواسیر و قروح معده رنج رسد اگر زحل در طالع بود و مریخ در سابع مولود را رنج بواسیر
و وجع الرحم بود اگر سهم السعادة و مریخ در عقرب بود مولود را از مقعد رنج بود اوجاع امعاء
مریخ در عقرب بود به شهادت زهره و مشتری و طالع عقرب بود دلیل قروح امعا بود و زحل
و مریخ در ششم و دوازدهم قروح امعا بود زحل با ذنب در سابع دلیل قولنج و قروح امعا بود
دلایل علل دبیر قمر در ثالث و در برج رطب و مقارن زحل بود و زحل هابط مولود دبیر و عظیم
الخصیه باشد اگر زهره مقارن مریخ بود در هشتم و ثامن برج و زهره تحت الارض بود مولود دبه
بود اگر زهره مقارن قمر و مریخ در هشتم بود در عقرب در خصیه مولود علتی بود خاصه که مشتری
ساقط بود دلایل اصلع چون طالع اسد یا سنبله یا عقرب بود مولود اصلع بود و چون طالع سرطان
بود و مریخ و قمر در وتدی یا قمر بتربیع یا مقابله مریخ مولود اصلع بود اگر سهم السعادة ام الولد
والدین و مستولی بر ایشان در جدی بود مولود را قوی بر اندک بود اگر مشتری در دوازدهم
اصلع بود دلایل آنکه قد دراز بود زهره در خانه حمل مولود قد دراز بود و کنده بغل خاصه
در جدی و عطارد و صاحب ششم بود مولود ابخر بود و منتن الریح و زهره در خانهای مشتری
منتن الریح و زهره در خانهای مشتری منتن الریح و قدر بود زهره در برج ابی زحل و د
زحل همین حکم دارد طالع حمل بود زحل و قمر در آنجا بود مولود ابخر و منتن الریح بود دلایل ضعف
بدن قمر محرق بود ناقص الضوء و منصرف از نحس در وتدی مولود ضعیف البدن بود آفتاب در
طالع و در نطاق دوم بود و تربیع یا مقابله زحل مولود ضعیف البدن طالع سرطان و قمر در آنجا متصل
بزحل ضعیف بود آفتاب ساقط از طالع و مریخ در هبوط و در برج زایل و قمر بتربیع یا مقابله زحل
مولود ضعیف بود او صاحب زحل بمفاصل قمر و سهم الزمان در طالع و در دوم در مقابله مریخ مولود را

امری

امری افتد و حلق قمر مقارن مریخ بود بعضی از مفاصل مولود را ببرند قمر در برج منقطع الاوصال
بود و ناظر بمریخ از سابع همین حکم دارد دلایل اندک موی بود وی دکوسج طالع چون در سرطان
و عقرب و جدی و حوت بود و سهم السعادة در وی بود مولود را موی روی اندک بود دلیل
در زمانت الرصدین بحسنین و سعدین و عطارد در رابع باشد مولود را از پای آفت رسد چون
نحس ناظر بود و زحل در ششم یا دوازدهم بود مولود اعرج بود چون مریخ و راس و آفتاب در برج
ششم باشد پای خلل یابد چون سهم السعادة الموت و مستولی بر ایشان در قوس یا در جدی یا در دلو
بود مولود را نقرس بود یا آکله در پای افتد اگر قمر ثنبلی باشد در برج ششم و مقارن مریخ بود
مولود را پا افگار بود اگر زحل و قمر و مریخ در ثالث دلیل علت و رنج پای بود اگر سهم الزمان در دوازدهم
بود ناظر النحوس دلیل زمانت پای بود و مولود اعرج یا مقعد بود اگر برج منقلب باشد مولود را
علت بود صاحب طالع در دوازدهم بود و بتربیع یا مقابله نحوس دلیل خلل پای اگر بیزین و زحل در
برج ششم باشد او را از خشکی و قیح پای خلل کند و بود که نقرس انگار شود اگر مریخ در طالع در حد
خویش بود در پای او خلل بود اگر برج منقلب بود یا اصم یا مختلف القدمین اگر زحل در ششم
بود خاصه که میل دلیلی باشد مولود را از برودت و بلغمی رنجها بود و پای او از نقرس عیناک
شود اگر دلایل مرض و عیوب در عاشر بود یا در نصف فوق الارض آن خلل در جانب چپ بود
اگر در نصف تحت الارض بود در جانب راست بود حکم خانه هفتم دلایل تزویج اگر کسی که مزاج
زهره بود طلب کند از سابع و صاحبش و سهم التزویج و صاحبش زهره و ارباب مثلثات اش
اگر زهره از مریخ منحوس بود دلیل زنا و تجرد و امثال این و اگر زحل منحوس بود دلیل قلت نکاح
و انقطاع نسل بود و اگر مشتری مسعود بود دلیل صلاح و عفت زنان و امثال آن در موالید
کسانیکه عزیب باشند اگر سهم التزویج بد حال باشد و زهره و ارباع مذکور بود و بد حال مولود عمر
در عزبت کذرانند اگر ارباب مثلثات زهره از شهادت و عاشر ساقط باشند مولود هرگز زن
نکند اگر مثلثه اول زهره در حد و د و منحوس بود و در رابع و این برج عزیب بود مولود بز بات
اند و هکین شود و آن کمتر کند اگر زهره منحوس باشد و ناظر بقمر و ساقط از طالع و زحل در برج
هفتم زهره بی نظر مشتری بود از آن نکند اگر سهم التزویج در برج دوازدهم بود و ناظر بقمر
و ساقط از طالع و زحل در برج هفتم زهره بی نظر مشتری بود از آن نکند اگر سهم التزویج
در برج دوازدهم بود و ناظر بقمر و ساقط از طالع و زحل در برج هفتم زهره بی نظر مشتری
بود زن نکند اگر سهم التزویج در برج دوازدهم بود و ناظر منحوس و ساقط از سعود بر محترق و
تحت الشعاع مولود هرگز زن نخواهد در موالید کسانیکه ازواج ایشان عفایف و حرایر باشند

صاحب سهم در سابع زن مولود پارسا بود مشتری و زهره و عطارد در سابع زن مولود با جمال
و عفت بود مولود از وی بهره مند بود صاحب تاسع در سابع مولود در غربت زن پارسا کند
اگر زهره در عاشر بود و ناظر سعود و ساقط از نحوس مولود زن کند با اصل و نسب و از ان
نکوئی رسد چون زهره از تحت الشعاع دور بود و در خانه خویش بود و سعود از وی تا
مایل لا و تا د بوی ناظر مولود را زنان با عفت و جمال باشند خاصه که مشتری ناظر بود
اگر سهم التزویج در عاشر بود و صاحبش بری بود از نحوس مولود زنان معرفه بزن کند
منسوب بخیر و صلاح و عفاف اگر صاحب او مسعود بود از اولاد روسا و عظما و اشراف بود
اگر سهم در رابع بود و مسعود مولود از خویشان زن کند با جمال و عفت اگر سهم التزویج در
پنجم مولود بود زنی کند بزاد از وی کمتر اما توانگر و عفت اگر مشتری بقمر ناظر بود از تثلیث یا
تربیع و زهره در دوازدهم یا در هشتم بود مولود را زنان باشند از اهل خیر و صلاح و عفاف
سهم عفاف المراه در خانه سعد بود و ناظر سعود دلیل عفاف زنان بود اگر مشتری صاحب سهم
التزویج بود و در سابع مولود بهمه حال زن کند از اقارب خویش و این بغایت مجربست اگر
زهره صاحب سهم التزویج بود و در سابع مولود زنی کند از جهة لهو و طرب اگر صاحب سهم التزویج
عطارد بود در سابع مولود زنی کند از جهة استهزا و مسخرگی در شناختن اینکه زن شوهر
کند از کدام صفت مردم اگر مریخ در خانه زحل بود یا بر تثلیث زحل زن شوهر کند و اگر در خانه
مشتری بود شوهر عاقل زیبا کند اگر در خانه عطارد شوهر مستوفی یا دبیر یا نقاش یا بازرگان
بود اگر در خانه زهره بود شوهر نیکو روی و خمر خواره کند اگر در خانه آفتاب بود شوهری معروف
و محتشم کند اگر در خانه قمر بود شوهری باقاضی کند خاصه که مشتری بود اگر صاحب مثلثه مریخ
بود و مریخ در برج ثابت بود یک شوهر بیش نکند اگر برج منقلب بود زیادت و صاحب مثلث
مریخ دلیل ازواج بود بر ان حکم باید کرد و اگر زهره و مریخ در حد یکدیگر باشند و بیکدیگر ناظر
این زن در نکاح کردن رسوا شود اگر زهره بتربیع مریخ باشد این زن شوهر دوست دارد و شهوت
پرست باشد چون زهره مقارن با تربیع و مقابله زحل باشد بیمار وی دیناداو بود اگر سهم
التزویج مریخ ناظر بود بعداوت صاحب طالع نکاح پنهان کند و از ان رنج بیند اگر سهم التزویج
در خانه مشتری بود زنان و شوهران مصلح باشند اگر سهم التزویج با زهره بود از شوهران
و شوهران از زنان شاد شوند و اگر سهم التزویج در خانه مریخ زن و شوهران جوان با شوهر
زن جوان کند دلایل کسانیکه زنان ایشان پارسا بود اگر مریخ سابع خانه سعدی بود و سعود
ناظر زن پارسا باشد و اگر بر خلاف این بود ناپارسا باشد سهم عفاف المراه در برج و بوت

کش

نحس و ناظر منحوس زن پارسا بود اگر در طالع سهم التزویج با مریخ بهم بود زن پارسا بود عطارد
و زهره در حمل یا مغرب یا عاشر بود زن پارسا بود اگر زهره و قمر در سایه یا در وسط السماء بود
زن پارسا بود اگر زهره با مریخ بود یا در جدی و مریخ از تربیع یا مقابله ناظر زن پارسا بود اگر
زهره در خانه یا در حد مریخ بود و مریخ در خانه یا در حد زهره بود زن پارسا بود و بدان رسوا
شود خاصه که آفتاب با مریخ ناظر بود و شرقی اگر غربی باشد پنهان ماند دلایل کسانی که با زنان
از طریق نامعهود معاشرت کنند هر که را زهره در عاشر بود و ناظر بعطارد و مریخ ساقط از سعود
با زنان بخلاف معهود بود اگر این برج منقلب بود و بسیار شهوت بود بطالع آن زن بود و قمر
بدین سه کوکب ناظر بود این زن فتنی را خواهد از غایت شهوت اگر قمر در ثور و حوت و جدی
و حمل بود و عطارد مقارن مریخ آن زن این طبیعت بود اگر زحل صاحب طالع با عطارد و زهره و
مقارن یکدیگر بود این زن بدین عفت بود دلایل کسانی که جنس زنان با مردان بی گستاخ
باشند هر زن که طالع او خانه سعدی بود و زهره و مریخ با یکدیگر ناظر باشند در برج مونث
با مادران مخالطت کند بضرورت از ان نکند اگر زهره در سابع بود و بر مقابله قمر سیم این بود
که اگر در اسد یا در جدی یا در دلو بود و ناظر بمشتری با مردان گستاخ باشد اما هرگز شوهر نکند
و او را فرزند شود در شناختن آنکه تزویج مرد و زن در کدام وقت افتد اگر مشتری بجداوند خانه
مستولی بر مکان زهره رسد علی الخصوص که از ایشان هر یک حظ دارد در طالع یا بیت الازواج
در ان سال تزویج بود اگر درجه انتها سوی سهم التزویج هم رسد هم دلیل تزویج بود اگر زحل
ناظر بود آن تزویج را بطئ دور افتد اگر سهم التزویج بمکان مشتری یا زهره رسد یا زحل که مسعود
و قوی حال مستولی بر مکان سهم التزویج دلیل بر تزویج بود اگر مستولی با مشتری بمکان زهره
رسد دلیل تزویج بود اما این زن پاکیزه و کدبانو بود اگر مریخ مستولی بود بر سهم التزویج
و بیشتر بزهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن بمیرد اگر مشتری بیشتر بسهم التزویج رسد
هم دلیل تزویجی نیکو بود در شناختن سال تزویج که در جوانی افتد یا در پیری اگر زهره در
طالع شرقی بود مولود در جوانی زن کند در دوم در میانه در سیم از کهولت در چهارم از پیری
موالید زنان اگر مریخ شرقی بود در جوانی تزویج کند اگر غربی بود در پیری اگر آفتاب در
بران طالع و عاشر باشد ان زن در جوانی شوهر کند اگر در ربع بود دیرتر شوهر کند یا شوهری
بزاد بر آمده کند و قمر در موالید رجال اگر در ربع شرقی بود در جوانی زن کند اگر در ربع غربی
بود در پیری و اگر ربع غربی در خانه خود زهره منحوس بود مطربان بر جوانی را خواهد که از ایشان
عار بود اگر در برج ذو جسدین بود زن بسیار کند قمر در طالع مردان دلیل زن بود در شناختن

انکه زن بیش میرد یا شوهر اگر صاحب مثلثه نحسین زهره در سابع یا تحت الارض منحوس بود
مشتری ساقط هر زن که مولود کند بمیرد و او را هیچ زن نماند و اگر طالع زن افتد شوهر بمیرد
و اگر زهره در سابع یا در رابع بود و ساقط از سعود و منحوس شوهر بمیرد یا بکشند اگر زهره
در برج عزب بود و ناظر بنحس زنان او بمیرد و اگر زهره در ده و از دهم یا در سیم بود مشتری از
عاشر بوی ناظر بود هر زن که مولود کند بمیرد اگر صاحب سابع در ثامن بود یا صاحب سابع
هر زن که مولود کند از وی جدا شود بمرگ یا طلاق و این معنی بغایت مجرب است اگر زحل
در سابع بود زنان او بمیرند از امراض زحل که اگر مریخ بود از درد زه یا امراض مریخ اگر زهره
بنظر عداوت منحوس بود و قمر بمریخ منحوس باشد و با هیچ زن پایدار نبود و اگر زن با هیچ شوهر
پایدار نبود و قرار نگیرد اگر سهم التزویج در رابع یا در سابع بود و ناظر بنحس زنان او بمیرند
و با ایشان زیاده روزگاری نکند دلایل شناختن میان زن موافقت باشد اگر در یک طالع زهره
زهره انجا بود که قمر در دیگر طالع در آن طالع انجا بود که زن این دیگر کسی میان ایشان بغایت
دوستی بود والفت خاصه که قمر از تثلیث یا تسدیس میان ایشان موافقت تمام بود و اگر دو سعد
بیکبرج باشند در دو طالع مثلا زهره در طالع یک دو قوسات و در طالع دیگر مشتری باشد
میان ایشان صداقت تمام باشد اگر انجا که نیرین یکی باشند اندر طالع دیگر نحس باشد میان ایشان
خصومت و بد بینند از یکدیگر همچنین اگر در موضعی سعدی نحس بود در طالع اگر در طالع یکی موضع
افتاب باشد و در طالع دیگر میان این زن و شوهر اتفاق باشد و عمری با یکدیگر بمانند اگر
نیرین بتربیع یکدیگر باشند میان ایشان زیاده اجتماعی والفتی نباشد دلایل شوهر و زنانی
که خصومت کنند ثانی اگر منحوس نیرین ناظر باشند یعنی که قمر بطالع بتربیع یا مقابله نحس باشد
در دیگر طالع میان ایشان خصومت که البته صلح نپذیرد اگر قمر این طالع بر تربیع زهره بود که در
طالع دیگر از جهت پارسایی زن مفارقت افتد میان ایشان و صلح کنند اگر طالع یکی حمل
بود یا طالع یکی جدی را بود و آن دیگر سنبله یا قوس چون خصومت کنند هرگز صلح نکنند در
تزویج زنان شایسته و ناشایسته اگر با عطارد و زهره بود از وتد رابع و ناظر بمریخ مولود
زن سلیطه بود و جادوی کند اگر زهره در جدی یا در مکان بود این دو برج رابع باشند
مولود زن ناکسی کند از مطربان اگر زهره در رابع بود در برج دلو و ناظر بقمر از تربیع یا مقابله
مولود زن ناشایسته کند اگر زهره در ششم بود مولود زنان ناشایسته کند و از ان رنج بیند
اگر زهره در دوازدهم بود مولود زن کند فریبنده و ناکس و ساحره اگر افتاب قوی حال بود
و در سابع مولود زنی کند بدست خویش که او را طاعت نبرد از وی و از فرمان وی بیرون

شود

شود و با این همه فاجره بود و از کس باک ندارد اگر صاحب سابع بصاحب ثامن نگرد و این برج
ثابت بود زنی کند بی اصل اگر ذو جسدین بود زنی کند بدین صفت اگر منقلب بود زن
بسیار کند و تزویج زنان زشت و نازاینده اگر راس در سابع و با زحل و عطارد و زهره مولود
زن ظالم کند و شوهر او داشته بود اگر سهم التزویج منحوس بود و بشعاع منحوس مولود زنی کند نا
شایسته و مهمان کند در تزویج پیرزنان زشت و نازاینده اگر راس در برج سابع بود یا زحل
و مریخ بوی ناظر باشد مولود پیره زن را بخواهد تو انکر اگر ارباب مثلثات زهره منحوس باشد
در زایل و تحت الشعاع و این کس بی حمیت و کشخان بود و بر فجور زن راضی بود و از ان کسب کند
و اگر زهره با زحل بود در حد و بد زحل یا حد مریخ و زحل از تربیع یا مقابله ناظر مولود پیره زنی
معیوب را زنی کند اگر مشتری و زهره تحت الشعاع باشند در بروج عاشر مولود زنان عجوز زنان
نازاینده را بخواهد اگر صاحب سهم التزویج زحل بود در خانه سابع مولود پیرزنان را زنی کند
اگر صاحب سابع زحل این زنان را مادر و شوهر همزاد از وی بیشتر اگر در هفتم کوکبی بود از
کواکب علوی و در تزویج شهادت دارد و صاحب سابع یکی از کواکب علوی بود دلیل تزویج
پیرزنان بود مستولی بر دلایل تزویج زحل بود بعزب و سبله پیرزنان بود در تزویج کنیزکان
و کنیزک زادکان زهره در ده و از دهم زحل و مریخ بوی ناظر بود مولود کنیزک و کنیزک زادکان
و اولاد ایشان را زنی کند و از ایشان رسوایی بیند اگر صاحب در دوازدهم بود و صاحب
دوازدهم در سابع کنیزک یا کنیزک زاده ساحره معتقده را بخواهد اگر صاحب دوازدهم
در سابع بود بر ستادی زنی بخواهد در عزبت اگر سهم التزویج در برج ثانی بود از طالع
بری بود از نحوس او را شهادتی بود مولود کنیزک مالدار اکه از وی منافع یابد بخواهد اگر
سهم التزویج در برج سیم بود مولود کنیزکان را زنی کند و سریه دارد اگر زحل با زهره در خانه
او بود و این خانه او بود و این خانه طالع بود مولود کنیزک فرومایه را بخواهد اگر زحل در وتد
مغرب بود یا عاشر و این برج اسد یا جدی بود یا دلو و ساقط از مشتری مولود کنیزک نابا رسا را
بخواهد اگر زهره در اسد بود مولود بهره مند از تزویج و بران جهة رسوایی بیند همچنین از
خانه قمر زنان ناشایسته و کنیزکان و بنده زادکان خواهد و از ان زشت نامی حاصل آید
دلایل انکه زن شوهر را یا شوهر زن را یابد و فرزند را با فرزند زاده دوست دارد یا نی اگر سهم
الاضطراد والاصل در یکبرج باشند یا در مقابل یکدیگر را دشمن دارند و همچنین اگر بدین
خانه یک کوکب اگر موضع افتاب در موضع سهم الامارى بد بود یکدیگر را دوست دارند
و میان مادر و فرزند نداز قمر و سهم الامهات اعتبار کنند اگر سهم تزویج الرجال و سهم تزویج النساء

در برج منقلب افتد یکدیگر را دوست دارند و اگر در میان سهم عشق بود میان ایشان خصومت
و مشقت بود اگر عشق ناظر بود همچنان اگر طالع شوهر سابع طالع زن بود میان ایشان محبت بود
اگر سهم التزویج شوهر در ثور بود و سهم التزویج زن در سنبله شوهر زن مطیع بود اگر عشق
هر دو سهم التزویج ناظر بود و هر دو طالع چون انتهای سال بدان محل رسد در آن سال
میان ایشان طلاق و جدایی افتد بامر الله تعالی عز و جل دو دلیل کسیکه با محارم خود مجامعت
کند زهره و عطارد در طالع خانه زحل یا خانه زهره دلیل بود که مولود با محارم خود مجامعت
کند اگر برج ثالث حمل و عقرب بود مریخ و زهره بدان ناظر مولود با زنان برادران و دوستان
باخفا وطی کند علی الخصوص که زهره در حد مریخ و مریخ در حد زهره بود این حال کمتر افتد اگر سهم
التزویج در ثالث مولود با خواهران نسبی یا رضاعی مجامعت کند اگر سهم التزویج در خامس بود
منحوس و از سعود ساقط مولود با فرزندان و خواهرزادگان و برادرزادگان یا فرزندان
خویش مجامعت کند اگر سهم الولد در برج سابع بود مولود کسی را زنی کند که فرزند او بود
یا بجای فرزند وی داشت و اگر را ضعیف منحوس بود و سهم الولد قوی حال در سابع بود
و صاحب خامس مباح کرده اند اگر قمر سهم التزویج ناظر بود و با معادن و صاحب سهم با سهم
مولود مولود با خالات و خویشان مادر فساد کند اگر مریخ ناظر بود اند ران ملک و میخ بینند
اگر آفتاب در خانهای مشتری بود مولود با کنیزکان پدر یا پسر و خویشان محرم فساد
کند اگر زهره در خانهای زحل بود علی الخصوص جدی مولود با کنیزک پدر و زن پدر
و زنانی که شیر ایشان خورده فساد کند اگر قمر در خانه مشتری بود و برج مذکور مولود با
پسر خویش لواطه کند خاصه که قمر از مریخ منحوس بود و اگر از بود پلید بادی مجامعت
کند یا برادر شوهر اگر آفتاب در حد و در زهره بود منحوس مولود با مادر و با کسی که بجای
مادر بود فساد کند اگر قمر در برج سابع بود و مؤنث در مقابله آفتاب و ناظر زهره
مولود میان او و خواهران در نکاح جمع کند در موالید کسانیکه نکاح پنهان کنند چون
صاحب سابع تحت الارض بود یا تحت الشعاع مولود نکاح پنهان کند چون صاحب سهم
التزویج در خانه هفتم بود مولود نکاح پنهان کند اگر خداوند سهم مریخ بود در هفتم
مولود نکاح پنهان کند اگر زحل و مریخ در ششم بود مولود زنان پنهان کند و نخواهد
که هیچکس بران مطلع شوند اگر مشتری ناظر زهره و سهم التزویج و بصاحب صاحب سابع
مولود نکاح پنهانی کند اگر زحل و مریخ در ششم بود مولود زنان پنهانی کند و نخواهد
که هیچکس بران مطلع شوند اگر مشتری ناظر زهره و سهم التزویج و بسابع و صاحب سابع

مولود نکاح

مولود نکاح پنهانی کند و مشتری دلیل آشکارا اگر زهره در ثالث بود و شرقی در حدود
مشتری یا در حد و خویش مولود زن پنهانی کند و از و توانگری یابد در سعادت زنان
و شادی از قبل ایشان چون عطارد در طالع بود اندر برج مؤنث مولود از زنان خیر و نفع
یابد چون سهم السعادة در ثالث بود و ناظر مشتری در تثلیث طالع یا تربیع یا مقابله مولود
منافع و جاه یابد از جهة زنان اگر زهره در سابع بود در برج ثابت و ناظر مشتری و ساقط
از نحوس مولود نیکبخت بود از زنان اگر صاحب هفتم در خامس بود و مسعود بدل مولود
فواید و توانگری یابد اگر زهره در برج عاشر و خامس بود در فرح خویش قوی حال مولود را
از زنان شادی رسد زهره در ثور بود در مغرب مسعود مولود را حیز التزویج بود عطارد
در سابع بود و طالع شبی مولود بزنان شاد شود و از ایشان منافع یابد زهره در برج
هفتم بود و ناظر مشتری مولود میمون التزویج بود و از اموال نهادن روزی مند بود
و بوجوه ایشان مال و جاه یابد اگر راس و سعدین در خامس بیشتر سعادت مولود از زنان
بود اگر سهم التزویج در هفتم بود و مسعود قوی حال تزویج مولود نیکو بود اگر سهم السعادة
در بروج هفتم بود و مسعود و منحوس ساقط مولود نیکبخت بود بزنان و از ایشان
کرامت یابد اگر زهره در خانه مشتری بود و قوی حال بود باسباب زنان نیکبخت بود در بد
بختی مولود از زنان زهره در دو از دهم تزویج مولود بود زهره در دوم و میلاد در روزی
نحوس ناظر مولود بلا بیند از زنان زهره در ثالث و مقارن زحل و مریخ یا تربیع مقابله
ایشان مولود بر یکزن صبر نکند و هر چند وقت زنی کند و از ان بلا کشد خاصه در برج
منقلب اگر زهره در رابع بود ناظرش نحوس مولود ذوی النکاح بود آفتاب با راس در
رابع رخود دادی بنود مولود را از زنان اگر قمر در حین استقبال مقارن مریخ بود در
ششم و خانهای زهره مولود از زنان رنج و بلا بیند و غموم اگر زهره در اوج بود در
نهم و ناظر نحوس بعداوت مولود زنان بدبخت شود اگر سهم التزویج در نهم بود و منحوس
مولود مذموم النکاح بود سهم التزویج در دوازدهم بود و منحوس الم و رنج مولود بزنان
اگر سهم السعادة و منحوس بود دلیل اغمام مولود بود بزنان و بیشتر تزویج او فاسد و ردی
بود در مرگ زنان قمر در برج رابع بود و ناظر نحوس مولود مصایب زنان بیند زهره در رابع
و ناظر نحسین مولود مرگ زنان خویش بیند اگر برج منقلب بود بیشتر زنان او هلاک شوند
اگر نحسین بزهره باهم در رابع بود همین حکم دارد اگر صاحب سابع در هشتم بود مولود را هیچ زن
نماند جمله هلاک شوند اگر قمر از مقابله مریخ گذشته بود و بزهره مقابله کند و ایشان در مغرب

باشد مولود نکاح بسیار کند و جمله هلاک شوند اگر طالع شب زحل در برج سادس
بود و با زهره و قمر مقارن زنان مولود هلاک شوند اگر زهره و عطارد و مریخ بقمر ناظر
باشد مولود مصایب ازدواج بیند اگر زهره در سابع بود و ناظر نحوس و ساقط از سعود
مولود زنان خود را دفن کند اگر صاحب سابع محترق بود یا هابط یا راجع و در دوم مولود
زنان را دفن کند اگر نحس در هفتم بود و صاحب حد سابع منحوس بود از نظر عطارد و مریخ
و مشتری ناظر بود مولود زن خویش را از وحشت و رشک بکشد اگر زهره در خانه خویش
باشد مولود از زنان بد بیند و بیشتر از عشق و غیرت هلاک شوند در حد ود زنان
بشمرد از برج وسط السماء تا بزهره بعدد کواکب میان هر دو بود عدد زنان مولود بود اگر
از درجه وسط السماء تا بمریخ بشمرد هر کوکب که میان ایشان بود اعداد شوهران حکم خانه
هشتم که بیت الموت گویند هیچکس از مرگ چنان نترسد که عطارد طالع زیرا که خانه مرگ
خانه زحل و مریخ بود هر که را طالع حمل بود صاحب هشتم مریخ بود از مرگ نترسد و باک ندارد
و هر که را طالع میزان بود صاحب هشتم و طالع زهره بود بدست خود و بسبب خود بمیرد دلایل
کسانیکه مرگ ایشان بدرد شکم بود چون صاحب هشتم مریخ بود و آفتاب در برج آبی بود مرگ مولود
از اسهال و علت شکم بود و یا علتی که از حرارت و رطوبت بود اگر صاحب سابع مریخ بود و تحت الشعاع
از درد شکم یا از درد عضوی در اعضا بمیرد و اگر آفتاب در سابع منکسف بود و صاحب این وتد
رابع بود بیمار بود و از و مزمن بود و هلاک شود در آن قمر اگر قمر منحوس بود در سابع مرگ
مولود از عفونت و قروح و اورام و اگر آفتاب در برج طالع بود در مغرب و مریخ در عاشر یا
در رابع و مشتری بدیشان ناظر مرگ از حرارت یا احتراق یا کیموس باشد اگر قمر با مریخ بود در سابع
مرگ مولود از رعاف و علل خون بود در آنکه مرگ او بد بود و بزاری و رنج بمیرد اگر قمر در دوازدهم
بود و ناظر نحوس و قمر با نحس صاحب هشتم بود مرگ مولود بد بود اگر نحسین و عطارد و سعدین
در رابع بود مرگ مولود بد بود و اگر مریخ در هفتم و نحس ناظر بهر نظر که باشد مرگ مولود بد باشد
اگر نحوس بعد از برج سابع باشند و نحس ناظر باشند افتادن مولود و امرک بود و اگر ارباب
مثلثات رابع منحوس بوند و نحوس بدیشان ناظر بوند در اماکن بد باشد مرگ مولود با رنج
تمام بود و جان دادن او دشوار بود اگر سعدین در هشتم بود مرگش با رنج تمام بود اگر زحل
در طالع شب در هشتم بود مرگش با رنج و بیماری صعب بود اگر مستولی بر جزو اجتماع یا
استقبال مقدم و ارباب مثلثات ایشان منحوس باشند و ناظر نحوس مرگش زشت و با رنج
بود در مرگ فجاء اگر راس و مریخ در رابع باشند مولود بفجاء میرد و اگر صاحب مثلثه اول از برج

رابع

رابع در خانه خویش بود و صاحب هشتم در موضع بد بود و منحوس بنظر نحوس و ساقط از سعود
مولود بفجاء میرد و اگر قمر در هشتم بود در طالع شب و ناظر منحوس مولود بفجاء میرد و اگر مریخ
در سرطان بود و ناظر منحوس مولود بفجاء میرد و بود که ناگاه او را بکشند اگر زحل در هشتم بود
و آن برج منقلب بود و صاحب طالع بود مرگ مولود از فجاء باشد و ناگاه بمیرد و اگر نحوست آن
مریخ باشد مولود را بکشند بمیرد دلایل کسانیکه در آب غرق شوند چون زحل صاحب هشتم و در
برج آبی بود و ناظر بمریخ مولود در آب هلاک شود و اگر زحل قوی حال بود در برج آبی و صاحب
هشتم بود در آب هلاک شود دیگر بنگر برج هشتم و صاحبش و سهم الموت و صاحبش و زحل
مثلثه برج چهارم اینها جمله یا بیشتر در بروج آبی جمع شوند مولود در آب هلاک شود مریخ در عاشر
با قمر در بروج آبی مولود در آب بمیرد و یا از باران هلاک شود دلایل کسانیکه در آتش بسوزند
صاحب برج رابع در سابع در برج آتشی مولود با آتش بسوزد یا قمر با مریخ در برج هشتم بود خاصه
که هشتم برج بادی باشد اگر قمر صاحب برج سابع بود و مریخ و آفتاب بوی ناظر باشند یکی از
سابع و دیگری از عاشر مولود با آتش بسوزد و اگر قمر در برج بادی بود و در اوتاد و مایل الاوتاد
و ساقط از مشتری و ناظر منحوس با آتش بسوزد دلایل کسانیکه از بلندی بیفتد اگر آفتاب در برج
هفتم بود و غریب منحوس و صاحب هشتم هم منحوس بود بنظر نحوس مولود از بالا بیفتد اگر قمر در
وتدی از اوتاد هشتم باشد و مشتری در نظر نحوس بود در برج ثابت و ارضی بود و غریب و در زایل
مولود از بالا بیفتد اگر زحل مستولی برج هشتم بود و در هفتم بود و برج ارضی باشد و مقارن
آفتاب باشد مولود از موضع مرتفع بیفتد اگر صاحب برج سابع منحوس بود در عاشر و قمر هم
منحوس بود مولود از بلندی بیفتد و اگر مریخ و مشتری در مغرب بود و سعود بر ربع ناظر بود از مکان
بلند بیفتد اگر قمر در عاشر بود و در مقابله نحوس بناء بلند بر بالای مولود افتد او را هلاک سازد
دلایل کسانیکه از آبله بمیرند هر که را طالع جوزا بود و زحل در طالع و قمر در وتد بمقارنه زحل و مریخ
از حمل بتربیع زحل مرگش از آبله باشد هر که را طالع اسد بود و زحل در دلو و آفتاب در جدی
و مریخ با مشتری که صاحب هشتم است در جوزا مقارن از آبله بمیرد و هر که را طالع جوزا بود و قمر
در طالع بتربیع آفتاب و عطارد در دلو مقارن مریخ او از آبله هلاک شود و هر که طالع جوزا بود
و قمر در ششم در درجه ثور و مشتری در دلو و قمر بتربیع مشتری و آفتاب با زحل در جدی در
درجات مظلمه مولود را خطر بود یا چشمش از آبله تباه شود اگر طالع ثور بود و آفتاب بجا در قمر
در ثالث در درجه عقرب بمقابله سهمین و مشتری و عطارد در حمل ساقط از نیرین و مریخ در سنبله
مقیم در دوازدهم درجه و قمر از مقابله گذشته و اتصال بمریخ کند از تربیع یا سدس چون تسییر
افتادم

مرکش از ابله بود چون تسییر هیلاج یا درجهٔ طالع یا نیرین بتربیع هرد و نحس رسد یا مقارنهٔ زحل
وتربیع زحل و یکی از نحسین دلیل هشتم بود مولود از آبله میرد دلایل کسانیکه از زنان هرد هند
اگر صاحب برج ثامن در برج عزیب بود بنظر زحل و مریخ منحوس در عقرب یا سرطان یا حوت
مولود را مار یا حیوان قاتل بگزد اگر زهره صاحب هشتم مولود از حیلت و دارویی زنان بمیرد
اگر زهره صاحب هشتم بود و منحوس و نحس در هشتم بود مولود اندر مستی جز بمیرد و چون طالع
ثور بود اجتماع مریخ در عاشر بتربیع زهره این کرد ادشمن هلاک سازد دلایل کسانیکه ایشان را
سباع بخورد اگر صاحب دوازدهم با زحل در طالع بود صید سباع دوست دارد و بالاخره سباع
او را بخورد و اگر سهم السعاده در دوم و نحس بسهم السعاده و طالع ناظر بود مولود را سباع
بخورد چون قمر در وتد یا مایل الوتد و مشتری در برج عزیب دنی دبع قوایم خاصه اسد و در
زایل الاوتاد مولود را سباع بخورد و چون بمقابلهٔ زحل بود و مریخ در برج ذوات اربع قوایم
یا در سنبله بود و در عاشر مولود طعمهٔ سباع شود دلایل کسانیکه از بسیاری خمر خوردن بمیرند
هرکه را طالع سرطان بود باوله درجه و آفتاب در اخر جوزا و زحل در پنجم درجه جدی و مریخ
در حمل و عطارد در تحت الشعاع و قمر در عقرب شمالی هابط مولود از خمر خوردن بسیار
بمیرد هرکه را طالع جوزا بود و مشتری مماس ذنب بود و در طالع و آفتاب و عطارد در دلو
مقارن و قمر مقارن مریخ در عقرب و زحل در میزان و زهره در جدی در ثامن بتربیع
زحل از خمر خوردن بسیار بمیرد دلایل انکه او را بردار کشند یا گردنش بزنند صاحب بیت
الحیات والممات چون در هفتم و مریخ صاحب سابع مولود را گردن بزنند چون مریخ در عاشر و
قمر در هفتم بود و ساقط از سعود مولود را در زندان بکشند چون آفتاب صاحب سابع بود و در
ششم منحوس بود و قمر ناظر بود بنحوس یا فاسد با حتراق مولود را ملوك بسیاست بکشند اگر زحل
با مریخ در عاشر بود و نحس دیگر در رابع مولود را بکشند و بردار کنند اگر آفتاب منکسف بود
در برج سابع و ششم و از کسوف تا حین ولادت ساعتی نگذشته باشد و قمر بعد از کسوف
ناظر شود بمریخ بنظر عداوت مولود را در زندان و عیاران بکشند اگر مریخ در عاشر بود و در حظوظ
خویش خاصه در موالید روزی و قمر در عقرب بود و ساقط از سعود مولود را با آهن بکشند
اگر ذنب در هشتم بود و سعدین و زحل بادی بود مولود را بظلم بکشند اگر برج هوایی بود اگر
مشتری در طالع بود و قمر در سابع و مریخ ادتربیع ناظر مولود را بکشند به تیغ اگر زحل و مریخ در
هفتم و چهارم بود عاقبت مولود قتل بود اگر زحل و مشتری و عطارد و مریخ در طالع بود در جنگ
گاه بکشند و اگر زحل و قمر در هفتم و مریخ در چهارم بکشند و بردار بکشند اگر مریخ در هشتم

بود

بود و منحوس او را بشمشیر بکشند و همچنین اگر مستولی ثامن بمریخ منحوس بود او را بکشند
دلایل کسانیکه خود را بدست خود بکشند چون نیرین و سعدین در عاشر بود و نحسین بدیشان
ناظر خاصه که یکی از نحسین صاحب هشتم بود مولود خویشتن را بکشد چون صاحب ثامن
از نحوس منحوس بود و صاحب سابع منحوس بود از طالع بسابع نکرد مولود خویشتن را
بکارد بکشد حکایت حکیم الفاضل محمود الجاد ذمی که در مدرسه نظامیه مرد ارشد و خود را
بقلمتراش بکشت و طالعش برین شکل بود سیم چون نحسین در برج عاشر بود و صاحب
طالع منحوس بود و قمر منصرف از صاحب طالع در برجیکه بر طالع ننگرد مولود خویشتن را
بکشد کسانیکه قتل با سباب زنان شوند اگر سهم التزویج در هشتم و صاحب هشتم منحوس
مولود را بسبب زنان بکشد اگر مستولی برج سابع زهره بود و از هشتم محصور میان دو نحس
مولود را بسبب کنیزك بکشند و اگر زهره در سابع بود و قمر در طالع و ناظر بنحوس مرگ مولود
بسبب زن باشد و اگر بجای زهره مشتری باشد مرگ مولود بجهة فرزند او بود و فرزند
او را بکشد و اگر مریخ در هفتم و قمر در طالع و نحوس قمر ناظر مولود را برادران بکشند اگر
مشتری در سابع بود و قمر در طالع و ناظر بنحوس مولود را برادران بکشند اگر زحل در طالع بود
بدین صفت که یاد کردیم مولود مادر را بکشد دلایل کسانیکه مرگ ایشان پنهان بود صاحب
مثلثهٔ رابع اگر در رابع یا سابع بود مولود پنهان میرد و کسی او را دفن نکند و نماز نکند
و اگر صاحب هشتم در طالع بود همچنین اگر صاحب برج عاشر از طالع و برج یازدهم و ششم
و سیم منحوس بود و قمر منحوس متصل بود بنحوس مولود بسبب خویشاوندان و دوستان پنهان
میرد و چنانکه پیدا نبود اگر صاحب هشتم و صاحب سهم الممات و دلایل مرگ و مستولی بر
هشتم در رابع بود تحت الارض یا تحت الشعاع مولود پنهان میرد دلایل کسانیکه در وطن خویش
میرند صاحب ثامن از طالع چون در ثامن بود و در خانهٔ خویش مولود در وطن بمیرد و چون
صاحب هشتم و برج هشتم مسعود بود مولود در وطن میرد چون سعدین از تثلیث بمریخ
ناظر باشند و ساقط از زحل مولود در وطن خود بمیرد اگر مریخ در طالع بود در تثلیث مشتری
مولود در خانه و شهر خود میرد دلایل کسانیکه در غربت میرند صاحب هشتم در دوازدهم
مولود در غربت میرد یا انکه صاحب چهارم در برج هبوط یا وبال یا در ششم یا دوازدهم
یا سیم بود در غربت بمیرد یا انکه قمر در چهارم طالع بود در میلاد نهاری متصل بنحوس مولود
در غربت بمیرد و چون در برج سابع بود و طالع روزی و تحت الشعاع و متصل منحوس در غربت
میرد چون زحل صاحب هشتم بود و مریخ ناظر بود و در برج غریبه در غربت میرد چون

زحل صاحب هشتم بود و مریخ ناظر بود و در برج غریبه در غربت میرد چون مشتری در برج غریب
صاحب هشتم طالع بود و منحوس و برج هشتم منحوس باشد مولود در غربت میرد چون مشتری در برج
غریب صاحب هشتم طالع بود چون زهره و نحسین و قمر در نهم طالع بود اذ تشنکی و کرسنکی
در غربت بمیرد و سباع او را بخورند صاحب هشتم در برج غریب بود و در غربت بمیرد چون
افتاب در عاشر بود و ناظر بمریخ از رابع در غربت بمیرد دوا و قات مرک هرکه در اجتماع
زاید در استقبال بمیرد و بر عکس و اعتبار ازین بصاحب ساعت ولادت بود از ساعات
معوجه اگر صاحب ساعات افتاب بود مرک یوم الاربعا یا لیلة الاحد بود و اگر قمر بود
یوم الخمیس یا لیلة الاثنین و اگر زحل بود مرک یوم الثلثا یا لیلة السبت بود مشتری بود مرک
یوم الاحد یا لیلة الخمیس و اگر مریخ بود مرک یوم الجمعة یا لیلة الثلثا و اگر زهره بود مرک یوم
الاثنین یا لیلة الجمعة اگر عطارد بود مرک یوم السبت یا لیلة الاربعا بود مستولی دلایل
مرک بکیرد و وقت مرک ان روز یا ان شب باشد که ان کوکب بدان دلالت کند حکم خانه نهم
اگر صاحب نهم در طالع قوی حال و از عنن ساقط مولود را سفر موافق اید و با نشاط و فرح دل بود
اگر قمر در نهم بود طالع و شرقی ظاهر از تحت الشعاع مولود از سفر انتفاع یابد اگر مسعود در نهم طالع
بود خاصه که صاحب تاسع مسعود قوی بود از سفر انتفاع یابد و هیچ سفر نکند الا که از ان شادی
یابد اگر افتاب و سعدین در طالع بود مولود را منافع بسیار رسد از سفر اگر قمر در برج مؤنث
و ان تاسع بود از طالع یلی سفر بسیار کند و از ان بزرکی و سعادت یابد اگر قمر و صاحبش در بیت
السفر بود و مسعود سفر بسیار کند و منافع بیحد یابد خاصه که قمر و زهره درین خانه مسعود
باشد اگر صاحب طالع در تاسع و صاحب تاسع در طالع شادان بود و بسفر و در ان فواید بیند
اگر قمر بعد از ولادت در دو نهم مسعود بود و ناظر بسعدی قوی و شرقی در سفر سعادتمند
و با منفعت بود و اگر ان کوکب بعضی شرقی اما در حظوظ خویش بود مولود سفرهای دراز با
منفعت کند و سیاح باشد در افاق و اگر صاحب تاسع در وتدی بود ساقط از نحوس در سفر
نظر و از ان منفعت و کرامت و مهتری و سعادت یابد عاقبت امور در غربت بمیرد دلایل کسانی
که سفر کنند و دیکر بخانه نرسند چون سعدین در نهم طالع بود مولود را ولادت در سفر بود و هرکز
هیچ جا متوطن نشود عطارد در عاشر بود و ظاهر از تحت الشعاع و مقارن با ناظر بمریخ بود مولود
از وطن خود هجرت کند و هرکز بدانجا نیاید اگر زحل دلیل سفر بود و در سرطان باشد مولود بسفر
شود البته باز نیاید از انکه سفر کند و باز اید یا نه چون زحل در خانه خود بود سفرها او را دست
دهد و باز اید مریخ را مراجعتی بود در بیت السفر و در بیت السفر و در طالع بود سفر دراز کند

اما وطن

اما بوطن رسد اگر زهره با مشتری یا عطارد و بقمر می نکرد مولود سفرها کند ولکن بعاقبت
بوطن خویش رسد اگر عطارد در خانه مریخ بود سفر بسیار کند اما عاقبت باز اید دلایل کسانیکه
ایشان از سفر زیان دارد نحوس چون در ثالث طالع بود در طالع روزی فاسد مولود را امر
مکروه رسد در سفر چون قمر در ثالث طالع بود در طالع روزی و ناظر بنحوس و برج ثالث
مذکر بود در سفر رنج و نکبت ها رسد مولود را چون زهره و مریخ در نهم طالع بود و بقمر ناظر
باشد از تسدیس و تثلیث سفر بسیار کند و از ان رنج یابد اگر قمر در سابع طالع بود میلاد
روزی بود در سفرها بیماری و بلاها رسد اگر نحسین و زهره و قمر در بیت السفر بود
او را در سفر رنج رسد و از فواید سفر محروم ماند اگر قمر مقارن مریخ بود و بر تثلیث طالع
بود و سفرهای با هول و هیبت قوی کند و از ان رنج بیند اگر مریخ در خانه عطارد بود
سفرها کند اما زیاده فایده و منفعتی نیابد اگر صاحب سفر تحت الشعاع بود و از سفر مولود
از وطن خویش کریزد و اگر صاحب بیت السفر در برج ابی بود و صاحب طالع از وی منحوس
بود مولود سفر دریا کند اهوال و بلاها باشد از ان اگر صاحب بیت السفر رنج بود و ناظر
بصاحب طالع و قمر تربیع و مقابله بوی ناظر و سعود ساقط در سفر بلاهای اهوال بیند
اگر ارباب مثلثات افتاب در میلاد روزی و در شبی از ان قمر ساقط باشد از بیت
و در زوایا الاوتاد منحوس باشد مولود در سفر مشقت و رنج بیند اگر دلایل سفر منحوس
بود در طالع مولود در سفر بیماری و رنج و غارت بیند علی الخصوص در سالی که دلایل تحویل
و انتهابان مواقع رسند اگر مستولی خانه و سهم السفر منحوس باشند و در برج ابی سفر دریا
کند و از ان رنج کشد خاصه که ان نحوست از زحل بود و اگر از مریخ بود از دزدان و اهل
سلاح و اگر این دلایل در برج ارض بود این در بیابان و براری بود اگر صاحب طالع روزی
در بیت السفر بود مولود سفر دوست دارد و در ان زیاده منفعت نیابد و صاحب نهم
نظیر بصاحب طالع دهد مولود در سفر کردن مضطر بود و هیچ اختیار نبود او را در سفر
اگر صاحب طالع منصرف بود از صاحب بیت السفر مولود سفر دشمن دارد اگر صاحب بیت
السفر منصرف بود از صاحب طالع مولود سفر دوست دارد و همیشه بر عزم سفر باشد که
و اما او را سفر کمتر موافقت نماید و بیشتر هر ابنای که کند در سفر باطل شود در انکه سفر
در کدام نواحی کند اگر نیرین در ارباع شرقی باشد مولود سفر بجانب مشرق شمال کند و اگر در
ارباع قمر باشد مولود سفر بجانب جنوب و مغرب کند و اگر در بروج ذو جسدین و منقلب
باشد زود و متعاقب سفر افتد و اگر در برج ثابت افتد احیانا سفر افتد در معرفت انکه کدام

جهة موافقتی بنکر تا کدام کوکب قوی ترا است از آن ناحیت که بآن کوکب دلالت میکند موافقت افتد اکر ارباب خانهای نیرین و صاحب طالع در هبوط و وبال باشند هیچ جانب او را اختیار سفر نباید کرد اکر مریخ در دوم طالع بود مولود را از بیم و هراس بباید کریخت و جانب مشرق او را اولیتر بود دلایل دین نیکو اکر صاحب نهم سعد بود و در طالع بود مولود پاک دین بود و اکر نحس بود بد اعتقاد بود خصومت کند در اعتقاد خویش اکر عطارد در خانهٔ مشتری بود مولود متدین بود اکر آفتاب با قمر در نهم بود و قوی حال نیکو اعتقاد بود اکر کواکب از طالع ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری یا ازین سه کوکب دو با هم مقارن با متصل مولود نیکو اعتقاد بود اکر سهم السعادة و سهم الغیب و سهم الدین در بیوت و حدود سعود باشد مولود پاک دین بود اکر برج نهم از بیوت سعود و ثابت بود و بمریخ و دوی بنود یا بتربیع وی مولود پاک دین بود و اکر خداوند ثالث از نحوس بروی بود مولود پاک دین بود و اکر داس در سیم یا تاسع بود مولود بعبادت و زهد معروف بود اکر صاحب سهم یا تاسع بر تثلیث سعدی بود و آفتاب از تسدیس یا تثلیث بوی ناظر بود با قمر مولود نیکو مذهب بود اکر قمر در تاسع یا مقارنه عطارد بود مولود از امامان مسلمانان بود و بورع و حسن عقیدت و خلق بود اکر قمر در خانهٔ مشتری در نهم و مشتری با وی بود در تاسع مولود دیندار بود و اکر مشتری تنها در تاسع قوی حال هم دلیل تقوی و حسن عقیدت بود چون سهم الدین بمشتری متصل بود مولود نیکو اعتقاد بود و چون برج تاسع شرقی بمشتری یا شرقی آفتاب یا شرف زهره بود نیکو اعتقاد بود دلیل اعتقاد بد اکر عطارد در خانهٔ زحل بود هر دو را در طالع حظی بود مولود منافق بود و ظاهر او در اعتقاد خلاف باطن باشد اکر عطارد در نهم بود و حظی دارد و بتربیع مریخ بود مولود دین باطل دارد اکر برج تاسع منقلب بود مولود بر یک مذهب قرار نکیرد و اکر ذنب در سیم یا تاسع بود و سهم الغیب منحوس بود و صاحب تاسع نحس باشد متحیر بود و بر هیچ مذهب قرار نکیرد چون سهم الدین بر تربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود مولود بد اعتقاد بود اکر مستولی بر تاسع و سهم الدین مریخ بود خاصه که از مشتری ساقط بود مولود بد اعتقاد بود و اکر زحل و مشتری مقارن باشند در تاسع با مریخ و زحل با نحس یا ذنب دلیل اعتقاد بد بود اکر سهم الدین در ششم یا ثامن یا ثانی عشر یا ثانی بود دلیل اعتقاد بد بود و مقابله یا تربیع نحس بود منافق بود و زحل در خانهٔ مشتری دلیل اعتقاد بد بود خاصه که راجع یا منحوس بود دلیل کسانیکه از مذهبی بمذهبی انتقال کنند اکر مستولی برج تاسع راجع بود مولود را مذهب اصل خویش انتقال کند اکر با آن رجوع منحوس باشد از آن هیچ حظ نیابد اکر مریخ در تاسع بود در برج منقلب از دینی بدینی انتقال کند اکر عطارد در خانهٔ زحل و مریخ

بود

بود و راجع در طالع حظی دارد از اسلام بر کردد و مرتد شود دلایل کسانیکه خواب نیکو بینند هر که را سهم الغیب منحوس نبود و بر مستولی طالع عطارد و مشتری ناظر بود خوابهای نیکو بیند که راست باز خواند و به تعبیر حاجت نباشد اکر مشتری در تاسع بود در میلاد شبی هم بود خوابهای دروغ بیند با هول هر تعبیری که کند راست نبود اکر درین خانه محترق شود دلیل طب و اشیاء عجیب بود صاحب تاسع در یازدهم دلیل خوابهای نیکو بود و تعبیر دانستن و کذرانیدن اکر عطارد با قمر بود از برج تاسع در جوزا یا سنبله یا سرطان یا ثور و سهم الغیب با وی بود خوابهای نیکو بیند و از غرایب خبر دهد دلایل کسانیکه از علم منفعت و عشرت یابند عطارد چون در طالع حظی دارد و در تاسع یا در ثالث و مشتری ناظر مولود از علم منفعت و دولت و حرمت یابد اکر قمر در قوس یا حوت بود و ازین دو برج یکی تاسع بود در میلاد شبی از علم خود بهره تمام یابد اکر عطارد در تاسع بود و ناظر مشتری و هر دو قوی حال باشند از علم خویش بهرهٔ تمام یابد اکر سهم السعاده مقارن سهم العلم بود از ثالث یا تاسع و سعدی بدیشان ناظر بنظر مقبول مولود از علم برخورداری یابد دلایل اصناف علوم از پیش کفته آمده است حکم خانهٔ دهم دلیل سلطان اکر مثلثات نیر نوبت هر سه قوی حال باشند همه عمر در حرمت بود و هر کدام که قوی حال تر بود آن مدت محترم تر بود مثلثه نخستین اول عمر در حرمت بود و هر کدام که قوی حال تر در آن مدت میانهٔ عمر ثالث اخر عمر اکر زحل بشب در وتدی بود و مریخ بروز در وتدی و آن وتد طالع یا وسط السماء بود مولود با جاه و حرمت و ولایت باشد چون از سالهای کوچک زحل یا مریخ و مدت ولایت چند مطالع آن برج بود ماه یا سال بود و مریخ چون دلیل عمل بود و در اوتاد بود مولود از جهة عمل مصادره و مطالبه و قید احسن بکشد اکر زحل در اوتاد بود دلیل عمل بود بحبس و عذاب از جهة عمل مبتلا شود صاحب حد درجهٔ عاشر حظی دارد تمام در اعمال چون صاحب طالع بدرجهٔ شرف صاحب شرف عاشر بود یا بدرجهٔ شرف صاحب عاشر رسد دلیل عمل بود اکر بیشتر درجهٔ طالع با آفتاب با هیلاج بحد صاحب عاشر رسد یا بحد صاحب شرف عاشر و آن مدت ولایتی در عمل باشد و شناختن مدت ولایت درجه وسط السماء قایم مقام هیلاج بود و مستولی بر وی قایم مقام کدخدا و ناظر بوی بیفزاید و بکاهد و نیر نوبت و بعاشر نیر نوبت درین باب اعتبار کند مدت ولایت خانه‌ها بدرجهٔ عاشر جزو قران علویین با طالع قران اعتبار کند و از هیلاج و کدخدا مستولی بر آن درجه کیرد و بر صد و بیست سال و از هیلاج حساب کند تا درین ایام عمل بکند فصل

دانستن حرفه صناع صرف از بروج عاشر باید نکریست پس دلایل صناع و حروف را ازین خانه
کفته اند دلایل پیکان و جاسوسان و مساوران اکر دلیل ستاره بربیع السیر بود یا ناظر بقمر مولود
قیچ پیک بود واکر بمریخ نکرد دزد بود واکر عطارد بود پیکی و رسولی کند و نامه برد اکر عطارد
در بروج و دایع قوایم بود خاصه حمل مولوده مکار بود اکر مشتری بعطارد ناظر بود حمال بود اکر قمر
مقارن عطارد بود سقا بود واکر بقمر نکرد و قمر بشرف بود صاحب بربط بود واکر زحل دلیل عمل
باشد و در سرطان کاردکر بود واکر در سنبله بود کو حلیت بود واکر در دلو بود داعی بود واکر در جوزا
بود جولا بود واکر در ثور بود یا جدی برزکر باشد واکر در حوت بود مولف آب و حافظ آن
باشد در خمارات و خلالات اکر قمر دلیل عمل بود و مقارن مریخ و در سرطان و برمقابله
زهره مولود برکه فروش شود اکر زهره دلیل عمل بود و در بروج ناری و مشتری در بروج
ثالث و ناظر بزهره و عنبر فروش شود واکر زحل با مشتری بود و مشتری فاسد نفط فروش
شود واکر زهره دلیل عمل بود و در وتد الارض و مقارن قمر بنال بود دلایل قراد باز اکر
عطارد در جدی بود و مریخ بوی مستولی مولود قراد و کپی باز بود دلیل کناسان اکر زحل
دلیل عمل بود و در حمل و ساقط از سعود کناس بود و نجاست از راهها پاک کند دلیل دیکر اکر زحل
در حمل بود و ناظر بقمر از حدود یا بیوت زحل بود و در وتد یا مایل الوتد کناس بود اکر ذنب در
طالع بود و زحل بوی ناظر و کوکب در بروج و بیوست در حد و منحوس کناس بود دلیل کیا بیکه
ی فروشند و تیر تراشند اکر قمر دلیل عمل بود و در بروج مائی و عطارد بوی ناظر از بروج آبی مولود
نی فروش شود اکر مریخ ناظر بود چوب نیزه فروشد واکر عطارد بزحل ناظر بود از سرطان و زحل
در جدی بود چوب بید فروشد واکر مریخ تحت الشعاع بود حزدان فروشد اکر عطارد دلیل
عمل بود و در حوت و در حد نحس روح و حصیر فروش میشود دلایل نماد و هواند از سهد
و شیره سیره بهی فروختن اکر افتاب دلیل عمل بود و بزحل ناظر از ثور حرما فروشد اکر مشتری
دلیل عمل بود و در بروج نباتی بود و منحوس حرما و تمر فروشد اکر افتاب بزحل ناظر بود
از سنبله زیتون فروشد اکر زحل در جدی بود کا جیره فروشد اکر زحل زهره نکرد و دلیل
عمل آفتاب بود و زهره در سنبله از دو ابل فروشد اکر قمر با زحل در جدی بود و زهره در برج
حیوان بدبیشان ناظر پنیر فروشد اکر افتاب دلیل عمل بود و ناظر بزحل از ثور و زهره با مریخ بود
و در طالع حلوا فروشد اکر زحل دلیل عمل بود و در جدی ناظر بمریخ و زهره در برج مائی و بابرج
اکر افتاب دلیل عمل بود و مشتری در شرف و زهره با مریخ در طالع شکر و فانید فروشد دلیل
بزادان اکر زهره و مریخ در وتد سابع بود و ناظر بقمر بزاز بود اکر مریخ در سابع بود و زهره

در طالع

در طالع و قمر ناظر بهر دو مولود بزاز بود و معاش او ازین کذرد دلیل قصابان اکر مریخ دلیل
عمل بود و در بیت العمل و در بروج حیوانی بود و زهره از برج انسانی بود ناظر مولود دلیل
قصادان و طباخان اکر مریخ دلیل عمل بود و در بیت العمل و در بروج حیوانی بود و زهره از
برج انسانی بوی ناظر مولود قصاب بود و خاصه که مشتری در بروج حیوانی بود و ناظر بمریخ
واکر عطارد نظر دارد و مریخ دلیل عمل بود در برج حیوانی و زهره ناظر بود استاد قصابان
بود اکر زهره در برج حیوانی نظر دارد کاو بکشد دلایل خبازان و طباخان اکر مریخ دلیل عمل
بود و در بیت العمل و در بروج حیوانی و زهره از برجی بوی ناظر بود اکر عطارد نظر دارد و مریخ
دلیل عمل باشد و در بروج حیوانی و بزهره ناظر استادی بود که از آن منافع یابد دلایل طباخان
اکر مریخ دلیل عمل بود و در برج حیوانی و زحل از برج ناری ناظر بود خباز بود یا طباخ اکر برج مائی
بود روغن کر بود دلایل صیرفیان چون افتاب دلیل عمل بود و صاحب مالی تدبیر بوی دهد
در برج ناری مولود صیرفی بود اکر قمر ناظر بود از صارفه عمول شود واکر زحل در حمل باشد
و افتاب در قوس ناظر صیرفی بود اکر صاحب ثانی با زحل بود و زحل و افتاب در آخر قوس ناظر
زر از معادن بیرون آرد اکر افتاب از اسد ناظر بود سیم کوب و اکر از اول قوس ناظر بود عمل
وای ضرب کند از معتبری و صرافی و عزان اکر زهره دلیل عمل بود و با افتاب بود مولود جوهری
بود واکر مریخ بدیشان ناظر بود کیمیا کر بود اکر صاحب عمل زهره بود و در برج آبی و مریخ از برج
ناری ناظر مولود مروارید فروش و مرجان و بسد فروشد اکر زحل در برج ثالث بود دلیل عمل بود
و ناظر زهره مروارید بفروشد بی قیمت اکر زهره دلیل عمل بود و در جوزا و مقارن زحل جواهر
میانه نه سلک قیمت و بزرکان اکر زحل در برج آبی بود و بکواکب منظور نبود کوش ماهی فروشد
و صدف بی قیمت در آبکینه کران اکر زهره در حمل مقارن زحل بود آبکینه کر بود اکر زهره از اسد
بزحل ناظر بود و دلیل عمل بود آبکینه کر بود واکر زحل در ثور بود و زهره از سرطان ناظر از هشتم
مریخ از برج ناری آبکینه منقوش کند سفال فروشان و فخاران اکر زحل در ثور بود و بزهره
ناظر از سرطان و مریخ از برج ناری کاسه فروش بود اکر افتاب از سرطان و مریخ از بروج ناری
ناظر باشد خم و سبو سازد و فروشد اکر قمر از سرطان ناظر بود سبوهای سبز و اصفهانی فروشد
واکر مشتری از جدی ناظر بود همین دلیل کند اکر زحل در حمل و زهره از جدی ناظر بود خشت
بخته و کچ و آهک کند و فروشد دلیل کلمن تابان اکر زحل در حمل بود و از جمله کواکب ساقط کلمن تاب
بود اکر صاحب عمل نحس یا منحوس بود و در برج ناری و مریخ ناظر بوی از بروج الی آتش که مایه
نبود و اکر مشتری ناظر بود آتش خشت و کچ تابد در صیادان ماهی اکر مریخ دلیل عمل بود و بزحل

ناظر از سرطان ماهی فروشد اگر دلیل عمل عطارد بود و قمر از بروج آبی ناظر بود ماهی خورد فروشد
و اگر دلیل در برج مایی بود و مریخ از برج مایی ناظر همچنان و اگر بجای همه مشتری عطارد ناظر
ماهی خورد فروشد و اگر دلیل عمل قمر بود و ناقص الضوء و مشتری معزلی بود و در بروج
حیوانی ناظر ماهی شود و بزرگ تر فروشد دلیل مرغان فروشان چون جدی دلیل عمل بود
عطارد ناظر بوی از بروج حیوانی باز و چرخ فروشد و اگر زهره ناظر بود بیع کبوتر و قمری
و دراج کند اگر قمر ناظر بود بیع مرغ خانگی کند و اگر در بروج آبی بود مرغ آبی فروشد
و اگر زحل در برج آبی بود بوز و کلاغ و زاغ و امثال این فروشد اگر دلیل عمل عطارد تنها
بود و تحت الشعاع بود بیع کنجشک و امثال این کند دلیل نخاسان و ستوران و گوسفندان
اگر مشتری دلیل عمل بود و بصاحب ششم ناظر از بروج دو ربع قوایم اشتر و اسب فروشد
اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب ششم زهره بود و بوی ناظر اشتر فروشد اگر بجای زهره عطارد بود
صاحب ششم بود و ناظر بوی خر فروشد و اگر بجای عطارد قمر بود گاو فروشد و اگر بجای قمر آفتاب
بود و صاحب ششم مشتری که دلیل عمل است ناظر بوده است اسب و استر فروشد اگر مشتری
دلیل عمل بود بهیچ کوکب ناظر نبود گوسفند فروشد اگر بجای صاحب ثانی صاحب تاسع و ثالث
بود برج دو ربع قوایم باشد شیر و حضرات و مانش فروشد اگر صاحب سابع متصل باشد
بمشتری یا مشتری ناظر باشد بصاحب سابع سگ شکاری و یوز فروشد نخاسی بندگان
چون مشتری صاحب بیت العمل بود و صاحب برج ششم از بروج حیوانی ناظر بود بوی بندگان
فروشد اگر صاحب ششم زهره بود کنیزکان مغنی فروشد اگر صاحب ششم مریخ بود یا زحل
کنیز حبشی و سندی و هندی فروشد اگر بجای زحل عطارد بود کنیزان و غلامان خورد
فروشد و اگر بجای عطارد قمر بود یا آفتاب احرار و آزادان فروشد و نیز اگر نیرین دلیل بندگان
نبوند دلیل دباغان و پوست فروشان اگر زحل دلیل عمل بود و در دلو مشتری ناظر چرم
فروشد اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مریخ ناظر باد و در برج حیوانی پوست روباه و سمور
و سنجاب و امثال آن فروشد اگر آفتاب نگرد کیمخت و امثال این فروشد اگر دلیل عمل بود در
دلو عطارد از جوزا ناظر باد کتاب فروشد اگر مشتری دلیل زحل دلیل عمل بود و در دلو عطارد از جوزا ناظر باد
عمل بود و در برج حیوانی و عطارد ناظر پوست آراسته کند خاصه که
طالع سرطان بود و عاشر حمل از حوت اگر زحل در جدی بود عطارد در سنبله
بوی ناظر کاغذ و کتاب فروشد اگر عطارد راجع بود جلد کتاب کند اگر مریخ شاهد
مشتری بود در اوتاد و یکی در برج انسی و یکی در برج حیوانی و عطارد ممازج بود مجلد بود

دلیل وراقان و صحافان

دلیل حناطان

دلیل حناطان و آرد فروشان عطارد چون صاحب عمل بود و در برج نباتی و زحل بوی ناظر
از برج نباتی حناط بود اگر زحل دلیل عمل بود در جدی و قمر از ثور ناظر حبوب فروش بود
با زحل در جدی و قمر از سنبله ناظر بهر دو عدس فروشد و اگر زحل مریخ از سنبله ناظر باشد
کنجد فروشد اگر آفتاب از سنبله نظر کند بزحل از ثور میوه و غله فروشد اگر قمر با زحل
بود در ثور حبوب چرب فروشد اگر زحل در ثور بود قمر از جدی ناظر جو فروشد اگر
آفتاب از جدی ناظر بود گندم فروشد اگر قمر از سنبله ناظر بود گندم فروشد صوف و گلیم
و پلاس و نمد فروشان چون کوکب عمل در بروج حیوانی بود و این کوکب دلیل خانه مریخ بود
پشم و موی فروشد اگر مشتری ناظر بود طیلسان و گلیم فروشد اگر زحل بود پلاس و جل
و شالیک و جامه خواب فروشد اگر عطارد ناظر بود و کوکب عمل زهره بود نمد گردی و جامه
خواب فروشد اگر زحل در دلو بود دلیل عمل و قمر و عقرب با حمل ناظر بود صوف و گلیم فروشد
دلیل بزازان چون زهره در طالع یا در وسط السماء و در بروج ثابت بود عطارد ناظر از
برج ثابت بزازی و جامه فروشی کند اگر یکی در برج نباتی و دیگری در برج حیوانی لحم و کتان
فروشد اگر زحل در جدی بود و عطارد در سنبله و ناظر بوی مقنعه و جامه زنان فروشد
اگر زحل مقارن عطارد بود در جدی کرباس باریک و درشت فروشد اگر مشتری از میزان
بزحل ناظر بود خز فروشد اگر قمر از میزان ناظر بود دستار فروشد اگر زحل در دلو بود عطارد
از میزان ناظر بود جامه فاخر فروشد اگر مشتری و زحل مقارن باشند در جدی خلقان
خلقان فروشد چون در بیتی دفع بود قران مشتری و زحل او را جز بیتچه خلقان فروشی
ندهند اما از بخار قی کند بیزاری اگر زحل در ثور بود دلیل عمل باشد و مشتری از سنبله
ناظر کرباس درشت فروشد دلیل دهقانان و برزگران چون عطارد و زهره در وسط
السماء باشند و در برج ارضی ناظر بزحل و زحل هم از برج ارضی یا آلی برزگری کند اگر دلیل عمل
بزحل متصل شود در بروج مثلثه برزگر بود اگر زهره دلیل عمل بود و حمل ناظر مریخ و مریخ از
آفتاب ساقط برزگری یا آنکه زحل دلیل عمل و در ثور برزگری و دهقانی کند اگر زحل دلیل
عمل بود در برج هبوط یا وبال از برج آبی از منزل آبی و رطب بوی متصل بود دلیل دهقانی
بود بآب چاه و رنج تمام در ریحان فروشی چون زهره دلیل عمل بود و از عقرب یا سرطان بود
بزحل متصل ریحان فروشد چون زحل در ثور بود و زهره در سنبله ناظر بود ریحان فروشد
و جز نهای خوشبو چون در سنبله زهره بود و ناظر بزحل بود از سرطان یا عقرب یا حوت
ریحان فروشد دلیل تره فروشان چون زحل در جدی بود و قمر از سرطان ناظر بود تره فروشد

بود چون عطارد در برج آبی بود و قمر از برج آبی ناظر باو بود خربزه و تره فزون شد چون عطارد
در طالع بود در بروج نباتی و قمر در وتد الارض و ناظر بعطارد تره و کزر و شلغم فزون شد
دلیل میوه فروشان چون زحل در جدی بود و مشتری ناظر از سرطان میوه فزون شد اگر
زحل در جدی و مشتری ناظر از سرطان در حوت و ناظر بوی انگور و انجیر فزون شد اگر زحل
در جدی بود و مشتری از ثور ناظر میوه فزون شد اگر مریخ در سرطان بود و مقابل زحل میوه
خشک چون عناب فزون شد و فندق و مویز ان فزون شد دلیل پیله وران اگر در طالع یکی از
کواکب مائی بود و مشتری و زحل در وتد الارض و پیله ور بود اگر زهره و زحل دلیل عمل بود
و در خانه خود بودند پیله و زر بود و دارو فزون شد اگر مریخ در موضع عمل بود و زهره در برج
نباتی بوی ناظر بود و مریخ در برج آبی بود دارو و غلهای مختصر فزون شد چون سرمه و مرداسنگ
و امثال آن و اگر مریخ دلیل عمل بود و از ثور یا سنبله بزحل ناظر بود پیله وری مختصر بود اگر زحل
در وقت الشعاع بود در جدی دلیل عمل باز و پوست و انار فزون شد و بلوط و امثال آن دلیل
عطاران اگر زهره در درجه طالع ارباب حظوظ بود و در منزل رطب چون صورت عطاری کند
اگر زهره دلیل عمل بود و برج عمل میزان بود و زحل از جدی ناظر بود بعطار و مشک فروش و عود
و عنبر فزون شد اگر زهره دلیل عمل بود و در برجی که بر صورت مردم بود عطار بود اگر زهره با زحل در
جدی بود و جدی برج عمل مولود عطاری بود دلیل رسن تابان اگر زحل در خانه عمل بود رسن
تاب بود و خاصه که مریخ ناظر بود اگر مریخ و زهره ناظر بود لیف تابد و اگر آفتاب ناظر بود افسار
اسب تابد و اگر مشتری ناظر بود رسن کشتی تابد و اگر آفتاب ناظر بود نوار بافد و اگر زحل دلیل عمل
بود در برج حیوانی بود رسنهای ستبر تابد دلیل صیادان زحل چون در طالع بود و مریخ در سابع
وازین بود که صیادان مدبر بوند که زحل در طالع و مریخ در سابع دارند چون عطارد در ثالث
طالع بود و مریخ در سابع چون عطارد و قمر در سنبله یا قوس یا اول درجه حوت بوند مرغ
و یوز و سگ صید کند چون قمر در استقبال در ثور با عطارد و مریخ و باز صید کند اگر قمر
با عطارد در برجی از بروج آبی بود صید ماهی کند در دریا دلایل اطبا اگر زهره در بیت بیع
بود یا زایل باشد از اوتاد طبیب بود چون مریخ دلیل عمل بود و قمر از بروج حیوانی ناظر بود
دلیل معالجه و طبیب بود و اگر بکوکبی نظر ندارد دلیل جراحی بود اگر مریخ دلیل عمل بود و آفتاب
در برج حیوانی بوی ناظر دلیل کحالی بود و اگر قمر بود دلیل کندن دندان بود اگر کوکب اعمال در وسط
السماء و در برج حیوانی و بهم متصل علاج زوتی و شکسته کند دلیل بازیگران و رسن باز
و قمر و عطارد چون با مریخ و زهره بود در اوتاد بهم ناظر چنگ یا سنج زنند چون عطارد و زهره

درجه

در جدی باشند در حد و در قمر رقاصه و نای زن باشد چون مریخ و عطارد و زهره در جدی
در برج چهارم مقارن باشد رسن بازی و رسن بر سر دو وی آوردن بود اگر زهره در خانه
خویش بود مقارن عطارد در اوتاد و دلیل نای زدن و بازی کردن بود اگر زهره در وتد
بود ناظر بعطارد و در حد هم باشد مشرق در حظوظ خویش رسن باز و بازیگر باشد دلایل
لشکران چون مریخ با زحل در اوتاد بود و آفتاب بدیشان ناظر شمشیر و سلاح سازد اگر
عطارد ناظر بود کارد و مقراض و امثال این کند اگر زهره ناظر بود صنادیق و آینه و آلات
زنان سازد دلیل کشتیبانان اگر عطارد با زحل در وتد السماء بود در بروج آبی و در بلاد آبی
بود که جزیره یابد مولود کشتیبان بود خاصه که مشتری ناظر بود اگر قمر ناظر بود کشتی سازد و دزد
خاصه که قمر در مغرب بود و زحل ناظر بود از بروج قطب شمالی دلیل القاطان اگر عطارد
و زحل یا وسط السماء در برج نادی و مریخ بدیشان ناظر بود مولود لقطه انداز بود و اگر
آفتاب بزحل ناظر بود و برج آتشی بود همچنین دلالت کند دلیل کاریزکنان اگر مریخ دلیل
عمل بود و در برجی ارضی دلیل کاریزکنان بود اگر آفتاب ناظر بود معادن زر و نقره کارد
و اگر زحل بود ناظر کو کند و امثال آن و اگر زهره ناظر بود کاریز راند و اگر عطارد بود برکه
و حوضهای لطیف و ابکرها کند دلیل رنگرزان اگر زهره و مریخ در مکان عمل بود و ناظر
بهم رنگرز بود خاصه که در برج آبی و نادی باشند اگر زحل نیز ناظر بود رنگ سیاه کند و اگر
آفتاب ناظر بود رنگ زرد کند و اگر قمر ناظر جز ماکون بجهة مرده و زنبیل و اگر عطارد بود
جامها نیکو کند و اگر ذنب با ایشان بود کرباس مهر کند دلیل نقاشان چون قمر در حمل عطارد
بود و عطارد در اماکن نظر دارد نقاش باشد و اگر زهره ناظر بود نقشهای مختلف کند و اگر
مریخ ناظر بود نقشهای سیاه و زردی و آهن و امثال این کند و اگر آفتاب بنظر دارد نقش زرد
اگر مشتری نظر بند هیئت زینت کند کتبها و مصاحفها و نقش مصلی و امثال این کند و اگر
قمر نظر دارد نقش جامها کند و اگر زهره در خانه عطارد بود و مقارن عطارد در وتد و دور
از شعاع آفتاب مولود چرب دست بود و حیله نقشها تواند کرد و عطارد دلیل نقش باریک
و هرچه بقلم نویسد و هرچه بقلم آهن نقش کند دلیل خرازان و کفشگران مریخ چون
مشاهد مشتری بود در یکی از اوتاد و یکی در برج نادی و یکی در بروج حیوانی دلیل خرازی بود
اگر زحل با وی ناظر بود کفشگر بود و اگر قمر ناظر بود سراجی کند و اگر زهره نعلین و امثال
این دوزد و مشک و عیزان و اگر آفتاب ناظر بود زین و لجام اسب و امثال این دوزد دلیل
درودگران اگر عطارد بمریخ ناظر بود از خانه حمل و این هر دو برج نباتی باشند درودگر باشد

اکر زهره بدیشان ناظر بود الت لهو تر باشد چون تنبور و چنك و غیران چون زحل ناظر بود
چون زحل ناظر بود تا بوت و در و چوب سیف و امثال این تر باشد و منجنیق و شمشیر و اکر شمس
ناظر بود زین و تیر و کمان و امثال آن تر باشد و اکر مشتری ناظر بود کجاوه و محمل و الات سفر
تر باشد و اکر قمر ناظر بود دولاب و کشتی و نردبان و امثال ان تر باشد و اکر زحل و زهره
و مریخ بهم ناظر باشند و در بروج مذکر بود خاصه بروج اتشی دلیل تیر دکری بود دلیل جولا
هان اکر عطارد دلیل صناعات بود و ضابط یا راجع دلیل جولاهکی بود و اکر زهره بعطارد
ناظر بود ملح و سقلاطون و بتیبع و امثال این بافد و اکر زحل ناظر بود پلاس و زیلو بافند
اکر مشتری ناظر بود صوف بافد اکر قمر ناظر باشد حصیر بافد و اکر زحل قمر دلیل بود و در جوزا
مولود نهاری و لیلی جولاهه بود دلیل خیاطان اکر عطارد در وتد رابع منحوس و ضعیف بود
دزدی بود اکر مشتری ناظر باشد خاصه از برج حیوانی موینه دوز باشد اکر افتاب بدلیل
عمل ناظر باشد کلاه و قبا دوز باشد و زهره ناظر باشد مصلی و سجاده دوزد اکر قمر ناظر بود
تو دبا فد یا جامه کرباسی دوزد اکر هیچ کوکب را بعطارد نظر نبود فتوکر بود و اکر سه کوکب یا چهار
کوکب ناظر باشد جبه دوز بود و اکر طالع میزان بود و افتاب در سرطان و قمر و زحل در جدی
و عطارد با مشتری و زهره و مریخ در اسد بود مولود دزدی بود و الله اعلم حکم خانه یازدهم
که بیت الرجا کویند این دلایل از سهم الاصدقاء از سهم السعادة و از سهم الدین و سهم الشهود
و سهم الاضطرار معلوم کند و این در موضع خویش گفته اید دلیل انکه با دوستان ازدکام
صفت باشند اکر زهره در وتد باشد و نظر مشتری و ساقط از نحوس با زنان بازرکان
دوستی کند و اکر زهره در خانه زحل باشد با پیرزنان دوستی کند و اکر در خانه عطارد
بود با جوانان دوستی کند و اکر در خانه مریخ بود دوستدار ارباب سلاح بود و اکر صاحب طالع
و صاحب یازدهم و صاحب سهم الاصدقاء در اوتاد بوند مولود را دوستان باشند از اکفاء
او و اکر زهره در وتدی بود مقبول با زنان بود کوار مخالطت کند اکر زهره مقبول بود
با زنان پارسا مخالطت کند و اکر زهره منحوس بود با زنان ناپارسا دلیل انکه اولشان و حرب
دشمنی بود یا بعکس اکر هردو طالع نهاری یا لیلی باشد ان دوستی بغایت دشمنی بود اکر
طالع یکی لیل و یکی نهاری بود ان دشمنی ایشان بدوستی مبدل کردد اکر زحل و مریخ از مقابل
یا تربیع بسهم الشهود ناظر میان ایشان دوستی ظاهر بود و در دل دشمنی کند و اکر
طالع بنیرین شود و نحوس نظر دارند در وقتی میان ایشان دوستی بود و وقتی دشمنی
اکر سهم الاصدقاء و سهم الاعداء یکبرج باشد میان ایشان وقتی دشمنی بود و وقتی

اکر نیرین

اکر نیرین در هردو طالع بهم ناظر باشند از برجی که مطیع هم باشند میان ایشان دوستی بود
اما زیاده مدتی نپاید دوستی بازرکان اکر زهره در طالع بود و قوی حال مولود
مولود با عظما و کبرا دوستی دارد اکر صاحب ثالث طالع قوی حال بود و ناظر بسعود
و نحوس ساقط مولود پاکیزه و پاکیزاد دوست دارد و از ایشان خیر و کرامت یابد
اکر برج ثالث طالع قوی حال بود و مشتری با راس و زهره در وی بود یا ناظر باشد مولود
دوستان بزرك یابد و از ایشان فواید یابد اکر میلاد نهاری بود و ثالث طالع خانهای
مشتری بود و مسعود خاصه مشتری ناظر بود و نحوس ساقط مولود دوستان بزرك
دارد و بنزد ملك ایشان مکرم بود اکر مشتری در یازدهم بود و در برج خویش مولود را
دوستان بزرکان باشد و از ایشان منافع و فواید یابد اکر زهره در رابع بود مولود از
دوستان مکرمت یابد اکر افتاب در پنجم طالع بود در صورت خویش مولود دوستان
بزرك دارد و از ایشان مال و جاه یابد و اکر مریخ در پنجم طالع بود از نحوس دور و مسعود
خاصه مشتری قوی ناظر بنزد ملك خلق کرامی باشد و مردمان او را کرامی دارند اکر زهره
در برج پنجم بود و مسعود بنزد ملك خلق عزیز باشد از زنان و دوستی ایشان شادی
و کرامت یابد دلایل دو کس که میان ایشان دوستی باشد اکر قمر در هردو طالع در یك
برج و یکدرجه بود میان ایشان دوستی بود یا انکه قمر یکی بر موضع دیکر سعدی بود
و سعدی در طالع دیکر کس بر مکان نیرین این کس میان ایشان دوستی بود و اکر در برجی
افتد که متفق باشند در مطالع بحد عشق کشد اکر سهم السعادة در بیت میلاد در موضع
قمر دیکر افتد و قمر دیکر کس بر موضع سهم السعادة دیکر میان ایشان دوستی تمام
بود اکر قمر بر تثلیث سهم السعادة باشد یعنی قمر یکی بر تثلیث سهم السعادة و دیکر میان
ایشان دوستی بود اکر قمر زهره و راد در وسط السماء بود همچنان بود اکر نیرین در هردو
میلاد بهم ناظر باشند در برج مطیع ان برج باشد که چون افتاب در وی بود روز
افزاید میان نور و اسد ایشان دوست باشند و دوستی دایم بود و اکر طالع و موضع
نیرین در شخص افتد موافق دوستی بنهایت بود دلیل کسانیکه مولود با ایشان دوستی
کند چون سهم الاصدقاء و منحوس مستولی بوند و در دوم یا در ششم یا در هشتم یا
در دوازدهم مولود دوستی با ناکسان کند اکر مستولی بر بیت الاصدقاء مدبیر
بصاحب طالع دهد در سهم مولود را از دوستان رنج رسد و دوستی با خویشان
کند اکر دلایل رابع بود با مشایخ و پیران اکر تدبیر در بیت الولد دهد با فرزندان و جوانان

و بر خواستکان و کسانیکه غریب باشند با ایشان دوستی کند و از برج ششم بود با عبید
و اراذل دوستی کند و اگر از بیت السفر تدبیر دهد با غربا دهد و آن دوستی و اگر از
بیت الاعدا تدبیر دهد دشمنان با وی دشمنی کنند اگر صاحب بیت الاصدقا در هشتم
طالع بود خویشان و دوستان مولود بمیرد مولود انکه با دوست چگونه زند کامی کند
اگر بیت الاصدقا حمل بود نیکو زند کامی بود و با دوستان حق شناس و کریم العهد بود
و اگر بیت الاصدقا ثور بود مولود دوستان را یاری دهد و حمایت کند خاصه که سعدی
در وی بود از دوستی وی منفعت یابند و اگر بیت الاصدقا حوت بود مولود را
دوستان باشد بسیار و دوستان بصداقت منفعت یابند اگر صاحب طالع پیوند مولود را
دوستان بسیار باشند و از ایشان منفعت یابد اگر صاحب طالع بصاحب بیت الاصدقا
متصل بود دوستان از وی منفعت یابند و خویشتن را فدای یاران کند اگر سهم الاصدقا
در وتدی از اوتاد بود و از برج ثابت بود و سعود بران سهم ناظر بود مولود ثابت المودة
و کریم العهد بود و هر که با او دوستی کند از ایشان شود در فساد و تلون مودت اگر مستولی
یازدهم بر سهم الاصدقا ناظر بود و تدبیر مستولی بر دلیل ولد دهد از تربیع یا مقابله
مولود بدعهد بود و بر دوستی وی هیچ اعتمادی نبود اگر سهم الاصدقا در برج منقلب
زایل بود مولود بدعهد بود و دوستان را از وی رنج بسیار و بیشتر از راحت رسد
و اگر صاحب طالع راجع بود در یازدهم و صاحب یازدهم راجع متلون بود اگر صاحب طالع
از صاحب یازدهم منصرف شود مولود از دوستان بر دود و دوستان را ضایع کند
و عزلت و انقباض اختیار کند و اگر صاحب یازدهم از صاحب طالع منصرف شود دوستان
او را ضایع گذارند و بدوستی التفات نکنند و بروی مردمان گران باشد کسی او را
بدوستی ندارد دلیل کسانیکه از دوستان رنج بینند چون ثالث طالع بود یا میزان بود
و مریخ بدین برج دلالت کند بر انکه مولود از دوستان بلا بیند و اگر خداوند سهم الاصدقا
در ششم بود مولود رنج بیند از دوستان و اگر بیت الاصدقا سنبله بود مولود را دوستان
ضایع گذارند و بر دوستی او استخفاف کنند و اگر نحس در این برج بود قصد هلاک او
کنند حکم خانه دوازدهم اگر نحس در دوازدهم بود قوی حال و سعود ساقط مولود را
اعدا بسیار بود و عزالمه او جویند اگر این نحس مریخ بود مولود در دست دشمن هلاک
شود و در قتال و در حرب او را بگیرند و بکشند اگر زحل بود اعدا او را در حبس دارند
تا هلاک شود اگر برج دوازدهم ثابت بود دشمنان مقیم دایم بر عداوت کنند اگر

صاحب دوازدهم

صاحب دوازدهم سعدی بود اما ساقط بود و در این خانه هم نحس نبود مولود را دشمنان
زبانی بگذارد و گاهی عداوت کنند اگر درجه بیت الاعدا قوی بود و درجه بیت الاصدقاء
ضعیف و دوستان ضعیف باشند و دشمنان قوی بر صدایق اگر بر مقابله نیرین نحسی بود
مولود را دشمنان بسیار بوند اگر مریخ در طالع بود مولود تیز خشم بود و بسیار دشمن
خصوصا که طالع نهاری بود و اگر قمر ناظر بود بلا بیند از دشمن اگر بیت الاعداء ذو جسدین
بود مستولی او هم در برج ذو جسدین و سهم الاعداء مستولی وی در برج ذو جسدین دشمنان
مولود بسیار باشند و اگر در دوازدهم ستارگان باشند اعدای مولود بسیار باشند اگر
جوزا بیت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بوند اما ضعیف بوند و بر وی دست نیابند
اگر سرطان بود مولود زیردست دشمنان بود و پیش ایشان تضرع کند و از ایشان ترسد
و اگر میزان بیت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود و هیچکس با وی نیامیزد الا
با وی مخاصمت کند اگر حوت بیت الاعداء بود او را دشمنان باشند بی جرمی که از وی آید
بی قصدی که او بمردم کند و کسی که ایشانرا طالع همین افتد در آن سال همین حکم دارد اگر
اگر دلایل اعدا مستولی بر طالع ناظر باشد مولود را دشمنان بسیار باشد دلیل کسانیکه
با دوست دشمن شوند در آن سال که جان بخشدا از درجه طالع نحس بود و آن نحس در وقت
تحویل در طالع تحویل دوست او بوده باشد در آن سال دوست دشمن بود هر وقت که زحل
یکی بموضع مشتری دیگر رسد میان ایشان دوستی بود و اتحاد از جهت ضیاع و دهقانی اگر
زحل یکی بموضع زحل دیگر رسد و دو مولود میان ایشان دوستی بود که دایم بماند اگر زحل
و زهره در وتد طالع بمکان هم رسند از جهت زنان میان ایشان لهو و طرب و دوستی افتد
اگر زحل و عطارد در دو طالع بموضع هم بهم رسند دو دو طالع میان ایشان برگشت
اعوان افتد مشتری و مریخ اگر بمکان هم رسند دوستی افتد میان ایشان از جهة
لشکر اگر مشتری بجای زهره دیگر رسد بسبب زنان دوستی بود و مشتری و عطارد از
جهة علم دوستی خیزد میان ایشان را از جهة قتال و خصومت شرعی داوری افتد زهره
عطارد دلیل معاشرت نیکو بود کسانیکه بهم دیگر دشمن باشند چون نیرین بر مقابله هم باشند
و طالع مقابل هم چون دو شخص باشند دو خصم اگر سهم السعاده از یک طالع بر تربیع و مقابله
سهم السعادة دیگر بود میان ایشان عداوت افتد و از هم رنج بینند اگر طالع یکی دوازدهم
طالع دیگر بود یا درجه طالع یکی نحس آن دیگر بود یا موضع نیرین یکی موضع نحس آن دیگر میان
ایشان خصومت بود و چون نحسی بدان موضع میرسد در تحویل وقت آن خصومت تازه

شود تا که سعدی بحرم یار شود بان موضع رسد در شناختن انکه دشمنان مولود از
کدام صنعت باشند هرکه را مستولی بر دوازدهم افتاب بود دشمن او سادات و علویان باشند
هرکه و اکر مستولی بر دلایل اعداء صاحب بیت الاخوة باشد از خویشان باشند اکر صاحب
بیت الولد باشد فرزندان باشند اکر صاحب ششم باشد خدمتکاران باشند و بندکان
و زیردستان اکر صاحب تاسع باشد غربا باشند و اکر صاحب عاشر باشد علما و ملوک باشند
اکر صاحب بیت الرضا باشد برادران و دوستان باشند اکر صاحب خانه دوازدهم مستولی
بود بر دلایل اعدای مولود یا صاحب طالع مولود دشمن خود بود و هیچکس با وی ان نکند که وی
با خویش کند اکر سهم الاعدا در یازدهم یا ثالث یا در خامس یا در تاسع بود مولود دشمنان
باشند اما هیچ دست نشود اعدا بر وی و بهتران بود که سهم در ثالث و بهم طالع بود
دشمن او دینداد و عاقل بود اقدام نکند معاصی را اکر سهم الاعداد در دوم یا در ششم
بود یا در هشتم یا در دوازدهم بود مولود قلیل اعدا بود و قصد هیچ دشمن زیان کار نبود
و اکر سهم الاعداء در بیت المال باشد دشمنی با وی از بهر مال کنند و اکر در تاسع بود از جهة
علم و دین اکر در سابع بود از جهة ازواج اکر در عاشر از جهة عمل بر این قیاس دلیل کسانیکه بر اعدا
ظفر باشد عطارد چون در خانه وی بوده باشد و قوی حال صعود بر دشمنان ظفر یابد
او را تواضع نمایند و زیر قدم او باشند اکر مریخ و زهره در مغرب بود یا در وتد رابع
مولود بر دشمنان ظفر یابد او را تواضع نمایند اکر صاحب دوازدهم محترق بود یا ساقط یا
منحوس یا در موضع غریب بود اعداء مولود را مذلت باشد و افات بدیشان رسد و اکر با
صاحب طالع ناظر باشد مولود از دشمنان نجات یابد و هیچکس تعرض و عداوت او
نکند اکر صاحب دوازدهم در شرف یا در وسط السماء بود مولود برا اعدا قوی کردد و اکر صاحب
دوازدهم در شرف یا در وسط السماء بود مولود برا اعدا قوی کردد و اکر صاحب دوازدهم
در طالع بود مولود بدخو بود و اکر در دوازدهم عمل کند که از ان شرم دارد اکر صاحب طالع
تثلیث دوازدهم بود مولود را دشمن شود و انکه باشد بظاهر دوستی نماید و عداوت اشکار
نکند دلیل ستور و زینت چون اسب و استر و خر دلیل این دوازدهم و مریخ اکر مشرقی بود
و در بروج ذوات اربع قوایم در اسد یا در وسط السماء یا در یازدهم و مشتری با افتاب ناظر بود
مولود را زینت بسیار بود اکر مریخ صاحب طالع بود و صاحب اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع
بود یا مستولی شاعشر مریخ مولود را ستوران نیکو بود اکر مستولی بر دوازدهم در بروج
ذوات اربع قوایم بود و سعدی با وی مولود را ستوران روزی مند بود اکر برج دوازدهم آبی

بود و زحل در وی بود مولود را بلا و رنج رسد از جهة ستوران خاصه که ان برج خانه مریخ
یا خانه مشتری بود اکر مریخ قوی حال بود و در حمل مثلثات او مولود را ستور بود از
اسب و استر و خر و از انها منفعت یابد اکر مشتری بود ناظر بود و اکر در مثلثات حاکی
بود مولود را مواشی بسیار بود و اکر در آبی بود خر او را زیان رسد اکر در طالع قوی بود و
مریخ در طالع بود یا به تثلیث و تسدیس طالع مولود را ستوران نیکو و ست داد و از ان
منافع یابد هرکه را طالع سیزدهم درجه قوس بود او را اسب موافق بود و هرکه را اکر اسب
کرانمایه بود و بجمله قوس را ستوران موافق بود هرکه را طالع جوزا یا سنبله یا قوس بود
و یازدهم او بر حوت ذوات اربع قوایم باشد و افتاب بمریخ ناظر بود بدوستی و مریخ در برج ذو
اربع قوایم باشد او را ستور بود و اکر افتاب و مریخ مسعود باشند سعادت یابد از ان
والله اعلم **فصل ششم** از کتاب در احکام بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه
مثلثات احکام کواکب در بیوت از قول حمادی زحل در خانه خویش مولود را باعظماء دوستی
بود اند طالع شبی مولود مهجور و در عزت و مقام بود اند در خانه مشتری مولود بکبر ابا بری
کیرد جایز بود که فرزند بر وی و در و دیس اماکن مردمان بسیار خانه مریخ بود مولود
سنکین دل بود و افعالش ناشایسته بود و در خانه افتاب مادر و پدر مولود صاحب مال
مال بسیار در خانه زهره در امور تزویج شایسته نبود مولود با زنان در و دیش پیرو کار
بود و مولود را بود که در ان در خانه عطارد چیزها از اسرار کتب و در کلام دانا بود و بحث
بسر زبان کوید و حسود بود و او را بسبب کتب رنج رسد در خانه قمر مال خویش تباه و او را مادر
دیده نا توان باشد و او و خاع اندرون بود و پیر المشتری در خانه خویش بود مولود مستولی
مستغنی بود از مال و بزرکی حذر بود منزلت و جایز باشد که از ائمه دین باشد در طالع شبی
مولود بر فرزند کامی کند و دل در دنیا نه بندد و فرزند را بکیرد فاما کاوش فرزند نبود
و در خانه زحل مولود را هیچ قدر و ذکر نبود و در خانه مریخ امیری بود از امراء و در دهم علمها
مقتول باشد و در خانه افتاب مولود زیبا شکل بود و اکر در وتد یا مال الوتد و با وی زحل
و مریخ نبود بسیار ملک بود و بنسبی شریف تعریف یابد خصوصا در میلاد نهاری در خانه
زهره مولود مذکر بود و زنان بر دکوا بر نا کند و جایز بود که زن برا و زنی کند و جایز بود
که از مهر زنان اموال یابد اکر نویسنده بود یا منعم و اهل چیز بود و در خانه عطارد کار فرمای
لشکر بود دائم امیر و از ان شادی بیند در خانه قمر مذکور و نیکبخت بود و بزرکوار و با
حظوظ بود و جایز بود که از ائمه دین و افاخم اسلام بود مریخ در خانه خویش بود مولود مذکر بود

و بی‌سامان از مال دنیا و از اهل لشکر بود اگر طالع شبی بود و اگر روزی بود مولود شریر
بود و بسیار آفت بود خصوصا در عقرب و ساقط از سعود و او را بیم بود از جای بلند
افتادن در خانهٔ زحل بود دلیل نشاط کند و تمام کند هر چه بوان ابتدا کند مال بد رو با در
تلف کند در خانهٔ مشتری سواری دلاور بود خاصه که مشتری نظر دارد و مهر کند و
دوست دارنده بزرگان در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک مادر و پدر بود و علتی رسد در شکم
او یا زخمی از آتش یا آهن یا از لگد ستور دشوار کار بود و مرگش ناگاه بود در خانهٔ زهره مولود
با زنان خویشان زنا کند و زود و براکاد زنان میسر شود فاما از بلک خالی نبود اند و میزان
ایمنی بود وی را از آتش و آهن در شور ثانی بود و کند کان فواحش در خانهٔ عطارد مولود
با نهم بود اما بد مذهب و بد عیش بود و از میان مردم او را نام بد بود و او بود که معلم طوطی
یا زاغی بود و در دین باطله دشمن بسیار دارد و در خانهٔ قمر جلد بود نه کاهل در تدبیر
معاش موثق بود و او را در امعا بیماری رسد و ناگاه بمیرد خاصه که مولود نهاری بود مگر
که بعضی از سعود ناظر باشد الشمس در خانهٔ خویش در رمیلاد نهاری توانگر و صاحب فرمان
بود و در طالع شبی اندک عقل باشد و در خانهٔ زحل خویش نفس و مزاح کننده بود و در خانهٔ مشتری
دلیل جلادت بود و کفالت در امور دنیا و دنیاء اهل خویش بود و تربیت نیکو یابد با زن پدر
یا با خویشان فساد کند در خانهٔ مریخ در عقرب دلیل بیماری بود و رنج و اندوه دیده و از مرگ
بد رسد و از وجع المفاصل رنجور بود در حمل دلیل شرف و بزرگی بود خاصه که حمل در دهم یا
نهم بود علم هیئت و نجوم بغایت دوست دارد در خانهٔ زهره شناسا بود و کارها او را کنند
افتد و صادق القول و دوستدارنده علوم و اشعار بود در خانهٔ عطارد و بسیار سخن و نیکو
شمایل و منجم بود و بسیار حیله باشد در خانهٔ قمر صاحب رسالت بود در جوانی کارهای نا
هموار کند و معدهٔ او تباه بود و دل ضعیف الزهره اگر در خانهٔ خویش بود مولود را
بیماری بسیار بود و زنش بیش از وی بمیرد و اندر میلاد لیلی زنان بوی رغبت کند و اتصال
وی با زنان بزرگوار بود و در خانهٔ زحل از فرزندان بی‌بهره بود و جایز بود که عقیم بود و کند
بعمل در حدی با زنان خویشان فساد کند و در خانهٔ مشتری با زنان نیکو بهره یابد و با
کنیزکان نشست و برخاست کند و غیور باشد در خانهٔ آفتاب در کار زنان بی‌بهره بود و طبع
او بکنیزکان و مردان ریش او ر دارد و لواطه کند اصل بود اگر از نور ناشایسته بود در خانهٔ
عطارد فرزندان او اغلب دختر باشند مؤلف بود یا مصور یا نساج یا عطار یا نقاش در خانهٔ
امل بود با زنان بزرگان فساد کند و زنان از وی رنجور باشند عطارد اگر خانهٔ خویش بود عالم

بود و خوش آواز یا نامه بر بود در خانهٔ زحل گران زبان و گران گوش بود و از همه دین در خانهٔ
مشتری نافذی بود و کاتب الملوک بود یا قضا کند و در خانهٔ مریخ با خشم با دروغ بسیار گوید
و حرام خواره و از نوشتار کند و مردمان او را بد گویند و همیشه وام دار بود در خانهٔ آفتاب
فری خاطر بود و نیکو ظن در خانهٔ زهره خوش آواز یا مقری یا مطرب یا زرگر بود یا حکیم آهسته
و شایسته و نیکو منظر و اقف امرا و القمر در خانهٔ در رمیلاد دلیلی مولود باشرف بود و در
نهاری غریب بود و در رنج ان مانده در خانهٔ زحل بطال و کاهل بود و معقود در کارها
در خانهٔ مشتری خوب سخن بود اندر میلاد روزی زنا کند با خویشان و اندر میلاد شب اهل
هم خیرات بود و بسیار شرف بود در حدی دلیر و جنگ جوی بود و جایز باشد که دزدی
باشد در خانهٔ آفتاب مقام بود از دل و سنگ و معده رنجور باشد خاصه اند و اسد و اند
حوت میانه در خانهٔ زهره نیکو موی و منظر و محبوب نزدیک خلق و خوش آواز بود و خلق را
از سخن او فایده رسد در خانهٔ عطارد بسیار سخن بود و کودک طبع و بازی و فساد کننده
از طریق معهود احکام کواکب در حدود از قول حجازی زحل از حد خویش مولود بزرگ
نفس و عزیز و صاحب مال از بیماری نجات یابد اعمال سلطان کند چون نظر کند حکمش زیاده
شود اندر حد مشتری مولود بسیار مال بود اندر اول جوانی مال خود تلف کند
اندر حد زهره از درد شکم رنجور باشد پدرش پیش از مادرش بمیرد و او را فرزند شود
از زن و از ایشان رنج یابد و از مجامعت سیری ندارد و زن کابینش بی‌نام هموار بود ناسپی
و شش در حد عطارد مولود بسبب زنان رنج یابد و بهر که فرزند دردمند شود و بد کر
و تهمت باشد مشتری در حد مشتری مولود بکارهای بزرگ مسلط گردد و فرزند
و مال حلال یابد اندر حد زحل رنجوری رسد او را در سند افتد و بر اسرار زنان
مطلع باشد در حد مریخ دلیل بود بر شری عظیم و اگر سعد نظر دارد بهتر بود و فرزند
پیش از وی بمیرد و در حد زهره مولود زن پارسا بخواهد بعضی از امور دنیا یابد
و جایز بود که معاش وی از تجارت بود یا از کسب و جایز بود که دبیر ملوک باشد و عمل قضا
و حکومت کند و در آخر عمر از فرزند فرزند نیکویی ببیند اندر حد عطارد مولود مطلع
بود بر اسرار علوم و او را گرامی دارند مریخ در حد خویش غازی فاما دشمن بسیار دارد
و در حد زحل مرگ فرزند خویش ببیند و در حد مشتری بسیار مال یابد و بیماری رسد
و برا و ممکن بود که وی را عقل زایل گردد و سفر بسیار کند و مال خویش تلف کند در حد
زهره بدحال باشد در کارهای زنان و با زنان وی را خصومت باشد و فرزندان در طفولیت

بمیرد و مال بر زنان نفقه کند در حد عطارد و مولود را خلق محمود بود و دست شود عمل را
که کند غیر با و مشارکت شمس در حد زحل مولود را زندگانی بود نیکبخت و فرزند شاد شوند
اندر حد مشتری مولود مهتر اهل بیت خویش بود تا عاقبت بخیر کند از ابند اندر حد مریخ
مولود زود خشم گیرد و آهن عضوی از اعضای او برسد با حرارت یا معالجه در حد زهره
مولود زنان را دوست دارد و ممکن بود که اندر بقیه زندگانی مجاور بود هر چند عمر زیاده
شود احوال نیکوتر گردد در حد عطارد مولود از کتابت زندگانی کند و سخن بصواب گوید
وادراد خرد و دبیر بود و او را نیکو دارند زهره در حد خویش مولود شادمان بود و در
میان اهل خویش عزیز و مکرم باشد اندر حد زحل مولود شادمان بود و در میان اهل خویش
عزیز و مکرم باشد اندر حد زحل مولود را غمی رسد و از زنان رنجور بود خصوصا از جهة
سبب ساخته بود اندر حد مشتری مولود شاد گردد و از هرچه بدست آید احتراز کند و عالم
و مذکور بود و رئیس اهل بیت خود بود و زنان پارسا و عاقله دارند اندر حد مریخ اندر
تزویج بدحال بود از فرزندان و زنان و بلاها بوی رسد و اندر حد عطارد مولود
از امور زنان شادمان بود و انتفاع یابد از سرور و لهو و اموال و عطا یابد از ملوک
و رئیس و قوی بود و اعدا را بر او دل ببیند اگر در برج دو جسدین باشد بلندی یابد کار
خویش عطارد در حد خویش مولود شادمان بود و در میان اهل خویش عزیز و مکرم باشد
مولود بزرگوار بود و صاحب اوامر و نواهی بود اندر موضع و واقف بر اسرار علوم و
کتب و سفر بسیار کند و مذکور بود و جایز بود که دبیری ملوک کند و از آن شادی ببیند
اندر حد زحل دلیل بود بر اختلاف او و میان برادران و از کار زنان بهره مند بود و
سفرهای دور کند و جایز بود که در چشم او خلل بود در حد مشتری دلالت کند که مولود
عالم بود بر اسرار علوم و بازرگان و مالدار بود در حد مریخ دلیل کند که بلای بسیار بیند
مولود او را بر هیچ کاری نشاید و شاید که عقل او زایل گردد و اندر حد زهره مولود
توانگر و شادمان بود از جهة زنان و رئیس و ائمه دین باشد اگر در خانه خویش بود کار
مرا او کار بدولت کند قمر در حد مولود زحل مولود را مصیبتی رسد و مال تلف کند
در حد مشتری معاش وی از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب کند در حد مریخ مولود
زود خشم گیرد و سلاح پوشد از آتش و از آهن و از بهایم و سلاح و سپاه او را مضرت رسد که
در حد زهره عظیم القدر بود بسبب زنان و زنان او را بخواهد و اهل بیت را مخالفت کند در حد
عطارد بسفر رود و در امور کتاب بسیار شهوت و امور ملوک بوی تفویض کنند و از کتاب نیکوی یابد

در احکام ساعات ولادت از ایام هفته ان قول جاماسب چون ولادت روز شنبه بود و ساعة
اول یا دوم یا دهم بسلامت ماند و مستقام باشد و او را نیز بکشند و اگر روز پنجشنبه بود
در ساعت اول یا چهارم یا هشتم یا پانزدهم رئیس مالها و نعمتها و کمال و جماع بسیار کند چون
روز سه شنبه بود در ساعت پنجم یا ششم یا هشتم او را با آهن بکشند بظلم یا بقصاص و
اگر روز یکشنبه بود ساعت اول یا ثانی یا ثالث یا تاسع سبق و سفر در پا کند روز چهارشنبه
در ساعت اول و چهارم و پنجم و ششم و هشتم بود صبیح بود در افعال خویش و منکر بسیار چیزها
و صاحب علم و حکمت بود و اگر روز دوشنبه بود در ساعت اول و دوم و ششم و هفتم و نهم
و دهم مولود بود منقلب اعمال و شریف و خطر احکام بودن ثوابت بر درجه طالع ان قول جاماسب
بمالکین و سرین و دوف بر وف طالع و عاشر مولود مذکور و غنی و شریف و بسیار علم بود و حسن السیر
دستر بود و علوم بطبع خود استخراج کند و اگر سعود بر درجه طالع و عاشر باشند ملک عظیم و هند
قلب الاسد و قلب العقرب و شعری یمانی مولود بزرگوار بود و بر دست وی کارهای بزرگ
بر آید اما عاقبت کارش نیکو بود و زحل کبار الشعری شرف منکب الجوزا و عین الرامی مولود بسیار
مال و غنی و صاحب ضیاع و دهقان و او را ملایم باشد و ماه شمال در عقرب متفکر و صاحب
خاطر و مصنف کتب و حکم راس التوام همین است و سهیل دلیل ملک بود عظیم اما تاثیر سهیل شعاعت
وان کند بحرمت در جانب جنوب اثر بیشتر کند عیوق و متن الفرس رئیس و لشکرکش و حکمت
دوست دارد و ذکر جمیل بود او را در میان مردم اما عاقبت بخیر بود زحل قنطورس و آخر النهر
و زرک دوایبی بود و کثیر النکاح عنق الاسد مصرف ظهر الاسد نیکو زندگانی کند و بسیار
مال مذکور و سبق بود اما او را از جهة تزویج رنج و ملالی بود و بران عظیم سعادت که بر درجه
طالع بود یا بر درجه آفتاب مولود را مستولی بود بر بلاد و خصم بسیار و اگر عاقبت کدخدا باشد شامی
علم و حکمت دلالت کند و بزرگ افتد و در صید دلیل در شعر یمانی شجاعت اقتضا کند و از قبل
الجدی سعادت یافتن از انواع علوم در احکام بودن کواکب در بیوت اثنی عشر از کفتار افلاطون
زحل کوش باید داشت در احکام بر برج یا چهل و شش سال مال تلف کند بعد از آن کار او بنظام
بپیوندد در دوم اندک فرزند بود و اندک مال و برد وی او عیبی بود و پدر او زود بمیرد و در
بسیار دارد و با اشراف مخالطه کند و آخر عمر او نیکو بود در سیم خواهران و برادران را کم از او در
بسیار مهتر باشند نکبت رسد و آخر عمر او نیکوتر از اول بود در چهارم نیکو طرف بود اما مدخوری
بود و جوا بمرد و مراعات دوستان کند و از شهر بشهری انتقال کند و درشت مزاج و تنگ خود
و در شهر خویش محترم بود و میراث مادر و پدر زیاده چیزی نیابد و از اشراف و مساجد تا خیر یابد

در ششم درویش بود میراث مادر و پدر زیادت نیابد و در مجالس و محافل صدقه خواهد
در هفتم کارش میانه بود و سفر بسیار کند اولش بود چون بزرگ شود حالش بهتر
شود همیشه از ازواج و شرکاء رنجور بود در هشتم بر خود متکبر بود روزگار در غربت
بود و در سفر بلا بیند در نهم نیکبخت بود و مقدم جماعتی بود که نزدیک ملوک و سلاطین
معروف دارد و میراث یابد در دهم و در شهر خویش صاحب فرمان بود و عاقل و کلیم و
با رای و با تدبیر و اعمال بزرگ کند مال بسیار جمع کند و در یازدهم غریب بود و در غربت
مال و نعمت یابد ولیکن از فرزندان بلا و اندوه بیند و مصیبت با جهل و در وسال شادان
بود تا آخر عمر و در دوازدهم پیوسته مسافر بود و در خانه و وطن کمتر کند ماند و در سفر او را رنج
و زیان رسد مشتری در طالع نیکو معیشت بود و جواد و شناخته ملوک صاحب فرمان اندر
وطن خویش اما اندک فرزند در دوم نیکو خلق بود و پارسا و صادق القول و توانگر در سیم محترم
بنزدیک ملوک و با رای و تدبیر در چهارم واهی و عاقل و حکیم بود و هر علوم که آدمی تواند
دانست او را نصیب بود و در شهر خویش معروف بود و توانگر بود اما خویش در حرب و غزا
بود در پنجم مذکور بود و در شهر خویش معروف بنزدیک ملوک توانگر و جواد و نیکو خلق
و رغبت کننده در زنان صالح بود در آخر خویش و پیش از مرگ او با نام و شاد بود میان مردم
در ششم گران جان بود و تنگ طبع در غربت و بسیار خشم و اندک فرزند و گران سخن بود
و بنزدیک خلق بی حرمت بود اما ظاهر بود و صدقه بسیار دهد در هفتم در ابتدای عمر
درویش بود هر چند که بعمر بر آید مال و جهت زیاده شود لیکن مرگ فرزندان بیند و فرزندان
بیشتر پسر باشد در هشتم نیکو خلق و سخی بود و خیرات بسیار کند و ظلم و ناهمواری دوست
ندارد در نهم نیکبخت بود و با بزرگان اختلاف دارد از اول عمر تا آخر عمر غنی بود هر جا
کرود در جوانی بنکاح نسازد تا باخر عمر در سعادت و سلامت کند داند و در دهم با اشراف
مخالطت کند و از ایشان خیر فراوان بیند و ذکور سعید بود در یازدهم نیکبخت بود و معروف
و دوست مزاج و او را ضیاع و مال بسیار بود و نیکو صورت بود و چشم او بفرزند روشن
بود در دوازدهم ضعیف مزاج و اندک عقل او را مال تلف شود و لیکن عفیف و نیکو خلق
و مقدم اشراف و بزرگان مریخ در طالع شهر در خویش و اماکن بسیار حکم بود و بنزدیک
خلق گرامی بود و غرایب علوم بسیار داند و از مردمان برسد و مال نهانی بدست آرد و علوم
سوادی نیکو داند و مرکبش بد بود و در دوم سفر دراز کند در خدمت سلاطین و وزرا
و بر ایشان گرامی بود و دشمنان بعضی از اموال او ببرند و زورمند و رسم مخاصم خصومت

بود از صا

بود از خدای تعالی و از خلق شرم ندارد و در اسفار او را رنج رسد فاما بسلامت بود تا
بوطن رسد و با خویشان بدکردار بود چهارم بد دان او را عیبی بود و او دزد و فاسق و فاجر
و عاقبتش کشتن بود و صفاد بود و از امرا و اشراف کرامت یابد و ضیاع بسیار جمع کند
و مرگ او نیکو بود در ششم غربت روزگار کند راند و محنت و بلا بیند و تنگدل و حسود
بود و بیماری کشد در هفتم بسیار اندیشه بود معروف در شهر خویش صادق در آنچه
داند منصف از کار زنان با بهره بود و در جوانی بغربت افتد و سفر بسیار کند و در
آخر عمر مال و حرمت یابد و در هشتم معیشت او دشوار بود و بیماری کشد و محنت برد در
نهم نیکو خلق و عفیف بود اما درد بد های دیگر بود و سخت خصومت بود و از خصمان
مال کسب کند و بر تن او عیبی بود و از جای بلند یا از ستور بیفتد و سفر بسیار کند در دهم
سفر بسیار کند و شادی و توانگری یابد چون عمر زیاده شود غنی و محترم بود در یازدهم
مسلط بود در شهر خویش و معروف بود در همه چیزها نگاه دارد با مردمان مراعات
کند و صدقه دهد و هر کجا کرود مقدم و محترم بود در دوازدهم در کودکی رنج و بلا بیند
و بیماری رسد او را و او را فرزند او نزاید درست مزاج شود و مال بسیار شود و بفرزند مند
شاد شود آفتاب چون در طالع نیکو روی و مذکور و امین ملوک کند و با حب طرفی برحب
سعادت آفتاب در دوم نیکو معیشت بود اما از مال دیگران زندگانی کند در سیم مقدم
اهل بیت خویش بود و خویشان از وی شادی بینند در چهارم میان او و پدر و مادر
مفارقت افتد و بیماری رسد او را در پنجم مذکور بود در شهر خویش و عالم و حکیم و مسلط
بر خلق بینا و سخت دل و در ششم در چشم او را عیب بود نه فرزند خویش را بپرورد در هفتم
ناخوش زندگانی بود و با زن و فرزند و مادر و پدر اما جاه دوست یابد در هشتم مرگش
بد بود از جای بلند بیفتد یا از ستور یا گر مریخ با وی باشد هلاک شود در نهم همیشه بدرگاه
ملوک بود و حسن المعیشة بود و حالش در سفر نیکوتر بود که در خانه و وطن و هر جا که رود
محترم بود و گرامی در دهم در شهر خویش محترم بود و مسلط در آخر عمر در یازدهم درست مزاج
و نیکبخت بود و همیشه شادمان بود و خوشدل و هر کجا کرود گرامی و محترم بود و در دوازدهم
او را از چشم خلل رسد زهره در طالع حسن الخلق بود و مهیب و رحیم و خداوند چیز با آخر عمر
در دوم هر چند عمرش زیاده میشود کارش نیکوتر میشود و سعادت و مال از زنان یابد در سیم
نیکبخت و پارسا بود و با اقارب نیکویی کند و امر معروف و نهی منکر کند در چهارم شریف
و مذکور بود و مردم ثنا گویند و در شهر خویش معروف باشد و کار ملوک کند و در شهر خویش

ولایت داری کند و خداوند مال و فرزند بود در پنجم مقبل و بزرگوار و او را اشناکویند
در ششم خداوند مال و نعمت بود ولیکن دروغ زن و ظالم بود و مال بغصب و ظلم جمع کند
در هفتم کارش از جهت بندگان شود و زن پارسا بخواهد و دوست کیرد و از ان سبب
بحرمت و مال رسد و بدان سبب ویرا نکوهند و وی ترک ان زن نکند در هشتم خبیث
المعیشه بود و درویش و بزن پارسا مبتلا شود و بدان سبب از چشم مردمان بیفتد در نهم چون
میلاد شبی بود نیکبخت بود و بنزدیک بزرکان و خیرات بسیار کند و پاکیزه نفس و سعید
و توانکر بود و معروف و بنزدیک ملوک محترم بود در یازدهم بهاری کمتر ازین بود در دواز
دهم بود خلق از وی مانع بود در سیزدهم در میلاد دلیلی بود و کار زنان پیر وی بود و زنان
بد کند عطارد در طالع نیکبخت و مالدار و محاسب بود هرچند عمر زیاده تر میشود توانکرتر
میشود و بر وی کسی دست نیابد در دوم آهسته و کاهل و حسن النظر بود و نیکبخت و محب
علم و معیشه او از علم بود و دشمنان و خصمان بسیار دارد عاقبت کارش از اول بهتر بود در سیم
حسن الخلق بود و میمون و کار ملوک کند و بسیار دشمن بود و از جهت دوستان او رنج رسد
در چهارم در اول عمر خویش بود در رنج و از زنان و فرزندان او بزه بیند و باخر عمر مالدار
شود و از زن و فرزند شادی بیند و از بعضی مردمان بلا بیند در پنجم حسن الخلق و عاقل
بود و شغل و عمل بزرکان کند و بروی ثنا کویند در ششم اندوهکین و تنک معیشت بود
و از شهر خویش بغربت شود و بحبس و زندان مبتلا شود در هفتم غربت زندکانی کند یا کاتب
ملوک بود تا باخر زمان و در هشتم عالم و عاقل و کاتب بود حکیم و اکر بحوت نظر دارد فقیر و بیماردوست
بود و منجم با معتبر بود در نهم معروف بود و در شهر خویش و نیکبخت و محسن تا باخر عمر در دهم
کاتب و فصیح بود و مذکور در شهر خویش جاهی و حرمتی یابد در وقتی توانکر بود و مال دیکر
بدست وی افتد و بروی نماند در یازدهم کاتب و حکیم و عاقل بود و اسرار کارهای بدانند
و بود که منجم بود و توانکر و کارهای نیکو بر دست وی براید و با اشراف مخالطه کند در دوازدهم
عاقل و حکیم بود و در اول عمر حکمت دارد و مقبل بود و اقبال او باخر عمر بیفزاید و صالح المعیشه
باشد و پیوسته از زنان مال یابد قمر در طالع حسن النظر بود و عاقل و سعید بود خداوند شرف
و خلق او را بسیار بوی اتصال دارند و بوی حاجتمند باشند مالا و جاها و دراز عمر بود و چون
قمر مسعود بود خلق بسیار مقدم در دوم اول عمر شدت و بلاها بیند و همچنین در از عمر و میانه
عمر او بهتر بود در سیم عمر دراز یابد و مهتر اقربا باشد و در عزت مال و جاه یابد و اعمال ملوک
در چهارم مسافر بود و او را از شکم رنجی بود و عمر در شرف کذارد در پنجم توانکر بود و با ملوک مخالطه ک

ومعارفه

ومعارفه دارد و سفر بسیار کند و ملوک او را چون فرزند دارند اکر مسعود بود قمر در همه
عمر در نعمت و راحت و عافیت کذارد در ششم در اول عمر شدت بیند و از سفر مال و جاه
و حسن الخلق و واسع الید پاکیزه تفرش باشد و صدقات بسیار دهد در هفتم معیشت او
میانه بود و بدی کند و بدان سبب نام بد بوی نهند و در شهر و وطن خویش زندکانی او
ناخوش بود و در غربت مال و حرمت یابد در هشتم توانکر بود و خلق بوی حاجتمند باشند و
و اکر در خزانه خویش باشد صاحب دها و خدیعه بود در نهم خویشاوندان او را از وی خبر یابند
و سفر کند و سلامت یابد و هرکجا که شود کرامی بود و تحویل کند از نعمتی بنعمتی و مال جمع کند
و توانکر و مذکور بود در دهم مذکور و مسلط در شهر خویش و هرکه حرمت از وی بیشتر بوی
حاجتی بود و سفر نکند و غنی و توانکر بوطن رسد در یازدهم مادر و پدر شاد دارد که روزکار
در صلاح و عفت کذارند مولود محترم بود در شهر و وطن خویش و با خلق احسان کند و در
حوایج و مقاصد او زود براید در دوازدهم عمر مادر و پدر دراز بود و نیکوخلق بود و صاحب
شرف صدقه بسیار دهد اما اندک مال بود احکام بودن کواکب در حدود بمذهب رومیان و
کلدانیان زحل در حد خویش مولود خداوند ولایت و اسفار بسیار با رنج دل مشغول اما عاقبت
کمتر بود و مال و ضیاع یابد و خلق بر وی محتاج کردند و در حد مشتری مولود توانکر
بود و مال بسیار یابد اما در جوانی بعضی تلف کند و مهتر اهل بیت خویش بود بعد از سی و
هشت سال کار او از فرزند نیکو شود و احوال او مقارب بود در سعادت و نحوست پس
عمارتی کند و کارهای خطیر بر دست وی بود و در حد مریخ بدحال بود و معروفی از اقارب
او بکشند و تا سی و دو سال از زنان رنجور بود پس سفر کند و از کار بد رنجور بود و در
عبادت حق تعالی باشد رنج کشد در حد زهره شکم شکسته بود و پدرش پیش از مادرش
میرد و او را دو زن و فرزند بود پس راحت و آسایش یابد و روا بود که فرزند دیکری پرورد
و از قوت شهوانی ضعیف بود و بعد از سی سال سلوک قربت یابد و اکر سعدی بدین حد
ناظر بود از مال و زن و فرزند شادی یابد و عاقبت او بخیر بود و در حد عطارد مولود را
در زنان خلل بود و فرزندان او کوتاه عمر بود و در پیری و اخر عمر او را هیچ فرزند نباشد خاصه
که زحل صاحب خاسر بود و عزیز نفس بود و بخصومات مبتلا باشد و آرزومند و مجرب
و قرابت او بسیار بود مشتری در حد زحل صاحب تخلیط او بلا و شر بود و از بعضی نجات
یابد پس حال او نیکو بود و بر اعدا ظفر یابد و از دهقانی روزی مند بود و زمین و بستان
دوست دارد و از میراث مال یابد و بزنان شاد دل شود و باول عمر بمرک فرزند اندوهکین

بود و روا بود که در دین و شریعت منزلتی یابد در حد خویش مولود را مال و نعمتی بود و از عمل
ملوک حظی و تجارت او را موافق افتد و بنده بسیار افتد و عمر در سفر گذارد و در حد مریخ
خویشتن را در شر و خصومت افکند و او را جراحتی رسد و بود که فرزندان را بمیرد و او فرزندان
دیگر پرورد و در حد زهره زنی پارسا خواهد و از تجارت و کتابت روزی‌مند بود و از
هرچه بدست خویش سازد روزی‌مند بود و عمارت و دهقانی دوست دارد و نزدیک ملوک
محترم بود و خیر بود که خیرات فراوان از وی برآید و در حد عطارد مولود ماهر بود در کتابت علم
بدقایق آن و گرامی نزد عوام و شاد بزن و فرزند بود که در شهرها فرمان دهد و اموال جمع
کند و عاقبتش بخیر بود مریخ در حد زحل دلیل هلاک و مرگ برادران بود و خویشان و
فرزندان و پیوسته در غربت و رنج بود تا سی و دو سال از عمر او بگذرد و بعد ازین مال و عمل
و حرمت حاصل آید و فرزندان تولد کند و مرگش فجاة بود و در حد مشتری مال جمع کند
و بیماری بسیار کشد و لیکن او فات شود و از امتزاج او غلبه کند و دیوانه شکل شود و مرگ
فرزندان رنجور گردد و زنان او را فرزند کمتر باشد و بسبب زنان خصومت و رنج کشد
در حد خویش دلیل غربت بود و سفر بسیار کند و در اعمال حرب و اسلحه خوض فرمودن و در
اعمال و در کار بزرگان شروع نمودن در حد زهره مولود فاسق بود و بسبب زنان رنج
و رسوایی بیند پس توبه کند و از زنان شادی یابد اندک پیوسته با طبقات زهره در خصومت
و دل مشغول باشد و محمود الاثار بود و در حد عطارد نیکوئی آثار از وی حاصل آید و کارهای
نیکو کند و اما مردم او را نیکو نشناسند شمس در حد زحل دلیل سعادت و ریاست و استیلا
بود بر اقربا و امثالان خود اگر هر دو مسعود باشند و سعدی هم بدین هر دو نظر دارد در ملک
پادشاه عهد حظی دارد و از نصیبی کامل جمع کند و بزن و فرزند شاد شود و در حد مشتری
دلالت کند بر ولایت داری و جامه فاخر پوشیدن و منصب وزارت یافتن و بنده و زیردست
بسیار داشتن و بعضی زندان روشن چشم شود و در حد مریخ دلیل علم و حکمت بود و کارهای
خطرناک کردن و بود که بعضی اعضای او افکار شود در حد زهره از زنان شاد شود
و زنان بر وی مشفق باشند و بود که با یکی از محارم فساد کند اگر بدین حد نظر دارد با خویش
نکاح بندد و هرچند عمرش بیشتر میشود کارش نیکوتر میشود و در حد عطارد دلیل لطافت
و سخاوت بود و مردی نیکبخت بود و از فرزندان شادی و حرمت و جاه یابد زهره در حد
زحل دلیل کاهلی و فساد نظر و اندک ثبات بود و در کار زنان زنان پیر را بزنی خواهد
و مال بسیار بدست آورد و شادی بیند از هر کاری که خواهد و مهتر و نفیس افتاد

خویش بود که زنان نازاینده را بزنی کند و محمود العاقبة بود در حد مریخ از جهة زنان رنج
بیند و سخن زشت شنود و مال و ریاست ایشان تلف شود و از جهة کنیزکی رنج و بلا بیند
از فرزندکه بین محنت کشد و احوالش نامستقیم بود و آخر نیک شود و در حد خویش دلیل شادی
و برخورداری بود از کار زنان و بندگان بسیار دارد و مطاع و مهیب بود در بلاد و بفرزندی
نیکبخت شود که راهب و عالم بود و خلق را با دین حق دعوت و مستجاب الدعوة بود و قرآن
و اخبار خواهد در حد عطارد از فرزندان شادی بیند و جاه و حرمت یابد و از ملوک عطا
بوی رسد و باشد که مسلط بود بر اکثر اهل بیت و نافذ الامر و نیکبخت و مبادلت بی و لکن
مصنف کتب بود عطارد در حد زحل مولود از خویشان بیند و مرگ فرزندان بیند و از جهة
زنان محنت کشد و تدارک کند بعضی بعضی از کارهای خویش را و بود که یکچشم او را خلل رسد
درون کار او شولیده بود در حد مشتری عالم بود و در کتب بسیار نظر کند و بر اقران در نفس و
مقدم بود و او را ضیاع و اموال بود پراکنده و او را فرزند بسیار شود و بر دشمن ظفر یابد و شیرین
سخن و حاضر جواب بود اما حسود باشد در حد خویش مریخ دلیل توانگری و توسع باشد و بر اموال
دست باشد و بر قومی صاحب فرمان بود و باشد که مقدم علما و ائمه بود و عمارتهای نیکو کند
در حد زهره مقبول بود میان مردم و غایت برخراجش صفرا بود و کتب بسیار مطالعه کند و او را
فرزندی بود که چشمش بد و روشن گردد و نزدیک بزرگان محترم بود و از ایشان مرزوق
در حد خویش دلیل بزرگی و ریاست و اصابت رای و تدبیر باشد و دلیل فصاحت و بلاغت
و مجادله و نظم نیکو و فراخی معاش و شادی از بزرگان و ارباب فصاحت و بلاغت و مجادله
و نظم نیکو و فراخی معاش و شادی از بزرگان و آز و نخیار دراموه و بزرگی درجه
کتابت ملوک یابد و خوابهای نیکو بیند که تعبیر حاجتمند بود و از زنان رنج بیند و از کار
علم و دین شادی بیند قمر در حد زحل بزن و فرزندان اندوهگین شود و تا سی و دو سال
از عمر بگذرد پس کارش نیکو شود و مال بدست آورد و بزن و فرزند شاد شود و در حد مشتری
دلیل تجارت و توانگری و سفر بسیار بود و بود که فرزند دیگری را تربیت کند و هرچند عمرش
زیاده شود خلق بوی بیشتر رغبت کنند و عمرش در عافیت و سلامت گذرد و در حد مریخ عشرت
بود و اهوال بلیات بوی رسد و سلاح پوشد و با اهل سلاح مخالطه کند و از سباع و دد آ
رنج بیند در حد زهره دلیل بزرگی بود و شاد شدن با اهل و ولد و اول نکاح که سازد طلاق
و مردی مقدم و اصیل بود و بود که زنان بسیار کند و اموال بسیار از تجارت و غیر آن جمع کند
و از سلاطین خلعت یابد در حد عطارد دلیل دانستن علوم و مطالعه کتب بود و مال بدست آورد

وعاقبت بخیر باشد انشاء الله تعالی دلایل الحدود من قول الحکما زحل در حد خویش بسیار مال
و محترم بود و بیماری سخت رسد ویرا و از آن نجات یابد که بعضی از انتقال شرع یا اعمال ملوک
بوی تفویض افتد و از آن مال بدست آورد و مال و فرزندان بسیار بود و خلق بوی محتاج
باشد در حد مشتری مال دارد اما در اول جوانی تلف شود و آنکه کارش نیکو شود و بعد از
سی و هشت سال بفرزند شاد شود و بعضی از درد دندان رنج رسد و عاقبت او بر خیر باشد
و نعمت و حرمت یابد در حد مریخ دلیل بود که مادر و پدر مولود غریب باشند و درویش و فرزند
مال ملد و پدر هلاک کند و بود که او را ریش و جراحتی رسد که باهن معالجه باید کرد و مال از هر گونه
بدست آرد و بعد از سی و دو سال کارش نظام پذیرد و بعزت شود و در کارها مانند علما خوض کند
و از زنان رنج بیند و در حد زهره دلیل در شکم بود و پدرش پیش از مادر بمیرد و او را دو زن
و دو فرزند بود و از زنان رنج بیند و روا بود که زنی کند که جماعتی اولاد و اقارب بوی پیوسته
باوی باشند و او را در مذاکیر رنج پدید آید و تا سی و شش سال کارها و شوریده بود در حد
مشتری عالم بود و در کتب بسیار نظر کند و بر اقران و نفس و مقدم بود و او را ضیاع و اموال بود
پراکنده و او را فرزند بسیار باشد و بر دشمن ظفر یابد و شیرین سخن و حاضر جواب اما حسود باشد
در حد مریخ دلیل توانگری و توسع باشد و بر اموال دست یابد و بر قومی صاحب فرمان بود
و باشد که مقدم علما و ائمه بود و عمارتهای نیکو کند در حد زهره مقبول بود میان مردم و غالب
بر مزاجش صفرا بود و کتب بسیار مطالعه کند و او را فرزندی بود که چشمش بد و روشن کردد
و بنزدیک بزرگان محترم بود و از ایشان مرزوق در حد خویش مرزوق دلیل زیرکی و دانایی
و اجابت رای و تدبیر باشد و دلیل فصاحت و بلاغت و مجادله و نظم نیکو و فراخی معاش
و شادی از بزرگان و ارباب فصاحت و بختیار در امور و بزرگی در جهه کتابت ملوک یابد
و خوابهای نیکو بیند و با اهل و ولد شاد شود و بود که در مسجد یا مدرسه مجاور شود
در حد عطارد از جهت زنان رنج بیند و مرگ فرزندان بیند و از زنان بیم دیوانگی بود و او را
زنان نا زاینده باشد که اگر دلیل ولد قوی بود و در برج اناث اول فرزند او دختر بود
و از و زنند کالی کند چند انکه آن دختر را عروس کند و شبر کارها بیند و مهیب بود و مذکور
و از ملوک وقت زجری یابد و درویش شود چنانکه بقوت روزه در ماند مشتری در حد
زحل بد و رنج بیند و زنان مال وی را از تجارت روزی بود و اعدا او را گردن نهند و بر اسرار
کارها مطلع شود اگر نحس ناظر بود هر وقت که مشتری در حد زحل بود احتیاط کند از رنج
زنان در حد خویش بر کارهای بزرگ مسلط بود و روا بود که چندان عمر یابد که بطن سیم

اولاد

اولاد خویش را بیند و عمر با زندگی معروف بسر برد و چون مشتری در حد خویش آید منافع
مال یابد خاصه که در خانه و شرف و مثلثه بود و باشد که تیمار مساجد دارد و ضبط اوقاف
او فرماید در حد مریخ مولود رنج و بلا بیند و مرگش بد بوده و بود که سبب مرگش از اقارب
بود و بود که بمیرد و از وی هیچ فرزند باز نماند در حد زهره زنان نیکو و پارسا کند و لیکن
از آن رنج و خصومت و زیان بیند و بود که اعمال ملوک کند و معاش او از تجارت بود یا
از جهت کتب و کار و روزگار او در خوشی و راحت گذرد و کارها بیشتر بحزم کند و کارها
کند که خلق او را در آن بستایند و باشد که قاضی بود و در آخر عمر از فرزند شاد شود
در عطارد مولود را عامه گرامی دارند و از زنان شادی بیند و هرگز تهی دست و درویش نشود
و بعضی از کارهای دین و خیر بدست او بر آید و بود که عمل سلطان کند و ضیاع و اسباب دارد
سازد و پارسای نفس و خویشتن دار بود مریخ در حد زحل مرگ خواهران و برادران
و خویشان بیند و اهل ناگاه بکشند اگر سعدی نباشد بدین حد اموال پدر و مادر
تلف کند و در سال عمر او ناهموار بود و در کار شوریده و او را فرزندان و مال پدید آید
و بعضی از فرزندان او بمفاجات بمیرند در حد مشتری مال بسیار بدست آرد اما بیمار
شود و رنج بیند و بود که عقل او زایل شود و مرگ فرزندان بیند و زن او بار نگیرد و سفر
بسیار کند و منافق بود و بروی بهتان گویند و ظلمی شنیع رود بوی و در خصومت و اضطراب
افتد در حد خویش از جهت صلاح و ترکان مرتبتی یابد اما بیشتر از عمر برنج و بلا گذارد و جای
بود که از رنجها و بلاها خلاصی اما دلیری و فتح و شتاب زده بود اگر سعدی نظر دارد و بعضی از
مناصب ترکان اگر سعدی نظر دارد دولت یابد و دشمن بسیار دارد در حد زهره بلا و بد
حال بود در کار زنان و بسبب زنان را شاید و بود که با زنان غیر مخالطه کند و کودکان او بیشتر
در حال طفولیت بمیرد و ببلوغ کمتر رسد و مالهای بسیار از زنان خرج کند و همچنین در سفر او را
زیانها رسد و بود که زنانی خواهد که اهل او نباشند و از اکفاء او نتوانند بود و چون مریخ
در حد زهره در آن ایام حذر کند و از کار زنان و خصومات و مثال آن در حد عطارد
اگر چه مرد با هنر بود هیچکس او را نشناسد و مرزوق نبود و دشمنان دارد که عثرات او جویند
و او را بسفاهت رنجانند و با اوقات بر زن و فرزند خشم گیرد و اگر سعدی نظر دارد این
اوقات کمتر گردد آفتاب در حد زحل دراز عمر بود و نیکبخت و بود که خدمت ملوک کند و از آن
منافع یابد طعام جمع کند و باشد که محکم زر بود و بفرزند شاد شود در حد مشتری مهتر قوم خویش
بود و متبوع عامه بود که در مدرسه یا مسجدی نشیند و او را فرزندان باشند مذکر و مؤنث و عاقبتش

بجز کند و در حد مریخ زود خشم کرد اما زیرک بود و او را جراحتی رسد و در حد زهره شاد
بود با فعال خویش و بتدبیر و رای صاحب تسلط بود و شاید که تزویج او با قارب افتد و هرچند
عمرش زیاده شود مال و حرمتش بیفزاید در حد عطارد و از کتابت و نسخ زندگانی کند و علمش
حکما و زهاد بود و اگر مشتری بدین درجه ناظر بود قرآن و اخبار و فقه نویسد و بحق بصواب
گوید و او را فرزندان باشند و بزرگان مرد و اعزیز دارند و مردی نیکبخت زهره در حد
زحل مانده و رنج بود از جهة زنان و زنی سلیطه بخواهد و با وی اقامه و انکه مفارقت افتد
میان ایشان و مدتی عزب باشد و زنی بینا اهل بخواهد و بدان سبب بعزت افتد در حد
مشتری شاد شود خویش سازد و عالم و مذکر بود و مسلط بر اصناف اموال و او را فرزند
بود و شوخ و فاخر باشد اما نزدیک ملوک معرفت دارد و در پیش اهل بیت خویش و همه او را
اطاعت دارند و زنی پارسا بخواهد که بروی مبارک و عاقبتش بخیر بود در حد مریخ بد حال بود
در تزویج و زنان او را کار زنان میسر شود و زنان بعضی بمیرند و کنیزکی و بدان رنجور شود
پس باخر عمر کارش نیکو گردد و او از زنان حظی وافر یابد و بند و زندان مبتلا گردد و دروغ
گوید با وقاحت و از مال حرام زند و در حد خویش شاد بود و بزنان و پسران خویش بند کان
و در خانهای بزرگوار زندگانی کند و در عطارد زن و فرزندان شاد شود و روزگارش
بلهو و طرب گذرد و از ملوک عطا یابد و نافذ القول باشد و دشمنان بمراد دل بیند عطارد
در حد زحل میان او و خویشان او لجاج و خصومت افتد و مرگ خویشان بیند و زنش
مدتی با و نگیرد و از کار زنان بی بهره بود و در سفر روزگار گذراند و او را عمر و سحابه
کند فاما بعقل و تدبیر صائب از آن نقص نماید و بود که خشم او ظلم کند و در ایامی که عطارد
زحل بود خاصه که عیبی بدین حد ناظر بود باید که خویشتن را از بلاها نگه دارد فاما عمری دراز
عمر بود و در راحت و شادی در حد مشتری عالم بود با سرار کتب و کارها هیچ بتمام نرساند خاصه
امور معاش خویشتن و از بازرگانی بهره مند بود و اهل بیت وی بوی بزرگ نام شوند که
مقدم ائمه دین شود و ملوک او را گرامی دارند و فرزندش اینجا قرار آید عمر در راحت و شادی
گذارد و خلق در عمر او بوی تقرب بسیار کنند و بود که او را فرزند بسیار بود و دشمنان او را
اطاعت دارند و تواضع نمایند و مردم از بلاهای ان نجات یابند و عمر دراز یابد در نعمت و
کرامت و عاقبتش بخیر بود در حد مریخ دلیل آن بود که بسبب حرص خویشتن را در هلاک
افکند و بمخاطرها و بلاها گرفتار گردد و بهیچ کار او را نستایند و از جهة زنان رنج بیند
و مرگ زنان خویش بیند و بود که عقل او خلل کند او را حذر باید کرد از ایامی که عطارد در حدود

مریخ

مریخ باشد در حد زهره روزگار در نعمت و راحت گذراند و از جهة زنان شادی بیند
و مال و متاع بسیار دارد و اعمال ملوک کند و بود که مقدم ائمه دین بود و از کارهای نابوده
بکرامت جز دهد و از بلای بسیار نجات یابد پس او را مالی بدست آید و مرگ او بر فراش بود
در حد خویش خداوند اوامر و نواهی بود و در میان خلق سفر بسیار کند و هر کس در رویش شود
و بعلم معروف بود و مقدم اهل بیت خویش بود و جای باشد که کتابت ملوک کند و مال از بن
جهة بدست آرد و متهم شود و بزنان اندوهگین شود قمر در حد زحل بزنان مولود هلاک
شوند و فرزندان در ایام حیوة تا سی و دو سال پس مال بدست اید و بزن و فرزند شاد شود
عادل و منصف بود و در حد مشتری زود رهند بود و مالش از سفر بسیار شود و معرفی بروی
رسد و حرمت فرزندان او در عمر او افزون شود هرچند عمر زیاده میشود مال و حرمت زیاده شود
و عادل بود در حد مریخ زود خشم گیرد و بود که سلاح پوشد و معاش او از آهن بود و از بهایم
و سباع او را رنجی رسد اگر سعدی نظر داده از بن نیز نجات یابد در حد زهره عظیم القدر و نیز
بسبب زنان بخواهد و اهل بیت خویش کند و ران و مفارقت کند ایشان را و مدت دراز در آن باشد
و او را دو زن بود و زنی ناحیض کند و در مال خویش تجارت کند و بی رنج مال بدست یابد و از
ملوک کرامت بیند در حد عطارد مولود نیکو خط و بلیغ بود و هرچند عمرش بیشتر شود کارش
قوی‌تر و عاقبتش بخیر بود انشاء الله تعالی احکام کون الکواکب فی الحدود من قول نوفل الحکیم
زحل در حد خویش دلیل اندیشه و حال گردان بود و بیماری در حد مشتری سعادت یابد
از دوستان در حد مریخ دلیل مفارقت و بیماری اهل بود در حد زهره از تزویج رنج و بلا
بیند و زیان افتد از سبب زن و جامه در حد عطارد دلیل خصومت بود بسبب خانه
و ملک و جاه و ریاست رسیدن دوستان و فرزندان مشتری در حد زحل دلیل صواب
و تدبیر بود و نفقه کردن در کارهای اصل و جمع منفعت و بر آمدن حوائج و مقاصد به رنج
و محنت در حد خویش دلیل صلاح و کرامت بود و تجارت از بلاد و صلاح و تزویج و انتفاع
بمال و بسیاری فرزند در حد مریخ دلیل نجات بود از بلاها و زایل گشتن رنجهای دیرینه
و غدر کردن اعدا از وی و موافق بودن سفر او را در حد زهره بهره مند و از ایشان خیر
و منافع یابد و دلیل بود که مولود را زنی پارسا بود در حد عطارد دلیل صلاح و قهر
دشمنان و توانگری بیاز دد و بیش و آفت رسیدن از عطا و منفعت از سفر مریخ در حد
زحل دلیل نجات بود در کارها و ظفر بر دشمنان در حد مشتری دلیل سعادت بود در کارها
و ظفر بر دشمنان در حد مشتری دلیل سعادت بود در کارها که از جهة دشمنان برسد

واز کاری بکاری نقل کردن و نومید شدن از هرچه امید دارد در حد خویشتن دلیل
توانکری بود و بهتر در کارها و دلیل سفر و فیروزی دران بالوای عناد در حد زهره دلیل
زیان و هلاک زنان دارد در حد عطارد دلیل بیماری و خصومت و غرامت و هرامرو
زیان بود آفتاب در حد زحل کارها مضطرب بود و از شادی باندوه و از اندوه بشادی
مگر تزویج که بهیچ حال او را موافق نبود در حد مشتری اندیشه بود از جهة ملوک و عطارد در حد
مریخ دلیل بود در زیادتی مرتبه و ریاست و قوت و شجاعت و اقبال در حد زهره دلیل
نا امیدی بود از کارها مگر زنان که او را موافقت باشد در حد عطارد دلیل قضای حوایج خاصه
در سفر و شادی از کارهای پوشیده بود و زیان از کارها و اشکال زهره در حد زحل
کارهای او زود تباه شود و زایل گردد و در حد مشتری زن بادی ساز کار باشد و مولود
با خویشتن بدی کند و کارهایی کند که او را زیان رسد و هم در حد مشتری مریخ منفعت
یابد و استفادت منفعت کند در حد خویش مخالطه کند نیکو با مردم و مواسا کند و شایسته
بود در تزویج و فرزند و مولود بسیار دارد در حد عطارد و هر کار که کند بیشتر منقلب بود
و دوستان از منفعت از وی باشد عطارد در حد زحل صلاح و خیر بود در کارها اما کارها
بد دولت برآید در حد مشتری دوستان دارد و بسیار منافع یابد از سلاطین خاصه اما منازع
و حسود بود در حد مریخ دلیل رنج بود در کارها و منفعت از کتاب و حساب در حد زهره
تدبیر او نیکو بود و کار او با اهل و دوستان ضعیف بود و در حد خویش دلیل آسانی کارها
بود و برتری و صلاح قمر در حد زحل کارهای وی در ابتدا نیک آید و صلاح در آن بود
و رنج بیند از مشایخ و طبقات زحل در حد مشتری دلیل صلاح بود در ابتدا و تعجیل در حد
مریخ دلیل رنج بود و اندوه و معادات با ارباب مناصب و سختی در کارها در حد زهره
کارها در ابتدا آسان بود و از آن منافع یابد در حد عطارد مقصودهای او زود حاصل
آید و کارهای او منتظم گردد القول فی کون الکواکب فی البیوت بمذهب قدماء الحکماء
زحل در خانهٔ خویش در میلاد نهاری مولود دوستی بود خاصه که در فرج خویش یا حد خویش
بود و در خانهٔ مشتری و با زرگانان مخالطه کند و فرزند دیگر را میر و در و مهتر قومی
بود و کار سلاطین را تیمار دارد در خانهٔ مریخ سخت دل و بیهوده خشم گیرد و شریر بود در خانهٔ
آفتاب پدر و مادر مولود شریف باشند و مولود بسیار مال باشد در میلاد نهاری و پدر
مولود را بیماری از رطوبت و پدر او را بکشند خاصه در میلاد لیلی در خانهٔ زهره شایسته
بود در تزویج و مولود زنان درویش را دوست دارد و با ایشان مخالطه کند و بود که

زنی بیمارون

زنی بیمارون و مادر کند و از آن رنج بیند و بعضی زنان از سبب او هلاک شوند و در خانهٔ
عطارد در کارها تعمیق کند و شاکر و ثابت بود بر اسرار علوم مطلع اما در سخن گران زبان
بود و حسود و از جهة کتب رنجی بوی رسد و بدسیرت و بدنام در خانهٔ قمر مال پدر بزیان
آرد و صحیح مزاج بود و بود که بحبس مبتلا گردد مشتری در خانهٔ زحل در میلاد نهاری از
مال دور ندست آید و از اصحاب کرامت و اهل دین بود در خانهٔ خویش مولود را خویش مشفق
نباشد و تنگدل و ضعیف رای بود و ترسد که سخن گوید در خانهٔ مریخ امیر بود از
امرا و فیروز بود و بیشتر کارها اگر شمس و مریخ ناظر بود از بروج مذکر دلیل سپاه سالاری
بود در خانهٔ آفتاب با امرا و ارباب سلاح دوست باشد و اگر دوتدی بود با مایل و زحل
و مریخ با وی نبود مولود نیکبخت و بسیار مال بود خاصه در میلاد نهاری در خانهٔ زهره
زنان بزرگوار را بزنی کند و بود که زنی مشاطه یا معلمه بزنی کند که بر وی استیلا دارد
و اگر مولود زنی بود از تعلیم قرآن و آموختن خطی و در حد یابد در خانهٔ عطارد قهرمان بود
بر عارض لشکر و علم و حکمت دوست دارد و در ولایت فرمان دهد و مردی مسود و اطراقی
بود در خانهٔ قمر مذکور بود و سعید بود و بسیار مال و از بزرگان حظ یابد خاصه در میلاد
نهاری آفتاب در خانهٔ زحل قوی و با انبساط بود و در کارها و هر کار که بدان ابتدا کند با تمام
رساند اما مال پدر و مادر تلف کند و برادران پیش از وی بمیرند و عاقبتش محمود بود
در خانهٔ مشتری شریف و بزرگوار بود و دلیل سواری و دیا صف باشد و لشکرد اشتر
یا روقوی پیاده و از لشکر فرمان دهد خاصه که مشتری ناظر بود بمریخ در خانهٔ خویش
مذکور و معروف و فیروز و مبارک بود و در کارها و در میلاد نهاری شریر و غضوب
بود و او را علتهای نهانی پدید آید و از جایها بیفتد و در عقرب در میلاد نهاری کمتر بود
و در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک پدر و مادر بود و علتی در چشم یا معده او بود و او را
با هر خصم کند و مرگش ناگاه بود و پدرش در غربت بمیرد یا بکشند در خانهٔ زهره زانی
بود و بسبب زنان زنان را بخواهد خاصه در میزان و بعضی از زنان او بمیرد و بعضی را طلاق دهد
از جهة زنان رنج و بلا بیند و در میزان او را از آتش واهن رنجی رسد پنهان و در ثور
فحاش و فاسق بود و در خانهٔ عطارد کاتب بود و لغات و علوم داند و بود که در علم کلام ماهر
بود و کتب نویسد و در میان مردم بعلم و حکمت ممیز دارد و در خانهٔ قمر ضعیف الحرکات و
نشاط کننده بود و خلف بود در امور معاش خویش و او را در شکم بیماری و رنجی رسد
یا ناگاه بمیرد یا بکشندش و میراث پدر و مادر تلف کند و بیمارون بود و خاصه در میلاد

نهاری   در خانهٔ زحل پاکیزه نفس بود و مقبل در کارها و مزاح کننده و با نشاط
در خانهٔ مشتری باکفایت بود جلادت و مهتر اهل بیت خویش و تربیتی یابد از بزرگی و بازنان
پدر یا اقارب فساد کند در خانهٔ مریخ دلیل بیماری و رنج بود و مرگ پدر او را وجع المفاصل بود
یا وجع الکبد اگر در حمل بود دلیل شرف و سعادت بود در میلاد نهاری و دلیلی میانه بود در
خانهٔ خود اگر نهاری بود مولود مردی بزرگوار بود و کسب مال کند و بود که خیانت خراج کند
اگر لیلی بود اندک عقل بود و دلیل مفارقت بود میان پدر و مادر و بود که او در غربت اگر تثلیث
زحل بود مولود پاکیزه نفس و مقبل بود خاصه در میلاد نهاری و مزاج و نشاط در خانهٔ زهره
فال گیری بود یا منجم و معبر و صادق النیه باشد در خیر و بسیار رطوبت و فراوان مجامعت
و بسیار سفر در خانهٔ عطارد بسیار سخن و عالم بود و بود که منجم باشد و دهقان بسیار حیلت خاصه
در میلاد نهاری اما در میلاد شبی مولود را در رطوبت رنجی بود در خانهٔ قمر مولود معاصی بسیار کند
خاصه در حوالت و او را آخر عمر مال بدست آید و معده او ضعیف شود از لقوه و رنجی رسد
زهره در خانهٔ زحل بهره مند بود در کار زنان و بود که عقیم باشد و کننده بغل و ناخوش بود خاصه
در جدی و از زنان خویشان و محارم فساد کند در خانهٔ مشتری مولود را از قبل زنان جاه رسد
و بود که اعمال زنان ملوک کند و بود که کار ابریشم تنیع و بافتن فرماید و میان وی و عیال وی
موافقتی بود خاصه در میلاد شبی در خانهٔ مریخ مولود از مکر و مقدر زنان رنجی بیند و بسبب
بلا کشد و مخالطه کند با زنان با ناز و بود که مولود برای حمیت و غیرت بکشد در خانهٔ آفتاب
زیاده از مریخ بهره مند بود و با جواری مخالطه بیشتر کند و بود که عقیم بود و پاکتن باشد
و او را بوی ناخوش بود در خانهٔ زهره در میلاد دلیل مولود را سبب زنان عز و جاه یابد و مقبل
باشد و بیشتر از کارها با زنی که شوهر دارد مخالطه کند در میلاد نهاری دلیل زنا بود و خصومت
از جهت زنان بود که زن او پیش از او بمیرد در خانهٔ عطارد اگر ولادت نهاری بود دیانت و امانت
بود و میل او بجوانان باشد و با ایشان مخالطه فرماید خاصه در جوزا اگر مردی بود نقاش بود
یا زرگر یا عطار عطارد در خانهٔ قمر کند بغل بود با زنان مجامعت کند بزنا و رنج بیند از جهت
زنان و بود که زنان او را داد و دهد عطارد در خانهٔ زحل در زبان و گوش گرانی بود و کارها
باریک و خوش کند و نغمت جوید و از عز بابهره یابد و بر اسرار مطلع گردد و باشد که از علما
و اهل دین بود و بتمام او وقاف دارد و در آن خوض دارد و بود که معبر یا منجم باشد در خانهٔ
مشتری و بیری ملوک کند و عالم بود با داب و سیر ملوک و عادل بود و باکفایت در خانهٔ
مریخ مقبل بود در کارها لکن دروغ زن بود و او را دینی و مذهبی باشد درست و بود که

علوم سحر

علوم سحر و نیرنجات داند و آموزد و پیوسته او را وام بود و باشد که پایندانی بود و از آن
سبب در بند شود دلیل میلاد دلیلی کمتر بود در خانهٔ آفتاب در میلاد نهاری مولود مقبل
بود و حاذق و نیکو خلق و در لیلی کمتر از این بود در خانهٔ زهره شاد دل هرچه سازد و کند
و بود که زرگری کند یا کاری که بزر و نقره تعلق دارد و بود که علوم الحال داند و آموزد
و علم حساب داند و اگر در وتدی بود مسعود حکیمی بود معاش او از حکمت بود در خانهٔ عطارد
و زود خشم گیرد و ملول بود و علوم و کتب و مشکلات عالم بود و از تجارت صوف و پشم و عزان
با بهره بود و عالم بود با علاد و جواهران و صبر و مقابله در خانهٔ قمر زیرک و خفیف الحرکات بود
و حسن الادب و الخلق بود و نیکو مجرد بی رنج و قلب و کما و را علوم مساعدت کند قمر در خانهٔ
زحل دلیل جاهل و مدبر الکا اگر بر مقابلهٔ زحل افتد و مقام باشد و بسیار فکر و مرطوب مزاج
و اندک حرارت و او را از حقنه و اوجاع الطحال و امثال این رنج رسد در خانهٔ مشتری رحیم
و ظاهر النیه بود و الاکه متهم باشد بزنا و محارم وی با دی زنا کند یا برادر شوهرش در میلاد
شبی دلیل خیر و سعادت و آسایش بود در خانهٔ مریخ خونریز بود در صفر دلیل شرارت کمتر باشد
در خانهٔ آفتاب اگر در تاسع طالع بود و مستقام و ضعیف دل بود خاصه در اول و سیم اسد
در خانهٔ زهره حسن المنظر بود و نیکو عیش و محبوب و نزدیک خلق و در کار زنان بهره مند
بود اما صحیح المزاج باشد در خانهٔ عطارد اندک سخن و عفیف بود ولیکن میل او از طریق شهوت
مذکور بود و علوم دین و حکمت و شریعت داند در خانهٔ قمر شریف و قوی بود لاسیما که در اوتاد
بود دلیل توانگری بود و کاری نیکو که بر دست وی برآید والله اعلم بالصواب   و
بحقایق الامور

دلالت کند بر آنکه صاحب تحویل تدبیرهای نیکو کند و با تن خویش قوی باشد و دل بر جایگاه
و در کارها صبور و در عمارت دشتها و بناها جهد کند این حکم مردم وسط است اما
اما پادشاهان از بر قدر و قوت ایشان شهرها و بادوها عمارت فرماید
اگر در خانه یا شرف یا حد بود از جایگاه خویش فزونی آورد و اگر در برج

دلالت زحل که نیک حال بود

	مقارنه	تثلیث و تسدیس	تربیع	مقابله	البیوت	
المشتری	اندر خرد و اعتقاد او زیادتی باید و بد آمد کارهای او	خرمی کند و زیاده شود و بزرگی دین و دانش وی بیفزاید	با بهترین مخالطت کند و در حشمت بیفزاید و تندرست باشد	بصایدی بسیار کند جمله کارها و مال را از حرام خورد	ضیاع و عقار فراوان کرد و عمارت بنا کند و کارش نکو بود	[illegible]
المریخ	در رای و تدبیر باشد و مال بذل کرده و نفقه افزون کرده	از جهة طبع آن برج در اصل و در آن کارها که کند مقبل و فایده یابد در حشمت	خشم بسیار کرد و خصومت فراوان کیرد و بدی	مشتری یابد و خشم بسیار کیرد و از کردار زود بر کردد و دلیر بود	بنا نهد و نفقه کند بر جاهایی که دوست دارد و سال	
الشمس	حرارت بر مزاج وی غالب کردد با علت کرم و ریاضت باد بد آید	در حشمت افزونی یابد و از مهتران سعادت یابد و حال پدران نکو بود	ریاست یابد و مال افزون کردد و بر دشمنان ظفر یابد	خصومت و دشمنان بود با سروران و مهتران و بسیار ضجر کند	کارها کند که در آن امید ثواب دارد از باری تعالی	[illegible]
الزهره	خرمی بود و لهو و طرب و خوشدلی و بازی کند	از جهة زنان خرمی و طرب بسیار کند و نقش و صورت و همت دارد	مروت بسیار نماید و در عمارت جهد کند از جهة زنان	با زنان خصومت کند او را از دشمنان دلتنگی رسد	سفر کند و منفعت یابد	[illegible]
عطارد	اندر علوم زیاده کرده خاصه هندسه و علوم نجوم هر چه ازین نمط باشد	در حشمت افزونی یابد و با رای و دیانت بود و از فرزند و بنده خرمی یابد	علم و دانش زیاده شود و اندیشه و فکرت و مناظره بسیار کند	خصومت بسیار کند و اندیشه کند در کارها همت نماید که اثر آن	در مال زیاده شود و اندک منفعت یابد	[illegible]
القمر	[illegible] و نام او بلند کردد	در حشمت و ضیاع افزونی یابد و ضیاع از عمارت و غرس و آب آوردن	[illegible]	با زنان خصومت کند و از دوستان وی را دلتنگی رسد	در میراث خرمی یابد و از زنان فایده رسد و از رطوبت علتی یابد	[illegible]

دلیل بود بدی حال و نام زشت و دشمنی و از نزدیکان خویش و بیماری و رطوبت از سردی
و سودا و در مال زیادتی آورد و تدبیرهای بد کند و با مردم سفله مخالطت کند و کارها کند
که از اعمال آن پشیمان کردد و در ترس بود و اگر در برج غریب بود در غربت و لیکن دلالتها
پدیدار کردد و اگر در خانها باشد

زحل بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقارنه	البیوت	
المشتری	در مال نقصان یابد و [illegible] رسد که غرامت کشد و از خصومت غم خورد و کسلان بود	خانها و عقار خویش ویران کند و در خواسته [illegible] نقصان و در حشمت نقصان بود	در جاه نقصان آید و اندوه رسد در پدر او کاری کند و در ایشان منقطع باشد	تدبیرها کند و از جهة فرزندان دلتنگی بود و در حشمت نقصان یابد	ملک طلب کند از جهة خود و باشد که اندوه بردین	[illegible]
المریخ	[illegible]	ساکنی بکار آرد نا باید آن حد که کسلان شمرند و اندوه رسد	بیماری رسد از کرمی و مال مادر و پدر تباه کند و از برادران دلتنگی رسد	[illegible]	از جهة برادران و فرزندان غم بود و تجارت نیک بود و دخل بر آن کند	
الشمس	[illegible]	او را و پدر و مادر او را اندوه مختلف رسد و در خزانه و حشم نقصان	دوستان را از وی دلتنگی و بیماری رنجوری رسد در زحمت و شدت	اندوه و غم آورد از جهة برادران و دلتنگی رسد و علت سوری مادر را آید	سفرها کند دشمن شود و از جهة اعتقاد و دین اندیشه بود	[illegible]
الزهره	بر زنان کردن حریص بود و با زنان بی قدر مجامعت نماید و زنان کرانبار کرد و [illegible]	[illegible]	[illegible]	خویشاوند کند و مال بیماری رسد و از زنان جهة دلتنگی یابد	مالی زیان آورد و کاهلی آورد و کاهلی کند و از آن وی را مضرت رسد	[illegible]
عطارد	[illegible]	اندوه و کار ناکوب بود و کسلان بدید آید و نزدیک مهتران قبول نیابد	اندوهناک شود از جهة مال و معاش و کارها از دست بشود	درد دندان و زبان او را علت رسد از جهة سختی او را مضرت رسد	از جهة مال و میراث دلیل بیماری بود	[illegible]
القمر	از جهة معاش دلتنگی باشد و بیماری بود محنت و رنجها بر رسد [illegible]	از جهة [illegible] دلتنگی بود و سختی [illegible]	کسلانی او را و تدبیرها به کند و از فرزندان دلتنگی رسد	پدر و مادر را از وی علت رسد و خداوند تحویل ایشان خدر کند		[illegible]

با مهتران و محتشمان مخالطت کند و تدبیرهای او صواب موافق افتد و پسندیده باشد و در جاه و قدر بیفزاید و ممکن بود که در این سال فرزندی آید و خرمی باشد و میراث رسد و بر قوم خویش مهتری یابد و عاقبت کارش نیکو بود

دلالت مشتری که نیک حال بود

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقابله	البیوت	
از زحل	دلالت کند بر نکوئی حال و مشتری یابد و عمارت و ضیاع بنا کند	بزرگی یابد و تدبیر در کارها ساکن بود و مدارا بسخای ورزد	با مهتران مخالطت برای تدبیر درست و در دین حرمت زیاد کند	بهتری و خدمتکاری نماید و از بهر مذهب رنج و تعب خویش نماید	نکو معیشت باشد و نام نکو کرد از جهت بستان نیکی کند	اوتاد
از مریخ	در وطن و جایگاه خویش بزرگی کند و زندگانی بر مراد دهند	بزرگی بود و دانا بود در کارها و تمام نیکو حاصل و منفعت تمام یابد	دلیل کند بر قدر و قوت و فیروزی و زیادتی مال و اگر در اصل نیک حال بود	بزرگی و ظفر یابد و خصمی کند با مر زنان	خیرات بسیار کند و کارها در دین سعی کند و سفر کند و خرمی یابد	
از شمس	از جهت مهتران و تنگی رسد و رنج پنهانی در دین	سعادت تمام یابد و برزن و بچ حریص باشد و حال فرزندان نیک باشد	دلیل کند بر رفعت و دوستی با خسان و ظفر یابد بر مراد	در کارها مهتری کاری آورد و با مهتران مخالطت کند و خصومت در دین	طلب کارهای او از میراث فایده یابد یا از جایگاهی طلب کند	۵ و ۱۱
از زهره	منزلت زیاده گردد و خرمی یابد از	در مرتبه و خواسته فزونی آورد و لهو بسیار کند و از فرزندان خرمی یابد	حشمت افزون گردد و در دین و اعتقاد سعی کند	با زنان خصومت کند و اما اهل خزانه دیگران ناسازکاری نماید	سفله مردم او را بشیند دارد و از رای منفعت یابد	۳ و ۹
از عطارد	کیس نیک باشد و در تجارت نفع یابد و در علم آموختن حریص گردد	در وشیی افزاید و خاطر تیز گردد و مناظره بسیار کند	در علم نجوم و هندسه بکسب تجارت و حساب نیک بود	در مال زیادتی آورد و تجارت کند و در علم آموختن حریص گردد	دشمن دوست	۲ و ۸
از قمر	جاه و حشمت او افزون گردد و ممکن بود که او را فرزندی آید	در مال زیادتی آورد و بر سیرت نیکو رود و کارها مظفر گردد	جاه و حشمت افزون میشود و مردمان او را سخنهای نیکو گویند	سفر کند و سعادت یابد و جاه و منزلت افزون گردد		۲ و ۶

بها و حشمت دور و در رفعت نقصان آورد و فکرت بسیار بود و نفقه از هر گونه بسیار شود و دل خویش و از جهت بدان و فرزندان و مهتران دلتنگی رسد و حالش بد باشد و در دلیل خانه اصلی نگاه کن که از انسب اندوه باشد و اگر معزب بود بیکاری و کم فایدتی آورد و مال زیان آورد و باشد که مهتران با و عذر کنند و بتر آن بود که در ششم بود در خطر عظیم

مشتری بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیعین	مقابله	[illegible]	
از زحل	زیانی رسد در مال و غرامت کند و کار ضیاع نیک نکند و از سبب اندوه برد	بهتری از خواسته خویش زیان برد و از جهت برادران دلتنگی و حال ضیاع نیک باشد	اندیشه کند بسیار و تدبیر باطل نماید و دیه [illegible] افت رسد	تدبیرهای بد کند و غرامت کشد و [illegible] بود در مال	بسیار غم باشد و از خویشان و فرزندان غم و اندوه برد و کارها کند که در کان	اوتاد
از مریخ	خصومت فراوان کند و در مال زیان رسد و نفقه بسیار دهد و با مردم دشمنی کند	در مال زیانی و نقصان رسد و از جهت برادران و دوستان اندوه رسد	او را زیانی رسد از جهت برادران اندوه برد و با رعیت خصومت کند	از جهت زنان رسد و دلتنگی بود	خبری بشنود که از آن غمگین شود از جهت برادران	
از شمس	از جهت مهتران زیان رسد و باشد که علتی پنهانی در روی رسد	از جهت مهتران زیانی رسد و آفت رسد و بعضی [illegible]	بدرو مادر را دلتنگی رسد و اگر سفری کند نیک نباشد	از جهت عمل سلطان ناکامی رسد	اندوه برد و اگر سفر کند نیک نباشد مهاون بود در کار	۵ و ۱۱
از زهره	از دوستان [illegible] رسد و عزت و [illegible] نماید و بسیار ضجر شود	از جهت زنان غم رسد و حشمت و مال زیانی افتد و در کار و بار رونق [illegible] پیدا شود	از جهت زنان دلتنگی رسد ممکن بود که فراق افتد	سفر آورد و دوران خصومت و جنگ پدید [illegible] کند	[illegible] و خزینه [illegible] کند و مراد از جهت خصومت و اندوه برد	۳ و ۹
از عطارد	مال و کسبش اندک گردد و علمها روی منفعت کند	اندک قدری فایده یابد از کسب خویش و معیشت بدشواری کند	زیانی رسد در مال و در علم آموختن بکاهد و ناکامی رسد	از بهر علم دلتنگ شود و از جهت مال و کسب برآمده و نکین	بخلاف این بود که [illegible] بکاهد و بیماری برد	۲ و ۸
از قمر	از سفر زیانی رسد و مال خویش تباه کند و حشمت [illegible] کم گردد	از سببهای گوناگون نامی بود و از جهت [illegible] دلتنگی باشد	در مال و معاش نقصان آید و ناموس بود نقصان گراید	سفر کند و اندوهگین برد و مال خویش مزید کند	والله اعلم	۲ و ۶

کند امین و بد دلی نشود و تیز فهم گردد و عقل و دانش زیاده آید و حریص بود بر کسب و عملهای سلطان مظفر بود و کار گذارنده و فراوان منفعت یابد و در میان خویشان دبیری کند

دلالت مریخ چون نیک حال بود

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقابله	بیوت	
زحل	ساکنی و حلمی بکار آورد و خورش کم بود و کارها جمله باصلاح باز کرد	جاه بیش بود و حکمت فزون گردد و مال و چیزهای بسیار گرد آید و جمع کند	در خواسته آوردن حریص گردد و بناها کند و ساکنی بکار آورد و بیماری اندک	خصومت آورد و کید کند و بشکوه دلیل کند بر ظفر	بر کارهای سلطان ظفر یابد و در طبقه خویش حشمت گردد	اوتاد
مشتری	در مال و فرزند زیادتی آورد و شرف و سعادت و دولت یابد	مهتری و سعادت یابد و سند ریستی برد و حزم و خوشدل بود و بر قوم فرمان دهد	غم فزون گردد با مهتران و محتشمان مخالطت کند	با کارهای نیک شود سعی کند از بدی خویشتن	با اهل خویش خرم بود و حشمت برادران زیاده شود	
شمس	گرمی و خشکی بر طبع او غالب آید و در تنش درد پدید آید	سعادت افزون شود و حسد مکاران افزون گردند مال و خواسته بیشتر گردد	قدر و حشمت فزون شود و تزویج کردن طلب کند	خصومت و دشمنی پیدا نماید و از مهتران و بیرا وحشت افتد	سفر کند و نیکی دید و پسندیده گردد	11 و 5
زهره	در خواسته و فرزند زیادتی آید و جاهها نیکو بوشد و از جهت اهل بیت خرم شود	در مال زیادت آید و در دنیا یابد از زنان و فرزندان و از شهر خویش چیزی یابد	دلیل کند از تزویج خرم گردد و از سببهای مختلف میان زنان خصومت افتد	مانند تربیع باشد در احکام	کم شغل بود از جهت پسران چیزی ببیند و از دشمن ایمن باشد	9 و 3
عطارد	در فهم و ذکر زیادتی و در کارهای نیکو سعی آید	بزرگی و قوی خاطر آورد و در آداب علم و منطق زیاده شود	علم و دانش فزون گردد و خصومت و مناظره از جهت علوم	نزدیکتر آن بود که در تربیع گفتیم	نیکوی و منفعت یابد از وجهی که نه انه	8 و 2
قمر	حرکت و سفر کند و شکار میکند حریص بود بر یکی حال نماند	چیزی بسیار یابد با کار کند و نیک بود و پیروز باشد	در حال انتقال میانه باشد	تربیع مانند باشد	از جهت مال چیزی رسد اورا	2 و 6

اندر کارها آهسته کند و شتاب زدگی کند و دانش بر جای نماند و خرد و دانش نقصان گراید و از آتش و یا علتی گرم آفتی رسد و سفرها کند بر مراد حال برادران و خواهران نه نیک بود بر قدر برج و جای جدا ز غریبی و منتولی و اگر اندر بد حالی بود و اگر مقیم بود یا بطیء دلیل بدی بیشتر کند والله تعالی

مریخ بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیعین	مقابله	بیوت	
زحل	هر کس بسیار رو اندکه دو دیوانگی پدید آید و بیماریها و زحمت	مال خویش بزیان آرد و با دوستان دشمنی و خود کامی کرده	اندوه و ناکامی رسد و بیشتر شکسته رسد و هم پایی زد	مانند تربیع بود و ضعف بود	از جهت دزدان هم بود و بلا رسد از هر چیزی که از بالش بود از نفر و زن از شهر خویش جدا شود	اوتاد
مشتری	در مال و فرزندان زیادتی آورد و شرف و سعادت و دولت یابد	مهتری و سعادت مانند بندرستی برد و حزم و خوشدل بود در قوم فرمان دهد	غم فزون گردد و با مهتران	از جهت دوستان اندوه رسد و از فرزندان همچنین	اندوهی رسد از جهت اهل و فرزند و دشمنی برادران	
شمس	علتی گرم پدید آید او را از جهت پادشاه نکبتی رسد و بلا از آتش و بلا از آتش زیانی رسد	از پادشاهان و محتشمان غم رسد و بد رنج و تنگی رسد او را علتی گرم آید	در کارها شتاب کند و تفکر بسیار و فرزندان نکبت و دقیقه رسد و بیز افتد بود که بکرتبل	از سبب زنان اندوه و مال تباه کند و خصومت و جنگ فراوان کند و از سببهای گوناگون غم بود	زیانی رسد از جهت سفر و هم دشواری بود و بیماری از گرمی افتی	11 و 5
زهره	دلیل کند بر زنا شوهری کردن اما موافق نشود ایشان را	از زنان و دوستان دل گرمی رسد	از زنان و دشمنان غم باشد و از جهت نکاح بدنامی و فضیحت باشد	از زنان و دشمنان غم باشد و از جهت نکاح بدنامی و فضیحت باشد	مالش بزیان اید	9 و 3
عطارد	عملهای تباه بود و حیله و فریب بکار دارد و دروغ گوید	نزدیک آن بود که در مقارنه گفتیم	همین احکام باشد که گفته اند	با قومی مخالطت کند و حشمت نماید و از جهت همین غازی و ترم کند	بخلاف آنکه در نیک حال گفتیم	2 و ا
قمر	تعب و رنج بسیار آورد و دروغ گوید	از جهت دوستان دلتنگی و بخیه و علتی دارد و در باد بد پدید آید	همین احکام باشد که گفته اند	از جهت دشمنان دلتنگی رسد و در دماغ علتی پدید آید	علتی رسد از گرمی	ا 2 و 6

حشمتی بزرگ یابد و مهتران قریب جویند دانش و علم بیفزاید و کار برادران میانه باشد بر قدر آنکه حال ستارگان باشد و نام نیکو یابد و فائده حاصل کردد

دلالت آفتاب چون نیک حال بود

	مقارنه	تثلیث و تسدیس	تربیعین	مقابله	بیوت	
زحل	جهد کردن در عمارت کردن و در کارهای مذهب و در دین سعی کنند	جاه و مرتبه بیفزاید و اعتقاد نگاه دارد و جهد کند در کارهای دین	جاهش بیفزاید نام نیکو برآرد و محمدت گویند ورا	با برادران و مهتران بسازد و دشمن ایشان شود	زیانی و بیمی رسد از جهت سلطان حال نیکو بخلاف نیکی بود	اوتاد
مشتری	در جاه بیفزاید و مال دوستان بسیار گردد	جاهش بیفزاید و از مهتران منافع یابد و درو وی خند بود	مرتبه و حشمت بیفزاید و عمارت ... دارد خاصه آنچه بدین تعلق دارد	همچنانکه گفتیم در تربیع و ممکن بود که سفر نیز کند	بخلاف نیکحال بود دار جهت دوستان دلتنگی رسد	
مریخ	بر خصم ظفر یابد و گرمی و خشکی بر وی غالب باشد	بندگان و پرستاران بیفزاید و بر دشمن ظفر یابد	حشمت بیفزاید و بر دشمن ظفر یابد	همچنانکه از تربیع بود و خصومت بسیار افتد	سفر کند و از برادران منفعت یابد دوستان و برادران	۵ و ۱۱
زهره	از پادشاه روزی یابد و حشمت بیفزاید و تدبیرهای وی صواب بود				دیگر و هی رسد او را و او را آنچنانهای زشت گویند و دلتنگی یابد	۳ و ۹
عطارد	فرمان دهد بر گروهی از دبیران و اهل دانش و علم بیفزاید				فراق آورد و کم شغل و کسلانی باشد و بیماری و خستگی	۲ و ۸
القمر	جاهش بیفزاید و لیکن غمها باشد و ناخوشی آید و کارهای وی صعب کند	جاهش بیفزاید و فرزندش بود و نزدیک بود که حالش نیک بود	منفعت نیکو یابد و تدبیرهای صواب کند	جنگ و خصومت بسیار افتد و بهره کوشش و بر دشمن ظفر یابد	و دردی پدید آید بر بالای تن و آزرده برد از جهت دشمنی زندان	۱۲ و ۶

آفتاب بد حال

	مقارنه	تثلیث و تسدیس	تربیع	و مقابله	بیوت	
زحل	دلتنگی رسد از برای بنا	زشت نام گردد و از دوستان جور بیند و علتی رسد	از پدران و پیران دلتنگی رسد و کشت و زراعت ویران گردد	از پدران و پسران دلتنگی رسد و برا	زیان و ام رسد از جهت سلطان و خلاف ان بود در نیکحالی	اوتاد
مشتری	دلیل بود که مالش برود و دخلش کم گردد	رنج رسد از مهتران و خرج و نفقه بیفزاید	مردی افتد و زنان از نیکی از دوستان دوری افتد	نزدیک تربیع باشد	بخلاف نیکی حال بود و از جهت دوستان دلتنگی رسد	
مریخ	دلیل کند بر بیماری گرم و سوختن و بریدن با آهن	از دوستی آفت رسد و درد بدید آید بفرمان خدای تعالی	تند باشد و تندی کند و تدبیری کند که راست نیاید	غم رسد و بیماری برادران از گرمی	سفری کند و از زنان منفعت یابد و دوستان و برادران گروهی	۵ و ۱۱
زهره	آفتی رسد از زنان در زمانی بمال و فرزندان و بیمار بود و جنگ کند			بد باشد و تیزی نماید و تدبیری کند که راست نماید	فراغ آورد و کاهلی منفعت و کسلان	۳ و ۹
عطارد	دلتنگی رسد از هر زمان و فرزند دلتنگ شود				بیماری گرم و خشک رسد و دردی پدید آید	۲ و ۸
قمر	اورا ترسی و بیمی رسد از مهتران و مادر و پدر را مکروهی رسد	زشت نام گردد و تخلیط بسیار کند و با آتش زیانی افتد	خلل بسیار افتد و بیماری رسد و بسبب مال اندوه رسد	از پادشاه آفتی رسد و دلتنگ شود از بهر زنان و فرزندان	مکروهی رسد داور آسیبهای درشت و دلتنگی رسد	۲ و ۶

خرمی کند بر طرب و سماع و غنا و شادی کردن خرمی نماید و نکاح کند و جامهای نیکو دوست
دارد و طلب بکار داشتن و افزونی کند با دوستان و برادران مخالطت کند و دوستی نماید
و طلب تزویج نماید و مهتری و اگر در خانهٔ دوستان بود از دوستان خرمی یابد و اگر در برج
عزیب از جهة عزیبان

دلالت زهره چون نیک حال بود

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقابله	و بیوت	
زحل	دلالت کند بر تزویج فاحش و لهو و خرمی کند	خرم باشد و با مردم دوستی کند خاصه زنان و در خدمت زنان	در بیشتر کارها مردی بکار دارد و عمارت و زراعت و بوستانها کند	مانند تربیع لیکن با زنان و برادران	خرمی یابد از خداوند قدر و حشمت و از مال زیادتی یابد و نکاح بسیار کند در کارها	اوتاد
مشتری	به دوستان خرم بود و در قدر و حشمت زیاده	به دوستان شاد باشد و از جهة زنان و تزویج حرم شود	دلیل کند بر رتبت و بزرگی و زهد و زن نیکو کند	در بیشتر کارها مردی بکار دارد و عمارت در جهت کند	دوستان افزون شود و زنان همچنین و بعز زند خرم شود	
مریخ	در خواسته فزونی آید و نام نیکو و حشمت و رتبت زیاد گردد	در ماش زیاده شود و با زنان مخالطت کند و تزویج افتد و خرم شود	نزدیک بمقارنه بود ولیکن با زنان خویش خصومت کند	مانند تربیع بود	اگر سعر کند از جهة خویشان نیکویی کند یابد و نام نیکو یابد	۱ و ۵
شمس	از جهة فرزندان و مهتران خرم شود				منفعت یابد از جهة میراث یا عمل بد کند	۳ و ۲
عطارد	ادب و علمها طلب کند زینت زیاده کرد و فرزندان افزون گردد	دلیل کند بر خرمی و لهو با خداوندان علم مخالطت کند و فرزندان خرم شود				۸ و ۲
قمر	ادب یابد و خرم باشد و حرص پدید آید	حالش نیکو بود و در زیادتی بکار آورد اما از جهة زنان دلتنگی رسد	از جهة زنان و فرزندان دلتنگی رسد	در مال زیادتی آید و بکار آورد و لیکن از جهة زنان دلهو کند با غلام و کنیز	از جهة دارویی و موی خویش منفعت یابد و دلتنگی رسد	۱ و ۴

اندوه و ناشکیبایی بسیار بود و کاری که کند غم رسد از اهل و فرزندان و دوستان و لهو
و زینت و طعام و شراب و اگر راجع بود آنچه گفتم محکم تر باشد و خرمی و منفعت باشد و دلتنگ
باشد از جهة طعام

زهره بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقابله	بیوت	
زحل	از جهة زمین و ضیاع ناکامی رسد	بیکسی و بیماری بود و از جهة شهوت و مراد دل	او بر زنان خرمی یابد نه بر مراد و غم سبب ایشان و جنگ	دلیل کند بر دشمنی و سفر و جدایی کردن و صحبر بودن	زیانی برد و خصومت رسد و تخلیط و اگر راجع بود غمگین شود	اوتاد
مشتری	مالش زیان آید و تماشش زشت گردد و تدبیرها بد کند	مالش برود و از دوستان مفارقت کند	با زنان خصومت و منازعت کند و دو دلیل و اعتقاد تباهی کند	مانند تربیع بود	چیزها صادر شود که اندوه و سودا بود و بران منازعت کند	
مریخ	از جهة زنان و لیکن سخنهای بد شنود و دراین رسد از جهة	بر زنان عیب و رشک نماید و ازین سبب اندوه کین شود و در میان ایشان	از جهة زنان اندوه برد و نکبت بد و رسد از ایشان و باز از جهة نکاح	مانند تربیع	چیزها از مالش ضایع گردد	۱ و ۵
شمس	حریص بود بر زنان و لهو و شهوت و اندوه بعد ازین سبب				مال تباه شود و کسلان بود و عمل و کارها کردد و منازعت رود از مهربانی	۳ و ۹
عطارد	از جهة محتشمان و مهتران کراهت رسد و از برادران و مهتران اندوه رسد	ناشکیبی مختلف رسد و سخنهای بد کرسید او را و اندوه بکین بود			ترس و بیماری رسد جهة بازداشتگان و دشمنان	۸ و ۲
قمر	بسیار ضجر شود از سفر و ادب ناکامی یابد و حریص بود	از جهة نکاح سعد خویشتن نهد و بدین سبب اندوه رسد	از جهة فرزندان و مال و خواسته ناشکیب برود و دلتنگی برد از جهة زنان	نزدیک تربیع باشد	از جهة زنان و فرزندان اندوه و دلتنگی رسد	۲ و ۶

مال بسیار بدست اورد و منفعت فراوان یابد از تجارت و حرمت و حزد و علم و سخن گفتن و دانش افزون کرده و کارهای نیک کند و تدبیرهای ستوده اغاز و نام نیکو بر گیرد و رضای مردم جوید و مردی اعتماد کند

دلالت عطارد چون نیک حال بود

	مقارنه	تثلیث و تسدیس	تربیع	مقابله	موت	
زحل	دلیل کند بر ادب و علم و تدبیرهای نیک و حساب و نجوم اموختن	چون باشد حلم بکار اورد و رای او ثابت بود و علم نجوم دوست	مانند تثلیث	مناظره بسیار نماید در علمهای نیکو اموختن	منزلت و جاه و جایی یابد و کتاب و علم اموزد و سخن نیک گوید	اوتاد
مشتری	در تجارت منفعت یابد و کسب نیک باشد و مرتبه افزون شود	علم اموزد و حافظه نیکو شود و تدبیرهای صواب کند	حفظ و ذهن نیکو شود و مناظره بسیار کند	مانند تربیع باشد	خراب بسیار کند و تجارت سود یابد و حزم شود	
مریخ	ذاهن شود و سخن نیکو گوید	در تیزرکی و دها کرده و نیکویی بسیار رسد او را از جهة علم و حکمت	ذیرکی راه کند ممکن مخاصمه و مناظره در علم بسیار کند	نزدیک انچه در تربیع گفتیم	اگر سفر کند نیک باشد و از جهة دوستان و برادران نیکویی رسد	۱۱ و ۵
شمس	علم و ادب نیکو کرده و در مراتب و حشمت افزاید				از تجارت سود کند و با قومی مخالطه کند	۹ و ۳
زهره	علم و ادب اموزد و خانها نیکو باشد و بها و روش افزون گردد	مروت و بها و ادب افزون شود و نام نیکو کرده			و پسندیده باشد و نیکو حال و وجه کسب و مال از قومی	۸ و ۲
قمر	علم و ادب زیاده کرده و خانها نیکو باشد و در دل پسندیده بود و حال با در نیک بود	علمهای مختلف اموزد خاصه هندسه وغیره	حزد افزون شود و منطق نیکو کرده و لیکن از جهة قومی اندوه رسد	ظفر یابد با هر که با او منازعه و مخاصمه کند	حریص باشد بر مال جمع کردن و منافع یابد از تجارت	۲ و ۶

از چند گونه زیان و اندوه برد از فرزندان و بنده و دشمن و مردم سفله و ابنا زوتماد و بندها و خصومت کردن و بباید دیدن تا کدام سهم است که زیان و غم از ان جهة باشد و این قدر بر هیات فلک و مزاج ستارگان و جایگاه در برج

عطارد بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	مقابله	موت	
زحل	غم و اندوه مختلف رسد و کسلان بود و فکر برد و غلبه کرد بر رای	از جهة پیران اندوه برد و از جهة خداوندان علم	از دوستان مفارقت گزینه و دشمنی نماید و در کار دین مجادله کند	حیله بسیار برد و رای بد اندیشد در هر کاری و ظلم دوام مردم برد	زیانی رسد او را از جهة بیماری و کتاب و خصومت کند او را	اوتاد
مشتری	کسب و فایده کم کند رای و تدبیر بد کند	از جهة دشمنان و فرزندان و قتیلی برد علم فراموش کند	مالی که جمع کرده باشد تباه کند و علم فراموش کند و کار بد کند	از جهة او دشمنان اندوه برد	با دوستان دشمنی کند و از جهة دوستان اندوه بود و از فرزندان نیز اندوه برد	
مریخ	دروغ بسیار گوید و رای ضعیف باشد و فریب بکار دارد	مانند مقارنه	از جهة عمل برادران خصومتی کند و از رای خویش زود بگردد	خصومت بسیار کند و با مردم دشمنی نماید از جهة خصمی او را اندوه رسد	سفری بد کند و سخنهای بد گوید او را از هر دین و طهارت زیان بود	۱۱ و ۵
شمس	غمی با مصیبتی و مرض گرم و خشک پدید آید				تدبیری کند ناپسندیده بود	۹ و ۳
زهره	با زنان و خادمان فضیحت کند و از بهر علم و عمل غمی بود	سخنهای بد شنود و تخلیط کند در نکاح			خواسته خصومت کند و ممکن باشد که بیماری بیند	۸ و ۲
قمر	بر یک حال نماند و دروغ و فریب بکار و از جهة قومی دون	از جهة برادران و علم و سفر اندوه برد	و تنگی و غم رسد از جهة زنان و باشد که او را در زندان باز دارند	بد دل برد و سخن سازد و کشی و خصومت برد بر یکایک اعمال کارد	بیماری بود و دلتنگی رسد از جهة دشمنان	۲ و ۶

حالش نیک بود و کارهایش تمام گردد و عمل بیفزاید و از کسب کردن ضعف یابد و از جهة برادران و مهتران حزمی یابد و از تجارت و علم آموختن و تزویج و رای و صواب بماند کرد و در کسب فراخی باشد

دلالت قسم چون نیک حال بود

	مقارنه	تثلیث و تسدیس	تربیعی	مقابله	سدس	
زحل	دلیل کند بزرگی و شرف آورد و در این نیک زدن حزمی براه	زیادتی مال و حشمت برد و در شهرها اعمال کند	ضیاع و عقار افزاید و بناها کند و جویها را آبادانی فرماید	حال میانه بود و حشمت بسیار کند و اگر سفر کند مراد تمامی یابد	جاه و مرتبه افزون شود و عقد و تزویج و فرزند و منافع یابد	اوتاد
مشتری	مرتبت و رفعت یابد و مهتری کند در مال زیاده آید	رئیسی کند در کارها و دانا باشد و مهتری یابد از برادران	حالش نیکو گردد و مال ناحیه گردد و ظفر و پیروزی	مسعود بود در کارها و تجارت و شرکت نیک بود	شرف و عز و نیکو حال آورد و مال و دشمنان بیفزاید	
مریخ	سفر کند و حرص بود در کارها و انتقال کردن و کارزار طلب کند	بر خواسته خویش شرف باشد و فایده و منافع بود از اسباب	دلیل کند بر منازعت و خصومت و عمل و کار و در عمل میانه باشد	نزدیک تربیع بود	سفر کند و صاحب سعادت بود و شرف بود از بهر دین و دولت	۵ و ۱۱
شمس	حشمت و مرتبه بیفزاید از جهة مهتران	مانند مقارنه	مال و جاه افزون شود و تزویج افتد	نزدیک تربیع	از وجهی ناشناسنده نکویی رسد مال	۹ و ۳
زهره	ادب افزون شود و حزم و روی و رفتار	حزم و زیرک بود و زنان و فرزندان حزم گردد	سخن گفتن و دانش بیفزاید و مال و جاه افزون گردد	خصومت و منازعه بسیار کند خصوصا در کار پادشاهان	افزون گردد و از میراث روزی مند گردد	۸ و ۲
عطارد	ادب و ذهن و عقل ناحیه گردد و دانا شود و در رای و تدبیرش نیک باشد	مانند مقارنه باشد	نام نیکو بر گردد حزم باشد و قوت و پیروزی یابد	نزدیک تربیع باشد	از جهة دوستان حزمی رسد	۲ و ۶

آفت و نکبت رسد و کارش تباه گردد و با مرش فزون آید و حالش از سفر نیک بود و از جهة برادران و مهتران اندوه رود و دوراتش ضعیف باشد و تنگی و دشواری برد ذراعت و کسب باشد که نکبت عظیم رسد و بدتر آن بود که قمر در جنوب بوده باشد

قمر بد حال

	مقارنه	تسدیس و تثلیث	تربیع	و مقابله		
زحل	از معامله و دشمنان تنگی آورد و درد و مرض	از جهة پیران اندوه برد و حالش میانه بود و ضعیف	دلتنگی رسد از بهر کارها و با مردم مخاصمه کند و بیماری بود	نزدیک تربیع بود	مادر را لکنتی برسد و بیم بود از جهة سلطان	اوتاد
مشتری	اندوه برد از جهة مهتران و از بهر مال و معیشت	و جاه و حشمت کم گردد و از بهر شان غم برد	از بهر مال و معاش دلتنگی رسد و نام او فرد واید و فرزندش بکاهد	سفر کند و در آن سفر مکروهی رسد و با زنان خصومت و اندوه رسد	نکلف آنکه در نیک حال گفته شد	
مریخ	درد و بیماری رسد و رنج بود و حال او از تن زایل گردد	دلتنگی برد از جهة برادران و حالهای و در روی نکبتی باشد	از جهة دشمنان تنگی بیند و علتی برو بیفزاید مال و خرد تباه گردد	نزدیک تربیع باشد	حال دین و سفر نه نیک بود و خواسته مختلف و پرنشان بیند	۵ و ۱۱
شمس	نکبت و غم رسد از جهة پادشاه و بیماری بود و ناخوشی بکاهد	ناخوشی خرد آید و مال نقصان و درویشی بد گردد	از جهة مال و انتعاش و خصومت و غم بود	از جهة ملوک اندوه برد	کاهلی آورد و کارت و عقار زیان رسد	۹ و ۳
زهره	بسیار ضجر شود و عیب کند در کار زنان	از جهة نکاح و زنان دلتنگی بود و ناخوشی بزبان آید	نزدیک تثلیث باشد لیکن منازعت و خصومت رود	نزدیک تربیع و از بهر حزمی غم برد	بخلاف آنچه در نیک	۸ و ۲
عطارد	از جهة علم اندوه بسیار خورد و دروغ گوید و حیله بسیار کند	از جهة دوستان و سفر اندوهگین و در مال زیان کند	از جهة حساب و کتابت مکروهی رسد و منازعت و خصومت باشد	نزدیک باشد بتربیع و اگر سفر کند نه نیک باشد	حال کعقیم	۲ و ۶

	نیک حال	بد حال	ستاره تا ستاره		دلالتها	انتقال از حد تا حد	انتقال از انباز تا انباز	دلالتها
	دلالت ستارگان در دو منزل			گشتن حد تا حد بر بادبر		گشتن حد تا حد از انبازان و گشتن انبازان بادبرانها		
سعد	خیر و سعادت پدید آید و عز فزون شود	حال بد بودن ضعیف آید و تدبیر کند						
نحس	دعاوی کار بصلاح آید	فساد و بیماری آید و باشد	از ستاره سعد تا ستاره سعد	از حد سعد تا حد سعد	پاینده کی بود و از حال نیک تا حال بهتر زان انتقال کند و شکسته بود و کارها برمراد آورد و ظفر باشد	[illegible]	[illegible]	سعادت و شرف و قدر و بلندی آورد و افزونی درجات
از نحس تا سعد	بر سعادت پیشین دلیل کند و تن درستی دهد	که تباه کرد	از ستاره نحس تا ستاره سعد			[illegible]	[illegible]	حال بصلاح باز آید و سعادت باید ... ولیکن مکروهی آن ... بود
در نحس	از مکروهی و بیماری خلاص یابد و اقبال روی بدو نماید	تباهی در کارها آید و بیماری ضعف رود و حالش یک گونه بود	از ستاره سعد تا ستاره نحس	از حد سعد تا حد نحس	از خیرات و سعادت مانده و کمی کرد آید و بیم ضعف بود	[illegible]	[illegible]	از بدی و مکروهی از سعادت و دولت گراید میانه بود در نیکی و بدی و شاید که سوی نیکی بیشتر گراید
در نحس	چون بحد نحس اینجا بود و صلح اجل ... بود	زیانی و بیماری در وی رسد هلاک و مرگ آورد ولیکن رستگاری آورد	از ستاره نحس تا ستاره نحس	از حد نحس تا حد نحس	از ضعف سوی فزونی گراید و اقبال و تن درستی یابد	[illegible]	[illegible]	دلیل بود بر بدی و مکروهی و بلا رسیدن و محنتها عظیم رسد و بیم مرگ باشد
در نحس	دلیل بر هلاک و مرگ بود لکن در بیماری گرانی باشد	و بیماری و درد و عداوت آورد و مرگ در وی	از ستاره نحس تا ستاره سعد	از حد نحس تا حد سعد	جای ضعف بود و مکروهی انتقال کند و بیماری کشد چنانکه مرگ و هلاک شود	[illegible]	[illegible]	از هر گونه بدی و صعوبت
در نحس	سعادت بزرگ آورد و در کار و مرتبه افزون گردد	سعادت بسیار یابد لکن چون چیزی ... و اندوه برد	از ستاره نحس تا ستاره نحس	از حد نحس تا حد نحس		[illegible]	[illegible]	میانه بود در اصلاح و فساد و نیکی و بدی بیشتر گردد

اهل و نکبت رسد و کارش تباه کردد و با مش فزوده آید و حالش از سفر نیک بود و از جهه
برادران و مهتران اندوه افزوده و در آتش ضعیف باشد و تنگی و دشواری برد زراعت
و کسب باشد که نکبتی عظیم رسد و بکتر آن بود که قمر در جنوب بوده باشد

سیزدهم در احکام کشتن ستارگان و چون زهره در دوازدهم خانه بودن زحل در بیوت
و طالع با مهتران مخالطت کند و جاهش افزون شود لکن بد دل باشد و اندیشه بسیار خورد
و از جاهی انتقال کند و در جاهای زیانی رسد و در اول سال نه نیک بود و از فرزند تنگدل
بود دوست کرد و چون یکسال و دو ماه بگذرد که در جایگاهی اصل آمده باشد نیک باشد
در دوم برادران از مکروهی رسد و تجارت کند و از سبب دلتنگی بود و زشت نیکو شود و ام
خورنده غم باشد که چیزی در زیر خاک پنهان کند و از پایندانی غم خورده و مال هبه کند لی
و از برادران روزی جوید و چون از آنجا بگذرد و از تجارت فایده یابد در سیم دوستان
و برادران با او دشمنی نمایند ولکن او ظفر یابد از جایها انتقال کند و علتی رسد در سیر
و از خویشان عمر و برادران گویند در ماه اول سر سود از مال خویش نفقه بسیار کند و بر هر قومی
مهتر شود و دانش آموزد در چهارم از چیزهای نابود خبر دهد و کارهای پسندیده کند
و دوستان از نیکویی گویند و در روی رسد از جایگاهی پنهانی و اند و همچنین بود و اگر زحل
صاحب خانه چهارم بود یا پدر در رسد و در میان او و برادران جدایی بود در پنجم مکروه بود
و غلبه کند و بناها و بوستانها کند و مال و جاه و دخل افزون شود و از جهة فرزندان دلتنگی
بود و چون در برج اصلی بود تا سیزده ماه از فرزندان نام نیکو بر گیرد در ششم پشیمانی بسیار
برد و حسرت بسیار خورد و چیزی از مالش بزیان آید و رنج بسیار رسد و غم کشد از جهة
بندگان و بیماری بردن آن وقت شود و چون در طالع اصل بود که یکسال و نیم بگذرد و از آن
از پایندانی و سفر غم بود در هفتم تخلیط بسیار کند و در دعوی بود و درویش بود و دوست
و دشمن با او بد باشد و زن زندان را مکروهی رسد یا بیمار شود از جهة زنان سخن بد شنود
و کار ناپسندیده دارند و اگر زن کند نه نیک باشد و نیز آن باشد که رنج غریب در ماده باشد
در هشتم منازعت بسیار کند و دشمن بمیرد و در میان خویشان وحشتی افتد و کاری بد کند
و باشد که سفر کند اگر سعدی بد و نظر دارد و بدبها بکاهد و چون از سخاه بشود خرمی و نفع
یابد از تجارت و دوستان و برادران و از بضاعت در نهم در حال دین و سرهای عزم و سفه
جهد کند و خوابهای آشفته بیند و میان وی و زنان خصومت افتد و سفر کند و اند و همچنین
شود و او را آن گویند که بدان علم ندارد و حیلت بکار دارند و چیزی از مالش بزیان آید در وحشتی
پسندیده و اگر سعدی بد و نظر دارد بر خویشان مهتری راند در دهم عقار و منازل طلب کند
و صید دوست دارد و با مهتران مخالطت کند و منازعت رود و بر تنش زخمی رسد از آهن یا از
جای بیفتد لکن بسلامت باشد و انتقال افتد اگر سعدی بد و نظر دارد نام نیکو بر گیرد و ماند و

رسد چون مدت هفت ماه بگذرد در یازدهم بر دشمن بد کردد و لهو و خرمی دوست دارد
و زمین و آب و ضیاع و عمارت سازد و توانگر شود و چون با سعدی باشد حال نزدیک شود
لکن دلتنگی و اندوه خوردنی سببی بر دشمن ظفر یابد و زیانی رسد در مال بندگان و در
بدی رغبت کند و دروغ گوید و کارش تمام نشود و سفرش نیک باشد و در کار پسندیده
نباشد و گاه گاه پشیمانی رسد و با زنان مخالطت کند و از ایشان زیانی رسد مشتری
در طالع زندگانی او در بمراد و خوشخویی و کامی بود و با مهتران مخالطت کند و مال
و فندش فزون کردد و او را پسندیده دارند و اگر زن کند فرزند آید و از خویشان
نیکویی یابد و با زنان مصاحبت کند و بکسی غریب بپیوندد و دوستش بسیار کردد و کارها
نیک کند و از برادران بمرتبه فزون شود در دوم از جایگاهی که امید دارد فایده دارد
و از تجارت و بنده شاد شود و با مهتران مخالطت کند بر مال قومی امیر شود و سخاوت نکند
و در جمع کردن مال مشغول شود و اگر منحوس بود بخلاف این باشد در سیم دین و حکمت و ما یفقد
طلب کند و نام نیکو بر گیرد و کارها نیک کند و بر ابدان مهتری راند و با مردم نیکویی بسیار
کند و اگر در برج ماده بود خویشتن را بپسندد در چهارم چیزی رسد از جایی پنهانی چیزی
با و برسد و گاو و گوسفند فزون شود و کارها و بناها و مزرعها نیکو بود و زن آبستن
گردد و از تجارت سودمند یابد و کاری نیک کند و از بیشتر شغلها آن بیند که مراد او بود
و مهتران با او دوستی کند در پنجم حال بیفزاید و هدیه گیرد از رسولان خرمی بیند و بیشتر
کارها پسندیده بود و دروغ گوید و فرزند آید و دشمن را غم رسد و با برادران نیکویی کند
و دشمن را مکروه رسد و خبر پیغامبران و زاهدان دهد در ششم بیکحال نماند و خداوند سلاح را
دوست ندارد و از جهة زنان و فرزندان دلتنگی رسد و از مال پدران روزی یابد و تنان دهد
و در جگر او علتی پدید گردد و اما بصلاح آید در هفتم زنی خداوند مال کند و زن آبستن شود
و باشد که فرزند آید و دوستان زیاده شوند و دشمنان هلاک شوند و از آب یا رطوبت هول
بود و قولش مقبول بود و بناها نهد و عزیز نشاید و اگر منحوس بود میان او و زنان او مخالفت
افتد در هشتم ناکامی و اندوه بود و در کار مردان مرد و بازرگان مناظره کند و باشد که
بر وی دروغ گویند و تهمت نهند در نهم سفر کند و فایده تمام یابد و در عزیمت بنا نهند و در حال
دین سعی کند و با مهتران مخالطت افتد و سخنش مقبول و مصیب بود و از تجارت منفعت یابد
و اگر در برج غریب باشد خواب آشفته بیند و سوگند دروغ خورد و مدح خویشتن کند در دهم
با مهتران مخالطت و مهتری یابد و چیزی از مالش کم شود و مواشی و عقار بدست آرد و از نابادان

سود یابد واکر منحوس بود از چیزها بکاهد و درد سر افزاید و کرانی طبع در یازدهم مال نیك
بدست آرد وزن کند و باشد که فرزند نیاید و هدیه بگیرد و با مهتران مخالطه کند واکر بیمار
شود و شفا یابد و درخت نشاند و در دوازدهم قومی با او بدی کنند و دشمنان دشمنی نماید
وظفر او را بود و نفقه بسیار مهر کند و باشد که سفری دور کند و از ان غم و اندوه خورد
ورنجهای مختلف رسدش مریخ در طالع آهن یا از آتش بکنجی رسد و درد پنهانی رسد و با
دشمنان منازعت کند و زود خشم و سخت دل بود و از جهة طعام نا پخته علتی رسدش و انتقال
افتد و با زنان خصومت کند بچیزهای باطل در دوم در میان مهتران مخاصمت کند و نفقه
بسیار خزینه کند و باشد که چیزی از وی بدزدند و غم رسدش و جایگاهی خراب کند و عملهای
خطا وبد کند در سیم بخویشتن معجب بود و میان او و برادران سختی رسد و مکر بسیار کند
و ندیمی مهتران و سفر افتد نزدیك و کسی محتشم بروی خشم گیرد و عمارت کند و چهارم علتی رسد
و یا جراحتی از جایگاهی بیفتد و یا از دوام بیم رسد و خواسته دام گیرد و جایگاه و خانه ویران
کند و با بدان خصومت کند و از جهة خنیاکران دلتنگی رسدش در پنجم از جهة فرزندان و زنان و روسپیان
و هدیه غم برد یا از کرمی علت رسدش یا بر تن جراحتی رسد و بیماری دوستان و فرزندان بود
و با اهل خویش بدی کند در ششم از جایگاه بیفتد و علتی ظاهر پدید آید و کار بنده و پرستارنده
نیکو بود و فرزندان و بگریزد یا غایب شود در هفتم حسرت و پشیمانی برد و آفت رسد یا از جهة
آتش و از بهر فرزندان و زنان منازعت برد و ظفر او را بود و زیانی رسد از جهة بزرگان و دزدان
و سفری کند با دوستان و با مهتران مخالطت برد در هشتم تعب برد و سخن بسیار گوید ولیکن
هر اچه خواهد از ایشان بیند و خصومت افتد و ظفر او را بود و دردی رسد یا زیانی از آتش
واکر سفر کند پشیمان شود و دروغ گوید کارهای آشفته کند در نهم انتقال کند و در خشم تیزی
کردن زیادت بود و از تجارت سود یابد و از فرزند بمیرد و بیم دزدش در ده دشمن و دوست
بیفزاید و با دوستان نیکویی کند و مهتران قول او بپذیرند و مراد از دشمنان بیابد در دهم
با پدران مخاصمت کند و فرزندان را مکروه رسد و در زنان رغبت نماید و زیان رسد
و از پادشاهی عزلت کشد و کار ناپسندیده کند و بچیزی که نکرده بود ماخوذ گردد و از تجارت
سود و باشد که جایی از خانه اش ویران شود و عمل سلطان کند و با مهتران دوستی و رغبت کند
و از خانه خویش غایب شود در دوازدهم خصومت بسیار کند و ظفر او را بود بر دشمنان و از
جهة سفلگان غم رسد و در حشمت و قدر زیادت واکر تجارت کند سود یابد و طلب فساد
مردم کند در برج دروغ گویند و چیزی از مالش ضایع شود شمس بر طالع بر قومی فرمان دهد

وقدرش

وقدرش افزون گردد و عمل سلطان کند و مال فایده یابد و بنای نو نهد و تعب برد و دروغ
گویند و سفر کند و مهتران بروی درها گشاده دارند در دوم بند کار تا جراحتی رسد و صداع کشد
و درد چشم و شکم برده باشد که در جایی بیفتد و از جهة املاك و عقار در سیم قول برفته بود
ولیکن سخن بد و زشت شنود و از جهة زنان و فرزندان غم برد و با مهتران منازعت کند و کارهای
پسندیده و خوب کند در چهارم با مهتران مخالطت کند و در غربت بیفتد و بنا کند و بزن و فرزند
خرم شود و بعضی را از خویشان مکروه رسد از بیماری و از مالش چیزی بزیان آید و کارش پسندیده
بود در پنجم مهتران او را گرامی دارند و قدرش بیفزاید و جای عبادت را آبادانی کند و فرزندانرا
مکروه رسد از بیماری و از مالش چیزی بزیان اید و کارش پسندیده بود در پنجم مهتران او را گرامی
دارند و قدرش بیفزاید و جای عبادت را آبادانی کند و فرزندان مکروه رسد تا اهنات درین
برج باشد علمهای او در تزاید باشد از وی ذلیل شود و هدیه ستاند و سخن خویش بشنود در ششم
خشم بسیار گیرد و علیل بود بکاهد و علتی در چشم یا در معده پدید آید و مالش بزیان اید و
خصومت بسیار رود و از بندگان مکروهی رسد و سفری کند و غایب شود در هفتم مال بدست
آورد و قدرش بیفزاید و زنان را دوست دارد واکر منحوس بود خصومت رود و علت و بیماری
رسد و چیزی از وی بدزدند واکر مسعود باشد از شرکت فایده بیند در هشتم درد دل
پدید آید و از جایگاهی بیفتد و یا از اسب و سفر کند و از و مراجعت کند و او را و پدرش را
رنج رسد و بیماری رسد ولیکن اکر مسعود باشد هیچ مضرت نکند و زود زایل گردد در نهم
مهتران او را گرامی دارند و در سفر فایده یابد و بنا نهد و نقشها دوست دارد و عمارت جای
عبادت کند و بعضی خویشان را مکروه رسد ولیکن مراد بیابد و پدر را نعمت رسد و کارها
بسیار کند و پسندیده در دهم قدرش بیفزاید و با مهتران دوستی کند و کارش پسندیده آید
و از پدرش فایده و راحت یابد واکر مسعود بود عمل سلاطین و ملوك کند و نعمت و حرمت
زیاده گردد در یازدهم زن و فرزند شاد شود و از برادران خرم گردد و چیزی از مال پدران
خزینه کند و با دوستان و برادران و خویشان نیکویی کند و نام نیکو اندوزد و در دوازدهم
مکروهی رسد از آتش یا جراحتی و از پدر و مادر منفعتی یابد و باشد که بیمار شود و خدمت کند
و از جهة بعضی فایده و راحت بیند و باشد که بیمار شود و خدمت کند و از جهة بعضی فایده
و راحت بیند و بعضی دشمن گردند اکر مسعود بود ظفر او را بود زهره در طالع زنی از مهتران
او را دوست دارد و بدی بسیار کند و جامه نیکو خرد و نو شد طعام مختلف خورد و غنا
و لهو دوست دارد و از تجارت سود کند و با هر که منازعت کند ظفر یابد و از زنان و حشم

کشتن فایده یابد وازدرد وغم زیانی رسد ازجهت دزدان در مال وسخاوت کند وتجارت
دوست دارد وبازی کند وسخنهای دروغ گوید وخبرها بردهد ودزدی بفزاید وفایده
یابد وبازنان دوستی کند وسخن بدگوید درسیم قدرش افزون شود وحزم باشد
ازجهت زنان وازتجارت فایده یابد وبازنان دوستی کند وعلم نجوم دوست دارد
وسخن درست گوید وباخویشان ونزدیکان نیکویی کند وعقار واملاک زیاده کند
درچهارم باغ وبستان نهد وباهمه کس مخالطت کند وازجهت خویشان غم خورد وانتقال
افتد ودرد دندان پدید آید وپدر ومادر دراز زمان زیادی کند وباقومی عشرت کند
وازو بمردم نیکویی رسد وفرض وعاقبت کار پسندیده گردد ودرپنجم بفرزندان حزم شود
وازتجارت سود یابد وباغریبان مخالطه کند وباعتقاد استخفاف کند واگر منحوس بود
حاجتها بدشواری یابد وازجهت زنان وفرزندان وخواسته غم برد وحال او مخالف بود
درششم بادوستان وخویشان منازعت کند وخصومت رسد ازجهت زنان ونکاح زشت
وعلتی درسر یاجایی پنهانی پدید آید واگر سفری کند نیک بود واگر منحوس بود عارضه کند
وسلیم بود درهفتم درکار زنان وفرزندان مختلف بود وپرستاران را دوست دارد وبابعضی
دوستان نیک بود وبازنان دوستی کند وزن آبستن شود یابیماری کشد وحیله ودروغ
بکار دارد وسوگند بگزاف دروغ خورد وباوی دعوی کند درهشتم باره مجامعت کند وجایگاه
ازخانه او ویران شود واندوهگین بسیار برد وازجراحت بیم بود وازدوستی نمودن
بادوستان خویش زهد نماید وبنگی کم کند وشراب بسیار خورد وبددل باشد وکارها
باندیشه کند درنهم عملی کند ورنج وتعب بسیار بود وفایده یابد اگر عملی کند معزول گردد
دردهم قدرش افزون گردد وزینت وانواع لهو وعشرت زنان بیفزاید لیکن ناکامی رسد
وکارهای پسندیده کند وتندرست وحزم باشد وبااهل خانه ودوستان خرمی بیند در
یازدهم ازجهت مال وبرده وفرزند غمی رسد وکارهای پنهانی کند واگر سفر کند مکروه بیند
ودرچشم علتی رسد یابدرد آید واگر منحوس بود دشمن ظفر یابد عطارد در طالع بامهتران ودبیران
وعالمان مخالطت کند وچند علم برو گشاده گردد وسخن نیکو گویند اورا وباهرکه منازعت کند
ظفر اورا باشد وازتجارت سود دارد وعلتی درسرش پدید آید وانتقال وچیزها رسد
ازان حزم شود وبازنی دوستی کند دردوم اورا سخنهای دروغ گویند ونامهای مزور کنند
وصفتهای نیکو بدست کند وفایده باشد ازجهت حساب ووزن وفرزند غم بود وبرسر علتی
رسد وبیشتر دلتنگ بود ومهتران اورا گرامی دارند واگر شود چند مسعود بود درسیم وعلم

بحزم

بحزم واسرار بسته وبابازی سود کند بامهتران مصاحبت کند وازجایی بیفتد وسخنهای
صواب گوید وطلب عیب مردم کند وبرقوم محتشمان شماتت کند وهیچکس وازه بیند وامید که
داشته باشد نیابد درچهارم خصومت اورد میان برادران بفشاند وباهرکس منازعت
کند وازجایی بیفتد وبادوستان نیکویی کند وقومی راسخن بدگوید وصفتهای مختلف آموزد
واندیشه بسیار کند وبناها نهد وفایده یابد وبددل وازکومی دربیند درپنجم ازرسولان و
تجارت هدیه دهند وازنجوم خرمی یابد وقدرش بیفزاید ازجهت مناظره کردن وباخداوندان
جاه مخالطه کند وبردشمن ظفر یابد وسخن مردم بسیار گوید وبامادر وپدر نیکویی کند و
وچیزهای دشوار راسر وهنر کند درششم بصرشا علتی رسد وباگوش وکله را وسوگند بدروغ
خورد وباشد که چیزی ازوی بدزدند وغمگین گردد وخویشتن پسند ومعجب بود
وکار کس بیند ودرهفتم قدر وعلمش افزون گردد وتدبیرها کند وبچیزهای بسیار رسد
وبازنان منازعت کند ونکاح غلامان کند وبامهتران مخالطه کند ومحتشمی بروی ختم گردد
وازجهت طعام مختلف دردشواری رسد درهشتم علت ودرد بسیار برد وبرکارها پیروز
بود ودرکار صلاح ودین سعی کند وخویشان را کمتری نماید وازجهت مردی زیان رسد
وسخن مردم بازگوید واستهزا کند وبعضاید بددل بود اما غریبان را دوست بود درنهم میان او و
اصحابش سخن رود وسفری کند ودشواری وتنگدستی برود ونفع یابد ازجایگاهی که درشمار
نداشته باشد وازفرزندان نفع ببیند وبامهتران مخالطت کند وتجارت کند وخبرها غریب پدید
آید دردهم خرد وعلمش بیفزاید وازدوستان خرمی یابد وعملهای دشوار آموزد وبردشمن ظفر
یابد ومجامعت بسیار کند ونام نیکو گردد وکار طرفه کند وسخن نیکو گوید وازجهت چارپایان زیان
وانتقال کند دریازدهم مهتران اورا گرامی دارند ودوستان ومال وسعادت افزون گردد ومال
نفقه کند وانچه امید دارد بیابد وچیزهایی که او را بیابد وباحکیمان ودبیران صحبت دارد وبا
قومی دردوستی بیفزاید ونیکویی کند وبدان محمدت یابد وخشم بسیار کند وحزم شود دردوا
زدهم ازوی فعلهای بد کند ویاد دروغ گوید وبامویه گران مخالطه کند وازتجارت احتراز کند
زهره در طالع ازبلا وآفت محزون بود وازعقار وتجارت ومخالطه مهتران سود کند وبنشاط ولهو
وخرمی وتماشا مشغول گردد دردوم ازجهت مال قدیم وجدید غم برد واگر چیزی ضایع شود باز
نیابد ودرکارهای بزرگ منازعه کند وبکروه رسد وخوابهای مختلف بیند وبعضی خویشان را
دلتنگی رسد درسیم خبرها دهد رسولی کند وبامردم استهزا کند وازویشان وسفر وکسب ودر
ومال منفعت یابد وتجارت نه نیک بود وبعضی دوستان ازا مکروه رسد وخوابهای سهمناک

ببیند و در چهارم عمرش بیفزاید از خانه و مخالطت مهتران سود یابد و تجارت نیک بود و اندوه
کین شود و میان او و پدر مخالطت افتد و با قوم دوستان دشمنی کند و در پنجم خوابهای مختلف
ببیند و از فرزند مختلف منفعت یابد و سفر و تجارت نیک بود و در اندوه بود و اگر چیزی
ضایع شود باز نیابد و در ششم بخویشتن معجب بود و در بدی کردن اندیشه کند و خدمتکار
شود در هفتم منکر بود و بر تن و پایش علتی رسد و از سفر و خصومت سود و منفعت یابد و
و تجارت نیک بود و در هشتم میان او و پدر و مادر و برادران خلاف افتد و بچیزهای مختلف
خرم شود و خوابهای نیک ببیند و از تجارت و سفر و تزویج خرم شود و سود کند در نهم خواری
و مذلت ببیند و غم رسد و بکسی دیگر حاجتمند بود و چیزهای خویش شود و از خصومات
فایده یابد و کارهای قدیم را طلب کند در دهم خبری آورد و رسولی کند و خرمی کند و با
مهتران مخالطت کند و اگر چیزی ضایع شود باز یابد و با عزیزان نشیند و از سفر و ملک و چار
پا فایده ببیند در یازدهم قدری از سخن گفتن افزون شود و در اهی دانا بود و تجارت کند و فایده
و از فرزند و زن و سفر خرمی ببیند و با مهتران مخالطت کند و عزیز نشاند و بنا خواهد و از
تزویج و خرید و فروخت منفعت یابد در یازدهم مال یابد و از سفر و تجارت منفعت بیند
اگر چیزی ضایع شود باز نیابد و خوابهای مختلف ببیند در دوازدهم غم بود و تعب و از خانه
غایب شود و با اهل خویش خصومت کند و اگر بنیادی کند غرامت کشد و حالش مرجح شود
از نیکی و بدی و مادرش را اندوه و مکر رسد و اگر در طالع پسندیده بود با مهتران مخالطت کند و زن
کند بدان عزم شود و سفر و کند و خصومت و عملهای نیک و پسندیده کند در دوم مصلح
و دهنده بود و نفقه بسیار کند و خواسته قومی مالک ملک کرده و فایده یابد و با دوستان
و در دکان منازعه کند و عزیز نشاند در سیم برادران و اهل خانه مهتری راند و با ایشان
مخالطت کند و کارهایش مصواب بود در اول سال بد بود و در میانه نیک بود و اهل کرده
و در چهارم انتقال افتد و در قدر بیفزاید و از عقار فایده یابد و بر دشمنش فیروزی بود
و از مادر و پدر نیکویی ببیند و با قومی دوستی کند لکن در مال زیانی افتد و درد چشم
باشد در پنجم دوستان بیفزایند و مهتری یابد و از هدیه و رسولان خرمی بیند و خصومتها
بود و فرزند را مکروهی بود و قدر و پدر بیفزاید در ششم از حال بد با حال نیک آید و انتقال
افتد و باشد که از جایگاهی بیفتد در هفتم از بعضی زنان خرمی یابد و از بعضی اندوه و
از مهتران فایده ببیند و مادر را مکروه رسد و باشد که از مالش چیزی تلف شود در هشتم
سفر کند و تعب بسیار افتد و علتی رسد و از دشمنی مکروهی رسد و عمل نیک و خوب کند

وازان

وازان فایده ببیند در نهم از سفر و جایی که امید ندارد فایده رسد و خدمتکار فرزون
کرده و باشد که زنی از بهر کار قدیم خصومت جوید در دهم مال و کرامت یابد و نام نیکو بر
گیرد و ملک و مال اندوزد و عمل کند و فرمان دهد و بر دشمن مظفر گردد در یازدهم مظفر
خرم بود و عقار بدست آرد و بنا نهد و با هر که منازعت کند ظفر یابد و علتی بر دو بیماری و سپید
شود و با مهتران مصاحبت کند و کارش بصلاح آید در دوازدهم خصومات رود و بر دشمن
ظفر یابد و از بدی رستگاری شود و از دشمنان یکی را آفت رسد ذنب در طالع مال بزیان
دارد و اندوه و غم بود و قومی بر و حسد برند و از آن سبب مکروه رسد در سیم چشم را علت رسد
در دوم از مال بکاهد و از عوام آفت رسد و مکروه رسد در سیم حال بتر بوده باشد که از ایشان
فایده یابد در چهارم بیماری کشد و حال مادر و پدر میانه گذرد در پنجم از فرزندان خصومت
رسد و از چیزی نکبتی رسد و از جهت بندکان خرمی بیند در ششم علتی بود در جایگاه پنهانی
و از جهت بندکان غم برد و چیزهای پوشیده را پژوهش کند در هفتم با زنان حقیر مجامعت
کند و منازعت کند و از جهت آن غم برد در هشتم آفتی رسد که نزدیک مرگ بود و بچیزی معروف
شود که او نکرده باشد در نهم مکروه رسد و سفر کند و پشیمانی خورد در دهم بخلاف آنچه
حکم راست گفتم در یازدهم خصومات گوناگون رود و بهیچ خلل نکند در دوازدهم از دشمن مکروه
رسد و غم برد و سلیم بود والله اعلم احکام گشتن کواکب در خانها از قول هندوان زحل
در طالع تحویل بود چون اول سال بود و انتها دلیل بود که فرزندان مولود بمیرد و از اهل
چارپای رنج یابد اگر سعدی ناظر بود رنجش کمتر کند و از بیت المال از ضمان و وکالت خویشان
رنج آید فاما و اود از قبل تجارت و کسب بود در سیم از خویشان رنج برد و تدبیر صواب بود
چهارم از آبا و وطن هلاک و بیم بود اگر زحل خداوند طالع بود بغربت افتد یا از پای رنجی
رسد پنجم بروی چیزی گویند که از آن خبر ندارد در ششم بیماری بود و از بزرگان چیزی
یابد و دشمنان از ابراد دل ببیند در هفتم از شرکاء رنجی یابد در هشتم بلا بوی رسد و از فرزندان
اندوهگین شود در نهم سفر یافت کند و اگر سعدی نظر دارد و خویشان دست یابد در دهم
از چارپای رنجی نماند و در حبس رنج باشد در یازدهم دلیل شادی بود و مال در دوازدهم
از دشمنان ایمن بود و بر فعل خویش پشیمان خورد و چون مشتری سال خداه او یافت شود
مرتبه و منزلت برد نزد اهل خیر و نزدیک زنان اگر در برج تحویل بود در ابتداء چون والی
سال بود او را دشمنی و خصمی روی نماید از جهت زنان اگر نحوس نظر دارد و بیماری رسد
و خیر بود که عمل فرمایند او را در دوم مال زیاده شود و از قبل امهات یا از جهت زنان که

اکر نحوس نظر دارد ویرا رنجی رسد و بیماری و چیز بود که عمل فرمایند او راد ردویم مال زیادت
شود واکر از قبل امهات یا از جهة زنان اکر نحوس نظر دارد ویرا رنجی رسد و بیماری و چیز بود
که عمل فرمایند او راد ردویم مال زیاده شود از قبل امهات یا از جهة زنان اکر نحس نظر دارد رنجی
رسد از قبل تجارت در سیم شادی رسد از قبل سفر و خویشان و با خلق نیکوئی کند در
چهارم سفر کند و دهقانی ورزد و بمال خویش شاد کردد در پنجم شاد دل بود از فرزندان
و چیزهای خویش و زنان در ششم بلا و اندوه یابد از اشراف و اکر زهره نظر دارد ویرا در
خصومت منافع بود در هفتم از تجارت و تزویج بهره یابد و از دوست و دشمن ان بیند که
خواهد در ششم بیماری رسد و بروی دروغ کویند و مالی یابد و درکند در دهم از بزرکان
بهره یابد در یازدهم ابتداء سال رنج یابد و هرچه سیر مشتری زیاده میشود حال بهتر
میکردد و بفرزند شاد شود و یار ساکند در ده و از دهم بیمار شود و سفر کند و هیچ سود نکند
اکر سعدی نظر دارد و دروغ در مریخ چون والی سال بود چون قوس بود خداوند طالع از جهة
بزرکان و صلاح و ستودان بهره مند بود بیمار شود در اب و زخم اهن رنج اردیا سخن بیهوده کردد
که از ان رنجی نماند چون زحل بادی بود مولود را بلائی رسد و از وطن بکوید و از اتش و اهن رنجی
خورد و در دست عیاران افتد و از ان بسبب رسد چون در طالع تحویل بود رنج نماید از اعضاء
و از خویشان خصومت رسد و اکر زحل بوی نظری دارد از مقابله یا از مقارنه یا تربیع ان سال بیم
ناک در بیت المال مالی یابد و بنهد در سیم از خویشان رنج رسد و بیمار شود و سفر کند و مال یابد
در چهارم بیماری رسد از زخم اهن یا از جائی بیفتد و از ستور رنجی رسد در پنجم بفرزند مبتلا شود
در ششم بنده از وی بکریزد و از اهن و اتش ویرا رنجی رسد در هفتم از امور خویشان و زنان و سفر
و فروح و عبید بحزن شود در هشتم مالش بزیان اید و از اتش و ستور نقصان بوی بماند و خصومت
یابد و از خویشان اما نظر مشتری دروغ افتد در نهم از چارپای بیفتد یا چیزی برو افتد در دهم از
دوستان رنجور شود در یازدهم چیزی یابد از دوستان و توانکر شود در دو از دهم در خصومت و رنج
افتد و اکر قمر بمقارنه زحل باشد از درد بنات بنالد افتاب اندر طالع تحویل مولود بامر نفس خویشان
شادمان شود و بیت المال سفر کند و رنجی و بیماری بوی رسد در سیم از ستور رنجی رسد در چهارم
از اهن جراحتی رسد و از اشراف نیکوئی بیند در پنجم بر وی چیزی کویند و برا از ان علمی بود در
ششم از بلا شفا دهد در هفتم عقل مولود برود و با ایشان نسبت و خواست کند از نفوس خصوم
زیانی برد در هشتم رنجی رسد و زیان مال بود اکر مشتری نظر دارد چیزی برسد در نهم عقل مولود را
چیزی رسد و ظلم یاد و شادی یابد در دهم ایمنی و رحمتی و از خویشان رنجی رسد و سفر کند

وزان

وازان شادی بیند و از غربا مالی یابد در دهم اکر با عطارد بود دلیل باشد که دل وی از
حال بکردد و از اشراف عمل و یرا چیزی رسد در یازدهم سفر کند و انقطاع یابد و از قبل فرزند
شادی یابد در دو از دهم توفیق خیر باشد و عیبی باشد اکر زحل و مریخ بوی نظر دارد بیماری
شود و زهره چون والی سال بود در طالع تحویل کار مولود با صلاح اید و میان خویش و
دوستان دوستی زیاده شود اکر نحس نظر دارد مولود را از جهة زنان رنجی رسد
اکر در بیت المال بود مال یابد از جهة زنان و حرمتی روی نماید در سیم از دوستان شادی
بیند اکر نحس نظر دارد رسد در پنجم از فرزند شاد شود و خوش طبع بود و مال و هدیها
یابد در ششم بیمار شود و میان او و زنان خصومت باشد تب و بیماری او را بماند اکر
نحسی نظر دارد در هفتم از زنان رنجور شود و اکر سعدی نظر دارد شادی بیند در هشتم
بیمار شود و میان او و زنان خصومت یا میراث یابد و زنش بمیرد در نهم مالی یابد از جهة سفر
و از خویشان رنجور شود در دهم اکر نحسی بوی ناظر بود یا با وی بود مولود بیمار شود و دور
بود که بمیرد در یازدهم خصومتی بوی رسد عطارد چون والی سال بود از جهة اشراف امیدها
یابد در دویم بلا و اندوه بود اکر بمشتری نظر دارد سفری با منفعت کند عطارد در ثالث
و تاسع طالع تحویل بود دلیل بود که خداوند طالع سفری کند که در ان فضل و علم بود و از ان
شادی یابد و خواهای موافق بیند اکر نحس باشد بر خلاف این بود اکر در پنجم و یازدهم بود
از وی چیزی بحاصل اید و در تجارت سود کند و بفرزند شاد دل شود و اکر منحوس بود و
با دشمنان خصومت کند اکر در دو از دهم و هفتم بود حال نیکو بود و باز در کاری بود و زیان
کند در مال اکر در ششم و دو از دهم بود بر تجارت حریص بود و جمع مال و مروت و قوت از
حیلت ناکسان اکر منحوس بود بیماری بود و یرا از قبل این عطارد بدان منحوس بود چون عطارد در
خداوند طالع راجع شود در اصل تحویل کارها بسته کردد و اکر بیمار شود دیر بماند و از داو و خوردن
حذر باید کردن و اکر در هبوط بود بیمار شود در بیت المال کار مال فرو بسته و زیانها افتد
و در ثالث میان او و خویشان خصومت افتد و سفر نزدیک پس موافق افتد و در ثالث
میان او و خویشان خصومت افتد و سفر نزدیک پس موافق بود هرچه خورد از عیب پاک
بود در چهارم زبان نکاه باید داشت تا سخنی که بر وی سفری کند و از تزویج نقصان بیند
و جامه نو نباید بریدن در هفتم با زنان خصومت و با ازواج دل مشغولی ارد از معاملات
در هشتم از سلطان غمی و رنجی رسد و اکر بیمار بود هلاک کردد در نهم از سفر رنج کشد و از
دین و علم در دهم کارها بسته کردد در یازدهم مرادها بر اید و امیدها وفا شود و چیزی ضایع

کند درد واز دیم دشمنان او را تخلیط کند وسفر نیك بود واگر تحویل با برج انتها بمکان
راس اصلی رسد یا درجهٔ تحویل چون منحوس باشد دلیل خواری بود وبدی حال زنان و
نقصان درخانه وضیاع ودوستان وتحویل یا صاحب مرض ومیانهٔ سال بیماری بود دیگر
تا قمر تدبیر یکی صید هذا اتصال حکم واتصال قمر دارد **فصل** طالع ماه چون استخراج
اوده باشی قمر را در طالع ماه مقوم کن واز موضع قمر هر دو ازده درجه مبتزی بران چون بسعد
اصل یا تحویل رسد دلیل خیر بود وچون بنحسی دلیل شری بود وسهم السعادة که در طالع
ماه باشد درهر دو روز ونیم یکبرج هر دو وازده درجه میراند چون بسعد رسد دلیل
سعادت بود وچون بنحسی رسد دلیل نحس بود هران وقت که باشد چون از موی بود وان
شوم ودران سال اگر افتاب بخداوند طالع اصل یا سالخداه یا خداوند تحویل پیوندد در
وقت تحویل از تربیع اول کار خداوند طالع بزیان اید وتباه شود واگر در تثلیث دوم
پیوندد کارهای وی باستقامت رسد چون طالع تحویل انتها با برجی رسد که در اصل
مکان نحسی بود سال منحوس بود چون بمکان سعدی رسد وقوی حال بود سال مسعود بود
در گردش کواکب در بروج زحل در طالع دلیل بود در اندیشها وکارها کردن وبرامدن
کارها دایم افکندن وترس ووهم در دل وگمان بد بردن برکسی واز درویشی وضعیفی و
رای وتدبیر در ثانی دلیل بود بر بستن کارها وسود وزیان وشغلهای دشوار برامدن واز
یاران نومیدی باید ارامدن وچیزی ازان وی بدست کسی افتد وباز نیابد واز یاران نومیدی
بدید امدن وچیزی ازان وی بدست کسی افتد وباز نیابد بر ان اندیشه وهرچند که بجای هر
کس نیکوتر کند جفا یابد ومال نگاه باید داشتن تا بسلامت بود در ثالث دلیل وتحویل تدبیر
سفر نباید کردن لیکن ویش انده وی باشد پس بسبب رفتن آزاری باشدش تا کسان خویش
با برادران واز زمین وضیاع نقصان افتد واز دهقانان نواخت واجب کند با خر کارش
نیکو گردد فی الرابع دلالت بر عمارت قدیم وضیاع باز ن صلح وبر سیدن از درویشی وازاد
کردن با هرکسی وگمان مرگ افتادن در دلش وفراموش کاری وکارها بروز باقی دا افکندن
وکارها را خار داشتن بزبان وپدرش را مرگ افتد فی الخامس دلالت کند بر غم بیش آمدن
از قبل فرزند واگر مادرش زنده بود ضعیف بود وبیم مرگ باشد واز قبل هوایی دل رنجی بود وضایع
شود واز پیران نیکویی بیند وتهرمان وکارهای مستقیم شود فی السادس دلالت کند که بیماری
رسدش سخت چون مالیخولیا واندیشه ودرویشی چون زحل باحتراق نزدیك باشد از دزدان
خرید کار رنج پیش آیدش واز مرگ کسانش چون برادر هم باشد واگر فرزند دارد بیم بود که

اسب لگد

اسب لگد زدن ویرا واگر بنده خرد زنش روی ایدش وسفر بان واگر کاری بجای ان پادش
دهندش هیچ چیز نباید تا نشان ظفر بود وبر دشمنان خویش فی السابع دلالت کند بر انکه
خصومت انگیزد میان خداوندان طالع با کسان خویش واگر زن کندش بد باشدش نیك
نیابد وبا نیك بیامیزش وکارش نیکو شود از وی فی السادس دلالت کند بر انکه خداوند
طالع را دل انده وهگین بود وعیش ناخوش واندیشه ناك کرده ودلالت کند که میراث یابد
وبا کسی خصومت کرد ایدش واگر سفر کند نیك بر ایدش با یاران خیانت کند کسی چیزی از ان
وی طمع کند واگر انبازی کند یا کسی را مالی دهد مالش هلاك شود سفر مخاطره باشدش هلاك
کندش مال درجایی افتادن بیم بود با خر سال کارش بهتر شود فی التاسع دلالت کند که سفر دراز
کند دیر باند وسختی بیند واگر کسی از وی غایب شود از مرگ خبر شود ولکن باشد که بسعادت
وسلامت بود واگر دراین وقت نامه حجابی یا پیکی یا رسولی انکس را در راه افت واندر کار رفتن
مسلمانی مجالس مستور ایداز پی باکان حذر باید کردن فی العاشر دلالت کند که همه کرم کار
ومعاش بسته کردد واز توانگر بر جفا بیش اید واز دهقانان وانبازی خلاف بیند ودست تنگ
شود فی الحادی عشر دلالت کند میان او ومیان پرستاران ناخوشی افتد واز ارکیرند وجا
افتدش بد وستان واگر عاشق بود از هوای دل غم با سلطانیان کار افتدش واندوهگین شود
وبرادران با وی دشمنی کند ولکن نتوانند با وی هیچ کاری کردن ودپیران ودهقانان
نواخت یابد فی الثانی عشر دلالت کند بر حال دشمنان ضعیف واشتر نباید خرید کم شود
وبیم بیماری شود چون قولنج ودرد استخوان در رسده کرده اگر بکسی امید وار بر ایدش وبیم باشد
زنانش را واگر زن ندارد انباز ایرا مشتری در طالع چون مستولی باشد بدرجهٔ سهم السعادة
دلیل کند بر بزرگ داشتن مردمان وبرامدن مرادها وبآسانی وفراخ دستی ونیك خوی
با مردمان پیوستن افتادن وبا علما صاحب روایی افتادن وآمیختن با اهل خیر چون قاضیان
وعابدان وپرهیزکاران ونصیحت کردن بر صلاح ظن ونزدیك گشتن بر کارهای طاعت
فی الثانی دلالت کند بر زیادتی مال ومالش فزاید وبآسانی وبکار چیزی کاینده شود ومنفعتی
رسدش از دیگ برده دیگر کس نامند صرافی وان یاران امانت یابد واما امانهادن کردن کند
وزینهاد نزدیك وی بنهند وهرکس بر ورغبت کنند وحالش نیکو گردد فی الثالث دلالت کند
بر انکه خوبی وچیزی بدید اید واز خویشان وبرادران ونزدیکان وتدبیر سفر از وی نیك
بود اگر افتد واز طلب کردن علمی یا صنعتی سخت نیك اید واز بزرگان خوبی یابد واز
جهت زنان نیکویی بیند واز اهل علم یا از محتی اهل سلاح نواخت یابد کاری کند پنهانی اشکارا

کردد و کار بسته نکشاید فی الرابع دلیل قوت کند اندر همه کارها و بکار خیر حریص کردد
و از کارها عامان جهان بسیار اندیشه کند با مردمان اهل علم پرهیز کند یا مادرش پیش باید
مال طلب کند ایدش دزد دیده یا میراث یابد یا کنجی یابد و از جهة ضیاع اگر داره بسیار نکوی
بیند خانه آبادانی کند سود و زیان بدست آوردن بد و نباید بدین وقت نسود و زیان
کردد فی الخامس دلالت کند بر نیکویی حال که خدا و زیاده مرتبه و فزونی مال و نعمت و بخیه
بدین ماند و شادی بیند از فرزندان یا کسی شادروی باشد بزرگی یابد و بمراد دل خویش
برسد بهر کار کردد و اندر علم بدان روی کاه و از رضا باشد کار شود و زیان او ساخته
کردد و میراث یابد از پدر و یا از قوم خویش فی السادس دلیل کند بر آنکه بیمار شود و بیکر سلیم
و بیماری بلغمانی باشد و علت و بیماری از و بآسانی بکذرد و اگر بنده خرد نیک آیدش ماند
آزاد کندش اگر بنده بنود ستور خرد نیک بود و بتجارت بیم بود و از علما توصیدی بیند اگر
جایی بنا کند موافق نیاید تا داند فی السابع دلالت کند که جادوی بد بود و نیک کردد و از
سبب انبازی و زنان و بزرگان او را نیکو دارند و بنکویی کوید بکار طاعت حریص کردد و انبازان
با وی راستی کنند و اندر کار تدبیر کند یا پشیمان شود در صلح افتد و با خصومت کند و بمعاصی افتد
و از درگاه سلطان پرهیز کند بهر شهری که وصلی کند سخت سازکار بود با دشمنان داوری
فتدش فی السادس دلیل کند بر آنکه خدای عزوجل و یرا روزی دهد بی رنج یا میراثی یا زنی
کند توانکر و مبارک باشد بروی چنانکه توانکری در خاندان ایشان بماند و اگر انبازی کند
با کسی خصومت نباید کردن و اگر سفر کند بان شهر شود نیک بود و مضاعت فرستادن نیک بود
و بازرکانی نیکو بود و مالش بیفزاید فی التاسع دلالت کند بر اندیشه سفر کردن و بکار طاعات
کراینده کردد و باشد که حج کند و علم شریعت حریص بود اندر میان صحبت افتدش با دانشمندان
و با اهل صلاح و اگر سفر کند بران شهر که دور کاریش نیکو بود و از کناهی توبه کند و جاه و نعمت
و زنی طلاق دهد فی العاشر دلالت کند بر بزرگی یافتن و آب و روی و سخن دوانی و آمیختن
با مردم بزرگوار و علویان و اهل خیر و بسیاری با زنکان و سود یافتن بدین سال و خوش عیشی
و ایمن باشدش از سلطان و حریص کردد در علم شنیدن و حکمت اموختن و از توانکران نعمت
یابد و از سبب توانکری کار وی نیکو شود و امر معروف فرماید و از کناهی توبه کند فی
الحادی عشر خدای عزوجل دری از حکمت بروی بکشاید و نعمت بسیار و یرا کرداید و نیکبخت
کردد و شاد بهار سدش از مردمان پارسا و اهل علم و ادب روزیش زیاده کردد و باغازیان
و اهل صلاح صحبت دارد و هر حاجتی که بخواهد بمراد برآید و دعای خیر یابد که شاد کردد و از

خویش

خویشان و بدان نیکویی بیند فی الثانی عشر دلالت کند بر آنکه اندوهکین باشد و تنکدل
ایدش و کارها برایش کران کردد و بیم بود که خصومت کند با دانشمندان یا با شریفان و مال
نکاح نتواند دانست از وی چیزی کم شود یا هلاک کردد و کسی بروی دروغی کوید و اگر
سفر کند نیک نیاید و بیم از سفر بباید کرد مریخ در طالع دلیل کند بر آنکه حذر کند از سلطان
و اهل صلاح و تنکدل و صفرایی کردد آیدش با هر کسی و شتاب زدگی اندر کارها و کینه
کرفتن با هر کسی و بدکس یا پذیرفتن و آزاد کردن با مردمان خیر و کارهای ناشایسته کردن
و ترسیدن از سلطان و قوت جوید و با اهل فساد درد و ریا بد بود درد و ورم و شغل و داد
وستد ضعیف بود هر چند مال نکه دارد از مال وی چیزی تلف شود و از اهل صلاح حذر
بایدش کردن تا سلامت یابد و از سبب یاران تاوان باید دادن و زنهاری بدستاو
ضایع شود و از هیچکس درین وقت زنهار نباید استدن در سیم دلیل کند بر آنکه کارهای ساخته
ویران کند در افتدش با خویشان و برادران و از خویشان آزرده کردد و اگر سفر کند از راه
بیم باشد و لیکن کزند نرسد و کسان و یرا بیماری رسد از صفرا و دلیل کند در فرقت افتد
میان او و انبازان در چهارم دلیل کند بر آشوب خان و مان و آشفتکی اندر خاندان خویش
و بیم بود که حرکدای ساخته ویران کند و برانداخته شود در پنجم افتادن میان خویشان و از
کسیکه اهل صلاح بود یا اهل صناعتی که کارش با آتش بود بسیار رنج بیند و از جراحت بیم بودش
بسینه و ناف و شکم و بیم قولنج بودش از کرمی و خشکی و هرچه زنهار بدهد پنهان کند
و آفت رسد و هر کاری که پنهان شود و بد رخویش را بود که بیمار کردد و میان وی و دوستی
جدایی افتد و فرزندش آزرده ورشود و بجای کسی جفا بیند و مال بد دهد و زدان
هلاک کند و درین وقت با مردمان جنک بسیار کند و بیم باید سوختن جایکاهی از آن وی در
در ششم دلیل کند بر بیماری آبله و سرخچه و بچه بدین ماند و زیان چهارپای بود یا بنده
یا چاکری از آن وی بکریزد و معاجزی ایدش و بتجارت بیم بودش و از رسولان و مولازادکان
پرهیز کند و چون برداردد در هفتم دلیل کند بر آنکه میان وی و اشلان و خصمان داوری بد
اید و با هیچکس درستی نباید کردن خداوند این طالع خیانت کننده و دروغ کوی و سوکند
خواره و اگر زن بود از خانه بیرون شود و بسیار برد که تهمتی کندش اگر سفر کند نیک نباید
و از جنک بپرهیزد در هشتم دلیل کند که خداوند این طالع را علتی افتد و عاقبت او ناهموار بود
در نهم اندر سفر از دزدان بیم بودش و اندر راهش رنج کار بسیار شود و خویشتن نکاه
دارد تا در پیش نقصان نیفتد و سفر آمد و حریص کردد و با موختن علم و تدبیرها با مکر و غدر از

نیکوئی بیند دردهم دلیل کند برانکه کار ساخته و بران کند و خصومت پیش ایدش با ستمکاران دوست
وی ضعیف‌تر بود و بیم باشد که جراحت رسدش بزن و بود که بیمار شود از سفر مریخ در ین برج
چون صاعقه باشد واکر سفر کند از دردندان بیم بودش و با و خصومت کند واکر نسیه
چیزی فروشد بهایش دیر بدو رسد و اکر مادرش زنده بود میان ایشان دشمنی و بیم بیماری
بودش در یازدهم دلیل دوستان بی سببی از و برکردند و از وی کله کنند و عیبها بروی نهند
و کار فراموش کند و کسی و یرا بکاری طعنه زنند و اکر عاشق بود بر کسی بر تبهی بوی رسد
دلیل بود کر کسی از کسان معشوق برو جفا کند و با او جنک و بیم بود که چیزی از و بدزدند
دردوازدهم بیم بود که دوستان از وی کله کنند و بیماریش بدید اید از صفرا و از خون سوخته
واکر ستور خرید از سباعش بیم بود و دشمنان وی هلاک شوند و بی خویشتن شوند و بجراحت
یا بدست سلطان افتند و کسان و یرا و مادر و پدر و ازیان افتد و از مجامعت نالان کردد
شمس در طالع چون افتاب در طالع بود بر زنده شدن کارها و برکشتن کارها و سیاست
کردن و تکلیل نمودن بهرکس و برتری جستن و آزرم داشتن هر کسیرا و برتری یافتن
و برامدن حوایج و مرادها و پیوستن با سلطانان و امیختن با بزرکان و مهتران و از
خویش بهادن باید داشتن و از دوستان و هیچ سفر نباید کردن دلیل دوم دلیل کند بر نیکوئی
و خوف از مهتران و سلطانان و از خداوندان سیاست و صفعت یابد و هم بر ایشان خزینه
کند از جهة مال دل مشغول کردد و از بهر سود و زیان که فرادارد مالش بیرون ساحراست
از چیزی خزینه کند که بی فایده بود و کسی را رشوت دهد که فایده نکند و طمع کند که بر بنا
و کسی بروی تهمتی کند و از یادان عم خورد در سیم دلیل کند برانکه پیوستکی افتد با سلطانان
و اهل سلاح و حاجت طلب کند از ایشان روا شود کستاخی کند و نزدیکی با مهتران و دلش بسبب
ایشان قوی کردد دلیل کند بر سفر یا بر نیکوئی حال و بابزرکان نیک و هر کاری که کند نیک آید
و از خویشان نیکوئی بیند در رابع دلیل کند بر خصومت افتادن با سلطانان و بزرکان و خشم
کرفتن کسان بر خاندانش و از سلطانان کزند رسدش و کاری پوشیده اشکارا شود و آرایش
اید کام بتهمت رسدش و کوام اندام و فساد در مال افتد از ان مادران و پدران و بیمار ماند
حسنکی و از سلطانان رنج کونه رسدش و کاری پوشیده بیدید نه و تهمت کندش بعشق و مخالف
کند با خویشان در پنجم دلیل کند برانکه از سلطانان ایمنی خویش و اکر حاجتی بر سلطان دارد روا کند
و اکر فرزندی بود کودکی نکش و اکر بهوای دل کاری کند نیک نیایدش و جایی رنج برد ضایع شود
و از سلطانان کسی بروی خشم کیرد یا قهر مال کند و نیکوئی یابد بعاقبت در ششم دلیل بود بر کودکی

دبزرک منشی

منشی و از لشکریان اندوه رسد و لیکن سلیم باشد و ستود و بنده و از سلطانان نکاه
باید داشت و از کم شدن و از مولی زادکان حذر کند و از کزند مجمان حذر کند در هفتم
دلیل کند که زن وی بزرک همت بود و کردن کشی کند و اکر بر مراد او فرزند و از خزانه کینه
کردد و یا با انبازش کفتکوی باشد چنان خواهد که او مرا داور بود و از سلطانان یاوری
یابد و اکر سفر کند سازدار باشد و بزرکش دارند و از مهتران بیفزاید و حاجتش بر اید
و از خصومت پرهیز کند که خصم قوی‌تر نکرده در این وقت در هشتم دلیل برانکه تنکدل شود
و بدکمان کردد و متحیر بود و بیم بودش از سلطان درین وقت و بیم بود که بر چشمش عیبی باشد
اکر سفر کند واجب کند که درد چشم افتد و یرا و اکر در افتاب بهره ندارد بیم بود هم نابینا بود
و در سلطان چیزی دود و یرا یا تهمتی کندش و اکر با کسی خصومت کند خصم قوی‌تر کردد و سبب
وقت با سلطانان نباید صحبت در نهم دلیل بر این وقت بیفزاید و قوتی یابد و مردمان که دعوی
پارسائی کنند و دانشمند و از علویات بهتر باید کردن درین وقت هر کجا که قصد سفر کند
نیکوئی کند و اکر کسی از و غایب بود نامه اید یا خبر شنود و در سفر عملهای باریک اموخته
ایدش در دهم دلیل کند بر نیکوئی جمال او با سلطانان با ولایتی حقی بود و عملش قوی
کرده و اکر عمل طلب کند بیابد و نیکو بیند انحال خوید و فروخت بازرکانی کند و بی دردم
چیزی خریده ایدش و فروخته شود و چیزی بی صفعت و معیوب خریده ایدش باز دزدیده
کسی سلطان افتد و بیمار و بیم بود از غلبه خون دلتنکی باشدش و غره شدن بکارها و کاری
کند عمال که اشکارا شود در یازدهم دلیل کند که نیکوئی رسدش از سلطان و دوستان حاجت افتد
و دشمنان او را بد بود و تهنیت رسدش از سلطانان و و یرا با کسی خصومتی بدید اید از جهة
زنان و انبازان و کاری کند کی پنهان اشکارا شود و بر کسی عاشق شود نیک نیابد دوازدهم دلیل
کند که خداوند طالع را ترسی و بیمی رسد و بیم زندان بود و لیکن سلیم بود عداوت کند
و قوت نیابد و فساد خوف و بیم بود از ابله و کردس و اکر خدمت سلطان کند بر خویشتن
و کوینده خریده بکریز یا دزدیده کیرند و از سلطانان حذر باید کردن و از لکد اسب بیم بود
و از جای افتادن با مراسه نعم عز و جل زهره بودن زهره در طالع دلیل کند بر کشادن کارها
که مرده بود شادی بیرون امدن از غم و اندیشه محال از دلها و بیرون شود و کار در شادی
و نیکوئی رسد و با کسی صحبت دارد خوش منش کردد علت بلغم بر و غالب کردد و مهمانی کرده ایدش
نیک بود در ثانی دلالت کند که درین وقت کاری کشاده و نیاده مال باشدش و هر کاری که کند
نیکو باز کردد و هر چه بر که کند موافق باشد و روز بروز مالش زیاده شود و با مهتران صحبت

افتدش و از جایی بجایی رود نیک آیدش و زنان بد رغبت کنند و فایده دهند و ثالث
دلیل شادی از قبیل خویشان و دوستان و برادران و مردم خود نیکویی بیند میان او
و دوستان نیکویی پیش آید و هزینه کند بر ایشان و اگر تدبیر سفر کند صواب آمد
و سلامت و هر چه بدان طمع کند بیابد و عاقبت کار او نیکو بود در چهارم دلیل کند بر آنکه
از زنان خلاف بیند و خیانت کنند بر وی و از بهر ایشان غم خورد و اندر هر کاری که
باشد اندرین وقت شادی نباشدش و اندر کارها فرو مانده باشد اگر مداببیم باشد
از بهر آنکه خانه یاد رکار طاعت سستی کرده آیدش در خامس دلیل کند بر آنکه از فرزندان شادی بیند
و هر شغلی که پیش گیرد نیک آیدش و اگر بهوای دل مشغول بمراد رسد و زنان بدو رغبت کنند
و بکارهای خیر گراینده گردد و با مردمان بسیار صحبت کند از هر گونه و شاد دل گردد و جامه
نیکو بوشد و کارها بمراد رسد در ششم دلیل بود بر خوش طبعی و تندرستی و خون گرفتن
و دارو خوردن و ستور خریدن و فروختن صواب بود و اگر بنده خرد بگریزد و شادی دو
دارد و حرام را دشمن دارد در سابع دلیل کند بر شادی از سبب زنان و کارش نیکو گردد و زنان
گشاده خوی باشند و خوش طبع و اگر خصمی دارد از و خوشنود بود و انبار سازی باشد و به هر سفر
که شود نیک خویی یابد و اگر غایبی دارد باز آید و از و شادی بیند در ثامن دلیل بود بر آنکه
سفتی رسدش بدین روزگار از جهة زنان یا از جهة انبازان پرهیز باید کردن از شراب خوردن
و نزدیک اهل دستیتن و در پس هوا بدل خرامیدن زیرا که زهره اینجا باشد مخاطره بود و خصومت
کردن نیک نیاید و اگر کند بسبب عشق مالش بشود در تاسع دلیل کند بر آنکه بکار شریعت حریص
گردد و با موختن و خداوندش آهسته گردد و اگر سفر کند بسبب عشق مالش بشود و علم طب کند
و رنج کند اندر سفر نیکو خویی بود و پارسا و با فرهنگ و اگر غایبی دارد باز بیند یا نامه
و خبر یابد و خوابهای نیکو بیند در عاشر دلیل کند که مالش زیاده گردد و پرهیز کند که
زهره در این خانه غوغا بود و خانه زیان اگر چه سعد است آخر منازعت زیان افتد
و زنان بر وی گردنکشی کنند و باد کنند و اگر سفر کند صواب نباشد در حادی عشر دلیل
کند که شادی پیش آیدش از جهة زنان و سبب هوا بدل میان او و دوستان دوستی
بدید آید و آمیختن با مردمان پاکیزه و مهمان کردن دوستان خویش را و حاجت روایی
یابد و از مهتران دهد ماند از کسان که پیوسته دور باشند و بدیدش را مضی رسد
و سفر کند و سلامت باشد در ثانی عشر دلیل کند بر آنکه زنان بر وی دشمنی کنند حرمت
ندارند و خیانت کنند و از بیماری بلغمی بیم بودش و بر اندازه آنکه مال دارد ستو کند

وحسد کند

وحسد کند کسی از دشمنان او اگر کسی از آن وی در زندان بود خلاص یابد عطارد
از احکام عطارد در طالع شادی بیند از جهة مال و صناعات و رسیدن قوت از معاملات
و دبیران و کسان سلطان و خداوند پیشها آموختن کارها و دوست گشتن اندر دل
مردمان و تدبیر و رای فرا آمدن و پند پذیرفتن و پیش آمدن خوبیها و بر دباری کردن
و بمراد رسیدن و اگر سفر کند نیکو بود دوم دلیل کند که از جهة کودکان زیانی رسد
و هزینه کند بر یاران خویش و بر کسان سلطان نیکویی رسدش و یادوی رسد ثالث خاصه
در پیشگان و گشاده حکمت باشند در بعض مردمان اهل فضل نیکویی رسدش
و علم آموختن دوست دارد و در سیم دلیل کند خداوند طالع بیامیزد با دبیران و صناعان
و از و ابستگان و شغلها بر اید و دی و بر کودکان مهربان باشد و جوانان او را دوست دارند
و فرمان بردار باشند و دلش بعلم مایل گردد و علم نحو و طب آموزد و باز رگانی کند سود مند
آید باز پیشان شود و صحبت افتد با دبیران در چهارم دلیل بر باد و تاریکی و قولنج بود یاد درد معده
و از کسانیکه پیوسته باشند خلاف بدید آید و از دزد دروغ جفا بیند و بیم زیان بود بجا
از رفتن و از کسی که مکروهی و حال بد و کسانش ضعیف باشد در پنجم دلیل کند که بیماری
بدید آید چون خون سوخته و سودا و مالیخولیا و اندیشه دوری و گمان بد زدن از
درم خریدگان و مولی زادگان خود نومیدی پیش آیدش و از مرگ برادران بیم بودش
و اگر بنده خرد نیکو بود و از دارو خوردن پرهیز کند در ششم دلیل که بنده نیک آیدش
و زیرک بود و اگر او را چیزی دستور خرد صواب بود در هفتم دلیل کند که با زنان در آمیزد
و نیکویی کند با وی و انبازی نیک بود و راستی کند انبازان نیک بود و راستی کند انبازان
جایی که روند نیکو باشد و نواخت یابد و کسی از و غایب شود باز آید و کسی از بندگان
و دبیران او را طلب کند باز جفا بیند و اگر خصومت کند دست او را باشد در هشتم دلیل کند
که از جهة کودکان نارسیده غم خورد و از وکیلان حذر کند و زبان نگاه دارد و خصومت
حذر کند و سفر نیک بود در نهم دلیل کند بر حکمت شنودن و علم کیمیا آموختن و از شهری
بشهری رود و با سلطانیان بیامیزد و از دبیران و صباغان پرهیز کند در دهم دلیل کند که
از بندگان چیزهای نیکو رسدش و از همه کارها اجر نیکویی بیند و از سلطانیان نیکویی
بیند و از دست کسی طعام نخورد در یازدهم دلیل کند که صحبت افتدش با دبیران و بازرگانان
و جادویی کند بر وی از کار دیراه کردن و باز براه آید و در دوازدهم سخن سلطانیان نباید
گفتن و از پنهانی آشکارا نباید کردن که تمنا باشد که بزندان افتد از غلامان پرهیز کند و از پیران

وصباغان برهمه دبوه قمر در احکام قمر در طالع دلیل کند بر سفر و تحویل و خبر یافتن و کارها
پوشیده و پیغام و نامه فرستادن و حزن بلغم زیاده شود در مالش زیاده شود و اگر ماه
زاید بود از یاران نیکوئی بیند و موافقت و مرادها بر آید و عاقبت او را مردم بزرگ دارند
در سیم جاه و مال بیفزاید و سفر پسندیده کند و عمارت مساجد کند و بر بعضی مال زنان
امین شود در چهارم از جائی بجائی گردد و تدبیر کند و باز پشیمان شود هر کاری کند پایدار
شود و کسی از وی بکله شود در پنجم شادی بیند از فرزند و اگر فرزند ندارد واز کسهای
دیگر و با غایبی عاشق شود و حاجت افتد بزن و از وی نیکی بیند و محتشمان او را نیکو دارند
و حاجتها بر آید در ششم سختی و بیماری در جهت سر و روز کام و اگر بنده خرد بگریزد و اگر ستور
خرد نیکو بود در هفتم بدخوی بود و جنگ و بیم بود از خانه رفتن از جنگ زنان حذر کند
و بشهر دیگر سفر کند اگر در نلت نتواند کرد پشیمان شود در هشتم خداوند طالع سبکبار بود
و چیزهای پوشیده کردد و غش کند و فرزند بزرگان مکروهی پیش آید و تحویل نباید کرد
از جائی بجائی و اگر سفر کند از دزدان بیم کند لکن زیانش نبود در نهم خداوند طالع
هر ساعت تدبیر دیگرگون کند و میان نیکان سخن گفته آیدش و اگر سفر کند قرار نگیردش
و مرادش دشوار بر آید و از سلطان حذر کند ایمن شود در دهم کارها و شغلهای مزید آید
آید و صحبتش با بزرگان بود و دبیران و جاسوسان و کارهای پوشیده آشکارا شود
و از غایب و گشنده آگاهی یابد و از کودکان نارسیده اندوهی پیش آیدش و از سلطانان
اندوهی پیش آیدش و مکروهی و هیچ کار نهانی نباید کرد که آشکارا شود در یازدهم با دوستان
عتاب کرده و از بزرگان پیش آیدش از مادر غم خورد و از مهمانی بر خورد از جاسوس و پیک
و خزینده حذر کند در دوازدهم از سفر حذر کند در نکات شرایط تسییر هر وقت که
انتهاها یا تحویل برجی بود که در آن برج در اصل دلالت سعدی بوده باشد دلیل سعادت
بود در آن سال و هر نحسی که بود دلیل نحوست بود در آن بتسییر انتهاها از درجه براند و هر ماهی
راد و درجه و بیست و هشت دقیقه و اگر خواهد که روزنه حکم کند چنین تواند کردن که تسییر را
با اجرام و سعادت کواکب تحویل و اصل میراند و امتزاج قمر را بازان شرکت میدهد و تدبیرهای
دیگر که در این باب بجای اعتبار دیم زیاده ندارد بدین معنی قناعت کرده باشد و تسییرات دیگر را
ابتدا از درجه طالع تحویل و از موضع قمر و از موضع سهم السعادة تحویل و از موضع انتها که
انتها را مشهود خوانند اما در آن زیاده فایده نباشد در اتصال او کلا و انصراف ایشان از
دلایل اصل و تحویل و انتها در دلالت کواکب که در اصل ولادت در برج بوده باشد که

درتحویل

در تحویل بود در خانه دیگر افتد از اصل و تحویل مثلا چنانکه کسی را زحل در طالع بوده باشد
در اصل ولادت و در تحویل سالی از سالهای دوم اصل و چهارم انتها و پنجم تحویل افتد
طالع اصل اگر کواکب طالع اصل بوده باشد در طالع تحویل و با برج انتها و با طالع اصل افتد دلیل
طراوت کارها و قوت شخص و صحت مزاج بود در دوم بر طلب مال حریص بود در سیم دلیل
انتقال بود و عنایت در کار دین در چهارم آسایش دوست دارد و در میان اهل خویش بود
و تدبیرها سازد در بنا و ضیاع در پنجم شادی و قوت دل یابد از فرزند در ششم بیماری رسد
و از بندگان رنجور شود در هفتم زن کند و از جهت مشارکت و معامله رنج کند در هشتم میراث
یابد و اگر دلایل دیگر بود بر قطع افتد و از بزرگی او را رنج رسد در نهم سفر کند و در کار دین
اندیشه در دهم عمل سلطان کند در یازدهم دوستان از وی خیر و منافع رسد در دوازدهم
با دشمنان مخالطت کند بیت المال اگر کوکبی در بیت المال بوده باشد در جای دیگر از طالع یا تحویل
یا برج انتها افتد مال یابد از جائی که امید نداشته باشد در سیم مال یابد از سفر و خویشان در چهارم
مال یابد از ضیاع و عقار و بدان کارهای دیرینه در پنجم مال یابد از جهت بندگان و ستور و بیمار شود
در هفتم زنش بیمار شود و مالی یابد از معامله و شرکت در هشتم میراثی یابد و از ازواج مال یابد
در نهم مالی یابد در سفر از جهت غربا در دهم مالی یابد از جهت سلطان و عمل در یازدهم دوستان
او را مال و نعمت حاصل آید و بدان شاد شوند در دوازدهم دشمنان او مال یابند و او را
اسب و استر حاصل آید و بدان شاد شوند و از اینجهه مال یابد خانه سیم اگر کوکبی در سیم اصل
بوده باشد در خانه دیگران خانهای اصل و تحویل خانهای اصل و تحویل و انتها در طالع نسبا
خوفی که از غایب بوده باشد با وی رسد و در مهمان رسد و میان او و خویشان سبب
حصومتی بود در سیم مال یابد از سفر و خویشان در چهارم مال یابد از ضیاع و عقار و بدان
کارهای دیرینه در پنجم مال یابد از هدایا و خرید و فروخت و بفرزند شاد شود و هدیه یابد
در ششم مال یابد از جهت بندگان و ستور و بیمار شود در هفتم زنش بیمار شود و مالی یابد از معامله
و شرکت در هشتم میراثی یابد و از ازواج مال یابد در نهم مالی یابد در سفر از جهت غربا در دهم
مالی یابد از جهت سلطان و عمل در یازدهم دوستان او را مال و نعمت حاصل آید و بدان شاد شوند
در دوازدهم دشمنان او مال یابند از اینجهه مال یابد خانه سیم اگر کوکبی در سیم اصل بوده باشد
در خانه دیگران خانهای اصل و تحویل و انتها در طالع در خویشان او زیادتی بدید آید
و سفر نزدیک کند و دوستان زیاده شود در سفر در چهارم خویشان او را چیزی رسد از پدران
یا از کارهای دیرینه در پنجم خویشان او را فرزندان زیاده شوند و هدایا بخویشان او در ششم

خویشان او بیمار شوند در هفتم خویشان او زن کنند و بین سال در هشتم از جهت خویشان رنجوری رسد
و ایشان از میراث رسد و با خویشان سفر کند و ایشان از اینکه رسد و مولود چیز و حجت در دوازدهم
خویشان او عمل سلطان کند یا سلطانیان متصل شوند در یازدهم سعادت و الفت بود میان
دوستان در دوازدهم دلیل عداوت با خویشان و حد ایشان خانهٔ چهارم اگر کوکبی در اصل
اینجا بوده باشد و در خانهٔ دیگر افتد یاد اینجا از اصل و انتها بتحویل در طالع و زیادتی ضیاع
بدید آید در دوم مالی یابد از ضیاع و عقار و مستغلات برخورداری یابد در هفتم سبب
پدران اند و همچنین شود یا پدرش بمیرد در هشتم پدرش باکسی که او را بجای پدر بود سفر
کند و ضیاعی یابد در نهم پدرش عمل کند یا او را دهقانی و ضیاع عمل فرماید یازدهم دلیل
سعادت پدر و دوستان بود در دوازدهم مال یابد و دلیل بود که پدر یا کسیکه بجای پدر بود
دشمنی کند خانهٔ پنجم زیادت و اخبار خوش شود و هدایا بوی رسد در دوم مال یابد از
فرزند و هدایا و رسل در سیم خویشان او از فرزند زیاده شود شاد دل شود در ششم فرزند
فرزند بیمار شود در هفتم فرزند زن کند در هشتم آن فرزند رنجور شود و بود که فرزندی از آن
وی بمیرد در سعد چشم او بفرزند روشن شود در یازدهم او بفرزند شاد در دوازدهم با فرزند
خصومت کند خانهٔ ششم اگر کوکبی در وی بوده باشد در طالع اصل بود و بیماری و رنج بیند
از دشمنان در دوم از جهت ستوران و زندانیان مال یابد سیم خویشان او بیمار شود چهارم پدرش
بیمار شود در پنجم بندگانش بمیرد در ششم فرزندش بیمار شود هفتم زنش یا کنیزش بیمار شود
هشتم دلیل بیماری و حزن بود نهم در سفر بیمار شود و دهم بعضی از بزرگان خدمت کند در دهم
خدمت سلطان کند در یازدهم دوستان بوی حسد برند و خصومت افتد بدین سبب در دوازدهم
دشمنان بیمار شود آشکارا کند خانهٔ هفتم چون کوکبی که در اصل بروی بوده باشد در طالع
اصل افتد با تحویل یا برج انتها زنی کند یا خصومت کند با کسی در دوم مال یابد جهت زنان
و شرکاء در سیم خویشان او بروی رنج کنند پنجم فرزندان او زن کنند یا او زنی دارد کمتر خواهد
در ششم زن او را بیماری رسد در هفتم حال زن او نیکو شود در هشتم دلیل مرگ ازواج و
خصمان بود در نهم زن او سفر کند در دهم زنی بزرگ اکند از اهل بیت شریف یازدهم زن
او را فرزند زیادتی شود یا شریک او را در دوازدهم خصومت بود میان او و دوستان خانهٔ
هشتم چون کوکب وقت ولادت اینجا بوده باشد در تحویل در خانهای دیگر از اصل و انتها
و تحویل در طالع میراث یابد یا بمیرد در دوم از مواریث مالی رسد در سیم بیمار شود یا
خویشی از آن وی بمیرد در چهارم یا پدرش بمیرد یا از مال دیرینه حظی یابد در پنجم میراث یابد

از فرزند و فرزندش بمیرد در ششم او را بیماری صعب رسد و بنده او بمیرد در هفتم زنش بمیرد
و پیوسته هراسان باشد و هشتم دلیل اغتمام و اندیشه و خوف بود و پشیمان در نهم در سفر
رنج کشد و میراث و مال یابد در سفر از غربا و مسافران در دهم از سلاطین رنج کشد و غم
بیند در یازدهم دلیل مرگ دوستان بود در دوازدهم دلیل مرگ دشمنان و خوف ایشان
خانهٔ نهم دلیل سفر بود یا بازآمدن از سفر در دوم مالی یابد از سفر در سیم خویشان او
سفر کند یا خصومت چهارم پدرش کند و او را دین و اخلاص و عبادت حق جل و علا و کردن
زیاده شود پنجم فرزندش سفر کند ششم در سفر بیمار شود هفتم زن او یا شریک او یا خصم او
سفر کند در هشتم در سفر بمیرد او را خوفی بود از سلطان در نهم سفر کند یا علی بسوجه مشغول
شود در دهم عمل کند در سفر در یازدهم دوستان او سفر کنند در دوازدهم دشمنان او سفر
کنند خانهٔ دهم چون کوکبی در اصل اینجا بوده باشد در خانهٔ دیگر افتد از حد اصل و انتها و تحویل
طالع عمل کند از جهت سلطان در دوم مالی یابد از جهت سلطان و عمل سیم خویشان کنند
در ششم خوف بود از جهت سلطان و بیماری را معالجه کند هفتم مال زنش در سفر در دهم عمل
از جهت سلطان یازدهم دوستان او اعمال سلطان کنند دوازدهم دلیل قوت حال دشمنان
بود و ضعف یافتن از ستوران در دو رشت خانهٔ یازدهم چون کوکبی در اصل اینجا بوده باشد
در اصل بتحویل و انتها در طالع افتد دوستان در مال زیاده شوند دوم مال یابد از
دوستان و از انجا که بد و رسد در سیم دوستان زنان زیاده شوند چهارم پدر را با دوستان
مخالطه کند در پنجم دوستش چشم شود از دوستان و فرزندان شادی و عطا یابد در ششم
بیمار شود اما سهل باشد در دو زایل شود در هفتم سعادت یابد و شادی از زن و فرزند
در هشتم شاد شود بمال و میراث در نهم بسفر و کار دین شاد شود در دهم خیر و شادی یابد
از سلاطین در یازدهم منافع یابد از دوستان و امیدها وفا شود در دوازدهم دوستان
او دشمن شوند و با ایشان مخالطه کند خانهٔ دوازدهم اصل در طالع دلیل بیماری فرزندان
و افتادن از مرتبه بود در دوم مال یابد از دشمنان و یا از ستوران بزینت در سیم خویشاوندان
بیمار شوند و در حبس افتند در چهارم پدرش را با دشمنان خصومت بود در پنجم از فرزندان
رنج و بلا بیند در ششم بیمار شود و در حبس افتد و بندگان و خدمتکاران بیمار شوند در هفتم
زنش بیمار شود در هشتم رنج و بلا کشد و محبوسان و پایندان در نهم او را از سفر بازدارند
و اگر سعدی ناظر بود بسلامت بود در دهم از مرتبهٔ خویش بیفتد در یازدهم دشمنان او با
دوستان مخالطه کند در دوازدهم اعدا او متغیر حال شوند **فصل** در اتصال اولاد و بطریق

ایشان از دلایل اصل و تحویل ایشان چون خداوند خانهای اصل و تحویل و ایشان بصاحب بیت
المال یا تحویل ایشان پیوندد وجهد و جد بسیار کند در کسب مال و لذات سبب رنج و عنا
کشد در سیم بهر خویش سفر کند و خویشان حاجتمند باشند بصاحب چهارم خویشتن و راحت
جوید و اگر صاحب رابع نحس بود بیم هلاک بود اگر سعد ضیاع خود بصاحب خامس فرزند او
آبستن شود و از غله و مستغلات منفعت یابد و هرچه بد و رسد از شغل بصاحب سادس
بیمار شود در امسال تزویج سازد و بران حریص بود بصاحب ثامن اگر منحوس بود بیم تلف بود
بصاحب تاسع سفر کند و در سفر حریص بود و در کار دین خوض کند بصاحب عاشر رغبت کند
در صحبت و مصادقت با اشراف بصاحب ثانی عشر کاری کند که از ان کار در بلا و رنج افتد
انصراف چون صاحب ثانی منصرف بود فائده مالی اندک بود و طلب سهم کمتر بود و خرج بیشتر
انصراف از صاحب ثالث سفری دراز کند و فوت شود از صاحب رابع از ضیاع زیادتی
منفعتی نبود از صاحب خامس از هدایا و فرزندان پیروزی بود از صاحب سادس بیماری
رسد صاحب سابع میان دو زنان و شرکا مفارقت افتد از صاحب ثامن خوف و هراس
آرد و در تاسع از سفر رنج بیند و در کار دین تقصیر کند از صاحب عاشر جاه و حرمت نقصان
پذیرد از صاحب حادی عشر از چه امید دارد از ان فوت شود از صاحب ثانی عشر از دشمنان رنج
بیند و در کار دین تقصیر کند اتصال ارباب بیوت با ارباب اولاد اتصالی بابی مال یابد بآسانی
صاحب ثالث از سفر شاد شود و خویشان زیاده شوند بصاحب رابع مال در عمارت و بنا
و ضیاع صرف کند بصاحب خامس فرزند و مستغلات زیاده شوند بصاحب ششم بیماری
سخت افتد خاصه که مستولی بطی السیر یا راجع در ششم زنان بسیار عرض برای تزویج و بران
حریص بود بصاحب ثامن بلا و رنج بیند اگر فاسد بود دلیل مرگ بود بصاحب تاسع سفری باید
و خویشان را لازم آید و باز دکان بصاحب حادی عشر از دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر
از انجا که متوقع رسد و باز دکان بصاحب حادی عشر از دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر از انجا
او را رنج و بلا رسد **فصل** رسیدن کواکب بمواضع اصلی و مواضع دیگر کواکب در تولد و
تحویل در این باب مثال چنین یاد در طالع زحل در جدی باشد هفت درجه و زهره در حوت
هفت درجه تحویلی زهره هفت درجه جدی باشد زحل در جدی باشد هفت درجه
و زهره در حوت هفت حوت و نیز احکام عجب باشد بموضع خویش رسد مولود از منزل
بمنزلی انتقال کند اگر بمکان مشتری رسد و زحل را در مکان حظی بود دلیل صلاح کارها
بود و یافتن منفعت از دهقان و ضیاع و اگر بمکان مریخ رسد سفر کند و وی خطا کند

وازخویشان

و از خویشان و سفر رنج برد اگر سعدی ناظر بود سهل تر بود چون بمکان آفتاب رسد
و آفتاب شهادتی دارد از جهة سلطان یا رنجی بود از جهة زنان و امراض که از حرارت
بود اگر شهادت نبود دلیل منازعت و خصومت بود و بعضی از زنان و پیوستگان او
بمیرند دلیل سوال پدر بود اگر زنده بود یا سری از اهل بیت وی اگر بمکان زهره رسد
مولود سفر کند اگر اهل و فرزند بود او را فرزند بود روا بود که عاشق شود در آن بلد
بماند و چون بمکان عطارد رسد سفر کند و با بحث گوید او را زیان دارد و اگر بمکان
قمر رسد از جهة مال زنان عیبی یادی کرد در مشتری چون بمکان زحل رسد نیکو بود
و حزن ان بیشا کند و بدست وی بر آید بمکان مریخ رسد رعد و ظفر یابد و سفر کند
و از ارباب سلاح بهره یابد اگر بمکان آفتاب رسد و مشتری در طالع حظی دارد سفری
کند و بیمار شود و از حرارت و از سلطانیان خوفی در وی آید چون بمکانی رسد بیمار شود
دوستان زیاده شوند و چون بمکان عطارد رسد دلیل زیادتی علم و مرتبت بود بمکان
قمر رسد مال رسد مال و فرزند زیاده شود و بچیزهای خویش شاد شود چون بمکان
زحل رسد مولود را خویشان دوستان شود و سفر نزدیک کند و بر دشمن ظفر یابد
بمکان مشتری رسد دلیل سفر بود و از جهة ستوران نخود شود و اگر اهل بود فرزندی
زیاده شود ذونیوس چنین گفته است که درین وقت که مریخ بمکان سعدین رسد هیچ
خیر نبود اگر مریخ بمکان خویش رسد در او تاد چیزی یابد از اصحاب حروف اگر در زایل
بود و مطالع ناظر دلیل سفر و زیادتی اهل بود چون بمکان آفتاب رسد و مریخ در طالع
یا در سادس حظی دارد از روز آبله و دنبل بود از جهة پدر رنجی رسد و از آتش احتراز باید
کرد و اگر در عقوبت بود بیم قتل بود در تحویل سنی آسان تر بود چون بمکان زهره رسد مولود
در نکاح افتد از ناکرار و یا از کثرت جماع او را رنجی رسد اگر بمکان عطارد رسد او را از خویشان
و بندگان و زیردستان رنجی باشد و اگر بمکان قمر رسد مولود را فرزندی رسد که
در موضع نیک بود چیزی بود که سفر کند و ولایت از باه شود و ایشر دارد و بر دشمنان
ظفر یابد آفتاب در تحویل سال بموضع اصل باشد در اوایل یا انتها بود و بموضع کوکب رسیده
زهره بمکان زحل رسد مولود در نکاح حریص بود و اگر زهره منحوس بود و زشت ازین معنی
حاصل آید اگر تحت الارض باشد این کار پوشیده بود چون بمکان مشتری رسد دلیل سفری
که اندرو زیادتی دوستان کند و اگر بمکان مریخ رسد دلیل کثرة تزویج بود و اگر بمکان آفتاب
رسد از سلطانیان رنجی بیند و سفر کند اگر در او تاد بود بیماری بود از حرارت و اگر بمکان قمر

رسد و نیز مسعود بود خویشان زیاده شود عطارد چون بمکان زحل رسد و سفر کند رنج بیند
و اگر منحوس بود از فرزند رنجی رسد و اگر بمکان مشتری رسد کارها تباه شود و بصلاح باز آید
و اگر بمکان مریخ رسد کار مولود بفساد بود و اگر بمکان آفتاب رسد در آن برج که آفتاب
بود اگر آن رنج بیند مثلا اگر نهم بود از سفر اگر بمکان زهره بود به رود و سرود و لهو و شعر و
طرب مشغول شود اگر بمکان خویش رسد اگر از نقصان برج دلیل کند اگر بمکان قمر رسد مولود
سفر کند و خصومت قمر بمکان زحل رسد اگر منحوس بود در خصومتی افتد و اگر بمکان مریخ
رسد دلیل خصومت و بیماری بود و آن حرارت اگر با اجتماع از جهت او رنجی روی نماید اگر بمکان
زهره رسد دلیل سفر و شادی و زنان دوستان بود و اگر بمکان خویش رسد دلالت اصل قوی‌تر
بود در نکات چون طالع سال و اصل برج انتهای یک برج بود آن سال کارهای مشکل بود زیرا
که این برج منحوس بود یا منحوس بود و نحوست بیشتر باشد اگر سالخداه و قایم و صاحب طالع و صاحب
تحویل و مراد قایل تدبیر قمر و خداوند خانه قمر و صاحب دو و یک ستاره باشد هم مشکل بود
که هرگاه این کوکب منحوس شود خطرها بود و کوکب که مستولی بر اصل و انتها بود در تحویل
بگیرد آن کوکب که شهادت بیشتر دارد و اعتبار بروی کن و در سال بر وی حکم میکن و از احتراقات
اتصالات او منحوس غافل مباش و از مواضع اصل زیرا که مستولی بر اصل دلایل تحویل عطارد
بود و احتراق بود در برج هبوط یا وبال بود در تربیع و یا مقابله نحس که در اصل ولادت بود اثرهای
عجب باشد اگر مثلا عطارد بیند پس زحل بپیوندد بر درجه که بدان درجه در اصل سعدی بوده
باشد یا اندر سدس و تثلیث سعدی از اصل ولادت باشد اثر این در سعادت بیشتر باشد مثلا
دیگر کسی را که در طالع اصل زهره در حوت بوده است بده درجه مشتری بدین درجه رسد
و آفتاب در سرطان تثلیث مشتری و آفتاب درین تحویل نه آن حکم دارد که تثلیث مشتری و آفتاب
نیرین شکل و قانون نیک نگاه باید داشتن والله اعلم بالصواب احکام بودن در بیوت و غیره آن
گفتار نوع کل زحل در خانه خویش حکیم و عالم بود بعلوم دین او را از اسرار با وقار رنجی رسد و علم
اخلاق نیکو دارد و بزرگان او را دوست دارند و قوت او از حلال داشته و متواضع بود خاصه
که صاحب طالع بود متصل بود در خانه مشتری نیکو حال بود وجیه و نزدیک خلایق گرامی
و پشتیبان و پشت و پناه درویشان و مسکینان بود و با زنان او را موافقتی بود و بود که
فرزند عزیزی پرورد در خانه مریخ گزاف گوی و با نکامت بود و ضعیف در کار خویش و نهاد
باشد در کسب اندر دنیا اند و هیچکس با و نرساند از هیچ چیزی و از هر کس در خانه آفتاب بلندی
و شرف و وجاهت یابد و از مواد بلغم او را بیماری رسد عاقبت مرگ او بد بود و از میراث پدر و مادر

نصیب

نصیب یابد و مال زیاده شود و فاضلترین آن باشد که میلاد نهاری بود و بد رد و هلاک
از دو مهمی بود با اسقاط خانه زهره هیچ حاصل ندارد و در کار تزویج و بود که کودکی را بزنی کند
و با زنان پیر نیز مخالطه و او را در آخر عمر نیز فرزند بود و مقبل بود از فرزندان و بود که بیماری
و رنج عظیم کشد و بود که او را هرگز زن نبود و از زنان رنج بیند و در خانه عطارد حبیب بود
و عالم بود بکارها بتاویل کتب و بکار پوشیده و افتخار جوید او را و از زبان زبان کران بود
و در خانه قمر مال مادر و پدر تلف کند و بیماری بسیار کشد و از بلغم دلیل کوتاهی عمر بود
مشتری در خانه زحل مولود و جزلا لذکر خواهد بود و با مردمان رفق و مدارا نتواند کرد
و در آخر عمر فاماند و رنج بسیار کشد در خانه مشتری از عظما و اشراف مردم بود و محبوب
بود در دل خلق و ثنا و محمدت و مال دنیا یابد بدین سبب در خانه مریخ بزرگوار و خطیر بود
و اگر در و تند بود نیز بروی ناظر و برو تند باشند و در برج مذکر مسلط بود و لشکر و لشکریان
در خانه آفتاب ضعیف و نیکو مزاج بود و لکن با برادران و فرزندان پدر و زنان و خویشان
فساد کند اگر زنی بود باید و یا برادر شوهر فساد کند خانه زهره بزرگوار دوست دارد و فاضل
بود او را علتی پنهانی زیانی بود و نیز با ملوک بود و با زنان او را مخالطه بود و از ایشان
مال بسیار یابد در خانه عطارد و کارهای بزرگ کند دلیل سیاهی و علم استیفا بود و علم نجوم
و ادب و نجوم و مستقیم الطریقه در خانه مال و میراث بوی رسد و بود که اعمال سلطان بکند
و او را نقد و مواشی بسیار بود و عاقبت او بخیر بود مریخ در خانه زحل نیکو بخت بود و مال پدر
و مادر تلف کند و خویشان را که برادر اوی کمتر باشد آفت رسد و سکر و خمر بود در خانه
مشتری با ملوک و اشراف مخالطه کند و اگر جمیل بود او را در میان خلق در خانه مریخ لشکرکش
بود و کارهای بزرگ کند او را از آهن رنجی رسد یا از بالای بیفتد و راحت السرین بود
در خانه آفتاب حال پدر و مادر او بد شود و از منزلت خویش بیفتد دلیل آفت چشم
بود و کار او از آتش و آهن بود و مرگ او بود در خانه زهره زنان پدر بزنی کند و از زنان
را با زنان خویش سری بود و بدیشان میل و مرگ زنان خویش بیند و مزاح و معجب بود
بکارهای خویش و بود که زنی را بزنی کند که پیش از نکاح با وی نکاح کرده در خانه
عطارد دلیل کند که صاحب علم و حکمت بود و زیرک و بعید الغور و کسب او نه حلال بود
و از عمل خویش نام نیکو طلب کند و نیابد و از نام نیکو روزی مند نبود و بلاهای بد بود
در خانه قمر حافظ و زیرک بود و معیشت و او را بیماری رسد و مرگش بد بود آفتاب
در خانه زحل بیماری رسد که او را علاج دشوار بود و لکن بسیار مال و نیکو تدبیر
و کدخدای ضیاع ملوک و امر کند در خانه مشتری بفرزند شاد شود و مال بسیار یابد

آورد و نزدیک سلطان مکرم بود و اعمال خطیر کند از جهت ملوک و او را رفعت و منزلتی
بود نزدیک خلق در خانهٔ مریخ از دزدان و سفها مردم بود و خانهٔ آفتاب او را مهتری بود بر قومی
و صاحب جاه و مرتبه شود و عمارت بسیار کند و فرماید در خانهٔ زهره نیکو دین بود
یا کاهن یا معبر بود و خوابهای عجب بیند او را از جانب غمناک و بیم و بیماری رسد
در خانهٔ عطارد عالم بود یا منجم یا فال گیر یا قایف و او را از سودا بیماری بود
و او را نحوست بسیار بود و درد و غمان ماهر بود در خانهٔ قمر از رسالت نیک فایده یابد
و از غربت و هم با میراث مال مادر و پدر بوی رسد و از زنان ملوک نیک فایده یابد
و از غربت و هم با میراث مال مادر و پدر بوی رسد و از زنان ملوک نیک فایده یابد
و از غربت و هم با زهره در خانهٔ زحل با زن محرم فساد کند و اگر بنده بود با کدبانو مرد
بود و خداوند رای و تدبیر و از جهت زن مال یابد و آن زن را دوست دارد و در خانهٔ
مشتری نظر جاه و منزلت یابد و زنان را از وی نیک افتد و بیمار او و خاتم جهودان و اهل
ذمه دارد و پاکی بدیشان شناید در خانهٔ مریخ فاسق و طاس بود و بلا و بلیت بیند و
از ین جهت و مستقیم الطریقه نباشد و از جهت زنان او را آفت رسد و بلا رسد و بنده
زاده کان را بزنی کند و در آن صحبت نباشد با زنان و بیشتر مخالطت او با کنیزکان بود و در
خانهٔ آفتاب حسب لعرض و با محارم فساد کند اگر بنده بود یا شاگردی از و شود و کدبانو
را بزنی کند و همچنین شاگرد که با نو را بزنی کند در خانهٔ زهره دلیل بسیاری شادی و فرح
بود و مولع باشد بزنان و علوم الحان و اقران نیکو شناسد و او را ابتدا انمحوان ملتی جمعی
افتد در خانهٔ عطارد با زنان نیکو مخالطه کند و خدمت زنان ملوک کند و از ین هر دو دلیل
خصومت و بلا بود که نقدش بود یا خطاطه یا به فروش در خانهٔ ماه خدمت زنان ملوک کند
و از خدمت ایشان منافع یابد و تزویج شاد شود و از آن جهت خصومت کند و شاید که زن
کند عزب عطارد در خانهٔ زحل او را از کوش یا زنان دشمنی بود و هیچکس را از آنچه در باطن بود
وقوف نبود و او را از اسرار مرام بحث کند و بدین سبب بلا بیند و بود که عالم بود بنجوم و حساب
خداوند دین و عبادت بود و علم و عقل بود که قضا کند و خطیب و صاحب مرتبه بود در خانهٔ مریخ
نیکو نز بود و تیز فهم و لیکن دروغگو و قلیل الحیا بود و سوگند دروغ بسیار خورد و از آن
باک ندارد و همت او کسب بود و بود که مزور بود و نامهای مزور دهد و در با سلف دهد
و اندک و خاین بود در خانهٔ آفتاب وجیه و سمین بود نزدیک ملوک و بود که بدرجهٔ وزارت
رسد در خانهٔ زهره نیکو تدبیر بود و محبوب در میان خلق و گشاده روی بود و بود که معنوی بود

وعلم اعمال

وعلم اعمال داند در خانهٔ عطارد عادل و زیرک بود و هر چه بیند بیاموزد و علم نجوم
او را بیشتر شود و حرب دوست دارد در خانهٔ قمر عالم بود و مصالح رعایا و کفایات و معتمد
بود در کارها و تدبیر بود در کارها و از تجارت روزی مند بود و صالح السیر و العمل قمر
در خانهٔ زحل کاهل و بدکار و تدبیر بود در خانهٔ مشتری رئیس قومی بود و غنی و دلیر بود
و بروی ثنا گویند و رحیم و منصف بود و عاقبتش بخیر بود در خانهٔ مریخ دلیر بود و ضابط کار
خویش اما با اهل فساد مخالطه کند و مقدم قومی بود کارزار و قتال کند در کارها مسرع بود
آفتاب نیک بود او را بسیار بسیار رسد بزرگ نام بود و با ملوک و اشراف مخالطه کند و امین ملوک
بود در خانهٔ زهره نیکوروی بود و مهیب و در چشم خلق خاصه در برج انثی بود و لیکن بر زنان
حریص بود و بدین سبب بلا و رنج بیند و بروی ملامت کنند و زنان نیکو و پارسا خواهد
و با همه کس خوش زبان بود در خانهٔ عطارد حکیم و عاقل و حساب نیکو داند و از اعمال مرزوق
بود و بر مجامعت از زنان حریص بود و از فرزند مفلس بود و نیکو معاشرت بود با زنان در خانهٔ
ماه حکیم و با هر که خصومت کند بر وی ظفر یابد و او را از چشم دشمن رسد با زخم نیزه بود و چون
قمر مریخ منحوس بود باد رنج از جهت رطوبت و امثال آن اعلم بالصواب دلایل کواکب در خانها
منسوب از کتاب هند زحل در طالع ضعیف و مکرم بود و خلق بروی اختلاف دارند در دوم
در حظوظ خویش توانگر بود سیم او را برادران باشند از وی مهتر در چهارم مادرش باید زرش
در حال طفولیت او بمیرد در پنجم مرگ فرزندان بیند در ششم صحیح المزاج بود در هفتم در کوه
زن کند در هشتم او را ناگاه بکشند در نهم مسافر بود در دهم بدخوی بود در یازدهم تا
بنده بود در سعادت بود دوازدهم دشمنان او مقهور شوند مشتری در طالع
نیکبخت و راست خانه در دوم میمون و فراخ روزی بود در سیم او را شادی بود
از خویشان در چهارم از پدران و ضیاع منفعت یابد در پنجم بفرزند روشن چشم بود در ششم
صحیح المزاج بود در هفتم از قبل ازدواج و شرکا مال یابد و میراث از جانب که دارند بدو
رسد در هشتم از سفر و علم دین راحت یابد و بود که حج کند در نهم و در دهم عمل سلطان کند
در دهم از دوستان روزی مند بود یازدهم امیدهای او و فاش شود در دوازدهم از
اعدا رنج بیند و هم مریخ در طالع با خصومت بود اما اقبال بیند از آن خصومت در دوم
مال یابد بیشتر حرام بود در سیم میان او و خویشان خصومت بود در چهارم میان
او و پدران دشمنی بود در پنجم فرزندان او بزرگ شوند و بمیرند در ششم درست مزاج
بود هفتم خصومت میان او و زنان او را دوست دارد هشتم در آب یا در آتش هلاک

شود در نهم مال یابد از جایی که نه نهد در دهم از جهة مادران و عمل سلطان رنج بیند و در وبش
بود و در دوازدهم همیشه مسافر بود آفتاب در طالع توانگر و مالدار بود و محترم اما مجرم
بود خاصه که برج هوایی یا آتشی بود در دوم درویش بود در سیم خویشان او را دشمن
دارند در چهارم پدر را نش بمیرد و از کودک در پنجم او را فرزند کمتر بود در ششم او را علت
و بیماری بود در هفتم با زنی دوستی کند در هشتم میان اهل و اقارب بمیرد در نهم جایگه
کند و بوی رسد مال یابد در دهم صادق الاحلام و الرؤیا بود در یازدهم مال و حرمت یابد در دوازدهم
بخلق حاجتمند بود زهره در طالع پاکیزه و پاک نفس بود و خلق او را دوست دارد در دوم مال
یابد و مادرش در کودکی بمیرد در پنجم در کار خویش او را دشمن دارند در ششم در یکچشم او عیبی بود
در هفتم زنی از خویشان پدر در هشتم از جای بلند بیفتد در نهم از آنجا که نیوسد مال یابد در دهم
او را دو نام بود شاید که بدین معروف بود در یازدهم از دوستان مال و سلاطین بهره یابد
در دوازدهم ستوران دارد اما بعضی بزیان آیند و با زنان خصومت کند عطارد در طالع زیرک
بود اما بدبخت بود و لجوج و بدخو بود در دوم مال یابد از تجارت در سیم خواهران و برادران دارد
در چهارم مال و میراث یابد از مادر و پدر و تلف در پنجم بمکر و حیلت بمیرد و فرزندنش اد
نشود در ششم طبیبی کند و دارو فروشد و اسیر میرد در بند و حبس در هفتم بزن و فرزند شاد
شود در هشتم در بند و حبس میرد در نهم همیشه مسافر بود در دهم نه زیان کند و نترسد اگر توی
حال بود عمل کند که در حال و خرجش را رهبود در یازدهم نه زیان کند و نترسد اگر تو بحال بود عمل کند که
روزگار بعافیت گذارد در دوازدهم حال او چگانه بود قمر در طالع عالم و فقیه بود در دوم مال تلف کند
در سیم او را خواهران و برادران باشند و جمله بمیرند در چهارم از مادر و پدر و وافتد در پنجم
او را فرزندان باشند در ششم او را عیبی بود در هفتم تزویج کند بزرگی در هشتم صالح بود در نهم
از سفر رنج بیند و خواب شوریده بسیار بیند در دهم دروغ زن و مخنث بود احکام بوده
خداوندخانها از مقاله ما شاء الله صاحب طالع در طالع مولود گدایی بود در اهل خویش در دوم
منافق و کریم بود در سیم خویشان مصلح دارد و از عیال ایشان بود و سفر بسیار کند در چهارم
نیکوکار بود و با مادر بود و از سلطان بلا بیند در پنجم چشم بفرزند روشن شود و بسیار دوستان
دارد در ششم کار بندگان و خدمت ملوک کند و بود که بطلب و معالجه مشغول شود یا ببیطاری
در هفتم بسیار خصومت و زنا را بپرهیزد در هشتم ضعیف و خبیث النفس و کثیر الاغنام بود در
نهم در علم بسیار سخن گوید و مقام نکند در شهری و بقعه متصل که مولد او آنجا بوده باشد
و بیشتر در سفر باشد در دهم بدرگاه سلطان بود و بسلطانیان متصل و از ایشان زید

در یازدهم

در یازدهم نیکوخلق و بسیار دوست بود و بود که بر فرزندان منفعت ندارد و اندک فرزند
بود در دوازدهم بدبخت بود و بدمعیشت و بسیار دشمن دارد و بر وی ظفر یابد صاحب ثانی
در طالع یابد بی طلب و رنج در دوم معیشت او از هر چه معروف بود خویش را کنده کند
در سیم از اسفار نزدیک و خویشان مال و مستغلات یابد در چهارم از آبا و اجداد مال
یابد و از ضیاع و مال پدران نیکو بود وطن او معمور باشد در پنجم از زنان خصومت دهد
و از آبا و فرزندان مال یابد و مستغلات در ششم از بندگان و ستوران و خدمتکاران
و ارزها در هفتم پیروز بود از جهة زنان و معامله در هشتم از مواریث مال یابد و منافق
بود مال باک ندارد و بمصالح خویش و پیوستگان صرف کند در نهم از اسفار و غربا و دین
و ورع مال یابد در دهم از سلطانیان و عمل سلطان مال یابد در یازدهم از دوستان و تجارت
و سلف مال جمع کند در دوازدهم زندان داشتن و کار در قاضی کردن و کارهای واجب مال
بدست آید و بیشتر مال بدزدند صاحب ثالث در طالع مهتر اقارب خویش بود و ایشان
از وی منافع یابند در دوم با خویشان خصومت کند و از ایشان رنج بیند در سیم او را
خویشان معروف بود و او از ایشان مدد و مضرت بود در چهارم خویشان مال پدرش
بدست فرو گیرند و او را از یادت نصیبی ندهند و او بدیشان حاجتمند بود در پنجم او را
خویشان باشند در غربت و سفر نیز بسیار کند و ایشان فرزندان خلف باشند در ششم
برادران و خواهران و خویشان با وی خصومت کنند و عوایل او جویند در هفتم بعضی از
خویشان زن او را چون طلاق دهد بخواهند و از آن فرزند آید و با ایشان از آن
سبب عداوت کند و روا بود که خویشی زن او را گمراه کند و بخواهد در هشتم خویشان
او بیشتر از وی بمیرند در نهم خویشان او بد باشند و زود بمیرند و بود که خویشان در
سفر فرو کنند در دهم دلیل مرگ برادران و هلاک و محاسد ایشان بود در یازدهم
خویشان دارد که از اهل دین و ورع باشند اما بوی نسبت دارند در دوازدهم خویشان
با وی خصومت کنند و ایشان از جاه و ولادت مساعدت کند و بر وی دست یابند صاحب رابع
در طالع مهتر اهل بیت خویش بود معیشت ایشان از جهة وی بود و با مادر و پدر در دوم
پدر را دوست دارد در سیم پدر و مادر از خواهران و برادران رنج بیند چهارم پدر را
معروف باشد که ایشان از جاه و حرمت بود در پنجم توانگران و معروفان باشند و
ایشان از فرزندان باشند و خاندان ایشان مدتی نماند خاصه که برج ثابت بود و صاحب رابع
مسعود در ششم پدر و آبا و اجداد جاهلان غربا باشند در هفتم آبا و اجداد از شهری

معروف باشد اما درجه ندارد و میان او و پدر خصومت بود در هشتم عمر پدر اندک بود
در نهم پدر دنی اصل و غریب و بیمار و مرگ پدر در شهر بود در دهم معروف بود و سلطان شناس
در یازدهم پدر بدحال بود و زود بمیرد و بعد از مرگ او نام او را چیز و مردم بخالک او تقرب
کنند در دوازدهم پدران عزیز باشد کار خان و مان بیفتاده باشد و حال ایشان میانه بود
صاحب خامس در طالع مولود را پسر خلف باشد بجوان و از ایشان نیکبخت بود خاصه
که برج مذکر بود و کوکب در دوم او را فرزندان باشد که پدر در حرمت و کنف ایشان
زید در سیم او را فرزندان باشد هم نام برادران و او را سفری دور و بی منفعت در چهارم
اولاد او بدبخت باشد و از ایشان شادی نبیند در پنجم او را فرزندان توانگر بود اما
عیب ناک بود در ششم بیشتر فرزندان او عیب ناک باشند و با او خصومت کنند و از ایشان
رنج بیند در هفتم مالش بزیان آید و فرزندش کمتر فراز آید در نهم فرزندان او در غربت
افتند و پدر از ایشان مدد یابد در دهم فرزندانش بیمار و زبون یا ناقص باشند در یازدهم
روشن چشم بفرزندان بود و خویشان فرزند دارد در دوازدهم بفرزندان او بیمادی یا نقصانی
بود و از آن هلاک شود صاحب سادس در طالع بیمار و زبون بود و غلامان و بندگان و ستوران
هلاک شوند در دوم از دست بندگان خویش یا از کرایه ستوران در سیم خویشان او را نقصانی
و عیوبی بود و عمل بندگان و خدمت کند در چهارم از فرزندان بندگان بود و در نسب او
بنده بود در پنجم فرزندان او بزیان آیند و ایشان را عیبی و نقصانی بود در ششم مولود درست
مزاج بود چون خداوند طالع بوی ناظر نبود هفتم با زنان خداوند حساب مخالطه کند و ترحی
بهتان نهاکویند در هشتم خبیث و لئیم بود و در غربت بیمار شود و از آن رنج بیند در نهم بیمار
شود و بنده ناقص خرد و در غربت در دهم از سلطانیان بلا و رنج بادی بماند در یازدهم
با بزرگان و معروفان مخالطه کند در دوازدهم او را دشمنان بزرگ منصب باشند
اما روی دست نیابند صاحب سابع در طالع مسعود مشغوف بود و زنان بوی رغبت
بسیار کنند و بر خصم دست یابد در دوم مال بسبب منازعه بزیان آید و زنان او بمیرند
در سیم خویشان زن او زانی کنند و با خویش نکاح کند در چهارم خویشان او زن او را
زنا کنند و با خویش نکاح کند در پنجم اهل بیت خویش پارسا دارد با هنر بزنا کند ششم
زنی بخواهد که بزاد از وی کمتر باشد اما نیکو خوی بود در هفتم زنی پارسا کفو خویش
بخواهد اما دوست ندارد در هشتم میراث زن بادی افتد و دیر از زن ماند او جوان
در نهم زنی غریب کند و او را دوست دارد در دهم زن را از لشکریان و سلطانیان و از وی

نیک بیند

بیند در یازدهم زنی کند که او را دوست دارد از وی منافع یابد در دوازدهم زنی
حاصل کند و از وی رنج بیند صاحب ثامن در طالع قوی مزاج بود و بسیار اندیشه
در حوایج و مقاصد در دوم مرزوق بود از مواریث و از هر کاری که در آن مال
کند در سیم اندک خویشاوند بود و خویشاوندان او خدمت کند مملو قرادر چهارم
در غربت بود و اندک عمر و ناقص در پنجم فرزندان او بجوانی بمیرند و آنچه بماند از اقربا
باشد و او باب عمل سلاطین در چهارم از ممالیک دستور دوزی مند بود در هفتم
میراث زنان بوی رسد و لیکن زنان خویشان از دست دارد و صحیح المزاج بود و بیماری
سهل باشد و مرگ بآسانی بود در نهم بد نیت و عمل و در غربت بمیرد در دهم هلاک
او در دست سلطانیان در یازدهم پارسا بود طبعی تکلفی و نه خلقی بوی تقرب کند
و ترویج با خویشان سازد در دوازدهم سکر و ج و بد اعتقاد باشد صاحب تاسع
در طالع پاکیزه نفس و نیکو اعتقاد باشد محبوب میان احباکننده سعیها و نیکو در دوم
مند بود و مال یابد در سیم زنان او با عزت باشد و یا شهری شود در چهارم پدر ز بیماری
نهانی بود و در غربت بمیرد در پنجم او را فرزند بود نه از شهر او و بدیشان خرسند
بود در ششم مرزوق بود از بنده و ستور در سفر بیمار شود در هفتم زنی و عفیف
بوی افتد خاصه که کوکبی سعد بود در هشتم زنی نیکو و عفیف حریص بود در سفر او را
قطع افتد در نهم اندک سفر باشد و مستقیم الطریقه در دهم خویشان او زیان کنند
از اهل بیت سلطان و پارسا بود در یازدهم پارسا و خویشتن دار بود در دوازدهم
بد معامله بود صاحب عاشر در طالع بسبب عمال سلطان او را مساعدت کند و با حرمت
و جاه بود و از مادر روزی مند خاصه که کوکبی سعد در دوم از اموال سلطان مدد یابد در سیم
اندک باشد خویشان او از ذابح باشد زود بمیرند و سحر بسیار کند در چهارم معروف بود
اهل بیت بزرگ باشد در پنجم فرزند بیمار شود و یا ناقص بود و از سلطان عزیز او را بلا رسد
در ششم اندک کار بود و کاهل در کار با ورزگار در و از ارکان او را خدمت کنند در هفتم
زن از وی بزرگوارتر زنی کند در هشتم حرمت و جاه یابد در جوانی در نهم سفر در غربت
رنج و بلا کشد در دهم بزرگ و کافی بود و داند که در هر کاری چون باید کرد و از سلطانیان
و از عمال ایشان و او را از ایشان رنجی رسد صاحب حادی عشر در طالع مظفر و نیکو حال و معیشت
بود در دوم از دوستان مال و حرمت یابد در سیم برادران و خویشان او معروف و موزون
باشند از مال دنیا در جوانی در چهارم حال او نیکو بود اما اندک عمر بود در پنجم فرزندان خلف

باشد او را از اول عمر تا آخر عمر در مال و حرمت و نعمت بود در ششم بدحال و بد معیشت بود و اندک
چیز بود در هفتم او را زن بود مبارک و نیکو که از وی مال و نعمت یابد و حرمت فرزندان حاصل
کند از وی و در هشتم معروف بود و بود که تجارت کند در نهم در غربت چیز یابد و در آخر عمر او را
سعادت بود و سعادت مساعدت کند در دهم حرمتی و قاعده یابد در جوانی اما سعدی در
یازدهم بسیار چیز و نعمت و نعم و مرفه بود و امیدهایش و فا شود در دوازدهم اندک چیز بود و کم
معیشت و اندک دوست و فرزندان دشمن صاحب تا بغشر در طالع بدبخت و بسیار دشمن که
بود و دشمنان بر وی مظفر باشند مگر که دوازدهم جدی باشد زحل در دلو مسعود
که این دلالت ضعیفتر بود در دوم بدحال بود و کارها کند که آن زیان دارد و مردمان
از او پسندیده نداشند در چهارم خویشان با وی خصومت کنند و حال ایشان بد بود در
چهارم میان او و پدر خصومت و سرایی که آنجا ولادت او بود خراب شود و از آنجا تحویل
کند در پنجم حال فرزندان او بد بود و بعضی ناپدید شوند که پدر ایشان را باز نیابد و بیمار
زحیر بود در چهارم مجذوم بود از ممالیک و ستوران در هفتم با زنان ناکس مخالطه کند و از آن
سبب خصومت و رنج بیند در هشتم اندک دشمن بلند از مال زنان جرأت کند در نهم خویشان
او را رنج و بلا رسد و بد اعتقاد بود و تقصیر در عبادت در دهم ارباب صاحب مناصب سلطان
با وی خصومت کند و بسیار اندیشه بود در یازدهم چیزی بوی رسد و دوستان با وی بیشتر
دشمنی کنند و بدبخت شود در بلا اندک دشمن بود و دشمنی که دارد نهانی بود و قصد نهانی
کند و دستی بر وی نیابند قمر در منازل اگر اولاد وی افتد و قمر در شرطین مولود محبوب بود
میان خلق سلیم العرض و دین بود و در بطین در از عمر بود و راست گوی و شجاع بود در ثریا
در کار زنان عمل بود و او را نام نیکو میان خلق و بسیار جود و زود خشم گیرد در دبران دراز
عمر بود و بسیار فرزندان و مالدار بود و با خلق بسیار نیکویی کند هقعه نیکو خلق بود و بسیار
دوستان دارد و تمام عقل و متحمل بود و صعید در کافر نعمت و جدل بسیار
خصومت بود در ذراع با خویشان و دوستان نیکو زندگانی کند و مال کسب کند از هر جایی که
تواند نثره پاکیزه نفس و بسیار شغل و دهقانی و تجارت دو رو موافق بود طرفه بسیار گناه
و فاسق بود و هیچکس نخواهد که با وی مخالطه کند در جبهه پادشاه نیکو روی و تیز بود
و شجاع و بسیار فرزند و مواشی دارد و مذکور و محترم بود در زبره بسیار مواشی دارد
و محبوب بود میان مردم و محترم نزدیک پادشاه در وی بر هیچ کار دنیا دل او را میل شود
در صرفه شجاع و صادق بود و نیکو نیت در صرفه شجاع و بسیار علم بود و عاقل و زاهد باشد

بمال مردمان

بمال مردمان و طامع بود در سماک پاکیزه نفس و جمال دوست دارد و شجاع و جوانمرد بود
غفر قوی شجاع بود و حسود و جز هیچکس نخواهد زبانا اندک عقل و کاهل بود و بسیار
اندیشه مجتهد نه در علم در اکلیل صادق و عاقل بود و دراز عمر و شکر گذار شوله شجاع
و حکیم و عاقل بود از سخن او را رنج رسد در شوله مادرش بعد از هفت روز یا هفت ماه یا
هفت سال بمیرد و در ربع سیم از عمرش تلف شود و در آخر عمر او را حرمت و نعمت پدید آید
نعایم شجاع و صادق و بسیار مال سخی و مال بسیار و نکاح و اندک فرزند بود در بلده نیکو
عبادت رنگین بود و نزدیک سلاطین بسیار کند با خلق و از اغنیا او را نصیبی بود در ذابح
سلف و با کفایت بود در هر کاری که کند منافع بود سعد و السعود و بسیار مال و محبوب
بود نزدیک خلق و در بلع همت او همه در معصیت بود اندک رحمت بود و جنگ دوست
دارد و اگر خواهد که چیزی او را میسر نشود در اخبیه فریبنده و مکار بود و بسیار خطا هر چه
او را از آن ارزد و کند مقدم و افر العقل بود و بکفایت در موخر نیکو عبادت و نیکو کردار
بود با مادر و پدر و دوستان همچون در رشا چون فرغ موخر بود حکم او دارد احکام بودن
کواکب در وجوه از گفتار نیکوش بابلی زحل در وجه اول مولود در اول عمر مال بسیار نباشد
رنج و محنت در جزو دوم حالش نیکو بود و مال بدست آرد و از ستوران و سفر رنج بیند و از
میانه عمر تا آخر آسوده باشد و اگر زحل مسعود بود در وجه سیم چون مسعود بود مال بسیار
بدست آورد و از عمل سلطان و دهقانی و بلا رسد زحل در ثور در وجه اول صاحب تجارت
بود و از تجارت بود و معامله روزی مند بود و اگر منحوس بود از باز رکانی رنج و بلا کشد و او را
جراحت رسد و در راه قطع افتد و مالش بزیان آید و از مواریث زنان او را نصیب بود در وجه
دوم او میانه عمرش بهتر بود و اگر زحل منحوس بود با مردم مخاصمت کند و بد او را رنج رسد
و مال او هیچ نماند در وجه سیم پدر و مادر رشاد شود و از ایشان آسایش یابد و همچنان از
کارها دیرینه و عاقبت او بجز بودن در آخر عمر او را مال و حرمت بدست آید اگر منحوس
بود از هر چه منفعت بیابد زحل در جوزا در وجه اول با رای و تدبیر بود و معروف میان
مردم و مال بسیار بدست آید او را در سر بود و اگر زحل منحوس بود مردم او را از تدبیر او بد افتد
در وجه دوم دلیل مشاورت رؤسا و اشراف باشد دلیل کسانی که او را باشند و ایشان را قوت
غلبه باشد خاصه که مسعود باشد در وجه سیم مولود از آبا و اجداد بهتر بود و بزرگوار و معروف
و مشهور و میمون و از اسرار دانستن بهره یابد نیکو عهد باشد و اگر منحوس بود در ویش بود
و او را نکبت رسد زحل در سرطان در وجه اول زاهد بود و او را دختران باشد و این

در جه بود دلیل کثرت اولاد و نیکو سیرت بود و لهو و سماع دوست دارد و مهتر دهاقین اگر
منحوس بود دلیل بد و نکبت بود وجه دوم مذکور و مشهور و معروف در شهرها بود و تندرست
و حزم و پاکیزه نفس بود در میانه عمر شادی و راحت یابد اگر منحوس بود او را عیبی بود در میانه
عمر از مراتب خویش بیفتد اما در وجه سیم عاقبتش محمود بود و ضیاع یابد از کارهای پراکنده
اگر زحل منحوس بود آفت یابد از عوقا و منجد بود در کارها در میانه عمر از رتبت خویش
بیفتد زحل در اسد در وجه اول ممیزی بود و شغل ملوک کند و مال بسیار بدست آرد و بزن و
فرزند شاد شود و اگر منحوس بود از دوستان دشمن شوند و بر وی خشم گیرند و پیشها
و کارها بسیار کند و بود که سفر دریا کند و درویش بود و زنی غریب کند عاقله و اگر
منحوس بود در میانه عمر بلا کشد و در وجه سیم در همه کارها مجزو بود و اندوهگین و
درویش بود و اگر مسعود بود نجات یابد از بلاها و اگر منحوس بود نجات یابد از بلاها
و اگر منحوس بود تهی بحبس و بلا مبتلا شود و فاسق بود زحل در سنبله در وجه اول ادیب و با ادب
و فاضل بود و از علم خویش برخورداری یابد و بزن و فرزند شاد شود و دوست معامله
شود و فرزند بیگانه را پرورد و بفرزندی گیرد و با اشراف مخالطه کند و اگر منحوس بود
از زن و فرزند اندوهگین شود و مبارک پی شود وجه دوم روا بود که مطرب بود خداوند
اموال و اولاد و بزنان مایل بود و اگر منحوس بود دلیل نکبت و بلا بود در دنیا هیچ بدست وی
نیاید کرم و رنج بسیار بیند و سفر بسیار کند و در میانه عمرش کار او پژمرده شود در وجه
سیم ادیب و متکلم بود و عاقل و دهقانی و زراعت دوست دارد و بسیار سعود دارد و اخراو
بجز بود اگر منحوس بود خاصه در آخر عمر زحل در میزان در وجه اول توانگر و بسیار مال و ضیاع
دارد و او را فرزندان نیکو و با اعمال و خلف باشد و مال خویش پنهان دارد و حریص بود
بر نکاح و دلیل قیامت بود در وجه ثانی اگر مقبول بود محبوب بود و کریم و ضیاع دارد و سفر
دریا کند و با پیرزنان مخالطه کند و از فرزند نرینه منصب بلند و راحت و شادی یابد
در میانه عمر و اگر منحوس بود سفر دریا بسیار کند بیفاید و در وجه ثالث کار ملوک کند و از آن
بهره یابد و او را فرزندان خلف باشند و شاد دل بود و اگر منحوس بود او را در اسافل رنجی
و بیماری رسد و خداع و سحر چین و دروغگو بود زحل در عقرب در وجه اول اگر مسعود
بود مولود پارسا بود و رئیس فقیه بود و سوداء نیکو دارد اگر منحوس بود درویش بود بزن
و فرزند در وجه ثانی معروف بود در وطن خویش در میانه عمر حال او نیکو شود و اگر منحوس بود
کارهای شولیده بود در وجه ثالث حسن المزاج بود و صالح الولد مال بسیار بدست آورد

و مبارک بود و معروف بود میان مردم بیشتر ملوک و اشراف و زنان را دوست دارد و اگر
منحوس بود دلیل تغیر و افتادن از منزلت بود و دلیل آن بود که امراض مزمن جوید زحل
در قوس در وجه اول معیشت مولود از طب و دارو بود و خداوند اموال و اولاد بود و اگر
منحوس بود در خصومت افتد از مکانی بمکانی انتقال کند در وجه ثانی بازرگانی بود که سفر دریا کند
و اگر زحل منحوس بعضی اعضای او را بیماری و خلل رسد و او را هیچ زن و فرزند نبود و در ثالث بسیاری
سخن دارد و صاحب اسرار و سفر بسیار کند و با پیرزنان مخالطت کند و بر فرزندان اندوه کند و در
جوانی بدحال بود و هرک بد و را باید راند بیند و از آن رنجور شود و مال تلف کند و او را دشمن
بسیار بود و عاقبتش بخیر بود زحل در جدی در وجه اول مال و ضیاع دارد و لیکن عضوی از اعضای
او زیان و مال او همیشه شود و با دوستان و خویشان مخالطه کند بسیار و بر زنان حریص بود و از
درجه خویش بیفتد و مال با دیگر جمع کند و همیشه در عمر خویش باشد بر نکاح زنان و از آن
زیاده شادی نبیند در جه دوم جمیع الشان بود مغبوط توانگر شاد بزن و فرزند و مبارک
در میانه عمر اگر منحوس بود دلیل میانه بود دلیل غنا و لهو بود در وجه سیم رئیس فاضل مقدم بود
و مال مردم بسیار دارد و خلق بسیار بسبب او هلاک شوند و فرمان دهنده باشد و عمر در خیر
و منفعت کند داند و بر اعدا ظفر یابد اگر منحوس بود دلیل میانه بود دلیل غنا و لهو بود در وجه سیم
رئیس فاضل مقدم بود و مال مردم بسیار دارد و خلق بسیار بسبب او هلاک شوند و فرمان دهنده
باشد و عمر در خیر و منفعت کند داند و بر اعدا ظفر یابد اگر منحوس بود مرگش بد بود زحل در دلو
در وجه اول میمون بود و شوم در وجه دوم خیر و فاضل و معروف بود و معیشت او از ادب
و کهانت بود و نجوم و کار او در میانه عمر بالا گیرد و مال بسیار بدست آورد و اگر منحوس بود
درویش بود و از زخم مار یا پلنگ میرد در وجه سیم ملاح بود یا میراب و مکار و دروغ زن بود
و باز دکانی چه کند و اگر منحوس بود دلیل سفرش بود و دختران او هلاک شوند و از مکانی
بمکانی انتقال کند زحل در حوت در وجه اول سفر دریا کند شوم و بدبخت بود و از دهقانی
بهره بود اما از اهل و ولد شاد شود اگر منحوس بود او را از سباع و حشرات رنجی رسد و او را
از خانهای نمناک احتراز باید کرد در وجه دوم دلیل بود که از ملوک و رؤسا و مهتران بود
و بر خلق بسیار مشغولی و اگر منحوس بود درویش بود در میانه عمر حال او بد شود و در وجه
سیم دلیل معاودت بود در کوکبش بود در میانه عمر حال او بد شود و در وجه سیم از خدمت ملوک
با امانت و دیانت بود و او در ذکور و خصیتین علتی و رنجی بدید آید و مدتی بعذاب حبس
مبتلا شود و اگر منحوس بود او از سباع و حشرات رنجی رسد و او را از خانهای نمناک احتراز

باید در وجه دوم دلیل بود که او از ملوک و روسا بود و از مهتران بود و بر خلق بسیار مشغول
و اگر منحوس بود درویش بود در میانه عمر حال او بد شود و بود در وجه سیم دلیل معاودت
بود از خدمت ملوک با امانت و دیانت بود و او در ذکر و حضیض علمی و دینی پدید آید
و مدتی بعذاب حبس مبتلا شود و اگر منحوس بود دلیل اندوه و رنج و عاقبت بد بود والله
اعلم مشتری در حمل حسن الامل بود و بدیشان شاد دل شود و مهتران و روسا باشند و
مردوق بود از زمین و ضیاع که منحوس بود و حالش میانه بود و در بلا و نکبت افتد و از
مکانی بمکانی انتقال کند در وجه دوم میراث ملک دارد با مروت و دیانت بود و نیکو در
میانه عمر روح و راحت یابد و مرکبش بر توبه و صلاح و خیر بود و آسانی در وجه سیم دلیل سعادت
بود و با اهل و ولد شاد شود و مال پنهان یافتن و صاحب عز و جاه و دولت و مرتبت و اقبال
باشد و چشم او بفرزند روشن شود و اگر منحوس بود کاهل و بی کار بود مشتری در ثور
در وجه اول متکلم و نیکو سخن بود و در صلاح و لشکر متصرف و از جهة فرزندان رنج بیند
و او را از فرزندان بدرمان اید و با او خصومت کنند و او با کس خصومت کند در وجه دوم
در دهها و مبارک و معروف و بسیار خصومت بود و در میانه عمر کارش بلند شود در وجه
سیم بد بود و اگر منحوس بود و از بن روز مسعود بود و فقیر بود در میانه عمر مشتری در جوزا
در وجه اول عاقل و خردمند و مبارک و سفر بسیار کند و معروف و محترم و عالم و با ادب
و او را خصومت بسیار افتد و تدبیر او نیکو بود در وجه دوم معیشت او از حرمت بود و
شجاعت و دروغ کردن در وجه سیم رحیم و شریف بود و توانگر با اهل و ولد شاد شود و ضیاع
بسیار دارد دلیل کهانت و مطرب در مثال این بود مشتری در سرطان در وجه اول چون
نیرین بوی ناظر باشند دلیل خیر و بزرگی بود و اگر نظر ندارد و مشتری منحوس بود تحت فرمان
دیگری بود و هرگز مستند نبود و بیماری کار دوستان دار الحبیب در وجه دوم متکلم و
ادیب و عفیف بود و جوانمرد و نیکبخت بر قوم فرمان دهد و میانه عمرش موافق تر بود د
در وجه سیم از جهت زنان رنج بیند اما از دیگر کارها جمله بهره مند و در آخر عمر بعلم شریعت
مشغول بود مشتری در اسد در وجه اول مهربانی بود و صاحب ضیاع و مستغلات و تزویج
او در آخر عمر و اگر منحوس مولود را مال و نعمت نبود و مرگ او نزدیک بود بمرگ زن شهرد و
در مدت نزدیک بمیرند و اگر منحوس بود بد و ستمکار بود و مال مردمان طمع دارد و دلیل
سفر دارد و انتقال بود و غریب نکوهیده بود میان خلق در وجه سیم مقبول بود و بدبخت
بود و غریب نکوهیده بود میان خلق در وجه دوم در آخر عمر روزگار در تعب و نصب گذارد

و عاقبت کار

و عاقبت کار او بخیر بود مشتری در سنبله در وجه اول وجیه و متکلم و مقبول و حسن الاهل و الولد
و معاد و عفیف و مسعود و اگر منحوس بود اندک مال اما کار و خدمت ملوک کند و فرزندان
او بمیرند و عاقبت کار او بد بود وجه دوم مسعود و مقبل و صاحب اولاد بود فاما بعضی از
فرزندان زنان بر دست او هلاک شود و مال بدست ارد بسیار خرج کند و خلاف بود و اگر
منحوس بود کار تزویج قوام نگیرد و در امور غیبت تصرف کند و درویش و مستوران دارد و بدن
بیمار بود و در میان عمر رنج و بلا بیند در وجه سیم ادیب و متکلم و دبیر و خردمند بود و توانگر
و دهقان بود و مال یابد در آخر عمر اگر منحوس بود دبیری بی عقل و ابله یا متکلم بد فاع و بد فکرت
و یا دهقانی که مولف آب باشد مشتری در میزان در وجه اول خدمت ملوک کند و با کفایت
و عقل بود و اگر منحوس بود درویش بود و با اهل و ولد شاد شود و او را بخیانتها متهم کنند و در میانه
عمر حال او بد شود و لئیم و حقیر در وجه سیم تدبیر نیکو کند و مقبول بود در دو مال او را
بدست آید و عمر در شادی و راحت گذارد و بود که برای تجارت سفر دریا کند و سود بسیار
کند و اگر منحوس بود شقی بود بیمار شود و او را از شهر بشهر رسد مشتری در عقرب در وجه
اول نیکبخت بود و لشکرکش و خلق از وی خوشنود باشد و سود دارد و صید کند اما
اندک عقل بود و اما اگر منحوس بود در میانه عمر کارش نیکو شود و زن و فرزند شاد شود
اما خویشان او بمیرند در وجه دوم شریف و معروف و ندیم بود از اشراف و ملوک اگر
منحوس بود کارهای او جمله ناقص بود و مبتلا شود بقومی شریف و از بالای بیفتد و در دریا
سفر کند و سلاطین و بعضی از مال او تلف شود در وجه سیم بزرگی با هیبت بود و مقرب بود
بملوک و سلاطین مشتری در قوس در وجه اول نیکبخت بود و توانگر و محمود و اسیر اگر
منحوس بود دبیری باشد کرد روزگار در رنج و بلا گذرد و از سعادت و شقاوت بسعادت
حال او گذران باشد و مخاصمت کند و وام بسیار دارد در وجه اول مانند کانی بود که سفر
دریا کند توانگر بود و اگر منحوس بود در بلا افتد اگر از آن برهد مگر بجهد در میانه عمر بدبخت
شود در وجه سیم صاحب صید و ستوران نیکو بود و اگر منحوس بود وام بسیار دارد و فقیر
و شقی بود در عقرب رنج و بلا بیند و خلق با وی خصومت کنند و در آخر عمر شقی بود مشتری
در جدی در وجه اول دهقانی کند و معروف بود دلیل سفر و انتقال و در بلاد و نواحی
گردیدن با خویشان و با دوستان مخالطت نیکو کند اگر منحوس دلیل حبس بی زبان بود و دلیل
بسیار خوردن و فحش گفتن و بد تدبیر بودن و در کار زنان او و آنکه هند و بروی ثنا گویند
در وجه دوم قایدی بود و رئیس و ستوده و مذکور و وجیه و معروف از سلطان نوازش

وشادی بیند اگر منحوس بود دلیل حاجت وبیروزی از زن وفرزند وشقاوت نکبت
رسیدن ودرمیانه عمر حال نیکو بود ودر آخر عمر میانه در وجه سیم خطیر بود در اول عمر او بد بود
ومیانه او بهتر بود مشتری در دلو در وجه اول خردمند وسخی ومشفق بود وبر خلق فرمان
دهد وهر چه را که طلب کند او را بدست اید وبزن وفرزند شاد شود اگر منحوس بود فرزند
اندوهگین شود وبعضی از فرزندان او ناقص باشند وسفر بسیار کند در وجه دویم
متکلم وادیب وفاضل بود وحال او نیکو بود درمیانه عمر اگر منحوس بود دبیری بود بیروزی اما
فرزندان ودوستان بسیار دارد وزنی مبتلا شود واز کار زنان هیچ بهره نیابد واز ستور
بلا بیند در وجه دویم مالدار وخداوند زینت ودستور وعمل بود که سفر دریا کند واگر
منحوس بود مجنون بود اما زیرک وکافی ومعامله شناس در وجه اول سفر دریا بسیار کند
شاد باهل وولد بعد از سن جوانی کارش نیکو شود وبا اشراف وملوک مخالطت ومرتبت خویشان
بیند وصاحب دوست باشد وخداوند امر ونواهی بود اگر منحوس بود درغربت او را
از صداع ومالیخولیا وامثال این رنج رسد ودر آخر عمر کار او بهتر بود در وجه دوم مهتر
مالدار بود اگر منحوس بود درغربت او امراض ومدبر واز لشکریان ومعامله بلا بیند وبد
تدبیر بود وناقص فهم بود ومردمان او را بستایند وبدگوی بود مشتری در حوت در وجه
اول لشکرکش واز ارباب سلاح بود واگر منحوس بود بدعاقبت ودرویش بود ومرکبش در جنگ
بود که او را تیغ بکشد در وجه اول مهتری بود صالح الاصل والولد شاددل بهرچه سازد
خاصه در آخر وبدخلق ستم کند وزیرک وتیزخاطر باشد واگر منحوس بود پیاده بود وبمرگ
مفاجات بمیرد در وجه سیم دلیل فقر ونکبت بود ومفقود ولجوج ومخاصم بود وبدمعامله مریخ
در ثور در وجه اول خوش روزگار بود ومال بسیار جمع کند واگر منحوس بود عقل بود وبگریزد
از وطن وسفر دریا کند در وجه سیم توانگر ومستظهر بود اما معروف بود ودشمن بسیار دو مرگ
زن وفرزند بیند وسفر دریا کند در وجه سیم توانگر واز ستور منفعت یابد اگر منحوس بود عاقبت
بخیر بود مریخ در جوزا وجه اول مهتری نیکوتدبیر بود وشمایل زنان دارد ودلیل داشتن چاکر
وستور یا محتشم یا وبدمالی یا جاسوسی کند در وجه دوم مذکور ومحترم بود وشجاع وقوی
ونیکوصورت ومیانه عمر بهتر باشد واگر منحوس بود عاقبتش بد بود وباخر عمر درویش شود
در وجه سیم از جهة زنان مال یابد وباکفایت بود سفر بحر کند وادیب وفاضل بود وفرزندان
را دوست بغایت دوست دارد اگر منحوس بود فرزند از سفرش روزی مند بود مریخ در
سرطان در وجه اول روزگاری بشادی وراحت گذراند ودریا را دوست دارد وحریص بود

برمجامعت

رمجامعت واورا از شت نامی حاصل اید از جهة زنان اگر منحوس بود بلای عظیم بیند از جهة
زنان در وجه دویم تیز برجسته وبی ثبات بود اما علم سلاح ولشکر ساختن داند وکند وشغا
نیکو داند اگر منحوس بود فریبنده ومکار بود وعاقبتش بد بود در وجه سیم توانگر بود
ومذکور وصاحب حکم وصناعتها وسفر با فایده بسیار کند وبملوک مقرب بود اگر منحوس
بود فقیر وتحیر وبسیار سفر وبی فایده وبود که بیکی یا دو سوی مدبر بود مریخ در اسد در وجه
اول معروف بود وتوانگر وتیزخاطر اگر منحوس بود بلا بیند ونکبت وبا اهل وولد شاد شود
وسفر دریا کند وبود که خدمت خادمان وزنان کند در وجه دوم غنی مذکور ومحمود سر باشد
وصالح الاهل سعید ومعروف پیش ملوک واورا رنج وبلا بسیار باشد از اهل وولد ودر
میانه عمر او را نکبت رسد وعاقبتش بد بود در وجه سیم از خدم ملوک بود واز ستوران زیان بیند
واز فرزندان اندوه اما مال بدست آرد وحسن العاقبه باشد ودر آخر عمر کارش بلند شود
مریخ در سنبله در وجه اول خادم ملوک بود یا موذن وادلی فاضل بود زیرک وحسن الاهل
والولد اگر منحوس بود مزور ودغلگوی بود از وطن بگریزد وسفر دریا کند ودر آخر عمر بد
حال شود واز درد شکم بمیرد وبود که از ملوک خلعت وکرامت یابد در وجه دوم مانند
زنان بود در شمایل اما نیکبخت بود وبزن وفرزند او اندوهگین شود واگر مسعود
بود حسن التزویج بود در آخر عمر ودر میانه عمر کارش نیکو شود ومال بدست آورد در وجه
سیم مال بدست آورد واز صنایع روزی مند بود ودلیل سفر بود وغریب وپیوسته بیان
روز درمانده بود وعاقبتش بخیر نبود خاصه که منحوس شد وبدترین روزگار او چون روزگار
جوانی بود مریخ در میزان در وجه اول سفر دریا کند وسفرهای بی در پی باشد که حدت صعوبت
کشد ومال بسیار بدست آرد وجمع کند وبمرگ خواهران وبرادران اندوهگین شود وعنا ولهو
دوست دارد واگر منحوس بود رنج بیند اندر شهر خویش وبصیر بود باسرار وحریص بود ودهقانی
وباغ وبوستان ساختن ودر جوانی عادل ومنصف بود در وجه دویم ترجمانی ودهقانی
بود واگر منحوس بود از پیران رنج بیند ودر زندان فراوان افتد وسفر آب کند واز وطن
بگریزد در وجه سیم عیار وخونریز بود واگر منحوس بود درمیانه عمر حاله بضعف برسد ودزد دست
دگری باشد وباهل وولد شاد شود دلیل درد سر وامراض مختلفه بود وبه شر حریص بود
وعاقبتش بد بود مریخ در عقرب در وجه مهتری بود فاضل وروا بود که بجنگ کردن مبتلا
شود وعلم حرب نیکو داند واگر منحوس بود شوم ومراض بود ودلیل بخز بود از وطن ودر
آخر عمر درویش واز هیچ کاری بهره نیابد در وجه دوم مسعود بود وبزرگوار ومسلط بود

بدقوم خویش وخلق بسیار ونیکبخت بود واگر منحوس بود شقی ومراض وازجذام ناخوش بود
ولی زن وفرزند باشد وبعضی از اعضای او ببرند در وجه سیم حرب دست بود یا طبیبی
بود یا زرکوب یا نقاش یا آهنگری استادکار وکوتاه واززرق العین بود خلق را بسیار
رنجاند وخدمت کند ودرحال راحت ومنفعت یابد مریخ درقوس در وجه اول ترجمان
ملوک کند وتوانگر ومعروف اگر منحوس بود بسیار خصومت ودروغ زن وسوگندخواره
بود وبداعتقاد واز ارباب سلاح نکبت وبلا بوی رسد ودر آخر عمر کارش بتر بود در وجه دوم
زیرک وبافهم بود وروزی از آن بلا رسد در وجه سیم با تدبیر وکفایت بود ومالی یابد وحاجتمند
در آخر عمر بدبکری واز بدان رنج بیند ودر آخر عمر از وطن بیفتد مریخ درجدی در وجه اول
مهتر بود وتوانگر ودلیران در ناحیت سال صاحب فرمان بود اگر منحوس بود نام وشریر بود در وجه
دوم شریر ومعروف بود واگر منحوس بود در آخر عمر قتال یابد در وجه سیم پایه بهتر بود وکارهای
بزرگ بدست او برآید ودر آخر عمر مالی یابد اگر منحوس بود از اکابر واشراف رنج بیند وبلاو
حالش بد بود مریخ در دلو در وجه اول بزنان حریص باشد وبلی زن وفرزند باشد ودر بیشتر
عمر منحوس بود از زنان بلا بیند در وجه دوم عادل ومنصف بود واز مردمان بلاها دفع کند
ودر میانه عمر دفع شود وولایتی ومرتبتی یابد در وجه سیم تاجری مالدار بود وسفر دریا کند
در آخر عمر مالی یابد اگر منحوس بود در غربت نکبت یابد مریخ درحوت در وجه اول مهتر ماهی بود
وسفر آب کند واگر منحوس بود بیزن وفرزند بود دلیل گریختن هراس در وجه دوم توانگر و
مذکور بود واگر منحوس بود در میانه عمر از جهة سلطان در بلا ورنج افتد واز موضع نمناک او را
احتراز باید کرد در وجه سیم از سواری وسلاح روزی مند بود وصلاح الاهل والولد
بود وبر دشمنان همه مراد دل بیفتد وصالح العاقبة باشد واگر منحوس بود عاقبتش بد بود
شمس در زحل در وجه اول اندک هنر وبیشرم بود واما شجاع ومقدم بود وبر آن مهتر در ریاست
در وجه دوم لیکو مهتر ومحترم باشد وکارهای بزرگ بردست وی برآید ودر مولود وزنان
بد بود آفتاب اندرین وجه وجه سیم لیق وظریف بود ومحبوب درمیان مردم هرکه او را بیند
دوست دارد ودر موالید زنان ضعیف وزشت بود وتدبیر بود ودر مبدأ موالید مردان
در کار زنان ضعیف وزشت بود وتدبیر بود ودر مبدأ موالید مردان ودر کارهای زنان
مبالغه نماید وبدان سبب زشت نام بود شمس در ثور در وجه اول زیرک وصاحب خاطر باشد
واگر منحوس واهی وبیکار بود ومخاصم وبلا بیند در عمرش بسیار از وی بلا بیند در وجه دوم
در موالید ذکور مانند زنان وعیوب بسیار دارد وعنود وباحمیت بود ودلیل امراض

واسقام

واسقام بود وسفر بسیار کند ودرمیانه عمر کارش بد بود در وجه سیم دلیل سبک روحی بود
ودر اوقات او را جرب وماميل بود شمس در جوزا در وجه اول عضوب بود ومذکور
ومحترم باتدبیر وتدبیرهای او مبارک بود در وجه دوم عضوب وباحمیت بود اما کار
وصاحب خداع بود وشدید برای خویش ولجوج ولهو وطرب دوست دارد وحریص بود
واگر منحوس بود وقربش بود ومولود دشنام وفحاش بود ودلیل انتقال وسفر از مکانی بود
بمکان شمس درسرطان در وجه اول دلیل هنر وصلاح بود اما مولود ضعیف مزاج بود و
اشعار واخبار دوست دارد واز اموال عزبا روزی مند بود ودر نکاح بخوشی وفراغت
کذراند واگر منحوس بود مولود زمار ورقاص بود بلا بیند بلا بود از سفر دریا وجه دوم فاسق
بود واز منجب غنا حال او مرده بود از اندوه بشادی باشد وه دلیل شجاعت وقوت بود
در وجه سیم دلیل اندیشه وغم بود اما این کس لهو وطرب دوست دارد وبسماع مشغول بود واو را
از جهة جمع خوردن نکبتها رسد وهیچ کار او ثابت نبود وعاقبتش بخیر بود واگر منحوس عاقبت
کارش بد بود وبیماری دراز کشد وحقیر وضعیف رای شمس در اسد در وجه اول نبیل و مصیر
بود وبکارها واسرار ودرست معامله بود ونیکو محافظت با مردم درست تدبیر در وجه
دوم جمیل ونیکو صورت ودوستان از وی نیکویی افتد وواعظ خلق ودرمیانه
عمر ومال ونعمت یابد وزیادت شود چون منحوس بود لهو وطرب وسماع دوست دارد در وجه
سیم عضوب ولجوج وصفرایی بود وقوی ودر آخر عمر او را حرمت ومرتبت زیاده شود
شمس در سنبله در وجه اول ادیب ومتکلم بود وجمیل ونبیل وصاحب نظم ونثر ومحبوب بود
در علم مفتی بود با کسی که مردم با رای وتدبیر با او رجوع کنند ودرست عقل وصاحب رای
بود وحریص واصطناع معروف وراستگوی ودرست معامله ودر از
عمر از وطن انتقال کند شمس در میزان وجه اول ثابت نبود وکارهای پنهانی واو را
تجربها افتد بسیار در وجه دوم اندیشه بسیار در کارها واگر منحوس بود صفرایی ودزد
وظالم بود وبدهمت وفاسق بود وجه سیم بزرگ همت وقدر ودرست مزاج ودر روزگار
درشادی ودرفاهیت کذراند اگر منحوس بود شکل وصفت زنان دارد وبود که سفر دریا
کند وشریر وبدمعامله بود شمس در عقرب در وجه اول اقبال وفاسق وحقود بود وصفت
سباع دارد ومحتقر بود از آخر در وجه دوم از ابتداء کار خویش رنجور بود وبلای خطیر
از ابتداء کار خویش عظیم مبتلا شود وجاهل و صحیح رای ادیب وفاضل وخیر واهل بود وبود که طرب ومعاشرت دوست دارد
فحاش واندک عقل بود واز بلاها که خویشتن را بجا افکند باک ندارد از جهل ونا پاکی

شمس در قوس در وجه اول جمیل وحسن الهیئة وعاقل ولبیب واو را سوادی مزدوج باشد
از هر نوعی وبر اسرار کارها مطلع بود واو را بسر جراحتی باشد یا مرضی نارسد در وجه دویم
ملوک بود واوزه وبلند بال وبجمل بیکانکی وصاحب لهو ولعب وشهوات بود بسیار واکر منحوس
بود سخی بود وخویشتن در بلاها افکند که در ان خطر بود در وجه سیم بزرکوار وعظیم الشان
بود وحقود وحسود وحریص بر قضا شهوات وبر مال مردمان بدست اوردن وخداوند
فکرت بسیار بود وبدخوی بود وتدبیر کارها ودیگری کند شمس در جدی در وجه اول صحیح
الرای وعظیم الحظ بود وموثق بود در کارها خیر ومذکور لهو وطرب وموبیش جعد بود
واو را بیماری رسد ودماغ در روی او نقطه بود که مردم از و بخندند در وجه دویم قوی بود
ودوست ونفس خویشتن وخویشان زیاد مقدار وحد خویش دارد وپاکیزه نفس باشد وسفر
وعزبت دوست دارد شمس در دلو در وجه اول صاحب رطوبت بر مزاج او غالب بود وبود
که اصلع بود وسخی وخوش عیش ودا ودجزع وموثت بسیار بود وسواری وصید دوست
دارد واز جنک وخصومت درجه یابد در وجه دوم زیرک وصاحب خواطر بود که علوم طب
داند وصحیح الفکر وعالم وعاقل بود ومعلوق بسیار بعلم وعقل امتحان دارد وحیل بر طبع او غالب
بود در وجه سیم انتقال بسیار کند از مکانی بمکانی وجلد وکارساز بود هر چند عمر او زیادت
شود حالش کردد ودشمن بسیار دارد شمس در حوت در وجه اول شوخ وحریص بود در کار
زنان جمیع کار بر دست وی تمام نشود وخاین وفاسق بود در وجه دویم سخی بود متردد وبا
خلق مخالطت نیکو کند وبسیار خورد اما بسیار کند ودر میانه عمر از بلاها نجات یابد واز
عمر بسیار راحت وشادی بیند در وجه سیم بزرک خویشتن ومعجب وبا زنان مخالطت نیکو
کند وبسیار خورد وبا غلامان معاشرت کند زهره در حمل در وجه اول چون منحوس
ناظر بود از امور تزویج دور نرسد شود وکارهای زشت از ین جهة از دست او براید
ومراض بود ومیل او بمردان وامردان بود نه بزنان واز ین رنج وبلا بیند وبود که زنی نیکو کند
در نحوست اگر زهره مسعود بود مولود با رای وتدبیر بود وکارهای بزرک برای وتدبیر او بسر
اید ودر طالع زنان زهره در وجه اول حمل بهتر بود از انچه در طالع مردان در وجه دوم چون
مسعود بود ومشتری ناظر باسعده یکر توانکر وحسن الاهل بود اما میال بیشتر از وی بمیرم با ول
نکاح در تزویج در وجه سیم از پیش از ان بمیرد ومیانکی او چون اول بود در وجه دویم چون مسعود
بود توانکر ومتنعم بود اما از فرزندی دور نسد بود واز زنان پارسا موافق ومصلح وداد ینده
ایذا اکر منحوس بود مولود ممراض ومخالف قوم خوش شود بود واصل خویش زند کانی ناهموار کند

ا مهره ادرتر

زهره در ثور در وجه اول در کودکی او را زن دهند واز زن وفرزند شادی بیند واکر
منحوس بود زنی مطربه را بزنی کند بر خلاف شریعت واز کار زنان او را هیچ اسایش نبود
ودر شهرها زن بسیار کند ومالدار بود در وجه دوم نیکبخت بود واز کار زنان ودوزی مند
ودر غربت زنی کند واو را فرزند میشود وسفر بسیار کند وزنان او بود وزنانا وبیش از و
بمیرند در جوانی رنج کشد وزنان او زود بمیرند در وجه سیم زنی بیوه را بزنی کند وحسن
الحال وحسن التزویج باشد در اخر عمر اکر منحوس بود اقرب بود ونکبتها بوی رسد ولغزبت افتد
واز زن وفرزند رنج بیند زهره در جوزا در وجه اول توانکر بود وحسن الاهل والولد بود ومرو
بفرزند بیرهنه سفر بسیار کند ومیانه عمر بسعادت واقبال باشد واکر منحوس بود بلا بیند از
تزویج زنی که کند میان آن زن وفرزند جدایی افتد بزودی وشوم وصفرایی ولجوج باشد
در وجه دویم از تزویج او شایسته بود واو را باول عمر نکبتها رسد ودر میانه عمر با اهل وولد شاد شود
زن نیکو بزنی کند ودر میانه عمر پارسا بود تا انکه در اخر عمر واکر منحوس بود فرزند دوست ندارد
کارها برنج وبلا بیند وزنان بیوه وکودکان را بخواهد ودر اخر عمر نیکبخت بود در کار زنان
ومبارک مصالح بود در اصل وولد وتجارت وسماع دوست دارد وحریص زنان واکر منحوس بود هیچ
منفعت نیابد از کار زنان ودر اخر عمر حذور بود وخشند واز زنان منفعت یابد وبود که
با زنان وکنیزکان فرومایه مجامعت کند در وجه دویم زنی پارسا جمیله ونبیله ومقبل بود وزنی
زن فرمان برنده وی بود واز زنان بهره یابد خاصه در اخر عمر واکر منحوس بود مخالفتش
او با کنیزکان بود زهره در اسد در وجه اول زنی بود بزرکوار واو را بزنی کند واو را فرزند
باشد وحریص بزنان اکر منحوس بود با اهل واندک فرزند بود وسفر بسیار کند ونکبتی
رسد او را از جهة زنان ودوا بود که سه زن در وجه دوم عزیزترین اهل بیت خویش بود
وزنی عاقله بالغه را بزنی کند وفاضل وزیرک ونیکو طبع بود واز زنان منفعت یابد
ودر میانه عمر شاد دل بود واکر منحوس مخالفت خویش واز اهل خویش نبود ودر وحشی بود
ودر وجه سیم زنی شریفه را بغصب بزنی کند واز وی فواید آید واکر منحوس آید نکبت بیند
واز جهة زنان رنج بیند واز زنان هیچ اسایش نه بیند ونکاح پنهان کند وعاقبتش خیر بود
زهره در سنبله در وجه اول مولود دلشاد بود با اهل وولد وزنی کند بزرکوار وعاقبت نیکو بود
واکر منحوس بود از اهل وولد شادی بیند در وجه دوم زنی کند مقبل در کار خویش ووسط
عمر در زیادی باشد واکر منحوس بود مخاصمت کند با اهل وولد در وجه سیم تزویج او در میانه
عمر او بود وزنی پارسا عاقل را بخواهد در وجه سیم تزویج او در میانه عمر او بود وزنی پارسای

عاقل را بخواهد چنانکه او را فرزندان بود از وی فرزند خلف حق تعالی جل ذاته وعلم صفاته
او را روزی کند و وجیه ومعروف بود و دهقانی دوست دارد وازان روزی مند زهره
در میزان در وجه اول زنی کند در جوانی ولیکن بمرگ فرزند مبتلا شود و بر زنان حریص
بود و دهقانی دوست دارد وازان روزی مند بود و زهره در میزان در وجه اول زنی کند
در جوانی ولیکن بمرگ فرزند مبتلا شود و بر زنان حریص بود واگر منحوس بود ناکس کند و بود
که این مولود بجوانی یا بکودکی بمیرد و بزن کردن نرسد در وجه دوم زن نیکو لیکن را بزنی کند
واگر در بند افتد مدتی در زندان ماند و بود که حبس از جهة زنی بود و بمرگ پسران خویش
مبتلا شود و با کفایت و کدبانو بود و دارنده واگر زهره منحوس بود جدائی افتد میان او
و شوهر مولود را از زنان رنج بود در وجه سیم زنی بزرگوار کند اما بسیار شادی بیند از قبله
شوهر و عاقبت کارش نیکو بود واگر منحوس بود زن بیمار کند و دعزبت و شوم بود با اهل و
ولد و عاقبتش بد بود زهره در عقرب در وجه اول زنی پارسا کند و نیکو و موافق باوی
از نکاح او راحت بود شادی بیند که منحوس بود زنی بیمار کند و مرگش بد بود در وجه دوم زنی
بزرگوار کند از لشکریان و اهل باب سلاح و از زن پیش از وی شوهری داشته باشد و فرزند
دار و از شوهر بپیش واگر منحوس بود زنان ناکس و پاکیزه کند و سفر بسیار کند و بود که از زنان
بگریزد و عاقبت کارش بد بود و رنج بیند در وجه سیم زنان بزرگوار کند و فرزندان خلف
باشند میراث از زن و منحوس گناهان بسیار کند و میانه عمر او بد بود و از جهة زنان رنج
بیند زهره در قوس وجه اول صالح الولد والاهل بود و زن حراف نیکو کند و موافق بود
و دلیل در سر بود در وجه دوم زنی کامل کند که از شوهر دیگر فرزند دارد و از تن یا ضعف
حکم او بظاهر بود زن پاکیزه ناز اینده کند و مولود حریص بود بر زنان مغلوب بود و فریبنده
در وجه سیم زن توانگر کند اگر منحوس بود بشهر خراب وطن سازد و شوم بود و سفر دریا کند
و از زنان رنج بیند زهره در جدی در وجه اول زنی پارسا کند عاقله و بر خود دادی یابد
مولود از خواهران و برادران خویش واگر منحوس بود زنی سلیطه کند و درویش ناز اینده
مولود را بیماری بسیار بود و حریص بود بنکاح در وجه دوم او را نکبت رسد از جهة زنان
و مرگ پسران خویش بیند و میانه عمر او رنج بود واگر منحوس بود زنی کند که طبع مردان دارد
و سفر کند و اندیشه در وجه دوم اگر زن بود شوهرش زود بمیرد و ازان بلا بیند و زود
شوهری دیگر کند و فرزندش بمیرد و بدان خرج بسیار کند واگر مردی بود در اول عمر نکبت
بیند پس عاقبتش بخیر بود زهره در دلو در وجه اول زنی بود بزرگوار بمال بسیار واگر

منحوس بود بخلاف این بود و غلیظ الانف و متراکم الاسنان بود در وجه دوم زنی عاقله کند
و با کفایت که شوهرش او دوست دارد واگر منحوس بود زن پیر کند و از وی رنج بیند و با زنان
دیگر ناپارسا مخالطت کند و بدان سبب رنج بیند در وجه سیم زنان کند که ذوات اخطار باشند
مخالطت کند و بدان سبب رنج بیند و نکاح پنهان کند و ازان سبب مال یابد فی الجمله از بدایا با زنان
شاد دل بود واگر منحوس بود از زنان بگریزد و از سبب رنج بیند و خصومت کند زهره در حوت
در وجه اول از جهة زنان ذم و رنج بیند از مادر همچنان بلا و زشت نامی کشد اگر زهره مسعود
بود و زنان با وی رغبت کنند و او را از دوستکاری زنان میسر شود و فرزند بود او را در وجه
دوم شاد شود باسباب زنان و از جهة زنان مال یابد اگر منحوس بود و او را از نقرس و عرق
رنج بود در وجه سیم زنان پدر را پدری کند و باشد که این زنان ناپارسا بود و متغیر بود
و بعضی از ایشان بمیرند و او را ازین زنان با خویشتن مخالطت بود و تهمت کنند این زنان را
بخویشان ایشان عطارد در حمل در وجه اول عالم بود بلشکر ساختن و عرض لشکر دادن و بود
که عارض لشکر بود و نیکو رای و نیکو تدبیر بود واگر منحوس بود درویش و محتال و مزور
و کذاب بود در وجه دوم از لشکرکشان بود و مقبل بود و پیش سلاطین مقرب بود و عظیم
القدر و الجاه باشد و حکیم و کارها و قواعد نیکو نهد اگر منحوس بود بغیر خویش و کار خود شاد
شود و از سباع و قطع راه او را رنج و بلا بود از جهة اسرار ملوک در وجه سیم نیکو تدبیر و محبوب
اندر میان مردمان مردم عالم بموسیقی و ریحان اگر منحوس بود پیوسته بیان دور در مانده بود
و سفر بسیار کند و عاقبتش نه بخیر بود عطارد در ثور در وجه اول خود سری بزرگوار بود و نزد
سلاطین مقرب بود و مال بسیار بدست آورد و از وجوه مختلفه و بر دشمنان ظفر یابد و بر پادشاه
شود واگر منحوس بود پیروزی و خیر نیابد و دلیل عزبت و سفر و درویش بود در وجه دوم
دلیر و صاحب حروب بود و لین بود و بر کارهای لشکر مسلط و حاذق بود بدان امور و سلاح
و روش یاد زاد بود واگر منحوس بود لهو و سماع دوست دارد و از زنان رنج بیند و از سباع در وجه
سیم عالم بود و حکیم المنظر و بکرم و بنزد ملک خلق و عالم بموسیقی و کلام و بلاغت و علوم ریاضی
و ادیب و حسن الامل بود واگر منحوس بود معلول بود و آفت رسد او را از سباع و از بنای بلند
بیفتد عطارد در جوزا در وجه اول عاقل و آهسته و مبارک پی بود و عالم بعلوم اسمانی چون نجوم
و هندسه و حرب دوست دارد و خوش مشاهد باشد و از وی خیرات بسیار واقع شود
و کریم عهد و نیک دوست بود و او را یک فرزند نجیب که خدا و ند تدبیر و مکرم بود نزد ملوک
اگر منحوس بود در خصومت و بلا افتد و ازان خلاص یابد و در زندان اند و هکیر شود و مرگ

فرزند بیند و بسبب زنان رنج بیند و او را درد سر بود که وقتی دیوانه شود در وجه دویم
معیشت وی از سواری و لشکرکشیدن بود و مجادل دشمن کوب بود و بلیغ و صاحب رای و
تدبیر بود و اگر منحوس بود صیاد بود و کاذب در احادیث و روا بود که حیل ورزد و
و انتقال کند در وجه سیم صاحب جوش و بدکارها بود و یا حکیمی بود محترم و معروف پیش ملوک
و اشراف و ممدوح و صاحب قوت بود و صولت اگر منحوس آفتی رسد او را از ستوران و سباع زحمتی
رسد او را از جهة و سنان رنجی رسد عطارد در سرطان در وجه اول عالم بود باسباب زنان شاد
شود و بفرزندان دلخوش شود و خدمت زنان ملوک کند و از عزبا اموال روزی مند بود اگر منحوس
بود مدبر بود در وجه دویم در شهرها عالم بحکمت و از زنان آفت بود و اگر منحوس بود جاهل و
کاهل بود عطارد در اسد در وجه اول ادیب و عاقل و حرب دوست و خطیب بزرگوار بود
در وجه دویم معنی بود یا مطرب عالم بموسیقی بسیار دوست و بشرکت و معاملت شاد شود در وجه
سیم متکلم و حکیم و ادیب بود جامع در همه علوم عارف بصناعات و لغات مختلف داند عطارد در
در سنبله در وجه اول عاقل و عالم بود و مال بسیار دارد و بملوک مقرب بود و خدمت ملوک کند
و اندر وا را منصبی دارد و بزرگ و صادق الزهد بود و محبوب نزدیک خلایق بعلم و فضل انتفاع
یابد اگر منحوس بود از علم برخورداری یابد در وجه دویم کریم و محترم بود و بعضی زندان و بزرگان
روشن چشم بود و پیوسته در سفر و فقها و قضاة و علما بوی احتیاج دارند و صاحب بحث بود
در علمها و علم طب در میان علم و جاه عریض یابد اگر منحوس بود از کسب خویش خورد و مرکش به بود
و در وجه سیم کارهای بزرگ و شگرف بر دست وی براید و مبارک بود به همه و تعبیه نیکو داند
اگر منحوس بود خادم مساجد بود یا خادم مدارس عطارد در میزان در وجه اول خردمند و عالم بود
بنجوم و طب و مقرب بود نزد ملوک و عرب دوست اگر منحوس بود از ستوه بیفتد در وجه دوم
ادیب و مبارک بود که ستور دوست دارد و دبیری و خدمت ملوک کند اگر منحوس بود پیکی یا سیاحی
و بر جمله بزرگان رنج کند و از کسب خویش خورد در وجه سیم عاقل و وجیه بود عالم بآداب سواری
و ریاضت بود و روا بود که علم نجوم و کهانت داند اگر منحوس بود خادم اصطبل یا خربنده و تنگ
عیش بود و پیوسته در سفر بود عطارد در جدی اول عاقل و زبان آور و جرغان بانگ کننده
دوست دارد و مال ذخیره نهد زیر زمین و اگر منحوس بود دزدی بود و گواهی دروغ دهد
و دو رو گوید و زور نویسد در وجه سیم رحیم و شریف و توانگر بود حسن الاهل و المولد عالم بنجوم
و هندسه و صناعات نیکو و او را از بناها و خانها و کوشکها زینت بود و منحوس سخت دل و دهقان
بود عطارد در دلو در وجه اول زاهد و مصنف بود در وجه دویم عالم بود بحساب و هندسه

و علوم باریک و زمام کارهای بزرگ بود علم آن نیکو داند و مهندسی بناها کند و اگر منحوس بود همه شکن
یا دباغ یا جولاه بود در وجه سیم حاسب و مهندس و شاعری لطیف شعر بود و چون دوست که
عالم بصناعات مختلف اگر منحوس بود نزد مالک بود عطارد در حوت در وجه اول نیکبخت
و توانگر و عاقل و رزین بود با ملوک و اشراف مخالطت دارد و بعید الغور و ثابت العزم
صبور بر کارها و بخوست او دلیل از ستور افتادن است و دلیل فقه صاحب مبارک بر خویشان
و بخوست او دلیل آن بود که مولود بسیار گوی و بیهوده سخن بود و خدمت مساجد یا مدارس
یا مدارس یا صوامع کند در وجه سیم دیگر فرح بود و جانی امر الی کند و او را اختلاط بود با بزرگان
و ارباب سلاح و تدبیر سیاسات کند اگر منحوس بود دایم در تعب و تعب بود و از بلندی بیفتد
و پیوسته هراسان بود تمت و حمل در وجه اول اگر در وتدی بود مولود حسن الاهل و الولد
بود و کرامت و عزت یابد از جهة ملوک و اشراف و علمای بزرگوار کند و اگر منحوس بود ذلیل
حال یابد و تدبیر ناقص و ناصواب و خدمت ستوران یا ریاضت داران کند و دلیل بسیاری
ناستوده در وجه دویم نیکبخت و مقبل و خداوند مروت و نعمت و شغلهای شگرف
کند از وجه ملوک و سلاطین و خلق بسیار در رحمت فرمان او باشند و عاقبتش بخیر بود
و اگر منحوس بود کارش برخلاف این بود در وجه سیم محبوب بود خلق و مبارک و
محمود الاعمال مقبول بود و ناصح اگر منحوس بود از جهة فرزند اندوه و رنج بیند از جهة
زنان خامل الذکر و بود ضعیف و نزدیک ملوک سرکوچ و نیکبخت و خداوند
مال و ضیاع و نیکونیت و منصف الحال و قلیل المال بود فرزند نبود اندوه و رنج بیند
در وجه اول بسیار مال و مقتدر و عالم و حکیم بود و نیکوسیرت و شدید العیش با ملوک و
و اشراف مخالطه کند و در کودکی متن کند و سماع دوست دارد و علم الحان شناسد و بزنان
مایل باشد و چشمش بفرزندان روشن شود و اگر منحوس بود شوم بود بر مادر و پدر و او را در
کودکی رنج و مصایب رسد تا بیست سال در وجه دویم کودکی متحرک بود و نیکورویی و نیکو
حرکت و نیکو معاش و ادیب و شاعر و علم الحان و اغانی شناسد و مرزوق و محبوب بود و مال
بسیار جمع کند و اگر منحوس بود بسیار دشمن دارد و او را بسینه رنجی رسد و پیری از مال پدر
و مادر بوی رسد و سفر بسیار کند در وجه سیم او را ضیاع و سرای بود و ساکن و عاقل بود و او را
مرتبتی و منزلتی بود میان مردم و بلند همت بود نزدیک سلاطین معروف و مشهور باشد
محترم بود و بود و بلند همت بود نزدیک سلاطین معروف و مشهور باشد و محترم بود
و بود که از جهة سلاطین اعمال و جلب خراج کند و اگر منحوس بود و اندک عقل و حشو بود

وعدات وسخنه بود یا زندان بان قمر در جوزا در وجه اول خردمند ومبارک بود اورا
عزبی وشرفی ومرتبتی بود واقبال ودولتی شاید که با مارت و وزارت رسد ومکنت تمام
دارد و دران کار صاحب مروت وادیب وسخا باشد واگر منحوس باشد حالش میانه
بود در وجه دوم بزرگوار بود وتوانگر وشاد بزن وفرزند وخداوند اوامر ونواهی و مبلغه
مبارک در میانه عمر خویش واگر منحوس بود حال او بد بود وخدمت کرامه کند وتنگ روزی
بود در وجه سیم مهتری فاضل ومعروف وسماع دوست دارد واگر منحوس باشد حالش بد بود
قمر در سرطان در وجه اول مبارک بود وخداوند دولت وعز ومال واگر منحوس بود در وحشت
بود در دوم شاعر وادیب ومتکلم بود وبود که هندسه ومحاسب شناسد با علم کار دین دوامی
وسخی بود واو را نزد مهان وروستایان حکم روان بود واگر منحوس بود او را در سفر رنج
وبلا رسد در وجه سیم مهتری شاد بزن وفرزند وجلد ومحترم ومستوفی بود ویا دبیر
وعاقل حاج بود وحرب دوست واگر منحوس بود پیروزی بود او زین کارها قمر در اسد
در وجه اول مهربان بود وخداوند کارها وعاقل واهسته بود واگر منحوس بود پدر مولود اندکی
بود ومال او تلف شود وظالمی از اهل بیت او بروی ظلم کند وبخلق خاص شود واو را در سفر
نظرها بود در وجه دوم دریش مال واز و مستظهر وعفیف ووجیه وصاحب مال بسیار بود
وکار او در میانه عمر بلند شود واگر منحوس بود بالعکس بود وسلک شکاری دوست واز ان
جمله بلا بیند وثالث امیری بود که صید دوست دارد ودر سواری جلد بود وبلند همت قمر
در سنبله در وجه اول وجیه ومتکلم ومقبول ونیکو حال از جمله ملوک اعمال کند یا دبیر یا مستوفی
باشد واگر منحوس بود بد بود در وجه دوم محبوب ومقبول باشد ومتحرک در کارها زنان را
دوست دارد ونکاح کند وطلاق دهنده بود واگر منحوس بود دلیل بود بموت فرزندان
خردمند وذهین ومتکلم وادیب ومقرب سلطان بود ودوستان بسیار ومردمان او را
دوست دارند وحرب دوست بود ودوستان بسیار دارد ومردمان او را دوست دارند واگر
منحوس بود بد معیشت وضعیف حال زید قمر در سنبله وجه اول سر ملوک بود وبهری
بزرگواری ازان بهره یابد وبود که مفتی ومناظر بود در فقه وزن وفرزند شاد شود
واگر منحوس بود جلیل الذکر وبدحال وبدبخت بود در وجه دوم کثیر الاموال بود ومستقلات
که از اباء واجداد که میراث یافته بود واگر منحوس بود از درجه ومنزلت خود بیفتد خاصه
در میانه عمر در وجه سیم مال بسیار جمع کند وقوی حال ووجیه وحاذق وصادق الاحلام
وبدین امر معروف وفرزند وزن دوست دارد وشاد شود از خویشان بد دیابد وعزیز

وبکرم بود

وبکرم بود وبنزدیک او بود که عمل قضا وحکومت کند واگر منحوس بود وکیل قاضی یا عمال
وشحنه بود قمر در عقرب در وجه اول احمق بود واما شجاع ومبارز بود وخودرای بود اگر
دلیل بود صاحب سان پس مسعود بود وطبیعی بود در اقارب شوم بود وعاقبت هلاک
بواسطه سباع ووحوش باشد در وجه دوم صحیح الرای بود واز کبار مجلس قضاة بود
مذکور ومعروف بود واو را مهتری بود بر قومی واگر منحوس بود در حبس وقید افتد
ورو او بود که در همین حالت بود که انتقال شحنه وامثال این کند در وجه سیم لهو وسماع
ومطربان را بغایت دوست دارد وبنزدیک ملوک معروف وضعیف الروح ومردود بود
واگر منحوس بود دلیل مختنان وآبستن واگر در سایه بود محروم وتنک عیش بود قمر در قوس
کند در وجه اول مولود مکروهات ونیکو رفتار بود واو را مرتبه وعزت بود بنزدیک سلاطین
وعارف باشد باسرار کتابت وبلاغت شعر وادب واگر منحوس بود برخلاف این بود در وجه
سیم در زیر دست ویای شود هلاک شود وبدحال بود یا او دست ودیفتد وبه سخن ناکسان
مبتلا شود قمر در جدی در وجه اول تن بزرگ وبزنی کند از عزبا واز وی چیز یابد در جوانی
وکودک نیکبخت بود ومقبول نزد بزرگان واگر منحوس بود برخلاف این بود در وجه دوم
او را نکبات رسد از اصحاب سلاح وسفرها افتد با رنج وبی منفعت وحال او میانه بود
وچون منحوس بود بتر ازین بود در وجه سیم خیانت در خراج واموال کند وحال او میانه وحال
اگر منحوس بود از ارباب سلاح رنج رسدش قمر در دلو وجه اول از دل شاد شود واو را ضیاع
وعقار بود واگر منحوس بود زانی بود وبا زنان زشت وخواست کند واز این سبب او را نکبات
رسد ومرغ دوست دارد وسگ وگوسفند نیز وامثال آن بود وجه دوم پارسا ومنصف ونیکو
کار ونیکو بود ودر میانه عمر خویش شاد دل بود وصاحب امر ونهی بود وخلق بسیار واگر منحوس
بود در کارها جمله بزبان آید در وجه سیم بازرگانی بود که سفر دریا کند با کسی که امیری با آب
مولعی آب کند واگر منحوس بود او را بلا رسد از دریا واب وبدحال باشد قمر در حوت
در وجه اول حترمان بود وحاکم بر صناعتها واز انها بود که خدمت خصیان کند واگر منحوس بود
هلاک او از آب بود در وجه دوم بزرگوار ومحترم وبا مکنت وبسیار مال بود که عمل دار الضرب
کند واگر منحوس بود او را سودای اب بود وپیوسته خویشتن خانه خود لشویده از وجع المفاصل
او را رنجی رسد در وجه سیم مال یابد از عزبا ونزدیک امرا محترم بود وسبب هلاک او قضا
وشهوت زنان بود واگر منحوس بود از سباع ولصوص او را قهر رسد وپیوسته از بیم دهراسان
از شهری بشهری واز منزل بمنزل مرکز نرود والله اعلم بالصواب
فصل اگر زحل در برج

شرف یابد رجعت بود مولود با قوت و هیبت بود و با نام بود اگر مشتری بود مال عظیم و ولایتی
یابد و بر قوم خویش مستولی بود اگر مریخ اندر جنگ پیروز و بر زنان مسعود از زنان روزی
مند بود و اگر آفتاب بود حکیم و عالم و زیرک بود و ولایتی فرمان روان او را مساعدت کند
بعلم و فضل معروف باشد اگر زهره بود زیرک و ظریف و بزرگ و فرزند بسیار بود و اگر
عطارد بود عالم و فاضل و حافظ و نیکو سخن و جای عن بعض دارد و بدست بزرگی نام دارد
فصل اگر زحل در هبوط یا در جز هبوط بود علم و مال اندک بی حاصل بود و مشتری
بیشه وری منحوس بود و او را فرزند شود و مریخ بیمار شود و اندک علم بود که دزدی را هزینه
بود و بیش بسیار و اندک مال و از اهل و ولد شادی نبیند ∴ اندک علم بود و بود که مخنث بود
یا منکوحی و رحالت چو عطارد جاهل و ابله و سفیه بود و در سفر بسیار کند و بد تدبیر و تیره
مبتجر و مختلط العقل بود **فصل** بودن کواکب در وبال خویش زحل در اسد بی شرف و بی وفا
و خوار بود نزدیک خلق او نشیب در سرطان در همه عمر در بلا و نکبت بود و او را بیماری بسیار بود
و اندک مال بود و مشتری در جوزا در میلاد نهادی اندک مال بود مشتری که در جوزا در میلاد نهادی
اندک مال و بی علم بود و نیش در سنبله بیمار بود و مفارقت افتد میان او و خویشان او و سفر
و در غربت و خوار باشد نزد خلق و زن بدنام کند مریخ در ثور در میزان سخت و جنگی بود و
سفر بسیار کند و نیش در ثور بسیار خصومت بود و از وطن یاران بسیار سفر اندک مال بود آفتاب
اندر میلاد نهاری دلیل در و بخیل اندک خیر بود و بیمار بسیار بود و در رفتن غربت و بنزدیک
دشمنان مقام بسیار کند زهره بدو در حمل جلفی و زنی بود و هر وزن او را شری و بلایی رسد
و بروی بهتانی کنند و او را نام بد بود و در میان خلق بد دروغ در میلاد شبی در عقرب لوطی و
جلفی بود و با اهل بیت خصومت کند و همت او در کارهای خسیس باشد عطارد در میلاد
روزی در حوت ثقیل العقل و شریر داند و مسکین بود و در حوت بعلتی مخود بود و بواسیر
مبتلا گردد و بمثال این علتی که در اسافل بود چندی در قمر در طالع شبی ناقص العقل و بزرگ
خویشتن و اهل او را دشمن دارند والله اعلم بالصواب **فصل سابع** در احکام سهام
طالع سهم السعادة و او دلیل صاحب بود در مال حد نشیب در قمر تا آفتاب و بروز از آفتاب
تا قمر سهم السعادة در طالع بری از نحوس و تحت الشعاع و صاحبش مسعود مولود صحیح المزاج
و نیکو ترتیب بود و اگر بر خلاف این بود ضعیف مزاج بود و اگر تحت الشعاع بود از سلاطین
زحمت بیند اگر سعدی بود ناظر بود با صاحبش منعم و توانگر و خویش زندگانی بود
دوم مسعود بسیار مال بر بیچ دست آرد و از اموال سلاطین روزی مند بود و اگر هیچ

کوکب

کوکب از سعد و نحس بری ناظر بود قوت او روز بروز زاید و اگر منحوس باشد بد حال و
خبیث المعیشة باشد در سیم سعادت خویشان و اگر صاحب عاشر تا بعشر بود ناظر بود
او را امیر خویشان و ندان بود و اگر نحس با سهم السعادة در طالع در ثالث بود خویشان او هلاک
شوند و اگر با این صاحب ثالث تحت الشعاع بود در منزلت خویش و عزیز بود نزدیک مادر
پدر و اگر منحوس بود ترتیب بد یابد و حال مادر و پدرش بد بود در پنجم مسعود حال فرزندان
نیکو بود و از ایشان روزی مند بود و فرزندان تباه شوند در ششم حال مولود بد باشد اگر
و اگر نحسی نظر دارد او را ببندی گیرند و اگر نحس بدین نحس نظر دارد از بندی نجات یابد
اگر صاحب سادس راجع بود ترتیب نیابد در هفتم دلیل تزویج نیکو یابد و از زنان خیر یابد
اگر منحوس بود او و صاحبش زن کند و بد نام میان خلق و خصومات بسیار کند که در آن بیم
هلاک بود اگر صاحب طالع راجع بود یا منحوس عمر و ترتیب نیابد در نهم مسعود و صاحبش
سفر بسیار کند اگر صاحب طالع در تاسع بود یا نهم تاسع سفری کند که هرگز بوطن نرسد و متدین
و با ورع بود و عمر در غربت گذارد و بد دین باشد در دهم و صاحبش مسعود و ملازم درگاه
سلاطین باشد و معاش او از این جهت باشد و اگر منحوس بود پدرش ترتیب بد و نحس بود و
چندانکه عمر می افزاید نحس می افزاید در یازدهم صاحب سهم منحوس بود و اگر صاحب طالع
راجع بود مولود عمر نیابد و اگر صاحب سهم بصاحب بیتم منحوس بود یا بصاحب راجع مولود
خویشتن را با او بزد سهم الغیب دلیل دین و علم و ورع بود چنانکه سهم السعادة دلیل
ترتیب و معیشت اگر سهم الغیب مسعود بود مولود قوی دین و پارسا بود و مردم او را
بستایند اگر سهم مسعود بود سهم الاسد در طالع مسعود پدر را جاهی و علمی بود زیرا که
طالع ما شر رابع در دهم پدر او و او دوستان بسیار در سیم پدر او بحج رسد و تنگ حال شود
زیرا که ثالث دوازدهم رابع بود و بود که در فرزندان و رنج افتد در پنجم دلیل درازی
عمر پدر بود چنانکه احفاد خود را خاصه که صاحب طالع بر این دلالت کند بر سفر
و حرکت و قصه پدران در هفتم بودن از اهل علم دین سادس ثالث رابع است و بودن
پدر در از عمر در هشتم دلیل آن بود که پدرش کوتاه عمر بود و مولود زیاده از وی
بهره نیابد اما پدر مقتول و معروف بود در نهم بیمار شود و بود در یازدهم کوتاه عمر بود
که یازدهم هشتم رابع است در دوازدهم پدر بسیار کند سهم الام در طالع مولود را مادر
وی بود مشفقه بر فرزند در دوم در از عمر بود تا فرزند فرزند را ببیند و فرزندان از
مال بهره یابند در سیم بیمار شود بود اما در از عمر در چهارم در او بود که مادرش شوهری نیکو کند

بیرون آید و شش دیگر کوتاه عمر باشد و ششم مسعود خاصه از آفتاب او را بدرگاه ملوک
وسلاطین آمد و شد باشد و اگر صاحب طالع قوی ناظر و مسعود فرزند دهد و حرمت پدر و مادر
در هشتم معروف بود و دراز عمر سهم الولد در طالع مولود بغایت فرزند داد و شتر و اید
و فرزند آرزومند و اگر او را فرزند بود آن فرزندش در غربت بود اگر صاحب سهم و
آنکه صاحب طالع مولود است قوی بود فرزندان او را دین و ورع نبود زیرا که طالع تاسع
خامس است اگر منحوس باشد بد اعتقاد بود و ششم فرزندان او بدرگاه سلطان رسد
زیرا که دوم طالع عاشر است خامس است اگر صاحبش مسعود منزلت پدر بدیشان رسد
و اگر منحوس باشد منزلت پدر بایشان نرسد و مال تباه کند و سیم اولاد او و اولاد اعمام
و عمات و اقارب پدر ضایع یابد و نیاید و چهارم فرزندان بسیار دشمن باشد و بود
که ایشان باشند یا بنام اخوان و اگر صاحبش مسعود بود میراث اجداد بایشان رسد و اگر
منحوس بود مولود بلا و رنج بیند و حبس کند سهم الولد در برج ششم و صاحب مسعود
از منحوس مولود را فرزندان باشد که از علم و صنایع سود آن نبیند یا از نخاسی غلامان
و کنیزکان و بود که طبیب و معالجه بیماران کند و هشتم مولود را فرزندان باشند
که با وی خصومت مولود زن کند نزدیک وی چون فرزندی بوده باشد و اگر منحوس با
فرزندان خویش فساد کند و در برج هشتم مسعود میراث مولود بفرزندان او رسد و اگر
منحوس باشد او را اولاد عاق باشد کارهای ناشایسته کند و در دهم مولود را فرزندان باشند
که خدمت و کار بندگان کنند و یازدهم فرزندان خصومت انگیز و فتان باشند خاصه که
صاحب سهم منحوس باشد و در دوازدهم دلیل اندک فرزند بود و آنچه بود باید در خصومت کنند
و اگر صاحب خامس فاسد بود مولود را فرزند نشود سهم المرض اگر در اوتاد بود منحوس مولود
کارهای بیهوده کند و اگر مسعود بود کارها در ابتدا او زمان آرد آنگاه بصلاح باز آرد و در دوم
حال مولود بزبان آید و در سیم خویشان از بیماری در رنج بود و در پنجم فرزندان را رنج و بیماری باشد
و در ششم دلیل مرض نهانی و در هفتم مرکبش بد بود و در هشتم بد دین و بد اعتقاد بود و در یازدهم
دوستان او خاین و بد اعتقاد و بی منفعت باشند و در دوازدهم دلیل قوت دشمنان و ظفر ایشان
بود و بر کشیدن رنج از جهت ایشان سهم التزویج مسعود با آسانی بود و بزنان کار او زود میسر
شود و اگر منحوس بود رنج و بلا بیند و در دوم مسعود و زنان فی اصل و نسب خواهد و مال
میراث ایشان باو رسد و اگر منحوس بود در تزویج رنج و بلا بیند و در سیم زنانی را خواهد
که خویشان او باشند با برادران او آن زنان را بزنی داشته باشند اگر منحوس باشد با زنان

مخالطت کند

مخالطت کند که او را بجای خواهر باشد و در چهارم زنی را از اقارب خویش بزنی کند که او را
بجای خواهر باشد و در چهارم زنی را از اقارب خویش بزنی کند و بود که او زنی را بزنی کند
که از خاتونان سلطان باشد و اگر منحوس بود با مادر زن خویش فساد کند و در پنجم مسعود
زنانی را بزنی کند که برادر از وی کهتر باشد و با وی روزگاری بخوش بگذرانند و اگر منحوس
بود با دختران زن فساد کند و در ششم مسعود کنیزکان را بزن کند و زنان عیبناک را
هفتم تزویج او بآسانی بود و اگر منحوس باشد برنج و شدت و محنت بود و در هشتم
از جهت زنان رنج بیند و زنی کند که از وی بگریزد و سفری کند که آن زن رضای وی باشد و نهم
زنان معروف را بزنی کند و ایشان از عفاف و زیرک و که با قوی قوی دین و پارسا بود و
صاحبش منحوس نیکو ظاهر و خبیث الباطن بود اگر سهم السعادة منحوس و صاحبش منحوس مسعود
باطن مولود بهتر از ظاهر بود و اگر سهم الغیب در اوتاد بود و قوی حال خاصه در برج ثابت
بود در دین و اعتقاد که دارد در آن هیچ شک نبود و اگر صاحب سهم الغیب راجع بود و از
دین خویش انتقال کند سهم الغیب در طالع قوی دین دارد و زیرک و صاحب خاطر بود و
و در دوم مسعود ظاهر سیرت بود و سیرت ابدی بود و در سیم ظاهر سیرت بود و پارسا و
و کفایت در کار دین و دنیا اگر منحوس بود شبها افتد در دین و خلل در دین او راه یابد
و در چهارم مشتری طالع بود و پیوسته از عواقب اندیشه اگر منحوس بود عاقبتش تباه شود
و در پنجم مسعود او را فرزندان باشند پارسا و محترم از جهت دین و مذهب که دارد اگر
منحوس باشد عقیدت فرزندان او بد باشد و بر خلاف و در ششم باشد دوم بود و نیز در هفتم
زنان دین دار و منحوس زنان او بد اعتقاد باشند و بر خلاف مذهب او و در هشتم خوفناک
بود از کار مرگ و پیوسته دفینها نیکو کند و خیرات اندیشد و منحوس بد عاقبت بود و توفیق
هیچ وصیت و خیر نیابد و در نهم صاحب او مسعود و مقبل اسرار مطلع بود و زیادت خیری
بر وی پوشیده نماند و زاهد بود اگر منحوس بود بد اعتقاد بود و در دهم نزدیک سلاطین
و ارباب سلاح فرمان و حرمتی یابد از جهت دین و علم منحوس بلا بیند از جهت مذهب و دین
و در یازدهم هر چند عمر او زیاده میشود عمر او نیکو میشود و اعتقاد او درست اگر صاحب او
مسعود بود خیر و نیکی یابد از دین و مذهب و در دوازدهم منحوس و بد اعتقاد بود مسعود
بتقلیدی بود زیاده رغبتی نبود از راه دین و مذهب اگر سهم الغیب بمریخ منحوس بود این رای
مذهب تعصب کند و فتنه انگیزد خاصه که مریخ با سهم در تاسع و ثالث باشد اگر مشتری منحوس
بود خلق و انصاف طلبد و در وی تعصب مذهب نبود و اگر مشتری بر سهم الغیب عطارد

بود مولود مذهب سرپان دارد و هر جا که رود با مذهب جماعت سازکند اگر سهم در ثامن
زحل منحوس بود یا در رابع او را برای مذهب و اعتقاد بکشند سهم المال در طالع و عاشر در رابع
قوی حال مولود نیکوحال بود هرکز درویش و تهی دست نشود و مراد او بر آید حال و مال
او بهتر بود و اگر منحوس باشد خلاف این باشد در هشتم از خصومات و ازواج فواید
یابد در دوم از سلطانیان در رابع از ضیاع و عقار و آبا و اجداد در دوم زیادتی قوی کند
حکم بر صاحب بیت المال باشد در سیم از خویشان منافع و مال یابد در پنجم از هدایا و تحف
در ششم از بنده و ستور و طب و معالجت بیماران منافع یابد در هشتم از مواریث و اقارب و امثال
این در نهم از اسفار و لیکن بعضی بزیان آید و از دست بشود در آخر عمر درویش شود
و حالش بد شود در یازدهم از دوستان مال یابد در دوازدهم دشمنان مال او بزیان آرند
و تباه کنند سهم الاخوة در طالع مولود فاضلترین خواهران و برادران خویش باشد در
رابع و عاشر عمر و فات باشد اما در عاشر درازعمر باشد که عاشر ثامن ثالث است خاصه
که صاحب ثالث در وسط السماء بود در رابع مولود با خویشان دشمنی کند اگر صاحب طالع
با سهم در اول برج رابع بهترین خواهران و برادران بود چون در میانه بود از میانگی باشد
چون در آخر برج بود کمترین بود یازدهم و نهم و پنجم یا صاحب ثالث موافقت بود میانه
مولود و خواهران و برادران در یازدهم سفر دریا بسیار کند خویشان او اگر مسعود خیر باشد
در سفر سهم الاخوة در ثالث برادران مولود فقها باشند اگر در سابع باشد خویشان او در
سفر دن کنند زیرا که سابع ثالث است اگر خامس باشد او را خویشان بسیار باشند برادر کهتر
خدمت او کند در ثامن و ثانی از طالع و سادس و ثانی عشر دلیل بدی حال خویشان مولود بود
از ثانی خویشان او بوی حاجت مند بود و عیال او باشند اگر سهم الاخوة در ثامن بود قوی
حال و صاحب او قوی بود در طالع شهادت دارد خویشان مولود مال و میراث او بخورند
و میراث مولود برای ایشان رسد و اگر منحوس باشد او را بیمار و زبون باشند زیرا که ثامن
ثالث اگر سهم در ششم بود منحوس از خویشان او قومی باشند زیرا که سادس ثالث که
خدمت و کار بندگان کنند و بیمار شوند در دوازدهم مسعود و طالع او قوی حال باشد
و شهادت دارد و بطالع خویشان او عمل ناپسندیده کند بر درگاه سلطان چون غمازی
و خازنی و جلوداری و امثال این در ششم بود منحوس و خویشان او قومی باشند که
که خدمت و کار بندگان کنند و بیمار شوند سهم الاب مسعود دلیل صحت پدر بود و مستولی
بر سهم در اوتاد بود پدر مولود بزرک و معروف بود اگر صاحب رابع در وتد بود در

یازدهم

یازدهم زنانی را زن کند که برایشان عاشق بوده باشد و بود که کنیزکان را زن کند در دوازدهم
زنان عیب ناک کند و از انسب بد و رنج بیند سهم الموت در اوتاد در بیابان و وطن خویش
میرد و اگر منحوس بود مرکش بد بود در دوم از درویشی یا از جهت سلطان مال و خصومت مال
اندیشه مال کیرد در سیم از سفر آمد و بلد میرد از جهت خویشان بخورد و بزرکترا در زنا و
طالع سنبله بود و سهم الموت در عقرب بهشتم شد از خویشان و بطوس رفت و بمرد در پنجم
بنیکوترین حال بمیرد در ششم از بیماری بمیرد یا از جهت ناکسان و زیردستان از جهت حیوانات
و زنان در نهم از مرض میرد که بر طبیعت آن برج بود در نهم در سفر میرد یا در یازدهم بمنحوسی
و آسایش یزدان عقل و وجع مولم میرد در دوازدهم بدست اعدا کرد و باشد که در حبس میرد
سهم السفر در اوتاد سفر بسیار کند اگر در برج شمالی و شرقی بود بجانب شمال یا بجانب مشرق
و اگر در برج مغربی یا جنوبی بود بجانب مغرب یا جنوب اگر در عاشر بود از جهت سلطان سفر
کند و بدرگاه شه باشد اگر در رابع بود از جهت دهقان و برزک و اگر در هفتم بود از جهت
ازواج و خصومت و اگر در دوم و هشتم و ششم و دوازدهم از سفر رنج بیند اگر صاحب طالع
مسعود بود و بوی بحسن ناظر بود اندک سفر بود سهم السلطان والعمل در اوتاد قوی حال
سعود ناظر و منحوس ناظر بود و اندک سفر بود سهم الـ و صاحب طالع متصل او را سلطنت و
جاه و رفعت بود و اگر مسعود بود خیر بیند از عمل اگر در هفتم باشد از جهت زنان عمل کند اگر در
چهارم باشد بنیات بد عمل کند در دوم عمل تدبیر کند و سازکاریها نیکو کند در سیم از جهت
برادران و بیاد بستانها داد و بیرد امثال این عمل کند در هشتم امین مال مردمان باشد
از جهت قاضی و سلطان صاحب ترکه بود در پنجم عمل دهقانی و معماری و حرث و زرع کند در ششم
مسعود معالجه بیماران و از آن فواید یابد در نهم عمل در سفر کند در یازدهم از جهت دوستان
کند و حالش در اول بهتر بود و از دهم کاهل بود و کار دهایش بد بود سهم السلطان اگر در اوتاد
او را دوستان معرف باشد در وسط السماء از سلاطین و وزرا باشد در دوم و نهم و هفتم
و هشتم مولود را دوستان ناکس بوند در سیم دوستان کوتاه عمر باشند در نهم دوستان او را
جاهی و مرتبتی و حرمتی باشد اما دیر مدت بود در یازدهم و پنجم و نهم و سیم ثابت المودة باشند
و اگر در برج منقلب باشد و مسعود ساقط بود و بر مودت او اعتماد نبود سهم الاعداء اگر در
در اوتاد مسعود او را دشمنان معرف باشند و چون در وتد باشد و منحوس دشمنان
بد و دشمنی ظاهر کنند در یازدهم دوستان او را دشمنی کنند بد و در پنجم فرزندان او بدو دشمنی
کنند در هفتم دشمنان او زنان باشند اما دشمنان او زود بمیرند شوهر دشمن بود زیرا که

هفتم وهشتم در دوازدهم بود در دوم دشمنان او بسبب مال او باشند در سیم ونهم اندکی
دشمن بود ودشمنانش ضعیف باشند در سیم از اقارب او باشند ودرین دو خانه دشمنان
او عقلا باشند برهمین بیان سهم الاعداء در ربع از طالع ومستولی بروی در ربع دیگر مولود
مال تلف کند سهم الاخوة در ربعی ومستولی بروی بر ربعی دیگر میانه پدر ومادر وفرزند
مفارقت بود وزیادة العتق نبود برادران او بغربت شوند وبود که او را برادر نبود سهم الاب
در ربعی وصاحب بیت او در ربعی دیگر مولود را صباغ موافق نبود واز صباغ رنجی بیند سهم
التزویج در ربعی وصاحبش در ربعی دیگر مولود در سفر بیمار شود از وجع المفاصل سهم التزویج
در ربعی وصاحبش در ربعی دیگر مولود زنان کند ویکنا رد وبگریزد وسهم الموت در ربع
وصاحبش در ربع دیگر مولود در غربت میرد خاصه که صاحب طالع بوی نظر ندارد وسهم العمل
والسلطان در ربعی دیگر مولود در خانه خویش وصاحبش در ربع دیگر مولود را دوستان
باشند نه در شهر ووطن او وسهم الاعداء در ربعی وصاحبش در ربعی دیگر مولود را دشمنان
باشند نه از وطن او وقوم او **فصل** در احکام سهام دیگر سهم زحل ان سهم را سهم
الوثاق والسجن گویند از درجه زحل تا بدرجه سهم السعادة وشب بخلاف آن دلالت کند
بحفظ وتعبد عود وبرهیچ چیز ضایع نشود سهم السلطان والذخیرة والغلبة اگر بدین سهم
مسعود ومانع صاحب بود واین سهم مسعود بود بجمله دشمنان ظفر یابد سهم الدین
والورع اگر مسعود بود موضع او نیکو بود جاه وقدر یابد وبد در بد حال مرتبه در زمین وضیاع
ودهقانی ومحل ونام مردم نیک وبدی دلیل پیری ونجات از حبس واز سعادت ونحوست این
سهم بدین معانی دلالت کند سهم المشتری بروز از سهم الغیب گیرند با مشتری وشب بخلاف
این واین سهم دلیل باشد بر عز وظفر ونصرت وعواقب ستوده وصلاح وطلب دین ایمانی و
اجتهاد در کسب وجهه وطلب عدل وقضاة وراستی وبنای مساجد وامید وهرچه با وی رسد
از خیرات سهم المریخ بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعادة وبرقلب این شب دلیل تدبیر
ودلیری وشجاعت وقوت دل وسحر ومکر وخدیعت بود سهم الزهرة بروز از سهم السعادة
با سهم الغیب وشب بخلاف آن واین سهم دلیل محبت والفت ورغبت در نکاح وتزویج وامثال
این باشد از سعادت ونحوست این معانی دلالت کند سهم العطارد بروز از سهم الغیب با
سهم السعادة وشب این بخلاف این واین سهم دلیل بیماری ودوستی وبسیار خصومت
وحشمناکی وصفرا بود وبیع وشری ودبیری واستیفاء علوم مختلفه طلب کردن وقومی گفته اند
که سهام این کوکب بروز وشب از افتاب میگیرند تا از موضع قمر واز درجات کوکب می افکند

یعنی سهم زحل از مقوم زحل واز مریخ بار مقوم مریخ وبرین قیاس اگر سهم الحیوة قوی حال بود
ومسعود دلیل درازی عمر بود وتندرستی وشادی اگر منحوس بود دلیل کوتاهی عمر وبیماری
واندیشه بسیار سهم عماد الطالع موافق باشد با سهم الزهرة این سهم وصاحبش قوی حال بود
مولود نیکو صورت وصحیح المزاج بود واز این سهم توان دانست که مولود با که ماند اگر در سهم
بود یا صاحب هم مستولی بود با مادر ماند اگر زهره وقمر مستولی بود همچنان واگر با دلیل پدر
مناسبت دارد همچنان با پدر ماند وسعادت این سهم دلیل سلامت جوارح وصحت بدن
ومنفعت یافتن از دهقانی بود واگر منحوس ناخوش وگران جان وبسیار بیماری واگر خواهی
که ثبات ومعانی چیزی بدانی از درجه طالع که گویند یا رسید بنگرد واگر با ارباب او تاد
بود متصل بود دلیل ثبات وبقا بود اگر زایل بود دلیل زوال وفنا بود اگر منحوس باشد
ثبات این چیز مکروه ورنج بود واگر مسعود بود ثبات او در سعادت بود سهم النطق والعقل
این دلیل معرفت وعقل بود اگر این سهم مسعود بود ناطق ومعرفت بود اگر مریخ بدین سهم بود
ناظر بود تیز خاطر وزیرک بود سهم المال دلیل خواسته ومعاش وغذا وقوام ابدان این
بود اگر مسعود دلیل اسایش بود از این معانی نصیبی یابد سهم الغرض اگر منحوس بود ومستولی
بروی حظی دارد ودر طالع یا بیت المال ونبشه یا دام تلف شود واگر مسعود بود بر خلاف این
بود سهم اللغط این دلیل چیزها بود که مردم در مسالک وسوابق یابند که فراموش کنند اگر
مسعود ومستولی بروی ناظر چیزها بیابد ودراهها وازان فواید یابد واگر افتاب ناظر بود
این هرکس که افکنده باشد باز یابد واگر بخلاف این بود ومنحوس بود پیوسته چیزها وازدوها
ومالها این افکند وضایع میکند در سهم الاخوة در برج کثیر الولادة بود بسیار برادران
دارد واگر در برج عقیم اندک سهم الموت الاخوة از افتاب گیرند تا بدرجه وسط السماء وطالع
بیفکند هر وقت که انتها از این سهم بثالث رسیده مستولی ثالث یا از ثالث بر انحار سد یا انتها
این سال و دلیل مرگ خواهد بود یا در سهم الاب مسعود بود دلیل درازی عمر پدر بود اگر منحوس بود
دلیل کوتاهی عمر پدر بود اگر منحوس بود دلیل کوتاهی عمر پدر بود سهم موت الاب هرگاه ب
طالع هر سال برجی بوی رسد یا مستولی بروی یا از طالع وی بطالع رسد ومستولی بر طالع
در ان سال دلیل مرگ پدر بود یا کسی که بجای پدر بود سهم الاجداد احکام این سهم چون احکام
سهم الاب باشد سهم الاصل والحسب اگر مسعود با افتاب یا صاحب عاشر بوی ناظر بود
بنظر مودت مولود شریف الاصل بود ونسب وهیچگونه طعن نبود اگر این سهم ساقط بود
ومقارن نحوس وارباب او تاد بنگرند بی اصل ومطعون النسب باشد سهم العقارات والضیاع

چون مسعود بود مولود را از دهقانی نصیبی تمام بود و اگر منحوس بود از عمارات او را رنج
رسد سهم الفلاحة مسعود دلیل انتفاع بود بدرجه و کشت و دهقانی و اگر منحوس بود از این
جهات او را زیان افتد سهم عواقب الامور اگر صاحب او در برج مستقیم الطلوع بود مولود را
عواقب امور بخیر بود و اگر یکی در برج معوج الطلوع در عواقب امور وی اختلاف بود پس نحس از
این برج افتد که صاحب سهم در وی بود یعنی صاحب سهم در برج مستقیم الطلوع بود عاقبتش
بخیر بود سهم الولد اگر در برج کثیر الولد بود مولود را فرزندان بسیار بود و اگر در برج قلیل الولد
بود مولود اندک فرزند بود اگر منحوس بود در برج کثیر الولد باشند اما بمیرند و قرار نیابند
از میان آن سهم با صاحب آن تا میان صاحبش را بوی بگیرد هر برجی عددی فرزندی بود
و اگر برج ذو جسدین بود و عدد کرده و اگر کوکبی در میان صاحب سهم و سهم بود عددی بر فزاید
سهم وقت الولد اگر مستولی بجرم را بنظر تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله بدین سهم پیوندد
فرزند شود و وقت چون مولود ما بتع و کدخدای اگر این سهم در برج مذکر بود فرزندان
نر باشند و اگر در برج مؤنث بود مؤنث باشد اگر طالع و پنجم و ارباب ایشان و این سهم و
صاحبش در بروج فرزند بسیار باشد سالهای کوچک صاحب سهم بگیرد از عدد فرزندان
مولود بود حال پسران و سعادت تزویج و عمرشان از سهم الولد الذکر کرد و حال دختران
و عمر سعادت و نحوست تزویج ایشان از سهم الولد الاناث اگر سهم الولد الذکور قوی تر حال
باشد مولود را پسران نیکبخت باشند و کارهای ایشان بهتر از کارهای دختران او باشد
سهم انکه بدانند که کودک در شکم نر است یا ماده اگر در برج مذکر بود مولود نر است و اگر
در برج مؤنث مؤنث و این سهم را روز از صاحب خانه قمر گیرند تا قمر و شب بخلاف
این باشد و بر طالع فزایند اگر طالع بتو نمایند که از آن دختر یست یا از آن پسر چون این
سهم در برج مذکر بود و اگر پسری بود و اگر در برج مؤنث بود دختری سهم المرض مسعود دلیل
قلت بیماری بود و منحوس دلیل کثرت بیماری سهم العبید مسعود خیر یابد از عبید منحوس
رنج بیند خاصه که برج معوج الطلوع در بروج کثیر الذریة بسیار بود در بروج عقیم اندک
بود در پنجم بنده را بفرزندی بر گیرد سهم الاساری اگر مسعود بود نجات یابد از رنج و بند اگر
او و صاحبش ساقط بوند از طالع مولود را حبس بوند اگر بر خلاف این بود منحوس در زندان
بمیرد و اگر میانه بود کمتر اتفاق افتد حبس او سهم التزویج النساء مسعود زنی صالحه پارسا کند
و منحوس زن ناشایسته کند سهم التزویج الرجال قوی حال تزویج او مسعود محمود بود و اگر
منحوس باشد بخلاف این سهم المکر و خداع النساء قوی حال باشد مولود زنان را بفریبد

و مال

و مال ایشان را بخورد و این بیشه او بود خاصه که این سهم در برج و بکر بود چون حوت زحل و مریخ
و اگر بخلاف این باشد زنان او بفریبند و کالای او بخورند سهم الفجور مسعود در خانه مشتری
مولود بسیار نکاح بود از حلال و اگر منحوس بود بسیار نکاح بود از حرام و اگر صاحبش
ناظر بسهم التزویج و الرجال بود مولود با زن زنا کند انگاه بعذاب زنا او را بحوا کیلد
سهم عفاف المرأة اگر در برج ثابت بود و مستولی از ناظر و مسعود بود کی ناظر زن پارسا
بود و اگر در برج ذو جسدین بود و مسعود پارسا بود اما مردم را دوست دارد اگر برج
منقلب بود و منحوس پارسا بود و از آن رنج و بلا بیند اگر سهم تزویج الرجال و النساء بود
که روز و شب از درجه زهره تا به درجه هفتم بگیرند و از طالع بیفکنند منحوس بود هرگز
زن نکند سهم وقت التزویج چون مشتری بدین سهم پیوندد دلیل تزویج حلالی باشد
سهم حیلة التزویج مسعود بود تزویج او بآسانی میسر شود و اگر منحوس باشد رنج بسیار
کشد و عاقبتش مقصود حاصل نیابد سهم الاحبا اگر مسعود بود با خویشاوندان دوست
بود و از ایشان منافع یابد و اگر منحوس بود بر خلاف این بود سهم الخصومات در او تا دنیا
خصومت بود و اگر منحوس باشد ازین سهم از خصومت حرمت و مال یابد و اگر مسعود بود
مغلوب گردد و اگر این سهم با صاحب این سهم که سابع است سیم در طالع افتد مولود خصومت
کند با مردمان و وکیل داعی بود و امثال این سهم الموت منحوس صاحبش مسعود از وی ساقط
مولود را عاقبت بد بود و او را بکشند سهم کواکب اتصال این سهم روز از درجه صاحب طالع
تا بقمر و شب بخلاف این در برج مقطوع الاعضا بود منحوس او را بکشند و اگر در برج
مقطوع الاعضا بود و مسعود عضوی از اعضای او ببرند اگر صاحب این سهم صاحب نامند
یا صاحب طالع بیکدیگر و با صاحب طالع یا هیلاج بهم بود مولود در رنج بسیار بیماری و نکبت
افتد و بترسد هلاک بسیار افتد اگر با نهادسالی که هر سالی برجی رود و انتها از طالع
بدین سهم رسد تا ازین سهم بطالع رسد در آن سال نکبتی عظیم بود سهم الوصم العقل اگر با
طالع صاحب منحوس از آن دلایل برج مولود را آفت رسد که این سهم انجا بود و اگر انتهاء بجا
رسد تا این سهم با انتهاء بطالع رسد مولود را در آن سال نکبتها رسد و کارها بر وی دشوار گردد
و هیچ مقصود او گذارده نشود و بیماری بود مولود را در آن سال که انتهاء بوی رسد از آن موصی
که این برج بر آن دلالت کند او را بیماری و رنج رسد سهم الورطة و الشدة چون بسر سال بوی
رسد با دی انتهاء بطالع رسد مولود را در آن سال بلا و بیماری و رنج رسد و اگر این سهم منحوس باشد
و در برج ثابت بود در همه عمر از آن بلا و هد اگر در ذو جسدین بود و از آن سال اگر صاحب طالع

اگر صاحب طالع یا میلاد با این سهم بهم بود مولود همه عمر در رنج و بلا بود سهم السفر فی
الحال اگر این سهم با مسعود بود در برج بابی او را از سفر در یا شادی رسد اگر منحوس بود
بخلاف این باشد سهم الورع با طالع بود یا با هیلاج مولود پارسا بود و اگر او را دو سهم
نحس ناظر باشند هم دلیل ورع باشد اگر بر خلاف این بود فاحش بود سهم العقل وبعد الغور
این دلیل بحث از غوامض و مشکلات کارها است اگر زحل فوق الارض بود و مشتری ناظر
بدین سهم این کس استنباط علوم برای خویش خاصه کند سهم الغیب بود سهم العلم و الحکم
اگر زحل و مشتری نظری قبول دارند و بدین سهم ناظر مولود یا صاحب طالع اینکس [illegible] و حلیم
و متردد بود و اگر عطارد نظر دارد صاحب تجربه و معرفت تمام بود در کارها و بدان معروف بود
سهم معرفة اخبار الناس اگر این سهم در وتدی افتد و عطارد و زهره بدین سهم ناظر مولود
تاریخ و اخبار گذشتگان بغایت نیکو داند بطریق و مواد دیق خاصه در خزانه زهره بود و اگر
بخلاف این باشد از احادیث گذشتگان هیچ نداند سهم الخرافات عوام باطل اگر این سهم در
وتدی بود در برجی مستوی الطلوع ثابت حراست بود سهم الشرف اگر در وسط السماء باشد
متمول و غنی باشد جاهی عریض یابد و همچنین اگر مستولی و زهره افتد و سعادت این سهم دلیل
صحت کیفیت بود و نحوست دلیل فساد سهم الملک و السلطان اگر سهم و صاحبش مسعود باشد مولود
مهتری بزرگوار بود که ملوک قول او قبول کنند و بزاید او رغبت نمایند سهم الدین و الوزراء و السلاطین
اگر این سهم و صاحبش قوی حال بود یا صاحب طالع با صیانت خراج در دست وی کارهای بزرگ
برآید سهم السلاطین و النصرة و القبلة اگر مستولی بدین سهم مسعود بود بر جمله دشمنان ظفر
یابد سهم الدین و الورع اگر مسعود بود بر جمله دشمنان ظفر یابد و موصی او نیک بود جاه و قدر
یابد ناگاه و ولایت و جاه و اگر منحوس باشد ناگاه بلا بیند سهم السعادة و المعروفین فی الناس
اگر این سهم و صاحبش منحوس مولود خامل الذکر بود و اگر مسعود بود مولود نزدیک سلاطین
معروف بود و او را جاهی عریض باشد و اگر این سهم با کوکبی افتد که در وسط السماء بود مولود را
دولتی و سعادتی مساعدت کند سهم الحیلة و الشرایط اگر سهم مسعود بود مولود مرزوق بود و از
و از اعمال سلطان روزی مند اگر این سهم در جوزا و سنبله بود کارها کند بدست خویش که ملوک
و سلاطین بدان حاجتمند باشند اگر ممازج او لاد مال بود مال یابد سهم العمل و التجارة این سهم دلیل
بزرگی و زیرکی و کیمیاگری بود و اگر در برج آتشی بود دلیل نخاس بود و امثال این سهم و صاحبش
مسعود بود مولود را از تجارت و بیع و شری منافع بود اگر منحوس باشد زندان و رنج بیند
اذا یمجنه سهم العمل لا بد من معالجة این سهم و صاحبش با صاحب طالع امتزاج دارد مولود را

در جهات

در مهمات خویش صبر و قراری بود تا آن کار را تمام نکند و مجد باشد در کارها و اگر مردم را
کاری پیش آید که نداند که آن کار کردنی است یا در طالع وقت بگردد این سهم بگیرد اگر
این سهم با مسعود بود آن کار بباید کرد و الا نه سهم الام یاد کرده آید از اینجا هیلاج و عمر
مادر و حال مادر توان دانست سهم المحبة فی الناس اگر این سهم با مسعود بود یا جایانه
مسعود و شرف مسعود مولود محبوب القلوب باشد و اگر با نحوس باشد مولود دشمن دوی
دیگران جان بود سهم المعروف فی الناس اگر این سهم بر تثلیث یا تسدیس آفتاب بود یا مسعود
بود مسعود مولود بحوایج مردمان قیام نماید و کارهای مردمان بر دست وی گشاده شود و جبه
سهم النجح اگر مسعود یا صاحب طالع سهم مولود را نجاح بود در بیشتر کارها و مطالب او بیشتر میسر شود و
مطالب مردمان بر دست او برآید بآسان و اگر بر خلاف این بود بر خود و دوستان نامبارک
بود سهم الشهوة و الحرص علی الدنیا و متاعها اگر مسعود بود خاصه مشتری مولود شهوت
خویش را مغلوب دارد و اگر منحوس باشد شهوات بر وی مستولی باشد سهم الاصدقاء اگر
این سهم و صاحبش مسعود باشد از دوستان خیر یابد و دوستان از وی سهم الرجاء اگر
مسعود بود مقاصد او بآسانی میسر شود و اگر منحوس باشد بر خلاف این بود سهم الاضطرار
ازین سهم توان دانست که میان ایشان و مردم و عیالش دوستی بود یا دشمنی اگر این
چنانکه دو یک طالع در سنبله و در حوت میان ایشان معادات بود سهم الحب و کره
الحب فی المنزل اگر این سهم با صاحبش ممتزج باشد با سهم السعادة مولود در منزل
خویش متنعم بود و سخی و جوانمرد و طعامهای لذیذ سازند در مطبخ وی خویشتن دار بود
اگر منحوس باشد بر خلاف این بود سهم حرز العرض اگر این سهم و صاحبش مسعود بود
مشتری مولود گشاده روی و حکیم بود خاصه که این سهم در برج [illegible] باشد اگر بخلاف
این بود عبوس و ناخوش زندگانی بود سهم المحمود و الممدوح اگر این سهم مشتری مسعود بود مولود
هر کاری که کند بنزدیک خلق ستوده باشد و او را ثنا نیکو گویند و اگر نحوس ناظر بود محمود و مشکور
نبود بهرچه کند و هر رنج که در کار مردمان برد او را بدان نستایند و حق گذاری نکند سهم الاعداء
بربیع و مقابله طالع و صاحب طالع بود مولود بسیار دشمن بود و اگر بر خلاف این بود اندک دشمن
باشد سهم الاستقباء و اگر این سهم با صاحب طالع بد بود با زحل مولود همه عمر بدبخت بود و هیچ
منفعت نیابد سهم الهیلاج و استره باشند چون هیلاج اگر منحوس رسد دلیل نکبت بود در آن سال
و اگر مسعود رسد دلیل سعادت بود سهم مهلک الاجسام اگر با صاحب طالع بود یا با کدخدا

دو برج رطب مولود غلیظ الجسم و عظیم الاعضا بود و اگر با مریخ یا عطارد و مریخ مرئی مستولی
باشد بخفة البدن بود سهم الفروسیة والشجاعة اگر بجستند پس مریخ و مشتری بود مولود
علوم ریاضی و سواری نیکو داند و آداب سلاح نیکو شناسد از شمشیر بکار داشتن و امثال
این سهم الحرارة والشدة اگر این سهم برسند پس مشتری با مریخ یاد برجی نحوس قوی حال
مولود قوی دل و جنگ و قتال بود سهم المکر والخداع اگر این سهم و صاحبش در برج ممتزج
بود با صاحب طالع مولود خبیث و صاحب خداع و مکر بود و داهی اگر مسعود بود از آن منفعت یابد
و اگر منحوس بود از آن بلا بیند اگر عطارد با مریخ بود بدین سهم دلالت بود مولود بجبل و قفلها
بگشاید و در وی استادی بود سهم موضع الحاجة اگر مسعود او و صاحبش حوایج او برودی
برآید اگر بر خلاف این بود دیرتر برآید و اگر سهم و حوایج همه بکار و دارند که مدام امذکره درجه
جنس است بدین سهم و دلیل طالع بود سهم الضرورة با خیر الحوایج اگر این سهم یا صاحب او
با زحل بود و بوی اتصال دارد مولود کاهل باشد هیچ حرکت نکند الا بوقت ضرورت و در ماندگی
و اگر صاحب این سهم دلیل ما را منحوس کرده اند مال او و سبب کاهلی بزیان آید سهم الجزاء اگر این
سهم در اوتاد مایل الاوتاد مسعود بود صاحب طالع مکافات بهمه کارها و اگر منحوس باشد سپاس
ندارد از هیچ کار سهم عمل الحق اگر این سهم و صاحبش متصل بود و در برج ثابت مولود حق دوست
و پیوسته طریق انصاف و عدل سپرد و اگر در برج منقلب باشد منحوس بحق قیام نکند اگر
منقلب باشد و مسعود حق داند و دوست دارد و بدان کار نکند و جمله این سهام که در طالع نگاه
دارند هشتاد سهم است اگر پنج سهم یا بیشتر یا کمتر در طالعی در یک برج و یکدرجه افتد حکم این یک
بر خلاف حکم بود بر دیگر و دلایل دیگر یاران بار کنند و حکم کند والله العالم و احکم بالعدل **فصل**
هشتم در احکام اثنی عشریة و آثار در برج و انظار کواکب بیکدیگر در وقت ولادت و رأس
و ذنب اثنی عشریة زحل در طالع غنی و مکرم و محترم بود در دوم بسیار مال باشد و خلق اخلاف
دارند بوی در سیم او را برادر مهتر بود در چهارم مادر و پدرش در حالت کودکی بمیرند در پنجم
بمیرد در ششم دوست باشد در هفتم در کودکی زن کند در هشتم مقهور مرگش بد بود در نهم
سفر بسیار کند در دهم بدخوی باشد در یازدهم دشمنان مقهور شوند در دوازدهم همان
حکم دارد اثنی عشریة مشتری در طالع نیکبخت باشد در دوم صاحب مال باشد در سیم از خویشان
شادی بیند در چهارم از پدر و ضیاع منفعت یابد در پنجم فرزند و هدایا منافع یابد از بنده و
خدمتکار منافع یابد در هفتم و هشتم که مواریث و مال بدو رسد و مال یابد در نهم از سفر و علم

ودین

ودین در دهم عمل سلطان کند خاصه که مشتری قوی حال باشد در یازدهم امیدها وفا شود
و نیکبخت بود در دوازدهم رنج و بلا بیند اثنی عشریة مریخ در طالع از جدال و سلاح رستور
منافع بیند دوم از تجارت و تجمل مال یابد در سیم با اقارب خصومت کند در چهارم از ضیاع و
پدر رنج بیند و زن خویش را بغایت دوست دارد در پنجم برج آبی در آب غرق شود یا
در آتش بسوزد در نهم مال یابد از آنجا که بد و رسد از جهة ارباب سلاح یازدهم درویش
شود در دوازدهم سفر بسیار کند اثنی عشریة آفتاب در طالع توانگر گردد گشاده روی بود
در دوم درویش باشد در سیم برادران دشمن کند در چهارم پدرش در خردگی او
بمیرد در پنجم فرزند ندارد در ششم بسیار علت بود در هفتم در غربت زن کند و روا بود که
کنیزک خرد در هشتم در میان قوم خویش میرد در نهم از سفر مال یابد و خواست راست بیند
در دهم محترم و صاحب حکم در یازدهم توانگر گردد در دوازدهم درویش باشد اثنی عشریة
زهره در طالع خوب صورت و نیکوروی بود در دوم با اولاد و متجمل بود در سیم خویشان او را
دوست دارد و ایشان او را دوست دارند از چهارم مادر و پدر او در طفولیت بمیرند
در پنجم در کار لهو و طرب گذارد و بسیار فرزند بود در ششم بچشم او عیب دارد در هفتم
خواهرزادی بخواهد در هشتم از خانه بلند بیفتد در نهم مال یابد در سفر در دهم او را
نام مهر و همت از کنیزه بود در یازدهم مال یابد در دوازدهم از چهارپای رنجور شود اثنی عشریة
عطارد در طالع بدخوی بود در دوم مال و بازرگانی کند در سیم برادران و خواهران
از پدر و مادر دارد در چهارم هرچه میراث یابد بخورد در پنجم مکر و حیلت بمیرد و
از فرزند شادی بیند در ششم در طلب مصالحت حرص کند و اسیر شود در هفتم شاد
نشود در هشتم در حبس افتد در نهم سفر کند در دهم از عمل سلطان و مادر رنج بیند
در یازدهم کارهای او بزرگ برآید در دوازدهم دشمنان خورد دارد اثنی عشریة قمر در
طالع عالم و فقیه باشد دوم مال تباه کند در سیم برادر ندارد بمیرد در چهارم از
پدر جدا افتد در پنجم فرزند او بیمار بود و علت تا آنکه در ششم عیبی او در هفتم زودی
کند در نهم سفر بسیار کند در دهم که در وی بدخوی بود در یازدهم مال یابد در
دوازدهم با سیری مبتلا شود احکام بودن کواکب در آثار در سیم توانگر بود اما مال
تباه کند و نکاح بسیار کند و دراز عمر بود مشتری در مزید بحت بود میراث یابد اما
درویش بود در حالت درویشی بمیرد و مریخ شجاع و دلیر بود درست طبع و بسفر ذید
و از زن شاد شود و انحصونات ظفر یابد آفتاب بلا بیند و سفر کند و مرگ او بد بود ودر
ویش

باشد زهره کاهل و بیکار بود و بد معیشت عطارد بدروی و مفسد باشد و تو انکر
برسد او را سفر آفت کند و هیچ نداند و از فرزند تنکدل شود قمر عذاب و حوادث بوی
رسد و با بهایم فساد کند قمر در برج حمل بددین بود در ثور بدچشم و قبیح الصورة در جوزا
ابله و نادان در سرطان قبیح و زشت بود در اسد در کار زنان عالم مستبصر بود و زان
دیا خیاط بود در سنبله بی فرزند بود در میزان محنت باشد و زشت روی در عقرب
زشت روی در عقرب زشت صورت بود در قوس نیکو سخن بود در جدی در آتش بسوزد
در دلو سکی بود در حوت احمق و ناقص باشد در احکام راس و ذنب راس طالع مولود عفیف
بود اما بخیل و ممسک بود در دوم هرکز درویش و مفلس نبود در سیم او را خویشان بزرکوار
باشد و از ایشان منافع و فواید یابد در چهارم پدرش بزرکوار بود و از متاع بهره مند
در پنجم از هدایا و فرزند تمتع یابد در ششم از ستور و بنده و امثال این بهره یابد و بیماریها
او سهل بود در هفتم خصوم او قوی باشد و زن او مستولی در هشتم عاقبت خیر و توبه
بود در نهم سفر حج از کند و اسفار نیکو کند و خوابهای نیکو بیند در دهم صاحب فرمان بود
و عمل سلطان کند در یازدهم امیدهای او برآید و دوستان بسیار دارد در دوازدهم حضمان
او قوی باشند و دوست بود و دشمنان با وی در خصومت کند اما بی سعی بود از دشمنان
او را قهار سد بعد از آنکه او مغلوب باشد ذنب در طالع خسیس همت و ناکس و با حرمان
و دوماه مخالطه کند در دوم هرکز از وام خالی نبود از سیم از سفر نزد دلیل بود و خویشان
رنج بیند در چهارم بدنام بود از کارهای بی بهینه بی فایده در پنجم فرزندان او عیبناک
باشند در ششم بیماری کران افتد او را و بهیچ حال از بنده و بهستارو کوسعود با ایشان
نظر دارد مادر او عاقله بود مخالطت مردی ناکس مثل شود اکر درجات قمر ریاست از درجات
عطارد یعنی که قمر کذشته بود از عطارد فاضلتر بود بتثلیث مشتری قوی حال مکرم بود و زیرک
و صناع بسیار خرد و بود که عمل بسیار کند
ناظر بود ارباب علم و واقف بر اسرار بود اما از اولاد انتفاع و برخورداری نیابد تثلیث مریخ | ملوک بود اکر عطارد بدیشان
معتمد بود در کارها و وجیه و معروف بود برادران و خواهران او را از وی بزرکتر
باشند می یابد تثلیث آفتاب رفیع الحاجه و المنزلة باشد و معروف و مردم بروی ثنای
فراوان کویند در برج هرکز فاضلتر بود از فرزندان و شادی بیند و با عمر بود عزیز
و مکرم تثلیث زهره سخنکوی و پاکیزه نفس باشد و با نعمت و رفاهیت بود و هیئة
در وی نیکو دارد و کریم عهد بود و از دوستان بهره تمام یابد اما مفتوح دشمنان قتل شود

کروی

کروی حسد برند تثلیث عطارد عاقل و قوی رای و ثابت النظر بود و در کاری که کند طریق نکو حسن
کیرد و پاکیزه نفس بود و باشد که منجم یا کاتب یا مستوفی یا مهندس باشد و متمول بود
و بزرکوار و مال بسیار دارد و از ملوک هدایا و تحف و خلعت یابد در اول عمر میراث یابد
و مردم بروی ثنای بسیار کویند و با اشراف مخالطت کند اکر قمر زاید بود در ثور و ناقص
الحساب در تعدیل زیاده نیکوتر شود و جاه آن بود معتدل در جاعت ا زحساد تثلیث مشتری
نیکبخت و مقدم بود و نیکو تدبیر و قوی و کرامت و منزلت یابد از ولات تثلیث آفتاب
دلیل صلاحیت تربیع و بجانب فرزند بود و عمر دراز خوشی و راحت کذشته بود از مهتر دوستان
جاه و منفعت یابد و از زنان همچنان منفعت یابد تثلیث عطارد حلیم و فصیح بود و صاحب
رای و تدبیر و از اقران خویش در کذرد و پسندیده اهل بیت خویش باشد و متواضع بود و دروی
هیچ خلف و مفاخرت نبود تثلیث قمر معروف بود و زیرک و در چشم مردمان عزیز و خلق بروی
ثنا کویند و ولایت داری کند و سیرت او نیکو بود که قمر زاید الصورت بود بودن مریخ تثلیث
آفتاب صاحب امر و نواهی و جاه و رفعت بود و چون مشتری بدیشان ناظر بود مذکور
و مکرم بود تثلیث زهره مقابل و پیروز جنک باشد و غنی و متمول و زنان بسیار دارد و دوستان
دارد که ایشان را محل و مقدار بود و بر خلق بسیار فرمان دهد و زن مصلحت با جمال دارد
اما هیئت او چنین بود تثلیث عطارد حافظ و متعلق و کار کننده باشد از سخن و علم بهره یابد
و علم یابد بخصومات تثلیث قمر در میلاد بی قمر ناقص الصورة خیر و منفعت بشادی یابد
حاجتهای وی روا شود و اکر مشتری بوی ناظر بود خیر و خطر بزرک دارد و ولایتی دارد
میلاد روزی و قمر زاید الصورة نکبتی بود و او را بیماری اذین کند آفتاب تثلیث قمر دلیل
ریاست و بزرکواری باشد خاصه که قمر زاید النور بود و سیر زهره برسد بر عطارد
نیکبخت و مقبول باشد و خفیف الروح و متمول و شریف و عالم بموسیقی و علوم ادیان و پاکیزه
لباس و مهربان بود بتسدیس و تثلیث مهتر عالم و حافظ و حکیم و علیم از خاطر و طبع خویش
استخراج کند و علوم کاریزها و بنای و تدو نظر تسدیس کمتر بود از نظر تثلیث و ضعیفتر
در تربیع کواکب زحل بتربیع مشتری مالش بنقصان پذیرد و کار او و مال کودان بود و بهیچ
کاری او را قراری نبود و هیچ کاری نکند که بروی و بال نباشد و مال او را نکبت رسد مال
پدران تباه کند و زیان آید خاصه که عرض حال شمالی بود بتربیع مریخ چون در عاشر مریخ بود
افکار و بیچاره شود و بیماریها کشد کیموسات غلیظ و مال پدرش تباه شود و خویشان او بروی
بمیرند و بود که از جای بلند بیفتد بتربیع آفتاب چون زحل در عاشر افتد هر مالکه از میراث

وعزان بدست او تباه شود و خویشان با وی خصومت کنند و کار او بخیر بود اگر افتاب در عاشر
زحل بود هر مالی که از میراث و عزان بدست آرد تباه شود بیماری و بلا کشد و کوتاه عمر بود
او دایم بود و از علت جذام و افلاج این و معیشت او بد بود بتربیع زهره چون زحل در عاشر زهره
بود بزنان بد مبتلا شود و از ایشان هیچ حظ نیابد که رنج و بلا بیند از ایشان و اگر زهره در عاشر
زحل بود زنی پارسا و عزیز النفس او را بدست آید و همدیگر را موافقت بود میان ایشان بتربیع
عطارد چون زحل در عاشر وی بود افت و بلا و نکبت بیند و پیوسته بخدمت مخلوق مبتلا
شود در زبان یا گوش او افتی باشد اگر عطارد در عاشر زحل بود بغایت این طالع محمود بود
اگر سعدی ناظر بعضی ازین نحوست را دفع کند بتربیع قمر چون زحل در عاشر بود کامل بود و رنج
و بلا بیند و مال مادر او بزیان آید و میان او و مادر خصومت بود و اگر قمر در عاشر زحل
بود مرگ مادرش بد بود و بعداوت مبتلا شود و بمرض باشد و مادر را دشمن دارد و بود که
مادرش بردست او بود زنی سلیطه که او را دوست بود مبتلا شود مشتری بتربیع کواکب مشتری
بتربیع مریخ مشتری در عاشر مریخ ثابت النظاره باشد و کرامت و منفعت یابد از ملوک و
بدیشان مقرب بود و بود که نقاش یا مصور بود و تلف کند هر چه بدست آرد و پرستار
از وی روزی مند شود هفتم زنان ناکس و عزیز بدخو و بدحال باشند در نهم خوابهای
خوابهای شوریده کون بیند در دهم با حرمت بیند و مادرش عیب ناک در یازدهم امیدهای
کمتر و فاش بود و دوستان بی هنر دارد و هیچ هنر در دوستی نورزند در دوازدهم حصان
و دشمنان خرد مایه و بی اصل دارد و از ایشان رنج بیند والله تعالی و تقدس و تبارک
اعلم **فصل** در احکام قرانات کواکب در طالع موالید قران مشتری و زحل در طالع مادر
او تا مال دارد و دفین خزاین و کریم و محترم بود و در آن سال که قران مشتری و زحل باشد
اگر در وتدی بود آن شاعر بود و از امثال خویش درجه یابد اگر ولادت پیش از قران نوع
این بیشتر بود و اگر در میان دو قران بود چنانکه یکی قران در حال استقامت و یکی در حال
رجوع و اگر در آن سال سه قران بود یکی در حال رجوع سیم در حال استقامت دیگرش چنان باشد
که بدین مثل و بند عجزی در آن بیابد و مدت سه قران که آن شصت باشد و دولت
و نجب او پاینده باشد اگر ولادت بعد از قران بود و سعدی از آن برج انتقال
کرده بود زیاده تاثیری نبود قدر او و را در آن ولادت و اگر طالع مولود در برج قران
قران بود از مثلثات قران یا از نکبات قران یا از اولاد قران یا طالع سال قران یا
طالع اجتماع استقبال مقدم بر قران این را اثری تمام بود قران زحل و مریخ جمله میراث

پدرا

پدرش

پدران و مال خویش تلف کند و عاقبتش نه بخیر بود و در میلاد وی کارش بتر بود و در
وادر امرگ بد بود قران زهره و زحل زهره زنی بی هنر کند و از آن هیچ فایده نیابد
و پیوسته مخالطت با خربندگان و ستوربانان بود و بدنام بود و زن نازاینده کند تزویج
او را بیگفتار نماند قران زحل و عطارد ببخ و بعید اللسان بود و کاهل و حافظ بود
وزیرک و بعید الغور قران مشتری با مریخ مادر او نقصان باشد و ضعیف المزاج و او را
از مادر و پدر و مادر را از وی هیچ شادی نه بیند مولود بنهادی بود و قمر در ثور بد بود
و سعدی بهم ناظر این افت کمتر بود کریم و بزرگوار بود و با ارباب سلاح و امیران مخالطت
کند و اگر این قران در خانه مریخ یا در خانه ربح بود دلیل سعادت بود با افتاب ضعیف
دل و علما با احوال او راه یابد و اگر مشتری قوی حال بود حظ و منزلت یابد و مال
و مبارک پی بود بماند و پدر را و را از فرزند شادی نه بیند با زهره تربیت و کرامت
یابد و نعمت و تشریف و کریم بود و بنزدیک و متمول و متجمل و دوستان بسیار دارد
و نام نیکو نزد ملوک و رعایا و از ایشان منافع یابد و اگر قمر و مریخ بزهره نظر دارد
از جهة زنان فصیحتی یابد با عطارد منطلق و فصیح بود و صاحب فکرت و فطنت و
و خلق را از وی منافع بود و اگر هر دو قوی حال باشند یعنی این قران در سرطان بود بجانب
ملوک یا در سنبله و سرطان قویتر بود با قمر سعید و شهید و حظ و شریف بود اگر مشتری
شرقی بود مالدار بود و بحرمت و نعمت و از آبا و اجداد بگذارد و اگر میلاد دلیل بود قمر را
هنوز بمقارنه مشتری نرسیده باشد کمتر بود این سعادت و هر دو مقارنه عرض کوکب باید داشت
که هر دو کوکب باید داشت که هر دو کوکب که در طول قران کنند در عرض و عرض ایشان
برخلاف هم بوند آن را پس اثری نبودی و اگر عرض نزدیک بود آن را اثری تمام بود قران
مریخ با افتاب دلیل هلاک فرزند بود و ملوک اگر در وتدی بود یا در مایل الوتد درویش
و نیاز مند و محتاج شود و چشم او را افتی رسد و مال مادر و پدر بردست او تباه شود
و مردم او را غیبت کنند و بریک حال او را ثبات نبود و حسود بود و با زهره افتی برسد
او را از جهة زنان اگر در برج منقلب باشد محاسب باشد با خلق و تزویج او بد باشد
و رسوایی بیند از زنان با عطارد دروغ زن بود اما با ادب و علم و منفعت یابد
و همت او در خدیعه و مکر بود و خصومت و لجوج بود اگر مشتری بر ایشان ناظر بود
از مکر و خداع منفعت یابد با قمر شتاب زده بود خاصه که در وتد باشد مادر او را افتی
رسد و بلای بی باد روی بلا رسد و بود که مادر مولود را از هر دو هند یا دارو و بینایی

که اورا از ان صرزی بود قران افتاب با زهره اگر شرقی باشد بود و شب غزل بود مولود را
ثنا و محمدت یابد از خلق و نیکو عمل و تدبیر بود با عطارد حکیم و ادیب و دبیر و محاسب
باشد و همچنین مطبوع نزدیک خلق در ادب و علم خاصه که عطارد مستقیم بود مضیء
و یا مستی و بزرگی یابد و بر جماعتی فرمان دهد و فاضلتر آن بود که عطارد در بیوت
و حد خویش بود با قمر اندک عمر بود و امراض مزمنه افتد او را و چشم او ضعیف بود اما اگر از
مقارنه در گذشته باشد دلیل دراست و عز و جاه و شرف بود و جمع مال و ذخایر و عمارت بناها
و املاک و فواید یافتن از سلطان و رعیت و بودن کارها او بر استقامت و کار مردم بر
دست وی گشاده باشد قران زهره با عطارد حسن الخلق باشد و زن پارسا کند و بدان
سبب رنج و مضرت کشد و اما اگر در طالع باشد قوت و مال زیاده شود و از زنان منفعت
یابد با قمر بعید النظر و ادیب و فصیح بود و گشاده روی و لیکن زنان با وی نامراد ند و حریص
باشند بر زنان بیگانه و زنان خویشان دوست ندارد و اگر در حظ خویش باشد زنان
او مردان بیگانه را از وی دوست دارند قران عطارد و قمر حافظ و زیرک و خردای بود
و مردم او را بستایند و حسن الادب و الرغبة باشد و لیکن کذاب بود و بر هیچ طریق ثابت
نایستد بدست آورده باشد اگر مریخ در وسط السماء مشتری بود تیز و قوی خاطر بود
و حریص بر طلب معیشت و مالش همه روز نقصان بود و از عمل سلطان نکبت بیند تربیع شمس
پدرش شریف بود و بزرگوار اما درویش باشد بغربت رود و از وطن خویش انتقال کردن
مبتلا شود و اگر مشتری در عاشر او بود دلالت و پدر او عز و شرف یابد و او بر خلق
و جهان گیرد بهتر و از مادر و پدر چیز یابد مریخ بتربیع زهره چون مریخ در عاشر زهره
بود بد بود و عداوت قومی که عمر در مخاصمت او صرف کنند مبتلا شوند و از زنان آفت
و بلا رسد و بیماریهای صعب افتد او را در برج منقلب بود بدین شکل مولود را محب باشد
بخلق و بتربیع او بود و بدان سبب غناء بسیار حاصل آید او را اگر در عاشر مریخ بود فجور خویش
از عامه خلق محترز باشد مریخ بتربیع عطارد مریخ در عاشر خلق با وی در افتند و او همیشه
روزگار در خصومت گذارد و ساعی و غماز و شرانگیز و خصومت جوی بود و اگر عطارد در عاشر
وی بود ظلوم و غشوم و فتان باشد و خبیث الطبع العکر و محتال و مکار بود مریخ بتربیع قمر
اگر در عاشر قمر بود مادرش در درویش و بیوه شود و بود که دیوانه شود یا منزوی در مدرسه
یا صومعه اگر قمر در عاشر بود مادرش طفل و بیکس و در دو بیش شود و بدحال و بروی
تهمتها گویند و بر جمله مادرش را خلق و ثنا مدح شود افتاب بتربیع قمر با ملوک و اشراف

مخالطه کند و از ایشان خیر و منفعت یابد و ثنای نیکو چون مسعود بدیشان نظر دارد و قمر
زاید النور بود و اگر منحوس نظر دارد دلیل فقر و فاقه بود و مسکنت و مال فراوان از دست
و نقض او و او را نکبات عظیم افتد مریخ بمقابله افتاب پدرش را آفتی در چشم بود کوتاه
عمر باشد و در طالع شبی کامل باشد و هیچ تمام نکند و مالش بود و آفتی از معیشت بوی رسد
بمقابله زهره رای او از حالی بحالی گردد و حال او در تزویج بد باشد و بیت المال او بود
او میانه بود و اگر در بروج منقلب باشد چون تربیع بود که یاد کردیم بمقابله عطارد دلیل
آفات و نکبات بسیار بوده که این مولود بیشتر از تزویج بمیرد و از کارهای زنان بلا بیند
و اگر زندگی یابد مرگش بد بود و بعضی اعضاء او ببرند اگر مریخ در طالع بود و عطارد در سابع
از بندها زود رهائی یابد و اگر بر قلب این بود بتر بود بمقابله قمر آفتها بود مادر چون
بمقابله زحل و قمر بود   از امور تزویج روزی مند نبود و اگر شود فرزندش نباید
و از جهة زنان زشت نام بود عطارد بمقابله قمر ~~تهاتود مادر چون بمقابله~~ زحل عمر در خصومت
و عداوت گذارد و در سخن گفتن بی آلت بود و اگر با این قمر بمقابله افتاب باشد همیشه
در خصومت بود و خصمان بر وی دست یابند زیرا که سهم العدل در شاخ وی افتد دلیل
بودن کواکب در اوتاد و مایل الاوتاد قمر طالع یا در وسط السماء و میل دنیاوی و منحوس
بوی ناظر دلیل فساد حال بود و اگر مسعود ناظر بود و منحوس ساقط شریف و رئیس و بزرگوار
بود و اگر مسعود و منحوس نظر دارند منزلتی یابد اما بعاقبت از آن منزلت بیفتند و هلاک
افتد و بود ما با افتاب در طالع یا در وسط السماء و مسعود ناظر بود نیکو بود خاصه که افتاب
در خانه یا شرف یا مثلثه و یا وجه خویش باشد در برج مراکز اگر با عطارد در سابع بسیار مال
باشد و اگر در سابع بمریخ منحوس از آتش بلا بیند و از درد شکم میرد یا از زخم تیر و بود که سباع
خورد او را و اگر در وتد تحت الارض باشد و مسعود تیزی کمتر بود زحل در خانه خویش در
طالع یا عاشر معاد بود اما مواسا باشد و مال و نعمت یابد و از تزویج انتفاع دنیا نبود و از مادر
و پدر جدا افتد اگر مریخ در مقابله او بود پدرش را آفت و بلا رسد و اگر زحل در طالع بود
و زهره در سابع مادرش بمیرد و اگر زحل در طالع بود زهره در سابع مادرش بمیرد و اگر
زحل در طالع بود زهره در سابع بود مادرش بمیرد و اگر زحل در وسط السماء باشد در برج ثابت
در میلاد دلیل تفتیش پدر بود و اگر مریخ با زحل باشد عاقبتش بد بود مگر در سابع سعدی
بود که دلیل صلاح دلیل این نحوست کمتر بود مشتری در طالع در برجی مؤنث مادر مولود از پدر
بزرگوارتر بود و اگر در برج مذکر بعکس این و این عجایب است اگر مشتری در طالع بود و زحل

در مغرب بعضی از برادران او هلاک شود و بد او را همی رسد و بر بعضی از دشمنان ظفر یابد
و فرزندی بود نیرو دحضرت ملوک عمل کند و اگر مریخ در عاشر با هادی عشر عاقبتش بد و کارش
بتر بود و اگر مشتری در طالع بود و مریخ در سابع و نحس بد ایشان ناظر در اول عمر صاحب فاقه و
حاجت بود هلاک زنان خویش مبتلا شود و اگر در برج منقلب باشد بکر محنت مبتلا شود
از منزل خویش و مال بد رش تباه شود و بود که کنیزکان را بزرک کند با زنی بی اصل و اگر زهره
و مریخ و عطارد در منزل نظر دارند فساد کارهای او بود و اگر قمر با مشتری بود در سابع با قمر
در طالع بود مشتری در سابع بلا و رنج بیند و اگر زهره بمشتری نکرد و هرد و بقمر ناظر باشند کاتبی
حکیم و عالم و بعید النظر مریخ در طالع بود و میلاد نهاری و او را در برجی نصیبی نباشد و زحل
ناظر بود آفات و امراض رسد او را و اوبد رش هلاک شود و حسن المال و اگر در طالعش بود
و مشتری در سابع بود و دیگر در رابع و مشتری باشد او را افکاری رسد و اگر میلاد دش بود
فاضلتر بود خاصه در برج موءنث و مشتری بوی ناظر اگر مریخ در یازدهم باشد از طالع بعضی
از مال او تباه شود و اگر آفتاب نظر دارد بتر بود و اگر قمر با مریخ بود در عاشر یا رابع مال و معیشت
بزیان آید اگر مریخ در سابع بود و یکی از نیرین بوی ناظر میان او و مادر جدایی افتد یا و تدی
یا مایل او تدی بود و شرقی زیبا صورت و پاکیزه اطراف بود و بنزدیک خلق ستوده بود
اگر عطارد و مریخ بوی نظر دارند خلیق بود و اگر زحل نظر دارد زنی بزنی کند اگر عطارد در جوزا
بود مولود را امیری بود و منزلتی و جاهی یابد و بسبب علم محترم بود خاصه که عطارد در طالع
خطر دارد اگر مریخ و مقابله عطارد بود از برج سابع مال و الدین را تلف کند اگر در طالع بود
و زحل از مقابل او بود عاقبتش بد بود و بسبب زنان مبتلا شود و اگر در طالع عطارد بود و قمر
در عاشر محبوب زنان و مردان بود و سفر بسیار کند پس با خر عمر بوطن آید و در مسکن خویش
متمکن شود و اگر در میلاد مردان در وسط السماء در برجی موءنث دشواری بکار او راه یابد
که مخنث باشد اگر در سابع بود زنی ناشایسته کند اگر در رابع بود در برج مذکر و میلاد نهاری
بود و مریخ از عاشر ناظر بود هر زنی که بزنی کند هلاک شود عطارد در طالع یا عاشر شرقی
یا در مایل او تد در برج منقلب وجیه و معروف با حرمان بود و اگر در برج موءنث بود
ریاست و بزرکی یابد از جهة زنان اگر زهره بوی بود در طالع در وسط السماء مغنی بود
یا شاعر و مرضی نزدیک خلایق اگر مشتری با وی بود صاحب کرامات و منبردار بود و اگر
در برج منقلب باشد و سابع نیکوتر بود اگر مریخ بوی ناظر بود و کار زنان و برادران تباه شود اگر
در وتد الارض باشد و نحوس نظر دارند دزد و کذاب بود و ساحر بود قران کواکب در طالع زحل

وزهره

وزهره در طالع دلیل عقل بود و قران زحل و آفتاب با زهره و عطارد در طالع دلیل محنت
یا خصی باشد اگر زهره با راس در طالع و مریخ با ایشان دلیل کس بود که بر خود بود و خونریز اگر
زحل در طالع بود با ذنب و مریخ بی نظر نحوس دلیل کند بر بسیاری مال اگر مشتری در راس و زهره
در طالع یا در عاشر دلیل ولایت داری و روایی فرمان بود اگر آفتاب یا ملک ازین کواکب در
طالع بود یا در عاشر بها و حسن بود و اگر قمر بود دلیل حسن و سلوک بود اگر طالع اسد بود
و آفتاب و زهره در طالع بود دلیل آن بود که مولود اندک عقل باشد اگر عطارد شرقی یا ماه
یا آفتاب در برج موءنث لیل کند دلیل عیوب بود در مذاکیر و خصی در احکام موالید سخن بسیار
بدین قدر قناعت افتاد و کل کثیر عدد الطبیعة و هرچه بسیار شود ضبط بغایت آن رسد
وادمی از آن سفر کرد ان شاء الله تعالی که آنچه اهم است یاد کرده آمده باشد والله اعلم
عز و جل و احکم بالعدل لا بالظلم و البلیة فصل بیستم در احکام تحویل و انتها و صاحب طالع
و دلایل دیکر فهرست این تحویل سنی موالید بیست نوع است اول دلایل بدن و نفس دوم در احکام
بودن کواکب در ادوار بوقت تحویل سیم در احکام بودن کواکب وقت تحویل در حد و چهارم در
احکام بودن کوکب وقت تحویل در حدود پنجم در بودن تحویل و انتها از بیوت زحل و کوکبی
در وی ششم در بودن طالع تحویل در برج انتها از بیوت اصل هفتم در احکام فردار است
با شرکا هشتم در حکم اتصالات قمر در تحویل نهم در دوایم و شرکا دهم در نظر کواکب بموضع یازدهم
در اتصالات و مزاجات کواکب و مسول و امتزاج دلایل دوازدهم در درجه اول سال المدار و
نظرهای کواکب و کشتن حد بحد و دکشتن ستارکان و جوزهر در دوازده خانه چهاردهم
در کشتن کواکب در خانها بقول پانزدهم در نکات تحویل شانزدهم در احکام کردش ستارکان
در بیوت هفدهم از نکات و شرایط بیستم هجدهم در اتصال ادلاء انصراف ایشان از دلایل
اصل و تحویل نوزدهم رسیدن کواکب بمواضع اصل و مواضع دیکر و قول در نموبس درین باب
بیستم در نکات پانزده دلیل مراعات باید کرد اند در احکام تحویل بیچم از جهة نفس و هیات
و صحت با قرار جهة ادلا دیکر دلیل اول بر بخ انتها دویم موضع قمر از سلاح سیم موضع انتها
از طالع چهارم سعادت و نحوست قمر بوقت تحویل پنجم طالع تحویل این پنج از جهة نفس و بدن
و هیئت و صحت است باقی جهة جان ششم سال المداه هفتم قایم طالع هشتم قائم اسلاح نهم مدد خویم
عمد با نفاع مشارکت ایشان بعمد در حد اسباع دهم صاحب فردار دهم صاحب و دو سال
دوازدهم قایل بعد قمر سیزدهم صاحب خانه قمر چهاردهم صاحب تحویل سال پانزدهم بهت و حکم
کند بر طالع اجتماع و با استقبال مقدم بر تحویل و اتصال قمر را بعد از اجتماع یا استقبال مقدم

برطالع تحویل اعتباری تمام بود بعالم صغیر اعتبار کنند وان صاحب حد درجه اشیا باشد چهار
فصل تحویل ماه اول طالع را بود وسه ماه دیگر وتد تحت الارض وسه ماه دیگر وتد موت را
وسه ماه پارسین وتد وسط السماء او بر کواکب مستولی وهریت بوقت تحویل حکم باید کرد
ومشارکت با قاسم آن باشد که شعاع او بر وی درجه قسمت افتد یا ان حد قسمت بود وصاحب
وی وصاحب ساعت ولادت باشد هر سال بر ترتیب کوکبی دیگر میگیرد وچون انتهاء بهیت درجه
طالع کوکبی دیگر را منسب کرد بنسب عقب او بود میگیرد وبنسب وصاحب او را با انتها داحکام
شرکت دهد احکام بودن کواکب در اباد بوقت تحویل زحل در سعادت بود بنده زیادت
شود ومال بدست اید بی فایده وخانه پدرش خراب شود مریخ ومشتری در هر عمالی کند
که بر وی وبال بود از وطن بیرون اید واز سباع رنجی بوی رسد در افتاب ومریخ بتر خشم
بود ودوستان وی زیاده شوند واز خویشان شادی بیند وبزنان شاد شود افتاب در
تحویل همان باشد که در اصل ماده ماههای دیگر اگر در دایره افتد از ان ماه بی قدر وکم
مقدار بود زهره علتی در بلغم او را رنجاند ویا از درد چشم شود ومیان او وزنان خصومت
افتد عطارد متحیر شود اندر کارهای خویش وعزبت کند وبسبب زنان رنجور شود وقمر
در اباد حمل ضعیف شود ودرد چشم باشد او را در سر ثور بر زنان حریص باشد وبا غلامان
زیاده نشست وخواست کند در ثور جوزا بسیار اندیشه باشد واو را قوة حافظه ضعیف بود
ودشمنان غالب وبا غلامان امردان نشست وخواست شود سیر در سرطان بسیار خورد وعلت
مهمان دارد از بواسیر واورام وامثال این در سر اسد دلیل بود بر نکاح دبته وافراط وشهوت
در سر سنبله هم بر ان دلالت کند وبدان سبب زشت نامی حاصل اید در سر میزان بسیار اندیشه
بود واز اقتراحی بوی رسد در سر عقرب دلیل باشد که در ان سال دروغ بسیار گوید ونکاح
وی زیاده شود وبا زنان بسیار نشست وخواست کند ودر سر قوس اندامهای سلاح رنجی
کشد وزخمی رسد او را از سر جدی نکاح زیاده با خویشان کند ورنجی رسد بوی در سر
دلو تنگ دست باشد واعمال خیر کند از سر حوت از مواضع اب رنج کشد احکام بودن کواکب
بوقت تحویل در حد وحد ودیگر زحل در حد خویش عمل سلطان کند وبا صاحبان
مراتب نشست وخواست کند در حد ~~خویش عمل سلطان کند وبا صاحبان~~ مریخ مشتری
مال وزر دیده بدست وی افتد وقدرش زیاده شود واز درد چشم رنجور شود میان او
وزن دوری افتد وقدرش زیاده شود واو از درد چشم رنجور شود ومیان او وزن دوری
افتد وخویشان او را رنجی رسد در حد مریخ زنان بزرگوار کند وبسبب زنان اندوهگن شود

دوم

وبعضی از خویشان او را از اهن رنجی رسد در حد زهره از درد شکم رنجور باشد واز زنان
رنجور شود وپدرش بیمار شود وپیره زنی را بدوستی کند در حد عطارد از زنان رنجور شود
وپدرش بیمار شود وبعضی فرزندان چیزی از وی بدزدند مشتری در حد زحل
مال درینه بدست اید وخرج بسیار کند وبسبب فرزندان رنجور شود که از مواضع
حقیر او را علتی رسد در حد خود مال وبنده زیاده شود در حد مریخ بیماری رسد
او را ومضرت وبعضی از زنان او را رنجی رسد وبدو با وی احسان کند از حد زهره
اعمال خیر کند ومال وجاه زیاده شود در حد عطارد بیماری رسد ومحل علوم کند ومال
بد تلف کند وصنعت کارهای او خیر بود مریخ در حد زحل خویشان او را رنجی رسد
یا او را خویش عزیز بمیرد وزنی عزب کند در حد زحل خویشان او را رنجی رسد
مشتری ملک زیاده شود واز جهت صدا با حضرت کند وسفری کند واز ملوک خیر یابد
در حد زهره بر وی ان گویند وبزنان ناپارسا رغبت کند واز ان رنج بیند در حد عطارد
دشمنان بسیار شوند وبدان سبب رنجور شود حکم افتاب در تحویل سال از ان حد که در اصل
بوده باشد در ماهها در حد مال زیاده کند در حد عطارد رنجور شود وزهره در حد
زحل با زنان ناپارسا وپیر مخالطه کند وبا ایشان بدی کند وخصومت واز بلغم بیمار شود
در حد مشتری بهار یابد وعزایم یابد واز هدایا بهره گیرد وبر خویشان دست یابد وبا زنان
اشراف مخالطه کند در حد مریخ او را با پدر اختلاف افتد وزیاده نکاح افتد وبسبب زنان
دلتنگ شود در حد خود بلهو وطرب مشغول شود در حد عطارد بطرب ولهو وفرح
مشغول شود وبزن وفرزند شاد شود وزیادتی بدید آید ودر علوم سماوی رنج برد
وبر علمای زیاده اختلاط کند عطارد در حد زحل خویشان او را رنجی رسد وزن انتیز
بخواهد وسفری با رنج کند ومال بدست آرد واز زنان حالی باشد در حد مشتری کشتزارند
وبر اقران دست یابد وبا اشراف وملوک دوستی گیرد در حد مریخ رنج کشد ونوبت افتد واز
زنان رنجور شود ومال یابد وبا برادران دلایل نشست خواند در حد زهره از زنان شادی
بیند وبلهو وطرب مشغول بود وبا علما نشست وخواست کند در حد خود شاددل باشد
وبا علما وحکما مخالطه کند وهمچنین با خادمان وخصیان وادب وهنروری زیاده کند هرگاه
که در این سال این کوکب در این حدود سعود میرسند اثار حاصل می آید قمر در حد زحل بسبب
زنان رنجور شود واهل بیت او را رنجی رسد ودر علم باریک فکر کند در حد مشتری بجاه مشغول
باشد وبعضی از فرزندان او بیمار شوند وبا اشراف دوستی گیرند وقولش مقبول بود وبر دشمن

دست یابد در حد مریخ خشمناک شود و پشیمان شود در کارها و بدسود معقول بود و با
خویشان منازعت کند در حد زهره شادان و شاد شود و مال نفقه کند با زنان نشست و خواست
کند در حد عطارد اعمال افسون و عزایم رنج برد و علوم و حکمت پند گیرد و ارشاد و طب و
امثال آن بگیرد و خواهد احکام کواکب در خانهای یکدیگر این را اقسام است کوکب باشد که
تا دو سال و نیم در برجی بماند و هست که کمتر این احکام بزرگ کوش باید و باید بیان باید
کرد در زحل در خانه خود با اشراف دوستی گیرد و کارهایی کند که از آن مضرت یابد در
خانهٔ مشتری با اشراف و ملوک دوستی کند و در خانهٔ مریخ کارش بسته بود و بدان
محزون شود و رنج و اندوه بسیار رسد و در خانهٔ آفتاب در تحویل بهادی زیاده
مال و سعادت بود و دلیل بیمار شود و از رطوبت در خانهٔ زهره با زنان پیر ناپارسا
نزدیکی کند و بسبب فرزند رنجور شود و روا بود که زنش بمیرد در خانهٔ عطارد علم با ریاضت
طلب کند و بر اسرار مطلع شود و رنج و بیماری بوی رسد در خانهٔ قمر بیمار شود و از مواد بلغمی
مشتری در خانهٔ زحل مال یابد و بسیار اندیشه بود و کارهای پنهانی کند و مضرت بدنسبت بوی
رسد در خانهٔ خود مال یابد و با اشراف زندگانی کند بعبادت مشغول شود در خانهٔ مریخ بروی
ثنا گویند و سعادت یابد و با لشکریان زیاده نشست و خواست کند و در خانهٔ آفتاب شرف
و بلندی یابد و در خانهٔ زهره سبب سازد و با اشراف دوستی گیرد و صاحب زینت و مقدار
شود در خانهٔ عطارد بعلوم و کتابت مشغول شود و بروی چیزی و ثنا گویند در خانهٔ قمر فواید
یابد و با وی ثنا گویند و مقصودها برآید مریخ در خانهٔ زحل دلیر بود در کارها و اعمال
تمام و رنج رسد و بیمار شود در خانهٔ مشتری پدرش را رنجی رسد و برادرش با هیبت و فواید
و مال باشد در خانهٔ مریخ غضوب باشد و بزخم آتش و آهن رنجور شود در خانهٔ آفتاب حرارت
بروی استیلا گیرد یا قطع عضوی بود از اعضای وی و پدرش را علت رسد در خانهٔ زهره
زن عاقله خواهد و با زنی که نشست و خواست کرده باشد زندگانی کند و بیمار شود بسبب
زنان در خانهٔ عطارد بدگمان باشد و با فهم و ذهن و با لصوص مخالطه کند در خانهٔ قمر علوم با ریاضت
بگیرد و بر ایشان دلیر باشد و چون آفتاب کذرد نکبتی بوی رسد و در مبادی سال چون مرجوع
اصل ولادت بود زهره در خانهٔ زحل زن پیر کند و بدان سبب رنجور شود در خانهٔ مشتری
مال و قدر یابد و از زنان اشراف بهره یابد خصوصا که طالع دلیل باشد در خانهٔ مریخ بیمار
شود و با کنیزکان نشست و خواست کند در خانهٔ آفتاب بزنان حریص شود و بر ایشان گوید
در خانهٔ خویش بزنان شاد شود و لهو و طرب و از علم خویش بهره یابد خصوصا در تحویل شبی

درخانه

در خانهٔ عطارد با روسا مخالطه کند و شهوات ورزد در خانهٔ قمر بنکاح حریص باشد و بروی
بهتان گویند و بسبب زنان رنجور شود عطارد در خانهٔ زحل اندیشه بسیار کند و بدگمان باشد
در خانهٔ مشتری با قضات و ائمه مخالطه کند در خانهٔ مریخ دروغ نامها نویسد و در خواهد و بدان
سبب رنج یابد خصوصا که طالع بهادی بود در خانهٔ شمس اندر علوم وی زیاده شود و بملاهی
و حساب و علوم با دیگر مشغول شود در خانهٔ قمر با قومی مخالطت کند که اهل ادب و علوم باشند
و آنچه مراد او بود حاصل شود و روا بود که سفری کند و از آن شادی بیند قمر در خانهٔ زحل
او را از وجع الکلیتین رنجی رسد چون تحویل شبی باشد تاثیر بیشتر کند در خانهٔ مشتری
بروی ثنا گویند و روا بود که با محارم مجامعت کند در خانهٔ مریخ با خصوم و لصوص مخالطه کند
و تیزخشم بود در خانهٔ شمس قرض کند و از علت پنهانی رنجور شود خصوصا در آخر بروج اندر
خانهٔ زهره در کار زنان مبالغه کند و شاددل باشد و خصوصا در آخر بروج اندر خانهٔ
در خانهٔ عطارد اندر فهم و تمییز زیاده شود و بر زنان رغبت کند در خانهٔ خویش مال یابد
و بهره از اعمال سلطان خصوصا تحویل سبیل بودن تحویل در آنها خانه از خانهای اصل و کوکبی
در وی اگر طالع اصل بود زحل بود وی بددل بود و با اشراف نشست و خواست کند و از مکانی
بمکانی انتقال کند اگر مشتری بود خوشدل باشد و قدر و مرتبت زیاده شود و زنی کند
که وی را فرزند باشد و چون مریخ بود از آتش و حرارت رنجی رسد و بر او تیزخشم بود و چون
آفتاب باشد دلیل کند بر قدر و جاه و اعمال سلطان و رسیدن بمکنت و مال برادران بزرگ
و محزون شدن بسبب برادران و چون زهره بود اندر باب زنان مبالغه نماید و از اشراف محظوظ
بود و زنی دیگر کند و طعام بسیار خورد و مال یابد و چون عطارد باید با سلاطین معرفت افتد
و با علما اختلاط کند و بروی بهتان گویند و دست یابد بر خصم و از درد چشم نیز رنجور شود
چون نوایب و مکاره مصون و محروس بود و بملوک مقرب بود و از تجارت بهره یابد چون
راس باشد با اشراف مخالطه کند و زنی دیگر کند و بدان شاد شود و خصمان او بسیار شوند
و چون ذنب باشد مال تلف کند و رنجور بود اندر و قومی حسد کند و رنجها بوی رسد
و از بیماری بلا بیند چون اینها با طالع تحویل برج دوم و زحل در وی تنگدست بود و دوام
بر وی جمع شود و بسبب مال رنجور شود چون مشتری بود مال یابد و اندر سده دستور زبانی
بد بد آید اگر منحوس باشد رنج بیند چون مریخ بود اعمال بد کند و با روسا خصومت کند
و مال نفقه کند و از وی چیزی بدزدند چون زهره بود در وی مال بود رسد و سفر کند و
از اموال وی بعضی بسبب زنان بزیان آید چون عطارد بود کتب و رز نویسد و دستتنگ بود

و از محاسبت و مکاتبت مال کسب کند و از جهة زن و فرزند مال یابد و از درد سر و گوش رنجور شود و چون قمر در وی بود بسبب مال قدیم رنجور شود و اگر چیزی گم کند باز نیابد و چون راس بود سخی باشد و خرج بسیار کند و اعمال سلطان کند و با دوستان منازعت کند و چون ذنب باشد مالش کم شود و از ان قبل رنجور شود چون خانه ثالث طالع تحویل با برج انتها بود زحل در وی از خویشان رنجور از درد سر و بر قومی مهتر شود و علوم و حکمت طلب کند و چون مشتری باشد دین و حکمت طلب کند و چون مشتری باشد دین و حکمت ورزد و بر وی ثنا گویند و اعمال نیکو کند و چون مریخ بود میان او و خصومت خویشان باشد و منازعت و بعضی خویشان وی سفر کند زهره دلیل کند که شرف او زیادت شود و نکاح پنهان کند عطارد در علوم رنج بیند و از مواضع قمر از رسل و هدایا و نکاح پنهان کند عطارد در علوم رنج بیند و از مواضع قمر از رسل و هدایا و اسفار بهره تمام یابد و از بزرگان و مهمان و بعضی از خویشان بوی رسد و چون راس بود و خویشان مهتر شود و حال در ابتداء سال بد بود و در آخر بهتر ذنب او را از خویشان بتر باشد خانه رابع اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در وی کارها سر برد و بر عبور باشد و رنجی بوی رسد و سبب بعضی از خویشان مشتری زیادت چهارپایان بود و مال بدست آرد از خاین که اند و بدارد و نخش بازگیرد و مریخ رنجی بود او را ریش یا جراحتی از سباع و از بناء بلند احتراز باید کرد زهره با ملوک معرفت زیاده شود و عروسی سازد و از خویشان او بعضی و از بان افتد عطارد با ناکسان مخالطه کند و سفر کننده بود قمر با خویشان خصومت کند و بر ایشان ظفر یابد و از خفقان و ضعف دل رنجور شود در این سفر و انتقال کند و از زنان مال یابد و درد چشم دلیل بیماری بود و مرگ مادر در خانه پنجم اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در وی اندیشه فاسد کند و مال یابد و دهقانان و دشمنان را بمراد بیند مریخ از جهة فرزند رنجور شود و از حرارت بیمار گردد و از بلندی بیفتد زهره رنج بسیار کشد و با عزیزان نشیند و بدین شرع استخفاف کند و عشرت کند و بفرزند شاد شود عطارد علوم هندسه و حساب داند و ذلک با حال بدست آید و دشمن ظفر یابد قمر غم خورد و بفرزند دختر بنه شاد شود و از سفر رنج بیند و راس خصومت کند فاما قدر و منزلت یابد از هدایا و رسل ذنب از فرزند رنجور شود و بنده شاد باشد و از سفر رنج بیند خانه ششم اگر طالع تحویل با برج انتها بود زحل در وی غلیظ و محتاج و فقیر بود فرزندان از وی بدی بینند و از درد سر رنجور شود و مال تباه کند و از بنده رنج بیند و بود که بیمار شود مشتری اهل سلاح را دشمن

دارد

دارد و مال پدر تلف و جگر بیماری آرد مریخ از مواضع مرتفع و بنده رنجی رسد بوی زهره با اقارب خصومت کند و از درد سر و دندان رنجور شود و از سفر بهره کند عطارد از درد چشم و زنان و بندگان بلا و رنج کشد و چیزی از وی بدزدند قمر خدمت بندگان کند و از پای رنجور شود خانه سابع از طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در وی رنجور شود خانه سابع از طالع و از درد سر و دست و دشمن او را ثنا گوید و فرزندان از وی رنج بینند مشتری با قدر شود و فرزند پدید آید مریخ سفر بسیار کند و بیمار شود و از زنان دل مشغول باشد زهره پراکنده احوال باشد اندر کار زنان و بزرگان را خوار دارد و از وی افتی بمردم رسد عطارد اندر قدر و علم زیاده شود و با غلامان مخالطه کند قمر خوابهای نیکو بیند و با والدین و برادر خلاف کند و از بندگان شاد شود و مال یابد فاما خرج کند و زن ناکس کند و بدان سبب افت بوی رسد خانه ثامن از طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در بعضی از دشمنان وی هلاک شوند و خصومت کند با خویشان و سفر کند و ذلک غریب کند و بعضی از کارهای خویش زیان آید از مشتری بیمار شود و بروی دروغ گویند مریخ رنج بسیار کشد و دشمن را بمراد دل بیند و گر سفر کند پشیمان شود زهره شراب بسیار خورد و بعضی از مواطن ویران کند و جراحتی رسد او را عطارد بیمار شود و خدمت ملوک و چیزی از وی بدزدند قمر دخترها وی رسد اما چیزهای خوش شنود و از خصومات بهره یابد راس سفر کند و بیمار شود و دشمن را بمراد دل یابد ذنب رنجی عظیم بوی رسد خانه تاسع اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در وی علوم زیاده شود و خوابها بیند که تعبیر راست آید و با زنان خصومت و اندر سفر رنجها بیند مشتری شاد بود و دشمن را بمراد دل بیند و از علوم تعبیر و از مواضع بلند بیفتد زهره با زنان خصومت کند و تنگدل باشد و سفر کند و انتفاع یابد از آنجا که نرود و سعد از فرزند بهره بیند و با ملوک مخالطت کند عطارد فواید بیند قمر با لشکریان نشست و خواست کند و شادی دو و با عمال مال بوی رسد و بنده زیاده شود و راس عین حکم ذنب دارد ذنب از سفر رنج کشد خانه عاشر اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در وی صیاع سازد و از جای بلند بیفتد مشتری با ملوک مخالطه کند و مال تباه کند مریخ از زنان و فرزندان دلتنگ شود زهره بزرگ قدر شود و با زنان نشست و خواست کند و اعمال ملوک کند و زینت و تجمل بنده سازد عطارد علم زیاده شود و بهره یابد و بر دشمن ظفر یابد قمر قدر و بیشتر جوج

قمر در خانه تاسع از طالع تحویل با برج انتها بود و زحل در

ودای بود بسفر و فرزند شاد شود و مال یابد و بر دشمن ظفر یابد و از اسا علم رنجی یابد
ذنب از عمل سلطان رنجی بوی رسد حادی عشر اگر طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل در
وی زهد پیشه گیرد و بر دشمن ظفر یابد مشتری مال یابد و زنی کند و ویرا دبیری آید
و با اشراف نشست و خواست کند و تندرست باشد مریخ بزنان شاد دل شود و سلاح
ساز حرب سازد و عمل سلطان کند و موضعی از بناهای خود خراب کند زهره جاه
و مقدار زیاده شود و لهو و طرب مشغول باشد و بنده و پرستار زیاده شود و از
بزرگان بهره یابد و امیدهایش بر آید از زنان و مردان و نیز مال و تجارت و سفر بهره
یابد اگر چیزهائی ضایع شود باز نیابد و اس شاد دل باشد و بسبب فرزند رنجور شود ذنب
خصومت کند و با ملوک مخالطه کند و از غربت و مکاره نجات یابد خانه دوازدهم اگر برج انتها
با طالع تحویل بود زحل در وی حریص باشد و هیچ کارش تمام نشود و بر دشمن دست یابد
و از سفر رنج بیند مشتری قومی باوی بدی کند و مال خرج کند و سفر دور کند و بیشتر
اندیشه باشد مریخ او را آب بد و بیماری رسد او را و از ناکسان رنجور بود و قدر زیاده
شود زهره بسبب زنان و اعمال نهانی رنجور شود و قدر زیاده شود زهره بسبب زنان
و اعمال نهانی رنجور شود و از سفر رنج بیند عطارد به شهوت و بر دست کسی گرفتار و فرود
باشد گرفتار آید و نیز بغربت شود و از پاسبند رنجی یابد و سفر ویرا موافق نباشد و اس رنج
بیند و سفر ویرا موافق نباشد ذنب رنج بیند ذنب از اعدا ملالت کند **فصل** بودن طالع
تحویل و برج انتها به بیوت اصل چون تحویل در برج انتها طالع اصل باشد دلیل صلاح نفس و
قوت مزاج بود دوم مال و معاش زیاده شود ثالث رنجور شود بسبب بیماری فرزندان
و دوستان باوی دشمنی کنند و ترسان شود چهارم ویرا رنج نماید و از آن قبل رنجور
شود پنجم دوستان زیاده شوند و از ملوک بهره یابند و بفرزند شاد دل باشد ششم
بیمار شود و خویشان و دوستان باوی بدی کنند هفتم بزنان شاد شود و با غلامان
نشست و خواست کند و بعضی از خویشان بوی رنج رسد هشتم مال زیاده شود و تدبیرها
کند مصلحت باشد و از جهة تهمت رنجی بوی رسد نهم بنده و مال حرمت زیاده شود
دهم ساعتی شاد باشد و ساعتی ناشاد شود و کارهایش بسته باشد و مقاصد او بدشواری
کشاده آید و در خصومت افتد والله علیم بکل شیء من محسوس او معقول حکم فردارات
بزرگ فردارات قبل چون فردارات بزرگ بود بد و آنچه رسد و آنچه اول و دوم
از تحویل صاحب طالع را رنجی رسد و مکروهی زهره کوچک زینت و تجمل سازد و علت
نهان

نهان سازد و کوچک عطارد چیزی ضایع کند و از بلندی بیفتد و از درد شکم رنجور شود
و نیز اعمال نیکو کند چیزی ضایع کند و او را رنجی رسد و از درد شکم رنجور شود و سفر کند
و از آب رنجی بوی رسد مشتری مال و ضیاع زیاده شود و از بلندی بیفتد و حزن بسیار
بسبب بیماری یا جراحتی از وی بیرون شود و رنجی رسد او را از فردارات دشمن باو بنگرد
شاد شود زهره اندر رنجی که بود نجات یابد و مال زیاده شود و بفرزند روشن چشم شود
عطارد مال نفقه کند و از جانب رنجی بوی رسد و نیز مال بسیار یابد و از درد سر رنجور گردد
و سفر دور کند و از آتش رنجی بد و آب مشتری قدر و جاه زیاده گردد اما از درد سر رنجور
گردد و مریخ سفر کند و نکاح سازد و بیمار شود فردارات زهره شاد شود و زنی کند با خادمی
بدست آرد و شبی در غربت با کنیز خود و ویرا فرزند شود عطارد مال ضایع کند و در سفر رنجور
شود میلادش از دشمنان بگریزد و از بسیار خوردن رنجور شود و نیز با اشراف مخالطت کند
و روا بود که زنی کند شبی دل جمع کند و از رنج نجات یابد زحل رنج یابد و شب ششم روا بود
که زنش بمیرد و زنی پارسا کند مشتری مال و جاه و سعادت جمع شود و شبی مانند گذشته
مریخ رنجور شود و با خویشان خصومت کند و زن بزرگ کند شبی میل صید آفتاب بیمار شود
و بهتر شود و زنی پارسا عطارد نیکی یابد اندر همه سال و با آخر سال سفر کند بیماری و رنج
کند و بروی دروغ گویند و نیز نیک عیش باشد و بیمار شود زحل دوستان زیاده شود
و زنش مریض گردد و ممکن که بمیرد و سفر کند مشتری مال کسب کند و با ناکسان مخالطه مریخ
با کمتر از خود خصومت کند سفر کند بدان سفر رنجور شود و روا باشد که برادر مهترش در آفتاب
بمیرد شادی و فرح او زیاده شود و زن بار در آورد و زنی کند زهره با مردان دشمنی کند و با
زنان دوستی کند و زیوری بد بیاید و روا بود که بمیرد فردار و نیز احوال او مختلف دارد
و با زنان خصومت کند و بیمار شود و شبی بیماری و رنجی در آخرت بوی رسد مشتری عمل
سلطان کند و مال و بنده زیاده شود شبی از خدمتکاران بهره تمام یابد مریخ مال تباه کند
و غمگین شود و در سفر رنج بیند و عاقبت بخیر بود از درد شکم رنجور گردد و چیزی از آن
و هم بدزدند آفتاب با خلق نیکوئی کند و زن و فرزند او را رنجی رسد شبی بیمار و از حالی
بحالی شود و فهم و خاطرش تیز گردد و شبی فردار زحل محمود باشد از سبب زنان رسوا گردد
و مال تباه کند و بیمار شود و روا بود که زنی کند که مریخ بدحال بود زن فربه و از چارپایان
یا از جایی بلند بیفتد و بیمار گردد و شمس مراتب بزرگ یابد و درد سر کشد زهره بروی گواهی بدروغ
دهند و دشمن او بمیرد و علت نهانی و ویرا بخواند عطارد سفر کند و رنجور شود و زنش بیمار شود

واذان سبب اندوهکین شود وبمال وخویشان شاد شود قمر غمکین وبیمار شود وفرزندش
هم بیمار کردد وسفر کند ومال بکند وتزویج دیکر سازد وزد او مشتری از جایی بجایی نقل
انتقال کند وسعادت یابد مریخ از سلطان رنج بیند ومال یابد وسفر کند ودشمن هلاک
شود ودبیری آید او را افتاب عقل وفضل وبزرکی زیاده کند ومهتر اهل بیت خویش
شود ودبیری آید او را عطارد نیکو خلق باشد واما دستی ویرا رنجی رسد واز بام خوانه بیفتد
قمر جاه وحرمت بیابد وعمل سلطان کند از دزدان رنجی بوی رسد وزد او زحل باد وستان
مخالفت بدید آید واز فرزند زحمت یابد ورنجور دل شود وزد او مریخ دشمنان ویرا کار
از وی نیکوتر کردد شمس دشمنان وخویشان با او مخالفت کند وبیماری بوی رسد وفرزندش
بمیرد واز بالا بیفتد زهره ملاهی مشغول باشد واز دوستان چیزی بیابد عطارد در غربت
افتد وسبب زنان رنجور کردد ومالش بزیان آید قمر چون منحوس باشد بنده از ان او بمیرد
ویا رنجور شود زحل بلاها بوی رسد واز بامها افتد ورنجی رسد مشتری او را پسری آید و
دختری بمیرد وبر دشمن ظفر یابد وزد او راس در موالید زنان نیکبخت باشد ودل یابد از جهة
مهالک یابنده حزد در فرزدادات ذنب رنج کشد وعقوبت بیند وبیماریها کشد از سوز ودماغ
وامثال این حکم اتصال قمر در تحویل قمر بمقابله زحل چون مسعود باشد ضیاع واسباب زیاده
شود اما کارها فرو بسته کردد ومشتری مال زیادت یابد کردد وخوشدل وخوش طبع باشد مریخ
با انتقال سفر با رنج واسباب جهة دلالت کند افتاب جاه وحرمت یابد ومرتبه زیاده کردد
واز ملوک تشریف یابد ودر وا بود که رنجی بدو رسد زهره دلیل کشادگی طبع وخاطر
بود وخوشدلی یابد وروا بود که زنی کند عطارد علم وفضل زیاده شود واز علوم اسمانی حاصل
کند سدس وتثلیث زحل مال وجاه ومرتبه بدید آید مشتری مهتر عالم شود وظفر یابد
مریخ کارها زود بر آید وآلات حرب میسر کردد وشمس از ملوک نواخت یابد زهره خوش طبع
باشد وزن وفرزند شاد کردد عطارد علوم وکذب وحساب مشغول کردد تربیع ومقابله
زحل بضیاع ودهقانی مشغول باشد وسعادت یابد مریخ خصومت یابد زهره مال ومروت
زیاده شود وسیف سازد وبدان سلیح کشد عطارد عقل ومنطق زیاده شود وسیف سازد
وبدان سبب رنج کشد عطارد عقل ومنطق زیاده شود وبا بهره کردد اتصالات قمر چون منحوس
باشد مقارنه زحل افتد رنج کشد از اشعار طبیعی وان دشمنان مشتری از اشراف غم ورنج کشد
ومال تلف کند مریخ تعب ورنج کشد ومال تلف کند مریخ تعب ورنج کشد وروا بود که او را
زخمی رسد شمس از جهة ملوک رنجی بدو رسد وبعد دروغ کند مشتری رنجها رسد وجاه

وحرمت نقصان بذیرد ومریخ رنجی بوی رسد از جهة خویشان وبیماری ویرا زهره حامل
الذکر وتندرای وضعیف حال باشد واز جهة زنان رنجور کردد واز دوستان واسفاد
رنجی بدو رسد تربیع ومقابله زحل رنج کشد ومخاصمت قوی وبیماری ودرد بود مشتری
اندر مال ومعاش نقصان بدید آید وغمکین شود مریخ بسبب دشمنان رنج بیند وسفری
کند ورنج کشد از جهة سلطانیان عطارد سفر بی فائده کند واز محاسبه ومکاتبت رنج
کشد واکر سفر کند رنجور شود **فصل** در احکام قواسم وشرکا اقواسم سعد ومقبول
شریکش سعد دلیل سعادت بود وشریکش نحس دلیل سعادت بود امّا باول مشغول قاسم نحس
وشریکش سعد اندیشه بود اما عاقبت سعادت بود قاسم وشریکش نحس رنج بیماری وبلا
باشد وقاسم وشریکش نحس رنج بیماری وبلا باشد وقاسم وشریکش به نیکی ومادر را اصل
ولادت مسعود بوده اند تا منحوس اکر قوی حال بوده باشد اثر ان بیشتر باشد
واکر ضعیف باشد بخلاف این باشد وقایم زحل وشریکش هم دلیل بیماری بود
وبد تدبیر بود وسوادبر وغالب بود واکر منحوس باشد بیشتر بود واکر منحوس باشد
مشتری بود کارها بمراد باشد واز جهة آبا واجداد وکارهای دیرینه رنجی آورد
واکر شریک مریخ بود از جهة برادران رنج بیند وبهلاکت رسد واکر افتاب شریک
بود از افتاب نجات یابد اما دلیل مرک بود زهره دلیل تزویج بود ودیرا فرزندی
بود وبعضی از زنان یا فرزندان بمیرند اکر عطارد بود از بندکان رنج بیند واز
علوم وحساب وغیران واکر قمر مبارک بود وبسیار رنج واز علوم وحساب وغیر آن
واکر قمر مبارک بود وبسیار رنج واندیشه کشد ودلیل موت مادر باشد واکر تمام
مشتری باشد شریکش زحل بدکار وبد تدبیر باشد واما اموال یابد ومرض کشد
ودلیل مرک کشد واکر مشتری باشد دلیل سعادت بسیار باشد واکر مریخ باشد تباهی
با احوال وی باز کردد وراه یابد واکر افتاب بود علل کند وبهره فراوان باشد واز
پدران وکارهای دیرینه شاد کردد ومیراث یابد واکر زهره باشد زنی نیکو کند
وفرزند زیاد شود ودر وزکار شادی کذرد واکر عطارد باشد نفع رسد وتدبیر
راست کند وبفرزندان دلشاد کردد واکر قمر باشد بهتر بود وشاددل خوش طبع
اکر قایم مریخ بود شریک زحل بیماری ورنج محنت کشد وشریک مشتری باشد دلیل
شجاعت ودهنت وحرمت باشد اندر کارها واکر شریک هم مریخ باشد دلیل مرتبت
وریاست باشد وبیماری با عراض از وی بیرون شود ورنجی رسد او را خصومت

ومنازعت وقوت مریخ اگر افتاب بود از جهة پدر و کارهای دیرینه رنج بیند از جهة
ملوک واز آتش واز حرارت خاصه که تربیع یا مقابله باشد و بیمار شود واگر زهره بود از اهل
و ولد رنجور گردد واگر عطارد بود از مذهب و مقالات رنج کشد و فضیحت بیند واگر قمر
بود دلیل اسقام و امراض باشد و تدبیر کند و از رسولان رنجور گردد و اگر قایم زهره بود
و شریک بود از زنان کناره گیرد و کارها بر وی صعب گردد و از بیماری زنان رنجور گردد
واگر مشتری باشد راحت و خرمی بیند از ازواج و اولاد واگر مریخ بود بعضی از زنان رنجور
باشد و حریص باشد به نکاح و مکر و رنج بیند افتاب دلیل ریاست و بزرگی و اعمال نیکو بود
خاصه که هر دو مسعود باشند زهره دلیل تزویج و شادی و یافتن مراتب از جهة ملوک
عطارد از قبل آداب هنر نفع یابد واز زنان شاد شود واگر قایم عطارد باشد و شریک زحل
ضعیف نفس باشد و بیماری در ان کشد و کاهل باشد واگر کارهای بد کند و بیمار بود از
کشد و دروغ گوید اگر افتاب بود ریاست و مهتری یابد بر قوم خویش و رای نیکو زند و مال
زیاده شود و اگر زهره بود از زنان شاد شود و روزگار بلهو و طرب گذارد و مقاصد او براید
واگر عطارد بود از آداب و حکمت منافع یابد و خیرات واگر قمر باشد ادب و علم زیاده گردد
واندر علوم آسمان رنج کشد و کارها نیکو کند **فصل** در نظر کواکب بمواضع اصل زحل در تحویل
بمواضع اصل نگرد و بعد بیم از دشمنان رنج بیند و بیماری کشد واگر بعداوت یکی دیگر باشد
ان رنج دراز کشد واگر مریخ بزحل نگرد و یا بدین موضع بیم هلاک و بیماری بود واگر زهره
نگرد آسان تر باشد اگر مشتری موضع اصل نگرد بدوستی منزلت و حرمت و جاه یابد و بفرزند
روشن چشم شود و زن نیکو کند واگر بدشمنی نگرد همین حکم دارد اما مریخ دلتنگ باشد
واگر سعدی ناظر بود نیکوتر واگر چنانچه بدشمنی نگرد از قبل سلطان رنج کشد و بسبب فرزندان
غمگین گردد و مریخ اگر بنظر دوستی نگرد و سفر کند واز خصومات و علتهای با حرارت
رنجور شود واگر نحس نظر دارد بروی سخنان ناسزا گویند و زبان و رنجی بدو رسد واگر
قمر بدوستی نگرد تندرست و خوش طبع باشد و شادی بیند از زنان و فرزندان
وامهات واگر دشمنی نگرد از زنان و خویشان رنجور شود اگر سعدی نظر دارد اثر سعادت
بیشتر باشد واگر نحس نظر دارد کارها بتر باشد **فصل** در اتصالات و مزاج کواکب
در تحویل سال حکم خواهد کرد اول مستولی را طلب کند بر طالع اصل و تحویل و برج انتها
و فرداری قاسم و صاحب دور و صاحب طالع و چون مستولی یک کوکب یا دو کوکب باشد بقدر
حظ ایشان سخن میگوید واز اتصالات کواکب هم اتوقف کند که دوستی و دشمنی کواکب

کواکب بهم بدانند و کواکب کوش دارد و موضع اصل را زهره مستولی باشد در طالع تحویل
و فرداری و صاحب دور سالخداه وی بود درین سال تثلیث مشتری مسعود گردد اما
زهره بوقت اتصال بدرجه مریخ با زحل بتربیع و مقابله ایشان که در اصل بوده باشد
اینجا حکم بوادی نتوان کرد و عطارد زهره را با زحل دوستی باشد از تسدیس و تثلیث
ایشان حکم سعادت کند و دشمنی قمر را با زحل دشمنی باشد و مشتری و مریخ متوسط
باشد و مریخ و قمر دوست مشتری باشد عطارد و زهره دشمن مریخ باشند زهره و زحل
دشمن افتاب باشند و زهره را زحل و عطارد دوست باشند و مریخ دشمن زهره باشد
و قمر دشمن عطارد باشد این احکام بحویل ارد و مشتری سعادت حکم کرده بودند نحوست
دید این بحکم این **فصل اول** اولا سالخداه که نیک باشد یا بدحال سفر و بر نظر ستارگان
و دلیل بودن بر خانهای دیگر اول سالخداه در اصل بباید دیدن تا چه حظ داشته از
خانه و شرف و مثلثه و حد و وجه و مایل ابجه در اصل مولود در این خانه بوده باشند
و سهما چنانکه در زحل گفته شده است و دیگر فوتها پس اگر در اصل نیک حال و در انتها
هم نیک حال باشد دلیل کند بر زیادتی و نعمت و حشمت و تندرستی و رنج دلیل باشد
از طبع برجی پس اگر در انتها بدحال از ان دلالت اصل بعضی بکاهد و اصل اگر بد بود و تحویل
نیک زیادتی اندک او ورد بمراد خویش ولی رنج و تعب و اگر هر دو منحوس باشند دلیل کند
بر مکروه و اگر راجع یا محترق باشد بتر بود و همچنین نظر با سهم اصل نگاه کند والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم
السبت ثامن عشرین شهر
ذی القعده الحرام
سنه ثمان و سبعین
و ثمانین بعد
الالف من
الهجرة النبویة
ا
م

بازبین شد
۱۳۶۱ش

اما منسوبات کواکب منسوبات **زحل** کوکب پیرانست ودهقانان وارباب قلاع وخانهای
قدیم وخاندانهای قدیم وغلامان سیاه وصحرانشینان ومردم سفله وخسیس وزاهدان
بی علم واز اعضا منسوبست باستخوان وروده وپوست وزانو وگوشت وبلند بمثبت وناخن
وموی واز اخلاق مکر وکید وکینه وحمق وجهل وبخل ووقار وستیزه کاری وکاهلی واز
حیوانات گاو وفیل وخر وبز ومکس وهرچه در زیر زمین جا کند چون مور وموش واز
نباتات فلفل وانار ترش وعدس وماز وبلوط وهلیلج وآنچه ازین قسم باشد واز معادن
آهن وسرب وسنگهای سیاه وگویند از دینها دین یهود وگبر صرف منسوب باو است واز
مواضع کوهها وغارهای قدیم وبناهای قلاع واز اقالیم اقلیم اول واز شهرها خوارزم
وبخارا ونیشابور وحبشه وسند وهند ویمن وقبط وبربر منسوبات **مشتری** کوکب
علما واشراف وقضاة است وامرای باعدل ووزرای جلیل القدر ورفیع المنزله واهل
صناعت وزهاد واغنیا واعضا گوش چپ وپهلو وبازو وحلق ومعده وشکم وجگر وناف
ورانها وگویند تمامی جانب راست او را بود واز اخلاق حلم وسخا وعلو همت وحیا وخیر
وتواضع وصدق ووفا واز حیوانات دجاج ودراج وطاوس وحمام وکبوتر وگوسفند
وشتر واز نباتات گندم وبرنج ونخود وجو وکنجد وارزن وانار شیرین وسیب وگل
واز معادن زر وسیم وقلع وبرنج والماس وسنگها از دین دین نصرانیه از اقالیم دوم وبعضی
چهارم را نیز گویند منسوب باو است واز مواضع عبادتخانها ومساجد ومنبرها و
مقامهای عالی ومعمور وخزاین واز شهرها عراق وفارس خراسان وبابل ومکه ومدینه
منسوبات **مریخ** کوکب لشکریانست وامرای ظالم واتراک ودزدان ومفسدان
وآتشکاران ودباغان وستور واز اعضا زهره ورگهای ناجهنده وگرده ومجاری
نطفه وحکم شرکت زهره واز اخلاق تهور ومکابره وشجاعت وجسارت وسفاهت و
لجاج ودروغ وتهمت واهانت وخیانت واز نباتات بقم وبادام تلخ وانار ترش وسیر و
پیاز وبادنجان وترب وهرچه تند وتیز باشد واز معادن روی وشنجرف ومقناطیس
واز اقالیم اقلیم سیم گویند هفتم او راست واز مواضع آتشکده ولشکرها وجایهای
سیاست ومطبخها واز شهرها قندهار وکشمیر وملتان وکرمان وفارس وشیراز واطراف
او واصفهان واهواز وبصره وشام وروم وترک شمس کوکب سلاطین است واهل
امر ونهی واکابر رای وتدبیر واعضا دل بشرکت مشتری وسر وسینه ودهان ودندان
وچشم راست ودماغ ومغز واز اخلاق تکبر وعجب وکرم وترفع وبها وبهجت واز حیوانات

کوسفند

کوسفند اهلی وکوهی وباز وعقاب واسب وشیر وشتر ونهنگ واز نباتات نیشکر
وزعفران وصندل وترنج وخرما وگندم ودرختان بلند ومیوه واز معادن زر ویاقوت
وکبریت وزرنیخ وکهربا واز اقالیم اقلیم چهارم وگویند دوم او راست ونیز از شهرها
دیالمه وطبرستان واذربایجان وسمرقند وبذه وخراسان وبیت المقدس واز
جایها معبدها وقصرها وسرای پادشاهان منسوبات **زهره** کوکب اهل طرب است
وزنان وامردان ومخنثان وخادمان وظرفا واصحاب زینت وتجمل واز اعضا دستها
وناف وجگر وگرده وفرج ورحم واز اخلاق لهو وطرب وعشق وظرافت وسحر وسوگند
دروغ واز حیوانات بلبل وقمری وفاخته وکبوتر وخرگوش واز نباتات میوههای مغز
دار وانگور وبه وسیب وخرما وترنج وگلها وریحانها واز معادن زبرجد ومروارید
وسنگ سرمه واوانی که از زر وسیم سازند از دینها دین اسلام واز اقالیم اقلیم عجم واز
شهرها حجاز وخوارزم واردبیل وسمرقند وبخارا وارمنیه کوچک منسوبات **عطارد**
کوکب حکماست وطبیبان ومنجمان وشعرا واز کبار دیوانیان وکاتبان ونقاشان وتجار
واهل بازار واز اعضا زبان وساق ولب ورگهای جهنده واز اخلاق دین وعلم وپاکی
ونطق وصنایع دقیقه واز حیوانات خر وحشی واهلی واستر وسگ شکاری وروباه
وشغال وطوطی وهزاره واز نباتات پنبه وکتان وآنچه ساق ندارد وهرچه تیز باشد
واز دینها دین ترسای وفلسفه واز اقالیم اقلیم ششم وگویند سیم نیز او راست واز شهرها
دیلم وجیلان وطبرستان ومدینه وهرات ودشت قبچاق وسرای برکه منسوبات **قمر**
کوکب رسولان است وپیادهروان وایلچیان وعوام الناس واز اعضا چشم چپ مردان وراست
زنان ودماغ وگردن وپستان ومعده واز اخلاق عفت وجمال وسلیم طبعی ومزاح عیشی
وبسیار گفتن وحرکت وسخن چینی کردن واز حیوانات گاو وگوسفند واستر وفیل وکلنگ
وبط وشترمرغ وگنجشک ودراج واز نباتات خیار وتره وپنبه وکتان وسیر وگندم وجو
وانار وهرچه زود بزود فزون شوند واز معادن بلور ونقره ومروارید خرد وسبج وزاج
سفید ومهرها واز اقالیم اقلیم هفتم واز شهرها زابلستان وملتان وقندهار وبعضی
از آذربایجان وشام وموصل وجیلان **تذنیب** بدانکه هرگاه این کواکب قوی حال و
مسعود باشند دلیل قوت وسعادت مدلولات ایشان خصوصا هرگاه دلیل دیگر ضم شود
بیکدیگر یا بیشتر واگر ضعیف ومنحوس باشند مدلولات ایشان آفت ونکبت رسد
خاصه که دلیلی دیگر با آن یار شود کار از معطی ومعتری خوانند وگاه باشد که چنان اتفاق افتد

که خواه در حالت ضعف مانعی اتفاق افتد و مانع قوی باشد درین صورت منع قوت
یا ضعف کند و از قوت و ضعف چیزی ظاهر نشود و اگر مانع ضعیف بود حکم بر سبیل احتمال
و تردید بود و اگر هیچ مانعی و حاجزی نباشد حکم بر وفق حال منسوبان آن کوکب کند از قوت
یا ضعفی که آن کوکب را دست دهد منسوبات و مدلولات و منسوبات بروج مدلولات برج
حمل بر جهت ملکی منقلب بهیمی میانه آواز بریده اندام خانهٔ مریخ است و شرف شمس در
نوزدهم درجه طریقت قمر در او بود و وبال زهره است و هبوط زحل در بیست و یکم درجه
و حضیض مشتری در آن بود مذکر نهاری طبعش گرم و خشک از خلطها صفرا و از
عناصر آتش طعمش تلخ از فصول فصل ربیع از جهات شمال از مردم ملوک و امرا و لشکریان
و صیادان و ارباب سلاح و صرافان و حداد و شبانان و اگر منحوس بود دزدان و فتنه
انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان و از اعضا سر و روی و گوشها و از اخلاق تندی مزاج
و کینه داری و حاضر جوابی و از حیوانات چهارپای انسی و وحشی و از نباتات دارچینی و
زنجبیل و فلفل و قرنفل و از معادن مس و آهن و سرب و از جایها آتشخانها و کوشکها
و جایهای عالی و مقام عسکران و آهنگران و مطبخیان و سلاح خانها و جایهای بیمناک
و از شهرها بابل و فارس و آذربایجان و شام و فرنگ و دریای طبرستان مدلولات
برج ثور بر جهت ثابت بهیمی میانه آواز بریده اندام خانهٔ زهره است و وبال مریخ و شرف
قمر در سیم درجه ماده است و شبی و خاکی و سرد و خشک و سودایی بطعم ترش و بسیار نکاح
دوست عقیم که فرزند مولد سرما و زلزله اولش قوی و زاید و آخرش ضعیف و ناقص و
از مردم زارعان و کیالان و انبارداران و حیاطان و از اعضا گردن و حلقوم و رگها و عصبها
گردن و ریسها و از اخلاق کودنی و کم عقلی و دروغ و مکر و حیله و از حیوانات چهارپایان
سم شکافته از نباتات آنچه شیرین بود و سبزیها و آنچه نو رسته باشد و از مواضع بساتین
و از شهرها دمشق و مصر و اسکندریه و اکراد و اهل جبال و همدان و هرات و شام و عراق
و عجم و اردبیل مدلولات برج جوزا برجی است ذو جسدین خانهٔ عطارد و وبال مشتری شرف راس
در سیم درجه مذکر و نهاری گرم و تر است بادی و معتدل است بطبع خون مطعم شیرین
طفلی بهاری از مردم ملوک و اهل دیوان و ارباب قلم و نقاشان و خطاط و تجار و عمال و
متصرفان و شعرا و چون بدحال بود گیسه بران و شاعران هذیان گوی و کسانی که در کارها
تعطیل کنند و از اعضا دوشها و بازوها و دستها و از اخلاق کرم و سکون طبع و ادب و زیرکی
و لهو و لعب دوست دارد و از حیوانات مرغان اهلی و صیدی و از نباتات درختان میوه

دار

دار و بلند و میوههای مغزدار و از مواضع کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و دیوان
خانها و جایهای مرغان و از شهرها طرابلس و رقه و مصر و ارمینیه و گیلان و اصفهان و کرمان
مدلولات برج سرطان سرطان منقلب است میانه فرزند ضعیف خانهٔ قمر و وبال زحل
و شرف مشتری در پانزدهم درجه هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه مؤنث است دلیلی
بطبع سرد و تر بلغمی بطعم شور صیفی و شبی و از مردم ملک زادگان و امیران و ملاحان و غواصان
و آبداران و بزرگان درپابار و اگر بدحال بود حمامیان و سقایان و از اعضا دل و سینه
و معده و پستان و سپرز و شش و از اخلاط سکون طبع و ادامهٔ و نانست و از حیوانات هرچه
در آب و آنچه در آبخانها و سقاخانها و از شهرها بیت المقدس و بعضی یمن و آذربایجان و بحرین
و ارمینیه کوچک و بلاد شرق خراسان و هراة و بلخ مدلولات برج اسد اسد بر جهت
ثابت میانه آواز بریده اندام میانه نکاح کم فرزند شرقی خانهٔ آفتاب است و وبال زحل
خالی از شرف و هبوط اولش قوی و زاید و آخرش ضعیف و ناقص تابستانی شبانی
مذکر نهاری گرم و خشک و صفراوی بطعم تلخ از مردم ملوک و سلاطین و امرای بزرگ
از اعضا پشت و پهلو و سر معده و از اخلاق مهابت و غضب و از حیوانات آنچه مهیب
شجاعند و جانوران موذی از معادن نقره و آلات و اوانی که از آن سازند از شهرها
دمشق و کرمان و مداین و خراسان مدلولات برج سنبله سنبله بر جهت ذو جسدین خاکی بلند
آواز و درست اندام و کم نکاح اندک فرزند شرف عطارد در پانزدهم درجه و بال مشتری
هبوط زهره در بیست و هفتم درجه مؤنث لیلی خالی سرد و خشک سودایی بطعم
ترش شتایی تابستانی از مردم وزرا و کتاب و ارباب صناع و اصحاب علم و دواوین
و تجار و اهل طرب و آلات آن و طعامهای ایشان و مواضع و خزانهٔ از اعضا شکم
از اخلاط سخاوت و حکمت و راست گفتن از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان ناطق و مادیان
بزرگ از نباتات گندم و جو و برنج و نخود و انواع حبوبات و میوههای خشک چون فندق
و فستق از شهرهای شام و فرات و حبشه و صنعا و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن
و سیستان مدلولات برج میزان بر جهت منقلب انثی درست اندام بلند آواز کم فرزند
اندک نکاح خانهٔ زهره و وبال مریخ شرف در بیست و یکم درجه هبوط شمس در نوزدهم
درجه هوای مذکر نهاری حار رطب و موی کهولی بطعم شیرین خریفی مولد بادهای
مختلف و از مردم قدما و ندما و بزرگان و ارباب صناعت و اهل طرب و تجار و زنان و از
اعضا میان و پشت و شکم و ناف و عورت و گرده و خصیه از اخلاق کرم نفس نیکو فکر و لهو

وطرب دوست از حیوانات مرغان و بلبل از نباتات ابریشم و نخل و انجیر بر سر کوهها بروید
از شهرها نواحی مغرب و صعید و مصر و مکه و مدینه و تغلبات و روم و فرات و طالقان
و بلخ و بخارا و تبت مدلولات برج عقرب عقرب برجیست ثابت بی آواز کم نکاح بسیار
فرزند درست اندام کم نکاح بسیار فرزند خانه مریخ و وبال زهره و هبوط قمر در سیم
درجه ماده شبی آبی سرد و تر بلغمی و شود که طالع جزئی مولد رعد و برق اولش صحیح و غلیظ
اخرش سقیم و باریک از اعضا و کرده و مثانه از اخلاق کذب و حمق و کاهلی و بدخوی
از حیوانات وحوش و حیوانات موذیه و زنبور و جانوران آبی از نباتات زردالو
و انجیر و انار و امرود و بهی و از جواهر آنچه از آب بیرون آید چون مرجان و مروارید
و سنگ عقرب و نوشادر و از حجاز و یمن و شام و دیلم و آمل و ساری و ری و موصل و تبریز
مدلولات برج قوس برجیست ذو جسدین درست اندام میانه آواز نیمه اولش انسی
و نیمه اخرش بهیمی نکاح اندک فرزند خانه فرح مشتری وبال عطارد شرف ذنب سیم
درجه هبوط راس همان درجه مذکور روزی آتشی گرم خشک صفراوی بطعم تلخ
که طالع جزئی مولد باد اولش قوی و صحیح و اخرش ضعیف و سقیم میانه از مردم اوساط
الناس و ستوران از اعضا رانها از حیوانات استر و اسب و خر و بعضی از مرغان از
معادن طلا و آهن و قلعی از شهرها جرجان و باب الابواب و دماوند و بغداد و اصفهان
و روس و مغرب زمین مدلولات برج جدی برج جدی برجیست منقلب خاکی سرد
خشک و زمستان مونث شبی ضعیف آواز نکاح دوست کثیر الولد بسیار و ظلمت خانه
زحل شرف مریخ در بیست و هشت درجه هبوط مشتری در پانزدهم درجه وبال قمر طعم
ترش از مردم قلعه داران و اهل صحرا و کوه و خادمان دبیران و سپاهان و مزارعان از
اعضا زانوها و پیوندها و عصبها از اخلاق فراموشی و حیلت و رازداری و طول دوستی
دار از حیوانات گوسفند و بلخ و ماهیان بزرگ و روباه و شغال و انواع حشرات الارض
و از نباتات آنچه حیوانات خورند و مازو و بلوط و چوب آبنوس و درختهای بد میوه
و گیاه بی تخم از شهرها حبشه و کوفه و بحرین و عمان و شرقی روم و اصطخر و اهواز و
طبرستان و کابل و دیلم و جیلان و هند مدلولات برج دلو برجیست ثابت مذکر روزی
گرم و تر زمستان دموی هوایی است بلندآواز بادهای مهلک و سرما و اندک فرزند عقیف
در حق زنان خانه زحل وبال آفتاب از مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و بندگان و خادمان
و آبگینه سازان از اعضا ساقها از اخلاق سخاوت و عفت و شیرین سخن و پاک خودش از

حیوانات مرغان بزرگ چون شترمرغ و عقاب و سلک آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ
از نباتات ساج و هلیله و خیار شنبر و خرما از معادن مهرهای رنگین و قلاده و مهر از
شهرها حبشه و حجاز و ربع و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه و بعضی از
هند مدلولات برج حوت حوت برجیست ذو جسدین ماده و شبی و آبی و سرد و تر
زمستانی و بلغمی خانه مشتری وبال عطارد و هبوط آن از پانزده درجه و شرف زهره
در هفتم درجه او است نکاح دوست بسیار فرزند بی آواز مولد باد از مردم سادات
و علما و فضلا و اشراف الناس و غواصان و ملاحان و سالوسان از اعضا پایها از اخلاق
کرم و خوش طبعی و نیک رای و خاموشی و جرات از حیوانات آنچه در آب متولد شود از
نباتات سیب و شفتالو و پنبه و نیشکر و میوهای خوش طعم از معادن و جواهر دانه در
و صدف و مشک و کافور از شهرها طبرستان و مازندران و سمرقند بخارا و مصر و اسکندریه
تا حد یمن و بحرین و بصره و سجستان و خوارزم و موصل آنکه هرگاه یکی از این برجها ضعیف
گردد بحلول النحوس و یا وقوع کسوف خاصه آنکه بعقده ذنب باشد یا بقران نحسین یا
بقران عطارد و نحسین یا باحتراق کوکب دری خاصه نحسی دلیل ضعیف و آفت مدلولات
آن برج باشد خاصه که دلیل دیگر دال بر ضعف مدلول از مدلولات آن برج حکم باید
کردن و اگر مانعی و ضدی بران باشد حکم کردن جایز نبود فکیف که مانعی قویتر باشد و اگر
برجی قوی حال باشد یا بحلول سعدین در آن یا قران سعدین و سقوط
نحسین دلیل قوت و سعادت مدلولات آن برج باشد
خاصه که دلیل دیگر بان یار شود و اگر دلیل
بر ضد این در آنجا اتفاق
افتد حکم نشاید
کردن والله
اعلم

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب .... حل مسائل

مؤلف متن .... قطب الدین عبدالحی لاری .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط .... تعداد سطر ....

جزء کتب نجوم زبان .... عدد اوراق ۴۸

طول .... عرض .... شماره عمومی ۱۲۲۲۰/۱

وقفی / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری

ملاحظات ....

فصل هفتم در قاعده کلیه در استخراج ضمیر **فصل هشتم** دربیان منسوبات
بیوت دوازده کانه **فصل نهم** دربیان دلایل ابتدای عاقبت کارها **فصل دهم**
در پیدا کردن و روا شدن حاجت **فصل یازدهم** در پیدا کردن بیرون آمدن حاجت
دربیان استخراج خبی **باب اول** در دلیلهای طالع **باب دویم** در دلیلهای

مدت و دوم

بیت
بیست و دویم **باب سیم** در دلیلهای بیست و چهارم **باب چهارم** در دلیلهای
بیست و پنجم **باب پنجم** در دلیلهای بیست و ششم **باب ششم** در دلیلهای بیست
و هفتم **باب هفتم** در دلیلهای بیست و هشتم **باب هشتم** در دلیلهای بیست و نهم
باب نهم در دلیلهای بیست دهم **باب دهم** در دلیلهای بیست و یازدهم
باب یازدهم در دلیلهای بیست و دوازدهم **خاتمه** دربیان بعضی مسایل متفرقه
نجومی متفرعة این کتاب **مقدمه** دربیان بعضی مسائل که واجب است قبل از شروع در این
علم دانستن انها مشتمل بر دوازده فصل **فصل اول** دربیان مسائل و مسئول عنه و طریق
سؤال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم این بود که بدلایل ظنی و تجربیات و قیاس در کونیات
چیزها را پیش از وقوع ان و اکثر بوقوع پیوسته و بعضی بواسطه خطای منجم یا سببی
دیگر از اسباب خفیه بر منجم در حیز امکان باند و چون بزرگان این فن شریف معتقد
داشتن حکم راندن بوجهی بر جزئیات طالع اشخاص انسانی بدلایل و برهان کافی
یافتند که اگر کسی بجهة مهمی جزوی سؤال کند از منجم او در ان وقت استخراج طالع کند
و سیر کواکب و وضع افلاک باز جوید و از طالع اصل دانسته حکم کند و بزرگان
احکامیان بدین طریق حکمها رانده اند و ما نیز حکمها کرده ایم و اکثر از قوة بفعل آمد
پس کسی که بجهة حاجتی نزد منجم رود و مسئول عنها انست که سؤال از جهة
او است و طریق سؤال انست که یکشبانه روز در خیال ان مسئله باشد و اگر رسد
بمنجم سؤال کند و بعضی گویند همین که در خاطر خطور کرد اگر سؤال کند قصوری ندارد
اما اول اولی است و باید که سائل نیت درست کند و چندین در میان هم نکند
مگر که کلی احوال خود بیند و با متحان نزد منجم برود و در وقت راست ایستان شمس سؤالی
نکند چه در اینوقت راست ایستان شمس نکند چه در اینوقت دانستن ارتفاع
و طالع صعوبتی دارد منجم باید که حظوظ و سعادت و نحوست خوب باز رسد تا حکم او
خطا نشود صاحب روضة المنجمین گوید که خطاء مسائل اکثر از ان است که آلة ارتفاع
درست نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند و اگر در وقت زوال باشد منجم تامل کند
چه اندک ارتفاع تفاوت بسیار کند و اگر قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس
عاجز ماند و فرق نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل سائل است و سابع دلیل مسئول عنه چند
بار این تجربه کردم که نحس اند و هفتم بود درست نیابد **فصل دوم** دربیان انکه اگر چند
نفر یک طالع سؤال کنند بدانکه چون سائلان جمع سؤال و منجم ارتفاع بیند طالع راست

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بعد الحمد والصلوة علی نبیه و ولیه بر ارباب خبرة پوشیده نیست و نماند که اقل خلق الله
الغنی قطب الدین عبد الحسین الحسینی چون از تالیف کتاب عقل و عقد و نجوم و تصنیف
کتاب سراج السالکین در اعتقادات فارغ شد یکی از فضلای زمان که در هر اوان
تشویق و تحریص این بی بضاعت بر تالیف رسایل می نمود و از قول او هیچ چاره نمی
داشت گفت تا حیات مستعار تراباقی هست قفل خاموشی بر لب بزن و یادگاری بر
جهان بگذار این بی بضاعت امر او را سمعا و طاعة گفته بطریق وشاورهم فی الامر
مشاورت نمودم که بچه طریق بکران نطق را روان سازم و او چه مقوله علم در حیز
بیان آورم آن دوست صادق گفت در این اوقات اکابر زمان بیشتر در طالع مسئله
از سوانح حالات می پرسند که آنچه از طالع حکم رانده و اکثر بر وفق صواب آمد و چند
کتاب عمده را بدست آورده اگر از آن کتب بترک حشو و تطویل کنیم و خلاصه آن انتخاب
کنیم و بعضی سوالات که اکابر از آن کرده اند بطریق مثال بآن ضم کنیم مستحسن خواهد بود
رای رزین او صواب دانسته شروع در آن نموده و از حضرت کردگار توفیق آن مسئلت نمود
و این کتاب را بحل مسائل موسوم ساخت و بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه ترتیب داد مقدمه
در بیان بعضی واجب که قبل از شروع در این علم بداند و آن مشتمل است بر دوازده فصل
فصل اول در بیان مسائل و مسئول عنه و طریق سوال **فصل دویم** چون چند نفر
بیک طالع سوال کنند حکم آن چیست **فصل سیم** آنکه منجم چگونه امتحان و عدم
امتحان داند و مدت بقای دلیل مسئله **فصل چهارم** در بیان صحت استخراج ضمیر **فصل
پنجم** در پیدا کردن ضمیر دلیل که از آن استخراج توان کرد **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر
فصل هفتم در قاعده کلیه در استخراج ضمیر **فصل هشتم** در بیان منسوبات
بیوت دوازده گانه **فصل نهم** در بیان دلایل ابتدای عاقبت کارها **فصل دهم**
در پیدا کردن و در واشدن حاجت **فصل یازدهم** در پیدا کردن بودن واشدن حاجت
در بیان استخراج حبی **باب اول** در دلیلهای طالع **باب دویم** در دلیلهای

بیست ودوم

۱۲۳

بیست و دویم **باب سیم** در دلیلهای بیست وچهارم **باب چهارم** در دلیلهای بیست
و پنجم **باب پنجم** در دلیلهای بیست و ششم **باب ششم** در دلیلهای بیست
و هفتم **باب هفتم** در دلیلهای بیست و هشتم **باب هشتم** در دلیلهای بیست و نهم
باب نهم در دلیلهای بیست دهم **باب دهم** در دلیلهای بیست و یازدهم
باب یازدهم در دلیلهای بیست و دوازدهم **خاتمه** در بیان بعضی مسایل متفرقه
نجومی متفرقه این کتاب **مقدمه** در بیان بعضی مسائل که واجب است قبل از شروع در این
علم دانستن آنها مشتمل بر دوازده فصل **فصل اول** در بیان مسائل و مسئول عنه و طریق
سوال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم این بود که بدلایل ظنی و تجربیات و قیاس در کوائنات
جزئها از پیش از وقوع آن و اکثر بوقوع پیوسته و بعضی بواسطه خطای منجم یا سببی
دیگر از اسباب خفیه بر منجم در حیز امکان بماند و چون بزرگان این فن شریف معتقد در
داشتن حکم راندن بوجهی بر جزئیات طالع اشخاص انسانی بدلایل و برهان کاملی
یافتند که اگر کسی بجهة مهمی جزوی سوال کند از منجم او در آن وقت استخراج طالع کند
و سیر کواکب و وضع افلاک بازجوید و از آن طالع اصل دانسته حکم کند و بزرگان
احکامیان بدین طریق حکمها رانده اند و ما نیز حکمها کرده ایم و اکثر از قوة بفعل آمد
پس کسی که بجهة حاجتی نزد منجم رود و مسئول عنه هاست که سوال از جهة
او است و طریق سوال آنست که بیکشبانه روز در خیال آن مسئله باشد و اگر رسد
بمنجم سوال کند و بعضی گویند همین که در خاطر خطور کرد اگر سوال کند قصوری ندارد
اما اول اولی است و باید که سائل نیت درست کند و چند نیت در میان هم نکند
مگر که کلی احوال خود بیند و بامتحان نزد منجم برود و در وقت راست ایستادن شمس سوال
نکند چه در اینوقت راست ایستادن شمس نکند چه در اینوقت دانستن ارتفاع
و طالع صعوبتی دارد منجم باید که حظوظ و سعادت و نحوست خوب بآن رسد تا حکم او
خطا نشود صاحب روضة المنجمین گوید که خطاء مسائل اکثر از آن است که آلت ارتفاع
درست نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند و اگر در وقت زوال باشد منجم تامل کند
چه اندک ارتفاع تفاوت بسیار کند و اگر قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس
عاجز ماند و فرق نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل سائل است و سابع دلیل مسئول عنه و چند
بار این تجربه کردم که نحس اند و هفتم بود درست نیاید **فصل دویم** در بیان آنکه اگر چند
نفر بیک طالع سوال کنند بدانکه چون سائلان جمع سوال و منجم ارتفاع بیند طالع راست

داد و هرمس گوید سؤال سایل اول از طالع گوید و سایل دوم از بیست و دوم و سایل
سیم از بیست و سیم براین ترتیب و صاحب ده صنو و کفایة التعلیم سؤال سایل اول
از طالع جواب گویند و دوم از عاشر و سیم از هفتم و جواب سایل چهارم از رابع گویند
و چون بر بیست و چهار و پنجم رسد ارتفاع تازه بگیرند که ممکن بود که چند اوتاد حد و
صورت بگردد و درجات بروج نیز متغیر شود و دوروثیوس گوید جواب سایل اول
از طالع و دوم از عاشر و سیم از یازدهم و صاحب سایل چهارم از بیست و پنجم از بیست
سابع و ششم از بیست و سیم و هفتم از بیست و چهارم و صاحب هشتم از بیست و نهم و
دچهار خانه که بطالع نظر ندارند و ساقطند از آن حکم نتوان گفت **فصل سیم** در بیان
آنکه منجم بچه بشناسد که سایل امتحان میکند و مدت بقای دلیل مسئله چون منجم خواهد
بداند که سؤال بامتحان است یا نه بنگرد بماه که منصرف از تربیع و مقابله عطارد بود و آن
سؤال امتحان بود دیگر بنگرد بطالع و صاحب طالع اگر در آن طالع کوکب مبتز است و قمر
متصل است بصاحب طالع و وی قابل تدبیر هست بذات یا بنقل بدانکه سؤال درست
و اگر ازین نیست بدانکه درست نیست و غرض امتحان است و اگر بعضی یافت شود و بعضی
نشود سؤال سائل بعضی درست است و بعضی نه یا سؤال سایل از ضمیر کسی دیگر است که دلش
بدو نگران است والا اینک تامل باید کرد که خطا نکند و حکما گفته اند که مدت بقای دلیل
مسئله قدر دیگ... قمر است و گفته اند که قدر ... شمس است و گفته اند که قدر
بکذور آن ستاره است که دلیل بود و مستولی بر صاحب طالع و صاحب ده صنو
المنجمین گوید که من این را هیچ وجهی ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندان شناسم که
آن حاجت روا شود یا فوت شدن با امید و ناامیدی **فصل چهارم** در بیان صحت
استخراج ضمیر و بنای استخراج ضمیر بر سه اصل است اول صحت ضمیر که سائل شب و روز اندیشه
انکار نماید که ضمیر کرده و آن اندیشه منقطع نشود تا آن وقت که بمنجم برسد و اگر سه شب در آن
اندیشه بود بهتر بود که تراز وقت ضمیر تا وقتیکه از منجم سؤال میکند یک برج تمام سیر کرده
باشد پس حکم درست آید و بجای طالع اصل قیام نماید **دوم** آنکه منجم بی توقفی طالع
وقت باید صحیح آرد و بیوت دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند چنانکه بطلمیوس
در صد کلمه میفرماید که اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السابع و صاحبه منحوسا پس چون
این اصول دانستی بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه و دلیل حاجت و غرض پیدا باید کرد تا ضمیر
درست توان گفت و دلیل در فصل آتی ذکر خواهد انشاء **فصل پنجم** در پیدا کردن

دلیل

دلیل که ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده شد و خانهای طالع
آراسته داشته و کواکب در محل خود نوشته سهم الغیب سهم السعاده و سهم حاجة معلوم شده
باشد و سهم حاجة معلوم شده باشد و جوز و اجتماع یا استقبال مقدم بدست آورده
باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع آن کواکب است که در
آن درجه حظی داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد بیکی از نظرهای پنجگانه و مبتز دانسته باشی
و مبتز کوکبی است که در صورت طالع در وتدی باشد یا در حظی از حظوظ خود بود و کواکب
اکثر بدو ناظر باشند پس چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه دلیل سائل صاحب طالع
است یا ناظر بطالع و مستولی بر درجه طالع و اگر مستولی نباشد آن کوکب که قمر از و منصرف
شده دلیل سائل است و کوکبی که در طالع بود دلیل سائل است و هر کدام از اینها که در
قوتهای فلکی عرضی قوی تر باشد او را اختیار کند و دیگران اگر قوت داشته باشند شریک
کنند دلیل مسئول عنه صاحب هفتم اگر بهفتم ناظر باشد و مستولی بر درجه هفتم و کوکبیکه
در هفتم باشد و کوکبی که قمر بوی متصل شود و صاحب شرح خداوند ساعت است دلیل
مسئول عنه است **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر بدانکه قبل از این مذکور شد که
سایل باید که ضمیر مشغول سؤال دارد دیگر آنکه حاجت سائل بمنجم از جهة ضمیر باید که همچنان
باشد که حاجة بیمار از جهة علت بطبیب تا ضمیر درست کرد از آن روی که سائل شب و روز
در غم ضمیر بود چنانکه بیمار و هر چیز که بدین وجه نباشد در وقت سؤال آن ضمیر درست
نبود چون اصول معلوم کردی و دلیل بدست آوردی و مستولی دانستی اگر چه از پیش طریق
اجمال گفتیم که مستولی بر درجه طالع کدام کوکب است اما شاید از قلت تدبیر یا از غلبه نسیان
متذکر نبوده باشی ای عزیز بیان کنیم مفصلا باید که نظر کنی تا در درجه طالع کدام کوکب را
حظ بیشتر است از کوکب مستولی باشد و آن بدین منوال است که صاحب برج طالع پنج شهادت
دهند و خداوند شرف چهار شهادت و خداوند حد سه شهادت و خداوند مثلثه
اول و دوم هر یک دو شهادت الا آنکه دوم ضعیفتر بود و خداوند سیم و ساعت و وجه
مثلثه سیم و ستاره که قمر بدو پیوند و نیر بهر و اثنی عشریه درجه طالع و کوکبی که در
وتد عاشر حاجت باشد هر یک را یک شهادت دهند پس هر کدام که حظ او در شهادت
او بیشتر و ناظر بجزو مطلوب بود او مستولیست و دیگری که حظ او کمتر است شریک
او و هر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود یا شرف خود باشد شهادت
ایشان مضاعف شود مثال طالعی گرفتیم بدین صورت صاحب بیت زهره صاحب شرف

و قمر صاحب مثلثات زهره و قمر مریخ و صاحب حد عطارد و صاحب وجه زهره و صاحب
ساعت نیز زهره بود در این صورت طالع زهره

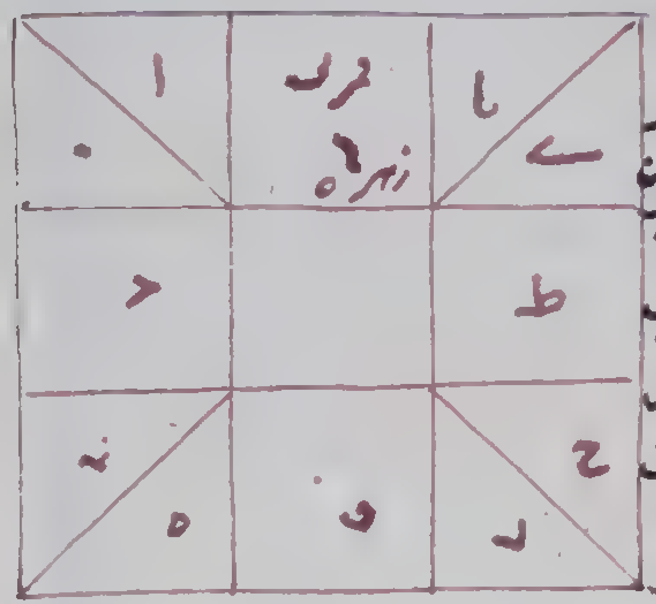

را پنج شهادت یافتیم چرا که صاحب بیت است و در
خور شهادت او مضاعف شد که ده باشد و چون
صاحب مثلثه اوست دو شهادت و چون صاحب
وجه و ساعت در طالع هر کدام یکشهادت دارند
که مجموع پانزده شهادت باشد و قمر را ده شهادت
و عطارد را سه شهادت یافتیم و چون در جوزا در
خانه خود بود شهادت او مضاعف شد که شش باشد هذا مسئول و دلیل سایل و مسئول
عنه و غرض معلوم کردی نظر کن که دلیل سایل در طالع مذکور از زهره بود مثلا در کدام خانه است
از طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه زهره در پنجم بود و قمر در نهم باید گفت
که ضمیر از بهر فرزند است که غایب است با عزم سفر داری و این حاصل کلام بطلمیوس است
و اعتماد بر این بیشتر است اما استادان دیگر در این باب بتجربه و قیاس سخنها گفته اند و از آن
نکته چند باز گفته شود نظر کن با مسئول بود درجه طالع و درجه نیز بود و درجه سهم السعادة
کدام کوکب است آن ستاره که قوی تر باشد در جایگاه او نگاه کنند هر جا که بود ضمیر از آن جنس
بود ۲ خداوند سهم السعادة و خداوند مثلثه اول باید دید که کدام قوی تر باشند و در کدام
خانه بود ۳ نظر کن در دنهبهر درجه طالع با کدام برج و درجه است و کدام ستاره بر او ناظر اگر
ستاره بد و ناظر دلیل از طبع و جنس آن ستاره و اگر هیچ ستاره نبود ناظر از جنس خانه بود
مفرد ۴ نظر کن بر اثنی عشریه درجه طالع بهمان طریق که در دنهبهر مذکور شده ۵ اتصال قمر
محض و در نگاه باید کرد و نگاه باید داشت و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل او بیحت قوی بود
۶ هندوان اعتماد بر خداوند ساعت کنند چنانکه هر جایگاه او باشد ضمیر از آن جنس دانند
و آن ستاره که ناظر است بدو ما بیان کنند ۷ بنگر بدلیل طالع تا بکدام کوکب متصل است اگر
آن کوکب که دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست اندر طالع باشد از تن و جان باشد یا از
زندکانی یا از بهر خود و اگر کوکبی که دلیل بوی پیوندد در برج دوم بود ضمیر از یاری
کردن یا از مال باشد و اگر سیم بود ضمیر از برای برادران و منسوبات آن برج باشد و اگر
در برج چهارم بود ضمیر از پدر و مادر و ضیاع و عاقبت کار و دفینها باشد و اگر در
پنجم باشد ضمیر از فرزندان بود یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بندکان و خدمتکاران

وبیماری

و بیماری و منسوبات برج ششم باشد و اگر در هفتم بود ضمیر از انبازی یا از نکاح و منسوبات
برج هفتم باشد و اگر در هشتم باشد ضمیر از بیع و شری باشد و اگر آن کوکب که دلیل بوی
پیوندد در هشتم بود ضمیر از مال فروشنده بود یا از میراث و اگر اندر برج نهم بود ضمیر از
سفر باشد یا از علم آموختن و اندر دهم ضمیر از پیشه بود از عمل سلطان و اگر در یازدهم بود
از امید و دوستان باشد و اگر در دوازدهم باشد ضمیر از دشمن یا از زندان و غم و شدت
و تباهی یا از حیوان و ستور باشد و اگر دلیل طالع آن ستاره که پیوسته باشد راجع بود ضمیر از
غایبی رسد یا از حال غایب و اگر دلیل یا آن ستاره که دلیل بوی پیوندد در هبوط و ضمیر از
مال یا از فرزند و مانده کی کار یا از بازداشته بود و اگر دلیل با آفتاب متصل باشد یا دلیل خود
آفتاب بود و ضمیر از سلطان بود و اگر در هفتم رجعت باشد ضمیر از تحیر و فرو ماندگی
باشد و اگر دلیل طالع بمقابله نحسین باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل
پیوندد ضمیر از کسی کار باشد و اگر بمریخ پیوندد و از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر
بزهره پیوندد ضمیر از زن باشد و اگر بمشتری پیوندد و اگر بعطارد پیوندد ضمیر از نامه
بود یا خبر یا غلام یا کودک هشتم بنگر اگر خداوند ساعت مریخ باشد و نحوس اندر بود
ضمیر از دزد باشد و اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بر و ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر
از راستی و تزویج بود و اگر کوکب نحس باشد و زهره بد و متصل ضمیر از عداوت و خصومت
زنان باشد و اگر زحل بدلیل یا انکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر از رنج یا از غم و شدت و قرض
باشد نهم اگر در طالع مشتری بود یا ماس ضمیر از خدای تعالی و ایمان و آن کارهایی که
بحق تعلق دارد و اگر زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم بود از طلاق باشد
و اگر عطارد در هفتم بود از طلاق باشد و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از پیغام و نامه و کتاب بود
و اگر آفتاب در طالع بود ضمیر و سؤال از زوال ملک او و اگر آفتاب در طالع بود ضمیر و سؤال از زوال
در وسط السماء بود سؤال از سلطان و مادر سلطان بود و اگر آفتاب در حدود کواکب بود
سؤال از آنچه منسوب باشد بآن کواکب باشد اگر صاحب سؤال زن باشد و صاحبش طالع بود
در ذایل السنبله ضمیر وی از شوی خواستن بود اگر صاحب طالع در دوم بود ضمیر از فرزند
بود که در شکم مادر است یازدهم گفته اند که در هر صورت تأمل باید کرد که سایل
بکدام صورت و بکدام برج شباهت دارد ضمیر سایل از آن کوکب بود و از آن برج گویند و این
نیز بعید است دوازدهم گویند که ضمیر از سهم ضمیر طلب باید کرد و این نیز بچندین وجه
بیان کرده اند اول از خداوند برج سهم السعادة بگیرد تا محل کوکب که صاحب ساعت و از طالع

طرح کند هر جاکه برسد ضمیر از آن برج و کوکب او باشد ۲ بگیرد از درجه خداوند طالع تا درجه طالع طرح کند هر جاکه برسد ضمیر آنجا بود ۳ بگیرد از درجه طالع سؤال تا درجه کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال ماه بروی متصل شده باشد و از آن کوکبی که وقت سؤال ماه بوی متصل است یا خواهد شد طرح آنجا که برسد ضمیر آنجا باشد و صاحب روضة المنجمین گوید این سهم ضمیر از جملهٔ اسرار است و بابی است لطیف مانند نمودار بطلمیوس باید دانستن چه اگر درجه طالع مولود بر جزو اجتماع یا استقبال درست شود دلیل پرسنده نیز درست بود ۴ از درجه آفتاب تا درجه طالع برگیرند و آنچه دلیل رفته بود و در برج خویش بر او افزایند و از برج دلیل طرح کند هر جاکه رسد ضمیر آنجا بود **تذنیب** چون دانستی که مسئله از کدام جنس است نظر کن تا بدانی خانه مسئول کیست چنانکه اگر سؤال از مال باشد برج دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل دانستن و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهة عمل و رفعت و زهره از بهر لذت و فرزند **قاعده** کلیه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم بیان می‌کند در این محل ایراد کردن مستحسن نمود بدانکه دلایل ضمیر از کواکب ده است اول مبتز ۲ قابل التدبیر مبتز ۳ قابل تدبیر صاحب طالع ۴ قابل تدبیر قمر ۵ واقع تدبیر صاحب طالع ۶ قابل تدبیر مسئول بود درجه طالع ۷ کوکبی که در طالع باشد ۸ قابل التدبیر وی از صاحب بیت قمر ۹ هر کوکب که بیشتر یاد کرده شد قوت او بیشتر باشد و از بیتها و جهاتی که این کواکب خداوندان آن باشند و از وجهها و جهاتی که جایهای این کوکبند نیز خاصه بیتی که در آن صاحب طالع است مرکز قابل التدبیر قمر با قمر خارج صاحب طالع باشد مقدم بود قابل تدبیر صاحب طالع و اگر قمر در مکان خود مقبول بود قابل تدبیر وی مسعود بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و بخانه خود بدانکه شمس را و سهم السعادة را هم از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب که در همه احکام نیرین را و نتایج نیرین را اثری عظیم است و صاحب ساعت را هم اثری عظیم است در دلایل ضمیر و حتی و دینه او در اثر برابر رسته قمر است خصوص که صاحب یوم نیز باشد و دوازده بهر طالع را هم اثری هست بدانکه هر دلیل ازین دلایل بر چیزی دلیل کند از اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانکه مبتز و قابل تدبیر قمر و مسئول و کوکبی که در طالع باشد و صاحب ساعت و محل هر یک از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند و بیتهایی که این کواکب خداوندانند و دافع تدبیر و صاحب طالع و اثنی عشر طالع و مکان صاحب وی بر اسباب ضمیر دلیل کند و قابل تدبیر مبتز و قابل تدبیر

ومسئول

ومسئولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب ساعت و محل هر یک از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند و بیتهایی که این کواکب خداوندانند و دافع تدبیر و صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب وی بر اسباب ضمیر دلیل کند و قابل تدبیر مبتز و قابل تدبیر و مسئولی قابل تدبیر کوکبی که در طالع است و صاحب بیت قمر بر اغراض ضمیر دلیل کند و این مقدمه بمثال روشن شود مثال آنستکه طالع سایلی بافتیم و شهر غزنین برج سرطان پانزده درجه و شمس در اول حمل بود درجه عاشر هر آینه مبتز در این شکل شمس است پس دلیل جنس ضمیر شمس است و بیت عاشر و چون شمس بر جاه و ریاست دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر سایل ازین جنس باشد و چون شمس خداوند دوم طالع است و دلیل دوم مال معین و معاش است پس ضمیر سایل طلب مال یا معین باشد یا معاش و اگر قابل تدبیر شمس مریخ باشد غرض ضمیر سایل ثبات از جهة غلبه و قهر اعدا و اگر قابل تدبیر مشتری باشد غرض ثبات و بقای خاندان قدیم و براوردن بناهای پایدار و مانند آن بدان سبب که غایت غرض جاه و ریاست طلب ثبات است پس اگر دو سه کوکب دلایل جنس ضمیر اسان کرد و چنانکه در طالع مشتری باشد و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع همراه مبتز بود و اگر میان ایشان مخالفت بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس ضمیر باشد و دیگران شریکان و اگر اختلاف در حد ناقص و زاید بود چنانکه استدلال ممکن نگردد استعانت خواه بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب راجح بهد اعتماد بر آن جانب کن و چنان دان که آن طالع طالع سایل است **فصل هشتم** اول در بیان منسوبات بیوتات دوازده گانه طالع اول دلیل کند بر ولادت در سؤال بدانچه دلیل است بر ولادت و زیادت از آن نیز دان زیادت آنست که طالع دلیل آغاز کارهاست و ظهور آن و زیادتی و افزونی ۲ دلیل داد و ستد و باز آمدن غایب و جهة تمیز باد ۳ دلیل اخیار و ابرار و عبادتگاهها و برادران ۴ دلیل چیزهای کهن و جای گنج و جای دزدی و دردیه و دبیرستان و کودکان و ضیاع و عقار و پدران و نیکان ۵ دلیل خبر و رسول و هدیه و رشوه و عشق و جامهای نو و دست بدست آوردن مال گذشتگان و دعوت و اموال فرزندان ۶ دلیل چیزی حقیر است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و جریك و دروغ و کرنجه دفنی و مجهود و زندان و بیماری ۷ غایب است و جنگ و شرکت و کنج و مقصد مسافر و گرانی و ارزانی نرخها و گم شده و خرید و فروخت و زنان ۸ دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده و معین و خصم و حبس ۹ دلیل کار گذشته و کاری شگفت و خبر سؤال و سفر و راه و خواب دیدن ۱۰ دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها و حرکت و شراب و پدر ۱۱ دلیل

مال والیت وساروف والی ومعین وی و رشوة و دوستی بزرکان وچیزی نیکو ونو
۱۲ دلیل کارهای کذشته است وکریخته وعصیان وحبث وبدکانی وحقد وفکر وحیله
وخیاست وحبس ووحشت **فصل نهم** در بیان ابتدای کارها بدانکه دلیل ابتداء
کارها طالع وصاحب او است وقمر مادام که در وتد باشد وسهم السعادة وخداوند
ساعت بطالع ناظر باشد ودلیل عاقبت کار مریخ چهارم وصاحب او وخداوند خانه
ماه وان کوکبی که قمر بوی متصل است وصاحب مریخ سهم السعادة است پس بنکر بماه
وخداوند خانه ماه اکر هر دو قوی حال باشند اول ان کار وآخرش هر دو نیک بود واکر
ماه قوی حال بود وصاحب خانه ماه ضعیف بود آغاز این کار خوب وآخرش تباه شود واکر
برعکس بود اول کار تباه بود وآخر با قوة بود واکر ماه وصاحب خانه ماه هر دو ضعیف
الحال باشند اول وآخر انکار هر دو باشد **فصل سیم** در دانستن روا شدن
حاجت وانچه تعلق دارد بان پس چون ضمیر بیرون آورد اکر بر سند که غرض حاصل آید
یا نه وحاجت تمام شود یا نه از ان سه کوکب بکیرند اول قمر دوم صاحب طالع سیم صاحب
حاجت بیت وغرض است وغرض هر بیتی مدلول وی است چنانچه یاد کردیم پس هرکاه که
یکی از این سه کوکب قوت شهادت تمام نشود حاجت وی تمام کردد وهرکاه شهادت تمام نباشد
حاجت تمام حاصل اید وبحسب قوت شهادت حاجت حاصل اید وتمامی قوت قمر در شهادت
هفت نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم اتصال وی بشمس وشمس در وتدی قوی
سیم اتصال وی بصاحب طالع از وتد یعنی قمر در وتد باشد ۴ اتصال وی بسعدی باشد
از بیت ان سعد ۵ اتصال وی بکوکب مقبول ۶ اتصال وی از خانه خود با شرف بسعدی
در وتد ۷ اتصال وی بصاحب طالع در طالع یا از طالع یعنی قمر طالع وانچه ناتمام است وبمنزله
نیم است ده نوع است اول اتصال وی بسعدی که او را قبول نکند در وتد دوم اتصال وی
بکوکبی در بیت کوکب سیم اتصال وی بسعدی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل ۴
اتصال وی بصاحب حاجت پنجم اتصال وی بکوکبی در بیت ششم بودن در طالع یا در وتدی
دیکر مقبول هفتم اتصال وی بکوکبی در طالع هشتم بودن وی در بیت حاجت نهم بودن
خداوند خانه وی در وتد دهم اتصال وی بشمس در اسد یا در حمل لکن در زایل الوتد
اما تمامی قوت صاحب طالع هم هفت نوع است اول قبول وی در مکان خود ۲ اتصال
وی در بیت خود بصاحب حاجت سیم اتصال وی بسعدی از وتد در بیت ان سعد ۴
اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در وتد ۵ اتصال بکوکبی سعد در بیت حاجت

با قول

با قبول ۶ اتصال وی بسعدی در طالع ۷ وی اتصال وی بسعدی در بیت حرز و
یا شرف خود وانچه ناتمام است وبمنزله نیم است شش نوع است اول اتصال سعدی
از وتد بدو ۲ اتصال وی با ان بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل ۳ اتصال وی در
بیت حاجت بسعدی ۴ بودن وی در بیت حاجت ۵ بودن خداوند خانهای وی در وتد
۶ بودن وی در وتد اما انچه تمام قوت حاجت ۵ نوع است اول اتصال وی بصاحب طالع
دوم اتصال ان سعدی در طالع اما انچه ناتمام است وبمنزله چهار نوع است اول قبول وی
در مکان خود ۲ نقل النور وجمع میانه صاحب طالع وقمر ۳ اتصال سعدی از بیت حاجت
بدو ۴ بودن وی در طالع چون این مقدمه دانستی کلیه بعضی از مقدمات جزئیه
در بیان روا کشتن حاجت بیان کنیم بدانکه اکر خداوند طالع در خانه حاجت وغرض بود
خداوند غرض وحاجت خانه طالع با مقارنه بودن دلیلین با قمر دلالت کند که حاجت
رسد مکر که دلیلان محترق بود یا هابط خلل افتد بجهة ضعیفی ایشان واکر دلیلان
ساقط بوند ولکن از میانشان ستاره بود که نور یکی را نقل کند بدیکری حاجت روا
کردد پس اکر ناقل سعد بود بر دست مردی نیکوکار روا کردد واکر ناقل از دوستی بسیار
نکرد حاجت روا شود باسانی واکر از دشمنی کرد بدشمنی ورنج روا کردد واکر هیچ ستاره
نبود که نقل نور دلیلین کند اکر ستاره است که نور هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت
روا شود بر دست شخصی از معتبران ستاره که نور دلیلین را جمع کرده بدان روا کردد واکر
از این که یاد کردیم در سعادت ونحوست واسانی ودشواری واکر نظر هر دو دلیل بنا قبل
یا بجامع از دوستی بود حاجت روا کردد واکر از این که یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا نکردد
واکر هر دو دلیل پیوند کنند بستاره که اندر هبوط بود حاجت تباه کردد واکر یکی از این
دو دلیل بخداوند حاجت پیوندد واز تربیع ومقابله وخداوند حاجت نحس بود نحس اوفتد
مسئله ما اندان بلا ومحنت رسد پس چند مسئله بر تو مشکل شود بدانکه حاجت روا شود یا نه
اعتماد بر یازدهم وخداوند خانه یازدهم اندر طالع بود مقبول یا سعدی هم نکرد وان سعد
در طالع بود یا در وتدی بود ومقبول حاجت روا کردد واکر بخلاف این بود حاجت تباه اکر در
فصل یازدهم در بیان اوقات روا کشتن حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا شود
خواهی بدانی که کدام وقت حاجت روا کردد پس بدانکه کارها تمام شود بروز یا تمام شود
بماه یا بسال معتبر طبیعت حاجت وبیشترها با شد که وتد طالع دلیل ساعات است وعاشر
دلیل روز وسابع دلیل ماه ورابع دلیل سالها که بعضی چیزها است که باندک مایه روز کار

تمام شود و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر بماهها چون مدت آبستنی و زاییدن و بعضی
باشد که بسالها تمام شود چون درخت نشاندن و آنچه بدین ماند پس چون خواهند که بدانند
نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل که هر دو درجات مساوی باشند هم دران روز حاجت
روا گردد و اگر از میان شان درجات بود بدانند که چند است هر درجه را روزی گیرند
اگر برج منقلب بود هر درجه را ماهی که بدا اگر ذو جسدین باشد و هر درجه را سالی گیرند اگر
برج ثابت باشد مثال سؤال کردند که حاکم بندر عباسی بجهة حاجتی عریضه بدیوان عالی نوشته
حاجت او روا شود یا نه ارتفاع و طالع معین شد بدین صورت چون میان صاحب طالع
و صاحب غرض که صاحب حاجت

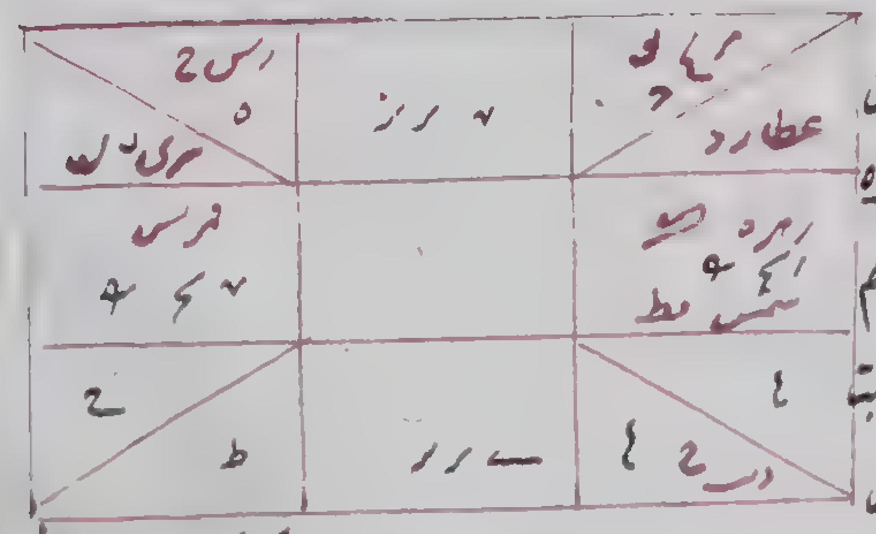

است مقابله بود و دو درجه بین
الدلیلین بعد از آن که بدلایل دیگر
در صورت همین طالع یافته بودیم
که حاجت برآید گفتیم که چون برج ثابت
است بعد از دو سال حاجت برآید
چنان شد که و اگر هر دو دلیل دران ربع بود که از طالع است تا دهم مدت روا گشتن حاجت روز
بود و اگر از ان ربع بود که از هفتم تا دهم است مدت ماه بود و همچنین از طالع تا چهارم
و اگر از ان ربع است که از چهارم است تا هفتم مدت سال بود و اگر در وقت مسئله یکی از دو
ستاره در طالع بود چون بجایگاه حاجت رسد در ان روز روا گردد و روا بود که حاجت زود
تر از ان که درجات ایشان است روا گردد هر گاه که ماه یکی از دلیلان بگردد و بدلیل دیگر
پیوند د چنین دلیل کند که حاجت روا شود و روا نگردد با آنکه نیست کوشش دار تا ماه بجای
خویش آید از بهر آنکه دیدن ماه بر دور فلک و پیوند کردنش بر دلیلان و جایگاه حاجت
که دلیل کند بر روا بودن که حاجت چه مقدم تر دلایل حصول غرض وی قوی است پس صاحب
طالع و صاحب حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب راجع دلیل باشد آنگاه حاجت روا
شود که مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بوده و قادر و بند باشد اگر وعده در وبال عاشر
باشد و قادر حلد بعشر باشد و وعده بحسن بیشتر در وعده خاصه وعده مریخ مثال در روز
دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۲ سؤال کردند که بندگان علامی فهامی میرزا ابوالحسن
که در ملک فارس بعد از نواب مستطاب خانی امامقلی خان بزرگی و فضیلت و جلالت
او در فارس خود حاجتی داشت بنواب اعلی همیون شاهی و نواب مستطاب عالی جهة روا تشد

حاجت

حاجت سابق الالقاب عریضه بدرگاه کیتی پناه نوشته ابا حاجت روا شود و مرد فوق
مدعای بندگان علامی فهامی رقم شاهنشاهی صادر شود یا نه ارتفاع گرفته شد و زایچه
طالع بدینصورت یافت بعد از طی دلایل امتزاج حکم بدان شد که روز یکشنبه بیست و هشتم
شهر مذکور رقم از جانب همیون اعلی و حاجت حضرت علامی فهامی روا شود احکام
آنچه بود نوشته و روز دوشنبه مذکور بملازمان نواب عالی سپرده روز مذکور مطالعه

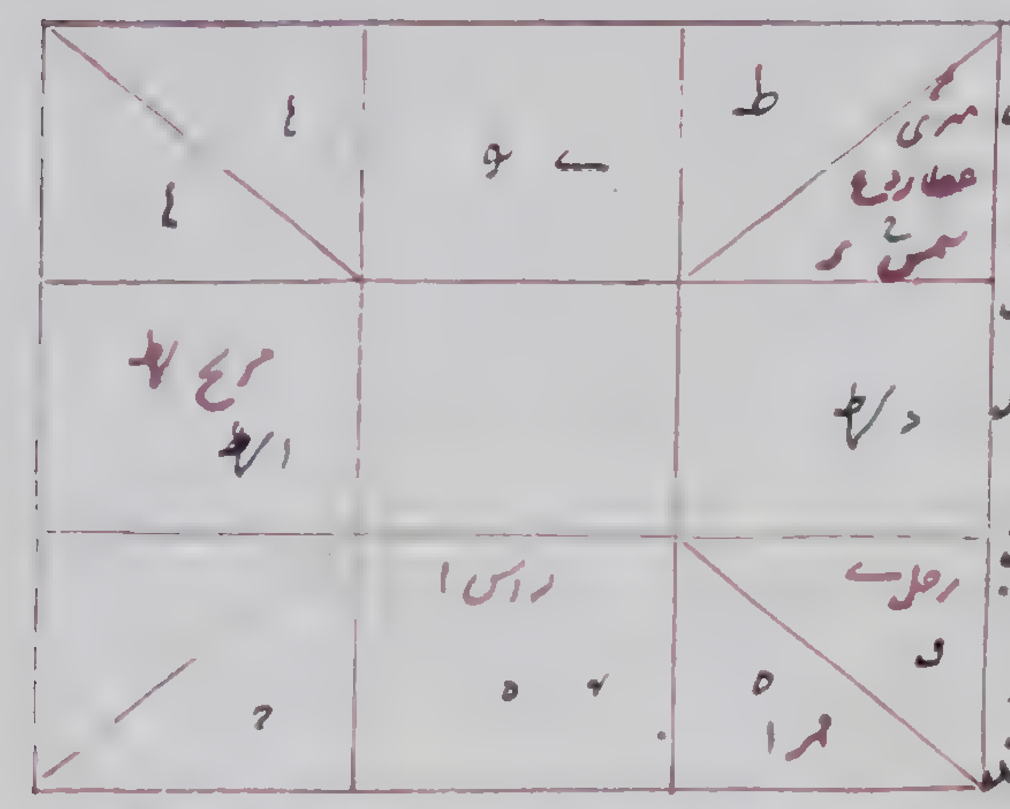

فرمایند و صدق و کذب را
بر خود ظاهر سازند و چون
روز یکشنبه بیست و هشتم
رقم نواب اشرف رسید
و مژده بهجت داور دیلمند
اکابر و اشراف فارس
تهنیت روان شد نه حاجت
حضرت سابق الالقاب در
خدمت حضرت علامی بودند
که طالع مسئله که نوشته شده بود بحضور طلبید و احکام خوانده شد آنچه ابن ابی بضاعت
نوشته بود خصوصا اینکه روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول سنه مذکور حاجت روا
خواهد شد و بفعل آمده بود دعای امر دنش استادان این فن کردند و تحسین ابن ابی بضاعت
گفته و چون تالیف بنام نواب علامی بود در نظر ایشان از موده و سپرد **فصل دوازدهم**
در استخراج خبی و خبی پنهان کردن چیزی است و پرسیدن حال وی از منجم برای امتحان
و اگر بران بودی که بطلمیوس در ثمرة الفلک تجویز کردی مادر این معنی سخن نگفتی بدان سبب
که صلاحیت استخراج ندارد از دو وجه یکی آنچه خبی محض است دوم آنکه سائل بدان نگران
نیست و سائل برای آنچه اندیشه مند و غمناک نیست و اگر غمناک بودی چنانکه از جهة
ضمیر متاثر بودی با اسباب غم در حال سؤال و تاثیر غم تاثیر قوی است و تاثیر قوی موثر
قوی باشد و موثر قوی معتبر است پس نگر اگر برج طالع منقلب بود دلیل حیوانیت اگر
برج ذو جسدین بود دلیل نبات است و اگر برج ثابت بود دلیل جمادی است پس اگر برج آتشی
ثابت است دلیل جوهر است که بر آتش گذرد و بهمین طریق از آتشی و خاکی و بادی و نبات
و منقلب و ذو جسدین تمیز نماید و باید که هر یک دلیل یکبارگی اعتماد ننماید الا که نظرهای او و بصاحب طالع

وسعود ونحوس واحرام بکدیکر معلوم کند و در همه بنکرد انچه اصوب و بوهم و معرفت
نزدیکتر و بدلیل وحجت موافقتر بود بدان حکم کند چه اکر برجی در هیئت بیکسان
بند چه طالع بود وچه زایل وچرا نکه خداوندش مغرب وچنانچه خداوندش محترق و داین
همه بباید نکریستن وممازجات هریک معلوم کردن تا خطا کم افتد وبصواب مقارنتر
بود و در روضة المنجمین مثالی کفته بود و دراینجا ذکر کردیم مثال طالعی کرفتیم جوزا آمد
وخداوندش عطارد وخداوند ساعت هم او بود و زهره با او ومریخ با هردو ونظر داشت
کفتیم دو جسدین دست باید کرد وجنس بود وچون صاحبش عطارد بود با زهره واجب کند
که برنک آسمان کون بود و در او سفیدی بود بزینت و پاکیزه کی وطهو بکار دارند واز
بهر نظر مریخ تند وتیز بود سرخی زند پس دراین نکاه کردیم تا کدام دو چیز بود که برنک آسمان کون
بود وسفیدی وشوخی دراو مرکب وتیز که از بهر پاکیزکی بکار دارند کفتیم که ناخن شاید است
که سیم و زنبر کرفته اند کلیه دراین باب اتصال قمر است بصاحب طالع و قابل تدبیر صاحب
طالع چنانکه یاد کردیم در استخراج ضمیر وبدین سبب کوییم اکر منجم در طالع چنین یکی از این سه
دلیل نیابد یعنی اکر قمر بخداوند طالع یا حد یا وجه یا ساعت نپیوند چنین کرده است واکر
نظر قمر با انچه کفتیم نباشد خصوصا که صال در اوتاد باشد نشاید از این سخن کفتن واز ما تش
مبهم کنند وممکن است که چیزی باشد از خال وجوهر خویش کشته که هیچ ما حصل خویش نماند
واکر یکی از این سه دلیل یابد باید که حال چنین از ملبسی بکرد پس از طالع وصاحب وی پس از رابع
وصاحب وی پس از قابل تدبیر هریک بدان سبب که دلیل جوهر چنین سنک است یا چوب یا زر
یا سیم یا مانند ان واکر یکی از ان کواکب بطالع بیت وی بود چنین از صاحب طالع باید جست
همچون زحل که سیاه رنک و اهنکر و اهن وامثال ان باشد حکمای هند کویند بنکر بصاحب طالع
که در حد کدام کوکب است انچه که چنین کرده قابل تدبیر لون ان کوکب است هرمس کوید بنکر
که شهادت کدام کوکب بیشتر است ان چیز بر لون کوکب باشد ابو ریحان کوید بنکر بخداوند طالع
که بکدام کوکب متصل است ان لون انکوکب دارد صاحب کفایه و روضة المنجمین کوید لون چنین
از صاحب ساعت باید جست اکر پرسند که طاق باشد یا جفت بشمارند از درجه طالع تا اخر
درجه خداوند طالع دران چه باشد اکر درجات بود طاق باشد واکر جفت باشد جفت باشد
قیمت چنین بنکر بخداوند طالع اکر در اوتاد باشد با قیمت باشد واکر در مایل الوتد میانه بود
واکر در زایل اوتاد باشد بی قیمت بود واکر از اینها که کفتیم در شرف بود امکان بها بود واکر
طالع واکر طالع خانه نحسی بود خداوندش قوتی دارد انچیز بی قیمت باشد و بیطعم بود واکر

در خانه سعد

در خانه سعد بود وخداوندش مسعود بود انچیز قیمت تمام داشته باشد بوی چنین چون
خداوند طالع ساقط بود ونیران وسعدان دران نظر ندارند وبا راس و ذنب بود تا نظر
بحان دلیل کند بر چیزی که بوی کنده داشته باشد پس هرچه از این کمتر بود حکم بدان کنند
عدد چیز ابو ریحان کوید اکر قمر وعطارد در برجهای آبی بود ان جنس سعدا بود بسیار واکر
از دو جسد قمر تا عطارد بکیرد چون جفت بود ان چیز از یکی فزون است مرکب وبچیزی پیوسته
واکر فرد بود یکچیز است واکر جفت بود در خانهای منقلب دلیل کند که از دو افزون نیست
پس اکر در برج ثابت باشد دراز باشد واکر در برج منقلب باشد کرد بود واکر در برج اتشی
بود ان چیز برنک زرد باشد وتلخ واکر در برج بادی بود برنک سرخ باشد منقش بود
وبعضی کفته اند صاحب سهم السعادة دلیل شکل چنین است جایکاه نکاه کن تا دلیل اندر
کدام برج بود اکر منقلب بود دلیل کند در میان جامه بود وچیزی که ثابت ندارد وانچه
بدین ماند وثابت در جایکاهی که از جایی نکرد و در زیر زمین باشد و ذو جسدین
در سوراخی یا مزاری باشد نو و کهن بنکر بماه اکر از ماه تا هفت روز کمتر بود ان چیز نو
بود واز هفت تا چهارده تا اخر کهنه بود دیکر انکه کهن در دلیل در منزله نهادی چون فوق
الارض متصل بستاره نهادی شرقی مستقیم و دور از احتراق در جفت چیزی بود نو با خط
واکر بخلاف این باشد کهن بود بودن قمر اندر برج عقرب چیزی نا پیوستن بستاره اندر
عقرب سه چیزی مجوف بود وبودن قمر نهادی تا سابع یا ثالث یا انکه خداوند طالع
اندر هفتم بود یا راجع وساقط وسبک بود اکنون باز بر سر نظم کتاب ایم و مقدمه ضم کنیم
واز ابحار رد واز دو برج طالع سخن کوییم **باب اول** از دلیلهای طالع بر کشتن قمر دلیل بود
بر عمر سایل اکر سایل از ابتدای کار پرسد بطالع وصاحب وی و قمر وسهم السعادة نکاه
کن هرکدام که قوت بیشتر داشته باشد دلیل است وبخانه چهارم وخداوندش وخداوند
سهم السعادة وخداوند خانه ماه هرکدام که قوت بیشتر داشته باشد دلیل عاقبت کار
واکر بوقت ابتداء کار دلیل در وتد و دلیل عاقبت در زایل بود اغاز کار نیک بود وعاقبت
بد واکر دلیل عاقبت در وتد باشد و دلیل ابتداء در زایل عاقبت کار نیک بود وابتدای
کار بد واکر قمر در برج منقلب بود کاهی بان کار مشغول شود و کاهی ترک کند واکر
برج ثابت بود اغاز کار وی قوی باشد واکر در برج ذو جسدین باشد ان کار دو سه
بار اغاز کند واز ان کار بکار دیکر نقل کند واکر قمر با دلیل ابتدا بسعدی متصل باشد
اغاز بشادی باشد واکر از عمر سوال کند اکر قمر از نحسی باز کردد وبسعدی پیوندد

وعمر گذشته و بنحسی و محنت گذرانیده باشد باقی بسعادت و اقبال و اگر حال قمر بعکس
باشد و اگر از سعدی بسعدی پیوندد و تمام عمر در دولت باشد و اگر از نحسی بنحسی پیوندد
برخلاف این بود و اگر صاحب طالع تحت الشعاع یا محترق باشد یا در هفتم نحسان ناظر
باشند بطالع دلیل مرگ بد باشد و اگر پرسند که خداوند مسئله را در حال چگونه بود بنگر
بدلیل اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش و راجع و محترق نباشد و خداوند ساعت
سعد باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو حال است و با مال و فراخ است و از آن غم
کرد اندر فرح خواهد یافت و اگر سعدی منصرف باشد و بنحسی متصل گردد دلیل است
که خداوند مسئله را حال نیکوست ولیکن غم پیش خواهد آمد و اگر نحسی که دلیل بد خواهد
پیوست در دوم باشد غم از سبب زیان مال باشد و اگر در سیم بود آن غم بسبب برادران
دوستان یا نزدیکان باشد و بدین قیاس از باقی خانها حکم باید راند چنانکه اگر نحسی
در دهم باشد و دلیل بد و متصل باشد غم سایل از بستگی کار بود یا از سبب سلطان
و اگر دلیل آفتاب خواهد پیوست از مقابله و مقارنه دلیل بود که آن غم بسبب سلطانست
و اگر دلیل اندر برج شرف یابی دلیل کند بر آنکه سایل صاحب جاه و شرف است و اگر دلیل
در برج شرف راجع یا محترق یا ساقط باشد طالع دلیل کند که خداوند مسئله سلطان
باشد که معزول شده و مال از دست رفته و اگر دلیل اندر برج شرف در می آید دلیل
کند که سایل اندران شهر غریبست و مر او را قدر و جاه نباشد و اگر در برج غربت باشد
لیکن در وتدی باشد دلیل کند که در آن شهر غریب باشد ولیکن نزدیک آن مردمان
با قدر و جاه معروف باشد و اگر دلیل در وتد باشد و خداوند خانه بوی ناظر بود
دلیل کند که خداوند مسئله هم معروف باشد و هم ستوده و اگر دلیل اندر وتد باشد اما
خداوند خانه اش ناظر نباشد بوی دلیل کند که خداوند مسئله معروف نباشد اما نزد مردمان
ستوده باشد و اگر دلیل اندر وتد باشد ولیکن در وتد هبوط دلیل باشد و صاحب خانه
دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند که سایل خسیس و بد اصل باشد و اگر در وتد نباشد
و در هبوط و در برج ششم دلیل کند که سایل بنده یا بنده زاده باشد و اگر دلیل در
دوازدهم در هبوط باشد دلیل کند سایل از جنس مهتر بد و اگر دلیل در هبوط باشد
و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل کند سایل بی حسب و نسب و معروف
نباشد و بد حال بود و اگر با این همه حال که یاد کردیم بسعدی ناظر باشد دلیل کند که سایل را
روزی از دست رنج خویش بیاید روز بروز و اگر نحسی بد و ناظر باشد دلیل کند که سایل بد حال

بود بد شادی روزی بدست آورد و در درویش بود و اگر دلیل بکوکبی متصل بود که آن کوکب
در احتراق بود و در پنجم باشد دلیل کند فرزند سایل بیمار بود و غم سایل از آن در گذر است
و اگر آن کوکب که دلیل بوی متصل است در برج هفتم محترق بود یا صاحب هفتم باشد
دلیل کند که از بیماری زن غمگین است و اگر آن کوکب که دلیل بوی متصل است در برج
دوم محترق بود دلیل کند که غم وی از زیان مال است اگر سایل سؤال کند که مرا چند سال باقی
مانده از عمر بنگر بخداوند طالع و بماه هر کدام که در وتد باشند آن کوکب را دلیل گیرند و اگر
هر دو ساقط باشند پس دلیل طالع درست کن بدان طریق که بارها گفتیم که مستولی بر درجه طالع
دلیل باشد و بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن برج در وتد
باشد یا مایل وتد هر درجه را سالی حکم کند و اگر در برج ذوجسدین باشد هر درجه را ماهی حکم
کنند و درین میان چون شماره بدرجه نحسی رسد یعنی بقاطعی رسد صاحب مسئله بیمار شود
و اگر سعدین بدان درجه ناظر نباشند بیم هلاک بود و اگر سعدی ناظر بود بدان درجه باز گردد
از بیماری و اگر ساکن در وتد بود یا مایل الوتد و از نحسی پاک و ماه مسعود بود دلیل کند بر
درازی عمر سایل و اگر نحسی باز پیوست یا تحت الشعاع بود یا در هبوط بود و ماه منحوس بود دلیل
کند که سایل را عمر اندک مانده باشد آنگاه از درجه دلیل حیات تا درجه نحس و هر درجه را
سالی حکم کند پس اگر ضعیف بود یا در برج منقلب بود و ماه منحوس باشد یا ساقط از طالع هر درجه
روزی حکم کن اگر سایل سؤال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنگر که دلیل از کدام کوکب منصرف
است حساب کن از درجه کوکب منصرف تا درجه دلیل کن و هر درجه سالی از آن حکم و اگر بدین
درست نگردد بنگر بدان کوکب منصرف که اندر کدام برجست اگر در وتد طالع باشد سالهای
وسطی کوکب حکم کند که از عمر سایل گذشته و اگر در زایل الوتد بود حکم بر آن کن که سالهای
صغری کوکب از عمر مولود گذشته و اگر بدین درست نگردد بنگر تا دلیل در آن برج که هست
چند درجه رفته هر درجه را سالی حکم کن اگر سؤال کند که مرا عمر چند سال خواهد بودن و اگر
ضعیف باشد و منحوس همچنین دلیل کند بر کوتاهی عمر سایل و نحوست آن بود که صاحب هفتم
بدلیل ناظر باشد و مثالی که صاحب کفایه در طالع مسئله خود آورده بود ما در اینجا ایراد
نمودیم مثال طالع سنبله یافتیم و مریخ اندر وی راجع و صاحب طالع عطارد و منصرف از تربیع
مریخ در وتد با احتراق ماه ساقط و خداوند طالع را نزدیک است بدرجه احتراق پس خداوند
طالع را عمر اندک مانده باشد و چون مشتری بطالع ناظر است پس گوییم درین احتراق بیمار شود
ولیکن نمیرد و از آنکه درجه صاحب طالع تا درجه آفتاب شش درجه است گوییم شش ماه خداوند

مسئله مانده از بهر انکه در برج ذوجسدین است واکر احتراق در برج ثابت میشد میکفتیم
شش سال دیکر بزیید واکر برج منقلب بود ومشتری ناظر نبودی کفتیم که شش روز بزید واز ما
سایلی احوال خود پرسید طالع کرفتیم بدین صورت مستولی بر درجه طالع خواستیم عطارد پنج
شهادت خانه وچهار شهادت بد رجه شرف ویک شهادت ودجر داشت چون درخانه خود است
مضاعف ساختیم بیست شهادت شد ومریخ سه شهادت دارد و شریک اوست پس دلیل
درین صورت عطارد باشد پس نظر کردیم که ایا سائل درین شهر غریبست یا نه چون درخانه
خود است دانستیم که غریب نیست ودر مکان
خود است واحوال کذشته او بخوبی بود
وچون قمر متصل بعطارد است وعطارد
دلیل است وباقی مانده عمر خوشست وچون
زحل در طالع است ورا جع تعطیل کند در
کارها وکاهلی وزیان بیند از بیع وشری
در سفر مشقت وخواری کشد وبیماری بیشتر
باشد وطول انجامد باب دوم در دلیلها

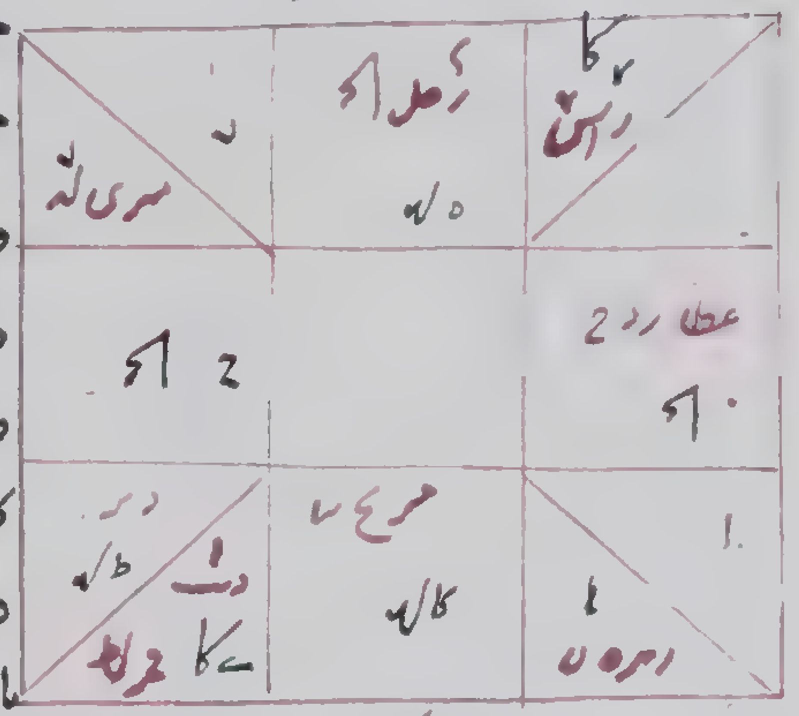

بیستودوم دره دلیلهای اکر سایل سؤال کند از مال اکر قمر متصل باشد بسعدی وصاعد بود
وزاید وناظر بود بطالع مال یابد ودلیل دولت باشد واکر قمر منحوس بوده باشد واول وقت
کرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت سائل قوت کیرد وان کوکب که دلیل یافتن مال بود
مثل صاحب دوم وسهم السعادت وقمر اکر در طالع بود بجهه خویش مال یابد واکر در دهم بود و
اکر در سیم بود از برادران وسفر نزدیک وهمچنین دوازده خانه طالع واکر صاحب طالع را دلیل
کنی شاید خاصه که مستولی باشد بر طالع چنانکه بنکری که در کدام خانه است مال از انجا یابد
وپیوستن دلیل نیز بستارکان هم چنین نکاه بایدداشت چو اکر بمشتری پیوندد از اهل
زهد وورع زر وسیم یابد اکر بزهره پیوندد از زنان وخادمان وکودکان زر یابد
وباید که از قمر وسهم السعادة نیز غافل نشوند وایشان را در دو دیهی وتوانکری شهادت
تمام هست پس اکر سهم السعادت متصل باشد بشمس ومشتری واز نحسان شمس ومشتری
ساقط باشد یا بعضی از اینها در شرف باشد ومسعود وسهم السعادة در وتد
باشد دلیلست بر بقای او وجمع مال بسیار کار دی بعز زندان وی چه سید ابو معشر بلخی
کوید اکر صاحب دوم با صاحب سهم السعادة صاعد باشد در شمال مال بسیار جمع کند واز

خداوندان نعمت وبزرکان توانکر شود ماشاء الله مصری کوید اکر خداوند دوم در طالع باشد
وخداوند حال مال او بسیار جای کرد کند مریخ واکر خداوندان طالع در دوم بود مال بمریخ
وتعب بدست اورد واکر سعدی در برج دوم باشد یا صاحب وی سعدی ناظر باشد بدو سوی
دلیل باشد بیافتن مال وبهتر آن باشد که میان ایشان قبول بود پس اکر ان سعد ناظر که کفتیم
صاعد باشد دلیل بود که مال بسیار یابد وبدانکه برجهائی که دلیل سخاوت بود جوزا وسنبله ومیزان
وعقرب وحوت چون این برجها طالع باشد صاحب طالع در این برجها باشد یا قمر یا کوکب بیشتر
در این برجها باشد دلیلاست بر اینکه سایل اسراف کننده وبخشنده بود اما برجهائی که توانکری
دهد ثور است وسنبله وجدی وبرجهائی که مال دهد وباز ستاند جوزا است ومیزان
ودلو اکر این برجها ضعیف باشد ومنحوس دلیلاست برتنکی معاش ودرفتن انچه در دست
باشد واکر مسعود باشد دلیلاست بر توانکری وسعادت اما ان برج که مال بدهند وباز
نستانند سرطان وعقرب وحوت واکر پرسند که این مال که حاصل شود چند عدد باشد بنکر
بصاحب دوم وعطارد هر کدام که قوی تر باشد بقوت ذاتی وعرضی وی دلیل عدد مال باشد
پس اکر در جایکاه بد بود یا در هبوط بود بیست درم یا بیست عدد باشد یعنی مثل عطیه صغری
خود عطا بخشد واکر در مثلثه خود این عدد یعنی عطیه صغری را در ده ضرب کند واکر در
شرف بود در صد ضرب کنند واکر در خانه خود باشد ان عدد را یعنی عطیه صغری را در هزار
کند وهم چنین است قیاس هر کوکبی که دلیل باشد واکر مثلثه در شرف وخانه باشد بمنوالی که
مذکور شد واکر دلیل راجع باشد انچه بدهد نیمه از ان کم کنند واکر محترق باشد هیچ نیابد واکر
بعد از شمس چهار درجه بود ثلث از ان کم کند وچون سعدان بعطارد باشد زیاده کنند در مال
ونظر نحسان کم کند چون اینها معلوم شد اکر پرسند که این مال از چه وجه حاصل آید
اکر ان سعدی که صاحب طالع وی ناظر است اکر در طالع است یا در دوم ان مال از دست رنج خویش
فراز آرد پس اکر ان برج آتشی بود مال از کار آتش واکر ان برج که سعد اندر وی است بادی باشد
دلیل کند که سایل را مال از تجارت باشد وباقی برین قیاس کن واکر در برج دوم سعدی
نباشد وجای ناظر نباشد از جای سعدی بنکر بخداوند طالع اکر ناظر بود بسهم السعادة
یا بماه یا بخداوند سهم السعادة یا بمشتری دلیل کند که مال یابد واین مال بدان وجه یابد
که سهم السعادة اندران بود یا مشتری خرید وفروخت اکر سؤال کند که جنسی که میفروشیم
رواجی دارد یا کساد است اکر زاید النور والعدد والحساب است وفوق الارض دلیل
کرانی ورواجی کالاست واکر حال قمر بر خلاف این است دلیل کسادی وارزانی است

فرستادن مال بجهة کاری از بهر تجارت دلیل عطارد بیرون باید و دوم و از قوت ذات
و عرض و حال و جایگاه او و قمر همچنین چون صاعد بود در شمال و زاید بود در نور و عدد
پس اگر مال بجای فرستد بجهة تجارت و زیادتی طمع دارد نظر بعطارد و قمر و درجهٔ خانهٔ
دوم و درجهٔ خانهٔ یازدهم اگر قمر بعطارد متصل بود از عیبها پاک بود مریخ از ایشان
ساقط بود و زهره بقمر ناظر باید رجهٔ خانهٔ یازدهم دلیلست بر زیادتی و بسیار شدن مال و
سود و تجارت و اگر قمر بصاحب بیت المال متصل بود و از نحوس بری باشد همین حکم دارد
و اگر بخلاف این باشد دلیل نقصان و زیان باشد اگر پرسد که بیع واقع شود یا نه
اگر صاحب طالع و صاحب هفتم بهم متصل باشد دلیل بیع است و اگر قمر در بروج مستقیمة
الطلوع باشد زاید در نور و عدد و سعدین بوی ناظر باشد هرچند که خریده باشد
زیاده از بهای وی سود کند اگر پرسد که این جنس نگاه داریم یا بفروشیم اگر صاحب طالع
و قمر قوی و نیکو حال باشد و بسعدی متصل باشد متاع نگاه باید داشت و در غیر این حال
باید فروخت اگر پرسد که این متاع بسود فروخته شود یا بزیان بنگر بصاحب طالع و صاحب
دوم و قمر هر کدام و اگر قوت بیشتر باشد وی دلیلست پس اگر دلیل از ساقط میل و قبل
کند با کوکبی متصل شود که در وتد است یا در شرف وی دلیلست بانکه فروخته شود و اگر
در مایل وتد باشد میانه بود در سود و زیان و اگر دلیل در وتد یا مایل وتد باشد و ساقط
شود با کوکبی متصل شود که سود باشد ارزان شود مسئله اگر پرسند که زیان مال از چه
سبب و از چه جا باشد بنگر بدان کوکب که دلیل گرفتن مال است یعنی خداوند دوم از کدام
برج بخشی بدو پیوندد یعنی از کدام خانه خواهد شد زیان مال سائل از آن برج باشد
که بخش اندر روی بود پس اگر بخش اندر طالع باشد خداوند طالع باشد دلیل کند که زیان
مال سایل از کاهلی باشد و اگر آن بخش از دوم باشد یا خداوند دوم باشد سایل مال
بدست خود تلف کند و اگر در سیم بود از برادران و خواهران و سفر نزدیک تباه شود و اگر
بخشی در چهارم باشد یا خداوند چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر شود و همه را
بدین قیاس کن مسئله اگر خواهی که بدانی که مالش بدشواری بدست آید یا باسانی
اگر متصل باشد بدلیل مال باسانی فراز آید و اگر دلیل مال اندر وتد باشد شرقی و صاعد بود
اندر مزاحمت خود دلیل بود که سایل را مال بسیار فراز آید و اگر دلیل مال اندر زایل وتد بود
یا مغربی باشد دلیل بود بر اندک مال و گاه باشد که دلیل مقبول نباشد چون بدین حال باشد
دلیل کند که سایل روزی بحیله حاصل تواند کرد و چون بخشی بدلیل مال ناظر باشد بنظر

عداوت که آن دلیل باشد بر تنگی معاش سایل و پریشان مندی مسئله اگر کسی سؤال کند
که مال از زمان سلطان بهره بود یا نه بنگر بخداوند طالع و بخداوند وسط السماء اگر بیکدیگر
اتصال مقبول داشته باشند سلطان از سلطان از نصیب سلطان مالی یابد و اگر دلیل
طالع با خداوند وسط السماء اتصال نباشد بنگر بکوکبی که نور ایشان نقل کند یا جمع
دلیل کند که مال یابد از سلطان پس اگر این نیز نباشد بنگر اگر وسط السماء کوکب سعدی باشد
و دلیل طالع با وی متصل باشد مال یابد از سلطان و اگر این نیز نباشد بنگر اگر دلیل طالع
و آفتاب اتصال دارند بدو هم مال یابد از سلطان و اگر جز این باشد که مذکور شد مال
از سلطان نیابد مسئله بدانکه قمر بعد از راس تا نود درجه شمالی صاعد زاید بود و از
نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص و از ذنب تا نود درجه جنوبی هابط زاید بود و از
نود درجه تا راس جنوبی صاعد ناقص بود چون گفتیم پیش از این که هر کوکب که دلیل مال باشد
عدد عطیهٔ صغری خود مال دهد بلکه متذکر نباشی میگوییم که عطیهٔ صغری آفتاب نوزده
سال است و عطیهٔ صغری قمر بیست و پنج سال و عطیهٔ صغری زحل سی و عطیهٔ صغری مشتری
دوازده و عطیهٔ صغری مریخ پانزده و عطیهٔ صغری زهره هشت سال و عطیهٔ صغری
عطارد بیست سال است و چون در هر باب مثالی چند از بهر مؤلف سؤال کرده اند و آنچه
از کتابهای دیگر استنباط شده ایراد خواهد شد درین باب نیز گفته شود مثال در روز دو
شنبه هشتم رمضان المبارک سنه سؤال کردند یکی از اخوان که مال بدست من آید یا نه
اسطرلاب ارتفاع گرفته شده بود ارتفاع غربی بیست و شش درجه دو دانگ و وقت شمس
در جوزا بود بر سه درجه بر مقنطره ارتفاع گذاشتیم و از روی اسطرلاب زایچهٔ طالع بدین
صورت شد چون خداوند دوم در طالع است و در برج غریب و راجع دلیلست که مال
یابد و چون میان مریخ و مشتری که صاحب طالع دوم است نظر تمام دولتی است از امرا
نفع یابد بعد از آن نگاه کردیم که چند عدد یابد از حیثیت اثر ذات در مکان عطارد
قوت است و در خانهٔ خود است عطیهٔ صغری عطارد در هزار ضرب کردیم بیست هزار شد

حکم کردیم که درین سال
دویست تومان که
هزار محمدیست
خواهد یافت

باب سیم

در دلیلهای بیت
سیم اگر از حال برادران
پرسند نگاه کن ببرج
سیم و صاحبش و
صاحبان مثلثه بیت

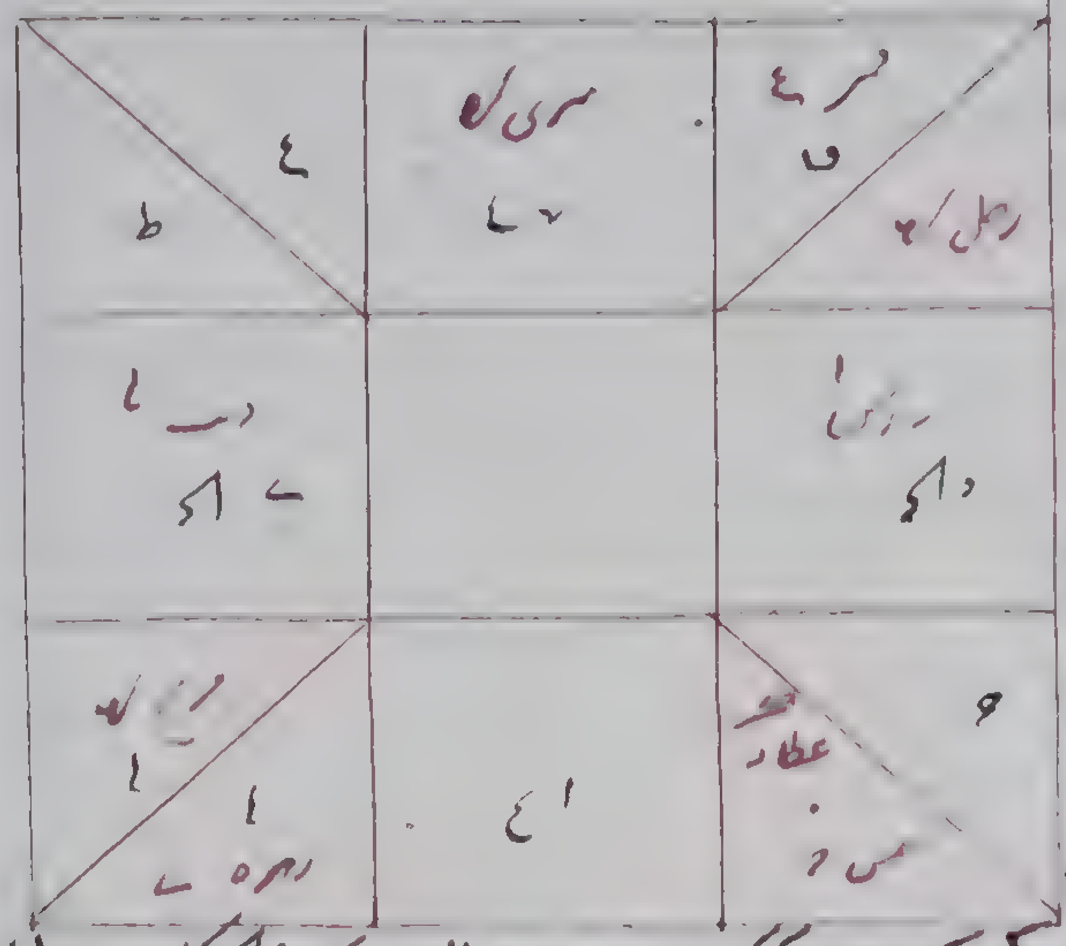

سیم و اتصال ایشان بیکدیگر و بودن کوکب سعد سیم در طالع پس اگر اینها که گفتیم سعد یا مسعود باشند و یکدیگر نظر دوستی داشته باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با یکدیگر و اگر نحسی باشد یا منحوس یا نحسی در سیم باشد دلیل کند بر فساد و ناخوشی میان ایشان و اگر برج سیم ذو جسدین باشد و در وی چند کوکب باشد دلیلست که برادران از یکپدر و مادر باشند و هر کوکبی با ولی برج دلیل برادر بزرگتر کند پس اگر پرسند که برادر مرا حال چیست بنگر اگر در سیم سعدی باشد حال برادرش نیکو باشد و اگر نحسی باشد بد بود و زیان زده و اگر در سیم کوکب نبود و اگر صاحب سیم در وتدی بود مستقیم السیر و محترق و راجع و تحت الشعاع و در هبوط نبود حال برادران نیکو بود و اگر صاحب سیم در او تاد مشرقی باشد و مقبول خداوند دوست باشد و ستوده میان مردم و اگر قرین با سعدی خداوند سیم ناظر باشد برادر سایل را سعادتی رسیده باشد و شادی دیده و اگر خداوند سیم در شرف بود برادر سایل را جاه و منزلت زیاده شود و اگر صاحب سیم در نهم یا در یازدهم باشد دلیل کند که برادرش در سفر باشد پس اگر در آن برج راجع یا محترق یا نحسی متصل باشد برادر سایل را سفر نیک بود اگر نحسی بصاحب سیم متصل باشد برج ششم برادر سایل در آن سفر بیمار بود و اگر آن نحس در دوازدهم بود برادر سایل از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد **مسئله** اگر پرسند که از برادر یا خواهر امیدم بر آید یا نه بنگر که دلیل طالع و صاحب برج سیم اگر اتصال با جمع النور یا نقل النور داشته باشد دلیل کند که امیدش بر آید و اگر جز این باشد بر نیاید دیگر بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب

سیم ناظر باشد بتثلیث یا تسدیس امکان محبت بود پس اگر صاحب خانه سیم و یازدهم هر دو مؤنث باشند از خواهران فواید بسیار یابد و امیدش حاصل شود و اگر هر دو مذکر باشند از برادران فائده بینند **مسئله** اگر پرسند که برادر ان دوست است یا نه بنگر بخداوند طالع و قمر اگر یکی از این دو بصاحب سیم متصل باشد بنظر دوستی میان سایل و برادرش دوستی و موافقت باشد و اگر بدشمنی متصل بود بد دوستی باشد و اگر صاحب طالع را با صاحب سیم اتصال نباشد بنگر اگر صاحب سیم بطالع ناظر باشد از دوستی دلیل کند که برادرش سایل را دوست دارد و اگر بتربیع یا مقابله بطالع نگرد برادر سایل بوی دشمن باشد و دیگر بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد و اندر طالع باشد یا در برج دوم سایل را از برادر مضرت رسد و زن برادرش عیال وی گردد و اگر خداوند برج سیم ستاره سعد باشد و در طالع باشد یا در دوم مشرق نباشد سایل را از برادر منفعتها رسد بدانکه مؤلف سایل حال برادر خود دیدم بجهت دوستی و منفعت او تقاع گرفته و از اسطرلاب طالع معلوم نموده

وصورت طالع این بود
بود و معلوم شد که اب
سعد است و در دوم
نمیرسد مضرت نخواهد
و قمر هیچکدام بصاحب سیم
سیم بطالع ناظر نیست نه
و نه دشمنی چون ارباب مثلثه
مثلثه اولست با زحل که در
بتربیع و بتربیع نظر نیم دشمنی
محبت داشته باشد برادر

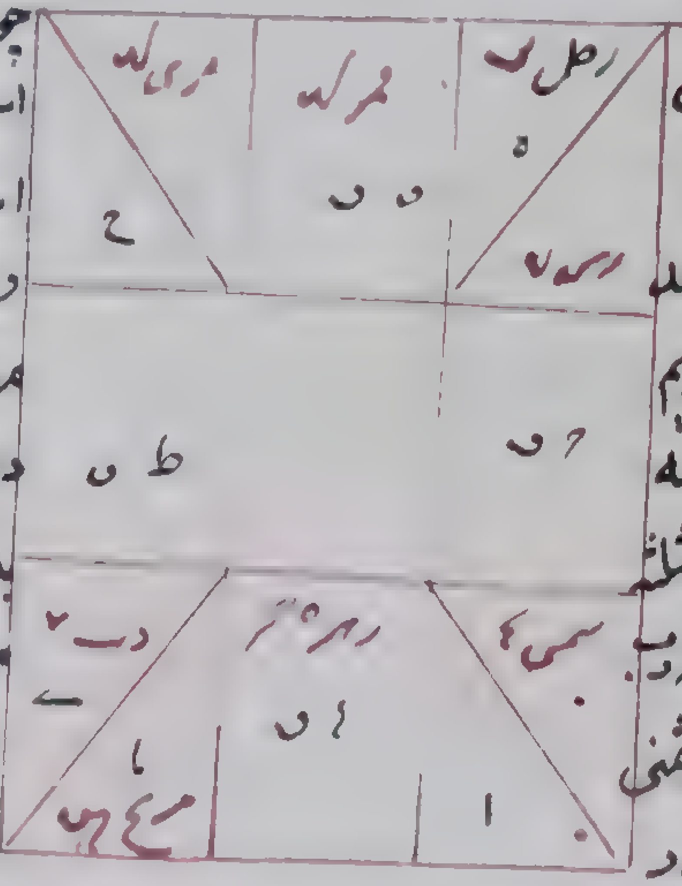

چون سیم برج ذو جسدین
است و صاحب سیم چون
اما راجعست اگر منفعت
رسید و چون صاحب طالع
متصل نیستند و صاحب
دوستی داشته باشد
بیت و سیم شمس که در
مثلثه سیم است ناظر است
است دلیل است که برادر
با سایل مؤلف و چون

رب مثلثه دوم و سیم و بنیم نظر دوستی که تسدیس باشد بهر جهت ناظرند منسوبیر و هر دو راجع اند دوستی که برادر سایل با سایل کند از روی حیله و ناخشی کند و چون زحل در دوازدهم این طالع است مضرت بحال دشمنان سایل بسیار رسد مراجعت نائیم بسوی کلام پس اگر نظر دوستی باشد نفعی با سائل رسد و اگر نظر دشمنی از تربیع باشد بد شادی رسد و اگر از مقابله باشد میان ایشان جنگ و خصومت بود و اگر نظر مقابله باشد اما قبول باشد میان ایشان فائده بود از برادر لکن ملاوی و جنگ بسیار **مسئله** اگر پرسند که بجایی خواهم

روف اینجا بهتر باشد یا اینجا اکر دلیل وی را اتصال و انصراف بود نظر کنیم بدلیل در ان برج که هست قوت دارد و در ان برج دیکر هم قوت خواهد داشت کوییم سایل را دو هر دو موضع برابر بود بخوف و اکر اتصال و انصراف بود بنکر بخداوند برج طالع یا بخداوند برج سیم و عیره اکر با خبر برج باشد و برجی دیکر ضعیف بودن بهتر باشد از نقل و اکر دلیل با ول برج باشد و بدین برج که نو امده باشد قوی تر باشد سایل را نقل کردن بهتر باشد و اکر در برج نو که امده باشد ضعیف باشد و در ان برج که او را نقل افتاده قوی باشد سایل را جای نکاه داشتن بهتر بود نیز اکر دلیل که خداوند سیم باشد سایل را اکر در وتدی باشد دلیل اید پس اکر دلیل از نحسی باز کشته باشد و بسعد متصل باشد باشد سایل را بودن درانجا بهتر از نقل باشد مسئله اکر کسی از نصیحت پرسد بواسطة السماء طالع نکاه کن اکر سعدی اندرو بود یا خداوند عاشر اتصال بسعدان دارد نصیحت دوست است و با مراد بود و اکر خلاف ان باشد دروغ کوید و ناصح طلب زیان و فساد همیکند مسئله فی صدق الخبر و کذبه اکر قمر و صاحب طالع در طالع بود و از نحسی دور باشد و یکی ازین دو کوکب بکوکبی که در زایل الوتد باشد متصل بود بدان خبر حق باشد و اکر قمر با صاحب طالع در وتد بکوکبی ساقط متصل باشد و عیر مقبول باشد این خبر دروغ است ابو معشر کوید که دلیل خبر چهار است اول قمر دوم درجه طالع سیم صاحب طالع چهارم سهم الاخبار و چنان بود که بر و ز از عطارد کیرند تا قمر و از طالع بیفکنند و بشب مخالف هر کدام از اینها که قوی تر باشد دلیل خبر باشد و بباید دانست که زحل صادق است و مریخ کاذب و مشتری صادق است و زهره کاذب و شمس و قمر صادق‌اند و عطارد مزاج کواکب کیرد و بعضی او را در اصل کاذب نهاده اند پس اکر دلیل خبر منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع باشد یا در برج منقلب یا زایل و ساقط باشد خاصه که نحس باشد خبر دروغ بود و اتصال قمر بنکر تا بکدام ستاره است اکر و رود از احتراق و رجعت و نظر نحسین خبر حق بود و درست و اکر بخلاف این باشد باطل بود و اکر خداوند طالع تحت الشعاع بود ان خبر پنهان ماند و همه کس ظاهر نشود و اکر خداوند طالع و قمر اندر برجهای معوج الطلوع بود دلیل بود که خبر دروغ است دیکر اندر ساعت وقت مسئله نکاه کن اکر سعد در برجهای زایل بود مثل سیم و ششم و نهم و دوازدهم خبر راست بود و اکر خداوند ساعت در برج سعدی بود خبر راست بود و اکر طالع برج ثابت یا ذو جسدین بود و ماه بسعدی پیوندد و ان سعد ناظر طالع خبر راست بود و اکر در برج نحسی باشد خبر دروغ بود دیکر انکه اکر طالع برج منقلب باشد

یا خالی

یا خالی السیر باشد یا ماه با صاحب طالع نحوس بود یا راجع خبر دروغ است و اکر ماه بنحسی پیوندد و ان نحس خداوند خانه ماه باشد خبر دروغ است و اکر ماه بسعدی پیوندد و ان سعد راجع یا ساقط بود از طالع یا اندر هبوط باشد خبر دروغ بود و اکر طالع برج معوج الطلوع باشد خبر دروغ باشد مسئله فی صدق الخبر در دستور منجمی از مصنفین طلحه نقل میکند که بعد از استماع خبر نظر کن بطالع و خبر پس اکر قمر متصل بکوکبی باشد که در طالع باشد یا وتدی از اوتاد خبر درست باشد پس اکر متصل بکوکبی باشد که در غیر این موضع باشد خبر دروغ است و در این باب مثالی بکوییم مثال خبر رسید که شخصی تلاش حکومت دارد حاکم از بنده سؤال کرد که این خبر صحیح است یا نه ارتفاع کرفته شد و طالع بدین طریق بود چون عطارد راجع بود و قمر به جبه متصل بزحل و بجرم متصل بمریخ کفتیم این خبر دروغ خواهد بود و بدیکر دلایل و شواهد که ایراد ان باعث تطویل میکردد کفتم خبر دروغ خواهد بود همچنان بود که حکم کردیم مسئله خبر مریض غایب صحیح است یا نه اکر پرسند از خبر مرک غایب یا بیمار غایب بنکر بخداوند طالع اکر ساقط یا زایل رسیده باشد که بدان سبب بیمار بود و اکر خداوند طالع محترق بود و ماه در هشتم بود و منحوس یا پیوسته باشد بخداوند هشتم خبر مرک درست باشد درست

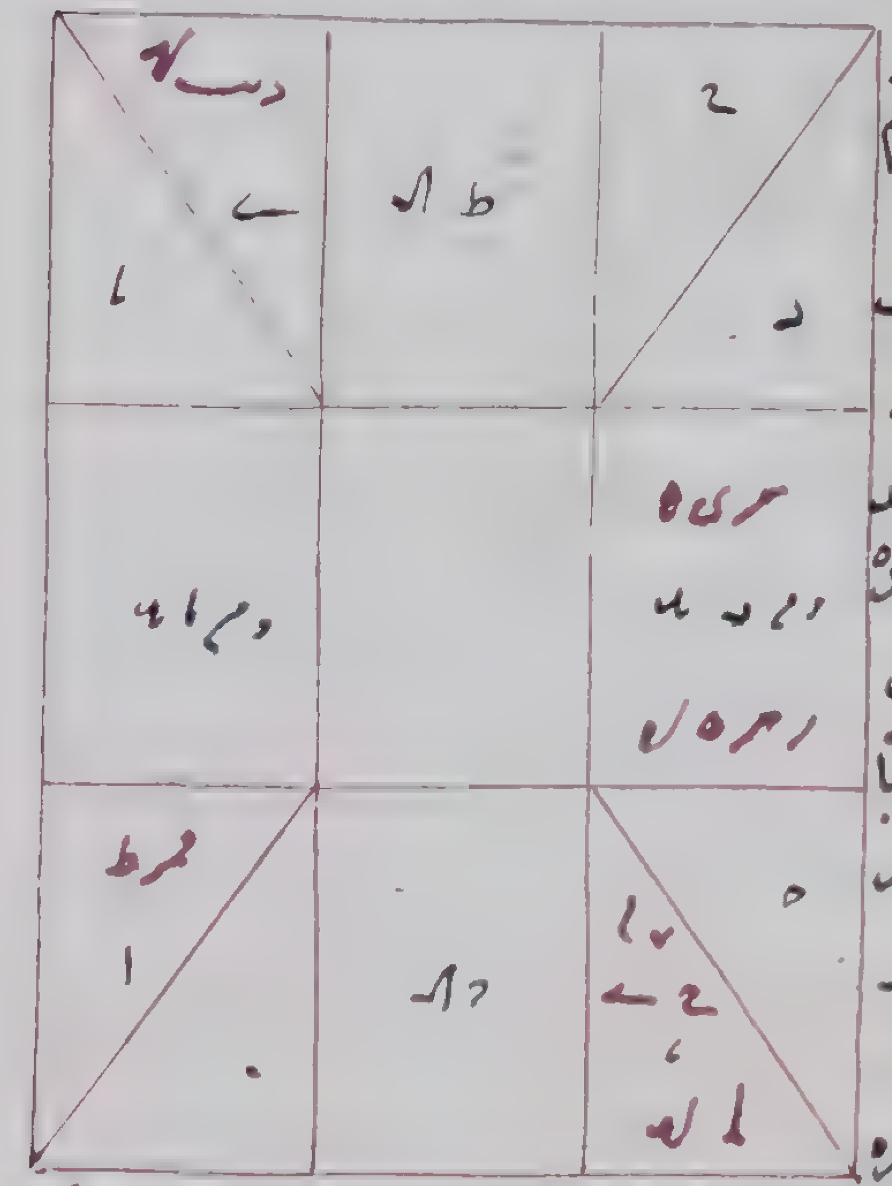

باب چهارم در دلیلهای بیت چهارم مسئله در ملک و عطارد طالع و خداوندش دلیل خریدار باشد و هفتم و خداوندش دلیل فروشنده و چهارم و فروشنده خداوندش دلیل چیزی که میفروشند و دوم بها ان اکر خداوند ساعت با خداوند طالع در برج هفتم باشد خریدار حریص تر باشد و اکر صاحب طالع با خداوند هفتم متصل بود فروشنده حریص تر باشد و اکر صاحب طالع با خداوند هفتم متصل بود فروشنده حریص تر باشد

اتصال خداوند طالع وهفتم بیکدیکر جمع ونقل نور ایشان دلیل بود تمام شدن بیع خاصه
که با قبول باشد و به نظر دوستی که تمام شدن منفعت باید بنگریم شود خداوند چهارم
چون منحوس باشد یا راجع یا در هبوط دلیل کند که ان عقار ویران باشد واکر خداوند
چهارم سعد یا مسعود باشد یا خداوند سهم عقار سعد یا مسعود باشد ان ملک ابادان
باشد واکر خداوند طالع در هفتم باشد یا بصاحب هفتم متصل بود دلیل است بر انکه ان
مری خریده شود این بیع با تمام رسد **مسئله** اکر پرسند که این خانه که میخرم حکونه است
پس باید دانست که صاحب چهارم وکوکبی که دروی است دلیل نیکی وبدی ونوی وکهنکی
ومبارکی ونامبارکی خانه است وطالع دهکذ خانه است وموضع قمر دلیل در خانه
وموضع شمس دلیل ساحت وکشادکی میان سرا است وموضع زهره دلیل خرمی خانه وجایکاه
عشرت وشادی ورباحین وطرب وموضع زهره دلیل خرمی خانه وجایکاه عشرت وشادی
ورباحین وطرب وموضع عطارد ودلیل مخزن وکنجینه وکتابخانه باشد وموضع زحل دلیل
ادب خانه وجایکاه تاریک وکنده باشد وموضع مشتری مجلس وجایکاه عالی وبزرک
وجاهای نماز وموضع مریخ دلیل مطبخ وخون ریختن وموضع راس دلیل نردبان وموضع ذنب
دلیل است بهیمه دان **مسئله** اکر پرسند که از خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع
یابم اکر میان دلیل سائل ومسئول عنه نظر مودت باشد وقبول منفعتها یابد واکر نظر عداوت
باشد وقبول منفعت یابد ولیکن رنج ومنفعت واکر نظر مودت باشد وقبول نبود کار
باسانی برآید ولیکن منفعت بسیار نبود واکر عداوت در وبود هیچ خیر ونفعی دران نباشد
مسئله اکر پرسند که همسایکان واردان عقار باشد واکر دارد خوبند یا نه پس بنکر
بطالع که دلیل همسایه است اکر سعد اندر طالع باشد همسایکان بصلاح وخوب باشند واکر
واکر نحس در طالع باشد همسایکان دزد وخاین باشند واکر اندر طالع سعد باشد و
مستقیم همسایکان پایدار باشند واکر سعد راجع بود ناپایدار باشند واکر ان ستاره نحس
مستقیم باشد همسایه دزد پایدار باشد واکر راجع بود دزد ناپایدار باشد وازان مکان
برود **مسئله** اکر پرسند که اندران ضیاع درخت بود یا نه بنکر بوسط السماء اکر کوکب سعد
باشد دران ضیاع درخت بسیار باشد واکر ان سعد مستقیم بود درخت پایدار باشد
واکر ان سعد مشرقی باشد درختان باردار باشند وروز بروز زیاد شوند واکر
ان سعد مغربی بود ان درختان اندک بی بار باشند واکر ان سعد راجع باشد
درختان بار ندارند وبرکنده شوند واکر وسط السماء کوکب نحس باشد اندران ضیاع

درختان

درختان اندک باشد واکر آن نحس راجع باشد ان درختان بار ندارند واکر در وسط السماء
ستاره نباشد بنکر اکر خداوند وسط السماء ناظر بود بوسط السماء باشد دران ضیاع
درختان بسیار باشد واکر خداوند وسط السماء شرقی یا صاعد باشد اندر درختان بجا
ومیوه باشد واکر مغربی یا هابط باشد اندک بر باشد واکر خداوند وسط
السماء ناظر نبود اندران ضیاع درخت نبود **مسئله** اکر پرسند که دران ضیاع نبات یعنی
درخت بسیار بود یا نه بنکر در هفتم اکر کوکب باشد نبات بسیار باشد واکر ان سعد شرقی
باشد یا صاعد ان نبات را منفعت بسیار باشد واکر ان سعد مغربی باشد یا راجع یا هابط
زمین غله ندهد واکر نحس بدان سعد نکرد از تربیع یا مقابله یا مقارنه ان نبات را آفت رسد
از آب یا سرما یا از کرم وملخ واکر مریخ بود از آتش باشد اکر ما واکر در هفتم سعد نباشد ونحس باشد
دران ضیاع نبات کم بود وغله ومحصول کم دهد پس اکر در هفتم کوکبی نبود بخداوند برج هفتم
اکر بهفتم نکرد اندر ان ضیاع نبات باشد واکر نکرد اندران زمین نبات نبود انکاه بنکر برج
چهارم اکر در وی سعدی باشد آبادان باشد واکر نحس باشد خراب باشد واکر در رابع کوکبی نبود
باشد بنکر اکر صاحب رابع برابع ناظر باشد آن ضیاع آبادان باشد والا ویران باشد **مسئله**
اکر پرسند که ان ضیاع یا نه واکر آب دارد وبکوه متصل است یا نه بنکر اکر برج چهارم آتشی
باشد بکوه متصل باشد یا زمین بر سنک باشد وفراز ونشیب دران بود واکر برج رابع
خاکی باشد از زمین هموار باشد ونرم وخوش زراعت بود واکر برج چهارم بود بادی باشد
ان صفت بود دو نوع باشد ویکسان نباشد واکر رابع آبی باشد از زمین آب خیز بود یا در
حوالی آب باشد **مسئله** اکر پرسند که این خانه قیمتش بسیار است یا نه بنکر بدان کوکب که اندر
وسط السماء است عدد عطیه کبری وبنکر که چند است بعدد هر سالی صد درم شمار
بهای ان ضیاع افتد باشد واکر ان کوکب که در وسط السماء است در شرف باشد بعدد
سالهای صغری وهر سالی دویست درم جمله جمع کن قیمتش همان باشد واکر ان ستاره که
در وسط السماء است در هبوط یا راجع باشد بنکر بخداوند وسط السماء واز وی حکم کن
چنانکه کفتیم بشرط انکه خداوند وسط السماء ناظر باشد بعاشر واکر ناظر نبود بعاشر
سالهای صغری ان حساب کن وهر سال دوازده درهم قیمت ان ضیاع است ودرین
باب نیز مثالی بکوییم **مسئله** سؤال کرد سایلی که میخواهم که خانه بخرم این کار برآید یا نه ومیتوان
خرید وقیمتش بسیار باشد یا ز حالات ان سان کن طالع وقت کفتیم وزایچه طالع براین
وجه است **سؤاله** در روز پنجشنبه هفدهم رمضان المبارک سنه ۱۲۶ کفتیم که این اینجانه کوچک

باشد و تاریک و راه گذارش کوچک و تاریک باشد از انجهة که زحل در طالع است و در پیش دهلیز او بخانه باشد بواسطهٔ انکه زحل دلیل ادب خانه است و زحل دلیل دهلیز است پس پرسید که اینخانه همسایه دارد یا نه گفتیم دارد از انجهة که طالع و کوکبی که در واست دلیل همسایه است و چون زحل کوکب نحس است گفتیم همسایه مردی باشد دزد و نجس اعتبار و چون شش روز بود

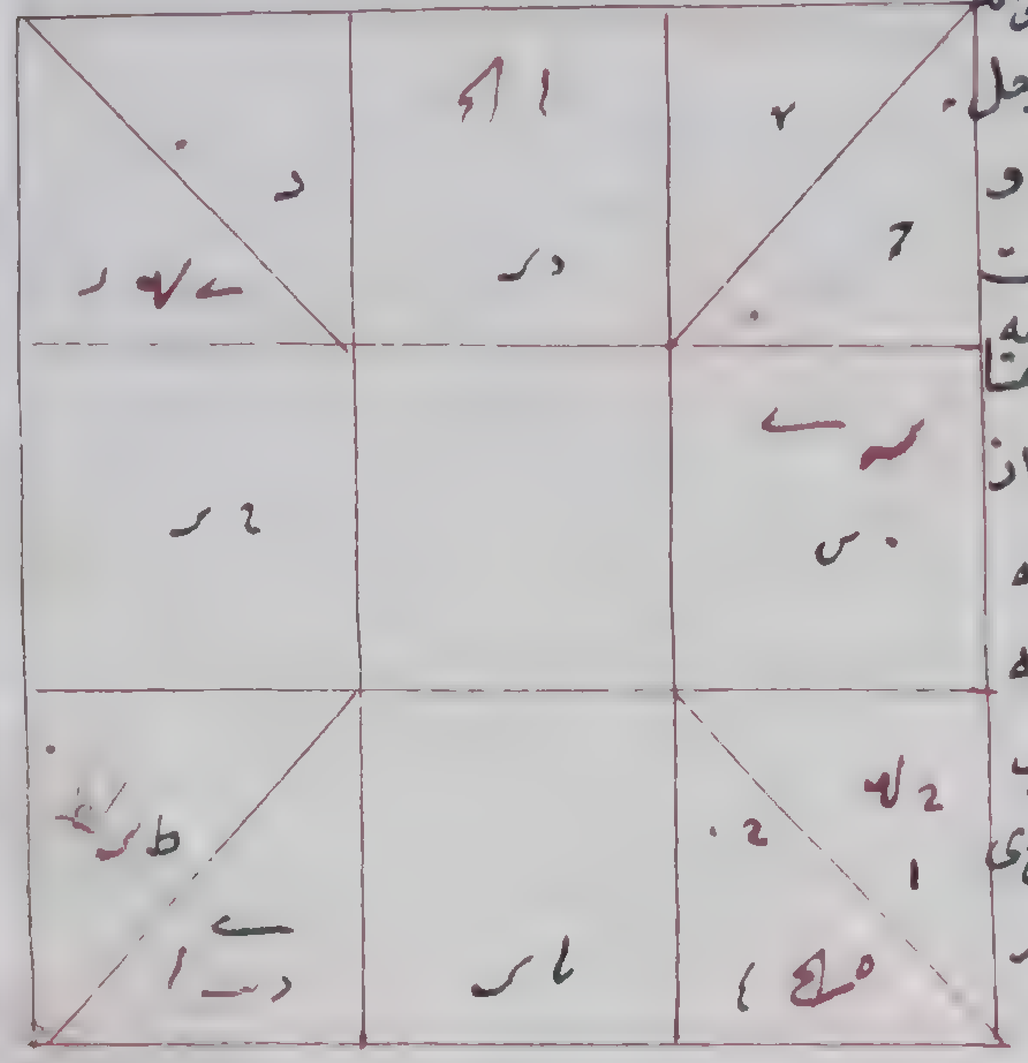

که زحل مستقیم شده بود گفتیم که این همسایه پایدار باشد و از ان همسایکی بیرون نرود و قیمتش گفتم یکصد و بیست محمدیست عراقی از ان حیثیت که عطیهٔ کبری یکصد و بیست سال است هر سالی صد دینار گفتیم بدوازده هزار دینار که ان یکصد و بیست محمدی باشد پس چون این نشانها درست گفتیم گفت بنگر که این بیع بر اید یا نه پس نظر کردیم بصاحب طالع عطارد بود در نهم گفتم صاحب اینخانه در سفر است و چون در برج ثور که حصن اوست راجع است گفتیم در این سفر پشیمانست و میل دارد که بشهر دیگر برود غربیت اگر چه از وی بحوزا داشت میگفتیم که میل وطن دارد و چون در رجعت روی بحمل دارد گفتیم از شهر غریب خواهد رفت و چون صاحب طالع با صاحب چهارم نظر مقابله دارد صاحب چهارم مشتریست و سعد و راجع و صاحب طالع که عطارد است ممتزج و راجع و نیز خداوند هفتم است مشتری و لیکن قبول نیست از ان حیثیت که هیچکدام در حظوظ دیگری نیست گفتیم احتمال دارد که این بیع نشود بدشواری و گفتگوی بسیار و دیگر نشانها و چیزها که گفته اند بهمه صدق بود مسئله اگر پرسند که این بیع بر اید یا نه اگر چه قاعده کلیه از پیش گفتیم اما بر توظاهر تر سازیم بنگر بخداوند طالع اگر بخداوند هفتم اتصال دارد ان بیع بر اید خاصه با قبول و اگر اتصال نبود بنگر اگر سعد در بیع باشد و ماه با صاحب طالع یا بدان سعد اتصال داشته باشد ان بیع بر اید و ان ضیاع بدست اید

واکر ان بهتر باشد که میان ایشان قبول بود و اگر اندر برج رابع کوکبی نباشد اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و قمر با صاحب رابع اتصال داشته باشد ان بیع بر اید مسئله در اجاره طالع دلیل موجر سایل و هفتم دلیل مستاجر و عاشر دلیل بدل اجاره و صاحبان هر یک دلیل ان برج باشد پس بنگر بسهم السعادة و صاحبش اگر مقبول و مسعود بود و بطالع ناظر دلیل منفعت است در اجاره کردن و دیگر چیزها همچنان احکام مبایعه ضیاع است و العاقل یکفیه الاشارة مسئله در عاقبت کارها اگر پرسند که اندرین کار عاقبت آن چگونه باشد بنگر اگر در رابع کوکب سعد باشد و راجع و محترق و اندر هبوط نبود عاقبت کار بخیر و خوبی و سعادت باشد و اگر در رابع مسعود نبود و نحس باشد داوری و جنگ بود و اگر در رابع هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر باشد و منحوس نبود عاقبت کارش بخیر باشد و اگر صاحب رابع بد و ناظر نبود بنگر بدان برج که صاحب رابع در وی است اگر خداوندان برج قوی حال باشد و ناظر بصاحب طالع یا صاحب رابع عاقبت کارش خیر باشد و کارش بهتر از اول باشد و اگر خداوند طالع قوی حال باشد و خداوند خانه اش ضعیف اول کارش بد بود و عاقبتش میانه و اگر صاحب طالع ساقط بود و بصاحب برج خود بنگر د پس اگر ماه و صاحب خانه ماه اگر هر دو مسعود باشند اول و اخر کار خوب بود و اگر ماه مسعود بود و صاحب خانه اش منحوس اول کار خوب باشد و عاقبتش بد بود و اگر ماه منحوس باشد و خداوند خانه ماه مسعود دلیل است که اول کار بد بود و اخر کار خوب و در این نیز مثالی بگوییم نظر کردیم انکه سائل از عاقبت کار خود سؤال کرد زایچهٔ طالع کشیدیم بدین صورت

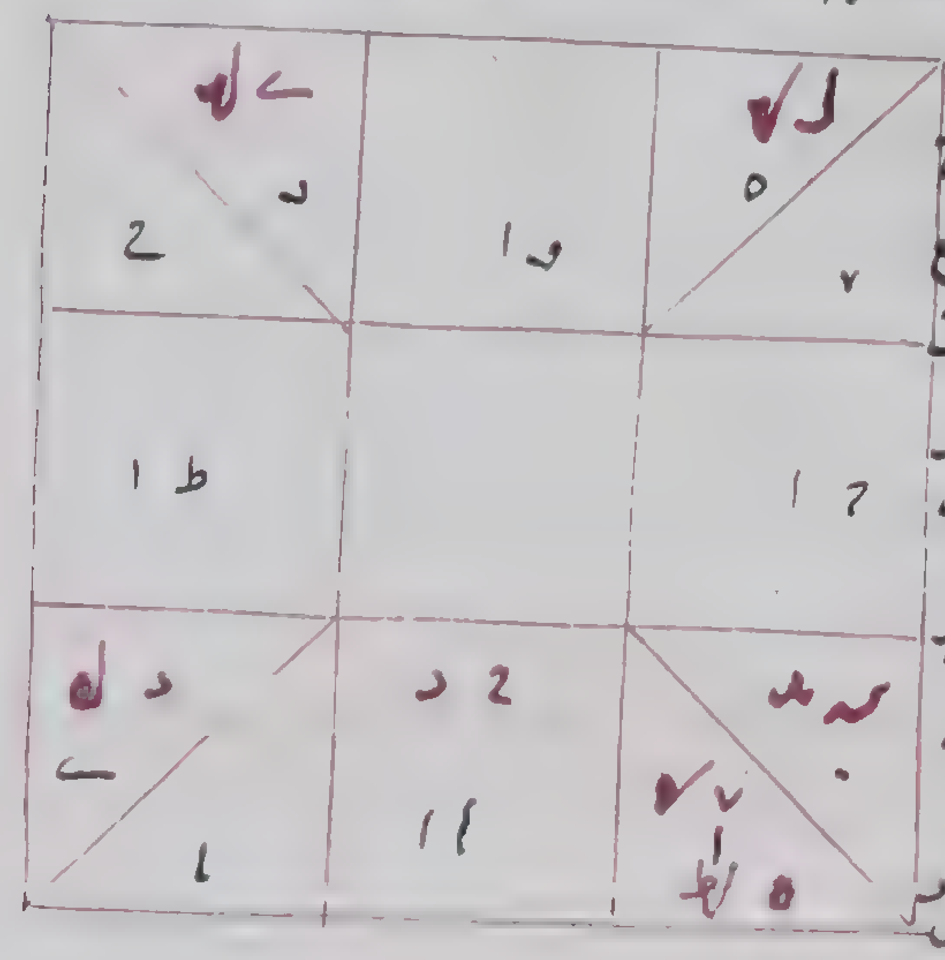

نگاه کردیم در رابع کوکب نبود پس نظر کردیم بخداوند طالع در خانهٔ خود است گفتیم عاقبت کار خیر بود از ان وجه که خداوند طالع قوی حال است و عاقبت خداوند خانه اش نیز خود است و قویست و دیگر دلایل گفته شد اگر سائل پرسد که اندرین کار

که هشتم پایدار باشد یا نه بنگر بصاحب طالع و بماه و بخداوند خانه حاجت اگر ایشان را
در برجهای ثابت یا ذو جسدین بود بپایداری آن کار و اگر دلیل در برج منقلب باشد
دلیل نا پایداری باشد و زود گشتن و شتاب زدگی باشد از آن کار و اگر دلیل در برج
منقلب باشد دلیل ذو جسدین بود عاقبت کار میانه بود **مسئله** در حال پدران برج
چهارم و خداوندش شمس و زحل و مشتری و ارباب مثلثات برج چهارم دلیل حال پدران
باشد و چون در اوتاد باشد و قوی حال دلیل کند بسعادت و رفعت و نظر افتاب بسعدان
نیز حال پدران نیک بود و اگر بخلاف این کنند نقد نحوست ضعف درویشی رود و مریخ
دلیل هلاک مال پدران باشد و خداوند مسعود دلیل تندرستی پدر باشد و یازدهم
و خداوندش دلیل مرگ پدر و درجه هشتم چهارم است **باب پنجم** در دلیلهای بیت پنجم
اگر پرسند از معشوق و خواهند بدانند که معشوق دل بجانب او دارد یا نه بنگر
بصاحب پنجم اگر در اوتاد باشد حکم کن که دل بتو دارد و اگر خلاف بود طمع باید برید
و اگر در اوتاد باشد و راجع در میان ایشان اندک ملال واقع شود و زود بصلاح
انجامد و اگر در زایل وتد بود هرگز با هم نسازند و بمراد نرسند **مسئله** اگر مردی
یا زنی پرسد که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا صاحب پنجم متصل باشد
و از نحوس و احتراق بری باشد دلیل است که فرزند پیدا شود بعد از مدتی و اگر صاحب
پنجم در طالع باشد و مسعود بود دلیلست که زودی فرزند آید و اگر مشتری در اوتاد
بود و منحوس نبود و مشرقی دلیل فرزند باشد که زود و اگر مغربی دلیل بود که فرزند دیر آید
و اگر منحوس باشد فرزند نباشد و اگر قمر بنحسی متصل بود هرگز حمل نباشد و اگر
سعدی در خانه پنجم باشد و اگر در طالع سعدی بود یا در پنجم و ماه یا صاحب طالع
بدان سعد اتصال داشته باشد بگو که فرزندان باشند و اگر صاحب طالع در طالع یا در
دهم باشد یا در یازدهم یا در پنجم و با مشتری نظر دارد و مشتری در خانهای نیک باشد
سایل را فرزندان شود بزودی و اگر صاحب طالع در چهارم باشد یا در هفتم و مشتری
نیز بجایگاه خوب باشد فرزند باشد لکن بتاخیر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه
نیز منحوس باشد و در طالع یا در پنجم یا هر دو کوکب نحس باشد دلیل کند که ایشان را فرزند
نشود و اگر طالع برج آبی بود و سعد اندر وی بود یا در پنجم و صاحب طالع منحوس باشد
دلیل کند که فرزند ایشان بسیار باشد پس اگر خداوند پنجم و خداوند ساعت و قمر
اندر برجهای نر باشد دلیل پسر باشد و در برجهای ماده دلیل دختر باشد **مسئله**

اگر یکی بامتحان سؤال کند که مرا فرزند هست یا نه بنظر همچنانکه در مسئله فوق گفتیم نظر
کند **مسئله** اگر زن با شوهر سؤال کنند که ما را فرزند نمی آید عیب از مرد است یا زن بنگر
اگر خداوند طالع منحوس باشد و ماه مسعود بود و مرد پرسنده باشد عیب از مرد باشد و اگر
پرسنده زن باشد اگر صاحب طالع منحوس بود و ماه نیز منحوس بود و صاحب هفتم مسعود
باشد عیب از زن بود اما همیشه در مسئله زن و شوهر ماه و زهره دلیل زنند و افتاب دلیل
مرد اگر پرسنده زن بود خداوند طالع زن باشد و خداوند هفتم دلیل مرد و صاحب هفتم
با ماه و زهره دلیل زنند و افتاب دلیل مرد اگر پرسنده زن بود خداوند طالع زن باشد و خداوند
هفتم دلیل مرد و صاحب هفتم با ماه و زهره دلیل زن پس بنگر اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب از
مرد بود و اگر دلیل زن ضعیف باشد عیب از زن بود **مسئله** اگر سؤال از ابستنی کنند اگر
خداوند طالع و خداوند پنجم باشد یا تدبیر بستاره دهند که اندر وتدی بود یا خداوند
طالع متصل بکوکبی مقبول شود یا قابل تدبیر قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر ابستنی و اگر
خداوند پنجم در طالع یا در وسط السماء بود خاصه که خداوند قمر اندر وتدی باشد ابستنی
درست بود و اگر خداوند پنجم منحوس یا راجع یا محترق بود فرزند بیفتد و زادن تمام نشود
و اگر خداوند پنجم در مقارنه نحسی باشد نیز بار تمام نشود و اگر راجع و محترق و منحوس و در
در مقارنه نحس نباشد بار و با تمام رسد و اگر صاحب پنجم منحوس باشد بنظر یا در خانه باشد که
ضعف باشد دلیل است بر فساد فرزند و قمر و خداوند ساعت نیز شریک سازد و در
این باب اگر قمر ممتلی بود باشد و ناظر بود بمریخ دلیل تمامی فرزند بود و افت زن و همچنین
اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره در جایگاه باشد خاصه در عقرب دلیل سقط حمل است
و اگر طالع برج ذو جسدین بود یا در طالع دو کوکب سعد بود دلیل است که در شکم دو
فرزند باشد و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم و ماه مدت قوی حال باشد حکم بود بر تمام شدن
فرزند **مسئله** چون مشخص گشت بدلایل مذکور که حمل هست اگر پرسند که فرزند در شکم است
چند ماهه است از صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت هر کدام که از کوکبی منصرف باشد
وی دلیل بود اگر انصراف از مقارنه بود یکماهه بود و از تسدیس سه ماهه یا شش ماهه بود
و اگر انصراف از تثلیث یا تربیع باشد چهار یا پنجماهه باشد و اگر انصراف از مقابله بود یا هفت
ماهه بود و بکوکبی از درجه برج هفتم یا خداوند خانه هفتم و جمله را جمع کن و هر سی درجه
یکماه حساب کن و هر چه کم از سی درجه باشد در هر چه روزی گیر و جمله جمع کن انچه ماه دو
باشد که بچه در شکم مادر باشد **مسئله** اگر پرسند که فرزند در شکم نر است یا ماده بدانکه

کفت این از جمله ممنوعاتست منکم ما فی الارحام دلیلی واضح است که غیر حق تعالی جل
شانه کسی دیگر نداند اما بطلمیوس والرجس در این باب حرفی کفته اند و منجمان اهل اسلام
ابو معشر بلخی و ابو ریحان بیرونی متابعت کرده اند و قانونی ساخته و کحی السهام فی صبح
الظلام تیر در تاریکی انداخته اند قول ایشان اینچند کلمه کفته میشود پس اکر پرسند که
اکر پرسند که فرزند نر است یا ماده بخداوند طالع بنکر و بپنجم اکر در برج نر باشد فرزند
پسر باشد و اکر در برج ماده دختر باز بنکر بعطارد و اکر مشرقی بود فرزند پسر باشد و اکر
در برج مغربی دختر دیکر نظر کن بروز از درجه واجب خانه ماه تا درجه و درجه طالع بر وی
افزا و از طالع بیفکن دیکر از این صاحب طالع و صاحب پنجم اکر هر دو برج مذکر باشند پسر باشد
و اکر در برج ماده ماده و اکر یکی در برج مذکر باشد و یکی در برج مونث بنکر تا قمر بکدام دلیل
ناظر است حکم از وی کن **مسئله** اکر پرسند بروز واقع شود یا شب بنکر بطالع و صاحبش
و خداوند ساعت و قمر و کوکبی که در طالع باشد اکر یکی از اینها قوی تر باشد با همه در برجها
نهاری باشند ولادت روز باشد و اکر در بروج لیلی باشند ولادت شب باشد و اکر
بعض بروج نهاری باشند و بعضی در بروج لیلی هر کدام که قوی تر باشند حکم از آن
باشد و نیز باین سهم نکاه کن بکیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه طالع بر وی افزا
و از طالع بیفکن هر کجا که برسد بنکر اکر برج روزی است روز بروز دیکر و از برج شب
است شب آید و دختر باشد **مسئله** اکر پرسند که بچه تاکی زاید بنکر خداوند پنجم
یا آفتاب یا برج از صاحب پنجم دور باشد بنکر بصاحب ساعت و بماه تاکی قران کند
یا صاحب پنجم آن وقت وقت زادن حامله باشد هر وقت که سعدی بسهم ولد اتصال
کند وقت ولادت باشد یا هر وقت که تسییر سهم بحضیض بیت الولد رسد و در این باب مثالی
کرده باعث شود **مثال** سایلی سؤال کرد که حمل دارم یا نه ارتفاع کرفته و زایچه طالع بدین
صورت درست شد چون خداوند خانه پنجم زحل است و در طالع است و قمر در وتد غارب
دلیل است که حمل باشد و چون قمر از زهره منصرف است بنظر تسدیس پس کفتیم که سه ماهه است
پس پرسید که نر است یا ماده چون خداوند طالع در برج نر بوده و خداوند پنجم نیز در برج
ماده کفتیم دختر باشد پس پرسید که این باره بانمام رسد یا نه چون صاحب پنجم زحل بود و
صاحب طالع در حضیض بود و لکن قمر در وتد بود و در برج حمل داشت که نزه
اوست و زحل در وی بمیزان داشت که اوج و شرف اوست کفتیم که حمل که وضع بوقت
خود واقع شود و چون هر دو برج لیلی اند وضع حمل شب شود احکام درست آمد

مسئله

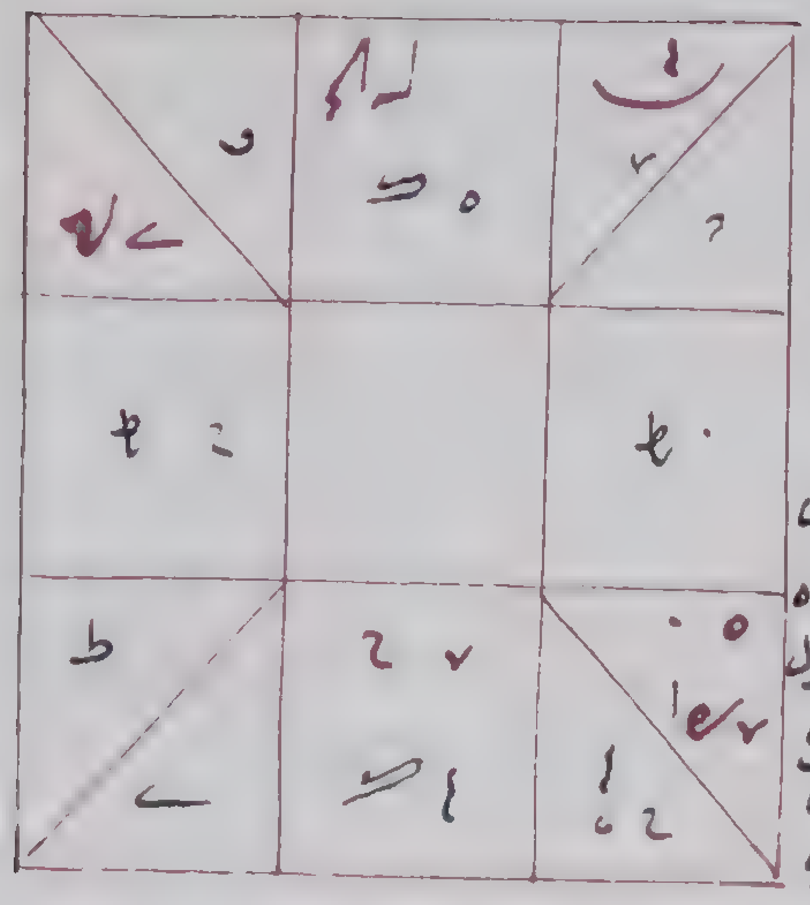

مسئله اکر سؤال از رسول کند بدانکه
خداوند پنجم دلیل رسول است و قمر
اینان از او است داده کوکبی که خداوند
پنجم و قمر بدو پیوندد و معنی آن
پیغام باشد پس چون خداوند
طالع و قمر بخداوند هفتم پیوسته یابی
حکم کن بآنکه رسول بمقصد رسیده
و اکر منصرف یابی حکم بر بازکشتن رسول
کن که رسول بمقصد رسیده و اکر منصرف
و اکر خداوند پنجم یا قمر بخداوند آینده
دلیل آمدن رسول باشد و درین باب مثالی بکوییم **مثال** در روز شنبه سؤال فرمود
نواب آصفجاهی که شاطرم بشهر رفته کی باز آید ارتفاع کرفته شد بطالع بدین صورت درست شد
چون منصرف بود از مشتری و مشتری راجع بود کفتم رجعت نموده و از شهر بیرون آمده پس

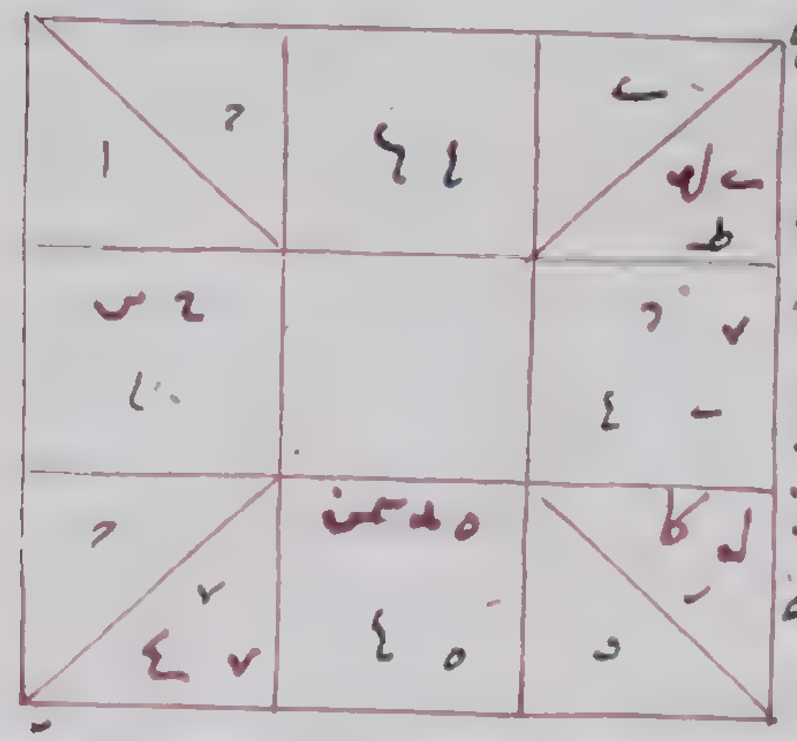

پرسید که کی خواهد آمد نکاه کردیم بزهره
که صاحب شرف طالع بود ناظر بود بطالع
و قمر در شب دوشنبه بیك ساعت بوی
متصل میشد کفتم بیکساعت شب دوشنبه
خواهد آمد و چنان شد **مثال** دیکر
سؤال کرد حاکم لار از آنکه فرستاده از
شیراز مراجعت کرده مرخص شده یا نه
و خبر نامه ارتفاع کرفته شد و درجه
آفتاب بر مقنطره ارتفاع کذاشته و از روی اسطرلاب بدین صورت طالع و تسویه
البیوت درست کردیم کفتیم که چون قمر از صاحب رسول از آنجا که بوده بازکشته و از آنکه
صاحب پنجم در طالع است کفتیم که رسول آمده در بین روز خواهد رسید و چون مشتری
در طالع در لار توقف نخواهد کرد و بجای دیکر خواهد رفت و این سؤال در روز
دوشنبه بیست و دوم شهر رمضان سنه ١٢٣١ بود وقت عصر **مسئله** در سؤال از نامه و مکتوب
چون کسی را نامه باز آمده باشد و خواهد بداند که در آن نامه چه نوشته قبل از خواندن

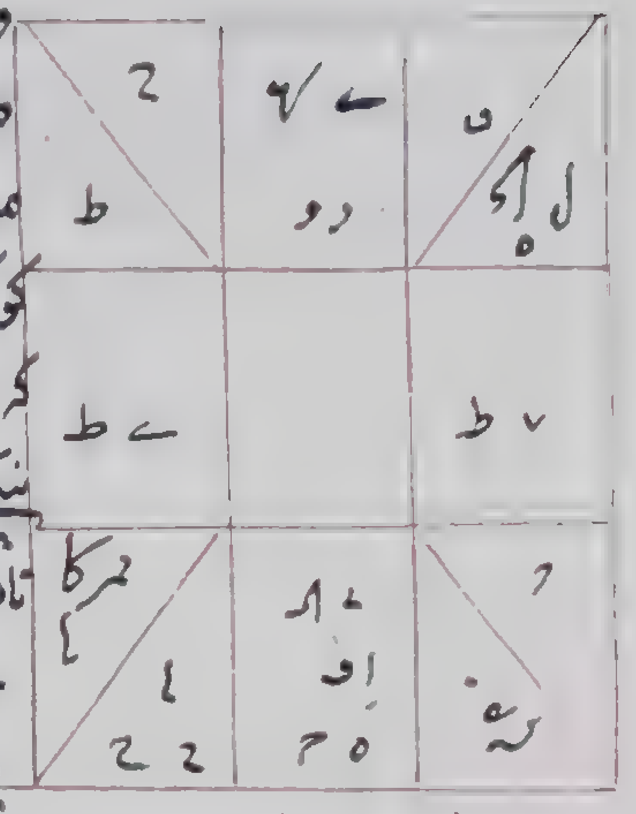

وازپیش که آمده وزایچهٔ طالع درست کن پس دلیل
طلب کن و دلیل خداوند طالع وان کوکب که قمر ازوی
منصرف است دلیل انکس است که نامه فرستاده وان
کوکب که قمر بوی پیوندد وخداوند هفتم دلیل انکس باشد
که نامه بدو نوشته باشند وجایگاه قمر وعطارد دلیل
نیکی وبدی نامه اگر نیک حال باشد دلیل نیکی ونگاه کن
تا در کدام خانه بود از طالع که جز ازان حبس باشد
چنانکه دلیل دهم از سلطان وششم از بندگان و
بیماری وچون قمر بنظر دوستی طالع بود در نامه
خرمی باشد ونظر دشمنی برخلاف این باشد وبنگر بماه اگر ماه را اندر وتدی یابی یا ماه را
اتصال وانصراف تربیع باشد یا مقابله دلیل کند که اندران نامه سخنان بزرگ نوشته است
وبنگر تا ماه از کدام ستاره منصرف است اگر ماه از سعد منصرف بود بنگر اگر آن سعد اندر
برج شرف بود آن نامه از جانب سلطان امده باشد یا از مرد بزرگ واگر ماه از نحس منصرف
بود از کسی بیمقدار امده باشد واگر ماه منصرف از آفتاب بود از سلطان امده باشد
واگر از عطارد منصرف بود از دبیر یا شاعر یا نقاش امده باشد واگر ماه با عطارد اندر خانهٔ
خویش باشد یا اندر طالع باشد اندران نامه حدیث سلامتی بود نیکویی وصلاح
بنگر بماه وعطارد که همیشه دلیل نامه وجز ازین دو ستاره هر کدام که اندر وتد باشند
یا ناظر بوند بطالع ان کوکب دلیلان نامه باشد بنگر بدلیل اگر در برج دوم بود از طالع
یا اندر برج دوم بود از خانهٔ خویش اندران نامه حدیث مال بود اگر در برج سیم بود از
طالع یا از خانهٔ خویش اندران نامه حدیث دوستی بود برادری وسفر واگر دلیل در برج
چهارم طالع یا چهارم خانهٔ خویش بود اندران حدیث مادر وپدر وخانه وزمین بود ونامه
از کسی آمده باشد که سایل از وی بزرگتر باشد واگر اندر پنجم از طالع یا از خانهٔ خویش
بود ان نامه از فرزندان آمده باشد یا از کسی که بجای فرزند بود ودران حدیث شادی
وطرب باشد واگر دلیل در برج ششم منحوس بوده باشد نامه از بیماری بود یا اندران
حدیث بیمار باشد واگر دلیل در برج هفتم بود نامه از زن بوده بشوهر یا از شوهر بود
بزن یا از شرکت وضد باشد دکم شده واگر دلیل در برج هشتم بود در نامه حدیث
میراث بود ویا مال میراث وخوف از کسی واگر اندر هشتم طالع منحوس بود از نامه

حدیث

حدیث مال میراث وهلاک شده بود واگر دلیل اندر نهم بود نامه از دوستان بود ودران
نامه حدیث پند ونصیحت وسفر ودین واگر دلیل اندر دهم بود نامه از بزرگی بود ودران
نامه سخن سلطان واهل حکم بود واگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانهٔ خویش نامه
از دوستی بود یا جاه وقدر واندران نامه سخنی باشد که شاد کرده یا امیدی که دارد ان
امدن آن نامه برآید واگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده بود یا دشمن دیگر بنگر بدو
ستاره که ماه بوی متصل است وبدان ستاره که ماه از وی منصرف است اگر این دو ستاره
بیکدیگر ناظر بوند از تثلیث وتسدیس آن نامه از دوستی آمده باشد واندروی حدیث
نیکویی وارزومندی باشد واگر تربیع بود سخن آمیخته باشد از نیک وبد واگر از
مقابله بود دران نامه حدیث خصومت بود وبیچاره باند وبا عطارد بنگر اگر منحوس باشد
هردو دران نامه سخن باشد که غمناک شود واگر یکی از ان دو منحوس باشد واگر مسعود
اندران نامه سخن نباشد که شاد شود یا غمناک ودرین نیز مثالی بگوییم واین مثال را از تهنا
الکفایه نوشتیم **مثال** طالع سرطان یافتیم وخداوندی ماه ومنصرف از آفتاب ومتصل
بمشتری دلیل کند که نامه از مرد بازاری است از انکه مشتری زیر شعاع افتابست اگر مشتری
قوی حال بود میگفتیم که نامه سوی مردی شریف است وچون ماه دلیل است واندر خانهٔ
امید دوستانست گفتیم نامه از دوستی است سوی دوستی ودران نامه امیدی وطمعی است
واز انکه مشتری ضعیف است دلیل کند که این نامه سوی وی امده است توانایی ان ندارد
که با امید وفا کند که هردو را بیکجا دیدار باشد واز انکه هردو را دیگر چند واز انکه عطارد
بزحل منحوس است مشتری همی بسوزد واز انکه طالع برج منقلب است جهة ایشان برآید
از یکدیگر وانچه مؤلف گفته در مسئله الرسول الماده کرد زایچهٔ طالع شد چون قمر از
افتاب منصرف است گفتیم این نامه از جانب دوستی است وچون بمشتری متصل میشود گفتیم
بجانب مرد شریف بزرگست وان حاکم کار است وچون قمر در پنجم در خانه است
که دوی بر نیره خود دارد عطارد در وتد هفتم مجامع زهره دلیل است که در نامه
سخنهای خوب بوده باشد واز زنان بزرگ رسیده شود ویا مداد ذلی بزرگ انمطلب
حاصل شده باشد دیگر پرسیدند که قاصدی نامه اورده حقیقت آن بگو طالع نوشته شد
باب ششم در دلایل بیست وششم طالع وخداوندش قمر دلیل مریض است وششم
وصاحبش وان کوکب که از صاحب ششم منصرف است دلیل است بر مرض وهشتم و
صاحبش دلیل موت وچهارم وصاحبش وان کوکب که قمر از وی منصرف گشته واتی

عشریه قمر و صاحب خانه
همه دلیل عاقبت است
معالجه کردن و دارو
خداوندش و غذا
دادن دارد از دوم
السعادة و مرگ از
و سبب مرگ از هشتم
دلیلها نگاه کن و بر
مزاجهای سعود و نحوس
چون طالع دلیل تن
کوکب سعد بود و صاحب

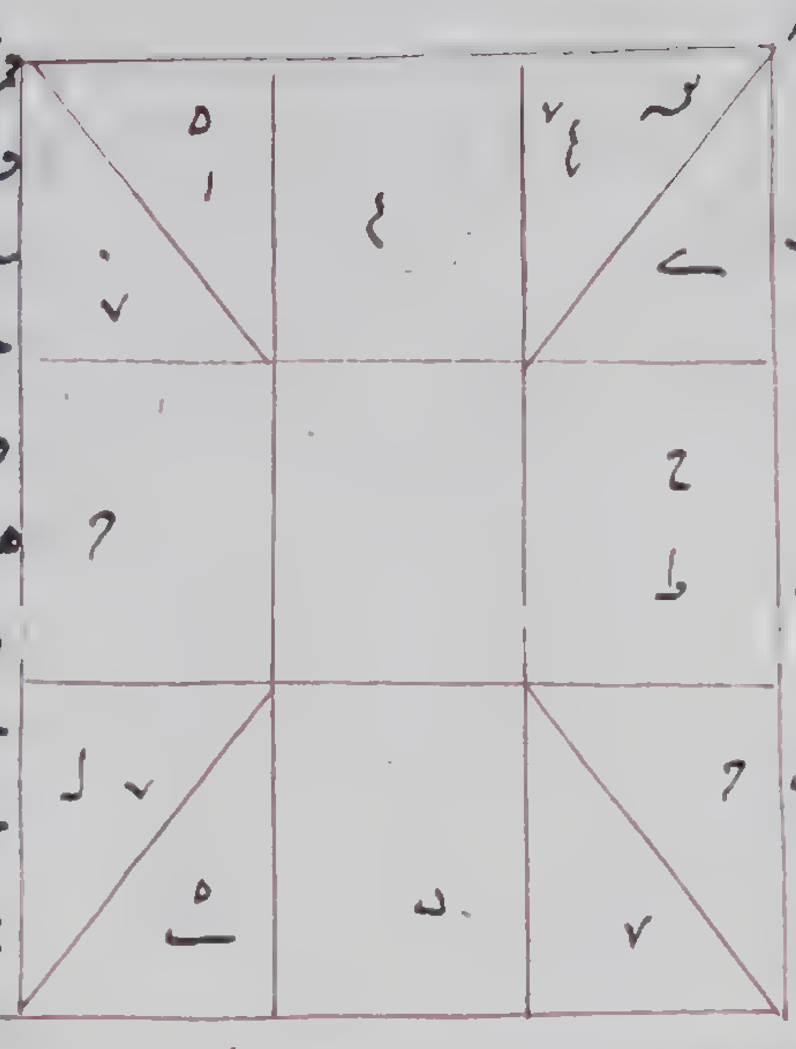

قمر و قابل تدبیر ماه این
و طبیب از هفتم چنانکه
ساختن از نهم و
خوردن و منفعت
و خداوندش و سهم
هشتم و خداوندش
و خداوندش ایذرین
حسب موافقت
حکم دادن **مسئله**
بیمار بود اگر در طالع
طالع قوی حال بود

ان بیمار شفا یابد و اگر برخلاف این باشد بیماری دراز کشد و برج وسط السماء دلالت بر حال
بیمار کند و اگر در انجا کوکب نحس باشد یا خداوند برج منحوس بود در ان بیماری باند و برج
هشتم دلیل علت است اگر انجا کوکب سعد بود دلالت کند بر صحت و اگر کوکب نحس بود برعکس
و برج چهارم دلیل دوا و دارو باشد و اگر در انجا کوکب سعد بود علاج پذیر باشد **مسئله**
اگر پرسند که بیماری از چه علت است بنگر ببرج ششم که کدام کوکب در او است اگر زحل بود علت
سودا و مشتری از تباه شدن مزاج و مریخ از خون و تب و شمس از درد دل و سر و زهره
از کرده و قضیب و عطارد از خفقان و قمر از درد معده و روده **مسئله** اگر پرسند
که ماده علت از چیست اگر صاحب طالع در دوم یابی علت از بسیاری خوردن و اگر در سیم
یابی از جایی بلند افتادن و اگر در چهارم یابی از حاجت گاه در بند شده باشد و اگر در پنجم
یابی از بسیاری جماع و شراب خوردن و اگر در ششم یابی او را جزدا ده باشند و در هفتم
از جنگ و گفتگوی زنان و انبازان و ضد و در هشتم از دهم و ترس و دیدن عجایب و در
نهم از بسیاری دویدن و در دهم از خوف پادشاه یا از سموم یا از گرما و در یازدهم از
گزیدن مار و عقرب یا از جایی افتاده و در دوازدهم از بند و زندان **مسئله** اگر
سعدی در طالع باشد مریض صحت یابد و اگر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس باشد
طبیب خطا کند پس قول طبیب دیگر باید گرفت چنانکه بطلمیوس در صد کلمه میفرماید
اذا کان السابع و صاحبه منحوسین لعلیل فاستبدل بطبیب آخر و اگر عاشر السماء بود دلیل آن است

برتباهی

برتباهی حال بیماری و مریض و چیزهای زیان کار ارزد و کند و اگر در وسط السماء سعد
باشد بیمار دارو و غذاهای مناسب مبدله کند **مسئله** اگر پرسند که بیماری مریض
از تن بود یا از جان نظر کن بطالع و قمر که دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب
برج قمر دلیل روح است پس اگر طالع یا قمر منحوس باشد یعنی ناظر باشد مرض از تن بود
و اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر منحوس بود مرض از روح بود و اگر هردو منحوس باشند
یا همچنان ناظر مرض به تن و جان هردو بود **مسئله** اگر خداوند خانه ششم تحت الارض باشد
بیماری پنهان باشد اندر باطن و اگر خداوند ششم در فوق الارض بود بیماری ظاهر
باشد **مسئله** اگر کسی پرسد که این بیماری در کدام اندام است بنگر بدان کوکب که ماه از وی
منصرف گشته و بصاحب ساعت اگر با دل برج بود بیماری از سر و گردن و سینه بود و اگر
میانه برج بود بیماری از شکم و گرده بود و اگر در آخر برج بود بیماری از پایها باشد و اگر
دلیلها اگر گفتیم در برج حمل باشد بیماری از سر و چشم و سرخ باد باشد و اگر دلیل در برج ثور بود حمل
باشد بیماری از درد گلو و ذبحه و اینجه بر کردن حادث شود و اگر دلیل در برج جوزا باشد
بیماری از درد دست و انگشتان و بازوها باشد و اگر دلیل در سرطان باشد در سینه و پستان
و شش و روده بود و اگر در اسد بود از درد معده و پشت و کودی بود و اگر در سنبله
باشد از درد کمرگاه و جایهای درون و مور هضتن باشد و اگر در میزان بود در سرین
و نشستنگاه مثل بواسیر و فتق و لقوه بود و اگر دلیل در برج عقرب باشد بیماری از
درد ذکر و فرج باشد و خصیه و مثانه و میان ران بود و اگر در برج قوس باشد از درد
ران و اعصاب بود و افتادن از بالای حیوان و دواب و زخم خوردن از دواب و چهارپایان
بود و اگر در جدی بود بیماری از درد زانو بود و عصبی پیوند زانو و اگر در دلو بود
بیماری از ساقهای پا و افتادن در چاه بود و اگر دلیل در برج حوت بود بیماری از سر انگشتان پا
بود مثل خواب رفتن پا و عیزم و درد کعب پا بود و عاقل داند که این نیز جود در موافق برج
افق دانفسی والله اعلم **مسئله** اگر پرسند که این بیماری اندر بیمار است یا از زن دیگر
بنگر بخداوند طالع و بدان کوکب که ماه از وی منصرف است پس اگر مشرقی باشد نو بیمار باشد
و اگر مغربی باشد دیرینه بود **مسئله** اگر پرسند که این بیمار مرد است یا زن اگر دلیل
در برج مذکر باشد مرد است و اگر در برج مؤنث باشد زن و اگر مقابله کوکب مذکر
یا مؤنث باشد زن و اگر کوکب دلیل مشرقی باشد مرد و اگر مغربی باشد زن **مسئله**
اگر کسی پرسد که این بیمار به شود یا نه بنگر بصاحب طالع و بماه و بدرجه طالع اگر هر سه دلیل

منحوس باشد صاحب هشتم ناظر بود بطالع از جای بد دلیل بود که بمیرد و اگر صاحب طالع
یا قمر در وتد باشد یا بطالع ناظر و تحت الشعاع نباشد دلیل است بر صحت و اگر دلیل
تحت الارض باشد و متصل بکوکبی باشد که در وسط السماء باشد دلیل صحت است مگر
انکوکب چه محترق باشد دلیل هلاک بود و اگر قمر صاحب طالع متصل بود ناظر بر جیب و ذایذ
النور و العدد باشد ان بیمار صحت یابد و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل بود
و قمر فاسد باشد بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع بود صاحب طالع با قمر منحوس باشد
بمیرد و اگر صاحب طالع در هشتم و بخشی بود ناظر و قمر منحوس بود دلیل موت باشد
و در باب بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بجایگاه نیکو بود
و اگر بنحسان ناظر بود و در وتد بود بد باشد و تباه تر آن بود که نظر نحسان از تربیع
و مقابله و مقارنه بود و اگر صاحب بیت و قمر سعد بود یا بنظر قمر ناظر بود و قمر بجایگاه نیکو
بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد باشد و بطالع ناظر دلیل باشد بر صحت یافتن بزودی
و موافقت دارد و هامسئله فی البحران بنگر بقمر در وقتی که بنحسی رسد بجسد یا بنور
بیمار را شدت بود و سختی و بیماری زیاده شود و هر وقتی که بسعدی رسد بشعاع یا
بجسد سعادت و عاقبت بدید آید پس بنگر بروز اول و چهارم و هفتم و نهم و چهاردهم و بیستم
و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قمر بدین روزها بشعاع یا بجسد سعادت و عاقبت
نحسان رسد بحران بد بود و دشواری و سختی زیاده شود اگر بشعاع یا بجسد رسد بحران
مبارک باشد و صحت و راحت بدید آید پس اگر در ابتدای علت تا وقت سؤال بر موضع
قمر شصت درجه زیاده کنی بتربیع رسد و چون صد و بیست درجه زیاده کنی بتثلیث الیسر رسد
و چون صد و هشتاد درجه زیاده کنی مقابله رسد و چون دویست و چهل درجه زیاده کنی
بتثلیث ایمن رسد و چون دویست و هفتاد درجه زیاده کنی بتربیع ایمن رسد و چون سیصد
درجه زیاده کنی بتسدیس ایمن رسد و چون سیصد و شصت درجه زیاده کنی بهمان محل رسد
که در وقت مرض بوده باید در وقت سؤال باید که مواضع نگاه داری و مترصد بوده باشی
که در ان وقت که قمر بدین موضع رسد اگر بنحسی رسد و متصل شود بیمار را خطر باشد خاصه
که اینمواضع درجه احتراق بود یا یکی از جوزهر بود در اینجا باشد و اگر سعدی بدینمواضعها
باشد یا بدینمواضعها نظر کند بهتر باشد و اگر در اینمواضع بسعدی متصل باشد راحت
و سلامت و بحران نیکو بود مسئله و این قول را لیس سکند رانی است که هر گاه اراده
کنی که حال مریض بدانی هر حساب که اسم او و زیاده کن اجزا از ماه گذشته باشد تا روزی

کرده

که مرض به بیمار رسیده از ماههای فارسی و بیست و دو عدد بر انها زیاده کن و جمع نما
که چند عدد است و سی سی طرح کن تا سی بماند یا کمتر پس طلب کن در جدول حیات
و ممات اگر در جدول حیات و ممات یابی بزید و الا بمیرد مسئله فی هذا الباب
قول دیگر بهتر از این اگر کسی بیمار شود و خواهی که بدانی به شود یا بمیرد دیگر نام و علامت
آن روز که در وی شده بر وی افزاد ریکشنبه یک و در دوشنبه دو و سه شنبه و چهار چهار و پنج
پنج و جمعه شش و شنبه هیچ زیاد نکند و بیست عدد دیگر بر وی افزا و سی سی طرح کن آنچه
باند در لوح حیات و ممات بماند در لوح حیات طلب کن اگر در لوح یابی به شود و الا بمیرد
و حکیمان دوران کار آزموده
اند و لوح این است

لوح حیات			لوح ممات		
ا	ب	ه	ج	ه	د
ح	ا	ک	ی	ط	ی
ه	ز	کر	یو	ح	ع
ط	ی	یح	کا	یح	ه
یا	یه	کط	اه	کر	ل

و در باب مریض مثالی
که صاحب برهان
الکفایه در کتاب خود
ایراد کرده بود نقل کردم
و مثالی که خود نیز حکم
بران کرده ایم بیان کنم
مثال برهان الکفایه
سؤال کردند از بیماری
طالع گرفتیم ثور بود و صاحب
طالع زهره و از ان سبب که زهره در برج ماده است و ماه اندر مقابله آفتاب دلیل
کند که ان بیمار زن است و از ان سبب که زهره در برج آبیست و با مریخ است دلیل
کند که بیماری وی از گرمی و تریست زیرا که مریخ دلیل گرمی و برج آبی دلیل تریست پس
قیاس کردیم که چون خون گرم و تر است از غلبه خون بیماری بهم رسیده و از ان سبب که
کدخداوند ساعت که زحل است در اول برج بیت دلیل کند که بیماری او از درد سر باشد
و نیز از ان سبب که ماه از مشتری منصرفست و مشتری در اول برج است بیمار را از
درد سر بنالد و چون مشتری که ماه از وی منصرفست مغربی است در وه که صاحب
طالع است هم مغربی است دلیل کند که این بیماری کهنه است و دیر بازی ماند خواستیم تا بینیم
که عاقبت این بیمار چگونه خواهد بود نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم معطارد

متصل از مقابله وعطارد محترق وخداوند طالع منحوس از مریخ وماه نیز منحوس از مقابله
عطارد که منحوس است ومقابله افتاب دلیل بران بود که این بیمار هلاک شود پس
خواستیم که بدانیم این بیمار کی بمیرد نکاه کردیم تا ماه که دلیل بیمار است با عطارد کی قران
کند دیدیم که در شانزدهم روز دیکر قران کند کفتیم شانزده روز دیکر از عمر بیمار
باقی مانده وهم او کوید مثال دیکر طالع میزان یافتیم وصاحب طالع زهره بر بو شعاع
شمس سهم السعاده اندر خانه بیماری وزحل اندرو تد کفتیم ضمیر از بیمار است خواستیم
بدانیم این بیمار کیست یافتیم صاحب طالع اندر دواز دهم کفتیم که این بیمار بنده است
یا بنده زاده ولکن ازانکه زهره مشرقی است وکوکب مشرقی دلیل مرد باشد کوییم که این
بیمار مرد است وازان روی که زهره با افتاب است کوییم بیمار سلطانست یا کسی است که
پیوسته سلطانست وازان که عطارد در شرف است مقارن زهره کوییم از اهل دولت
است وازانکه مریخ از ماه منصرف است واندر عقرب است کوییم این بیماری نا سود بود وازانکه
صاحب طالع بشعاع افتاب چنین کوییم که بیمار تب دارد که شبی پرسیده پس خواستیم که بدانیم
که این بیمار بهتر شود نکاه کردیم تا ماه بحس میکرد یا بسعد پس با خر برج یافتیم چون برج
دیکر اید بتثلیث مشتری می پیوندد دلیل کند که این بیمار بهتر کردد خواستیم تا بدانیم که بچند
روز بهتر کرده صاحب طالع را نکاه کردیم متصل بزحل بود پس از تسدیس میان زهره وزحل
میان چهار درجه مانده بود چهار روز دیکر بیمار بدتر شود و دو روز زیاده کردد و بیمار را
کار دشوار شود باز نکاه کردیم زهره را از زحل منصرف یافتیم وبمشتری می پیوست ومیان
زهره ومشتری هفت درجه بود زیراکه زهره بچهار درجه است ومشتری بیازده درجه
پس مابین ایشان هفت درجه باشد کوییم هفت روز دیکر بیمار بهتر کردد وهم او کوید مثالی
دیکر طالع دیکر سنبله یافتیم وصاحب طالع در طالع اند و شرف خود دلیل بود که این بیمار خداوند
عزتست وچون ماه را در برج پنجم یافتیم از افتاب منصرف وافتاب در خانه خود دلیل کند
که این بیمار از فرزندان ملوك باشد پس خواستیم بدانیم از کدام بیماری نالد نکاه کردیم بصاحب
طالع تا بکدام میشد یافتیم عطارد با زحل متصل ومیانه عطارد وزحل چهار درجه است
ومیان ماه ومریخ هفت پس عطارد را دلیل کرفتیم پس چنین کفتیم که این بیماری از دیوانکی است
کفتیم خواستیم بدانیم که زود بهتر شود یا نه پس عطارد که صاحب طالع است چون از زحل درکذرد
ومشتری پیوندد که از روز هفتم است بهتر شود وبدان سبب که ماه بمریخ پیوندد که از [illegible]
ومریخ خداوند هشتم است ومیان مریخ وماه هفت درجه است دلیل کند که بیمار را مخاطره

مراست

حرکت امادان سبب که مشتری است ناظر است از الطالع دلیل کند که بیمار سلامتی یابد
مثالیکه سؤال از مؤلف کردند در روز چهارشنبه سیم شهر رمضان المبارك از حال
بیماری سؤال کردند ارتفاع کرفتیم غربی کرفته بود شصت وشش درجه وافتاب بر بیست
وهفت درجه وچهل وهفت دقیقه بود وازروی اسطرلاب بر مقنطره ارتفاع وقت
کذاشتیم وبدین صورت زایچه طالع است درست کردیم که این بیمار مرداست یا زن کفتیم

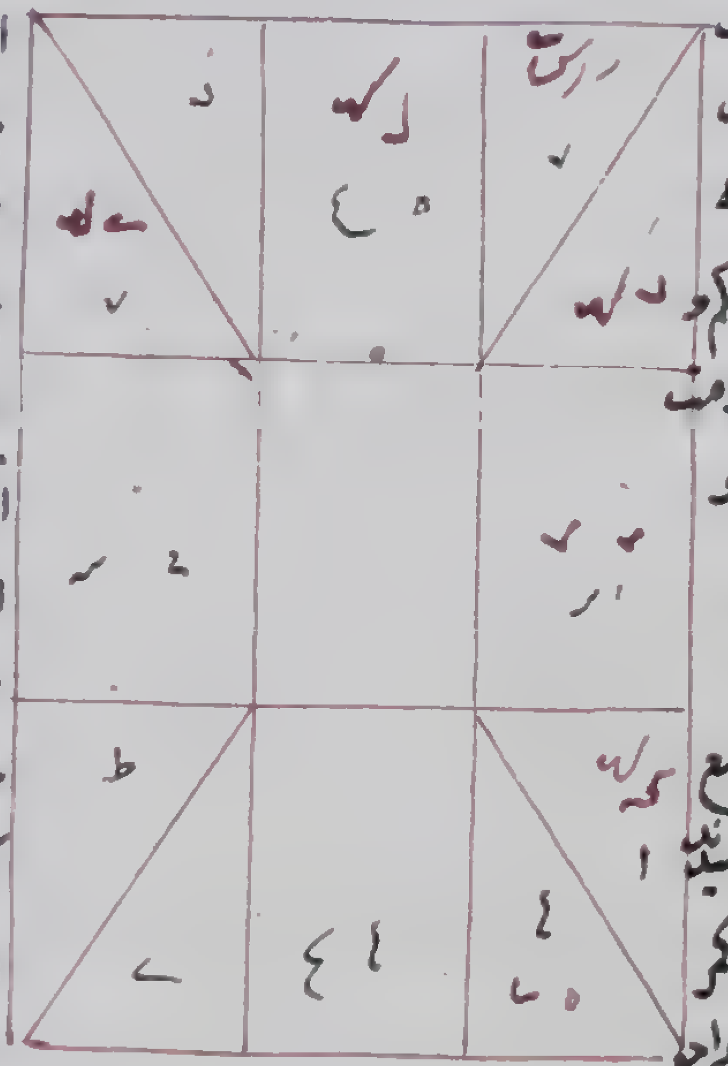

مرداست مذکراست
مذکراست وکندم کون
طالع در عاشر در خانه
عزت باشد یا اهل حکم
بود یکوکبی که ازان حکومت
پرسیدند که بیماری او
ازانکه طالع دلیل تن
ودر اینجا منحوس است
که دلیل جان است بتربیع
منحوس است پس پرسیدند
کفتیم که درد سر وکمر
ششم است در طالع راجع

ازان هکذر که زحل
باشد وازانکه صاحب
خوداست کفتیم ازاهل
چون عطارد راجع
خواری کشیده پس
ازتن وجان هردو
است ازبودن زحل
وخداوند طالع
عطارد دررجعت
که چه بیماری دارد
ازانکه زحل که صاحب
است وبااین دردها

تب نیز دارد وازمریخ در مقابله زحل است پس پرسیدند که درجه راه این بیماری هم رسیده
ونکاه کردیم صاحب طالع را در خانه خود راجع یافتیم کفتیم از خوف سلطان وازهوای
کرم پس پرسیدند که این بیماری نو باشد یا کهنه کفتیم درد کمر وکرده کهنه است ازانکه دلیل
از طالع معزبست وتب نو باشد ازانچه دلیل تب که مریخ است مشرقیست پس پرسیدند
که این بیمار بهتر شود یا بمیرد نکاه کردیم ببرج عاقبت صاحبش مشتری ودر عقرب راجع است
کفتیم صحت نیابد پس نظر کردیم بصاحب طالع ببرجیت ناظر بحسین که یکی در طالع بود و
صاحب ششم ویکی در سابع بود صاحب هشتم کفتیم سبب مرك تب باشد وازانکه صاحب
طالع منحوس بنظر بحسان ورجعت بود محصور بین النحسین بود کفتیم این بیمار بمیرد پس
پرسیدند که وقت مرك کی باشد نکاه کردیم زحل در طالع به بیست وسه درجه بود
ومریخ در سابع به بیست درجه کفتیم روز سیم بعالم بقا خواهد رفت بعد ازانکه این

مقدمات گفته شد گفتند که این بیمار یا دقدیم مؤلف است و بعد از سه روز بعالم آخرت
شتافت و اگر اول اسم او میگفتند طالع مسئله نمی دید **مسئله** یحیی بن عقبه گوید اگر
پرسند که بیمار برخیزد یا بمیرد بنگر اگر صاحب طالع در طالع باشد و سعد یا مسعود باشد
صحت یابد و اگر در ثانی بود با طبا مال بسیار بخشد تا علاج کنند و بهتر شود و اگر در
ثالث باشد بهتر شود و اگر در رابع باشد بمیرد خصوص نحس یا منحوس باشد و در خامس
بهتر شود و در سادس مرض او دطول کشد و بهتر شود و اگر صاحب طالع در هفتم باشد
میباید که دور شود از خانهٔ خود و فرزندان و اهل بیت خود تا شفا یابد و اگر در
دهم باشد اگر در حجره یا بیت خوابیده باشد بیالاخانه رود شفا یابد و در یازدهم
شفا یابد و در دوازدهم و دهم بمیرد **مسئله** در سؤال از برده اگر از بنده پرسند
که او را اگر فروشند بفروشند بهتر شود یا بخرنده بنگر بخداوند طالع و خداوند
هفتم تا کدام قوی‌تر است اگر خداوند طالع قوی‌تر باشد نگاه داشتن بهتر بود اگر
خداوند طالع در هفتم باشد بانکه خود بهتر باشد پس اگر پرسند که این بنده خریده شود
یا نه اگر صاحب طالع با فرد ششم باشد با صاحب ششم متصل شود و صاحب طالع با صاحب
ششم در طالع باشد خریده شود یا نه اگر صاحب طالع با فرد ششم باشد با صاحب ششم
متصل شود بصاحب طالع با صاحب ششم در طالع باشد خریده شود و اگر کسی پرسد که
این بنده من فروخته شود یا نه بنگر بماه و صاحب ششم اگر هر دو کوکب دلیل بنده اند
چون ایشان بصاحب دوم متصل باشند این بنده فروخته شود دیگر آنکه اگر ماه
با صاحب ششم بخداوند نهم پیوندد که در برج سیم با هفتم یا نهم باشد زود فروخته شود
و اگر صاحب ششم بخداوند طالع نگرد فروخته نشود و اگر دلیل بنده بود آن بنده
فروخته نشود و اگر فروخته شود برگردد **مسئله** اگر پرسد بنده که از دست خواجه
فروخته شوم یا نه بنگر اگر خداوند طالع با ماه بستاره پیوندد که خداوند وسط السماء
باشد آن بنده فروخته شود اگر ماه با خداوند طالع بخداوند دهم پیوندد یا بستاره
که اندر وسط السماء بود فروخته نشود و اگر ماه با خداوند طالع خالی السیر باشد و زکار را
باند و فروخته نشود و اگر ببرج دیگر آید و یا ستاره دیگر اتصال بخداوند وسط السماء
کند فروخته شود تا بیرون کار داران **مسئله** در آزادی بنده چون بنده پرسد
که خواجه مرا آزاد کند یا نه بنگر بخداوند طالع و بماه که هر دو کوکب دلیل پرسنده بود
و خداوند وسط السماء دلیل صاحب بنده پس اگر خداوند طالع با خداوند وسط السماء

ناظر باشند

ناظر باشند با نقل النور و جمع النور از تربیع و مقابله بود میان ایشان قبول بود دلیل
کند که خداوندش بی‌رحم بود و آزاد نکند و رنج او ضایع شود و امیدش بر نیاید
و اگر قبول و اتصال هم از تربیع و مقابله بود آزاد نکرده و لیکن مرادش بر آید از صاحب
بدستواری و اگر اتصال از نظر دوستی بود دلیل کند که آن بنده آزاد شود و اگر میان ایشان
قبول بود بهتر باشد و اگر خداوند برده پرسد که بنده آزاد شود یا نه صاحب طالع دلیل
پرسنده دارد و صاحب طالع با ماه دلیل آنگاه بنگر باتصال ایشان و حکم کن چنانکه شرح
کردیم **مسئله فی الآبق** اگر پرسند که گریخته باز آید و بگیرندش یا نه آفتاب و خداوند
خانه ماه و صاحب وسط السماء دلیل پرسنده بود و صاحب طالع با ماه دلیل گریخته اگر ماه
با آفتاب پیوندد و در آن برج که هست گریخته را بگیرند و اگر ماه بخداوندش بنگرد یا بخداوند
وسط السماء پیوندد گریخته باز آید و اگر ماه منصرف باشد از سعدی متصل بنحسی گریخته را بگیرند
و صاحبش از وی خوش شود باشد و بیازاردش و اگر ماه با خداوندش بستاره راجع پیوندد
خود باز آید و اگر در طالع ستاره سعدی بود و در هفتم نحسی گریخته را بگیرند و اگر ماه
بخداوند طالع از نحسی منصرف بسعدی متصل گرفته اند در سفر بمیرد و اگر ماه با خداوند طالع
در برج ذو جسدین باشد گریخته دو نفر باشند و اگر ماه اندر تحت الشعاع و زحل پیوندد
گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد هم بمیرد و اگر بمشتری پیوندد و راجع شود باشد خود باز
آید بطبع خویش و اگر در طالع نحس باشد و در هفتم سعد گریخته را نتوانند گرفت و اگر ماه
منصرف باشد از سعدی و بهیچ کوکب اتصال نداشته باشد او را نتوانند گرفت و اگر
و اگر ماه منصرف باشد از نحس و اتصال نداشته باشد بکوکبی گریخته را بگیرند اگر ماه منصرف
بود از کوکبی و متصل باشد بنحسی هم بگیرند و اگر در وسط السماء نحسی باشد یا خداوند وسط
السماء یا خداوند خانه ماه یا آفتاب منحوس بود خداوند بنده را مضرت رسد و اگر ماه
یا خداوند طالع منحوس باشد مضرت به بنده رسد و اگر آفتاب یا خداوند ماه در برج
هفتم بود بنحس در برج هفتم خداوند بنده بمیرد و اندر جستن بنده بیابند و اگر ماه در برج
هفتم بود و نحس در برج هفتم بود بنده بمیرد اگر خداوند خانه ماه در تحت الشعاع بود
خداوند خانه آفتاب بوی بنگرد خداوند بنده در جستن بنده بمیرد و اگر ماه در برج
منقلب بود و خداوند خانه ماه اندر برج منقلب و طالع برج بود گریخته باز آید
و اگر ماه با اول برج بود و بنجسین پیوسته بار اول بود و اگر با آخر برج بود دیگر گریخته باشد
و اگر ماه اندر وتدی بود خداوند و خداوند ساعت اندر وتد گریخته صونداز شهر خود

بیرون نرفته باشد وان کوکب که قمر بوی متصل است وان کوکب صاحب طالع
بوی متصل است که ان کوکب اعظم بوی متصل است واین هر سه در اوتاد طالع یا
یا اوتاد صاحب وسط السماء باد یا اوتاد افتاب یا در اوتاد صاحب بیت القمر باشد که
گریخته از شهر مردان نرفته باشد واین هر سه دلیل در مایلی الاوتاد باشد نزدیک
ان شهر باشد واگر ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد وبدان ناحیت باشد که دلیل
دران ربع باشد اگر دلیل گریخته در طالع باشد گریخته در وسط مشرق بود در شهر واگر در
دوازدهم بود گریخته در بیرون شهر بود واگر در یازدهم بود در نواحی مشرق بود در حوالی
شهر ودیگرها برین قیاس کن واگر برج زایل بود از شهر بیرون بود واگر ماه در ربع شرقی
بود از طالع گریخته سوی مشرق رفته باشد ودر برج جنوب وسوی جنوب وغربی بسوی
مغرب وشمالی بشمال مثالی که در برهان الکفایة ایراد کرده اینست **مثال** طالع برج
قوس وخداوندش مشتری وماه منصرف از مشتری متصل با فتاب ازان سبب که ماه باول
برج است اول بار است که گریخته است وازان سبب که طالع برج ذو جسدین است میباید
که گریخته دو تن باشند وازان سبب که ماه وخداوند طالع وساعت است ودر وتد است
دلیل کند که گریخته در شهرند وهنوز بیرون نرفته اند وبدان سبب که ماه از مشتری
منصرفست وبا فتاب متصل دلیل کند که زود باز اید بطلوع وبدان سبب که خداوند
مشتری است وماه ازوی منصرف ومشتری مستقیم دلیل کند که خداوند گریخته خوشنود
شود خواستیم بدانیم که کی باز اید نگاه کردیم که ماه کی معزول میگردد که علامت باز آمدن
بود نیر ذبت واد در برج دوم یافتیم از برج ماه دلیل کند که بر وز هشتم باز آید **مثالی** دیگر
هم او گوید طالع حوت وخداوند طالع نیز اندر تربیع زایل است واتصال ماه بعطارد است
وعطارد نیز مشرقیست دلیل کند که گریخته بسوی مشرق رفته باشد وازانکه عطارد ساقط
است از طالع وخداوند برج عاقبت نیست وبرج چهارم بمینگرد دلیل کند که این
گریخته بدست نیاورد زیرا که خداوند خانه نیز ناظر نیست وخداوند ساعت نیز در برج
سیم است ونیز مستقیم است اگر خداوند ساعت اندر وتدی بودی وراجع بودی
دلیل بازامدن بود ازانکه اتصال ماه از مقابله است دلیل کند که زود برگردد آن
گریخته وازانکه عطارد نور ماه ستاند وبا فتاب دهد دلیل کند که این گریخته بسوی
سلطان میرود وانکه از اوتاد زایل است ومریخ نسبت بر درجه چهارم دلیل کند که عاقبت
این فساد بود وبازنیاید **مثالی** که نواب حاجی از مؤلف پرسیدند در باب گریخته

طالع گرفته شده بدین صورت چون دلیل پرسنده افتاب وخداوند وسط السماء
بود از رهگذر حکم کردیم که پرسنده در غایت قوت باشد چرا که صاحب وسط السماء
وصاحب خانه ماه هر دو مریخ است ومریخ در خانه خود وچون صاحب طالع وماه

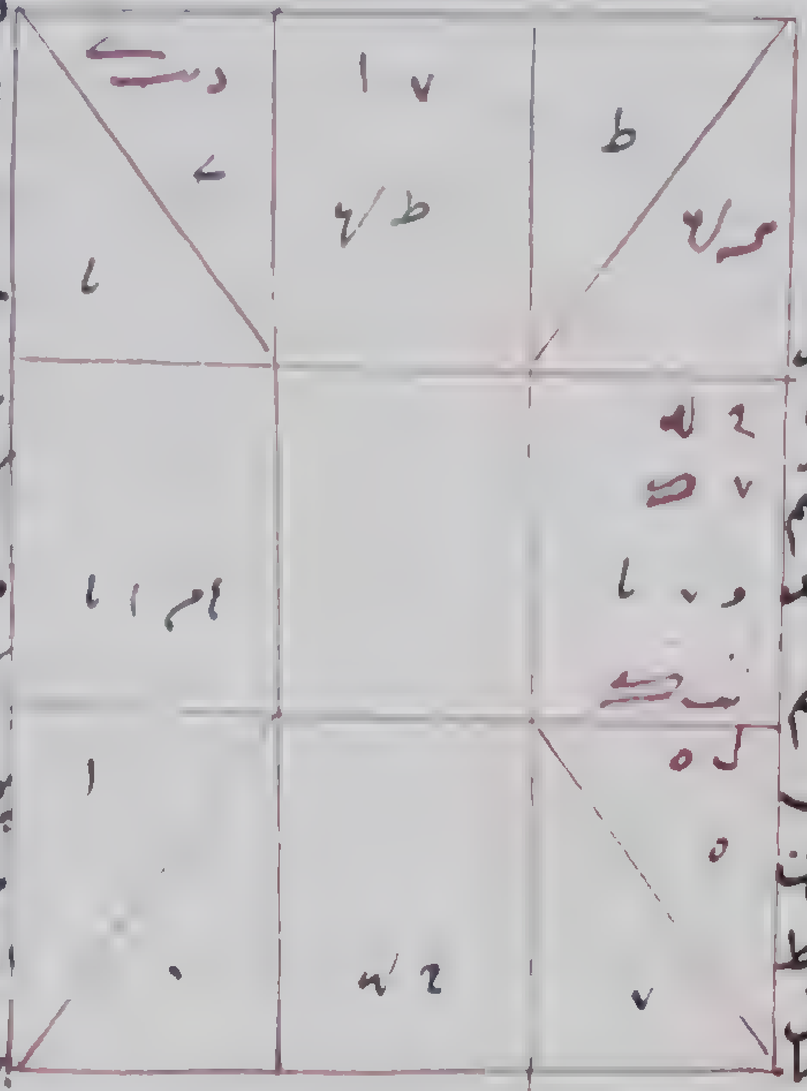

دلیل گریخته بود وزحل که صاحب طالع
است در حیز آن از اوج خود بود گفتیم
کسی باشد وچون قمر از برج وسط
السماء گفتیم که از خوف سایل گریخته
باشد وچون خداوند ساعت زحل بود در
در برج زایل گفتیم که این گریخته از شهر
بیرون رفته باشد وچون ماه در ربع
شمالی بود گفتیم گریخته بجانب شمالی
رفته باشد پس پرسیدند که باز آید
یانه نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانه
خود وصاحب وسط السماء بود گفتیم خود
باز اید وچون صاحب برج عاقبت در دوم است
معیشت ذنب ومنحوس است بعد از مراجعت از کیسه او چیزی بیرون رود پرسیدند که کی
باز اید گفتیم بچهار ماه دیگر ازان که قمر در وتد است بر سر درجه وبیست دقیقه هر درجه
ماهی حساب کردیم وچون مریخ با قمر مجامع بود گفتیم در راه پیکی از امرا ملاقات کند
وچون قمر در وتد تحت الشعاع است گفتیم که دلیل بر آنست که باتفاق ان شخص اراده کند
که بخدمت پادشاه رسد وچون کوکب نحس بود وقمر در هبوط گفتیم که میسر نشود ملاقات
پادشاه مراجعت نماید چون اینها گفته شد فرمودند که این طالع مسئله بجهة رعیت پناه
خواجه عبدالصمد مشهدی بود که پدر بزرگوار نواب حاجی بوده اند والله اعلم
باب هفتم در دلیلهای بیست وهفتم ومافیه من المسایل در زناشوهری طالع و
خداوندش قمر وان کوکب که قمر ازوی منصرف است دلیل سایل است وهفتم وخداوندش
وان کوکب که قمر بوی متصل است دلیل سایل است وهفتم وخداوندش وان کوکب که
قمر بوی متصل است دلیل انکس است که ازبهر او پرسند وافتاب دلیل مرد است وزهره دلیل
زن اگر دلیل سایل در هفتم باشد یا بصاحب هفتم یا بدلیل سؤال عنه متصل شده باشد تزویج

واقع شود حریص از جانب سایل باشد و اگر دلیل مسئول عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع
متصل باشد این تزویج بر آید بآسانی و بی رنج و طلب و حرص از جانب مسئول عنه باشد
و هر دلیل که منحوس یا غیر مقبول بود دلیل بود بر تباهی و ناراستی انکس ببین اگر شمس
بدحال بود زیان بین بود هر دلیل که در وتد باشد قویحال تر باشد و همچنین صاعد و مستعلی
و هر دلیل که زایل و یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود مسئله اگر دلیل سائل و دلیل
مسئول عنه هر دو بیکجا جمع شود بنگر تا کدام کوکب نور این دو کوکب نقل میکند یا نور ایشان در
کوکب جمع میکند اگر بوده باشد چنین زناشوهری بر آید و اگر جز این باشد بنگر بدان کوکب که
ماه از او منصرف شد و ان کوکب که ماه بوی متصل است اگر این دو دلیل بیکجا جمع شوند یا متصل
باشند این زناشوهری بر آید و اگر این دو دلیل بهم متصل نباشند نیر آفتاب را دلیل مرد
گیرند و زهره دلیل زن اگر اتصال داشته باشند این مراد بر آید و اگر جز این باشد که
یاد کردیم ان زناشوهری برنیاید و اگر دلیل را بیکدیگر اتصال باشد اما یکی راجع یا محترق
یا در هبوط ان کار برنیاید مسئله اگر خواهی بدانی که این زن خوبست یا زشت بنگر
بطالع برج هفتم اگر کوکب سعد باشد یا پیوسته بود بکوکب سعد ان زن خوب صورت
بود و اگر نحس باشد یا ناظر بود بکوکبی نحس ان زن زشت است مسئله اگر خواهی بدانی که
نیک خواست یا بدخو بنگر بصاحب هفتم اگر در خانه خود باشد و سعد بود اندر ذات خویش
ان زن نیک خوی باشد و اگر صاحب هفتم اندر برجهای سعد بود بخداوند خانه خویش ناظر
از دوستی آن زن نیکخوی باشد و اگر در مقابله نگرد ان زن زشت خو باشد و از تربیع میانه
خوی مسئله اگر پرسند این زن بخشم رفته باز آید بنگر بخداوند طالع و ان کوکب که ماه از
وی منصرف است دلیل مرد است و خداوند هفتم و ان کوکب که ماه بوی متصل است دلیل
زن است اگر این دلیلها بهم متصلند از تثلیث و تسدیس باز آید بخوشی و اگر از تربیع
و مقابله و مقارنه بود زن باز نیاید و اگر آید پایدار نماند و اگر شمس بر اوتاد باشد
و فوق الارض و زهره مغرب بود و راجع و محترق زن بصلح باز آید و پشیمان شود و اگر
شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض باز آمدن بدشواری بود و اگر بوقت مسئله
شمس و زهره هر دو ساقط باشند بگو تا زن را طلاق گوید که از وی خیر و منفعت نباشد
و اگر زهره مستقیم باشد زن بر شوی مسلط باشد و از یکدیگر جدا گردد و مرد پشیمان
شود و خود را ملامت کند و اگر دلیل زن با زهره راجع باشد زن بصلح باز گردد و اگر
ماه ناقص النور باشد یعنی از چهاردهم گذشته شد دلیل کند که زن پشیمان شود و در

کند

کند و اگر ماه زاید النور باشد یعنی پیش از چهاردهم بود دلیل کند که زن پشیمان نشود
و باز نیاید و اگر آید بدشواری مسئله اگر خواهی بدانی که زن و شوهری که کرده شود یکدیگر
دوست باشند یا نه بنگر بدلیل مرد و زن اگر از تثلیث و تسدیس بهم پیوسته اند دلیل کند
که یکدیگر را دوست دارند و اگر از مقابله نگرند دشمنی بود و اگر از تربیع نگرند میانه
حال باشد مسئله اگر پرسند که این زن و شوهر مال دار شوند یا نه بنگر بدوم طالع
و بهشتم که دلیل مال زوجین باشد اگر سعدی در این جایها باشد یا بکوکبی سعد ناظر
باشد یا خداوندان برجها سعد بود یا مسعود مستقیم دلیل کند که توانگری یابند
و اگر برجها که یاد کردیم نحس یا خداوندان برج نحس یا راجع باشد دلیل بر پریشانی و کم نفعی
ایشان باشد مسئله اگر پرسند که کدام یک از ایشان مسلطند بنگر بطالع صاحب اگر
در وتدی باشد و صاحب هفتم اندر زایل کند که پرسنده قویتر است و حکم او روانتر
و اگر خداوند طالع زایل بود خداوند هفتم اندر وتد ان یک را حکم رواتر و قوی دست تر
باشد و پرسنده را بود مسئله اگر سؤال کنند که زن زودتر بمیرد یا مرد بنگر اگر صاحب
طالع زودتر بنحسی متصل شود یا محترق دلیل کند که مرد زودتر بمیرد و اگر صاحب هفتم
زودتر یا محترق که دو زن زودتر بمیرد و اگر سعدی بدان ناظر باشد بیمار گردد و
نمیرد و اگر قمر در ثامن یا سادس منحوس بود اگر خانه قمر برج مذکر بود مرد زودتر
بمیرد مسئله اگر پرسند که این زن خواست و یا کدامین یا نه بنگر بصاحب برج هفتم
اگر در برج ثابت بود جز عقرب و بکوکب سعد متصل بود یا کدامین بود و اگر در
برج ذو جسدین بود و سعدان نظر داشته باشد شوهری دیگر کرده بود یا یحیی
کفته باشد و اگر پرسند که از ان شوهر فرزند دارد یا نه بنگر بخانه پنجم اگر کوکبی در ان
باشد کو بیم بلی و الا نداشته باشد و اگر قمر در برج هفتم بزحل متصل بود بغیر ان کسی
بر ان زن دست دراز کرده باشد مسئله اگر پرسند که این زن بغیر از من کسی را
دوست دارد یا نه بنگر اگر صاحب خانه هفتم در وتد یا مایل الوتد است دلش با شوی
خود بود و اگر در زایل الوتد باشد دلش با شوی نبود مسئله اگر پرسند که این
زن معشوق بچه نوع دارد حکم بصاحب هفتم تا بکدام کوکب متصل است بنزاب آن
کوکب بگو در باب زن و شوی از برهان الکفایه مثال بگوییم مثال نگاه کردیم
بطالع عقرب یافتیم صاحب طالع مریخ و مریخ در وتد السما ماه اندر طالع و نزدیک
درجه طالع دلیل طالع را با ماه یافتیم و از انکه ماه متصل است بمشتری و مشتری در هفتم است

وصاحب ساعت هم مشتری گوییم ضمیر از زن خواستن است واز انکه ماه با سهم السعاده است
وصاحب طالع ومشتری اندر وتد چنین گوییم که این تزویج براید بسبب انکه ماه بمشتری
پیوندد وچون مشتری منصرف شود بمریخ پیوندد دلیل کند بر رواشدن اما چون مشتری
اندر هفتم راجع است گوییم اول این کار بتفساد انجامد چنانکه نومید شوند وچون مشتری
مستقیم کردد این حاجت براید پس خواستیم بدانیم که این زن قبل ازین شوی داشته یا نه
نکاه کردیم بصاحب هفتم وان زهره است اندر برج ذو جسدین گوییم که زن وشوهری
کرده است واز انکه زهره در مقابل زحل یافتیم وزحل در خانهٔ موت گوییم که این زن را
شوی مرده است پس خواستیم بدانیم که زن را فرزند هست یا نه نکاه کردیم که برج پنجم از زهره
وان برج اول یافتیم واندروی ستاره نکوییم که او را قسمت بستوا کر کوکبی بودی گفتیم
فرزند هست مثال دیگر طالع سنبله یافتیم وخداوندش اندر نهم دلیل است که
ایمرد غریب است واز انکه اندر برج نهم است و بازحل دلیل کند که این مرد را دیر
زمان بوده وخداوند مال است نا نکاه کردیم حال زنان خدا و ند هفتم است مشتری
است ودر خانه خود دلیل کند که این زن نیکو روا است ونیکو حال و نیکو خو واز انکه
مشتری با زهره در برج ذو جسدین است دلیل کند که این زن پیوسته است پس
خواستیم بدانیم که این تزویج براید یا نه عطارد که صاحب طالع است منصرف یافتیم از
زحل ومیحوس بوی وماه خالی السیر دلیل کند که این تزویج بر نیاید واز انکه زهره در
همه طالعها دلیل زنست و زهره در خانهٔ عطارد وعطارد در خانهٔ زهره دلیل
کند که سایل ومسئول عنه هر دو خویشاوند واز انکه زهره اندر وسط السماست
وعطارد اندر برج زایل است دلیل کند که این زن متکبر و کردنکش بود ومرد غربت
رفته بود وزن را بجا مانده واز انکه مرد بغربت رفته این تزویج بر نیاید وزن تولد
نکاح وی نکند مثال دیگر طالع ثور یافتیم وصاحبش زهره و راجع چون ضعیف
بود دلیل نشد بماه نگرستیم وماه را قویحال یافتیم واز انکه خداوند ساعت در خانهٔ خویش
است پس ماه را منصرف یافتیم از عطارد ومتصل بزهره عطارد را دلیل مرد گرفتیم
که ماه از وی منصرف شده وزهره را دلیل زن گرفتیم که ماه بوی متصل میشود واز انکه
ماه از مقابلهٔ عطارد باز گشته چنین گوییم که این زن را یکشوهر دیگر پیش ازین بوده
واز انکه زهره راجعست گوییم این زن را یکشوهر دیگر پیش ازین بوده واز انکه زهره
خوی بد است واز خوی بد طلاق خواسته خواستیم بدانیم که این تزویج براید یا نه گوییم بر نیاید

زیرا

زیرا که زهره راجع است و ذنب اندر طالع زایل زیرا که برج عاقبت سرطان است بیت بیوتیه
البیوت وسرطان برج منقلب است مثالی که
از مولف پرسیدند صورت طالع بدین
طریق است گفتیم که ضمیر از زن از شوهر است
که مرد غایب است از انکه صاحب هفتم طالع
از نهم پس خواستیم که بدانیم که این زن از
خواتونان بزرگست یا از مردم دون زهره
که دلیل زنست در ثور در عاشر یافتیم گفتیم
این دختر بزرگانست که حاکم باشد یا بحاکم
نسبت داشته باشد وچون زحل که دلیل
مسول عنه است در وبال و راجع و قمر که دلیل
سایل است در هبوط شمس دلیل مرد بر گرفتیم
و زهره دلیل زن از انکه ساقط بودند گفتیم

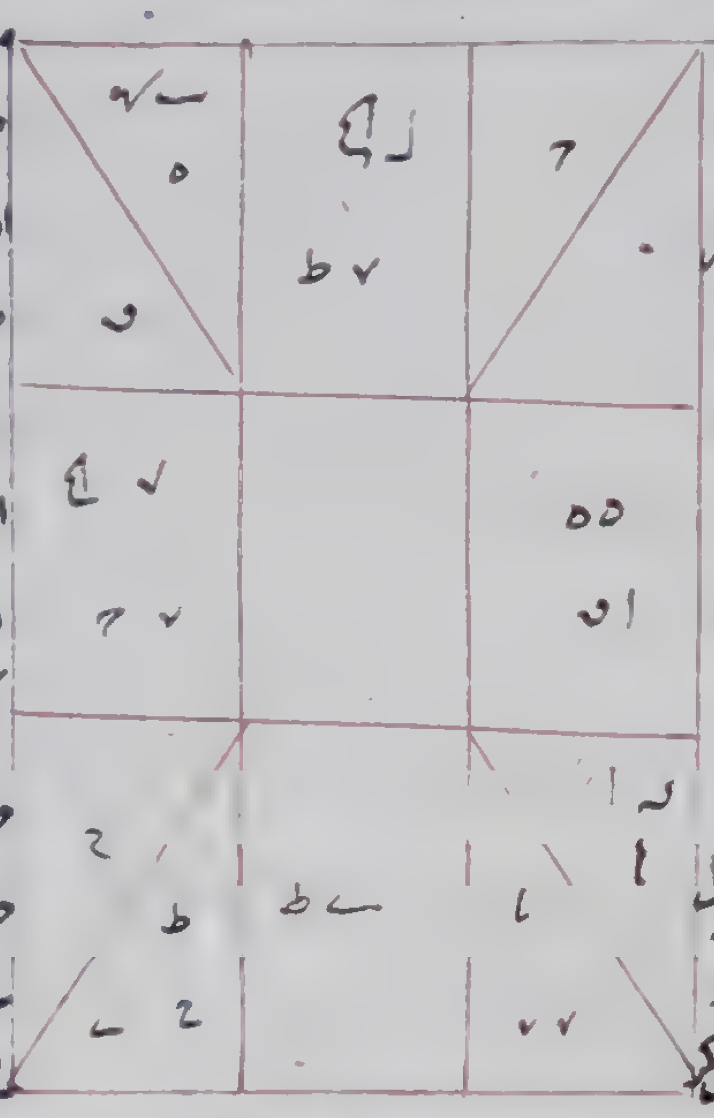

اینکار بر نیاید دیگر سوال کردند که از روی طالع درین زودی او را شوهر خدا
بدهد یا نه گفتیم نه گفتیم نه از انکه ماه از زحل منصرفست بکوکبی دیگر متصل نیست و چنان
شد و حالا چهار سال است که از ان عورت نشسته است مسئله طالع وصاحب طالع
وکوکبی که قمر از وی منصرفست دلیل صاحب کالا است وکوکبی که قمر بوی متصل است یا صاحب
سابع وکوکب غریب که از طالع یا در وسط السماء یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد
است واگر این نبود هر کوکبی که در دوم در نهم و در یازدهم باشد دلیل دزد است مسئله
اگر پرسند که دزد آشنا است یا بیگانه اگر هر دو نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند
یا بصاحب طالع ناظر باشند دزد غریب است واگر قمر در خانهٔ خویش بود طالع یا ناظر بطالع
یا انکه دلیل دزد که در طالع بود دران غریب بود لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در حد
خود باشد دزد از اهل بیت سایل بود لیکن اگر کوکب که در طالع است یا دلیل دزد است آفتاب
بود دلیل کند که دزد پدر باشد واگر زهره دلیل زن باشد واگر مریخ دلیل شوهر واگر
مشتری نیز دلیل شوهر واگر زحل بود خادمان و غلامان وکنیز واگر عطارد بود فرزندان
واگر در شرف و مثلثه و حد نباشد اندرنه دخادم بود واگر ان کوکب که ماه از وی منصرف
است وان کوکب که ماه بوی متصل است هر دو در یک برج باشد ان دزد نیز از اهل بیت سایل

سایل باشد و اگر شمس و قمر بهم متصل باشند دزد نیز از اهل بیت بود نظر کن بآن کوکب که
در طالع است و بخداوند هفتم و بدان کوکب که ماه را اتصال بوی بود این هر سه دلیل
از وی بود پس اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل دزد است
یا صاحب طالع در طالع یا در وتدهای دیگر بود آن سایل خود دزد باشد **مسئله** اگر
پرسند که دزد مرد است یا زن اگر دلیل در برج نر بود یا شرقی یا در ربع ذکر باشد دزد
مرد باشد و اگر در برج مونث باشد یا کوکب دلیل مغربی باشد یا در ربع مونث باشد
آن دزد زن باشد و اگر کوکبی در برج نر باشد و کوکبی در برج ماده حکم بر آن کن که قوی‌تر
باشد از این سه دلیل ماه و ربع که در وجه وسط السما است تا درجهٔ مغرب و از درجهٔ
طالع است تا درجهٔ وتد الارض این دو ربع را مونث گویند و آن دو ربع دیگر مذکر **مسئله**
اگر پرسند که دزد آزاد است یا بنده نظر کن اگر دلیل دزد سعد بود یا در برج مقبول
بود دلیل است که دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود دلیل دزد در خانه
ششم بود در خانهٔ خویش دزد بنده بود **مسئله** اگر پرسند که دزد معروف و اصیل است
یا معروف و بداصل نظر کن اگر سعدی در طالع یا در هفتم باشد و در آن خانه حظی داشته باشد
آن دزد مشهور و معروف و اصیل بود و اگر در طالع یا هفتم کوکب نحس بود یا آنکه در وبال و هبوط
و احتراق و حضیض بود دزد بداصل و بنده زاده باشد **مسئله** اگر پرسند که دزدیده
قیمتی باشد یا قیمت سهل داشته باشد نظر کن اگر در وسط السما کوکب نحس بود یا صاحب وسط
السماء یا نحس باشد قیمت کالا سهل باشد و اگر در وسط السما کوکب سعد باشد یا ناظر
بکوکب سعد باشد چیز با قیمت باشد و اگر نحسی در وسط السما بود و ماه نیز خالی السیر
باشد دزدیده بسیار بی‌قیمت بود و اگر خداوند خانه ماه در عاشر باشد با قیمت باشد
و اگر کوکبی که در عاشر باشد یا کوکبی که خداوند عاشر باشد اتصال بهر کوکب که داشته باشد
دزدیده از جنس همان کوکب است و اگر برج مالی ثنتی باشد و مال اند و برج اثنی دلیل
باشد که از آتش بیرون آورده باشند و چون زهره پیوسته باشد بکوکبی که در خانهٔ
مال است پیرایهٔ زنان بوده باشد و اگر خداوند ساعت در برج حمل باشد دلیل است
که آن پیرایه دلیل سر و روی داشته باشد **مسئله** اگر پرسند که دزد دوست است
یا دشمن پس بنگر اگر دلیل دزد یا دلیل سایل بنظر دوستی می‌نگرند یا آنکه بطالع بدوستی
ناظر است یا آنکه دلیل دزد در حد خود است دوست باشد و اگر دلیل دزد بنظر دشمنی
بطالع یا بدلیل سایل ناظر باشد یا در خانهٔ دشمن باشد دشمن است و اگر در حظوظ خود نباشد

لیکن

لکن ناظر بطالع و صاحب طالع باشد دلیل بود که دزد در آن خانه بظاهر دوست و باطن دشمن
باشد **مسئله** اگر پرسند که این دزد دیگر باره آمده بهمان خانه آمده یا نه پس نظر کن بماه
اگر طالع ناظر باشد و صاحب طالع را نه بیند و در برج منقلب باشد هرگز آن دزد بآن خانه
نرفته باشد عزم آمدن نیز که بدزدی رفته است و اگر نحسی بسهم السعادة ناظر باشد این عادت
نداشته باشد و اگر با این حال که گفتیم در برج ذوجسدین باشد یکبار دیگر آمده باشد
مسئله اگر پرسند که دزد پیر است یا جوان بنگر بکوکبی که در طالع است و خداوند خانهٔ
هفتم و آن کوکب که ماه بوی متصل است اگر ایشان بیشتر در اول برج باشند و شرقی باشند
دزد جوان باشد و اگر با خر برج و مغربی باشند پیر باشد و اگر در وسط برجها باشد نه
شرقی باشد و نه مغربی باشد دزد کهل باشد **مسئله** اگر پرسند که دزد چه
رنگ داشته باشد اگر آن دلیل یاد کردیم یعنی صاحب سابع یا کوکبی که قمر بوی متصل است
که یا کوکب غریب که در طالع یا در وسط السما یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد
پس اگر یکی از اینها زحل باشد سیه رنگ باشد و گندم گون و خرد چشم و سر فرو افکنده
و بسیار اندیشه و گران کار و اگر دلیل او مشتری باشد مرد اسید گون باشد و نیکو
چشم و باریک ابرو و بفربه اندام و نیکو رو و اگر دلیل مریخ بود میگون مو و زنگاری
چشم و سرخ و سفید و تیز چشم و چون راه رود بشتاب رود و اگر دلیل زهره بود سفید
پوست و چشمها سخت سیاه در اینها ز رنگ و مزاح کننده و بسیار خنده باشد و اگر
دلیل عطارد بود و عطارد شرقی باشد دزد کودکی باشد یا غلامی و اگر مغربی بود
منحوس دزد کوسج بود و اگر مغربی بود و منحوس شود دزد تنک ریش باشد و خرد
سر و سبز رنگ و زبان آور باشد و اگر دلیل آفتاب بود بنگر که آفتاب بکدام کوکب پیوسته
است صورت آن کوکب بود و اگر آفتاب را بکوکبی اتصال نبود دزد سرخ مو و ازرق
چشم و ستمکار بود و اگر دلیل ماه بود بنگر که ماه بکدام کوکب پیوسته است دزد بر آن
صورت بود و اگر ماه را اتصال نبود دزد خوب رو و سفید و گرد روی و سفر دوست
بود و بنگر که ماه بکدام برج است دزد بصورت همان برج باشد **مسئله** اگر پرسند
که دزد کالا بدست کسی داده یا در دست و چیست بنگر از درجهٔ طالع تا درجهٔ وتد
الارض اگر در آنجا کوکبی باشد بدست کسی داده و اگر نباشد کالا بدست دزد است **مسئله**
اگر پرسند که دزد کجا است اگر دلیل دزد چنانکه بارها یاد کردیم بصاحب سیم و نهم متصل
باشد یا بکوکبی متصل باشد که در سیم و نهم بود دلیل در این موضعها باشد دزد از شهر بیرون

رفته باشد و قصد جای دور کرده پس اگر دلیل دزد برج آتشی بود یا ربع شرقی آن
دزد بجانب مشرق باشد و برین قیاس کن سایر ارباع و اگر دلیل دزد وتد باشد دزد جایی
نرفته باشد و در شهر باشد و اگر وتد برج ذو جسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفت
و اگر وتد برج منقلب بود هم از شهر از جایی بجایی دیگر نقل کند مسئله اگر پرسند که دزد دزدی
در کجا پنهان کرده بنگر برج رابع اگر سعد بود در چهارم بود یا صاحب سعد بود دلیل است که
آن دزدیده در جایی لطیف و خرم پنهان کرده باشند و پیش کسی شریف بود و اگر در رابع
نحسی بود دزدیده بجایی خبیث پنهان کرده باشند پس بنگر بدان برج که ماه اندر وی است
و برج چهارم اگر آن برج آبی باشد دزدیده در جایی پنهان کرده باشند که با آب نزدیک
باشد و اگر برج آتشی باشد در جایی پنهان کرده باشند که مکان آتش یا مکان دو آب
بود و اگر برج خاکی باشد در زمین پنهان کرده باشند و اگر صاحب ساعت در وسط
السماء بود در بلندی پنهان کرده مثل بام و غرفه و بالاخانه و اگر در برج ذو جسدین
باشد دزدیده در صندوق یا در دیوار پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت در برج
سنبله باشد بجایی که جو و گندم و طعام باشد پنهان کرده باشند پس اگر خداوند ساعت
مریخ یا در خانه مریخ باشد دزدیده را در جایی پنهان کرده باشند که آتش کرده باشند
و اگر زحل بود بجای تاریک پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت مشتری باشد یا
در خانه مشتری و مشتری ناظر بوی بجایی پاکیزه پنهان کرده باشند و اگر خداوند
ساعت آفتاب بود یا در خانه آفتاب بود و ناظر بجایی باشد که پیدا بود و پنهان نکرده
باشند یا در خانه سلطان بود و اگر خداوند ساعت زهره بود یا در خانه زهره و زهره
بوی ناظر بجایی پنهان کرده باشند که زنان باشند یا شراب خانه بود یا مطرب در وی بود
یا زمین نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد بود و عطارد ناظر دلیل است که در جایی
بود که آنجا کتاب خانه یا اطفال بود و اگر ماه اندر خانه خویش بود خداوند ساعت اندر
وتد دلیل کند که آن کالای دزدیده هم اندر خانه صاحب باشد و از خانه بدر نبرده باشند
مسئله اگر پرسند که این دزدی آشکارا شود یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر بکوکبی که در طالع
یا در وسط السماء است متصل است آن دزدی آشکارا شود و اگر قمر بجایی از وتد ناظر
باشد آن دزد آشکارا شود و اگر هر دو نیز بدلیل دزد ناظر نباشند پوشیده ماند مسئله اگر
پرسند که دزدیده پیدا شود یا نه بنگر بماه اگر ماه بکوکبی متصل است که آن کوکب اندر طالع
باشد یا در نهم یا در دهم یا در یازدهم آن کالا بدست آید اگر ماه بکوکبی متصل شود که از

طالع ساقط باشد چون بطالع پیوندد دلیل بدید آمدن کالا بود اگر ماه بنحسی متصل
شود از تثلیث یا تسدیس دزد باسانی بدید آید و از تربیع و مقابله بدشواری
و اگر ماه اندر هفتم باشد یا بکوکبی متصل شود که در هفتم باشد یا ماه بستاره
نحس پیوندد و از مقارنه دزدیده بدید نیاید و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد
در دوم باشد از طالع دزدیده پیدا شود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد خداوند
هشتم باشد و بخداوند طالع پیوندد دزد مال دزدیده باز نیاید و اگر آفتاب و ماه ناظر
باشند بسهم السعادة دلیل بدید آمدن کند و آنکه زود بدید آید پس تثلیث و تسدیس بود
باسانی و اگر تربیع و مقابله بود بدشواری بدید آید و اگر در طالع دهم یا یازدهم کوکب سعد
بود و اندر خانه مال نیز بود ساقط از طالع و سهم السعادة دزدیده بدید نیاید و اگر
آفتاب اندر طالع باشد دزدیده بدید آید مگر طالع برج بادی باشد که آفتاب در برج بادی
ضعیف است مسئله اگر پرسند که این مال دزدیده که بدید آید بدست من آید یا نه پس بنگر
بدوم و صاحبش و سهم السعادة و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر
ازین دلایل هر کدام قوی‌تر باشد دلیل دزدیده بود پس اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر
بوی متصل باشد یا مال باز آید و اگر صاحب برج قمر یا صاحب حد قمر با صاحب برج شمس متصل
شود به شمس دلیلست بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد یا مایل الوتد اگر دلیل مال از
صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا بقمر ناظر نباشد یا در سابع بود یا بصاحب سابع
متصل باشد مال مؤبد بدست دزد بماند و اگر قمر بکوکبی که در طالع باشد یا بصاحب طالع
یا صاحب وسط السماء یا بکوکب که در وسط السماء متصل شود آن مال باز یابد باتصال صاحب
دوم بکوکبی که در دوم باشد مال باز آید و اگر صاحب هشتم با صاحب دوم بصاحب هفتم
متصل شود مال برود نیابد مسئله اگر پرسند که این دزدی بچه نوع کرده آید بنگر بخداوند
دوم و دهم و قمر و صاحب خانه قمر اگر شهادت از زحل بیشتر باشد این دزدی بحیلت
کرده اند چون در گشادن و پنهان شدن و شب دزدی و اگر شهادت مریخ را بود
بمکابره و غصب و اگر شهادت مشتری را بود بقصد نکرده باشد و مرا بنده در سبیل
سهو بوده و اگر زهره بوده همچنین لیکن بطریق بازی و بی حشمت و اگر سر آفتاب را
بود بقصد برداشته بود و زود خداوند قسمت بود و اگر عطارد بود بجهة زینت جادوی
برداشته باشد مسئله اگر پرسند که دزد را بگیرند و بدزد ظفر یابند یا نه بنگر بخداوند
طالع و خداوند هفتم اگر بیکدیگر اتصال دارند ظفر یابند و دزد را بگیرند و همچنین

اگر خداوند طالع بستاره پیوندد در وسط السماء و خداوند طالع چون تحت الشعاع
بود و خداوند طالع بد و نکو دزد بگیرند و بروی ظفر یابند مثال از برهان الکفایة
طالع یافتیم اسد بود نگاه کردیم عطارد یافتیم در طالع غریب و خداوند طالع نیز از طالع
بدان سبب که عطارد در طالعست دلیل کند که دزد غلامی بود بیمار رنگ و کوسج و از بهر
آنکه عطارد پیوسته بزحل دلیل کند که رنگ او اسمر باشد و از آنکه با خداوند طالع اندر
طالع باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت است و از آنکه مشتری اندر وسط السما است
دلیل کند که دزدیده چیزی قیمتی است پس خواستیم بدانیم چه چیز است که دزدیده اند
مشتری را دلیل مال گمشده یافتیم با آفتاب و آفتاب در برج آتشی است دلیل بود که کالای
گمشده دینار بود زیرا که مشتری دلیل مال آفتاب و آفتاب دلیل مال دزدیده و از آنکه
مشتری در وسط السما باشد دلیل کند که دینار بسیار بود بعدد هزار و دویست دینار
و از آنکه ماه بمشتری متصل است و زحل اندر یازدهم دلالت کند که دزد این دینار را
باد ور داده است زیرا که زهره اندر کجا از عطارد است پس خواستیم که بدانیم که دزدیده
را کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند ساعت و برج مال و برج چهارم زهره را اندر
خانه مال یافتیم نوروش با مداده و ماه که خداوند ساعت است در برج آبی و برج چهارم
نیز برج آبی و ماه ساقط از طالع دلیل کند که دزدی زیر زمین پنهان کرده اند در
جایی که باب نزدیک است و از آن سبب که ماه بزحل می پیوندد دلیل کند که خانه تاریک
و از آنکه خداوند ماه اندر وسط السما است دلیل کند که این دزدیده زود بدید آید
و اگر خداوند خانه ماه بزیر زمین بود و ماه را اتصال بکوکب بود که بزیر زمین بودی
گفتی که مال بدست نیاید مگر بسالها و از آن سبب که زهره اندر هبوط است چنین گوییم
که این زن مال برده است مثال دیگر پس نگاه کردیم اندرین طالع هیچ کوکب نیافتیم
که اندر طالع باشد که دلیل دزدی بود و کوکب با ماه ساختیم از طالع و اگر ماه ساقط نبودی
دلیل دزد آن کوکب بودی که ماه پیوسته پس خداوند هفتم دلیل دزد باشد که آن زهره است
و از آنکه سهم السعادة اندر هفتم است و زهره مضعف است اندر کوکب که اندر
خانه مال است و زهره ساقط است زیر شعاع آفتاب دلیل کند که این کالا اندر دزدیده اند
در خود افتاده پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است گمشده پس از آن سبب که برج
مال آتشی است ماه اندر برج آتشی دلیل کند که این دزدیده چیزی بود که از آتش
بیرون آمده باشد و از آن سبب که زهره پیوسته است بکوکبی که اندر خانه مال است دلیل

کند

کند که پیرایه زنانست و از آنکه خداوند ساعت در برج حمل است و تعلق بروی دارد
باید که حلقه بگوش باشد و از آنکه خداوند خانه مال با خداوند وسط السماء است
که ایشان دلیل مال اند ساقط است از طالع دلیل بود که گمشده قیمت بسیار داشته باشد
و نوروی ببیست و دوم بود و از آنکه خداوند خانه مال خداوند زینت است و بزحل
متصل میشود دلیل باشد که اندر خانه تاریک پنهان کرده اند و از آن سبب که نیرین
از طالع ساقط اند و سهم السعادة اندر هفتم است و ماه بکوکبی پیوندد که اندر سهم
السعادة است دلیل کند که دزدیده بدید نیاید و هم او گوید طالع جوزا و خداوند
طالع اندر طالع و آفتاب و زحل بادی گفتم که کوکب غریب است اندر وی و دلیل دزد
بود بدان سبب که زحل نزدیک است بدرجه طالع پس دلیل دزد زحل باشد و از آنکه
زحل مغربی است دلیل کند که زحل مرد پیر است و از آنکه دلیل دزد برج ذو جسدین نشیب
دلیل بود که این دزدی زود کرده باشد و دزد دیگر که بادی باشد جوان باشد و مشکین
موی و ازرق چشم و تنا او در این دزد که پیر است نزدیک باشد که هر دو پیوسته سلطان
باشند پس نگاه کردیم که این کالای دزدیده چه چیز است خداوند خانه ماه را در چهارم
یافتیم و ماه اندر حد مشتری و اندر خانه مریخ و مشتری و برج خاکی دلیل کند که
این دزدیده از گوهر باشد و از آنکه زحل اندر شعاع آفتاب است دلیل کند که این
دزدیده لباس باشد و از آن سبب که خداوند خانه ماه مشرقیست دلیل کند که جامه
نیکو بود و از آن سبب که سهم السعادة ساقط است دلیل کند که این جامه از قیمت افتاده
باشد باز نگاه کردیم که جامه را در کجا قیمه نهاده اند و دانستن این از خداوند ساعت
که اندر برج بادی است دلیل کند که بجای بلند گذاشته باشد چون بام و صحرا و از آن
سبب که مریخ اندر چهارم است دلیل کند که آنجا که نهاده اند آتشدان و مطبخ بود
و از آنکه با مریخ اندر وتد است و عطارد نیز بمریخ پیوندد دلیل کند که خانه بخداوندش
رسد و از آن سبب که مریخ تدبیر بماه دهد و مریخ بزیر زمین است دلیل کند که کسی آگاه
نشود مثال از مؤلف پرسیدند این است چون رب مثلثه اول زحل در دوازدهم در خانه
غریب بود او را دلیل گرفتیم پس نظر کردیم بخداوند سهم السعادة مریخ و وی در هفتم
در خانه خود در وتد گفتیم که ضمیر او دزدی است گفتیم که سؤال از دزد است پس خواستیم
که دلیل صاحب کالا بدانیم صاحب طالع زهره بود در ثور گفتیم که صاحب کالا زنیست
بزرگ و چون بزحل مقابله دارد بمشتری گفتیم شوهر این زن وزیر حاکم است یا تا خورد

وازانکه قمر از عطارد منصرف است کفتیم که بهره دارد واین زن کوچك وساده دیوی
سلطان وازانکه با فتاب دریکبرج اند پس خواستیم بدانیم که دزد اشناست یا بیکانه چون
هر دو نیر بطالع ناظر است برجهت کفتیم که این دزد غریب است پس خواستیم بدانیم که این
دزد مرد است یا زن نظر کردیم بان کوکب که در طالع است که دلیل دزد است کوکب در طالع
نیافتیم پس صاحب هفتم که دلیل دزد است در هفتم بود و کوکب مذکر در برج مذکر کفتیم دزد
آزاد است وازانکه صاحب هفتم در خانه خود است و در مقابله طالع کفتیم دزد دشمن است وازانکه
ماه در برج ثابت است تا بدانیم که این دزد پیر است یا جوان چون خداوند هفتم در ثلث وسط
برج حمل بود کفتیم پس نهاده وابتدای کهولت است و خواستیم بدانیم که دزد چه رنك دارد
وچون دلیل دزد مریخ است دلیل باشد که مردی
سرخ رو و سفید و سکون موی و ازرق چشم وچون ماه رو و بتثلیث ر و دارد پس خواستیم
بدانیم دزد کالا است — کسی داده یا در دست خود
دارد از درجه — طالع یا وتد الارض نکاه
کردیم کفتیم که این — دزد مال بدست کسی داده
ودر دست خودش — نیست وازانکه دلیل دزد
برجهت ناظر است — بصاحب نهم کفتیم که این
مال از شهر بدر برده — وچون در وتد است قریب
از شهر است پس که — خواستیم بدانیم که این
دزدیده در کجاست — خداوند ساعت که عطارد
است خداوند ساعت — که عطارد است یافتیم در
در جوزا در برج حمل — بادی کفتیم که در قرابت

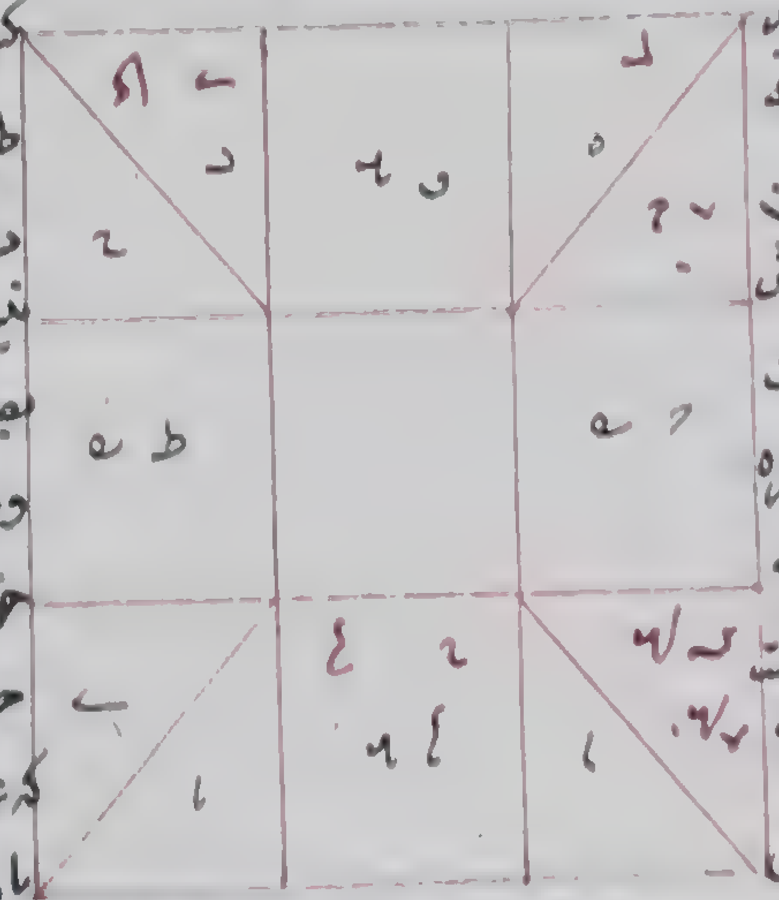

بلند مثل پشت بام در بالاخانه که مکتب خانه اطفال است پس خواستیم بدانیم که دزدیده بدید
اید یا نه چون ماه بمریخ متصل میشود از تثلیث کفتیم که دزدیده اشکار شود باسانی پس
خواستیم بدانیم که کالا چیست چون صاحب خانه ماه اند در برج بادی وماه در برج اتشی
دلیل است که دزدیده از دو جنس باشد و چون ماه بمشتری متصل است کفتیم که سیاه است
وچیز رایج است کفتیم از قیمت افتاده وبعد ازانکه پیدا شد مسئله در ظفر بر خصم
طالع وخداوندش وآن کوکب که قمر ازوی منصرف بود دلیل پرسنده وهفتم وخداوندش
وکوکبی که در وسط السما است دلیل قاضی وحاکم است برج دهم از خانه که ماه در وی است نیز

دلیل

دلیل قاضی است ومبرج چهارم وخداوند خانه ماه دلیل عاقبت مسئله اگر پرسند که بر خصم
ظفر یابیم یا نه بنکر اگر صاحب طالع در هفتم یا هشتم باشد سائل مقهور خصم شود اگر سهم
السعادة در طالع بود یا در مائل ناظر بطالع است بظفر یافتن مسئول عنه بر سائل واگر
صاحب هفتم ویا هشتم در طالع بود خصم مقهور سایل کردد و معزول بودن صاحب هفتم
وصاحب هشتم و بودن یکی از ایشان در طالع دلیل است که خصم مقهور سایل کردد پس
اگر خداوند طالع در وتدی بود غیر طالع ودوان وتد مقبول بود خصم بر سایل
ظفر یابد و هر کدام ازین دو دلیل که علوی تر باشد وازین دو دلیل کدام راجع
یا محترق یا تحت الشعاع یا در هبوط باشد ضعیف حال تر بود مسئله اگر پرسند
که این داوری اگر پیش حاکم بریم کدام جانب کیرد پس نظر کن بخداوند وسط السماء
که اتصال بکدام دلیل دارد وان مودت حمایت کند و هر کدام دلیل که نظر عداوت
نکرد بان جور کند و هر کدام دلیل که بیشتر کواکب از مودت بوی ناظر باشند
یاری کران دلیل بیشتر باشد واکر اندر وسط السماء نحس بود بنکر تا کدام دلیل
منحوس است دلیل باشد که حاکم جور کند بدان کس اگر سعد باشد و نظر بد لیلی
داشته باشد قاضی عدل یا بکس کند واکر ان سعد راجع باشد دلیل دروغ زدن
وجور کردن قاضی بود مسئله خداوند برج دوم یاری کران پرسنده باشد
وخداوند هشتم یاری کران خصم باشد بنکر آن دو دلیل هر کدام که در وتد
منضم السیر باشد واندر حظ خویش بود یاری انکس قوی تر وبیشتر باشد و هر
کدام دلیلی که معزول یا ساقط یا غریب یاری کران وی ضعیف باشد مسئله
اگر پرسند که میان سایل و مسئول عنه خصومت قایم شود یا صلح شود اگر میان دو
دلیل نظر مودت بود و قبول صلح افتد واکر دلیل خصم و سایل هر دو شرقی باشد که
میان ایشان صلح افتد واکر دلیل خصم و سایل در تحت الشعاع باشد یا در خانه چهارم
خصومت میان ایشان زایل نشود واکر هر دو دلیل قران کنند میان ایشان صلح افتد
واکر دلیل خصم و سایل در تحت الشعاع باشد یا در خانه چهارم خصومت میان ایشان
زایل نشود واکر هر دو دلیل قران کنند میان ایشان صلح افتد واکر اتصال دو دلیل
از مقابله و تربیع بود میان ایشان جنك ومقاتله باشد واکر خداوند طالع تحت
الارض بود یا بخداوند هفتم بپیوند وظفر خصم بود واکر برعکس ظفر سایل را بود واکر
خداوند طالع راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا اندر برج منقلب یا معزول یا غریب

بود یا معقول بود ظفر خصم را بود واگر خداوند هفتم حطم چنین باشد ظفر سایل را بود
مثال از مولف پرسیدند بدین صورت دلیل سایل چون صاحب طالع راجع بود ودر
هفتم در وبال و قمر صاحب مثلثهٔ اول است نیز در وبال در هفتم و افتاب که قمر ازوی
منصرف است در هفتم پس مریخ که صاحب حد است در بیت شرف است در هفتم پس
مریخ که صاحب حد است و در بیت شرف است او را دلیل سایل گرفتیم و دلیل مسئول عنه
چون صاحب هفتم در طالع در وبال است و خداوند برج قمر که زحل است در وبال و از
طالع ساقط و زهره که قمر بوی متصل است دلیل ضد گرفتیم او نیز در خانهٔ هشتم و از طالع
ساقط پس گفتیم چون در ضعف هر دو مساویند الا مریخ که در شرف است صاحب طالع
اصل سایل است دلیل است که سایل خود حمایت کند و یاری که ضد باشد و چون صاحب
دوم در هشتم است دلیل است که یاری کران ضد حمایت سایل کند و چون میان زهره
و مریخ بر جهت تربیع است دلیل است که خصومت بر طرف نشود مثال دیگر از مولف
پرسیدند طالع بدین نظر بود است دلیل سایل چون طالع بیت قمر است و وی از طالع ساقط
صلاحیت دلیل ندارد و چون شرف مشتری است اگرچه مشتری ناظر بود بطالع اما راجع
بود ضعیف بود او را نیز دلیل نگرفتیم پس نظر کردیم بزهره و ندکه صاحب حد است او را ست
سه شهادت و رب مثلثهٔ اول است دو شهادت و صاحب ساعت است یک شهادت
مجموع شش شهادت باشد و چون در شرف خود یا در خانه خود باشد و شهادت او
مضاعف میشود پس دوازده شهادت داشته باشد پس زهره دلیل سایل باشد و مریخ
که صاحب طالع است اصل است و رب مثلثهٔ دوم دو شهادت دارد و قمر از وی منصرفست
و شریک دیگر دلیل مسئول عنه بیت و هفتم که زحل است اگرچه بر جهت ناظر است بطالع
اما راجع است دلیل نگرفتیم و چون مریخ اول است دو شهادت و رب ساعت است یک
شهادت دارد و چون زهره در شرف خود است مضاعف شد شش شهادت که مجموع
دوازده شهادت باشد پس دلیل مسئول عنه نیز بزهره و مریخ باشند پس گفتیم که چون قوت
شهادت سائل بیشتر است قوت سائل را باشد و چون دلیلین مجامعت باشکه دلیل هر دو
یکی است گفته شد که این کار بصلح انجامد و دیگر باهم نزاع نکنند والله اعلم **در غالب و مغلوب**
محول ذ دیوس حساب کن اسم متنازعین را و نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن
اگر هر دو اسم فرد است انکه اقل عدد است غالب است مغلوب شود و اگر هر دو عدد که باقی
مانده زوج باشد انکه اقل عدد است غالب باشد بر انکه اکثر عدد است و اگر باقی اسم یکی فرد

٥ ل ١٨ ٠	٧ ٩	٧ ٧ / ١١ كه ٥
٤ د		٤ ٤
٤ حد / ٢	٧ ط	٥ ١٨ ٥ / ٢٢ / دسد ٤

باشد و یکی زوج پس انکه اکثر عدد است غالب باشد و انکه اقل عدد است مغلوب و اگر
باقی مثل هم باشد پس ظفر کسی را باشد که سن او کمتر است و جدولی وضع کرده ایم که
چون نام طالب و مطلوب حدا حدا بحساب جمل دا دوری و نه نه طرح کنی تا نه بماند یا کمتر
پس بقیهٔ نام یکی را اگر کمتر است در عرض و بقیهٔ نام یکی را که بیشتر است در طول طلب در ملتقای
هر دو شود دوستی و دشمنی وجدول این است
مسئله فی احوال الحرب اگر سلطان پرسد
که حرب با دشمن چگونه باشد و ظفر کرا باشد
پس این مسئله را چنان بنگرند که مسئله خصومت طالع
وخداوندش وان کوکب که ماه از وی منصرف است
دلیل سائل است وان کوکب که ماه بوی متصل است
وهفتم وخداوند هفتم دلیل خصم بنگر بدین
دو دلیل تا کدام قویست از این دو دلیل ظفر
مراو را باشد وان دلیل که ضعیف تر است
شکسته کردد و دیگر طالع اغاز کننده حرب و سایل
هر دو و هفتم دلیل است بر خصم و مکر و حیله
پس اگر دلیلین ناظر باشند بکدیگر از نظر تثلیث
و سته پس و بطالع غیر نیز ناظر باشد حرب

ط	ه	ز	ح	ا
ا	ج	و	٧	٠
٠	ط	٧	ه	ج
ح	ا	ج	و	٧
٧	٠	ط	د	ه
ه	ح	ا	ج	و
و	٧	٠	ط	ز
ز	ه	ح	ا	ج
ج	د	٧	٠	ط

قایم نشود و اگر نظر تربیع زود دلیری نشود و اگر شمس بتربیع صاحب مسئله بود یا بتربیع قمر
دلیری شدن حرب بتربیعات بود و اگر مقابله بود دلیری شدن بتثلیثات بود و حکم کن
از مشتری و قمر چنانکه از شمس و قمر نیز گفتیم و همچنین از سهم الغیب و مریخ پس اگر مریخ
منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت و دشوار بود **مثال** از برهان الکفایه
طالع برج حوت صاحب طالع اندر برج زایل و ماه اندر برج مایل انصراف و اتصال ماه
نگاه کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن گرفتیم و انصراف ماه را دلیل خداوند مسئله و از انکه زحل از
مایل الوتد است و مقبول و ماه اندر برج بسیار فرزند دلیل باشد که خداوند مسئله که
راقوت باشد و دلیل دشمن زهره یافتیم اندر زایل و او کوکب سفلی است پس دلیل کند که دشمن
ضعیف باشد و باز نگاه کردیم بطرف ماه و اتصال بوی پس ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل
یافتیم بزهره پس زهره دلیل کند که زحل یاری که خداوند مسئله باشد و از انکه خداوند خانه

مریخ است و مشتری که یاری کو زهره زیراکه خداوند خانهٔ زهره است ازانکه زحل
اندر مایل الوتد است و در برج ثابت و مقبول مریخ و مشتری ساقط است اندر وتد دلیل
باشد که یاری کرده خداوند مسئله قوی‌تر باشد پس بخداناکاه کردیم بعاقبت این کار
عاقبت را سرطان و خداوندش ماه ناظر نیست ببرج عاقبت شهادت او رها کردیم
نظر کردید بخداوند خانهٔ مریخ و خداوند خانهٔ زهره تا کدام زودتر منحوس کردد و
مشتری را یافتیم که پیش از یکماه منحوس و محترق میشود و زحل قوی حال و زهره را یافتیم
از پس بیست روز قران میکند با مریخ و مریخ قوی حال پس دلیل باشد که عاقبت ظفر خداوند
مسئله را بود و چون مشتری محترق کردد زهره بتربیع زحل اید از ان وقت دشمن
هلاک کردد وکالت پناه سؤال کرد ند که نواب سلطانی سوندک سلطان عرب
رفت و بحرب محمد بن جعفر کدام غالب آیند ارتفاع کرفته شد و زایچهٔ طالع بدین طریق
صورت یافت و چون

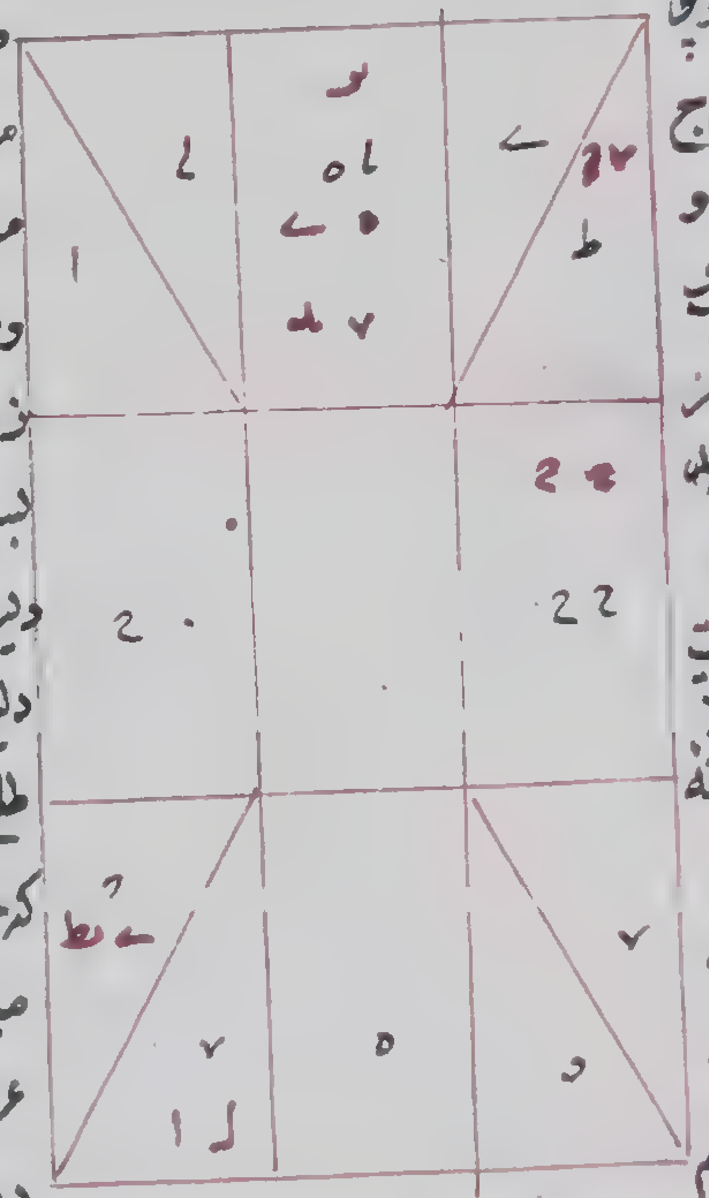

صاحب طالع در طالع بنود
منقلب بود کذاشتیم
منصرف بود از مریخ و
و در برج عاشر بود بتسویه
زند دلیل است که خداوند
بسیار بود از لشکر بسیار
دلیل صاحب مسئله است
دلیل قوی است و چون عطارد
طالع در و بال و در هبوط
که خصم بدست نواب سلطانی
میان عطارد و مشتری
۱۲۶ اتصال میشود از
در روز مذکور میان ایشان

و راجع بود و در برج
پس نظر کردیم بماه و
متصل بود با افتاب
و در برج بسیار فرز
مسئله را قوت دهد
و چون انصراف ماه
و مریخ در عاشر بربحیت
صاحب هفتم در خانه
است یقین است
که فنا شود و چون
در روز دوشنبه
نظر سپند یده کفتیم

صفوف راست شود و چون لشکر منصور بیند خوف برایشان غلبه کند چه صاحب هفتم
ناظر است بمریخ و بصلح در ایند و از انکه زهره که کوکب عرب است محترق شود در شرف خود
دلیل است که او را بکیرند بعزت چون قمر متصل است به افتاب کفتیم اینکار بزودی صورت کیرد
و چون قمر متصل است و زهره در وتد محترق دلیلست که بندکان سلطانی بعضی کارها بسازد

بعضی کارها

١٥٢

و بعضی باند و چون دلیل طالب و دلیل مطلوب طالب و دلیل مطلوب با مریخ نیست جنک
واقع نشود و چون میان عطارد و مشتری بر جیت ناظر است از نظر پسندیده جنک
سپری نشود و دیکر چیزها کفته شد که نوشتن انها طول دارد بعد از امدن نواب سلطانی
اینجه نوشته بودیم بفعل امد و محمد بن جعفر را کرفته بخدمت سلطانی اورد و خلعت با و
داده باز سلطان عربستان شد و چون مؤلف هم را از روی نجوم درست کفته بود
مؤلف را بخلعت فاخره مفتخر کردانید مسئله فی الشرکة چون کسی پرسد که شرکت
با انباذی کنم یا نه طالع دلیل پرسنده و طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد
و برج هفتم و صاحب وی و کوکبی که قمر بوی متصل باشد و دلیل دل و تجارت و سود
و زیان و جدائی که میان ایشان بود و برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار انبازی باید
بنود پس که خداوند طالع برج منقلب باشد و ماه اندر برج منقلب بود ان انبازی پاید
بنود پس اکر خداوند طالع بطالع یا خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد از نظر دوستی
جدا شدن ایشان با خوشنودی باشد و جنک و داوری نباشد و اکر ناظر نباشد جدا شدن
بجنک باشد اکر خداوند طالع بطالع یا خداوند خانه ماه بماه تربیع یا مقابله نکرد با تهمت
داوری از هم جدا شوند و اکر برج ماه با برج طالع دو حسدین باشد و در انبازی ایشان
سود بسیار نباشد مکر انکه ماه منحوس باشد یا اندر وسط السماء و کوکب نحس باشد دلیل
باشد که زیان شود و اکر ماه اندر برج ثابت شود و با امانت بود و اکر نحس باشد با خداوند طالع
راجع باشد خیانت و بدخوئی از پرسنده بد بداید و اکر اندر هفتم نحس باشد یا خداوند
هفتم راجع باشد جنک و ساز کاری و خیانت از طرف انباز است و اکر اندر وسط السماء
سعدی باشد دلیل کند که ایشان دا بر بود و لیکن پایداری بنود و اکر ان سعد مشرقی باشد که
و صاعد سود کننده و جاه و رتبه نیز بود و نزد خلق و اکر سعد مشرقی باشد و لیکن هابط بود سعد
بنود و لیکن نزد مردمان با جاه و حرمت بود و ان مال ایشان کسی را خبر بود و اکر اندر وسط
السماء کوکبی نباشد بنکر بخداوند وسط السماء اکر بوسط ناظر بود و مسعود دلیل است که انبازی
ببا کند و اکر خداوند وسط السماء ناظر نباشد اندر انبازی مال بنود پس نظر کن بماه دلیل
سایل ان کوکب بود که ماه ازوی منصرف است و دلیل انباز ان کوکب بود ماه بود متصل است
و دلیل انبازی ان کوکب بود که سود و زیان و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت ایشان پس اکر
ماه اندر خانه افتاب بود یا اندر وسط یا اندر وتد یا در مایل الوتد یا زایل الوتد و الحساب
دلیل است که سود ایشان از انبازی بود و اکر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بود بکوکبی

وخداوند هفتم را ببینند آن انبازی تمام برود واگر زاید النور بود یعنی از پانزده اول
و زاید الحساب آن بود که در آن در اندرجه اول قمر در تعدیل ثالث نویسند که زاید و
بر تقویم قمر بفلك حاصل آمد چون دلیل اند هر دو دلیل انبازشناختی بنگرید دلیل هرکدام
که بحس بود بخیانت کننده بود وانکه دلیلش ساقط بود یا در هبوط انباز خائن باشد و آن
انباز که دلیلش اندر وتد یا اندر شرف آن بزرگوارتر بود و آن انباز که دلیلش مشرق بود
جالاکتر وانکه دلیلش مغربی بود دست تر باشد و در این باب طالع دیده شد زیراکه بر این
صورت است چون سهمی

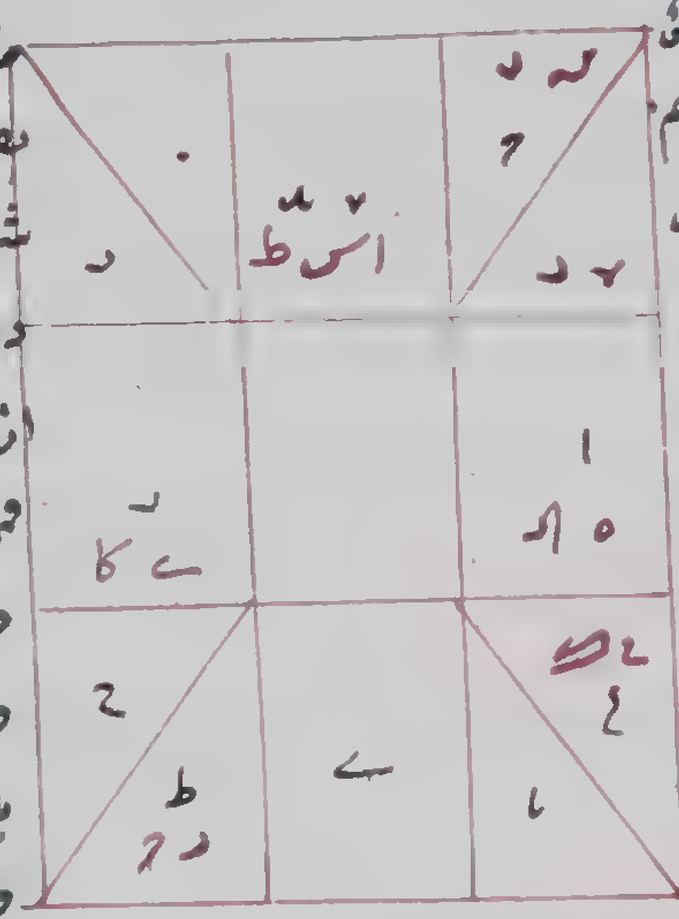

کذاشتیم پس نظر کردیم ناظر است بتثلیث این باشد و چون ذنب حیانت در مال شریك بدخوئی کند و چون کد انبازی پایدار نماند السماء شراکت بهم رسد و در این انبازی سود از زحل مضرت یافتیم
صاحب طالع و ساقط بود نهم بود و در خانه چون شرکت فی الجمله سود داشته در هفتم است دلیل است که از شریك باشد و انباز بیاطل قمر در برج منقلب دلیل کند و چون زهره در وسط و چون زاید النور است باشد نیز نظر کردیم ماه را و آفتاب متصل از مقابله
دلیل است که جنك و نزاع در آن شراکت باشد و دیگر چیزها باشد کفتیم همه بفعل آمد
مسئله فی الصید اگر صاحب هفتم صاحب طالع متصل باشد صید باسانی یابد واگر صاحب طالع
نحوس باشد بسیار یابد واگر مسعود بود کمتر یابد و در این باب چند مثال بود از تطویل واطناب
اختصار کرده باب هشتم دلیل بیت ثامن ومافیه من المسائل اگر پرسند که غایب زنده است
یا مرده اگر خداوند طالع در هشتم یا در چهارم بود غایب در سختی بود واگر در این دو محل نحوس
یا محترق یا در هبوط یا راجع بود بیم فوت باشد واگر قمر متصل بصاحب هشتم باید آن کوکب که
در درجه هشتم باید باشد همچنین اگر خداوند طالع در هشتم در طالع باید اگر صاحب ساعت باید
هشتم یا در چهارم یا ماه بکوکبی متصل شود در زیر زمین مرده باشد مسئله اگر پرسند که بچه
سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قمر هرکدام که دلیل بود و زحل در مثلثه آتشی بود از جای
بلند افتاده بود واگر مثلثه خاکی بود از سود آسوده واگر مثلثه بادی بود واگر در مثلثه آبی
بود غرق شده باشد واگر دلیل از مریخ منحوس بود و مریخ در مثلثه آتشی بود غرق شده باشد

واکر

واگر دلیل از مریخ منحوس بود و مریخ در مثلثه آتشی بود از گرمی و علتی مرده باشد
صفرایی یا در حرب مرده باشد واگر در مثلثه بادی بود از صرع و یرقان یا شمشیر
مرده باشد واگر در مثلثه بادی بود از صرع و یرقان در آب مرده باشد یا جانوران
بحری او را خورده باشد واگر خداوند طالع محترق باشد و قمر با مریخ بود مرك وی
از سوختن بود یا بریدن اندام مسئله اگر پرسند که غایب در غربت مرده باشد
یا در شهر خود اگر خداوند هشتم در برج غریب بود یا برج سیم از طالع یا برج نهم
مرك او در غریبی بود واگر خداوند هشتم اندر مزاعمه و خط خویش یا از اوتاد طالع مرکش
در شهر خویش بود لیکن اگر خداوند هشتم زحل بود اندر برج خاکی بود مرکش از سود بود
واگر در برج آبی مرکش از رطوبت و علتهای بلغمی بود واگر در برج آتشی بود از صفرای سوخته بود
واگر در برج بادی بود از خون سوخته واگر خداوند طالع در وسط السماء بود مقابله خداوند
هشتم در هفتم بود مرکش سبب زنان بود واگر برج هفتم عقرب باشد زنان او را زهر دهند
واگر خداوند هشتم اندر هشتم باشد مرکش از شیر و پلنك و سباع باشد واگر خداوند هشتم مریخ
بود و مریخ در عقرب مرکش از دزدان باشد و از چوب واگر آفتاب با مریخ باشد مرکش از خشم
ملوك بود واگر مریخ بود در برج آتشی بود از سوختن باشد واگر خداوند هشتم عطارد باشد
مرکش از سبب بندگان باشد واگر خداوند هشتم مشتری بود مرکش از سبب دل جنبیدن
جستن باشد مسئله اگر خداوند هشتم اندر حمل باشد از درد سر بود واگر در ثور باشد
از درد گلو واگر در گلو جوزا از درد کتف و دستها واگر در سرطان بود از بر و سینه واگر از
اسد باشد از پشت و کمر واگر در سنبله بود از درد شکم و روده واگر در میزان بود از میان
واگر در عقرب بود از ناسور واگر در قوس بود از درد ران واگر در دلو بود از درد
ساقها واگر در حوت بود از درد قدمها مسئله فی المیراث اگر خداوند طالع و قمر
هرکدام که قوی باشد در طالع ناظر دلیل میراث بود واگر دلیل بخداوند هشتم متصل
بود میراث بجهة طلب باید کرد واگر صاحب هشتم بدلیل متصل بود میراث باسانی یابد
پس بنگر صاحب طالع و ماه که دلیل پرسنده بود و بخداوند برج هشتم که دلیل میراث
بود واگر خداوند هشتم سعد باشد و خداوند طالع با ماه بان در طالع باشد یا متصل
بان میراث بیابد واگر خلاف این بود نیابد واگر خداوند برج هشتم کوکب نحسی بود یا وه
صاحب طالع و ماه اتصال داشته باشد در نظر عداوت پرسنده را بسیار جنك و خصومت
افتد بسبب میراث و بدست وی چیزی نیاید واگر در برج هشتم نحس باشد حکمش همین است

واگر خداوند هشتم سعد بود و بخداوند دوم پیوندد و دلیل یافتن میراث بود و اگر
پیوستن از تثلیث و تسدیس بود بآسانی آید واگر از تربیع و مقابله بود بدشواری
مسئله فی الوصیة اگر مریخ اندر وتدی بود وصیة هرزه شود واگر طالع ببرج ثابت
باشد و خداوندش و قمر اندر برجی ثابت بود وصیت برقرار ماند و در این نیز مثالی
بگوییم مثال طالع بدینصورت خواستیم

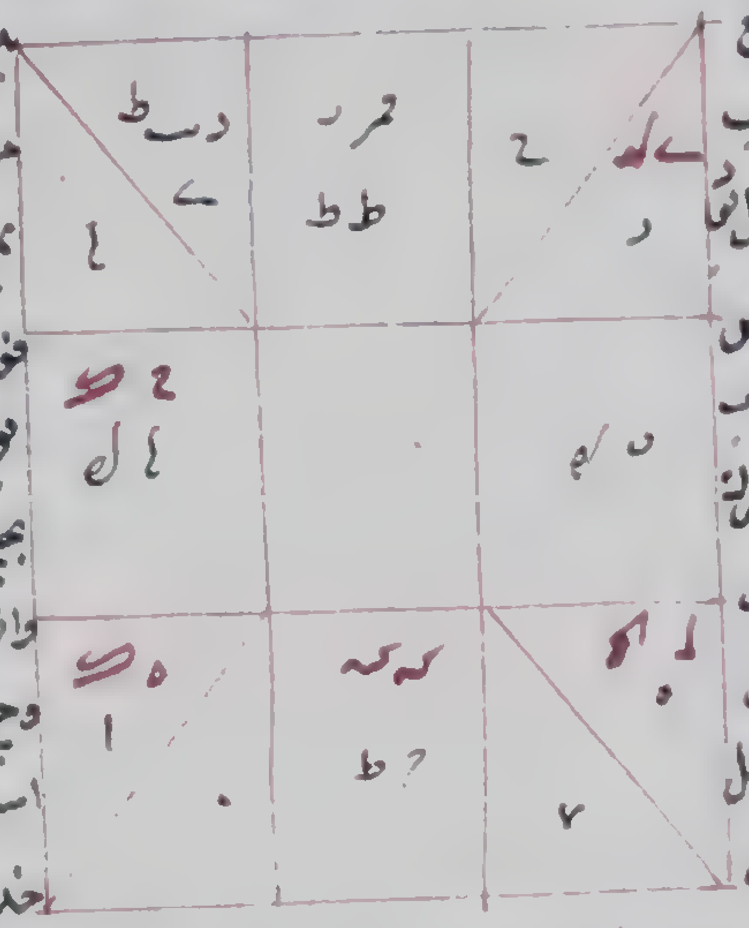

تا بدانیم آنچه که غایب مرده است یا زنده پس
نظر کردیم ماه متصل بود بمریخ و مریخ تحت الارض
بود گفتیم این شخص فوت شده و چون مریخ
قمر در مقابله آفتاب بود شاهد فوت است
پس پرسیدند که مرد بچه سبب بود گفتیم از گرمی
و صفرا که تب باشد و از آنکه ماه متصل است بمریخ
و مریخ در برج آتشی و چون خداوند هشتم
اندر سرطان بود دلیل است که از درد سینه
آزرده بود و چون خداوند هشتم در هفتم
در اوج خود است گفتیم در بزرگی و حکومت فوت شده و چون خداوند هشتم در هفتم
است مرگش بسبب مواصلت با زن بوده **باب التاسع** در مافیه من المجالس طالع و خداوندش
دلیل سایل باید که در برج نهم و خداوندش از بهر حال سفر و سهم السعادة و خداوند دخل
ساعت از بهر آن جایگاه که مسافر قصد آن مکان دارد و برج دوم و خداوندش از بهر
مال و وسط السماء و خداوندش از بهر حاجتها و وتد الارض از بهر عاقبت کارها بدانکه
در همه کارها صلاح و فساد حال قمر منظور باید داشت و صاحب طالع و صاحب غرض و
سهم السعادة و صاحب و سعادت و نحوست کوکب مذکور و اتصال ایشان بیشتر باشد
و حکم از او باید داند **مسئله** اگر احوال مسافر پرسند طالع دلیل تن مسافر بود و دوم
مال و سیم فوت و چهارم چهار پایان که با او بوده و پنجم حال رفتن اندر راه و ششم
دشمنی و هفتم سختی و هشتم آنچه در صحبت او بوده و نهم آب و فراخی و تنگی زاد و توشه
اندر راه و دهم عمل و یازدهم تجارت و سعد و دوازدهم خانه و فروخت **مسئله** اگر
پرسند که از بهر چه سفر کرده یا میکند چون دلیلهای سفر بدلیلهای طالع پیوندد
راجع کند که از بهر شغلی سفر کرده است ضروری واگر دلیلهای طالع بدلیلهای سفر

پیوندد

پیوندد دلیلست که از بهتر روزی سفر کرده و اگر سهم سفر با سعدان بود از سیم یا نهم دلیلست
که در صحبت او مال دنیا بود **مسئله** نظر کن اگر قمر خالی از سیر بود بجهة آنکه معزول شود
دفته پس اگر ماه منصرف باشد از زحل بعضی پنهان بسبب ملامت کنندگان یا از دست قرض
خواهان واگر مشتری از بهر مال و از مریخ منصرف بود بجهة گریختن است واگر منصرف از
شمس بود بجهة پادشاهی و از وی ترسد سفر رود واگر از زهره منصرف شود بجهة زنان
سفر کند واگر قمر از عطارد منصرفست از بهر علم و تجارت دلیل کند و همچنین اندر اتصال
قمر با کوکب نگاه کن و بران حکم کن **مسئله** اگر پرسند که مسافر بشب سفر کرده یا بروز
بنگر بدلیل اگر برج و صاحبش لیلی باشد بشب رفته واگر نهاری بود بروز رفته بود واگر مختلف
بود حکم ان بران کن که شهادت او را یاد تر است **مسئله** اگر کسی پرسد که حال من اندر سفر
چون باشد سعد باشد یا نه پس بنگر بخداوند طالع اگر با ماه ناظر باشد از تثلیث و تسدیس
دلیل کند که اندر سفر کارها خوب پیش آید در سفر بمراد و گذرد و حاجت او بآسانی
برآید پس بنگر ببرج نهم کدام کوکب یابی در وی و حکم از سعادت و نحوست و ضعف و قوت
ان کوکب در ان برج کن پس اگر نهم کوکبی باشد بنگر بخداوند نهم اگر سعد یا مسعود باشد
و ناظر بود بخانهٔ نهم بدوستی دلیل بر بودن سفر و رسیدن بمقصود باشد و خیر و سعادت
واگر برخلاف این باشد حکم برخلاف این باید کرد و همیشه در مسئله احوال سفر بنگر بقمر
اگر ناظر باشد بسعدان سفر نیکو باشد واگر ماه متصل بنحس بود آن سفر بد باشد
مگر از تثلیث و تسدیس متصل باشد بنحس و قبول میان ایشان که دلیل نیکویی سفر است
و در آن سفر خیر باید یا بدشواری نظر تثلیث و تسدیس ماه با عطارد و زهره و مقارنه
ماه با ایشان دلیل کند که پرسنده زود باز گردد از سفر بموجب بنگر بطالع اگر جدی یا دلو
یا میزان باشد در آن سفر خیر نبود واگر نحسی اندر وتد باشد اندر آن سفر زیان باشد
واگر نحس در طالع یا در نهم و سیم بود در آن سفر زیان بود واگر خداوند طالع و خداوند
نهم نحس باشد و قمر منحوس بود دلیل دشواری بود و سببی بد بباید که از آن سفر منع کند
و مقارنه ماه با زحل دلیل است که دیر بماند در سفر و چون قمر محصود میان دو نحس باشد
دلیل کند که اندر سفر رنج و بیماری کشد **مسئله** اگر پرسند که در راه مخاطره بود یا نه
بنگر ببروج نهم و سیم اگر در آنجا نحسی بود و آن برج صورت مردم داشته باشد
از دزدان حذر باید کرد واگر در برج بهیمی بود از بهایم واگر در برج ثابت باشد از آن
حذر باید کرد که نحوست از آنجا پدید آید و بیم خطر باشد واگر قمر با عطارد یا مریخ

ناظر بود از مقابله دلیل بود که سایل اندر سفر رنجها کشد و در راه مال از دستش برود و اگر
خداوند طالع یا ماه بان نحس اتصال دارد از تثلیث ایشان دلیل کند که دزدان بیرون
ایند و سایل را بیازارند و اورا زیان رسد و اگر خداوند نهم و سیم منحوس باشند دلیل
خوف و خطر بود **مسئله** اگر پرسند که زیان در چه وقت و مکان رسد پس نظر کن بنحسی
که در طالع باشد سایل در ان شهر که هست و از اهل خانه زیان بیند و اگر اندر وسط
السماء بود سایل را زیان رسد در شهری که قصد کرده است اگر در نحس در چهارم باشد
اورا زیان در وقت باز امدن رسد و بعبارتی دیگر اگر محل نحسی از درجه طالع تا درجه
چهارم بود مخاطره از منزل باشد تا انجا که روی نهاده است و اگر محل نحسی از درجه
هفتم تا درجه وسط السماء باشد مخاطره در مقصد بود و اگر محل نحسی از درجه وسط
السماء تا درجه طالع بود مخاطره در باز گشتن بود **مسئله** اگر پرسند سفر براید یا نه
اگر صاحب طالع با قمر در نهم باشد یا بصاحب نهم متصل بود یا بکوکبی که در نهم باشد متصل
شود دلیل است بر انکه سفر باختیاری باشد اگر خواهد رود و الا نه و اگر خداوند طالع
و قمر و خداوند خانه ماه در برج منقلب باشند سفر واقع شود و اگر صاحب نهم در
طالع باشد و بران کوکب که در نهم باشد نگرد بان کوکب که در نهم بود بصاحب طالع یا بکوکبی
که در طالع باشد معتدل شود سفر براید و ناچار برخاست و اراده سایل و بودن
مریخ در طالع دلیل است که سفر شود و خداوند طالع اگر در تحت الشعاع برج مشتری بود دلیل
سفر است در وقت رفتن از روز باشد که نقل کند برج نهم انقل بود و جمع بود قمر با خداوند
طالع و خداوند نهم دلیل سفر است و اتصال کوکب که در نهمین طالع است و کوکبی که در بیاد
طالع است دلیل سفر است و تثلیث و تسدیس ماه بزحل دلیل سفر است و اگر خداوند طالع
یا صاحب ساعت مریخ بود دلیل سفر است و اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع
بود در مقام بماند و سفر نکند و همچنین اگر در چهارم کوکبی باشد و ان کوکب در طالع
خطی بود سفر نکند مادام که ان کوکب از ان برج تحویل نکند بنگر بخداوند طالع یا ماه
اگر در برجهای زایل باشد دلیل است که ان سفر براید و چهار برج زایل از درجه
طالع است تا درجه وتد الارض و از درجه مغرب است تا درجه وسط السماء و اگر اندر
این خانها مقبول بود یا متصل باشد بنحس سفر براید اما نیکو نباشد اگر خداوند طالع
اندر طالع و قمر اندر خانه خویش و در اوتاد دلیل است که سفر واقع نشود خصوص در
برج ثابت باشد نظر نحوس از تربیع بماه خاصه زحل و بودن زحل در وتد دلیل ماندن

دشواری

و دشواری کند خانه چون راجع باشد و نظر نحوس بطالع و خداوند او و قمر دلیل است
نیز انکه از سفر بر نیاید و اگر خداوند طالع زحل بود یا خداوند ساعت زحل باشد سفر
نشود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند سفر ساقط باشد و در برج ثابت
ان سفر نشود و چون خداوند طالع و خداوند نهم اندر اوتاد باشد سفر نشود و اگر
خداوند طالع راجع باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب هفتم نیز راجع بود هم سفر نتوان
کرد و اگر ماه بکوکب راجع پیوندد هم سفر بر نیاید و اگر ماه یا صاحب طالع در برج ثابت
خصوص در او بکوکبی پیوندد که در طالع یا وتد الارض یا وسط السماء یا در برج یازدهم یا در
برج چهاردهم سفر نشود و اگر دلیل طالع اتصال بکوکبی داشته باشد از تربیع و مقابله و ان
کوکب اندر وتد باشد سفر واقع نشود **مسئله** اگر پرسند بچه سبب سفر میکند یاد کرده
بنگر بطالع مسئله سفر اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل از غم و قرض
بسفر رفته و اگر ماه منصرف از مریخ بود مسافر گریخته یا میگریزد و اگر ماه منصرف
از مریخ بود مسافر گریخته از عطارد بود و عطارد منحوس از فرزندان گریخته بود و اگر
از افتاب منصرف بود از بیم سلطان گریخته بود یا از پدر یا از استاد محتشم رفته بود و جمله
انصراف که مذکور شد از تربیع و مقابله و مقارنه است و اگر منصرف از تثلیث و تسدیس
باشد از پیش انها بصلح رفته بود **مسئله** اگر پرسند که بسوی چه طایفه سفر میکند
بنگر اگر ماه را اتصال بزحل بود دلیل کند که مسافر بسوی مشایخ و پیران و زهاد و عباد
سفر کند و اگر ماه را اتصال بمشتری بود بسوی بزرگان بطلب مال رود و اگر ماه را
اتصال بمریخ بود بتثلیث و تسدیس بسوی دوستان رود و بنگر بخداوند طالع اگر متصل
باشد بخداوند دویم این سفر بسبب مال کند و بازرگانی و اگر بخداوند سیم متصل باشد
پرسنده بسوی دوستان و برادران سفر کند و اگر خداوند طالع بخداوند چهارم
متصل بود پرسنده بنزدیک پدر یا استاد رود و اگر اتصال بخداوند پنجم داشته باشد
بنزد فرزندان یا کسی که بجای فرزند باشد رود و اگر خداوند طالع بخداوند ششم متصل
باشد بنزد بندگان و ستوران رود یا بدکان خود یا برده خریدن و خانهای باقی بدین
قیاس کن و بنگر بخداوند کوکبی که ماه بوی پیوسته بود از خانه خویش بود یا اندر خانه
ماه خداوند مسئله خود اندر سفر بود و بخانه خویش باز گردد دیگر بنگر بران کوکب که ماه بوی
پیوندد اگر در هبوط باشد دلیل کند که سایل چیزی که کرده بود یا کسی از وی گریخته است
و انکس را طلبد و اگر ماه خالی السیر بود خداوند مسئله بطلب معاش میرود دیگر بنگر بکوکبی که

ماه بدو پیوندد اگر صاحب برج انکوکب بدان کوکب ناظر است اگر نظر پسندیده دان مرد که
خداوند مسئله سوی وی میرود و مردی باشد ستوده و دوست واگر خداوند ان برج
بان کوکب بعداوت نگرد وان مرد اندران شهر ناستوده و دشمن روی باشد مسئله
اگر پرسند که مسافر معروف است یا نه بنگر بدان کوکب که ماه بوی می پیوندد واگر اندر وتد
یا در شرف باشد با جاه و حرمت واگر برج ثابت باشد و مایل از حکام بود واگر در شرف
در برج منقلب و زایل باشد دلیل کند که امیر ازان سلطان معزول شد مسئله
اگر پرسند که مسافر دران شهر که هست حالش بهتر بود یا مقصد اگر در هفتم کوکب
سعد بود یا ان کوکب که ماه بوی می پیوندد و در هفتم بود حال مسافر دران شهر
که میرود بهتر بود از شهر که سایل در اواست واگر طالع سعد باشد و در برج هفتم نحس
مسافر را همین شهر بهتر باشد و سفر نیک نباشد واگر سعد اندر وسط السماء
باشد واندر هفتم نحس نباشد مسافر را اندران شهر تجارت نیکو باشد که پیش از ان
که بان شهر رسد کارش بسامان شود و حاجت براید و باز گردد و باقی دلایل در باب سیم
شرح داده ایم ازانجا معلوم نمایند مسئله اگر پرسند که مسافر مرد است یا زن و پیر است
یا جوان وچه رنگ دارد بدان که در باب هفتم در دوادیدزد گفتیم استخراج نمایند و در
باب سفر نیز مثالی گفته شود مثال از بهار الکفایة طالع جدی یافتیم و صاحبش زحل
و زحل در ششم و اندران چهار یک که زحل است چهار یک مایل خوانند پس دلیل کند که این
مسافر سفر نتواند کرد پس نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطارد یافتیم و عطارد اندر
دوازدهم و یک مایل است دلیل نکند سفر باز نگاه بخداوند ساعت شمس یافتیم و او نیز
چهار یک مایل است هم دلیل کند سفر نگاه کردیم زهره اندر طالع است و کوکب سبک رو است
و کوکب سبک رو اندر طالع دلیل سفر است و ماه اندر چهار یک زایل یافتیم دلیل سفر است
باز نگاه کردیم باتصال ماه و زهره مریخ و مریخ راجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر
نتوان کرد واگر کند زیان باشد در راه از سبب دزدان زیرا که مریخ دلیل دزد است
و برج نهم دلیل راه مثال دیگر هم او گوید طالع اسد که سفر کند و نگاه کردیم بخداوند
خانه سفر مریخ را یافتیم اندر بیت المال و اندر چهار یک زایل برج هشتم دلیل کند که سفر
کند و نگاه کردیم بخداوند خانه سفر مریخ را یافتیم اندر بیت المال و اندر چهار یک زایل
دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم بخداوند ساعت مشتری یافتیم اندر وسط السماء بچهار درجه
و درجه وسط السماء هشت درجه چنین گوییم که مشتری نیز در ربع زایل است زیرا که اگر

درجه او

درجه او موافق درجه وسط السماء یا بیشتر باشد و در ربع مایل باشد و چون درجه اش
کمتر است و در ربع زایل است پس نگاه کردیم که زود سفر کند یا نه یافتیم ماه را منصرف
از مشتری و متصل بمریخ و مریخ در برج دوم دلیل کند که چون ماه بوسط السماء آید
و بمریخ متصل شود از تثلیث دلیل کند بر سفر و از انکه مریخ نزدیک برج طالع دلیل کند
که صاحب این مسئله را این سفر نزدیک باشد واگر مریخ در برجی باشد که از طالع دور
باشد گفتیم سفر دور بود و از انکه مریخ راجعست دلیل کند که پرسنده ازین سفر زود
باز اید بی انکه حاجت او براید مثالی دیگر هم او گوید طالع دیگر عقرب یافتیم و زهره
اندر طالع بزیر زمین اندر چهار یک مایل است دلیل مقام کند لیکن ازان سبب که ماه منصرف
است از مشتری بزحل و زحل اندر چهار یک زایل پس دلیل کند که سفر بر طرف نشود پس
نگاه کردیم که حال او چون بود اندران سفر ازان سبب که مشتری اندر هشتم است
و ماه اندر برج شرف رونده بدرجه شرف دلیل کند که خداوند مسئله را این سفر نیکو
باشد و حاجتهای سایل روا شود ازان سبب که خداوند طالع اندر برج دهم است
و خانه افتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بود و از انکه مشتری خداوند خانه
مسئله طالع است و اندر هفتم است پیوسته بمریخ دلیل کند که خداوند مسئله بشهری
میرود که فرزندان وی انجا باشد و او فرزندان را عروس خواهد ساخت و بسود
کردن فرزندان میرود مثالی که از مؤلف سؤال کردند دلیل طالع را قمر یافتیم
از انکه در تثلیث طالع است و در نهم با سهم السعادة گفتیم که ضمیر از سفر است و هندوان
گویند که خداوند ساعت در هر خانه که باشد ضمیر ازان خانه بود و چونکه رب ساعت است

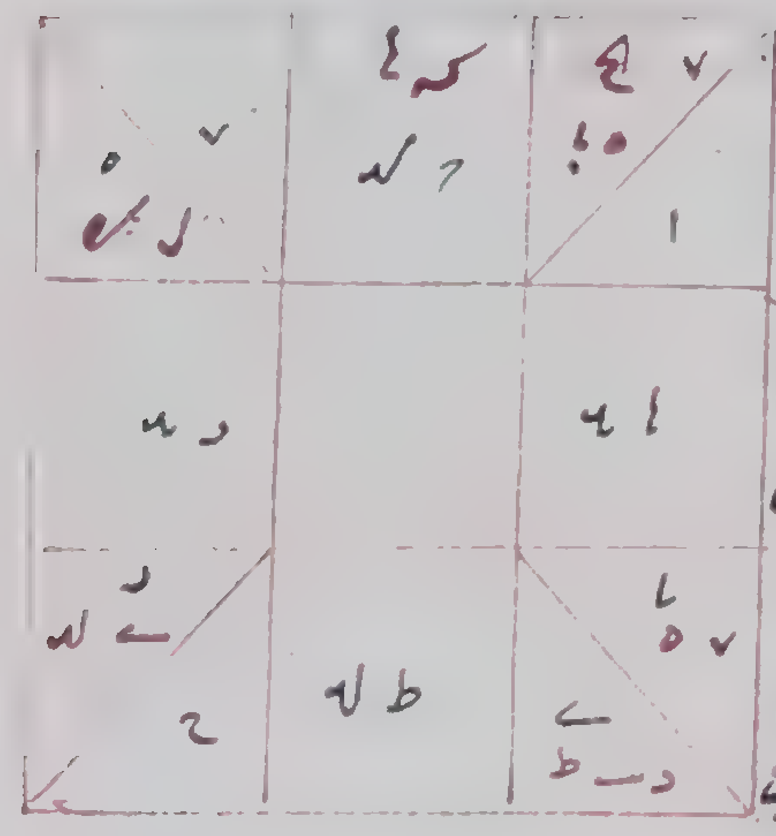

در سیم و شاهد قمر گفتیم که سفر نزدیک
اراده کند و داود پس پرسیدند که این سفر
اراده کرده شد براید یا نه نگاه کردیم بصاحب
طالع و قمر هر دو یکی بود و در نهم بود سفر
براید باختیار و چون صاحب طالع با افتاب
که از طالع ست متصل است دلیل است که این
سفر براید بجز است و اراده سایل باد
نظر کردیم بخداوند طالع و ماه او را در رابع
زایل دیدیم گفتیم این سفر واقع شود و چون

شهادت واقع شدن سفر بیشتر بود و حکم بر اکثر است لهذا گفتیم که سفر واقع خواهد شد
و چون ماه منصرف از مشتری بود و حکم مال سفر میکند پس خواستیم تا بدانیم که حال سایل اندر
سفر چون باشد چون ماه ناظر بود بزهره و مشتری گفتیم احوال او در این سفر نیکو باشد
و بمراد او گذرد و چون نحس اندر سیم است که زحل باشد دلیل است که از دهکذ د
اخراجات زیان باشد پس خواستیم بدانیم که در راه مخاطره هست یا نه گفتیم هست از ان
دهکذر که نحس در سیم است و چون خداوند سیم مسعود است بخیر خواهد گذشت چه
خداوند سیم عطارد است و در جوزا در خانه خود است مجامع زهره و چون محل نحس
از طالع تا درجه رابع است مخاطره در راه بود و در مقصد مریخ است و مریخ در خانه
خود است مخاطره نباشد پس خواستیم بدانیم که در شهر حالش بهتر است یا در مقصد نظر کردیم
بانصراف و اتصال ماه از عطارد منصرف بود از زهره متصل گفتیم این مکانی که میرود
بهتر است از انجا که نشسته است باز نظر کردیم بماه که در ان برج که هست حال او چیست
و در برج دیگر که نقل میکند چه حظ دارد و قمر در برج حوت بود در خانه غریب و در
حمل بهتر خود گفتیم که مقصد بهتر از بودن در شهر است و این در طالع مؤلف بجهة خود
ارتفاع گرفت و طالع تعیین کرد و حکم نوشت جمیع موافق صواب بود **مثال** بواسطه
دفتر نواب علامی فهامی ابو الحسن بخدمت نواب امیر قدس سؤال کرده ارتفاع گرفت
و صورت طالع بر این نهجست گفتیم چون صاحب طالع راجعست با دیگر دلایل بند کان
سابق مراجعت خواهند فرمود در اثنای راه بر میکردند و چنان شد **مسئله** در قدوم
غایب اگر کسی پرسد که فرزندم غایب است کی اید بنگر بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشند و اگر گوید که شوهرم غایب است بنگر بخداوند هفتم و ماه که دلیل باشد الغرض اگر غایب منسوب باشد بسایل نگاه کن اندر اتصال خداوندان خانه بخداوند طالع و اتصال قمر که دلیل امدن غایب باشد اگر خداوند طالع در برج

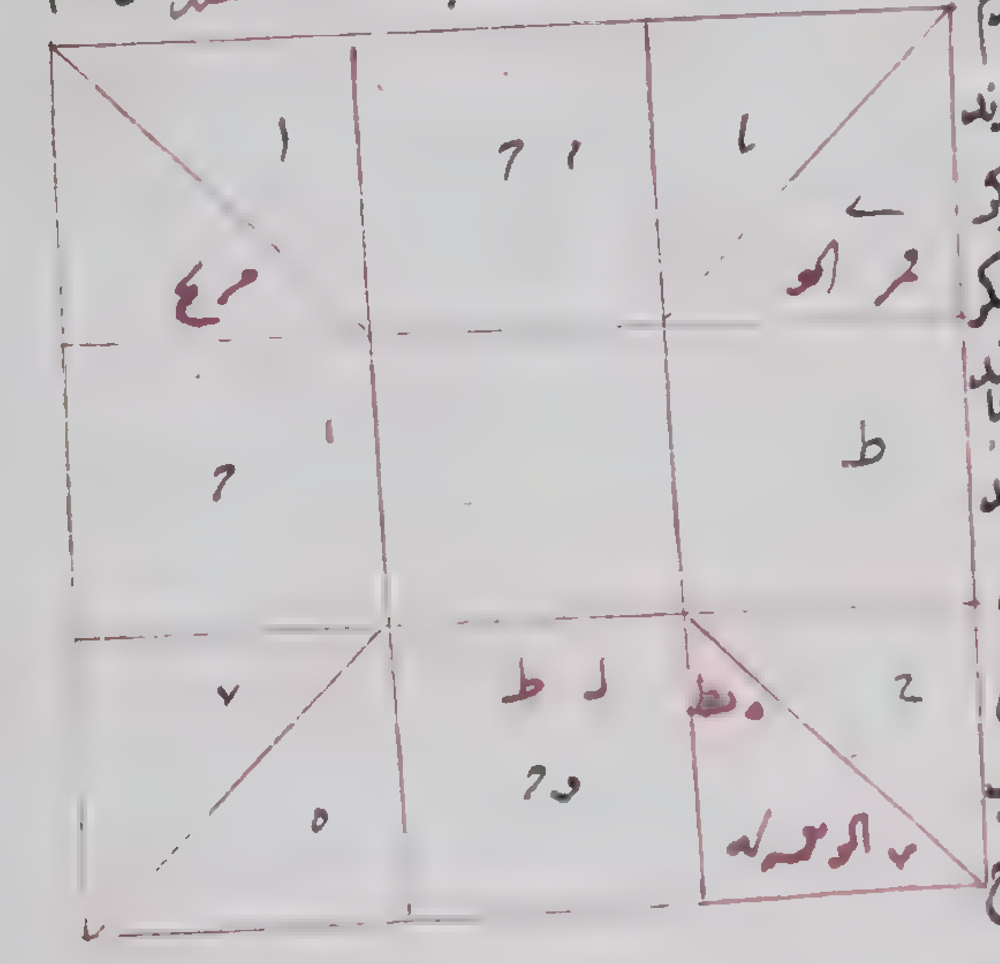

منقول است

بود
منقلب غایب باز اید و اگر بخداوند خانه خویش نکرد و اگر قمر از مریخ منصرف بود غایب باز
اید بشتاب و اگر از زحل منصرف بود مریخ دیده دست کشته باز اید و اگر خداوند
طالع یا قمر از کواکب مستقیم منصرف شده باشد و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع
منصرف و بکوکبی مستقیم متصل شود غایب باز اید بزودی و اگر خداوند طالع یا قمر در سیم
بود یا در نهم یا بخداوندان دو برج نکرد غایب در راه باشد و اگر دلیل بکوکبی پیوندد
که ان کوکب یا در طالع یا در وسط السماء باشد غایب بیاید و اگر دلیل بخداوند خانه اش
اندر طالع یا وسط السماء یا در یازدهم بود غایب زود بیاید اما هنوز اندران شهر خود
بیرون نیامده باشد و اگر دلیل بستاره بپیوندد که در چهارم باشد یا بکوکبی ساقط پیوندد
دلیل بر امدن غایب باشد و اگر دلیل راجع بود در برج دوم و بحال رجعت بطالع آید
غایب اندر امدن باشد و چون عطارد و اصحاب نیابی از دلیل غایب متصل یا بخداوند
طالع یا انصراف از وی و پیوستن و ان دلیل کند که از جانب غایب نامه برسد **مسئله** اگر
کوکب در نهم باشد و صاحب رابع یا صاحب سابع یا صاحب ثانی عشر بود غایب در راه
توقف کند و نتواند امد پس اگر صاحب دوازدهم بود بسبب دزدان یا دشمنان
مانده باشد و اگر صاحب سابع باشد بسبب شخصی باشد که دران شهر باشد و غا
وانگذارد و اگر صاحب دهم بود بسبب سلطان بود یا بسبب شغل و عمل و بر همین
قیاس کن دوازده خانه طالع و اگر دلیل غایب بستاره پیوندد که در هفتم باشد
غایب در راه رفتن بود دلیل امدن نکند و اگر هر دو دلیل را که یاد کردیم ساقط
باشد از طالع یا بکوکب ساقط اتصال داشته باشد **مسئله** اگر پرسند که غایب کی
اید بنگر و لا بدان دلیل که گفته شد که اگر قمر از مریخ منصرف نباشد دلیل باشد
که از خوف امراء رفته باشد پس در ینصورت دلیل مریخ بود پس بنگر که در کدام
خانه است و دلیل غایب که سابع و خداوند اوست اگر هر دو متصل میشوند در خانه
دلیل سایل حکم کن بر انکه در انروز مقارن در شهر غایب اتصال خواهند کرد و بنگر
که راجع بود در خانه دوم و یازدهم بود دلیل بوی پیوسته باشد انوقت که بطالع
و عاشر باشد غایب بیاید دیگر بنگر بدلیل طالع یا بسیاره که دلیل بد و خواهد پیوست
در انوقت که اتصال میاید وقت امدن غایب است دیگر بنگر بخداوند ساعت و بماه
هر کدام از این دو دلیل که اندر چهار ربع زایل باشد بشمر از وی تا درجه طالع یا بشمر از وی
تا ان کوکب که بوی اتصال خواهد کرد که چند درجه است هر درجه ساعتی منقلب باشد

وهر دو جبرو وزی کیرا کر برج ذو جسدین باشد وهر دو جزو دا ماهی کیرا کر برج ثابت باشد
چون ابیندت بکذرد غایب حاضر کرد د واین انوقت باشد که خداوند ساعت
دلیل باشد دیکر بنکر بدلیل که کی اید بوتد خداوند طالع انوقت دلیل امدن غایب بود
وتد خداوند اتصال بتربیع اواست یا اتصال بمقابله او واکر دو از وتد خداوند طالع
بود بوسط السماء نزدیک باشد چون بوسط السماء رسد انوقت غایب حاضر کرد د
مسئله اکر پرسند غایب بیمار است یا تندرست بنکر بدلیل غایب چنانکه یاد کرد یم
اکر دلیل ساقط باشد یا در هبوط یا تحت الشعاع باشد بکو که غایب را احوال بد است و
بیمار است واکر منحوس نباشد تندرست است چون پرسند که غایب مرده است یا زنده
بنکر بدلیل کران خداوند طالع وماه است واکر در خانهٔ چهارم یا خانهٔ هشتم باشد
یا محترق یا اندر هبوط باشد یا خداوند طالع یا ماه اندر هشتم باشد وسعدی بدیشان
ناظر نباشد دلیل مرک غایب بود واکر سعدی ناظر بود یا سعد اینجا بود مژده باشد
واکر دلیل در زیر زمین باشد وخداوند هشتم بوی ناظر دلیل بر مرک غایب بود وچون
ماه منحوس بود اکر دلیل تحت الارض نباشد اکر در احتراق بود یا تحت الشعاع ونحس نیز
بوی نکرد وماه منحوس بود دلیل مرک بود واکر خداوند هشتم نیز بوی نکرد وهمچنین واکر
دلیل بخداوند هشتم نکرد وماه منحوس بود دلیل مرک غایب بود واکر دلیل تحت الشعاع
یا تحت الارض بود وسعدی بوی نکرد یا ماه منحوس بود دلیل مرک بود واکر خداوند
هشتم نیز بوی نکرد همچنین واکر دلیل خداوند هشتم نکرد وماه منحوس بود دلیل مرک
غایب بود واکر دلیل تحت الشعاع یا تحت الارض بود وسعدی بوی نکرد یا ماه منحوس
باشد دلیل کند که بیمار بود واکر خداوند طالع در دوازدهم باشد ونحسی بوی ناظر و
افتاب وماه منحوس دلیل هلاک غایب باشد واکر دلیل اندر هبوط یا در هشتم بود یا
منحوس بود بخداوند هشتم یا ماه بکوکب پیوندد که بر زمین باشد دلیل بر مرک غایب
کند واکر ماه اندر هبوط بود ونحسی پیوندد دلیل غایب اندر هشتم بود منحوس
یا در زیر شعاع افتاب بود یا بنظر نحس دلیل کند که غایب مرده است واکر دلیل
ساقط باشد از طالع ومنحوس بخداوند هشتم وماه در زیر زمین ومتصل بود
بکوکب که در زیر زمین است دلیل کند که غایب مرده است واکر ماه خداوند
طالع مسعود باشد در زیر زمین بود وبکوکبی پیوندد که در زیر زمین باشد یا در احتراق
بود وماه اندر هشتم باشد دلیل کند که بیمار شده باشد ودر باب قدوم غایب مثالی

کفته شود مثالی

کفته شود مثالی که از مؤلف پرسیدند دیدم برای یکی از ملازمان که بسیار از وی دور فرستاده

فرستاده بودم پس نظر کردم طالع
عقرب ومشتری از وی راجع
وخداوند طالع در ششم در خانه
خود دلیل است که انشاء الله
تعالی وحول بسرعت باز اید
دیکر نظر کردم تا از کدام
کوکب منصرف است وبکدام
متصل از افتاب منصرف بود
ومشتری متصل که کوکب راجع
است کفتم که غایب زود ی
خواهد امد وچون قمر بخداوند سیم میکرد کفتم که مراجعت نموده ودر راه است
کفتند که وقت امدن او کی باشد کفتم هرکاه که دلیل قمر است بوتد خداوند طالع
رسد وانوقت روز چهارشنبه بیست وسیم شهر شوال ۲۳ خواهد بود مسئله
در خواب دیدن وخداوندش وپیروان ستاره که در نهم وطالع ودهم وچهارم با شند
دلیل خواب باشد اکر خداوند نهم مسعود بود ودر جایگاه خوب باشد خواب
دلیل خرمی ولهو باشد واکر منحوس بود بیم ترس ودشواری باشد وبباید دید
که نهم کدام ستاره است که بران مزاج وطبع دلیل کند چنانکه مریخ خون ریختن واشوب
وجنگها همچنین چنانچه برج ابی باد ندکی واب وان ستاره که در نهم با بود وهمچنین
چنانکه مشتری سیمیزان وعالمان در خواب دیده باشد واکر ذنب در نهم باشد
مار واژدرها ودرین قیاس باقی بروج وکواکب اکر در نهم باشد الباب العاشر
وما فیه من المسایل برج دهم وخداوندش وارباب مثلثات دهم وقمر دلیل بودن
بر حال مادران چون خداوند مثلثه مسعود بود یا در ساو دو بصلاح پیوستن
خداوند دهم بدوم دلیل کند بر مال خداوند صمیر وخرمی مادران دوم پنجم او بود همچنین
قیاس کن که از پدران وسباب رابع کفتیم که حکم باید راند مسئله در شغل وعمل سلطان
دلیل خداوند طالع وخداوند وسط السماء وان کوکب که اندر وسط السماء باشد وافتاب
بود پیوستن نحس خداوند طالع بیکدیکر خاصه با قبول دلیل بر یافتن مراد وپیوستن

قمر بخداوند وسط السماء خاصه ازو ندیمچنین بطلمیوس حکم بر خداوند طالع و وسط
السماء از سعد و نحس و مراعنه و جمع و نقل النور بدو نکو نظر کی در سهم سلطان اگر
با خداوند یا حد یا مثلث یا صورت نکرد و متصل ابیر باشد دلیل کند بر یافتن عمل
و مراد از درجه سهم یا درجه شمس یا درجه مشتری هر کدام قوی تر باشد بکر و از
طالع بیفکن و جایگاه او اگر مدانکه چون شمس یا مشتری اغاز رسد او وقت شغل و عمل
یابد خصوصا اگر مراعنه انجا بود دیگر چون خداوند طالع و قمر متصل باشد بشمس یا بخداوند
وسط السماء عمل رسد و اگر هیچ اتصال نبود تمام نشود مسئله اگر پرسند که از شغل
و عمل سلطان امید دارم برآید یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر بصاحب وسط السماء متصل
بود آن شغل و عمل و نواخت و کار سلطان که امید دارد برآید اما بطلب و سعی و اگر صاحب
دهم در طالع بود یا بشرف طالع یا نظر صاحب بود سلطان ویرا طلب کند و شغل خود بوی دهد
مسئله اگر پرسند که شغل و عمل بدشواری برآید یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند وسط
السماء اگر متصلند بهم از تثلیث و تسدیس باسانی برآید و اگر از تربیع و مقابله باشد
بدشواری و در هر دو صورت باید که ماه مسعود باشد و اگر خداوند وسط السماء بخداوند
طالع بپیوندد بهتر باشد و حاجت اسان تر براید اگر دلیلها اندر برج منقلب بود و طالع
برج منقلب بود انجاحت دشوار براید و ناپایدار باشد و بادشاه شود و چون خداوند طالع
یا خداوند وسط السماء متصل باشد و لیکن هر دو از طالع ساقط باشد پرسنده را آن
حاجت بنیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع لیکن خداوند وسط السماء را ببیند
انکار براید و اگر خداوند طالع را با وسط السماء اتصال باشد لیکن برج طالع و برج
وسط السماء منقلب باشد و ماه منحوس باشد آن حاجت بر نیاید و اگر براید بتباه
شود و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب وسط السماء ساقط باشد هم حاجت بر نیاید
مگر که ماه بصاحب خانه خویش شود و اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را ببیند حاجت
بر نیاید مگر که جمع بود یا نقل نور کند و اندر وتد بهتر و اگر خداوند طالع را بصاحب عاشر
اتصال بود لیکن ماه منحوس بود با خداوند برج عاقبت بخانه خود ناظر نبود انجاحت بعضی
براید مسئله فی الریاسة اگر سؤال از بادشاهی بود بنگر اگر شمس در وسط السماء در
خانه یا شرف خویش بود و مشتری با وی باشد و یا زهره در وتدی بود همان از ایشان
دور باشد از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیلیست بر انکه سایل سلطنت یابد و اگر شمس
در دهم باشد اما در مرعنه خویش ملک یابد کمتر از اول و اگر عطارد یا مشتری در خانه خود

باشد و مشتری در وسط السماء باشد دلیل است بر یافتن ملک پس بنگر بطالع مولود
کسی که اهل سلطنت است یا طالع سؤال و اگر شمس در شرف یا در خانه خود یا در اوتاد باشد
و قوی تر وتدی وسط السماء است و صاحب طالع بوی ناظر دلیل است که صاحب سؤال
ملک کرده و اگر شمس بدین صفت نباشد بنگر بزحل اگر چنان باشد ملک کرده و اگر در
شمس و زحل این حال نیابی بنگر بصاحب وسط السماء اگر آن شهادت داشته باشد دلیل ملک
است و سلطنت مسئله اگر پرسند که این وارث سلطنت کی پادشاه شود بنگر بصاحب طالع
طالع اگر متصل باشد بیکی از این سه دلیل یعنی بزحل و شمس و صاحب وسط السماء اگر اتصال تسدیس
باشد در کودکی بدولت و سلطنت رسد و اگر مقارنه باشد بوقت طفولیت و اگر تربیع
باشد بوقت جوانی و اگر تثلیث باشد کهولت و اگر مقابله باشد بوقت پیری مسئله
اگر پرسند که عمر صاحب دولت چند است بنگر بوقت دولت یا وقت بتخت نشستن و طالع آن وقت
بیرون آر چنانکه در موالید طالع بیرون آوری انگاه احوالش و جان از تسییر درجه طالع
و جان بخبادی وان و احوال ملک و مملکت و دولت و سلطنت از تسییر عاشر معلوم میکن اگر
انتها و تسییر طالع بمقارنه یا مقابله یا تربیع نحسی باشد و نحس قوی باشد دلیلست بر مرض و اگر
نحسی ضعیف باشد قطع کند و اگر تسییر درجه وسط السماء بهمچنان رسد از تربیع و مقابله و
مقارنه دلیل باشد بر زوال ملک و اگر در آن وقت سعدان ناظر باشند بنظر تثلیث یا تسدیس
امید خیر است مسئله اگر پرسند که حاجبان و دربانان صاحب دولت چون باشند
بنگر بصاحب درجه طالع که دلیل حاجبان و دربانانست اگر مشرق باشد یا در اوتاد باشد
دلیلست بر قوت حاجبان و دربانان سلطان و اگر در هبوط باشد یا در موضع ساقط
یا در برج منقلب دلیل کم هیبتی باشد و صاحب دلیل معیشت ملک و باقی پیوست بهمین طریق
حکم کن باندازه صلاح و فساد آن مسئله فی عزل السلطان یا عامل هرگاه که صاحب طالع
یا صاحب عاشر محترق شود در اوتاد دلیل بر عزل بگیر از درجه وسط السماء تا درجه نحس بشمار
و هر درجه سالی گیر یا ماهی یا روزی اندر جات فلک مستقیم یا هر ساعتی مستوی از وی سالی
و هر دو ساعت دو سال یا دو ماه یا دو روز باندازه برج ثابت و منقلب و ذو جسدین مسئله
در حاکم بعد از آن اگر پرسند که بعد ازین حاکم دیگر حاکم چه کسی باشد بنگر ببرج یازدهم که در وی
چه کوکب است و صاحبش که است از عقب وی او حاکم باشد و اگر پرسند که معین از آن حاکم که بوده
بنگر ببرج نهم و صاحبش و کوکب در وی باشد مسئله فی المحصون اگر از حصار پرسند او تا
طالع دلیل حصار دیوار است طالع دیوار شرقی و وسط السماء دلیل دیوار جنوبی و هفتم دلیل

دلیل دیوار غربی وچهارم دلیل دیوار شمالی چون اوتاد منحوس باشند یا نحس در اوتاد باشد
حصار گشاده شود واگر نحس در وتد باشد ونحس صاحب ان وتد باشد گشادن حصار
بسبب ان حصار باشد واگر در اوتاد سعدین باشند گشادن حصار بسبب ان ممکن نباشد مگر
بصلح وهرگاه که نحسی بدرجه طالع رسد انروز گشاده شود ودر این از مؤلف وبرهان
الکفایه وغیره امثله بسیاراست بقدر حاجت دراینجا ایراد شود مسئله طالع منسوب
بحرب ودوم بسلاح ویراق وسیم برطلایه وجاسوسان وچهارم لشکرگاه وکوبرو سلاح
پوسیدن پنجم ایلچیان ششم پیشکان هفتم دشمن هفتم کشتگان وخستگان نهم برلشکر
ورسوکان دهم سپه سالاران لشکر یازدهم فتح وظفر ومراد دوازدهم ستوران بنگر تا
اندران بروج ستارگان سعدند یا نحس خداوند ایشان را حال چگونه است برهمان
حکم کن مثال از برهان الکفایه طالع قوس یافتیم وخداوند وی مشتری ومشتری ساقط
ازطالع نظر کردیم تا شهادت کرا باشد عطارد را یافتیم صاحب دهم وصاحب ساعت واندر
وسط السماء بتو بود ودر برج میزان دهم پدیده بود ماه است دهم خداوند سهم السعادة
پس دلیل عطارد را گرفتیم واز ان سبب که عطارد اندر وسط السماء است مقبول است دلیل کند
که خداوند مسئله سلطانست وبدین سبب که ماه با عطارد اندر برج منقلب است و
خداوند طالع ساقط است دلیل است که خداوند مسئله از سلطان معزول است وبار دیگر
عمل طلب میکند نگاه کردیم تا خداوند حاجت را حاجت براید یا نه برج عاقبت نگاه کردیم
حمل بود وبرج منقلب وماه در دوی وزهره را خداوند وسط السماء یافتیم وزهره وماه وعطارد
هر سه کوکب مریخ می پیوندد ومریخ اندر برج زایل است دلیل کند که خداوند مسئله
نزدیک است که این حاجت براید لیکن با دشتباه شود مثال دیگر طالع قوس یافتیم وصاحب
طالع مشتری وخداوند سهم السعادة وخداوند ساعت وخداوند وتد است پس دلیل
مشتری باشد واز انکه در خانه عطارد است دلیل است که مردی دانا ومتکلم باشد پس نگاه
کردیم که حاجتش براید در سلطان یا نه خداوند وسط السماء عطارد اندر شرف خویش
لیکن بزحل می پیوندد وزحل ساقط است وماه نیز اندر برج زایل است دلیل کند که اگر
آید واز ان است که مشتری قوی حال است دلیل است که سه سال بعد از این سلطان گردد
واز انکه مشتری برج سنبله آید بخانه سلطان برج وسط السماء انگاه دلیل کند بر یافتن دولت وقوت
وعمل بسیار کند مثال دیگر طالع حوت یافتیم بده درجه وزهره اندر طالع بنه درجه
وزهره وخداوند شرف طالع ومصرف از مشتری پس دلیل طالع زهره یافتیم از انکه خداوند

شرف است واندر طالع است ودرجاتش بطالع نزدیک است وبنودوی درشرف است
واز انکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری پس دلیل کند که مسئله از سلطانست واز ان سبب
که زهره اندر شرف است دلیل کند که خداوند مسئله مردی شریف است ونیکو حال وستوده
وبا قدر وجاه ولیکن از ان مریخ خداوند خانه مال است وراجع دلیل کند که خداوند
مسئله را مال پراکنده شود وزیان رسیده بود واز انکه مریخ در برج بند کانست دلیل
کند که زیانش از بندگان رسیده بود وعلامتش کریخته بود ومالش برده باشد دیگر نگاه
کردیم تا حاجتش از سلطان براید یا نه خداوند وسط دلیل اندر خانه خویش یافتیم وماه
اندر عاقبت منصرف از مشتری که خداوند وسط السماء است ومتصل بزهره که دلیل اوراهم
خداوند ضمیر است دلیل کند برانکه حاجت روا شود واز ان سبب که مشتری اندر وسط
السماء است ناظر است ببرج عاقبت دلیل بپایداری عمل است ویافتن جاه ومرتبه ولیکن
از ان سبب که خداوند مالش راجع است سوال خداوند مسئله پایدار نماند مثالی که رفعت
پناه اقا محمد ناظر مقصدی کلاه سوال کرد که رفعت ومعالی پناه خواجه عبد الرضای مردشتی
حکومت کلاه نامزد شده اینکار براید وبهمین شغل وعمل منسوب شود یا نه در روز پنجشنبه
بیست وچهارم رجب گفتند که اقا محمد معزول است ورفعت پناه خواجه می اید بجهة حکومت
ارتفاع گرفته شد بجهة حکومت خواجه وطالع بدین صورت است چون صاحب طالع قمر است
وقمر اگرچه در خانه غریب اما در بهترین خانه غریب است

از طرفی که از نهم قریب بوتد آمده ودر حقی
بجوانب خود دارد وبنظر تثلیث ناظر
است بصاحب وسط السماء گفتیم
که شغل وعمل وخلعت بدهند
وحاجت براید وچون صاحب دهم
که مریخ است متصل بود بافتاب
گفتیم که نواب عالیا ورا طلب کند
وخلعت دهد وچون از تثلیث
بهم متصل بودند گفتیم این کار
باسانی براید ودر همان روزها
حکومت کلاه را بوی داده وبه
کلاه اید وبعد از پنجاه که از سال

مذکور گذشته بود اراده رفتن شیراز کرده و سؤال کرد از مؤلف که چون بشیراز روم حکومت من برقرار ماند و هر مطلبی که دارم ساخته باز کرد دیانه ارتفاع گرفته شد و طالع وقت سؤال

بدین طریق صورت یافت چون قمر صاحب طالع است و بر او چون ناظر نبود دلیل بیت نگرفتیم وصاحب ساعت زهره و مشتری بود عقرب کرده بود و بمیزان پیوند و ابتدای این کار در بهم اختلال و قیل و قال باشد و چون مشتری راجع بود دلیل نگرفتیم و قمر نیز دلیل نگرفتیم و قمر نیز دلیل نگرفتیم بواسطه آنکه از طالع ساقط است و چون زهره مثلثه اولی زهره بود و صاحب حد زهره صاحب درجه نیز زهره بود در وسط السماء در شرف خود او دلیل باشد مجامع اصحاب کفتیم بعد از قیل و قال بسیار حکومت از مشارالیه دفع نشود و برقرار ماند ولیکن چون با زحل است او را اگر فتنکی خاطر بسیار باشد پس پرسید که بشیراز که میروم مراضدی باشد یا نه نظر بهفتم کردیم جدی بود و صاحبش زحل دانستیم که او را ضد باشد و چون صاحب هفتم در وتد الارض بود راجع کفتیم بزبان مضرت چند برساند اما چون فوق الارض نیست دفع حکومت نتواند کرد پس نظر کردیم بعاقبت این کار بیت چهارم سنبله و صاحبش عطارد بود در مثلثه خود در بیت نهم کفتیم مراجعت بزودی واقع شود و حکومت برقرار باشد و چنان شد و چون نواب عالی او را طلب نمود از حال خود سؤال کرد طالع استخراج شد بدین صورت شد

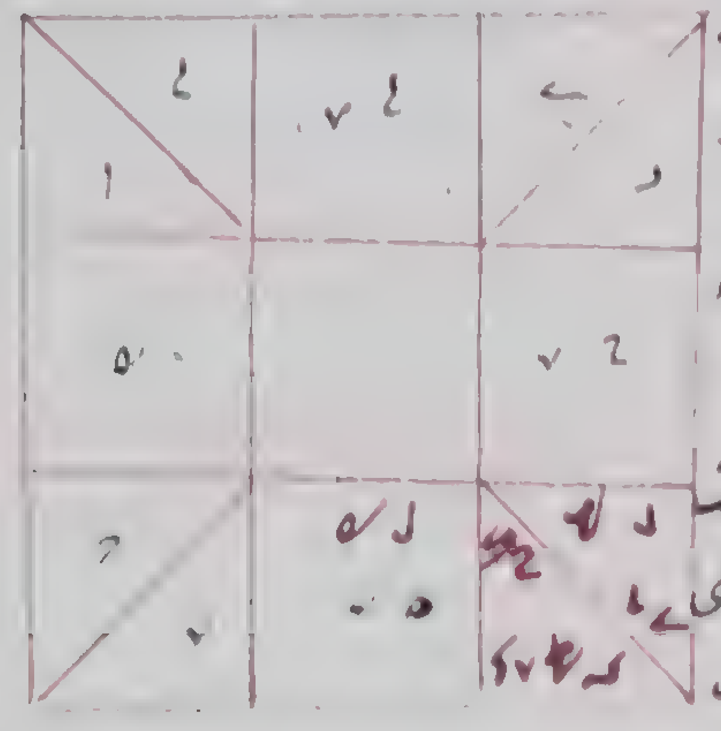

و از آنچه طالع گفته شد که دانستیم که حکومت بر طرف شد چرا که قمر متصل میشود بزحل و زحل در هفتم خانه خلل و قمر در هبوط و منصرف از قران مشتری که صاحب طالع و صاحب وسط السماء است و چون قمر نزد مشتری که صاحب طالع است زحل دارد و وی قبول کرد دلیل است که حکومت از وی رفع شود و نقل کرد از وی شخص بلند بالای گندم گون تنومند که برسر و روی زخمی باشد

وچون

وچون بشیراز رفتیم رفعت پناه مشارالیه از حکومت معزول و آنچه در این مسئله بودیم اکثر بفعل آمد **مسئلة فی التجارة** اگر کسی پرسد که چیزی خواهد خرید سود کنم یا نه بنگر ماه اگر فوق الارض باشد و مسعود و زاید النور و الحساب و تمام صاعد و اتصال ندارد ستاره که زیر زمین باشد برج زایل دلیل کند که چیزی خواهد خرید سود کند و نیک باشد این چیز و اگر ماه زیر زمین منحوس باشد و ناقص النور و الحساب و جنوبی و هابط زاید که متصل بکوکبی که اندر برج زایل باشد دلیل کند که پرسنده این چیز خرد زیان کند و نیز بنگر بدان کوکب که اندر وسط السماء باشد اگر در وسط السماء کوکب نباشد بنگر بخداوند وسط السماء دلیل این چیز که خواهد خرید نیکو بود پس دلیل خداوند وسط السماء باشد پس بنگر بدان کوکب که دلیل است اگر برج زایل خواهد رفت با نحس پیوندد یا بخانه هبوط یا ببرج وبال خواهد رفت نباید خرید و اگر بخرد زیان کند و اگر دلیل ببرج شرف خواهد رفت یا از برج زایل برج وتد یا بکوکب سعد اتصال خواهد کرد این چیز که بخرد بسیار سود خواهد کرد و در این باب مثالی گفته شود که از مؤلف استفسار کردند **مثال** طالع عقرب و مشتری در طالع و قمر در سابع در شرف خود ولیکن در وتد مغرب اما متصل از تسدیس با آفتاب و آفتاب در تاسع و خداوند وسط السماء و قمر بوی متصل دلیل است که سود داشته باشد و اگر قمر در تحت الارض بود سود کم باشد **مسئلة** در صحبت بزرگان طالع و خداوندش و قمر و خداوند خانه او اگر دلایل مسعود باشد و متصل باشد

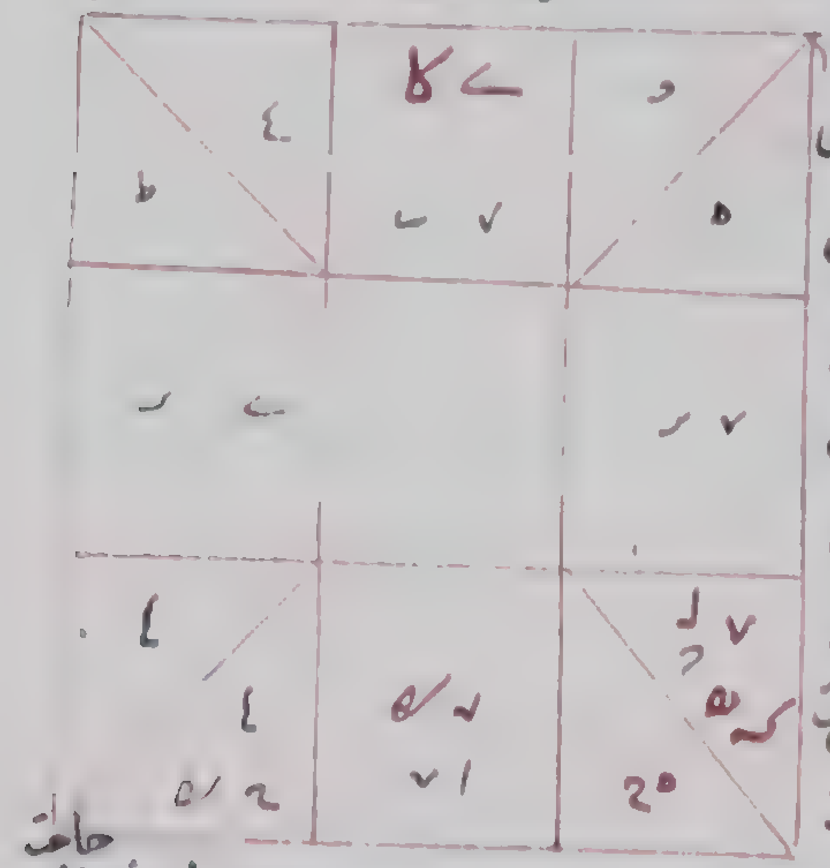

بخداوند وسط السماء از تسدیس و تثلیث و میان ایشان قبول باشد دلیل است بر دوستی سلاطین بسیار و منفعت بسیار و اگر منحوس باشد بر عکس **الباب الحادی عشر** و ما فیه من المسایل اگر از امید پرسند بنگر بخداوند طالع و بخداوند یازدهم و قمر و مشتری اگر میان ایشان مواصلت و دوستی باشد و آن مواصلت بمودت بود و سعادت و منزلت یابد باسانی و امید بر آید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید یابد لیکن برنج و اگر مشتری با صاحب یازدهم در طالع باشد زودی حاجت بر آید پس اگر خداوند طالع و ماه متصل بیازدهم باشد از طالع یا آنکه خداوند یازدهم باشد در طالع

یا انکه خداوند یازدهم باشد از طالع یا انکه خداوند یازدهم بخداوند پیوست ان امید
براید واکر در برج یازدهم ستاره سعد بود خداوند طالع یا ماه را بان ستاره اتصال
بود از تثلیث و تسدیس باسانی امید براید واکر اتصال از تربیع و مقابله بدشواری
براید واکر در میان ایشان قبول بود اسان کرد د بعد از دشواری پس اکر این دلیلها
با یکدیکر متصل نباشند یا اند ر یازدهم کوکب نحس باشد یا دلیلهای راجع یا محترق یا تحت
الشعاع باشد دلیل باشد بر انکه حاجت روا نشود مسئلة فی المحبة بصاحب سیم و
پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان که بطالع شاهدتر یا قوی تر باشد و ناظر باشند
دلیل است بران دوستی پس اکر میان صاحب طالع با قمر و مذکورات اتصال مودت باشد
میان ایشان دوستی بود واکر شهادت زهره را بود بشرکت مریخ آن محبت از مباشرت
خالی نبود واکر اتصال از مقابله و تربیع و معادنه بود میان ایشان عداوت بود واکر بعضی
نظر مخالفت کاه میان ایشان دشمنی واکر خداوند طالع با خداوند وسط السماء اتصال توافق
بود دلیل بر موافقت است واکر اتصال مخالفت است دلیل مخالفت و درین نیز مثالی از مؤلف
وصورت زایچه طالع این است چون ماه
بخداوند یازدهم متصل است و خداوند
یازدهم که افتاب است در وسط السماء است
بر جیت و بیننده در نهم دلیل است که دوستی
در میانه بسیار باشد اما حاجت از پیش دوست
بدشواری براید چرا که صاحب طالع مریخ
است واکرچه در حظ خود و در خانه امتا
بر جیت ناظر است با افتاب بتربیع و چون
افتاب ناظر است بطالع دلیل است بر کمال
دوستی و محبت

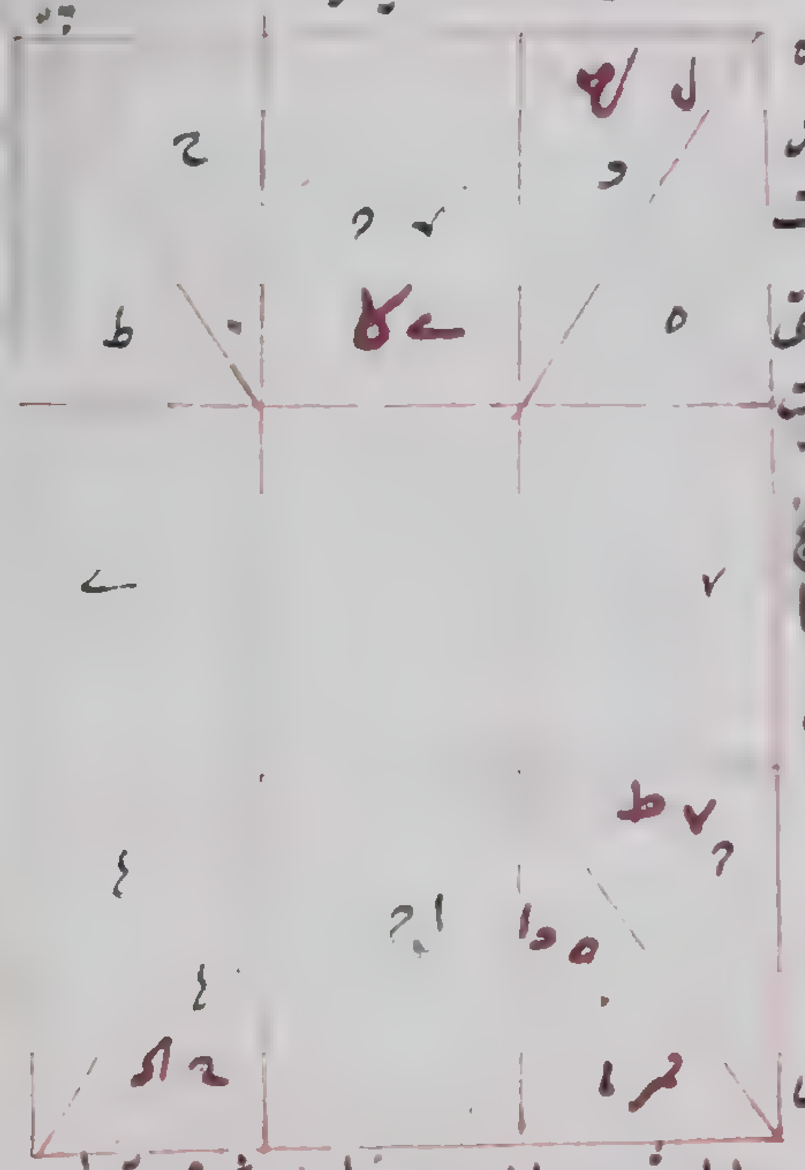

الباب الثانی عشر
وما فیه من المسایل چون دوازدهم خانه
دشمن است دلیل سائل طالع و خداوندش
مستولی بر درجه طالع از مثلثات وغیره و دلیل دشمن دوازدهم و خداوندش و مستولی
بر درجه دوازدهم پس هر کدام که در جایگاه قوی حال باشد از احال بهتر باشد واکر باهم
موافقتی و نشانی باشد و نظر دوستی و صلاح و سازکاری در میانه افتد پس بنکر

بصاحب دوازدهم

بصاحب دوازدهم اکر در طالع باشد و محبوس بود مولود را با سایل دشمنان
بسیار باشند و همه زیردست و مقهور وی باشند و سایل را از غم خود در
چاره نبود پیوستن خداوند طالع بخداوند دوازدهم بر نظر نحسان دلیل بود
و سعادت خداوند طالع و خداوند طالع بخداوند دوازدهم یا ششم یا چهارم
بر نظر نحسان دلیل بود بر زندان و دشواری مسئلة فی المسجون استخراج
طالع وقت بردن او بزندان واکر میسر نشود استخراج طالع کن در وقت طالع سؤال اکر
در صورت طالع ماه در برج منقلب بود زود رهایی یابد واکر بعطارد پیوندد زود رهایی
یابد واکر ماه جنوبی هابط بود زود رهایی یابد ولکن چون رهایی یابد بمیرد واکر مریخ
اکر چهارم طالع بود زود بیرون اید و چون بیرون اید کشته کرده و یا بیماری صعب پیش آید
و همچنین اکر نحسی اند ر برج چهارم بود زود بیمار شود و بیرون اید و چون ماه متصل بود بسعد
و نحس اند ر اوتاد طالع بود و خداوند طالع تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون اید ولکن
بیمار شود واکر ماه را اتصال سعد بود پس اکر خداوند طالع از درجه احتراق کذشته باشد و
سلیم بود از نحوس ان بیمار بهتر شود و سلامت یابد واکر از درجه احتراق نکذشته باشد
و محترق خواهد شد دلیل مرک مسجون باشد بعد از رهایی زودی واکر ماه بمشتری
پیوندد و عطارد با نحس بود دلیل کند که زود رهایی یابد و شدت و عذاب دیده بود
واکر ماه در برج زایل باشد دلیل کند که بزودی بیرون اید واکر ماه منصرف بود از نحسی و متصل
باشد بسعدی دلیل کند که مسجون بکریزد از زندان واکر ماه بنحس پیوندد و از ان نحس چون
بکذرد بسعد پیوندد دلیل کند که محبوس بیرون اید بعد از نا امیدی واکر ماه بسعد پیوندد
و چون از او در کذرد بنحس پیوندد مسجون زود بیرون اید لکن در وقت بیرون امدن
شدت و غم رسدش واکر ماه در برج منقلب بود و بکوکبی متصل شود که در برج منقلب یا
یا در برج زایل باشد زود راحت یابد واکر ماه منصرف بود از کوکبی که در وتد بود و متصل
شود بکوکبی که در زایل بود از زندان زود بیرون اید و راحت بیند و بروج عطارد
چندان در نماند دیکر بنکر بخداوند طالع اکر بسعد پیوندد دلیل کند بر نیکی حال محبوس
و زود بیرون امدن واکر ماه با خداوند طالع بنحس پیوندد و ان نحس تحت الشعاع
بود دلیل کند که بسختی و شدت از محبوس زود کذرد زیرا که نحس چون زیر شعاع افتاب
بود قوتش نبود و چون خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد دلیل کند که حال محبوس در
حبس خوب باشد مسئلة اکر ماه در وقت سؤال از محبوس در شرف خود باشد دلیل آنست

که محبوس در حبس دیر بماند ولکن حالش نیکو باشد واگر ماه در سرطان و جدی باشد
هر چند که برج منقلب است دیر بماند مگر ماه بکوکبی متصل بود که در برج قوس نیز دیر بماند
واگر دلیل طالع بستاره پیوندد که در برجهای مایل بود دلیل دیر ماندن بود اندر حبس واگر
ماه در جدی باشد دلیل برانچه در حبس دیر بماند از انکه جدی خانه زحل است و نیز دلیل
است که مردی کو هیچ او را در زندان نگاه داشته باشد واگر ماه در اسد باشد دلیل است
که سلطان با مردی منزه پیشاور انگاه داشته باشد و دیر در حبس ماند واگر ماه در برج
ذو جسدین یابی دلیل است که چون بیرون آید دیگر باره بحبس افتد و اگر ماه بزحل یا مریخ پیوندد
دلیل کند که محبوس را حال بد بود و دیر بماند و زحمت بودش واگر ماه شمالی و صاعد باشد
دلیل بر دیر ماندن باشد واگر ماه با عطارد منحوس بود دلیل بود که حالش در زندان بد بود
واگر ماه منصرف بوده از سعد متصل بود بسعد دلیل کند که محبوس خواهد بگریزد و نتواند
که بجهت واگر خداوند طالع نحس بود دلیل کند که در حبس دیر بماند واگر ماه در وتد تحت
الارض بمقارنه نحس باشد دلیل کند که محبوس در زندان بمیرد واگر ماه در زایل الوتد باشد
و متصل بکوکبی باشد که اندر وتد بود دیر بماند مسئله اگر از چوب و زخم پرسند مریخ
دلیل اینها است واگر مریخ صاحب تاسع عشر متصل باشد دلیل عذاب و رنج باشد واگر
اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت سخت تر باشد خاصه که در اوتاد باشد واگر
اتصال از تثلیث و تسدیس باشد سهل تر واز حمل و عقرب دلیل شمشیر باشد واگر
نحوست دلیل از مریخ یا از صاحب تاسع عشر از برج قوس باشد دلیلست بر تازیانه زدن
واگر بجای مریخ زحل باشد در خانه خویش باشد دلیل است بر عذاب و چوب و زخم مسئله
اگر پرسند که محبوس کی از زندان بیرون آید بنگر بخداوند طالع و بماه هر دو در برج
زایل باشد یا کوکبی که در برج زایل باشد پیوندند دلیل کند که وقت بیرون آمدن آن وقت باشد
که کوکب از برج زایل بنقل برج مایل نماید یا منصرف شوند از کوکب در برج زایل باشد دیگر بنگر
بخداوند طالع و بماه اگر در برج دوازدهم باشد یا اندر برج وتد الارض یا در برج ششم
بود هر گاه که دلیل از این بروج بیرون اید یا در این بروج بسعد پیوندد و آن سعد اندر
جهار میخ زایل باشد از وی نگردد و از اتصالست یا از نقل برجی دیگر از زندان بیرون
اید و در این باب مثالی گفته شود که از مؤلف پرسیدند مثال چون صاحب طالع
مشتری بود و در دوازدهم بود گفتیم که سؤال از زندانیست پس خواستیم که بدانیم
که در زندان بماند یا زود بیرون آید پس نظر کردیم ماه منصرف بود از مریخ و متصل شد

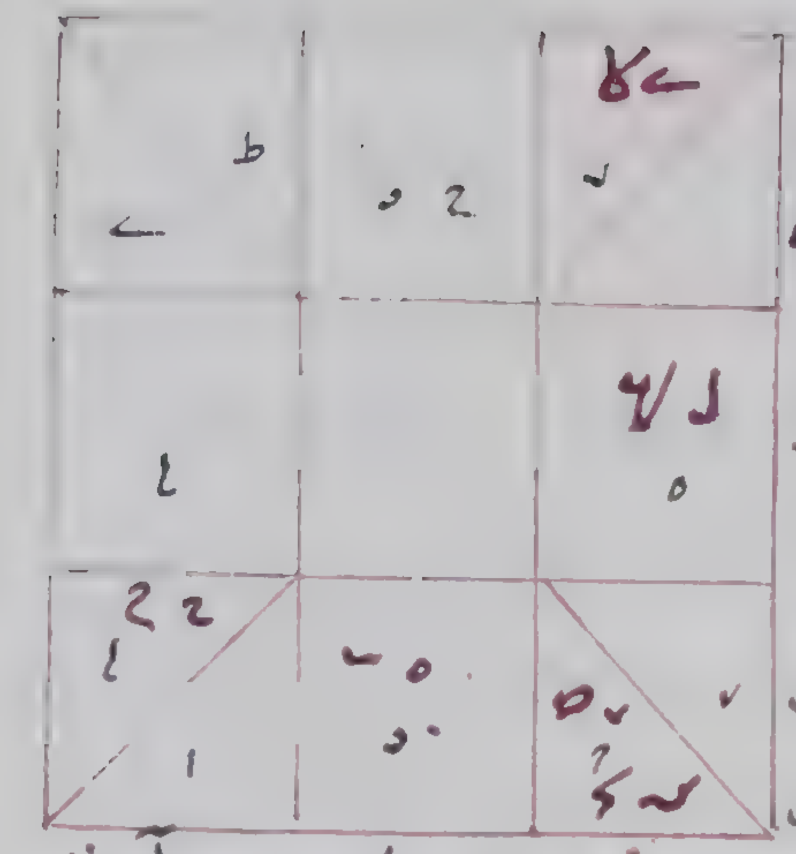

بعطارد گفتیم زود بیرون آید پس نظر کردیم
و از انکه ماه در برج منقلب است و مقارنه
با عطارد در برج منقلب میکند چون ماه
در خانه خود کمال قوت دارد دلیل است
و انکه بعد از امتزاج که چند روز دیگر
در بند بماند حالش در بند نیکو بود و
چون ماه متصل میشود بکوکبی که در برج
زایل است و ماه خوب تر در برج زایل است
گفتیم دلیل بر آن است که زود بیرون باید
و چون صاحب طالع در خانه دوازدهم است در خانه مریخ دلیل است که او را بیرون آورند
بجهة سیاستی که بخنجر یا شمشیر باشد اما چون عقرب بست و در دست اعضا است آهن
باندام او نرسد و دیگر چیزها گفتیم و همه بفعل آمد انچه بزرگان در این باب تجربه کرده
بودند مسئله اگر از خوف و بیم پرسند اگر صاحب طالع منحوس باشد و در دوازدهم
بود و قمر نحوی باشد دلیل است خوف و بیم چنین وی لیکن او را بیابند و اگر نحوس ناظر باشند
تباهی بیفتد و نزد و در دفع شود و بسلامت گذرد و اگر سعود ناظر باشند و سلامت بود
و اگر صاحب طالع سالم بود از نحوس و بطالع ناظر هیچ مکروهی نرسد و اگر صاحب طالع در
وتدی بوده و لختی از اوتاد بد و ناظر خطر و بیم باشد مسئله در حمل ستوران اگر از
ستور خریدن پرسند اگر قمر با صاحب طالع متصل شود بکوکبی که در برج سم بود و مشتری
متصل و سعد بود سایل بهره مند بود از جنس و جوهر آن حیوان که آن برج دلالت کند
والله اعلم خاتمه در ذکر بعضی مسایل متفرقه نجومی متفرعه برین کتاب مستولی بر بعضی
از دوازده خانه طالع آن کوکب باشد که در حظ خود بوده از انچه باز نمودیم در مقدمه
در فصل ششم واگر ارباب حظوظ بیش از یکی باشد که از شهادت زیادتر مقدم دارند
و دیگران شریک وی اگر هیچ کوکب را حظ نبود کوکبی غریب که در آن خانه بود او مستولی
دانند و اگر چه در آن خانه ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب در آن موضع نباشد آن جزو
مثال جسمی است بی روح مستولی آن کوکب بود که در صورت طالع آراسته باشد بقوتهای
ذاتی یا عرضی و قوتهای ذاتی آنست که طالع در طالع یا صاحب شرف او یا صاحب حد
او یا صاحب وجه یا صاحب مثلثه طالع در طالع باشد و همچنین صاحبان حظوظ بیوت در

بیوت و قوتهای عرضی است که کوکبی در وتد طالع یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و بهترین وتد
السماء است و بدترین وتد الارض است وانچه اثیر برا باطل کند کوکب راجعست و محترق
قبول وان بد و نوعست یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق انست که کوکبی بصاحب حظی پیوندد
از حظاء او چنانکه قمر از حوت بمشتری پیوندد او بمشتری از میزان بزحل پیوندد و صاحب
حظ ان اتصال را قبول کند از ان کوکب اگر بنظر عداوت باشد و بدان مزدا است که کسی غایبی را
از جایی از جاهای او چیزی آرند و مقیدان است که مشتری بشمس و زهره و عطارد
را قبول کند در اتصال چون در هر برجی که باشد و قمر از هیچ حظی کوکبی را قبول نکند
مگر بیت با شرف و در قبول وانزادیه مثالی گفته طالع شخصی اول سنبله و مریخ در پانزده
درجه جوزا است که عاشر است اگر چه او وبال در امده باشد روی در هبوط دارد اما
مودت او در عاشر است مبتز و مشتری در پنجم درجه قوس پس بدان سبب که در خانه جوزا است
هم مبتز است اگر چه در ازل وتدها است و زهره در درجه حوت است و بدان سبب که در
شرف خود است هم مبتز است اگر چه در وتد ضعیف است دیگر کواکب از طالع ساقط اند
بدان سبب که در دلو ند و چون زهره نور مشتری نقل کند و بمریخ دهد و مریخ در بهترین
وتدها است مریخ قوی تر مبتز است بدان سبب که قابل تدبیر زهره است و مشتری نیست
پس زهره که در وتد او قوی تر پس مشتری که وتد او ضعیف تر است و این مثال مبتز و قبول و
نور هر سه است نقل النور آنستکه کوکبی میکرد و کوکبی گران دو را ببیند و هنوز
تمام از وی منصرف نشده بکوکبی دیگر رسد و کوکبی دیگر ببیند پس نور کوکب اول را بثانی
دهد و اگر چه ان هر دو کوکب از یکدیگر ساقط باشند و این بمثابه اتصال باشد میان
دو کوکب و در صورت طالع ابتزازیت باز نمودیم جمع النور آن بود که دو ستاره سفلی یا بیشتر
بیک کوکب علوی اتصال کنند و ان علوی مجمع النور هر دو باشد همچنان باشد که سفلیات یکی
بدیگری پیوندد و همچنین جمع انست که یکستاره بدو یا سه یا بیشتر پیوندد و انکه دو سه بیکی
پیوندد پس نور ایشان همه جمع کرده شود اما قابل تدبیر ان باشد که کوکبی سبکرو و کوکبی گران رو
قابل تدبیر او باشد راجع شود با کوکب گران رو مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل
شکستن عهد و پشیمانی از کارها و نومید شدن باشد خالی السیر انستکه کوکب از اوایل
برجی کوکب را ببیند و هیچ کوکب دیگر نپیوندد در ان برج و قوت این کوکب ضعیف باشد
و بدتر انکه ان کوکب نحس باشد بعد اتصال انکوکب باشد که در برجی اید و با اوایل برج هیچ
کوکب را ببینند و با خر ببیند و ان حال کوکب ضعیف بود وحشی السیر انستکه کوکبی در

برجی اید و برون

برجی اید و بیرون رود و بر هیچ کوکب نپیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و ان نحس باشد
و بدتر ان باشد که ایجال قمر را در قوس افتد که قمر برجهای عزیب در قوس از همه
ضعیفتر است بجهة انکه از هبوط بیرون آید و روی بوبال می نهد و ایجال دلیل باشد
بر قسم و ماندن کارها و نقصان مالها تزکیب طبیعی است که عطارد در جوزا کوکبی را
چند بیند که در سنبله باشد و کوکبی ببیند که در جوزا است و این حال مشتری را در قوس
و حوت دستور بد و نوعست اول انستکه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر
در طالع دوم انستکه کوکبی در وتدی و ان خانه و شرف او باشد و دستوریه است دلیل
است بر کمال سعادت و قوت بزرگی و حکومت و شهرت و قدر و جاه تشریق کواکب هر
کوکب که پیش از افتاب برآید از امشرقی خوانند و حد تشریق کواکب علوی شصت درجه
است یعنی چون افتاب در احتراق ایشان بگذرد یا به تسدیس رسد مشرقی باشد
اما نهایت تشریق زهره چهل و پنجم درجه است و حد تقریب عطارد بیست و یک درجه
و حد تقریب قمر دوازده درجه است و بیرون از این حدود نه مشرق باشد و نه
مغرب اتصال کوکبی بکوکبی انستکه نظر کنند دو کوکب از تسدیس و تربیع و تثلیث و
مقابله و مقارنه و چون تقویم ایشان نصف الجرمین شد ابتدای اتصال باشد و بدانکه
زحل و مشتری جرم هر یک از ایشان نه درجه باشد و مریخ بیست و هشت و شمس پانزده
و زهره و عطارد هفت و قمر دوازده درجه باشد و حضرت فیلسوف محقق نصیر الملة و الدین
نظم اورده بدین صفت شعر بدان اجرام سیارات بی ریب : لططه ح سبه مسرور یب
و چون خواهد ابتدای اتصال بدانند مثالی بگوییم که ظاهر شود مثال در روز دوشنبه
دوازدهم شهر ذی قعده سنه ۳ تثلیث قمر بیکساعت و بیست دقیقه بود خواستیم تا بدانیم که
ابتدای اتصال کی میشود نصف جرم قمر شش درجه و نصف جرم مریخ چهار درجه و چون
بهشت دوازده درجه بود هر درجه از مجموع نصف الجرمین گرفتیم به بیست ساعت برج
القهقری باز گشتیم منتهی شد به که روز یکشنبه یازدهم شهر مذکور دانستیم ابتدای
اتصال در انوقت است و چون بیکساعت و بیست دقیقه برسد اتصال تمام شود و چون
یک دقیقه از ان بگذرد منصرف گویند و تا نصف الجرمین باقی باشد بیان نظر باقی
باشد و چون از ان درگذرد نظر تمام شده باشد احتراق ان کوکب که در زیر شعاع
افتاب در اید از احتراق خوانند هبوط کواکب افتاب چون بنوزده درجه میزان
رسد و مشتری چون بپانزده درجه جدی رسد و مریخ چون به بیست و هشت درجه

سرطان رسد و زهره چون بپانزده درجه حوت رسد و بیست و هفتم ایشان شرف
ایشان باشد چنانکه بیست و یکدرجه میزان شرف زحل و بیست و هشت درجه جدی
شرف مریخ و بر این قیاس و این نیز بنظم آورده شد بیت فلو کانی برحطم سیصط
هباکرده بزاج سیح وبال هر کوکب آن باشد که کوکب در خانه هفتم از خانه خود
باشد چنانچه جدی و دلو خانه زحل است و سرطان خانه و اسد وبال اوست و قوس و حوت
خانه مشتریست و وبال او جوزا و سنبله و حمل و عقرب خانه مریخ و میزان و ثور وبال او
و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت وبال او و سرطان خانه ماه و جدی وبال او
و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت وبال او و سرطان خانه ماه و جدی وبال او
اوتاد طالع وتد برج طالعست و چهارم و هفتم و دهم بهترین وتدهای طالع است عاشر
پس هفتم پس چهارم اگر کوکبی در یکی ازین بروج باشد گویند کوکب در وتداست و مقدار
قوت کوکب در وتد بنیادی باشد از روی تقدیر که شش دانگ باشد مائل الوتد دوم
و پنجم و هشتم و یازدهم باشد و اگر کوکبی درین بروج باشد گویند که در مایل الوتداست
و مقدار قوت کوکب در مایل الوتد چهار دانگ باشد و از همه قویتر حادی عشر است پس خامس
و ثانی و ثامن ساقط است از طالع قوت ندارد زائل الوتد برج سیم از طالع و ششم و نهم و دوازدهم
بود و اگر کوکبی در این برج باشد گویند در زایل الوتداست و مقدار قوت کوکب در
زایل الوتد دو دانگ است و از همه قویتر تاسع است باز ثالث و ششم و دوازدهم ساقطند
از طالع قوت ندارند ارباع طالع درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل شمال و درجه
سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل بود بران ناحیه که
میان مشرق و شمال است و این ربع مذکر بود و مایل خوانند و از اینها دلیل است بر اطفال و صبیان
ربع دوم از عاشر است تا غارب یعنی از دهم تا هفتم طالع و دلیل است بران ناحیت که میان
مغرب و شمال است و این ربع را مونث و زایل خوانند و از سنها دلیل است بر ایام جوانی ربع سیم
از درجه غارب است تا رابع و دلیل است بران ناحیت که میان مغرب و جنوبست و این ربع را مذکر
و مایل خوانند و از سنها دلیل است بر کهولت ربع ۴ از درجه وتد الارض است تا درجه مغرب
و از درجه عاشر است تا درجه طالع ربع زائل از درجه طالع است تا وتد الارض و از درجه
غاربست تا درجه وسط السماء فی احوال البروج بروج شمالی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد
و سنبله و چون کوکب بیکی از اینها باشد شمالی گویند بروج جنوبی میزان و عقرب و قوس
و جدی و دلو و حوت و چون کوکب در یکی از اینها باشد جنوبی گویند در بروج شمالی اگر آفتاب

بود مقدار روز افزون باشد و بروج جنوبی شب فزون باشد بروج معوج الطلوع
و قصر المطالع جدی دلو حوت حمل ثور جوزا بروج مستقیم الطلوع و طویل المطالع سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس برجهای آتشی حمل اسد قوس و این سه برج را مثلثه آتشی
گویند و این بروج دلیلند بر معادن و گرما و از مردمان دلیلند بر مردم عالی همت متکبر
و گردنکش برجهای خاکی ثور و سنبله و جدی و این سه برج را مثلثه بادی گویند و دلیل
حیوانات که از آدمی و غیره و از مردمان دلیل است بر مردم شیرین و عاقل و عالم و حقیر
برجهای آبی سرطان عقرب حوت و این بروج را مثلثه آبی گویند دلیلند بر حیوانات آبی
و اینها و بادند کیهاو از مردمان دلیلند بر مردم خسیس کاهل تعطیل کننده در کارها
بروجی که بصورت آدمی باشد جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس بروج
بهیمی حمل و ثور و اسد و نیمه آخر و نیمه اول جدی بروج معیوب حمل و سرطان و عقرب
و جدی بروج مقطوعه یعنی بریده اندام حمل و ثور و اسد و حوت بروج خوب صورت
حمل سنبله میزان عقرب حوت بروج زشت صورت ثور جوزا قوس جدی بروج
بسیار فرزند سرطان عقرب حوت بروج عقیمه اسد جدی سنبله و اول ثور و وسط
میزان کواکب بسیار فرزند مشتری زهره قمر کواکب اندک فرزند آفتاب زحل
مریخ دلایل برجها بر بدن انسان حمل تعلق بسر و روی دارد و ثور بگردن و جوزا
بپشت و سرطان سینه و اسد معده و سینه و شکم و روده و میزان کمربند و میان
است و سرین و عقرب دلیل فرج است و خصیتان و قوس رانها و جدی زانو و دلو
ساقها و حوت تعلق بسر و پا دارد و همچنین طالع را دلیل سر بود و ساخته اند و دوم
دلیل گردن و خانه سیم دلیل شانه و دستها تا آخر و این موافق آفاق و انفس است بروج
نهاری حوت جوزا اسد میزان قوس دلو برجهای لیلی ثور سرطان سنبله عقرب جدی
حوت بروج شرقی حمل اسد قوس بروج غربی جوزا میزان دلو بروج ثور سنبله جدی
بروج شمالی سرطان عقرب حوت دلیل بروج در سردی و تری و گرمی و خشکی بروج
آتشی بطبیعت گرم و خشک و بروج بادی گرم و تر و آبی سرد و تر و خاکی سرد و خشک
بروج ثابت ثور و اسد عقرب دلو بروج منقلب حمل سرطان میزان جدی ذوجسدین جوزا
سنبله قوس حوت مدلولات بروج اثنی عشر حمل از آدمیان دلیل است بر ملوک و امرا و مبارزان
و ارباب صلاح و اگر منحوس بود دلیل است بر دزدان و اوباش و فتنه انگیزان و طباخان
و قصابان و سلاخان و سرهنگان از جواهر دلیل است بر مس و آهن و گوشواد و تاج

وسربند از جایها دلیل است بر اتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام مسکران و اهنکران
و مطبخ و مکان کوسفندان از حیوانات دلیل است بر انچه سم شکافته بود و شاخ دار مثل
بز کوهی و کوسفند از نباتات دلیل است بر فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و مانند
ان از شهرها دلیل است بر بابل و فارس و اذربایجان و شام و دریای طبرستان از بیماریها
دلیل است بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کوری و کنگی و کلف روی بود از ادمیان دلیل
است بر مردم بزرک منش و معزور و ملک زادکان و وکیلان و انبارداران و خاتونان بزرک
عفیفه و چون بدحال بود بر باده مطربه و خدمتکاران مطربه از نباتات دلیل است بر انچه
شیرین بود و مغز میوهها و سبزیها و انچه نو رسد از جایها دلیل است بر سراها و بوستانها
درهزارها و در هر جا که دواب باشد و بکوه نزدیک بود و جایهای که در وی انبار بود
از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و مصر و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و خانه
و هرات از حیوانات دلیل است بر کاو و کاومیش و انچه کوهی از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته
و بلبل از جوهر دلیل است بر طوق و حمایل کردن بند از اعضا دلیل است بر کلو و حنجره و فاخته و دلیل
از جوهر حلقوم و رکها و عصبهای کردن از بیماریها دلیل است بر درد کلو و انچه بر اطراف
کردن حادث شود جوزا از مردم دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمل و صرافان و شعرا و اکر منحوس بود طراران و کیسه بران
و شاعران هجوکو از نباتات دلیل است بر درخت عالی و میوه او و درخت بادام و کوزکان
و درخت مغزدار و از میوه انچه با مغز باشد و خوردند و از جایها دلیل است بر کوهها
و غارها و منظرها و بادکیرها و جایهای بلند و دیوانخانها و دبیرستان و مکتب خانها و
جایهای مرغان از شهرها دلیل است بر ورقه و مصر و سعید و کیلان و موقان و اصفهان و کرمان
و از حیوانات دلیل است بر مرغان خانکی و قمری و انچه با مردم انس کیرد و از اعضا دلیل است
بر بازوها و دستها و انکشتها و از بیماریها دلیل است بر بادهای درد سر و روی و خالها و
نشانها سرطان از مردمان دلیل است بر ملک زادکان و نایبان و امیران و کشتیبانان و ملاحان
و غواصان و شراب داران و اکر بدحال باشد دلیل است بر حمالان و حمامیان و سقایان
و فقاعیان از جایها دلیل است بر دریاها و ابکیرها و رودخانها و حوضها و ابخانها و ساحلها
و سقایها از شهرها دلیل است بر ارمینیه صغری و بحرین و مشرق و خراسان از نباتات
دلیل است بر انچه از اب روید چون حقب و مانند از جواهر دلیل است بر مروارید و یزه
و مهرهای بینا و مرجان و از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و رودها از بیماریها

دلیلست بر کلف روی و پیسی و درد اندام از حیوانات دلیل است بر انچه در اب چرند
اسد از مردمان دلیل است بر ملوک و سلاطین و سرداران قوم و نزدیکان پادشاهان
و جوهریان و صرافان و سکه داران و در دم زنان و اکر منحوس بود دلیل است بر مردم اشکار
و مطبخی از جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت و زمرد و مرصع الات از جایها بر تختکاه سلطان
و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دار الضرب و کوهها با جواهر و دکانها و شکارکاهها
از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق و ترکستان و چین و سمرقند و دیلم و طوس و سیستان
و مکران و بیت المقدس از حیوانات دلیل است بر شیر و یوز و پلنک و سکان شکاری
و کرک و انچه درنده بود از نباتات دلیل است بر خربزه و انجیر که شیرین باشد از اعضا
دلیلست بر پشت و معده و پهلو و سینهها و از بیماریها دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان
و دبیران و حکما و فضلا و اهل عقل و حکمت و تمیز و چون بدحال باشد دلیل است
بر دلالان و وکیلان و قپانان از نباتات دلیل است بر کندم و جو و ماش و باقلا و انچه
تخمدار دار جواهر دلیل است بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون از حیوانات دلیل است
بر کبوتر و طوطی و دراج و کنجشک و حیوانات ذکیة الحس از جایها دلیل است بر سراهای عالی
و دیوانخانها و انبار غله و چوب و کشتزارها و زمینهای مزدوع و بازارها و جایهای بزرک
فروختن از شهرها دلیل است بر افریقیه و اطراف فرات و کوفه و از اعضا دلیل است بر کمرکاه
و میان و شکم و حجابهای درون از بیماریها دلیل است بر قولنج و موی ریختن و علت شکم میزان
از مردمان دلیل است بر نایبان و اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف
و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت و راستکار و راست دل و زبان
و اکر منحوس باشد دلیل است بر مطربان و رقاصان و قیاده کنندکان از جایها دلیل است
بر بادکیرها و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت و کوههای میوه دار و باغها و بوستانها
از نباتات دلیل است بر انچه لذیذ است و شیرین و خوش خواره و از جواهر دلیلست بر انچه
بر انچه از ان زینت کنند و کمر و کیسه و میان بند از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف
مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم از حیوانات دلیل است
بر هزاردستان و چکاوک و قمری و فاخته و کبوترخانه از اعضا دلیل است بر سرین
و نشستکاه و زیر ناف از بیماریها دلیل است بر بواسیر و ورم و باد فتق و لقوه و کره
روی و کثرت بثور عقرب از مردمان دلیل است بر امرا و لشکرکشان و سرهنکان و کشتی
داران و اکر منحوس باشد دلیل است بر مکاران و ساحران و عزیمت خواهان و محتشمان و خادمان

وخادمان سفید پوست ودزدان ونارستان وابکشان وصیادان وخادمان کرمابه
وچاه کاران واز جایها دلیلست برکندهای اب وچشمها وجزایر وزندان وسیاست
کاه وقمارخانه ودزدخانه وخرابات از شهرها دلیل است بربلاد حجاز وعرب ویمن
وجوز واملج ونهاوند وتبریز از نباتات دلیل است بردرختان بیمیوه که ابهای رود
خانه روید ونیز دلیل است بادویه مسهل از حیوانات دلیل است برحیوانات ابی وخوک
واژدهاومارابی وچرندکان از اعضا دلیل است بر ذکر وفرج وخصیه ومعده ومثانه از بیماری
دلیل است برسستی قضیب وبیماری رحم واحتباس بول وجراحت قضیب واب رفتن از چشم وکنکی
زبان وکری وکوری وکلی وبینی قوس از مردم دلیل است برائمه وقضاة وفقها ووزرا واکر منحوس
بوده باشد دلیل است برنایبان قاضی ومنکران وبرزکران وبیطاران ودوات داران وساعیان
برده دستود وریاضت وبندکان ستود واز جواهر دلیل است بر زر ونقره ومرغ وقلعی و
چیزهای مرکب واز نباتات دلیل است برانچه شیرین بود چون خرما وانکور وامرود وانجیر وانکبین
واز حیوانات دلیل است براب ودراز کوش از شهرها دلیل است برخمستان وعراق وبغداد ونیشابور
وجرجان از جایها دلیل است بر دار الضرب ودار القضاه وصوامع ومساجد ومرده فروشان
وحمام از اعضا دلیل است بررانها واز بیماریها دلیل است بافتادن از دواب وزخم خوردن از
چارپایان جدی از مردمان دلیل است برقلعه داران وپاسبانان ولشکرکشان ومردمان پیر
ومشایخ طریقت واهل جور وخاندانهای قدیم واکر منحوس بود دلیل است برکلابانان ومزدوران
وصیادان وبرزکران وبندکان وخادمان سیاه وکلکاران وکورکنان ومجاوران تربت
از شهرها دلیل است برهندوستان وشرق روم واهواز از جایها دلیل است برقلعها وحصارها
وکوههای خشک وسنکلاخ ناخاد وشوره زار وزندان وکورستان وجایهای خراب واز نباتات
دلیلست برانچه حیوانات خورد وداروها ودرختان خشک بیمیوه از جواهر دلیلست بر سرب
وسنک مقناطیس وسنک خاره وکچ ونوره وشوره از حیوانات دلیل است برکوسفند
وبزکوهی وخرکوش وشغال ومیمون وموش وسوسمار از اعضا دلیل است بر زانوها
وعصبهای پا وپیوند زانو از بیماریها دلیل است برکنکی وکری وکلی وبینی وزشتی صورت
دلو از مردمان دلیلست بربندکان قدیم ودیبان وحکما ومشایخ وعقلا واصحاب ارصاد
وکواکب واکر بدحال باشد دلیل است برظلم حرانان واخوان وفالکران وکسانی از شهرها
دلیلست برکوفه وغزنین وقزوین واطراف مغرب وبعضی از کیلان از جایها دلیلست
برصحراها وکوشکها واسبابها که از باد کردد وباد کیرد وانجا که رسد کواکب کنند وخانهای

فقیران وکورخانهای بلند ومناره وخانقاه وزاویه درویشان وکنشت یهودان از نباتات
دلیل است برهلیلجات وخیار چنبر وخرمای هندی وفلفل وزنجبیل وعقاقیر ازحیوانات
ازحیوانات دلیل است برسمور وسنجاب وروباه وکلاغ وتکلک وعقاب وبوم وجون
از جواهر برمهرهای سفالین وقلاده ودوات ودواب وپیرایه که بر مردم کنند از اعضا
دلیل است برساق پای واستخوان ساق از بیماریها دلیل است برکهنکی وعیبها وافتادن
از بلندیها وچاه وبوی بد که از اندام اید وهر علت که از فکر بد اید حوت از مردمان
دلیل است برعلما وقضاة وحاکمان واشراف واهل ذرع وطوفان واکر بدحال بود
غواصان وملاحان وماهیکیران ومردم زهر فروش منافق مزور وسالوس از جایها
دلیلست برمدرسها ورباطها وخرابها وسرایهای عالی ومسجدها وسردابها وساحلهای
معمور از شهرها دلیل است برسمنان وطبرستان ومازندران وبخارا وشام ودریای یمن
از نباتات دلیل است برقصب وپنبه وانچه سیب وشفتالو والو ومیوهای تر
از حیوانات دلیل است برمرغان آبی وماهیان بزرک وفیل از جواهر دلیل است برصدف
وعقیق از اعضا دلیل است برسرهای پا وکعب از بیماریها دلیل است برنقرس وبدن بخواب رفتن
واختلاجات والله تعالی اعلم فصل در احوال کواکب سبعه سیاره چون احوالات
کواکب سبعه سیاره بدین طریق یاد نمودیم بعضی حالات ایشانرا بجدول یاد نماییم که بر طالبان
آسان تر باشد وجدول این است که نموده میشود جدول میل آفتاب وعروض کواکب وجهة
دانستن وعرض کواکب در شمال وجنوب وصاعد وهابط بتقویم کواکب بر داوند وجدول
در صفحه بعد بنظر میرسد در احکام سهام که در طالع سال وغیره بکار دارند سهم زحل
این سهم را سهم الوثاق والسجن خوانند از درجه زحل تا بدرجه سهم السعادة داشت برخلاف
واین دلالت کند برحفظ وبعد غور وهرچه ضایع شود دیر وز دیده ودلیل حرب بود
وحال مرک بود دلیل زمین وضیاع وعقار ودهقانی وبخل ونام مردم بر نیکی وبدی
ونجات از رنج وحبس از سعادت ونحوست این بدینمعنی دلالت جویند سهم المشتری
بود واو سهم الغیب کیرند تا مشتری ودشب برخلاف این دلیل بود برعز وظفر ونصرت
وعواقب ستوده وصلاح وطلب دین وایمان واجتهاد وکسب وطلب عدل وقضا
وراستی وبنای مساجد وامید وهرچه باو میرسد از خیرات سهم المریخ بود از درجه مریخ
تا درجه سهم السعادة ودشب برخلاف واین دلیل تدبیر ودلیری وشجاعت وقوت
دل بود سهم الزهره بود از سهم السعادة تا سهم الغیب ودشب برخلاف واین دلیل باشد

برمحبت والفت ورغبت دو نکاح و تزویج وامثال این باشد از سعادت و نحوست این
سهم بر این معنی دلالت جوید سهم العطارد بروز از سهم الغیب تا سهم السعادة و شب بر خلاف
وان سهم دلیل بیچارگی و درویشی و بسیار خصومت و خشمناکی و صفراوی بود و بیع شری
و دلیری و استغنا و علو طلب کردن کند و قومی گفته اند که سهام این کوکب بروز و شب
از آفتاب میگیرند موضع قمر و از درجه این کواکب می افکنند یعنی سهم زحل از مقدم زحل
و سهم مریخ از مقدم مریخ باقی بدین طریق سهم پدر بروز از آفتاب تا زحل و بشب مخالف
و بر طالع افزایند سهم مادر بروز از زهره تا قمر و بشب مخالف سهم تزویج مرد را بشب
و روز از آفتاب گیرند تا زهره و تزویج زن را بروز و شب از زهره تا آفتاب گیرند و بر
طالع افزایند سهم شرکت بروز از صاحب طالع گیرند تا صاحب هفتم و از طالع کم کنند
و شب از صاحب هفتم بصاحب طالع گیرند و کم کنند سهم اقربا و فرزندان و بیماری و شغل
دوستان و دشمنان اینهمه مانند سهم المال است چنانکه بروز و بشب از صاحب خانه
تا درجه خانه مطلوب بعد گیرند و بر طالع افزایند سهم سلطان بروز از آفتاب تا زحل
گیرند و بشب عکس سهم شرف بروز از آفتاب تا نوزده درجه حمل گیرند و بشب ماه تا سه درجه
ثور و بر طالع افزایند سهم الحیات بروز از مشتری تا زحل گیرند و بشب از زحل تا مشتری
سهم عقل بروز از مشتری تا زحل گیرند و عطارد تا مریخ گیرند و شب بعکس سهم بزرگان
بروز و شب از عطارد تا قمر گیرند سهم ضیاع و عقار بروز و شب از زحل تا قمر گیرند سهم رجا
بروز از زحل تا زهره گیرند و بشب بعکس سهم الخوف دو ند شب از صاحب خانه هفتم
گیرند تا درجه هشتم و بر طالع افزایند اما معول دیگر از قمر تا درجه هشتم گیرند و بر تقویم
زحل افزایند بروز و شب موضع باشد سهم الغرض بروز از زحل تا قمر و شب عکس سهم
الوعده بروز از مریخ تا زحل و شب عکس سهم الکتب بروز از زحل تا عطارد و شب بعکس
سهم السفر بروز از صاحب تاسع تا تاسع و بر طالع افزایند و شب عکس سهم الحب بروز از سهم
السعادة تا سهم الغیب و شب عکس سهم الشجاعة بروز از مریخ تا سهم السعادة و شب
مخالف سهم العلل بروز از عطارد تا مریخ و شب مخالف و از درجه طالع افکنند سهم الفتح و
النصرة بروز از سهم الغیب تا مشتری و شب مخالف سهم الاباء بروز از آفتاب تا زحل
و شب مخالف اگر زحل تحت الشعاع بود بروز از آفتاب تا مشتری و تا شب مخالف سهم
الامهات بروز از زهره تا قمر و شب مخالف سهم الاخوة بروز از زحل تا مشتری و شب
مخالف سهم الموت بروز و شب از قمر تا درجه هشتم سهم الاصدقاء بروز و شب از قمر تا عطارد

وسهم العبید بروز از عطارد تا قمر و شب مخالف سهم المعدن بروز از مشتری تا زهره
و شب مخالف و بر درجه طالع افزایند سهم عرس الرجال بروز و شب از زحل تا زهره
سهم العلم والحلم بگیر از زحل تا مشتری و بیفکن از درجه عطارد و شب مخالف سهم
اتصال بروز از زحل تا مریخ و شب عکس و همه سهمها بروز و شب از درجه طالع باید افکند
مانند سهم السعاده نیم قاطع از مریخ تا زحل و شب بر خلاف از طالع بیفکن سهم التخییر
بروز از زحل بمریخ گیرند و شب مخالف سهم الرضا بروز از زحل تا خانه دوم سهم التخنیب
بروز از درجه زحل تا درجه اجتماع گیرند و شب مخالف سهم الحرب الاول روز و شب
بعد گیرند از درجه آفتاب تا درجه هفتم طالع و بر طالع افزایند سهم الحرب الثانی بروز
و شب از مریخ بعتبر گیرند و بر تقویم آفتاب افزایند و چون مریخ با یکی از دو سهم باشد
یا ناظر باشد در طالع سال یا فصل در آن وقت حرب افتد بنسبت طالع سال و دلایل دیگر
سهم قوت سلطان بروز و شب از آفتاب تا مریخ گیرند و بر طالع افزایند سهم قوت
وزرا از مشتری گیرند تا عطارد سهم اجناد و لشکر از مریخ تا زحل سهم آبادانی
سال از شمس تا عطارد سهم ملک و پادشاهی که مدتش چند باشد از آفتاب تا پانزده
درجه اسد سهم الحوادث فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل برو افزاییم
اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حاصل حرکت سهم الحوادث بود در آن شب و روز
بر موضع آفتاب داد و موضع ماه نقصان کنیم و موضع زحل بر تالی افزاییم تا موضع
سهم الحوادث بیرون آید و دایم در وقت اجتماع این سهم منازل زحل باشد و در
استقبال به مقابله و ناچار در این وقت اثری کند دیگر هو سنا اجتماع و استقبال از ایشانست
و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع قری من کتب المعتبره سهم آنکه بدانند که فرزند در
شکم مادر نر است یا ماده اگر این سهم در برج مذکر افتد مولود مذکر باشد و اگر در برج
مونث و این عمل چنان باشد که بروز خداوند خانه قمر را از قمر نقصان کند و بر طالع
افزاید و شب قمر را از خداوند خانه قمر نقصان کند و بر طالع افزاید و شب قمر را
در خداوند خانه قمر نقصان کند و بر طالع افزاید و شب قمر را از خداوند خانه قمر
نقصان کند و بر طالع افزاید و شب قمر را از خداوند خانه قمر نقصان کند و بر طالع
افزاید هر جا که آن سهم افتد حکم کرده شود و این حکم فرزند نا زاده است
باید که بوقت سؤال این حال ارتفاع باسطرلاب معلوم کند و از آنجا طالع و سایر
بیوتات معلوم و تسویه کند و تقویم کواکب در آن ساعت و صورت زایچه مقدم کند پس

انگاه معلوم کند بهمین طریق که گفته شد بنوع دیگر نیز و مادگی طالع وقت درست کند
اگر دو نوبود خداوند ماه را از ماه نقصان کند در طالع افزایند اما اگر طالعی بتو نمایند که این
طالع از ان دختر است یا پسر چون این عمل کند اگر این سهم در برج مذکر افتد طالع پسر بود و اگر
مونث بود دختر والله اعلم بالصواب **طریقه** استخراج تسییرات درجه طالع چنانست
حرکت وسط الشمس را بر درجه طالع باید افزود تا دور دوم حاصل شود و بر دور دوم باید افزود
تا دور سیم و همچنین اگر خواهد از جدول تسییرات بازای هر دور داشته بر درجه طالع
افزایند تا تسییر مطلوب حاصل شود **قواسم** عبارت از ان است که نظر بتسییرات کند که
هر دور بجد کواکب رسیده است ان کوکب را در جدول قواسم بازاء همان دور نویسد مرورات
عبارت است که نظر باید کرد که تسییر درجه طالع بسهام یا بنظرات کواکب که در طالع است کدام
وقت میرسد بر داشته بازای همان دور نویسد و در مریخ اگر خواهد حرکت وسط شش را
بر تقویم مریخ باید افزود و قواسم و مرورات بدستور استخراج کسوف طرفین و اگر چنان
باشد که افتاب را کسوف بیش از مدت بود و چون باید سیاه باشد ان زیر زمین
گرفته باشد ساعات نصف اللیل باید نهاد و ساعات اجتماع و بعد از نصف اللیل
عمل کند و هفتم طالع را بطالع و رابع را بعاشر اختلاف منظر بنوعی که گفته شد بر دارند
باید معلوم کرد که اختلاف منظر که در زیج نوشته است اول برج بود و ساعات
بعد که زیاده شد ساعات نصف النهار اول برجست در ان عرض پس گاهی که کسوف در لیل
باشد که گرفته طلوع کند یا غروب تعیین ساعات بعد زیاده از ساعاتی بود که در جدول
اختلاف منظر موضوع است پس طریقه عمل در بر داشتن اختلاف منظر ازین ساعات ان بود که
او را دوازده نقصان کند انچه باقی ماند ساعات بعد بود از نظر درجه افتاب رعایت کرده
بعد از نصف النهار اختلاف منظر بر دارند اگر کسوف گرفته غروب کند باقی عمل همانست که گفته
شده هفتم طالع را بطالع و رابع را بعاشر اختلاف و هر دو دقیقه را یکروز و در کسوف
هر ساعتی را یکروز یکسال و هر دقیقه را شش روز گیرند و انچه بر اید مدت تاثیر بود اما
بجهة معظم تاثیر ساعتی مستوی وسط خسوف از اول شب تا وسط کسوف از اول روز تا وسط
کسوف از اول روز بگیریم و در ساعت زمانیه مدت کسوف یا خسوف انچه فوق الارض باشد
ضرب کنیم و حاصل را بر ساعات مستوی انشب یا انروز قسمت کند خارج قسمت ساعات
ساعات هر ساعتی از خسوف یکماه و در کسوف یکسال گیرند و انچه بر اید زمان معظم تاثیر
باشد قاعده چون خسوف در اخر شب با اخر روز افتد و خواهی بدانی که چه قدر گرفته

غروب خواهد کرد

غروب خواهد کرد یا بر اید نظر کند که چه قدر از شب مانده است تا در زشود یا از روز
مانده است تا شب شود در دوازده ضرب کند و بر ساعات ابتدای خسوف تا تمام خسوف
قسمت کند خارج قسمت طالع جرم ماه بود قاعده در استخراج ساعات طلوع و غروب
صبح و شفق افتاب را وقت طلوع در زمفروض مقدم کند را و چهارده دقیقه نقصان کند
پس نظیر جزو افتاب بگیرند و از هیجده درجه ارتفاع غربی بر افق بعد فرض کنند بر ان ارتفاع
دایر استخراج کنند و بر پانزده قسمت کند ساعات مستویه ماضی بود از اول شب تا وقت
طلوع صبح و چون از ان ساعات تمام شب نقصان کند ساعات از طلوع صبح تا
طلوع مرکز جرم افتاب اما بجهة غروب شفق بر تقویم شمس غروب چهارده دقیقه
افزایند پس نظیر جزو افتاب را هیجده درجه ارتفاع مشرقی فرض کند
و بر ان ارتفاع دایر استخراج کند و بر پانزده قسمت کند ساعات
مستویه بود وقت غروب شفق از وقت غروب مرکز دوم
افتاب قاعده چون خواهد که اول وقت فضیلة
نماز ظهر بداند ارتفاع افتاب را از نیمروز
معلوم کند بطریقیکه مشهور است
چون افتاب بر ان ارتفاع
رسد اول ظهر است
وقد وقع الفراغ من تسویده فی یوم
الاربعاء غرة منتصف شهر محرم الحرام سنة
سبع و عشرین و مائتان بعد الالف من
هجرة النبویة علی هاجرها
الاف سلام و تحیة
والحمد لله
اولا و
اخرا
ه